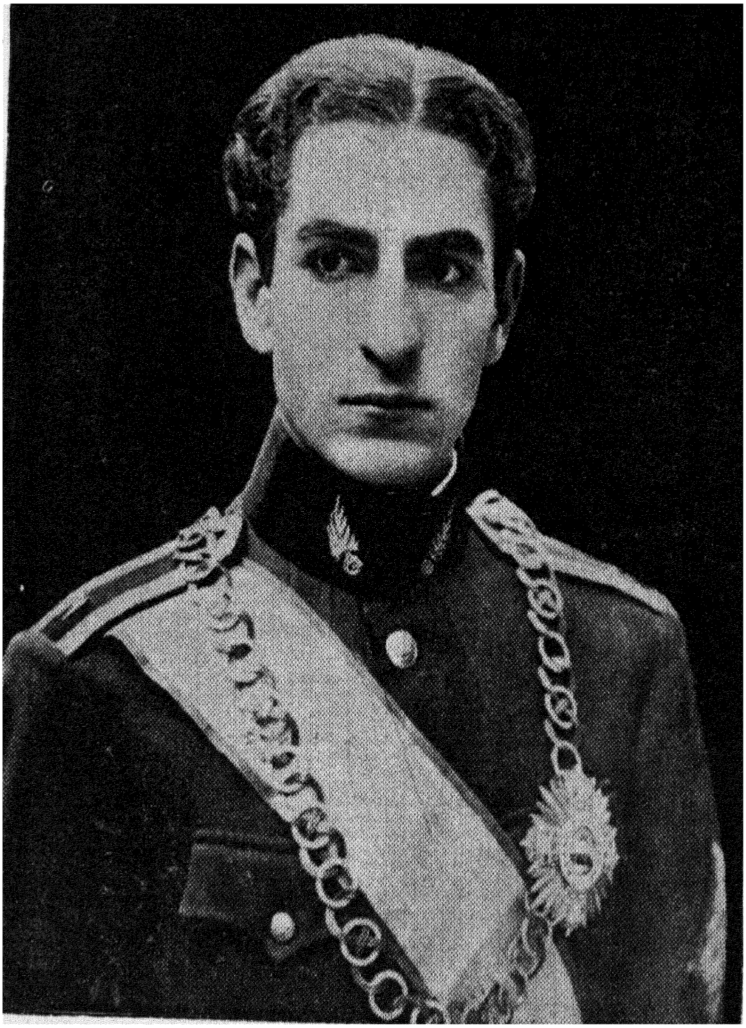
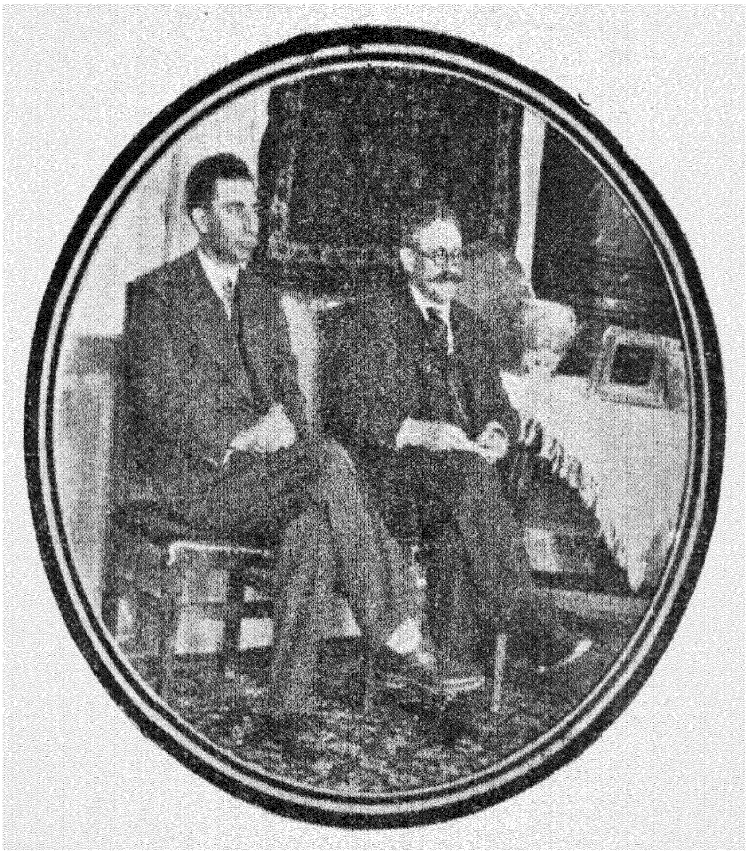


اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
رضا شاه پهلوی



والاحضرت همایونی محمد رضا پهلوی
ولیعهد ایران



مؤلف و مترجم

هنگام گشایش آرامگاه فردوسی در مشهد - مهر ماه ۱۳۱۳

توانا بود هر که دانا بود

ایران

در زمان ساسانیان

تألیف

پرفسور آرتور کریستن سن

استاد علم لغت ایرانی در دانشگاه کپنهاک

ترجمه

رشید یاسمی

استاد دانشگاه تهران

بهاء: با جلد زرکوب ۴۵ ریال
با جلد مقوائی ۴۰ «

مهر ماه ۱۳۱۷

مقدمهٔ مترجم

از مختصات عهد خجسته شاهنشاه بزرگ رضا شاه پهلوی توجه بتاریخ پر افتخار ادوار باستان است . در پرتو کوششهای حیات بخش این شاهنشاه ، تاریخ قدیم زندگی تازه گرفت و حقایق آن از پرده حدس وقیاس وحجاب شك وگمان بیرون آمد وجامه یقین در پوشید . پیش از این خسرو نامدار هر روایتی که از شکوه و بزرگی ایران باستان میرفت ، از بس با وضع ویرانی کشور منافات داشت در ردیف افسانه شمرده میشد . کسی باور نمیکرد که در روزگار قدیم میهن ما وحدتی و مرکزیتی داشته و از وجود سپاهی سلحشور ونیرومند ومردانی مجرب ودانشمند برخوردار بوده بسر کوبی گردنکشان داخلی و قهر دشمنان خارجی نایل آمده باشد . زیرا که هیچ چیز از ایران حاضر مصدق عظمت ایران ماضی نبود . این مرد بزرگ در اندك زمانی کشور را از هر حیث بجائی رسانید که قصه داریوش و حکایت انوشروان را دیگر کسی منکر نتواند شد . رضا شاه پهلوی بار دیگر ثابت کرد که این آب و خاك مردزای و هنر نمای است و هرچه از شوکت پیشینه نوشته اند ، همه صحیح و مطابق با واقع است . چون بیگانگی وجدائی ازمیان ایران نوو ایران کهن برخاست ، درحقیقت تاریخ قدیم سالنامه جدید شد و هر کسی در این زمان چهره خودرا در آن آئینه کهن شناخت وخویشتن را با نیاکان سرافرازپیوسته یافت ، پس مورخان دانا بنگارش تاریخ پرداختند و هرکس از جانبی در روشن کردن روایات متقدم و آشکار نمودن فضایل قوم ایرانی رنجها برد .

مرحوم حسن پیرنیا (مشیر الدوله) سالهای اخیر عمر را صرف نگارش

تاریخ مفصل ایران کرد و از قدیمترین ادوار تا پایان عهد اشکانیان سرگذشت این کشور را مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه باز نمود ، لکن روزگار مجال نداد تا جلد چهارم تاریخ خویش را که مخصوص عهد ساسانیان بود بنگارش در آورد و دورهٔ قبل از اسلام را تمام کند . پس چنان شد که طالبان تاریخ از شناختن روزگار پر افتخار ساسانی محروم ماندند .

نویسنده این سطور که سالی چند است بتدریس تاریخ در دانشکده ادبیات اشتغال دارد . نقص کار دانشجویان را بسبب این فقدان در نظر داشته پیوسته مترصد بود که بقدر مایهٔ قلیل خود در تدارك این نقیصه بکوشد ولی جریان کار ها و درسها و فراهم نبودن وسایل ضروری اورا از انجام این خدمت باز میداشت . تا اینکه سال گذشته کتاب تاریخ ایران در زمان ساسانیان بقلم استاد جلیل و ایران شناس نبیل پرفسور آرتور کریستن سن دانمارکی Art. Christensen استاد علم لغت ایرانی دردانشگاه کپنهاك از طبع خارج و منتشر شد . نظر به آگاهی کاملی که از تبحر آن استاد دقیق داشتم و در سفرهائی که بایران آمده بودند و نعمت صحبت ایشان دست میداد مکرر از این کتاب سخن رفته بود ، میدانستم که قریب سی سال در تألیف آن رنج برده اند و تقریباً همه منابع قدیم و جدید را از یونانی و رومی و سریانی و ارمنی و عربی خاصه کتابهائی که در دو قرن اخیر بخامه خاور شناسان و محققان آثار باستان نگارش یافته ، از نظر انتقاد گذرانیده اند . پس نسخه‌ای از آن را بدست آوردم (۱) و دیدم الحق داد تحقیق و تتبع را داده اند و جامع تر از این کتابی در تاریخ ساسانی نوشته نشده‌است خاصه آنکه مؤلف کیفیت مدنی آن زمان را مورد بحث قرار داده و گرد روایات و سرگذشتها که در کتب دیگر مبسوطاً قیدشده نگشته است چنانکه ازتاریخ پادشاهان و چگونگی ایام سلطنت آنان جز آن مقدار که توالی روزگار و انتظام زمان را ضرور است یا یکی از شئون تمدن را روشن میکند، چیزی نیاورده است . همه مباحث آن متوجه دین و فرهنگ و علم و هنر و مقامات اجتماعی و مراتب درباری و مانند اینهاست . هنوزازخواندن این کتاب نپرداخته بودم که داعیه‌ای درباطن من پدید آمد و ترجمه آن وجههٔ همت قرار گرفت بسی دریغ آمد که با وجود چنین خرمن مهیائی بخوشه

---

(۱) این ترجمه از روی چاپ اول است که در ۱۹۳۶ در کپنهاك صورت گرفته است

چینی جدیدی دست برده شود و چون در نظر ظاهر بینان ترجمانی دون مصنفی است ، از قبول عنوان مترجم دامن همت بالا گرفته آید زیرا که در چشم حقیقت شناسان دو نکته مسلم‌است یکی آنکه ترجمه صحیح و مطابق به از تألیف مزور ومنافق دیگر آنکه بیشتر مصنفات زمان ما ترجمه هائی است در لباس تألیف و اقتباسهائی است با هزار گونه تحریف . پس سود فرزندان کشور و معرفی زحمات مؤلف دانشور را بر خرسندی دواعی نفسانی ترجیح نهادم و بترجمه دست گشادم که دشوار آسان نمای و زحمت طاقت فرسای است .

اگر چه کار های استاد کریستن‌سن هر یك دری شاهوار و اثری شاهکار است ولی این کتاب واسطة العقد سلسلهٔ تالیفات اوست و میتوان سبك آنرا سهل ممتنع شمرد زیرا که با وجود غور و فرو رفتن در اسناد قدیم و آثار گوناگون که لازمه این قبیل تحقیقات اساسی است . مؤلف محترم اندکی از حدود فصاحت و بلاغت و ایجاز و دقت خارج نشده است در موارد بسیار محض اختصار روایات معروف را که در دسترس هر کسی هست کنار گذاشته بذکر نکاتی که تازگی دارد پرداخته است .

از تازگیهای این کتاب آن است که مؤلف اعلام و اصطلاحات قدیم را عموماً بشکلی آورده است که در کتب اوستائی و پهلوی دیده یا قواعد زبانهای کهن چنان حکم میکرده است . مانند وهرام (بهرام) . وزرگ مهر (بزرگ مهر) . اوهرمزد (هرمزد-اهورامزدا) . میثرا (مهر) . کواذ (قباد) . ابهرویز (پرویز) . زاماسب (جاماسب) . ویستهم (بسطام) . ویندوی (بندوی) خوذای‌نامگ (خدای‌نامه) اسفندیاذ (اسفندیار) . دیبهر (دبیر) . آمیدا (آمد = دیار بکر) . آبهان (آبان) دوذك (دوده) . گنزواذ آورد (گنج باد آورد) . رام اوزوذ یزدگرد (رام افزود یزدگرد) و امثال آن . در ظاهر این کار مؤلف بتفنن یا علم فروشی شباهت دارد اما در حقیقت حاکی از اهتمام او در ضبط کلمات قدیم است و از این لحاظ هم کتاب او قیمتی خاص دارد . چون نگارنده امانت و زنهار داری را از شرایط فن ترجمه میداند انحراف از طریق مؤلف را جایز نشمرد و آن کلمات را چنانکه بود بفارسی نقل کرد و در موارد مبهم صورت جدید آن ها را درمیان دو کمان قرارداد و گاهی بهمان صورت

مانوس اکتفا نبود .

خاورشناسان برای کلمات شرقی رسم الخط های گونا گون پیش گرفته اند تا بوسیله حروف لاتین همه اصوات وحرکات الفاظ شرقی را بنمایانند . اگرچه با وجود کنگره هائی که تشکیل داده و بحث هائی که کرده‌اند ، هنوز موافقت تام درباب بعض حروف حاصل نشده است . ولی عموماً بوسیله ترکیب حروف یا افزودن علائم درزیرو روی حروف لاتین افاده مقصود کرده‌اند . اما ترکیب مثل kh بجای (خ) و dh بجای (ذ) چنانکه دردیباچهٔ مؤلف مذکور است . اما علائم اضافی از قبیل نهادن خطوط کوچك افقی یا آکسان های مایل یا نقطه در بالا و زیر حروف برای نشان دادن مد در الف یا اشباع و معروف و مجهول در واو و یاء مثل : ô برای واو و ê برای یاء و â برای الف ممدود . ما نیز در این ترجمه هر جا که نگارش کلمات بحروف لاتین لازم آمد تاسی بمؤلف کردیم با این تفاوت که چون در چاپخانه خطوط افقی برای بالای حروف موجود نبود یا آکسان گذاشتیم یا نقطه قرار دادیم(۱)

مؤلف بجای بعض حروف اوستائی از حروف یونانی استفاده کرده بود مثل θ برای (ث) و γ برای (غ یا گ) و δ برای (ذ) و β برای (ب) و χ برای (خ) ما نیز آن حروف را عیناً بکار بردیم(۲) همچنین گاهی در کلمات اوستائی کسره را بصورت (e) معکوس (ə) نموده بودند و ما نیز چنان کردیم(۳)

در نقل بعض اسماء خارجی بحروف فارسی ندرةً اختلافاتی واقع شده است مثلا اندوسیت و هندوسیت (Indo-Scythe) و نولدکه و نلدکه (Noeldeke) واشتاین واشتین (Stein) وشائدر و شیدر (H. Schaeder) وهپتالیان و هفتالیان (هیاطله = Hephtalites) و آگاسیاس وآگاثیاس (Aghathias) ونظایر آن . کسی که بفهرست اعلام مراجعه مینماید باید اختلاف نظایر این کلمات را در نظر بگیرد .

پس از شروع بترجمه از مولف محترم تقاضا شد که اگر نظر جدیدی دارند و اصلاحی را لازم میدانند مرقوم فرمایند اتفاقاً جواب ایشان وقتی رسید که چاپ متن

---

۱ ـــ خوانندگانی که با خط آلمانی آشنا هستند باید متوجه باشند که در این جا دو نقطه روی حرف حکایت از مد و اشباع می کند ولی در خط آلمانی غالباً دلالت بر کوتاهی حرکات دارد

۲ ـــ مثلا رجوع شود بصفحات (۸۹ ـــ ۹۰ ـــ ۱۰۶)

۳ ـــ مثلا ص ۹۲ و ص ۳۳۸

قریب باتمام بود پس آن مطالب را درضمن یاد داشتهای الحاقی قرار دادیم (ص ٤٤٥)

کتاب اصل دو ضمیمه داشت نخستین راجع بزمان کتابت اوستا بود مؤلف قول آ به ناو Nau را که مدعی است اوستا بعد ازساسانیان بنگارش در آمده ، رد کرده بود ولی در نامه خود تقاضا نموده بود که این چند صفحه بکلی از ترجمه برداشته شود زیرا که آقای نیبرگ آن مسئله را از لحاظ دیگر مورد بحث قرار داده و مبحث قدری پیچیده تر شده محتاج بمطالعه بیشتری است ما نیز آن ضمیمه را حذف کردیم .

در اثنای ترجمه هر قدر از لغات جدید فرهنگستان انتشار می پذیرفت بجای الفاظ سابق بکار برده شد مثل سازمان بجای تشکیلات و بازرسی بجای تفتیش. باید خواننده محترم این نکته را در نظر داشته اصطلاح قدیم را از جدید باز بشناسد مثلا شهرداران را در ص ٦١ با شهرداران جدید بمعنی روسای بلدیه واستان ص ٨٦ را با استان جدید و دبیران ص ٦٠ را با دبیران بمعنی معلمان مدارس متوسطه و امثال آن اشتباه نفرماید .

درحقیقت مؤلف دانشمند چیزی از اصول مسائل تاریخی عهد ساسانی فرو نگذاشته و در فروع هم هر چه ترك یا اختیار کرده است بنا بر حکمتی بوده و بر سلیقه او نمیتوان ایرادی گرفت با وجود ایجازی که رعایت نموده است اگر کسی بخواهد بتمام مسائل تاریخی و روایات متضاد عهد ساسانی پی ببرد برای او کافی است که بیاد داشتهای آخر این کتاب رجوع نموده و از منابع مختلفه شرقی و غربی قدیم و جدید در باب هر مطلبی استحضار بیابد

مؤلف نظر بهمین ایجازی که در نظر داشته مسلماً بعض روایات را عمداً حذف یا مختصر کرده است و نباید آن ترك و تلخیص را برنقص تتبع او حمل کرد پس ما جایز ندانستیم که چیزی بعنوان ملحقات براین نسخه علاوه کنیم جز در بعض موارد که تحت عنوان چند توضیح در ترجمه (ص ٤٥١) مطالبی بر سبیل ایضاح آورده‌ایم تا ترجمه بهتر فهمیده شود .

مؤلف محترم یاد داشتهای گرانبهائی در ذیل اکثر صفحات قید کرده بود که برای فضلا و متخصصان تاریخ سود بسیار داشت لکن عامهٔ خوانندگان و دانشجویان چندان فایده از آن نمی بردند از طرفی حذف آنها شایسته نبود و ازطرف دیگر کنجاندن

در پای صفحات موجب ملال خوانندگان عادی میشد پس ما طریقی پیش گرفتیم که جامع هردو نظر باشد یعنی یادداشتها را بامختصر جرح وتعدیلی بمقتضای احوال خوانندگان ایرانی در آخر کتاب قرار دادیم . باین ترتیب اشخاصی که قصد شان مطالعه تاریخ است از کثرت یادداشتهای پای صفحه ملول نمیشوند و فضلائی که مرادشان تحقیق است در آخر کتاب مطالب مفیده را خواهند یافت . نوع دیگر از یادداشتهای کتاب ارجاع بکتب و مجلات اروپائی بود که اکثر آنها اصلا در ایران وجود ندارد و در اروپا هم کمیاب است پس خواننده این کتاب سودی از آنها نمی توانست ببرد در این خصوص ما نام کتب ومؤلفان معروف را ذکر کردیم ولی از تکرار شمارهٔ صفحات و بندها و فقره های آن کتب خودداری نمودیم زیرا که اگر کسی واقعاً بقدری متتبع باشد که آن اسناد کمیاب را بدست بیاورد و در آن ها غوررسی کند البته مستقیماً باصل این کتاب هم میتواند دست بیابد ودر آنجا صفحات وفقرات هریك از مأخذ ها را دقیقاً پیدا کند . اما برای عموم خوانندگان عادی ذکر اعداد صفحه و بند وفقره ضرورت ندارد پس درعین اینکه متأسف هستیم که بر خلاف سلیقه خود دریادداشتهای مؤلف مختصر جرح و تعدیل قائل شده ایم ، مسروریم که از این راه برای خوانندگان کار را آسان کرده ایم و یقین است که مؤلف محترم و دانایان بصیر دیگر این روش معتدل و مناسب با احوال را خواهند پسندید .

چون بعضی از کتب مکرر نام برده شده است مثل تاریخ طبری و غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبي وکتاب التاج جاحظ و مروج الذهب والتنبیه والاشراف مسعودی و مؤلفات نولدکه و هرتسفلد و زاره آلمانی ، ما ناچار شدیم که محض اختصار در یادداشت های آخرکتاب رمزی برای نام هریك قرار دهیم و برای اینکه عنوان کتب مستشرقین در زبان اصلی قید شده باشد عین فهرست اختصارات وعلائم مؤلف را نقل نمودیم که جوینده از اشتباه برکنار باشد .

در این کتاب اصطلاحات باستانی بسیار است محض نمونه بعضی از آنها را در ص ٤٥٣و٤٥٤ بترتیب تهجی و با اشاره بصفحات نگاشتیم ولی درمتن خیلی پیش از آن میتوان یافت که برای طالبان مصطلحات قدیم سودمند افتد .

با اهتمامی که در طبع این کتاب از طرف مصحح و کارکنان چاپخانه مرعی شد

اغلاطی پیش آمد که درغلطنامه قید شده است امید است خواننده گرامی بپاداش رنجی که در ترجمه وطبع این تاریخ برده شده است ، ساعتی صرف تصحیح کتاب کرده پس از آن بمطالعه بپردازد فهرست اعلام نیز با وجود دقتی که بعمل آمده است البته خالی از نقص نتواند بود چشم پوشی از این نقص‌ها برای کسی که با چاپ کتب سروکار دارد دشوار نیست .

وظیفهٔ خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت معارف سپاسگزاری کنم زیرا که این ترجمه در وزارت جناب آقای علی اصغر حکمت بوجود آمد واینك در زمان جناب آقای اسمعیل مرآت کفیل محترم وزارت معارف صورت اتمام می‌پذیرد .

همچنین از همراهی دوستان فاضل خود آقایان یعقوب انوار شیرازی و محسن جهانسوز و ابوالفتح انتظامی و خطیبی نوری متشکرم که در مراحل مختلف ترجمه و طبع از بذل لطف دریغ نکرده اند .

فاضل محترم آقای سلطانعلی سلطانی نماینده بهبهان در مجلس شورای ملی پس از طبع ، اوراق این کتاب را مطالعه کرده نکاتی سودمند یادآور شده اند با تشکر از اهتمام محققانه ایشان . بعضی از آنها در قسمت (چند توضیح در ترجمه) درج گردید .

توجهی که دوست ارجمند آقای محمود سپاسی مدیر چاپخانهٔ رنگین و آقایان ایزدی و پروانه و سایر کار داران این بنگاه آراسته در خوبی و حسن جریان طبع مبذول داشته‌اند شایستهٔ سپاس مخصوص است .

تهران مهرماه ۱۳۱۷ **رشید یاسمی**

دیباچهٔ مؤلف

از آنزمان که کتاب «شاهنشاهی ساسانیان» را تألیف و منتشر کرده‌ام تا حال بیش از سی سال میگذرد در این مدت بسی مواد تازه بدست آمده است که نه تنها مطالب آن کتاب را که مخصوص احوال مردم و دولت و دربار ساسانی بود روشن میکنند بلکه درمباحث دیگر نیزمطالب گرانبهائی بدست میدهد از قبیل صنعت و دیانت عهد ساسانی. نخست بخاطر گذشت که آن کتاب پیشین را با جرح و تعدیل شایسته از نو چاپ کنم، اما بعد مصمم شدم که تاریخ دورهٔ ساسانی را از همه جهات مورد مطالعه قرار داده و جنبه های مختلف آنرا تا حدی که ممکن است موافق ترتیب ادوار تاریخی بیان نمایم. این طرح عاقبت بنگارش تاریخ عمومی ایران در زمان ساسانیان منجر شد. تاریخ سیاسی آن عهد را بمنزله چهارچوبه قرار دادم که تصویرزندگانی مادی ومعنوی و اوضاع اجتماعی و افکار دینی و آراء فلسفی و وصف صنایع و غیره در آن بمعرض نمایش در آمده است.

کیفیت سازمان اداری کشور ساسانی بالطبع با شرح تأسیس این سلسله مقارن گردید و تحولاتی که در طول عهد ساسانی رخ داده هر یك در مکان تاریخی خود قرار گرفت. برای اینکه کتاب خود را زنده تر و روشن تر کنم بعض مطالب اجتماعی و تمدنی را در فصلی آورده‌ام که بهتر حوادث سیاسی و احوال عمومی را که در آن‌فصل مورد سخن است واضح مینماید: مثلا تاسیسات جنگی دوره اول ساسانیان را در فصل پنجم کتاب قبل از تاریخ محاربه های ایران و روم وصف نموده‌ام و در فصل ششم اطلاعاتی راجع به دادگاه ها و اصول قوانین جنائی ذکر کرده‌ام و پس از آن بشرح زجر و قتل عیسویان. و تعقیب های قضائی که از نصاری شده است

پرداخته‌ام . تحقیقاتی در خصوص وضع خانواده و مالکیت در مقدمه فصل هفتم که مخصوص فتنه مزدکیان است نموده‌ام . وصف مختصری از پایتخت ایران در آغاز فصل هشتم که مخصوص شاهنشاهی خسرو اول است قرار داده‌ام چه در زمان خسرو اول انطاکیه جدید در جنب تیسفون و سلوسی پی افکنده شد و پایتخت ایران بمنتهای بسط و عظمت خود رسید . در همین فصل اطلاعاتی راجع بتشریفات دربار سلطنتی ذکر کرده‌ام زیرا که اکثر مورخان ایران و عرب آنچه در باب رسوم درباری ساسانیان آورده‌اند همه مربوط بدوره اخیر این پادشاهی است که با کشتار مزدکیان و جلوس انوشروان آغاز میگردد . اما هر چه متعلق به جلال و شکوه دربار بوده در فصلی آمده است که مخصوص خسرو پرویزاست زیرا که هیچیك از شهریاران ساسانی طرایف و ظرایف و جمال و جلال درباری را بپایه این پادشاه نرسانیده‌اند .

نسبت بسیاست خارجی ایران راه اختصار پیموده‌ام و شرح حوادث جنگی را بکمترین مقدار ضروری تقلیل داده‌ام . اما اگر قصه جنگ شاپور دوم را با روم از این قاعده مستثنی ساخته‌ام ، از آن سبب است که وصف این جنگ را آمین مارسلن چنان از روی دقت نقل کرده است که خواننده شخص شاهنشاه و لشکر های او را با چگونگی حوادث بخوبی می بیند و از روایت این مورخ که خود شاهد قضایا بوده سود بسیار بر میگیرد .

در مطاوی این کتاب خوانندگان گاهی قطعاتی از کتاب قدیم من موسوم به شاهنشاهی ساسانیان می یابند که عیناً نقل گشته و هنگام ضرورت نکاتی بآن افزوده شده و لغزشهای آن اصلاح گردیده است . در مواردی که تغییر بزرگی در عقاید تاریخی من رخ داده است در متن یا در حواشی تصریح کرده ام .

مثلا در باب نسبت ومرتبه مرزبانان و پاذگسپانان و اسپاهبذان عقیدهٔ سابق من بکلی عوض شده است وعلت آن بیشترمقاله‌ای بود که بقلم آقای اشتاین انتشاریافت و در ضمیمهٔ همین کتاب بشرح آن پرداخته‌ام اماباید اعتراف کنم که این مسائل‌هنوز بدرجه وضوحی‌که باید ، نرسیده‌است .شرحی‌که راجع بکواذ اول ومزدکیان نوشته‌ام از قسمت دوم رساله ای که بنام سلطنت گواذ جداگانه انتشار داده ام نقل شده است ولی آنرا از نو بنگارش درآورد: وبسی نکات از بخش نخستین‌آن رساله برآن افزوده‌ام .

در اینجا باید بگویم که نسخه خطی این کتاب سه سال پیش آماده طبع بود عللی که موجب پس افتادن چاپ شده ربطی بمن نداشته است درخلال این احوال موفق شدم که مکرر در فصل چهارم راجع بمانویه دست ببرم زیرا که چندین کتاب معتبر دراین خصوص در سالهای اخیر انتشار یافته است ، نسخه های خطی مانوی که بزبان قبطی است و تازه بدست آمده است هنوز مقداری از آن را بچاپ نرسانده‌اند این آثار مارا نوید میدهد که در آینده اطلاعات وسیعتری از این جنبش دینی حاصل کنیم .

درمیان مستشرقین معمول است که برای ادای اصوات خارجی بعض حروف لاتینی را باعلائم خاصی بکار می‌برند مثل این حروف که با معادل‌آنها ذکر میشود :

Č	J̌	Š	Ž	x	θ	γ	δ	β
چ	ج	ش	ض	خ	ث	غ	ذ	ب

من دیدم که اگر کلمات قدیم را با این‌حروف بنگارم آن دسته از مورخان‌که در زمره مستشرقین نیستند منزجر و متنفر خواهند گشت پس برای ادای آن اصوات بترکیب حروف که مأنوس‌تر است پرداختم مثل :

tch (چ)　dj (ج)　sh (ش)　zh (ض)
kh (خ)　th (ث)　gh (غ)
dh (ذ)　bh (ب)

فقط دربعض کلمات اوستائی متابعت از مستشرقین کرده حروف علامت دار گذاشتم تا کاملا حاکی از صورت عتیق آنها باشد شکل کلمات پهلوی را هم قدری ساده تر نموده ام وتا میسر شده است‌تلفظ آخرین دوره ساسانیان را مأخذ قرارداده‌ام اما در خصوص نام خدای بزرگ زردشتیان من آنرا بنابر رسم اکثرمورخان اوهرمزد Ôhrmazd نوشته‌ام که نیم عالمانه ونیم عامیانه است گویا عامه مردم آنرا هرمزد Horm'zd تلفظ میکرده اند و بهمین شکل هم فعلا اسم شخصی شده است . از آنجا که در دوره چهارصد ساله سلطنت ساسانیان‌کلمات پهلوی تغییرات ظاهری بسیاری یافته‌است البته نقل آنها از خطا و خلل محفوظ نتواند بود .

در نقل اسامی فارسی و عربی روی بعض حروف علائمی گذاشته ام ولی خواننده میتواند آنهارا بدون رعایت علامتهای مذکور بخواند .

نامهای جغرافیائی معروف را بهمان صورت فرانسوی آنها آورده ام .

در ذکر کتب شرقی هرگاه ترجمه خوبی از آنها بزبان فرانسه موجوده بوذه من تابع آن ترجمه شده ام مگر در مواردی که برای بعض عبارات ترجمه صحیح‌تری‌را لازم شمرده‌ام راجع بنامهٔ تنسرکه دارمستتر طبع کرده است در بعض عبارات قائل بتغییر شده ام و این تغییر در نتیجه مراجعه بمتن دیگر ازآن نامه است که اخیراً مینوی بطبع رسانیده است . در باب آثار صنعتی از ذکر همه منابعی که میتوان بآنها رجوع نمود خود داری کرده ام هرکس طالب باشد میتواند اطلاعات لازم را ازکتاب کوچك و معتبر و ارزان قیمتی که آقای زاره Sarre بنام صنایع ایران باستان نشر کرده است (۱) ومشتمل برمجموعه نفیسی از مهمترین آثارصنعتی ایران قدیم است استفاده نماید .

از آقای او ستروپ تشکر میکنم که مرا در مطالعه بعض متون عربی یاری کرده‌است واز آقای اکینیان نماز گزاردیر آباء مکی تاریست وین که ریاست کتابخانه آنجا را نیز دارند ممنون هستم که یاد داشتهائی در باب مورخان ارمنی برایم فرستاده‌اند همچنین از آقای ف . زاره سپاسگزارم که اجازه نقل بعضی ازتصاویر کتاب خود را لطف کرده‌اند در خاتمه از بنگاه راسك اورشتدکه از بنگاههای دولتی دانمارك است باید اظهارامتنان نمایم که با مساعدت مالی خود طبع این کتاب را تسهیل کرده است

آرتور کریستن‌سن

---

۱ — Die Kunst das Alten Persien

مقدمه

I ـ شمهٔ از تمدن ایران قبل از ظهور ساسانیان

۱ ـ تشکیلات اجتماعی و سیاسی کشور اشکانی

از روزگار بسیار قدیم ایرانیان جامعهٔ دودمانی تشکیل داده بودند که ازحیث تقسیمات ارضی مبتنی برچهارقسمت بود از اینقرار: خانه (نمانه)، قریه (ویس)، طایفه (زنتو)، کشور (دهیو) [۱] قوم ایرانی خودرا آریا می‌نامید. اصطلاح جغرافیائی و نژادی «اِران» و همچنین کلمه فعلی ایران مشتق از آن است.

درایران غربی این قاعده دودمانی تا حدی درزیر قشری ازتمدن بابلی پنهان بود. دولت هخامنشیان دنباله سلطنت های آشور و بابل و عیلام بشمار میرفت. روش سیاسی این‌سلسله همان بودکه پادشاهان بابل وماد داشتند وبعد در نتیجه کاردانی و کفایت و تدبیر سیاسی کورس وداریوش اول بکمال رسید. اما تشکیلات دودمانی بکلی از میان نرفت بلکه درکشور ماد وپارس باقی ماند. آثاری ازآن درکتیبه مزار داریوش درنقش رستم پیداست که درآن داریوش ازحیث نسب خودرا پسر ویشتاسپا وازلحاظ دودمان هخامنشی وازجهت طایفه پارسی وازحیث ملت آریائی می‌نامد [۲].

ایران هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت که یکی از آنها نژاد سلطنتی بود هرودوت سبب ممتاز شدن این دودمانهارا شرکتی دانسته است که رؤسای آنها درقتل گوماتا کردند واین اشتباه است.

علاوه براین چند طبقه نجبا که بزرگی آنها نَسَبی بود دردولت شاهنشاهی هخامنشیان امراء نیم مستقلی نیز وجود داشتند. مثلا درآسیای صغیر امرائی ازخاندانهای قدیم سلطنت میکردند که فرمانبردار شاهنشاه بودند و ساتراپ ها درکار آنان نظارت مؤثری داشتند. ازاین گذشته شاهنشاه بعض ولایات قلمرو خویش راگاهی بطور

موروث بتملك اشخاص میداد و بموجب این عطیه اشخاص مزبور صاحب امتیاز شده در زمره شاهان فرمانبردار وامراء نیم مستقل درمیآمدند. قدرت دودمانهای بزرگ فقط از جهت تعلق بدهات کوچك (ویس) که درکشور پارس یعنی موطن خود داشتند نبود بلکه بعلت دارا شدن قطعات بزرگی درسایر ایالات ایران نیز بقدرت میرسیدند. کسانی هم که بدودمانهای بزرگ منسوب نبودند خواه پارسی و مادی خواه بیگانگانی چون یونانیهای مطرود از وطن خود در اثر عطای شاهنشاه ممکن بود صاحب اراضی وسیع وعنوان امارت شوند روابط این‌شاهان‌کوچك باساتراپ‌ها چندان واضح نیست همینقدر معلوم است‌که کابیش امتیازاتی داشته‌اند وظاهراً گاهی ازحق‌مصونیت بهره‌مند بوده اند چنانکه میتوانسته اند مالیات رعایای زیر دست خودرا پس از وصول بخود اختصاص دهند[1].

این بود منشاء ملوك الطوایفی ایران اما این‌ترتیب هنوز در زمان هخامنشیان توسعه چندانی نیافته بود اسکندر و سلوکی‌ها که‌وراث سیاست هخامنشی بشمار می‌آیند تغییری دراساس واصول تشکیلات داریوش بزرگ ندادند.

وقتی هم که اشکانیان بیاری و معاضدت قوم داهه که مانند خود اشکانیان ازطوایف شمال ایران بودند بقدرت رسیدند و نخست برایالت پارتیا چیره شده دولت جدیدی در ایران تشکیل دادند باز اصول سیاسی عهد هخامنشی را حفظ کردند و رسم و شیوه هخامنشیان درمملکت داری متروك نشد. اما باوجود این دولت پارت دارای صفت خاصی است بوسیله این‌قوم قدرت سلطنت ازمغرب ایران بشمال این‌کشورانتقال یافت ومردم آنجا صفات ایرانی‌را پاکتر نگاهداشته‌اند. بنا براین دولت اشکانی باوجود رنگ یونانی‌که داشت ازحیث ایرانیت پاکتر از دولت هخامنشی بود. قریب دو قرن پایتخت اشکانیان شهر هکاتم‌پیلس واقع درایالت پارتیا بود امابعد تحولات تاریخی آنانرا مجبورکردکه پایتخت خودرا به تیسفون درکنار دجله انتقال دهند.

بعد ازآنکه ایرانیان شمالی صاحب سلطنت شدند تشکیلات دودمانی قدیم جانی تازه گرفت. اصل محافظت سلسله نسب دودمانها درجامعه زردشتی تاقرون متمادی حتی پس ازسقوط ساسانیان باقی ماند. درکتب پهلوی مکرر ذکر فرماندهان چهارگانه رفته است ازاینقرار: رئیس خانه. رئیس قریه. رئیس طایفه. رئیس کشور. دربعضی کتب پهلوی‌که قطعات آن در تورفان بدست آمده است همین طبقه بندی دیده میشود

با این تفاوت که درکتب مزبور این طبقه بندی را درباره موجودات ملکوتی بکار برده اند [۱] .

اما باید دانست که ازچهار فرماندهی سابق‌الذکر دو فرماندهی اخیر بکلی از میان رفته و دولت جانشین آنها شده بود و وظایف رئیس طایفه و رئیس کشور را دولت انجام میداد از زمان بسیار قدیم رئیس طایفه و رئیس کشور را در ضمن این تشکیلات دودمانی بحساب میوردند ولی وظیفه آنها درست معلوم نبود و اختیارات آنها دستخوش تغییرات میشد و دربرابر قدرت محلی که در دست رؤسای قبایل تمرکز داشت این دو رئیس مقام قابل اعتنائی نداشتند مگر بطور استثناء . همینکه دولت هخامنشی تأسیس شد شاهنشاه خود جانشین مقام رئیس کشورگردید چنانکه سلاطین هخامنشی درکتیبه ها خود را َخشایثیه دهیونام یعنی شاه ممالك خوانده اند وساتراپها که نماینده شاهنشاه بودند جانشین رؤسای طایفه شدند این ترتیب عیناً در زمان اشکانیان هم باقی ماند زیرا که تشکیلات هخامنشیان چنان استوار بود که انقلابات روزگار نتوانست درارکان آن رخنه پدید آورد اما دو رتبه دیگر ازچهار رتبه سابق‌الذکر یعنی رئیس خانه (مان َبذ) ورئیس قریه (ویس َبذ) که پست‌تر ولی محکمتر ازدورتبه دیگر بودند برجای خود باقی ماندند . پادشاهان اشکانی ورجالی‌که ازآغاز طلوع سلطنت با آنها یار شدند و بمنزله چشم وچراغ دولت پارت بشمار آمدند همه از رؤسای طوایف بودند عیناً مثل داریوش و یاوران او که ارکان دولت هخامنشی شدند . و باز تکرار میکنم که مقصود از این رؤساء طبقه نجبائی است که اقتدارشان مبتنی برتملك اراضی موروثه بود بنا براین مقدمات همینکه دولت پارت بوجود آمد اساس ملوك الطوایفی براین‌شالده توسعه کامل یافت .

عده خانواده های بزرگی که در دوره اشکانیان مقام اول داشتند ظاهراً هفت بود [۲] از میان آنها دو خانواده بعد از دودمان سلطنتی صاحب قدرت محسوب میشدند یکی خانواده قارن [۳] دیگر خانواده سورن شغل موروث سورن ها تاجگذاری سلاطین بود این عدد هفت گویا یادگاری از تشکیلات عهد هخامنشیان است دراین طبقه مرکز ثقل باویس َبذها بودکه امراء بزرگ شاهنشاه بشمار میآمدند و اتباع خود را برای جنگ باشاه یا دشمنان او مسلح میساختند مثلاسورن ده هزارنفرکه همه ازغلامان خاصه او بودند بجنگ کراسوس برد [۴] . از این مطلب چنین برمیآیدکه امراء بزرگ در

آنوقت دهقانان را که موظف بخدمت نظام وظیفه بودند بعبودیت و بندگی خود درمیآوردند اما دربین این طبقه بزرگان وشاهان کوچك وطبقه دهقانان یك صنف دیگر موجود بود که آنها را اعیان درجه دوم باید خواند این اعیان مقداری زمین مالك بودند وظاهراً مقصود از مان‌بذ همین طبقه متوسطه بوده است [۱] . شباهتی که میان این اوضاع وترتیب ملوك الطوایفی اروپا درقرون وسطی دیده میشود توجه مورخین را جلب کرده است . چه در جامعه ملوك الطوایف ایران وچه در اروپا این نکته مسلم است که رابطه امراء وشاهان کوچك با رعیت خیلی محکمتر از رابطهٔ بوده است که شاهنشاه با امراء وشاهان کوچك داشته است . درعهد اشکانیان سلطنت تابع طرز ملوك الطوایفی نبود وحق انحصاری خانواده اشکانی محسوب میشد با این قید که لزوماً سلطنت از پدر به پسر نمیرسید . پس از مرگ پادشاه بزرگان جانشین اورا بدلخواه خود معین میکردند اگر اختلافی میافتاد شمشیر در میانه حکم میشد هرطایفه یکی از شاهزادگان اشکانی را اختیار کرده برای رسانیدن او بمقام شاهنشاهی مجاهده مینمود .

درست معلوم نیست که حکام ایالات چه ارتباطی باتیول و اقطاعات خود داشته‌اند احتمال میتوان داد که شاهان کوچك غالباً بحکومت آن ایالاتی نصب میشده‌اند که خود درآنجا دارای آب و خاك بوده اند [۲] . در هرحال حکومت های ولایات بافراد شش خانواده ممتاز و دودمان سلطنتی اختصاص داشته است برای سنجش این حکام عهد اشکانی با ساتراپهای دورهٔ هخامنشی گوئیم که قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر ازساتراپ های هخامنشی بوده ولی قدرت واستقلال آنها نسبت باستقلال ساتراپ ها بیشتر بوده است . شاهزادگانی که بحکومت نصب میشدند بنا برمعمول آن زمان عنوان شاهی میگرفتند وهریك از ایالات هیجده گانه اشکانی را یك « پادشاهی » میخواندند [۳] . پس عجب نیست که مورخان عرب دوره بین اسکندر وساسانیان را عهد ملوك الطوایف خوانده‌اند واین کلمه ترجمه از لغت کذگ خوذای [٤] پهلوی است که بمعنی صاحبخانه یا والی می آمده است درعهد اشکانیان شورائی از نجبا و اشراف بوده که قدرت شاهنشاه را محدود میکرده و از این مستفاد میشود که پادشاهان کوچك اقتدار سیاسی نیز داشته اند .

ژوستن+ [٥] این مجالس شوری را سنا خوانده است وما میدانیم که سرداران

+ Justin

وحکام[۱] ازمیان اعضاء این مجالس انتخاب میشده اند بنا براین حکومت وسرداری شغل موروث نبوده است . اعضاء انجمن‌های مزبورخودرا خویشاوندان شاهنشاه میخوانده‌اند. وگویا همه از خانواده سلطنت یا از افراد شش دودمان ممتاز دیگر بوده اند زیرا که درمیان سرداران اشکانی بسیاری سورن وقارن نام داشته‌اند ونیز معلوم است که این دوخانواده خودرا ازحیث نسب همدوش دودمان سلطنتی می‌شمرده‌اند . همچنین قرائنی دردست‌است که انجمن دیگری هم بر پای بوده و آن را مجمع « ریش سفیدان ومغان » میتوان نامید سلاطین اشکانی رای آنان را در امور محل اعتناء قرار میداده اند و ظاهراً درحوادث مهمه بوسیله فتوای دینی مداخلاتی مینموده اند . لکن چنین می‌نماید که نفوذ این‌انجمن چندان قوتی نداشته وهرگزشنیده نشده که مجمع ریش سفیدان ومغان درسر نوشت‌سلطنت اشکانی تأثیری‌کرده باشد . قدرت آن فقط مشورتی بوده است برخلاف مجلس سنا که درکشور قوه حقیقی محسوب میشده است .

عده قلیلی ازاشراف که عضومجلس سنا بودند حق اشغال همه‌مقامات مهمه مثل مشاغل درباری وسایر کارهای عمومی را بخود اختصاص داده بودند از این جا معلوم میشودکه نجبا وملوك الطوایف درعین‌حال حائزمقامات درباری وقضائی نیز بوده‌اند . درکتب ارمنی مطالبی راجع به تشکیلات دولت ارمنستان هست و اخباری‌که مورخان یونانی و رومی از تأسیسات دولت اشکانی داده اند آن مطالب را تکمیل میکند . چون ارمنستان ازسنه ٦٦ بعد از میلاد مسیح تحت تسلط شاخه ای از شجره سلاطین اشکانی قرار گرفت ازینرو تشکیلات حکومت پارت درآن استقرار یافت موسی خورنی+ این تغییرات را که بفرمان اولین پادشاه اشکانی ارمنستان موسوم به والارشاك[۲] رخ داده بطریق جالب توجهی نقل نموده است این پادشاه نخست بترتیب و تنظیم دودمان سلطنتی پرداخت . رئیس خانواده باگراتونی++ که مورخین او را از نژاد یهود دانسته‌اند رسماً بریاست دودمان نصب شد وحق نهادن تاج برسر پادشاه و فرماندهی سوار نظام یافت واین دو مقام درخانوادهٔ او موروثی شد ونیز ازحقوق او این بود که می‌توانست تاجی باسه رشته مروارید بدون طلا وجواهر دیگر درموقع ورود بدربار یا اطاق پادشاهی برسرگذارد[۳] . والارشاك دیگری از رؤسای این خانواده را

+ Moïse de Kkorène

++ Bagratuni

عهده دار نصب جواهر سلطنتی برلباس پادشاه قرار داد طایفه ممتاز دیگری هم بود که مستحفظین پادشاه از آن طایفه اختیارمیشدند . سایر مقامات ازقبیل میر شکاری پادشاه ومباشرت انبار گندم وریاست تشریفات وامانت خلوت وریاست ساقیان واداره امور قربانی و شغل باز داری و نگاهبانی اقامتگاه تابستانی و نگهداشتن عقاب در پیشاپیش پادشاه در روز جنگ . بافراد خانوادهای دیگر تفویض شد .

چنین پیداست که همه این طوایف وخانواده ها درآن موقع از دود مان های درجه اول نبوده‌اند والارشاك آنها را باین مقامات رسانید زیرا که موسی صریحاً گوید که رئیس ساقیان پادشاه بدرجه حکمرانی (نخرار)[1] رسید و متصدی حفظ اقامتگاه تابستانی بمقام جلیل « عضویت خانواده سلطنتی » نایل آمد .

والارشاك پس از آنکه دربار خویش را باین ترتیب منظم کرد حکومتها و اقطاعات وسیع ببزرگان دولت عطا نمود موسی ودیگر مورخان ارمنی دراستعمال کلمات اقطاع و حکومت دچار اشتباه بزرگ شده اند موسی مثلا میگوید والارشاك به گابال مباشر انبارگندم و آبل رئیس تشریفات و رئیس خلوت مزارعی بخشیدکه بنام آنان موسوم گردیده است و بعدگوید حکومت گابلئان و آبلئان همین است[2] شکی نیست که حکومت (نخراروتیون) + را دراین جا باید اقطاع معنی کرد . موسی درضمن شمردن اقطاعاتی (نهاپتوتیون) ++ که والارشاك ببزرگان ارمنی تفویض نمودگوید که خاندان گوچر والی شمال شدند ولی این ایالات را اقطاع یعنی (نهاپتوتیون) می‌نامد[3] . باری نمونه این اشتباه واختلاط مورخان بسیار است و بهیچ طریق نمی‌توان آن را توجیه کرد مگر اینکه فرض کنیم که بعضی از حکومت های ارمنستان موروثی بوده و رفته رفته استقلالی یافته و ازاین حیث ارمنستان از ایران پیش تر افتاده است .

ظاهراً بدشخ +++ عنوان چهارمرزبانی بوده که ولایات چهارگانه سرحدی را که درچهار جهت کشور واقع بوده حراست میکرده اند .[4] معمولا هر کس باین مقام میرسید اقطاعات بزرگ درآن ناحیه باو عطا میشد . بنابر نوشته های موسی مقام بدشخ بزرگ قسمت جنوب غربی ارمنستان به شاراشان ازخانواده ساناسار داده شد واین‌شخص علاوه برمقام مزبور مالك بلوك ارزن ++++ ومضافات آن وکوهستان توروس وسرتاسر

\+ Nakhararution ++ Nahapetutiun

+++ Bdeashkhe ++++ Arzn

کوئله سیری + شد . از اینکه در تاریخ ساسانیان کلمه بدشبخ بصورت بدخش[۱] دیده میشود چنین استنباط مینمائیم که منشاء این عنوان ایران بوده وارمنستان آنرا از تشکیلات اشکانی اقتباس کرده است. بعلاوه در ایران تقسیم ولایات سرحدی بچهار مرز بانی متداول بوده است[۲].

کارهای دیگرهم راجع بامور دربار ودولت بوالارشاك نسبت میدهند گویند چریك های نگاهبان سرحدات را بچهار دسته تقسیم کرد— این قوه فقط برای حفظ حدود بود جنگ های بزرگ را باستعانت قوای عمومی ولایات انجام میداده‌اند — دیگر ازکارهای والارشاك تعیین ساعات بار وتشکیل شوراها ومواقع تفریح بود دوخبرگزار نصب کرد یکی مأموریت داشت که شاه را ازکارهای نیکی که باید انجام دهد آگاه سازد ودیگری یادآوری کند که کشیدن انتقام را بخاطر داشته باشد ونیز شخص نخستین موظف بود که مواظبت کند مبادا شاه درحال غضب فرمانی خارج ازعدالت صادر نماید ودرهروقت بایستی شاه را بعدالت ونوع دوستی راهبری کند[۳] . والارشاك قضاتی در شهرها و دهات برگماشت و «شهرنشینان رافرمان داد تارتبه ای فوق رتبه دهقانان بگیرند وروستائیان را امر کرد حرمت شهرنشینان را نگهدارند واینان را فرمود که بدهقانان کبر وغرور نفروشند» باری تمام این تأسیسات ومقررات ارمنستان بدون شبهه تقلید ازایران بوده است .

فوستوس[۴] ++ طریقه‌را که ارشاك (اواسط قرن‌چهارم میلادی) پس ازدوره پرآشوب سابق برای تجدید تشکیلات سلطنتی اختیار کرد شرح میدهد وگوید که این پادشاه برای ولایات سرحدی فرماندهانی تعیین کرد وریاست عالیه امور را بخانواده گنونی +++ «که بدرجه حکومت رسیده و والارشاك او را بساقیگری خویش منصوب کرده بود وا گذاشت واداره لشکررا باهمه متعلقاتش بخانواده مامیکون سپرد اعضاء این‌دوخانواده و سایر طبقات اشراف مادون آنها که عنوان حکومت یافته بودند حق داشتند درحضور پادشاه جلوس بکنند وتکیه بر بالشی بدهند وعلائم افتخاری برسر بنهند بطریق اولی روساء خاندان‌های بزرگ که عنوان حکمرانی داشتند می توانستند بقصر شاهی داخل گشته و در هنگام صرف طعام در میان مهمانان بر (نهصد) بالش تکیه نمایند.»

حال اگر این اطلاعات ونظایر آنها را درست بسنجیم معلوم میشود که مناصب ومشاغل باندازهٔ مالکیت ارضی پیوستگی تام بخاندان‌ها نداشته است[۵] پادشاهان قوی الاراده

+ Coelè - Syrie ++ Faustus +++ Gnuni

می‌توانسته اند از راه تصرف درمناصب و مشاغل. برنجبا واعیان مملکت تسلط پیدا کنند از طرف دیگر می بینیم که گاهی بعضی اعیان در موقع جان دادن همه حقوق خود را بفرزند محول کرده اورا وارث شغل خود قرار میداده اند[1] بسا اتفاق میافتاد که امراء و نجبا یاغی میشدند ولی اگر ازخانواده سلطنتی نبودند باوجود کمال استقلالی که می یافتند نمی توانستند عنوان پادشاهی بگیرند[2] هر وقت که پادشاه قدرت داشت خانواده نجبائی را که خطرناك[3] میدید قتل‌عام میکرد و املاك و اقطاعات آنان‌را خالصه سلطنتی می‌نمود[4] درمیان نجبا و امراء هم غالباً نزاع واقع میشدگاهی رئیس خواجه سرایان دربار بقدری اقتدار می یافت که نسبت بخانواده ساتراپ ها نیز تعدی و تجاوز مینمود[5]

درکتاب فوستوس بیزانسی عباراتی است که این احوال را روشن میکند و وضع بزرگان را که بیك اعتبار مأمور دولت و بیك اعتبار امیر مستقل ولایات بوده‌اند ذکر می‌نماید و نیز ازین کتاب استنباط میشود که بزرگان مزبور اساس قدرت خودرا بر سپاه قرار داده ومتکی باصول ملوك‌الطوایفی بوده‌اند. خسرو دوم پادشاه ارمنستان‌در اواسط قرن چهارم میلادی با ایرانیان پنجه درافکند چون میترسید که در اثناء جنگ از طرف اعیان مملکت مثل زمان سابق خیانتی صورت بگیرد چنین فرمان داد: « بعد از این همه اعیان وحکام و صاحبان ولایات که از هزار تا ده هزارتن سپاهی دارند باید شخصاً درموکب پادشاه حاضر باشند و هیچیك از آنان حق ندارند در میان لشکر پادشاهی اقامت گزینند ».

باین تدبیر خسرو تمام رؤسای دودمانهای باستانی را مجبور نمود که لشکریان خودرا وارد سپاه سلطنتی کنند خسرو ریاست‌کل این سپاه‌را بدو تن از سرداران که محل اعتماد او بودند سپرد قصد خسرو این بود که باین ترتیب ریشه ملوك الطوایفی‌را از ارمنستان برکند ولی این تدبیر بی نتیجه ماند وبجائی نرسید در زمان حیات او یکی ازسرداران طرف اعتمادش‌که واچ + نام داشت همه حکام وافواج محلی را گرد آورده بجنگ ایرانیان برد[6]

اکنون اگر عطف نظر بجانب تشکیلات دولت پارت بکنیم می بینیم آنچه مورخان درآن باب می‌نویسند بی‌شباهت بتشکیلات دولت ارمنستان نیست. ازمختصات آن تضادی است‌که در میان قدرت شاهنشاه باقدرت نجبای ملوك الطوایف که درعین

+ Vatche

حال ارعمال دولت هم بشمار میآمدند موجود بود . نمونهٔ کامل امراء دولت اشکانی سورن است که خصم کراسوس رومی بود و پلوتارك درحق او چنین مینویسد : « سورن بعد از شاهنشاه شخص اول ایران بود از حیث فضیلت و لیاقت سرآمد پارتیان بشمار میآمد ۰ لحاظ بلندی بالا وحسن اندام مانند نداشت هنگام لشکرکشی هزارشتر بارو بنه اورا میبرد ودویست ارابه مخصوص حمل همسران وهمخوابگان اوبود ده هزار سوار زره پوش وعده بیشتری سرباز سبك اسلحه در رکاب اومیرفت قسمتی ازاین ده هزارنفر اعیان فرمانبردار وقسمتی غلامان وبندگان شخص اوبودند » در روز نبرد خود را می آراست وزینت میکرد وفرماندهی سپاه را شخصاً بعهده میگرفت « دلیری اوبحدی مشهور بودکه با وجاهت زنانه او نمیساخت زیراکه سورن بنا بر رسم ماد ها روی خود را غازه می بست و آرایش میکرد وگیسوان را بدو قسمت می نمود اما سایر پارت ها گیسوان را برسم طایفه سیت بلند وژولیده میگذاشتند تا هیئتی وحشتناك داشته باشند سورن حرم خود را همراه میبرد ودرعین جنگ شبها را بعیش ونوش وشرابخواری واستماع موسیقی وآواز وعشقبازی میگذرانیـد[1] .

عاقبت شاه ازقدرت سورن برشك آمدوباوجود قدرتیکه داشت بروی غلبه کرد زیراکه شاه باهریك ازبزرگان که در میافتاد بروی چیره میشد اما اگر بزرگان یار میگشتند غالباً اوراخلع ودیگری را نصب مینمودند. سلطنت اشکانیان اگرچه هرگز بقدرت وثبات سلطنت هخامنشی نرسید ولی صورتاًحکومت آنان استبدادی بود اختیارات شاهنشاه محدود بقانونی نبود واگر بخت واتفاق با او یار میشد وموانع را ازمیان برمیداشت در کمال استبدادوخودسری فرمانروائی میکرد . ترس شاهنشاه مخصوصاً از افرادخانواده خود بود زیراکه ایرانیان نسبت بخانواده سلطنتی رعایت احترام کامل میکردند ومیتوان گفت آنان را می پرستیدند پس درموقع شورش یکی از افرادخانوادهسلطنتی راعلمدارمیکردند و برایشاه تولیدخطرمیشدبهمین جهت سلاطین اشکانی بیرحمانه افرادخاندان خودرامیکشتند اما این تدبیر غالباً مفید نمی افتاد زیراکه مردم ناراضی عاقبتکسی راکه از قتل عام جان بسلامت برده بود می یافتند واو را درکشیدن انتقام مدد میکردند .

معمولاکسی بشاهنشاه دسترس نداشت[2] از جمله امتیازات شخص سلطان این بودکه دیهیمی بلند برسرمیگذاشتند وبرتختی زرین میخفتند . آرتبان سوم پادشاه اشکانی

محض تجلیل یکی ازشاهان کوچك موسوم به ایزات ادیابنی + بطور استثناء این امتیاز را باو نیزعطا فرمود . درقصر سلطنتی تیسفون تختی از زرموجود بودکه در ۱۱۵ میلادی بدست تراژان قیصر روم افتاد پادشاه اشکانی مانند هخامنشیان محلی بنام فردوس++ معین کرده بودندکه درآن شیر وخرس وپلنگ برای شکار نگاهمیداشتند وغذا میدادند[1] در نتیجه اهمیتی که در دربارهای شرقی بحرم داده میشد خواجه سرایان درامور کشور نفوذی معتنابه داشتند[2] وقتیکه شاهنشاه سفر میکرد جماعتی کثیر از نیزه داران نگاهبان او بودند[3] بتقلید هخامنشیان سلاطین اشکانی هم مقرر کرده بودندکه هرکس بحضور شرفیاب میشود باید هدایائی بگذراند[4] خزانه خاص شاهنشاه با خزاین کشور یکی بود درخزانه پادشاه خراج ممالك جمع میشد وثروتی هنگفت دراین گنج ها گرد میآمد[5] .

۲ ـ اقوام شمال وشرق

مستملکاتیکه اسکندرکبیر وجانشینانش در شرق ایران تأسیس کرده بودند تا قرنهای متمادی دراین نواحی دوردست پناه گاه تمدن یونانی محسوب میشد ازاواسط قرن سوم قبل ازمیلاد دیودوتوس سلطنتی مستقل تشکیل دادکه شامل بلخ وسغد ومرو بود. درنیمه اول قرن دوم دمتریوس پسر اوتیدموس+++ که تختوتاج راغصب کرده بود بتسخیر پنجاب لشکر برد ودر هندوستان وافغانستان حکومت راند ولی بلخ وممالك مجاور آن بدست مردی اوقراطیدس++++ نام افتاد این دوپادشاه بمنازعه برخاستند وهریك در ایجاد مستملکات یونانیجدید سعی بلیغ نمودند معذلك عاقبت تمدن های بومی برتمدن یونانی چیره شد سکه های یونانی وبلخیکه دمتریوس ضرب کرده در یك جانب دارای خطوط هندی موسوم بالفبای آریائی استکه ازخط آرامی گرفته شده است . اوقراطیدس مسکوکی رواج دادکه موسوم بسکه شرق ایران است قلمرو اوعبارت بود از مستملکات کوچك یونانیکه در دره کابل وپیشاور وغیره تأسیس یافته بود.

اندکی بعد دولتهای یونانی دره کابل وهندوستان مجتمع شده دولتی بزرگ تشکیل دادند ودراواخر قرندوم واوایل قرن اول (ق.م.) مناندر +++++ مشهورکه هندیان اورا میلیندا خوانند برآن سلطنت میکرد این شهریار چون در هندوستان بتسخیر ممالکی

+ Izate d'Adiabène ++ Paradis +++ Démétrios fils de Euthydémos ++++ Eucratidès +++++ Ménandre , Milinda

چند کامیاب شد دین بودا گرفت ودرمیان پیروان آن آئین شهرتی عظیم یافت .

دراین زمان مهاجرت های بزرگ اقوام آسیائی شروع شده بود[1] تاخت وتاز قبایل هون که ازاقوام ترك بودند وخونشان باخون مغولی وچینی آمیخته بود در ولایت کانسوی چین+ متعلق باین زمان است یعنی نیمه اول قرن دوم (ق.م.) . در نتیجه این تاخت وتاز اقوامی که باصطلاح چینیان یوه‌چی و وسون++ نام دارند بجنبش درآمدند بعد سایر طوایف هم شروع بحرکت کردند پس ازچند سال گروهی عظیم از قبیله یوه‌چی که « یوه چی کبیر » نام دارند درنواحی شمال جیحون ساکن شدند ودرمیان ساکنان این ناحیه نام قبیله تخار نیز دیده شده است نکته مشکوك این است که آیا یوه‌چی وتخارقوم واحد بوده اند یا یوه‌چیان پس ازتسلط برطایفه تخار بنام آنان خوانده شده اند یایوه‌چی لقب طبقه سلطنتی تخارها بوده است . قبائل سکها+++ پس از آنکه ازدره فرغانه اخراج وطرد شدند باایالات بلخ وآراخوزی وزرنگ هجوم آوردند++++ زرنك ازآن پس سکستان نامیده شد وسیستان کنونی قسمتی از آن است . سك ها یا هندوسَتیها ازآن ایالت دولتی تأسیس کردند واززمان شاهنشاهی میتیریدات روم (۸۸ - ۱۲۳ ق.م.) خراج گزار دولت اشکانی شدند موئس نام پادشاه این طایفه که در قرن اول ق.م. حکومت میکرد وپسرش آزس+++++ تسلط خودرا برناحیه پنجاب بسط دادند .

درطی قرن اول ق.م. یك شعبه از اشکانیان جانشین سلسله سك ها شدند و گوندوفارس یا کندوفر++++++ که ازحدود سال بیستم میلادی ببعد سلطنت یافت از پادشاهان مقتدر این سلسله بود وظاهراً شانه از زیر بار اطاعت اشکانیان خالی کرد سکه هائی بنام این شهریار درسیستان و هرات و قندهار حتی در پنجاب پیدا شده است بنا برنوشته های سن‌طوماس گویا این‌مبلّغ مسیحی درعهد سلطنت کندوفارس بهندوستان سفر کرده است .

باوجود آشوبی که بعلت مهاجمات اقوام پدید آمد ممالك شرقی ایران ونواحی مجاور آن آبادی وعمران فوق‌العاده داشت جنگجویان چادر نشین وقتی که باین ناحیه

+ Kansou ++ Yuéchi et Wusum +++ Saces

++++ Bactriane , Arachosie (دراصطلاح چینی این ولایت Kipin است)

+++++ Azès fils de Mauès

++++++ Gundopharès Gundofarr

میآمدند در زندگی سکنه آن تغییر بسیاری وارد نمیگردید . حکومت محل بدست عدهٔ قلیلی از رؤساء طوایف بیگانه میافتاد اما تمدن بومی درآن عده خارجی نفوذ میکرد بهمین‌جهت آثار تمدن یونانی درطی قرون متمادی با آثار تمدن ایرانی وهندی مخلوط وآمیخته ماند واقوام آرام این سرزمین در تحت تسلط حکومتهای پی در پی خارجی بتجارت خود مشغول بودند وازاین راه سود بسیار بردندکم اتفاق میافتادکه روابط تجاری قطع شود امپراطوران چین بجهت تسهیل تجارت باممالك غربی آسیا غالباً هیئت هائی ازنمایندگان رسمی بممالك آسیای مرکزی میفرستادند .

درخوارزم ازقرن دوم ق.م. اقوام آروس را می بینیم که نویسندگان چینی آنان را ین‌تسی نوشته اند . درقرن سوم اقوام آروس بحرکت درآمده روبجانب غرب نهادند یعنی همان راهی را پیش‌گرفتندکه سابقاً سیت‌ها وسرمت‌ها گرفته بودند++ بعد ازنیمه اول ازقرن نخستین پیش ازمیلاد نام آروس‌محو شد وآنان را آلان+++خواندند واین کلمه همان لفظ آریاست‌که درلهجه شمال ایران باین صورت درآمده است بعد از آنکه قبایل وحشی باروپا هجوم بردند قسمتی ازطایفه آلان بسمت غرب مهاجرت‌کرد قبیله اوست Ossète قفقازکه امروز باقی است ازبقایای این طایفه است‌که درنواحی جنوبی روسیه مانده اند .

کمی بعد از وفات‌کندوفارس قندهار وپنجاب بدست یك شعبه ازطایفه یوه چی افتادکه آنها را ازنژاد سك ها نیز میدانند ومعروف بکوشانیان هستند پادشاهان‌کوشانی کوجوله کادفیزس و ویمه کادفیزس جانشین او++++ تمام قلمرو یوه‌چیان و تخاریان را باقسمت اعظم مستملکات سك‌ها بتصرف خویش آوردند . عاقبت بعد ازسال ۱۲۵ میلادی این‌کشور بپادشاهی تعلق‌گرفت‌کانیسکا نام Kaniska که درادبیات بودائی شهرتی بکمال دارد واز مبلغین بزرگ ومعتقدین مؤمن دیانت بودا بشمار است[۱] .

۳ — عقاید وافکار دینی

پایه دین قدیم آرین ها پرستش قوای طبیعی و عناصر و اجرام سماوی بود و پس ازچندی ستایش خدایان معنوی واخلاقی را نیز پیش‌گرفتند . ظاهراً قبلی از آنکه

\+ Aroses ++ Sarmates +++ Alàn (Alains)

++++ Kudjùla - Kadfisès , Vima Kadfisès

قوم هندو ایرانی ازهم جداشوند تفاوتی درمیان خدایان آنها بوده‌است یکدسته رادیوا میخوانده‌اند که شخص مبرز آنان اندراخدای جنگجواست ودسته دیگررا آسورا میگفته‌اند که پرودگار پیمان وحقوق محسوب شده اند وسردسته آنها وارونه ومیترا بوده‌اند (در زبان ایرانی آسورا را اهورا گویند) . اکثر دانشمندان بر آنند که مزدای ایرانیان که بمعنی‌دانا وبزرگترین اهورا می باشد همان وارونه قدیم است که اقوام ایران نام اصلی اورا ترك کرده اند. اهوراها که رئیس آنان مزدا بوده صفاتی داشته‌اند متکی براخلاق وتمدن و موجب سعادت و عمران و عکس این صفات‌را دیوا ها داشته‌اندکه معبود طوایف چادرنشین وغارتگر بوده‌اند . ازوقتی‌که تاریخ ایرانیان معلوم‌است مزدا(مزدا اهورا) یا اهورا مزدا خدای بزرگ طوایف شهرنشین ومتمدن شرقی وغربی ایران محسوب میشده است. مزدا پرستی قدیم تر ازدین زردشتی است

مزدا خدای قبیله یاملتی معین نیست وخلاق عالم وپروردگار بنی آدم است . ازاین جهت روابط افراد انسان باقوای آسمانی در دیانت مزدائی خیلی محکمتر است از آنچه درسایر ادیان آسیای وسطی‌آمده است: مخصوصاً جنبه اخلاق شخصی درنهایت پاکی و روشنی در این دین مجزا وآشکار است . دین ایران بواسطه این دو صفت که یکی عموم وشمول ودیگرصفا وخلوص اعتقادی است رفته‌رفته در ادیان شرق‌نزدیك نافذ گردید.

ظاهراً دربعضی نواحی شرقی‌که فعلا جزء خاك افغانستان جدید است در حدود قرن هفتم پیش ازمیلاد زردشت (زراتشترا) قیام‌کرد و با اصلاح دین مزدائی باستانی دعوی نبوت نمود. دراین‌نواحی‌قبایل خانه نشین یانیمه چادرنشین مسکن‌داشتند که دارای حضارت درخشانی شده و پیوسته از هجوم قبایل صحرا نورد غارتگر در آزار بودند خصومت سیاسی دوفرقه بعقاید دینی هم سرایت‌کرد ، زردشت دیواها را عفاریت شریرشمرد وازتضاد دودسته خدایان سابق‌الذکر کم‌کم این اعتقاد در او راسخ شدکه ازآغاز آفرینش همین نزاع وجود داشته ومیان دوخرد یعنی اسپنتامینوکه مظهر مزداست و خرد تواناست با اکامینوکه خرد شریر است جنگ برپاست اکامینو را درقسمت های جدید تر اوستا انگره مینو نامیده اند. ازجمله یاوران مزدا شش فرشته را نام برده‌اندکه آنان را امشاسپنتا (جاویدان توانا) می‌خوانند از اینقرار : وهومن (اندیشه نیك) اشا وهیشتا (بهترین حقیقت) خشترا ویریا (تسلط مطلوب) آرمایتی

(تسلیم) هوروتات (کمال) یا (صحت) امرتات (بی مرگی) مقدم این شش فرشته خود اسپنتا مینو است که امشاسپند هفتمین محسوب میشود .

احتمال میرود که اسامی معنوی این امشاسپندان حاکی از خدایان طبیعی ایام قدیم باشد مثلا بدون شبهه آرمایتی درآغاز الاهه زمین بوده است دیگراز خدایان زردشتی سروشاست (اطاعت). زردشت هریك‌ازخدایان عامه را که باتبدیل اسم وارد مجمع فرشتگان نکرده یا آنانرا جزءدیوان‌شمرده یا اصلا متروك گذاشته است. فعال‌ترین دیومخربی که یاورخردخبیث است آئشما نام دارد که مظهرقساوت طوایف چادرنشین غارتگر بشمار میرود.

دین زردشت توحید ناقصی‌است. اهل این‌دین عده بسیاری وجودات آلهی قائلند. اما همه آنها تجلیات ذات مزدا و مجریان مشیت او هستند ذات مزدا را بی ضد وبی‌شریك میدانند ثنویت جز درظاهر نیست زیرا که نزاع دو خرد مذکور منتهی بفیروزی خرد نیك میگردد. دراین جنگ عظیم انسان هم تکلیفی خاص دارد زیرا که با ایمان خالص وکوشش درپیشرفت حقایق دینی واخلاقی وبا اعمالی‌که موجب تقویت قوای حیاتی وغلبه برقوای مرگ میشودیعنی ترقی دادن تمدن مخصوصاًزراعت زمین . بشر درردیف جنود خرد نیك قرار میگیرد. اندیشه نیك‌گفتارنیك‌کردار نیك ارکان سه‌گانه اخلاق زردشتی است . جزای نیکان بهشت وتندرستی وبقا وساکن شدن درمقام مینوکان است وکیفر بدکاران عذاب طولانی درمقام دروغان است .

درگاتا های اوستا که سرودهای منظوم است ونمونه دعوتهای زردشت‌بشمار میرود علاوه برپاداشی‌که بلافاصله بعد ازموت برای افراد مردمان منظور شده اشاره بپاداش وکیفرعامی نیز دیده میشودکه بوسیله روح مزدا و آتش اجرا خواهدگشت‌یعنی روح مزدا وآتش وفلزات‌گداخته درآخرالزمان خلق را کیفر وپاداش میدهند ولی‌بعداز آن است‌که جنگ دوخرد مذکور بفیروزی خرد نیك خاتمه یافته باشد.

در میان اوستای قدیم که گاتا ها هستهٔ لب" آن است و اوستای جدید از حیث تعداد خدایان وافکار دینی‌اختلاف بسیار هست. معلوم میشود خدایان سابق عامه را نتوانسته اند بکلی ازمیان ببرند ومؤبدان زردشتی ناچار شده اندکه آنانراهم‌درزمره خدایان گاتائی بشمار بیاورند. دردین مزدائی قدیم قبل‌از انکه زردشت‌باصلاحش بپردازد یشت ها وسرودهائی درستایش خدایان عامه رواج داشته است . مثلا ستایش

میثرا (میترا) خدای پیمان وروشنی و ستایش اردوی سورا + ملقب به آناهیتا الاهه برکت. و پرستش ستاره تیشتریا ++ که آنرا شعرای یمانی دانسته اند و ستایش ورثراغنا +++ خدای غلبه وجنگ (هجوم) گفته اند وستایش خوارنه ++++ که جلال واقبال شاهان آریائی ازاوست و ستایش فروشی ها Fravashi که ملائکه و حامی مؤمنانند. مؤبدان این یشت هارا با اصول زردشتی تطبیق و وارد اوستا کرده اند و یشت های دیگر نیزکه زردشتی خالص است بآن افزوده اند قدیم ترین قسمت اوستای جدید یشت های عتیق است که مطالب گرانبهائی راجع بدوره افسانه های باستان وتاریخ شرق ایران قبل ازظهور زردشت دارد ودرحقیقت این یشت هارا باید زماناً مقدم برگاتاها دانست.

مذهب زردشتی قرن ها درمیان دین مزدائی که درولایات مختلف ایران رواج داشت چون اسیری وغریبی گرفتار بود اختلافی که در میان دیانت هخامنشیان پارس بادیانت روحانیون ماد (مغان) دیده میشود مربوط بهمین نکته است. درایامی که هرودوت یونانی شرح عقایدایرانیان پارس ومادی رانوشته هنوز شریعت زردشت وارد نواحی غربی نشده بود.

فقط درقرن چهارم قبل از میلاد. درآثار مغان مادی اشارهٔ بشریعت مزدائی زردشت دیده میشود واین نکات ازجهات بسیار با تعالیم گاتاها و مندرجات اوستای جدید اختلاف دارد بنا بر اعتقاد بسیار قدیمی که ایرانیان داشته‌اندکه هنوز آثارضعیفی از آن درگاتاها دیده* میشود خرد نیك وخردبد دوبرادر همزاد وفرزند زمان نامتناهی موسوم بزروان یا زروان بوده‌اند.[۱] ودین میترا (مهرپرستی) نیز یکی ازشعب مزدائی است که تحت تأثیرنجوم کلدانی واقع بوده .بوسیله مجوسان آسیای صغیر[۲] تشریع شد. پرستش میترا که اورا خدای آفتاب میدانستند درکشور روم نیز رسوخ یافت[۳]

اعتقاد بزروان درمیان پیروان میترا وسایر فرق مذهبی رواج گرفت وبعضی ازاین فرقه ها شیطان پرست بودند یعنی انگره مینو (اهرمن) را عبادت میکردند.

صورت‌خدایانی که درروی‌سکه های‌طایفه اندوسیت +++++ دیده میشود مارابیك شعبه دیگر از آئین مزدائی راهنمائی مینمایدکه درتحت تأثیرشرایع هند واقع

+ Azodyi-Sura ++ Tistya +++ Vozovrayna ++++ Xvarona
+++++ Indo-Sythe

بوده است واین مذهب درنواحی شرقی ایران رواجی گرفت و بعد تحت الشعاع عقاید بودائی گردید [1]

درایران غربی و بطورکلی در نواحی آسیای مرکزی افکار یونانی موجب مزج مذاهب مختلفه شدخدایان بابلی ویونانی راباخدایان ایرانی تطبیق کردند اهورامزدارا با بل، متیرا را باشمّش+ اناهیتا را با ایشتار یکی دانستند انطیوش اول پادشاه کماژن (از ۶۹ تا ۴۳ قبل ازمیلاد) مجسمه بنام زئوس اورمزدس (اهورا مزدا = اوهرمزد) برپا کرد ودیگری بنام آپولون۔ میتراس ۔ هلیوس ۔ هرمس ومجسمه دیگرباسم آرتانی (ورثراغنا) ۔ هراکلس ۔ آرس ومجسمه دیگر باسم « وطن منکماژن بسیارحاصلخیز» بنا نهاد و مراسمی دائمی برای عبادت این خدایان یونانی و ایرانی مقرر فرمود. پادشاهان اشکانی لقب فیل هلن (دوست یونان) اختیارکردند و خود را پیرو آداب و فرهنگ یونانی خواندند [2] ولی این یونان مآبی اشکانیان بسیار سطحی و ظاهری بود اکثر سلاطین این سلسله ظاهراً درزیر پرده نازکی‌ازیونان مآبی‌باطناً بدیانت‌زردشتی اعتقاد داشته اند.

در آغاز دوره پارت بود که‌کتاب معروف اوستائی موسوم به وندی داد (وی دیوداذ یعنی قانون ضد دیوان) که مشتمل براحکام شریعت زردشت است‌تدوین یافت. لغت اوستائی درآن تاریخ بکلی مرده بود وعلماء دین بصعوبت بسیار آن را بکار میبردند. وندی‌داد مجموعه ای ازقواعد ومراسمی است که‌درنقاط مختلف‌کشورباختلاف وجود داشته است ودلیل اختلاف مزبور تضادی است که درمیان بعضی احکام آن بنظر میرسد. مباحث این‌کتاب راجع‌باقسام نجاسات وطریق ازاله آنها وانواع‌معاصی وراه توبه وکفاره آنها است ومشتمل است بر مسائل مربوطه بتعدی و تجاوز و قتل که نسبت بمخلوقات اهورائی (مانند انسان وسگ وبیدستر) مرتکب شوند وهمچنین اعمال موتی وطریق نهادن اجساد در دخمه ها که امروز معروف ببرج خاموشی است حیوانات شکاری جسد اموات را دراین برجها طعمه خود میکردند [3] سبب این عمل آن بودکه بزعم آنان دفع‌اجساد موجب پلیدکردن‌عنصر خاك میشود. مس میت‌ومواد مرده ومس زن حایض وامثال آن شخص را نجس میکرد و تطهیر براو واجب میشمرد وندیداد اسامی عده بسیاری ازجنود اهرمن (انگره مینو = خرد خبیث) را ذکر کرده

+ Shamash

است مثل دیوان (شیاطین) ، دروجان (شیاطین ماده) ، پیری‌کاس PairiKâs (جادوان) ازاین قبیل‌است دیوانی‌که اندراوسوروا و نائونهای ثغـا Indra Saurva Naonhaiᵘya نام دارند وظاهراً ازخدایان قدیم طایفه هند و ایرانی بوده‌اند . همچنین آپااوشا Apaosha دشمن مخصوص خدای تیشتریا و بوشیاستا Bushyastâ که دیو مؤنثی است موکل خواب و ناسو Nasu که دیو اجساد و سایر موّاد میته است و امثال اینها .

بنا بر روایت پارسیان بفرمـان یکی از سلاطین اشکانی موسوم به ولا گاس Volagase که گویا ولا گاس اول باشد (۵۱-۷۷/۷۸ میلادی) کتب‌مقدسه زردشتیان تدوین یافته است .

از زمانی‌که بخت‌النصر یهود را باسارت برد این طایفه در بابل و بین‌النهرین زیاد شده رشته های مختلف تجارت و فلاحت و صناعت را در دست گرفتند در زمان اشکانیان یهود بسیار بودند خاصه در درنهروا (شمال بابل) و در سورا و پوم بادیسا و ماهوزه (سلوسی) (Nahardéa Sura Pumbadith Mahôzé (Sèleuci) در پارس و ماد هم جماعتی از یهود اقامت داشتند .

این جماعت ازقرون نخستین میلاد درتحت ریاست رش‌گالوتا (راس‌الجالوت) صاحب تشکیلاتی شده بودند و شاهنشاه آنان را در زمره ملل متنوعه شناخته و تا حدی استقلال بخشیده بود .

رش‌گالوتا مالیات را جمع و قضات را عزل و نصب و سایر امور را اداره میکرد و قانون موسی واحادیث واخبار یهود را تعلیم وترویج می نمود . مدرسه مشهور سورا در آغاز قرن سوم میلادی تأسیس یافت و از آن تاریخ طایفه امورائیم Amoraïm (علماء یهود) بمطالعه و شرح علوم پرداخته اخبار و تعالیم مختلفه را که امروز بنـام تلمود معروف‌است فراهم ،وردند(۱) .

راجع بزمانی‌که دین نصارا وارد کشور پارت شده اطلاعات ما بسیار قلیل است (۲) درقرن اول میلادی دین‌مسیح درسوریه وآسیای صغیر منتشر شده بود . درحدود سال ۱۰۰ بعد از میلاد جماعاتی از مسیحیان در شرق دجله یعنی‌ناحیه اربل (۳) مسکن داشتند ولی از انتشاراین شریعت درنواحی مشرق اطلاعات صحیحی در دست نداریم .

بنا بر روایات مسیحیان سن توماس Saint Thomas در کشور پارت بدعوت پرداخت و مطابق مندرجات کتاب مجعول اعمال توماس، توماس تا سرزمین هندوستان هم پیش نرفته است ولی این کتاب را نمیتوان از اسناد معتبر تاریخی شناخت.

بعد از اربل شهر کرکوك که آنرا کرخای بیت سلوخ میخواندهاند ظاهراً مرکز و ملجاء عیسویان در شرق بوده است. در نامه شهداء عیسوی ایران مسطور است که «اززمان سلطنت بلاش تا سال بیستم پادشاهی شاپوربن اردشیر یعنی ۹۰ سال کرخا مکانی مقدس بود وهیچ گیاه ناپاکی درآن نمی‌رست»(۱) چون شاپور اول ساسانی پسر اردشیر درسنه ۲٤۱ بتخت نشسته بنابراین مقصود از بلاش غیر از ولاگاس سوم اشکانی نیست که از سال ۱٤۸ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت کرده است در هرحال عیسویان درعهد سلاطین اشکانی هیچ مداخله درامور سیاسی نداشته اند. در قرون بعد نامه جعل کردند موسوم به مکتوب آباء مغربی و تاریخ آنرا آغاز قرن دوم میلادی قرار داده اند بنابراین سند عیسویان کاتولیك شهر سلوسی استقلال داخلی داشته و میتوانسته اند بمراسم مذهبی و تقدیس بزرگ روحانی خود نایل شوند بدون اینکه مجبور باشند بشهر انطاکیه بروند ولی حقیقت امر این است که مقام کاتولیکوس (جاثلیق) در عهد اشکانیان وجود نداشته است.

اختلاط اقوام و نژاد های آسیا زمینه مساعدی برای امتزاج تمدن‌ها و دیانت‌های مختلف آماده میکرد چنانکه دیدیم فلسفه یونان با شرایع مشرقی آمیخته شده و نتایج گوناگون داد. اززمانهای قدیم عقاید ایرانی وسامی درنواحی آرامیان بین‌النهرین مخلوط گردیده بود عنصر جدیدی که درین داخل شد عبادات اسرارآمیز مردم آسیای صغیر بود افکار فلسفی یونان و نظریات کیمیاگران و افسونگران نیز در این معجون وارد گردید معنویات و عوامل طبیعی که معبود اقوام مزبور بود با اسامی یونانی خوانده شد اساطیر یونانی وبابلی و ایرانی بهم درآمیخت واشخاص افسانه های شرقی درلباس خدایان یونانی پنهان گشت اعتقاد بدو عالم جدا از یکدیگر یکی عالم نیکی و دیگر بدی یا عالم نور و ظلمت و اعتقاد ببهشت و دوزخ و یوم الحساب و تجدید جهان واعتقاد بارتباط تام و پیوند عام مابین افراد انسان و قوای ملکوتی همه این معتقدات که مخصوص دین مزدائی ایران بود داخل افکار دینی ممالك آسیا شد. این نکات را از مراسم مرموزی کشف

میکنیم که مریدان مبتدی انجام میداده ومدعی بوده‌اند که بنا بر راهنمائی که من جانب‌الله شده وسر" آن درکتب مرموزه نگاشته شده انسان میتواند با عبارات مخصوص و ضبط اسرار معین بمعبود خویش تقرب جوید مندرجات این کتب که جز دانایان شریعت کسی برموز آن آگاهی نداشت مخلوطی بود ازافکار مصری وایرانی وکلدانی و یهودی . کتبی مجعول بنام زردشت مجوس رواج داده شد(۱) ودربعضی نقاط که دین زردشت آمیخته بسایر عقاید شده بود زردشت را بصفت منجی نوع بشر میخواندند مذاهب باطنی این دوره محدود بزمان و مکان معینی نبودند و ادعا میکردند که حقیقت دین اصلی بشر نزد آنهاست و سایر شرایع عامه بطور ناقص بعضی از آن حقایق را در بر دارند .(۲)

درقرن‌دوم میلادی مذهب گنوستیکی Gnosticisme درکشورروم توسعه‌یافت(۳) بلاشك قبل ازاین تاریخ هم افکار گنوستیکی وجود داشته است زیرا که درمیان یهودان اسکندریه هم این‌افکار رایج بوده است اما مبداء این مسلك درظلمات ایام مختفی است . ازقرن دوم ببعد گنوستیك‌ها ازمیان کتب مقدسه عیسوی مطالبی برای تائید اقوال خویش استخراج کرده و بصورت های مختلف عقاید وآداب خودرا معرفی نموده‌اند مسلك‌بازیلید و مسلك والانتن و مسلك مرقیون و تصوفی که اوفیت ها و ناسن ها و الکزائیت ها Basilide , Valentin . Marcion . Ophits . Naassène , Elchésaïtes آورده‌اند نمونه این اختلافات است(٤) با وجود این‌اختلاف آراء میتوان یك مذهب معینی تشخیص داد که تدریجاً صورت قطعی گرفته است .

نخست باید ثنویت را مورد بحث قرار داد ولی فرق است میان ثنویت مزدائی و دو پرستی گنوستیك ها . بنا بر اعتقاد مزدیسنان هریك از دو عالم مذکور دفعة هم معنوی است وهم مادی . ولی گنوستیك ها بالعکس عالم روح را عین عالم نور وجهان ماده را عین جهان ظلمت میدانسته اند . نتیجه این قسم اعتقاد نسبت بعالم این شد که بدبینی باصل خلقت رواج گرفت و پیروان این فکر بزهد و ترك مایل شدند .

بنا بر قول این طایفه خدا در ماوراء عالم محسوس و حتی در آنسوی جهان معقول است که پدری است مجهول و بی نام و فکر بشری را بدامن کبریای او دسترس نیست جهان بواسطه اشراقات دائمی یا éon ازذات این خدای اصلی‌صادر میشود بوجود میآید و مراتب این تجلیلات نزولی است یعنی هر یك از اشراقات نسبت بماقبل خود اخس است تا منتهی گردد بعالم مادی که آخرین اشراق و ناپاك ترین تجلیات است ولی

در این جهان مادی شوقی هست که او را بمبداء الهی باز پس میکشاند . ماده یعنی عالم جسمانی منزلگاه شر است اما یك بارقهٔ الهی که درطبیعت انسان ودیعه است این جهان را بسوی نجات هدایت میکند و او را در حرکت صعودی که از میان افلاك میکند دستگیری نموده بعالم نورمیرساند این بود اعتقادگنوستیك های متأخرراجع بنظام جهان انسان یا (انسان نخست) را وجودی نیم خدا میدانستند و ظاهراً این مفهوم را از اساطیر ایرانی گرفته بودند(۱) بعضی‌ازگنوستیك‌ها انسان نخست را آدم دانسته‌اند و بعضی اورا مسیح ازلی گفته اند وطایفهٔ بر آن بودند که حقیقت انسان نخست درآدم حلول کرده و پس از آن بصورت مسیح ظاهر شده است اوست نخستین مولود خدای بزرگ که در ماده نزول کرده و جان جهان محسوب است او را نیم خدا و عقل و کلمه هم میکفتند با ایجاد این انسان قوس نزول درماده شروع شده وبوسیلهٔ او نزاع وکوشش برای نجات صورت میگیرد اما نجات میسر نیست مگر با عنایت الهی .

از این جاست که در همه کتب گنوستیك ظهور یکنفر رهاننده وعده داده شده است. و همین اعتقاد بود که گنوستیك ها را پیرو دین مسیح کرد زیرا که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته اند .

بعضی از فرق گنوستیك بر آنند که عیسی خلاص کننده صوفیا از قید ماده‌است مقصود از صوفیا عقل آسمانی است که در ماده افتاده است . فرقه والانتینی معتقد بودند که میان خدای منجی موسوم به سوتر Sotèr و صوفیا ازدواج و عروسی واقع شده‌است و بیاد این واقعه جشن مذهبی له عبارت از عید حجله عروسان بود میگرفتند اساطیر و قصصی که راجع بتکوین جهان ساخته شده همه برای تعبیروتأویل مراسم عبادتی بوده‌است اجراء کنندگان این مراسم در طی انجام وظایف خود جدال عظیمی را که همه آفرینش برای نجات خود در پیش دارند برأی العین مشاهده میکرده اندکه چگونه بوسیله معرفت رهائی میسر تواند شد و زنجیر های ماده تواندگسیخت عرفان علم حقیقی است نه علم فکری دانشی است که از راه قلب و بطریق کشف و شهود تحصیل میشود و طریق آن توجه بباطن و مشاهدهٔ امور معنوی با چشم دل است که انسان را صاحب معرفت عالی میکند . ودرنشاة جدیدی متولد میسازد بنا برقول مسیو شائدر M. Schaeder(۲) معرفت دانش حقیقی است که بسبب حق بودنش انسان را نجات می بخشد .

اکثرگنوستیك ها که از طریقه آنها آگاهی داریم از مردم ولایات شرقی

ممالك روم بوده اند یکی از فرقه های گنوستیك بین النهرین و بابل فرقه ماندانی است ـ ودیگر فرقه که در کتب عرب آ نها را مغتسله نامیده‌اند و یکی ازمآخذکیش مانوی محسوب است(۱)عرب همه فرقه‌های گنوستیك مشرق‌را که افکارشان در زمان اسلام(۲) هم‌رواجی داشته است بنام حنیف یاصائبون خوانده است(۳).

دردوره تسلط یونانیان دیانت بودائی درولایات شرق ایران نفوذ یافت پادشاه هند موسوم بآسوکا که درحدود سال ۲۶۰ قبل ازمیلاد دین بودائی گرفته بود دعاتی بایالت گانداره (دره کابل) و باختر گسیل داشت. پادشاهی موسوم به اراتکل Arathocle که در ایالت رخج و زرنگ سلطنت داشته (حدود سال ۱۸۰ تا ۱۶۵) سکه هائی ضرب کردکه برآن نقش بودائی دیده میشود. دراواسط قرن دوم قبل ازمیلاد اختلاف عقیده بودائیان شمال و بودائیان جنوب موجب تفرقه وضعف آنان گردید. بودائیان جنوب که خودرا هینایانه (کشتی کوچك) گویند بیشتر باحکام و سنت بودا عمل میکردند ولی بودائیان شمال که خودرا مهایانه (کشتی بزرگ) می نامند ازسایر ادیان هندی اقتباساتی کردند وعقایدعامیانه‌را استقبال نمودند. شریعت بودا بصورت مهایانه وارد ممالك مرکزی آسیا شد سلطانی کنیشکا Kanishka نام انجمنی ازدانایان گرد آورد و اصول‌مذهب مهایانه را تثبیت نمود و قوانین آن را مورد تجدید نظر قرارداده بزبان سانسکریت تحریر کرد.

بودائیان در قرون نخستین میلادی در ولایت گانداره دیهاره ها (بهارها) یعنی صومعه های بسیار ساختند وامروز در ویرانه های آن معابد آثار برجسته ازحجاری یونانی و هندی یافته‌اندکه حاکی از وقایع حیات بودا و مشتمل بر صور بودیستوا + و بودایان آینده وغیرذلك است. صنعت گانداره درقرن چهارم باوج ترقی رسید(٤) ظاهراً قدیمترین نقاشی بودائی که بسبك یونان و هند ساخته شده و در حفاری ترکستان چین اخیراً بدست آمده متعلق بقرن سوم باشد (٥).

در بامیان مغرب کابل مجسمه های عظیمی از بوداهست که درکوه کنده اند در طاقچه هائی که مقر این پیکر هاست تصاویری دیده میشودکه بسبك آنها با نقوش مکشوفه درآسیای مرکزی شباهت دارد وازجهاتی‌هم شبیه‌نقوش کتیبه شاپور اول ساسانی‌است(٦)

ازسفرنامه هیوئن تسیانگ معلوم میشودکه تا قرن هفتم میلادی صومعه‌های

+ Boudhisathva این کلمه همانست که درفارسی بوذاسف شده است (مترجم)

بودائی در ایران وجود داشته است و نیز بنا بر روایت او از اتباع سایر دیانات هندی هم‌جماعاتی مقیم ایالات شرقی ایران بوده‌اند (۱)

٤ — زبانهای عامه و زبانهای ادبی

آگاهی ما از زبانهای اشکانی و ساسانی که آنها را اصطلاحاً لغت متوسط ایران میگویند در نتیجه اکتشافاتی که در ۲۵ سال اخیر در ترکستان چین صورت گرفته بی اندازه وسیع شده است . چندین هیئت علمی که با تصفحات رفته اند آثار بسیاری اعم از دینی و غیر دینی بدست آورده اند که بلغات مختلفه نگارش یافته‌اند و تا زمان کشف آنها دانشمندان را از بسیاری از آن لغات آگاهی ناقصی بود و نسبت ببعضی هم بکلی بی اطلاع بودند.(۲)

قطعاتی که این هیئت ها کشف کرده‌اند جزء آثار ادبی بودائیان و مانویان و مسیحیان است و بلغت سانسکریت و چینی و تبتی و اویغوری و پهلوی و سغدی و سکائی و تخاری نوشته شده است و هر یك را متخصصین مورد دقت و تحقیق قرار داده‌اند وهنوز اکثر آنها ناخوانده و مجهول مانده است .

قبل از کشفیات ترکستان چین اززبانهای متوسط ایران فقط دو زبان معلوم بود یکی پهلوی ساسانی که در جنوب غربی ایران (پارس) متداول و زبان رسمی ساسانیان بشمار میرفته است دیگر زبانی که در بعضی کتیبه های پادشاهان اول ساسانی درکنار خطوط پهلوی سابق الذکر منقور بوده که درآغاز دانشمندان آنرا لغت کلدانی پهلوی می‌نامیدند که چندان اسم مناسبی نبود . آندراس این لغت اخیر را پهلوی اشکانی که زبان رسمی دربار پارت بوده نام نهاد . این هر دو زبان را با خطی که مشتق از الفبای آرامی‌است می‌نوشته اند با قدری تفاوت دراشکال حروف . آثار دینی زردشتیان عهد ساسانی را بلغت پهلوی ساسانی می‌نوشته‌اند لکن آنچه امروز باقی‌است استنساخی است که بعد ازانقراض ساسانیان کرده‌اند وغلط واشتباه بسیار درآن راه دارد . بسیاری ازحروف الفبای پهلوی را باقسام چند می‌توان خواند ازاین جهت درقرائت آثار قدیم خوانندگان دوچار خطا و تردید شده‌اند . بعلاوه خیلی ازمفاهیم حتی از معانی معمول ومتداول را با لغت آرامی می‌نوشته‌اند ودرخواندن معنی فارسی آنرا بزبان میرانده‌اند در افعال آرامی که استعمال شده قواعد صرف فارسی بکار رفته است .

در ترکستان چین ناحیه تورفان قطعات بسیار از آثار دینی مانویان بدست آمدکه بخط سریانی موسوم به استران ژلو Estrangèlo بدون الفاظ آرامی نوشته شده و همه کلمات آن بصورت ایرانی خالص است .

اندراس فوراً متوجه شدکه هر دو زبان پهلوی سابق الذکر در این قطعات هست اما نه مولر F . W . K . Müller که اول کسی است که ایرانی بودن این متون را ثابت نمود و نخستین تلخیص آنها را منتشر کرده است (۱) نه زالمن C . Salemann که تلخیصات مولر را مجدداً بخط عبری طبع نموده وفهرست لغاتی بر آن افزوده(۲) دو زبان سابق‌الذکررا تشخیص نداده اند . اختلاف اصلی این‌دو زبان پهلوی را نخست اندراس(۳) معلوم کرده و بعد مسیو پ . تدسکو M . P . Tedesco آنرا با شرح و تفصیل بیشتری تائید نموده است . زبان اشکانیان متعلق بلغت ایران مرکزی است‌که فعلا لهجه های ایالات ساحل بحرخزر و سمنانی و لحن های نواحی کاشان و اصفهان و گوران وغیره از آن حکایت میکند .

این دو زبان را که معمولا بنام لهجه شمالی یا شمال غربی می‌خوانند امروز کاملا مورد دقت قرار داده و از رموز صرف و نحوی آنها آگاهی حاصل‌کرده اند این اطلاع دقیق دانشمندان را موفق‌کرده است‌که مقدار تأثیر زبان اشکانی را در پهلوی ساسانی معلوم‌کنند ومعلوم است‌که تأثیر زبان نشانه نفوذ تمدن اشکانی درزمان ساسانی است . لغات بسیارکه مربوط بمفاهیم دینی و سیاسی و اجتماعی است یا اسم اسلحه و وسایل ارتباط و اصطلاحات پزشکی وعبارات عادی است حتی بعضی افعال متداول‌که در زبان ساسانیان و فارسی‌کنونی هم رواج دارد صورت اشکانی خودرا حفظ کرده‌اند(٤) بسی از مستثنیاتی‌که درصرف فارسی هست وخلاف قاعده شمرده میشود نتیجه نفوذ کلمات لهجه شمالی درلغت زبان جنوب غربی است‌که بعد ازطلوع ساسانیان زبان رسمی کشورگردید .(۵)

مردم ایالات شرق بزبانهای ایرانی دیگر تکلم میکرده‌اند در ردیف قطعات مانوی مذکورکه بدوزبان پهلوی نوشته شده درتورفان قطعاتی بدست آوردندکه اندراس آنرا لغت سغدی تشخیص داد . وقتی‌که قسمتهائی ازعهد جدید (انجیل) بزبان سغدی کشف‌گردید مطالعه و فهم قطعات مذکور آسان ترشد . بعد از چندی متن های بودائی بدست آمدکه بلغت سغدی قدیم نوشته شده بود وعلماء دریافتندکه زبان سغدیان

دارای چقدر اهمیت بوده است فعلا در ناحیه یقنوب پامیر لهجهٔ متداول است که از بقایای سغدی قدیم بشمار میآید . بنا بر قول گوثیو Gauthiot در آغاز تاریخ مسیحی ، زبان سغدی درطول خطی متداول بودکه از دیوار چین تا سمرقند و تا مغرب امتداد داشت ، زبان سغدی درمدت چند قرن درآسیای مرکزی لغت بین‌المللی بشمار میرفت وبتوسط این زبان بودکه کتب مانوی وبودائی حتی‌درقبایل ترك هم‌نفوذ پیدا کرد(۱)

علاوه براین‌ها در حفاری ترکستان چین‌متونی از بودائیان بدست آمد که بدو لغت مجهول نوشته شده بود امروز آن دو لغت‌را سکائی و تخاری می‌نامند .

سکائی (۲) زبان قوم‌هندوسیت و از شعب زبانهای شرق ایران‌است امروز لغت افغانی و چندلهجه پامیری‌را مثل ساریکولی و شوغنی و واخی و غیره از اعقاب آن زبان میدانند . اما لغت تخارستانی بنا بررأی ف . و . ك مولروسیگ Sieg وسیگلینك Siegling وهمچنین بنا برتائید مسیومیه Meillet از جمله زبانهای هند و اروپائی‌محسوب تواند شد اما آریائی نیست ازعجایب این‌است‌که تخاری جزء دسته از زبانهای هندو اروپائی‌است که آنهارا طبقه سانتوم Centum میخوانند و نزدیك بزبان ایتالوسلیتك Italo-Celtique است (۳) .

از میان لغات سامی ازقدیم‌الایام زبان آرامی در سرتاسر آسیای مرکزی رواج عام یافت در دیوان شاهنشاهان هخامنشی متداول بود وچون خط میخی جز برای نگارش کتیبه‌ها درتحریرات دیگر بسهولت بکارنمیرفت هخامنشیان خط آرامی را گرفتند وحتی اسنادی را که بلغت فارسی است با آن‌خط نوشتند منشاء خط پهلوی واین رسم که الفاظ آرامی‌را نوشته و معنی فارسی آنرا بر زبان میرانده‌اند ازاین جا برخاسته است (٤) .

درعهد ساسانیان زبان ادبی مسیحیانی‌که از نژاد سامی بودند و درکشور ایران مسکن داشتند سریانی بودکه منشاء آن شهر ادس است .

مهاجرین یونانی‌که بفرمان اسکندر و جانشینانش در ممالك ایران اقامت گزیدند تا مدتی مدید حافظ لغت یونانی محسوب میشدند پادشاهان اشکانی نسبت بزبان و ادبیات یونانی تعلق‌خاطری نشان میدادندکه مقداری ازآن عمدی و ظاهری و برای رعایت «مد» بود . لقب فیل‌هلن (یونان دوست)که میتریدات اول اختیار کرد همه اخلافش آنرا بکار بردند و بعلاوه صفات یونانی دیگر نیز درمسکوکات خود

ذکر میکردند مانند: انرگتیس (نیکوکار) و دیخایوس Δixaios طرز مسکوکات اشکانی در دوره اول سلطنتشان بکلی یونانی بود و داول بعد از آنکه برکراسوس غالب شد فرمان داد تا باکشیدس اوریپید Bacchides d'Euripide را بزبان یونانی نمایش دهند چند کتیبه از شاهان اشکانی که بزبان یونانی نوشته شده هنوز باقی است . رفته رفته یونان مآبی ترك شد مخصوصاً بعد از قرن اول میلادی که گوئی عهد تجدید حیات تمدن ایران است اسلوب سکه ها از شیوه یونانی خارج و خط پهلوی در ردیف یونانی که روز بروز غلط تر و بدتر میشد نوشته شد . با وجود این استعمال زبان یونانی در بعضی قسمت های کشور ایران باقی ماند و نخستین شاهنشاهان سلسله ساسانی در ردیف دو نوع زبان پهلوی مذکور تا مدتی در بعضی کتیبه های خود زبان وخط یونانی را بکار می برده‌اند .

منابع تاریخ سیاسی و مدنی عهد ساسانیان

۱ — مآخذ ایرانی معاصر ساسانیان . ادبیات پهلوی

نخست باید دانست که مقداری کتیبه موجود است که بعضی از آنها را کاملا نمی توان خواند و بطور دقت نمی توان بر اجزاء آن ها اطلاع حاصل کرد . مفصلترین کتیبه عهد ساسانی نقوش پایکولی واقع در کردستان شمال قصر شیرین است . این خطوط که بدو زبان رسمی آن عهد یعنی پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی نوشته شده در روی چهار ضلع یك برج مربعی رسم کرده‌اند پیکر برجسته نرسی پادشاه ساسانی در هر ضلعی مرتسم بوده اما برج خراب شده وجز قاعدهٔ آن برجای نیست بیشتر سنگهائی که دارای خطوط بوده از بین رفته و پاره های آنها در اراضی اطراف پراکنده گشته است ترجمه بسیار ناقص از بعضی قطعات این کتیبه در ۱۸٦۸ بوسیله ا . توماس در مجله انجمن همایونی آسیائی انتشار یافت و مأخذ آن رونویسی بود که سابقاً راولنسن نموده بود . بعد از آنکه آندراس توجه فضلا را بکتیبهٔ پایکولی جلب کرد مسیو هرتسفلد در ۱۹۱۱ بدیدار آن شتافت و در ۱۹۱۳ مجدداً بآن نواحی مسافرت کرد و عکس ها و قالب گیری هائی از قطعات موجودهٔ سنگ برداشت ، در ۱۹۱٤ مقدمهٔ شرحی از مندرجات این کتیبه را در یادداشتهای آکادمی برلن منتشر کرد و در ۱۹۲٤ صورت اصلی نقوش پایکولی را با کتیبه های دیگر در دو مجلد بزرگ طبع نمود(۱) و ترجمه انگلیسی وشرح و توضیح کاملی با فهرستی جامع ازلغات

(۱) پایکولی شرح بنا وکتیبه اوایل تاریخ شاهنشاهی ساسانیان — برلن ۱۹۲٤

مندرجه بر آن افزود جلد دوم این کتاب مخصوص عکسهای همهٔ احجار مذکور است ، مولف کوشیده است که در اجزاء پراکنده این کتیبه نظمی قرار بدهد و باین ترتیب حتی الامکان صورت اصلی آنرا تجدید کند این کتاب حاوی اطلاعات بسیار سودمند است و انتشار این کتیبه با وجود شکستگی و پراکندگی موجب افزایش اطلاع ما نسبت بدو زبان پهلوی سابق الذکر شده است .

صورت کتیبه های ساسانی

کتیبه اردشیر اول در نقش رستم که بسه زبان نوشته شده است (پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی و یونانی) و حکایت می کند که دو تصویر کتیبه یکی پادشاه اردشیر و دیگر خداوند اوهرمزد است . (هرتسفلد پایکولی جلد اول صفحه ٨٤ ومابعد) عکس کتیبه در فصل اول این کتاب است .

کتیبه شاپور اول در نقش رجب که بسه زبان مذکور نوشته شده است و نشان میدهد که نقش متعلق بشاپور پسر اردشیر است (هرتسفلد پایکولی جلد اول صفحه ٨٦) عکس آن در فصل چهارم این کتاب است .

کتیبه شاپور اول در حاجی آباد که بدو زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی نوشته شده و حکایت تیر انداختن پادشاه است رجوع شود بآخر کتاب بوندهشن چاپ وسترگارد همچنین عین کتیبه و آخرین ترجمهٔ آن در کتاب پایکولی هرتسفلد جلد اول صفحات ٨٧ - ٨٩ مسطور است .

کتیبهٔ پهلوی ساسانی ازموبدکاردیرهرمزد در نقش رجب صاحب کتیبه شرحی از پارسائی خود و خدماتی که بکشور ایران در عهد شاپور اول وهرمزد اول ووهرام اول ووهرام دوم نموده بیان کرده است [هرتسفلد پایکولی جلد اول صفحات ٨٩ - ٩٢]

کتیبه دیگر ازهمین شخص در بالای نقش برجسته شاپور اول در نقش رستم کنده شده ولی خیلی ضایع گردیده است (هرتسفلد پایکولی صفحات ٩٢ و ٩٣)

کتیبه نرسی در پایکولی که بدو زبان پهلوی نوشته شده و شرح جنگ این پادشاه با وهرام سوم است و تفصیل اطاعت بزرگان را نسبت بشاهنشاه بیان میکند (هرتسفلد پایکولی جلد اول صفحه ٩٤ - ١١٩)

کتیبه پهلوی ساسانی که درروی نقش وهرام اول در شاپور فارس کنده شده

وحاکی از اسامی و القاب شاه نرسی و پدر و جد اوست [هرتسفلد پایکولی جلد اول ص۱۲۰] (ایضاً صفحه ۱۷۳) صورت این نقش در فصل پنجم این کتاب است .

کتیبه پهلوی ساسانی که بامر شاپوردوم درطاق‌کوچك طاق‌بستان درکنار نقش دوشاپور ساخته شده وحاکی ازاسامی والقاب شاپور دوم وپدر وجداوست [هرتسفلد پایکولی جلد اول صفحه ۱۲۳] صورت نقش مزبور در فصل پنجم این کتاب است .

کتیبه پهلوی ساسانی شاپورسوم که درسمت چپ کتیبهٔ فوق‌واقع‌شده وحاوی نام والقاب شاپورسوم و پدر و جد اوست . (هرتسفلد پایکولی جلداول صفحه ۱۲۴) صورت نقش در فصل پنجم این کتاب است .

کتیبهٔ پهلوی ساسانی تخت جمشید که درسال‌دوم سلطنت شاپوردوم نقرشده‌است (هرتسفلد پایکولی جلد اول صفحه ۱۲۱)

کتیبه های دیگر که بخط پهلوی ساسانی در تخت جمشید است بامر دو تن از بزرگان‌کشور بنام شاپوردوم ساخته شده است (هرتسفلد پایکولی جلد اول صفحه۱۲۲)

کتیبه های متعدد کوچکی که در دربند بفرمان امراء آنجا ساخته شده و تاریخ آنها اواخر عهد ساسانیان‌است ه . س . نیبرگ وسالنامه انجمن علمی‌آذربایجان بادکوبه ۱۹۲۹ (بزبان روسی)(۱)

خطوط مهرهای ساسانی اسامی والقاب عده‌کثیری را نشان میدهد و مشتمل بر عبارات مختصر و بی تغییر است (۲)

سکه های پهلوی ساسانی برای تاریخ این عهد بسیار مهم است از آنجا که شکل تاج هر پادشاهی دراین سکه ها مختلف‌است میتوانیم بانبودن‌خط ، سکه هرپادشاهی را بشناسیم سلاطین ساسانی هر یك تاج مخصوصی داشته اند .

ظاهراً مسکوکات عهد ساسانی دو قسم بوده است یکی طلا و دیگری نقره ولی میان قیمت طلا و نقره نسبت ثابتی موجود نبوده است امروز سکه هائی از (دینار) گاهی بدست می افتد پادشاهان نخستین این سلسله گویا سکه طلائی داشته اندکه از حیث وزن با سکه امپراطوران روم در آن عصرکه اوری Aurei نام داشته مساوی بوده‌است بعلاوه فعلا پولهای طلائی از آن عهد در دست است‌که ازحیث بزرگی با هم اختلاف

---

(۱) مواد جدیدی‌که مسیو هرتسفلد جمع‌کرده هنوز بما نرسیده است رجوع شود به ZDM . g ۱۹۲۶ صفحه ۲۲۵۵ و مابعد

دارند درهم نقره را همیشه یك وزن ضرب میکردهاند وآن وزن هم مأخوذ از درهم های فنیقی است که اولین پادشاهان اشکانی بتقلید آن سکه زدهاند . سنگینی این درهمها بین ۳،٦٥ و ۳،۹٤ گرام است . بطور کلی قیمت درهم ساسانی معادل ۷٥ر٠ فرانك طلا بودهاست این دراهم برخلاف درهم های اشکانی پهن و نازك است . استیر (استاتر) ارزش چهار درهم داشته است سکه های کوچك نقره هم ضرب میکرده اند از اینقرار دیوبول (معادل نیم درهم) واوبول و دانگ (معادل یك ششم درهم) وهمیوبول (معادل یك دوازدهم درهم) . مقداری سکه مخلوط مس و قلع وسرب ازعهد اردشیر اول و شاپور اول باقی است . انواع سکه های مس که قیمت مختلف داشته و گویا اساس آنها مأخذ نقره بوده دردست است کوچکترین پولی که اسم آن بما رسیده پشیز است امراء و فرمانفرمایان شرق ملقب به کوشان شاه سکه هائی بتقلید مسکوکات شاهنشاهی ضرب کرده وصورت ونام و لقب خود را بر آن نگاشته اند . (۱)

در یك طرف درهم های ساسانی تمثال شاهنشاه ودرطرف دیگر نقش آتشدان و آتشگاه دیده میشود بخط پهلوی نام و لقب شاهنشاه را در یك طرف نگاشته اند و غالباً در طرف دیگر هم باز اسم شاهنشاه تکرار میشود . گذشته ازین هر سکه دارای علامت ونشانی خاص است که گاهی از حروف وگاهی ازنقوش مختلف ترکیب گردیده است گاهی هم سال سلطنت پادشاه را در آن قیدکرده اند .

منابع دین رسمی کشور ساسانی کتب مقدسه است بزبان اوستائی که مجموع آنرا اوستای ساسانی گویند و بیست و یك نسك بوده است دیگرزند که ترجمه متون اوستائی است بزبان پهلوی با تفسیر و شرح بزبان پهلوی ساسانی (۲) اوستای کنونی قسمت کوچکی ازاوستای عهد ساسانی است(۳) اما از۲۱ نسك اوستا خلاصهٔ درجلد هشتم و نهم دینکرد که کتابی است بزبان پهلوی محفوظ است واز روی آن خلاصه مطالب بسیار مهم برای تاریخ تمدن ساسانیان بدست می آید در این کتاب مکرر از دینکرد سخن خواهیم راند (٤) در این جا اسامی چند تن‌ازمفسرین و شارحینی را که درکتاب زند وسایرکتب دینی پهلوی‌نام بردهاند یادداشت میکنیم : ابهرگ، مگوشنسب ـ گوگشنسب ـ کی آذربوزذ ـ سوشیانس ـ روشن ـ آذرهرمزد ـ آذر فربغ نرسی ـ مذوگماه ـ فرخ ـ افروغ ـ آزادمرد . ظاهراً اکثر این مفسرین در اواخر عهد ساسانیان میزیسته اند .

تقریباً همهٔ کتب زردشتی که دینی محض است و بزبان پهلوی باقی مانده است در قرون بعد ازانقراض ساسانیان تألیف و تصنیف یافته است . مخصوصاً درقرن نهم میلادی (سوم هجری) علماء دین زردشتی فعالیت فوق‌العـاده در تحریر کتب بخرج داده اند دادستان مینوگ خرد که آنرا میتوان تعالیم عقل آسمانی یا روح العقل ترجمه‌کرد گویـا زمان تألیفش در اواخر عهد ساسانیان بوده است ولی صورت فعلی آن متعلق بدوره بعد از این سلسله‌است (۱) اما کتاب ارداگ ویراز ٭ (یا ارداگ ویرازنامگ)(۲) آنچه مسلم است مضمون و مطلبش از دوره ساسانیـان است . بعضی از تألیفاتی‌که از روی مندرجات اوستا وزند گرفته شده است برای تاریخ تمدن ساسانی اهمیت فوق العاده دارد مهمترین آنهـا دینکرد است (۳) که سابقاً ذکر شد دیگر بوندهشن که خلاصهٔ است از اوستای ساسانی وزند که مربوط بتکوین جهان وقصص واساطیر وطبیعیات وغیره‌است(۴)

اوستاوزند منابع حقوقی عهد ساسانیان بود قسمتی از یك‌کتاب حقوقی آن عهد که‌مادیگان هزاردادستان « گزارش‌هزار فتوای قضائی » نام دارد موجود است این نسخهٔ منحصر بفرد که مولفش فرخ مرد نامی است مشتمل بر ۷٤ ورق است امروز در کتابخانه مانـکجی لیمجی هوشنگ هاتریا است ۵۵ صفحه آنرا با یك مقدمه ژ.ژ مودی (۵) طبع‌کرده و ۱۹ ورقه آن هنوز بطبع نرسیده است . بارتلمه قطعاتی ازاین‌کتاب را که بسبب فقدان مواد لازمه و طبیعت مطـالب بسیار مشکل است بآلمانی ترجمه و با اصل آن چاپ نموده است (٦) در این مادیگان اسامی چند تن از قضاة دورهٔ ساسانی با نظر قضائی و فتوای هر یك قید شده است از اینقرار :

وهرام ـ داذفرخ ـ سیاوش ـ پوسان وه آزاد مردان ـ پوسان‌وه برزآذرفربغان ، وه پناه که شاغل مقام عالی مگوگان اندرز بذ بود (۷) ـ خوذای بوذبیر ـ وایه یاوار راذهرمزد ـ وهرامشاه ـ یووانیوم ـ زرونداز پسر یووانیوم ـ فرخ زروان ـ وه‌هرمزد ـ زاماسب ـ ماهانداز ـ وغیره .

دستوران گویا اسم‌کتابی قضائی بوده که یك مرتبه در این تألیف ذکر آن رفته است یك مجموعه قضائی از عهد ساسانیان‌که در آغاز بزبان پهلوی بوده و اکثر منابع آن با مادیگان هزار دادستان یکی است فعلا بزبان سریـانی موجود است این نسخه در قرن هشتم میلادی بوسیلهٔ رئیس نصارای ایران عیشوبخت تألیف یا ترجمه

٭ رجوع شود بترجمه ارداویرافنامه بقلم مترجم این کتاب

شده است . اما مترجم عیسوی مزبور قواعد حقوقی ایران را تغییر داده است تا با اوضاع و احوال همکیشان او مناسب تر باشد (۱)

در قرن اخیر سلطنت ساسانیان مقدار زیادی کتب اخلاقی (نظری وعملی) بنام اندرزز و پند نامك نوشته شده که قواعد اخلاقی وکلمات حکیمانه را ببزرگان تاریخی یا افسانه ای سابق نسبت داده اند ، از این نوع کتب رساله هائی فعلا باقی است که تألیف آن بعد ازانقراض ساسانیان بوده مثلا اندرز اوشنر دانا که ازاشخاص افسانهٔ قدیم است و اندرز خسرو کواذان (خسرو پسر قباد) و اندرز آذرباد مار اسپندان . که بزرگ موبدان عصر شاپور دوم بوده است و پند نامه زردشت پسرآذرباذ. اندرزی نیزاز وزرگ مهر (بزرجمهر) باقی‌است . بزرگمهر بنا برروایت نویسندگان ایران وعرب وزیردانای خسرواول بوده و قصه هائی که باین شخص افسانه‌ای نسبت داده اند وگویا بتقلید افسانه باستانی احیقر Ahiqar نوشته شده در قرون وسطی اسلامی محل توجه عام بوده است . باحتمال قوی این شخص مشهور و مرموز که نام او را ملحق بقصه ورود شطرنج بایران کرده اند (۲) همان برزویهٔ طبیب است (۳) که در فصل هشتم از او سخن خواهیم راند . ظاهراً اندرز وزرگمهر در قرن نهم میلادی (دوم هجری) تألیف شده است ولی نصایحی که از زبان بزرجمهر نقل کرده قسمتی مأخوذ از مقدمهٔ کلیله و دمنه است که برزویه آنرا ازکتاب پنچاتنتره سانسکریت ترجمه نموده وقسمتی اقتباس از اندرز های قدیمتر است (٤)

شرح های دلپسند ازخوشگذرانی و تفریح طبقات عالیه عهد ساسانیان درزسالهٔ پهلوی موسوم بخسرو کواذان و ریدگی (خسرو پسرقباد و یك غلام) دیده میشود(٥) در این باب رجوع نمائید بفصل نهم این کتاب .

قصه های تاریخی مختصر را درآن عهد خیلی می پسندیده‌اند متن بعضی ازاین رمان‌ها که از تاریخ ساسانیان حکایت می کند و درآخرین قرن سلطنت این دودمان تألیف یافته موجود است ولی نگارش آن از قرون بعد از انقراض ساسانی است مانند کارنامك اردشیر پاپکان ومادیگان چترنگ (قصهٔ بازی شطرنج) (٦)

---

* رجوع شود بترجمه اندرز اوشنردانا بقلم مترجم این کتاب

** رجوع شود بترجمه اندرز آذرباذ بقلم مترجم این کتاب

شرح‌های مختصری راجع به بنای شهرهای ایران در کتاب شهرستانهای ایرانشهر هست (۱)

در خصوص ادبیات مانویان رجوع شود بفصل چهارم این کتاب.

۲ - روایات ساسانی که درادبیات عرب وایران باقی است

چنانکه در زمان هخامنشیان مرسوم بود دربار ساسانیان نیز سالنامه های رسمی داشت (۲) تصور میرود که مؤلف یا مؤلفان خدای نامگ از مندرجات این سالنامه‌ها استفاده کرده‌اند. خدای نامگ در آخر عهد ساسانیان وشاید در زمان یزدگرد سوم تدوین شده است (۳) نولدکه ثابت کرده‌است (٤) که این تاریخ پهلوی مأخذ عمده تواریخ عربی وفارسی است که ازسرگذشت ایران قبل از اسلام سخن میرانند. عنوان این کتاب را که پهلوی است بعربی سیرملوك‌العجم یا سیرالملوك نوشته اند ودرفارسی آن را بشاهنامه ترجمه‌کرده‌اند. از جمله ترجمه های کتاب خدای نامگ یکی آن است‌که ابن المقفع نموده است ابن المقفع از ایرانیان زردشتی است‌که بدین اسلام در آمد و در حدود سال ۷٦۰ میلادی بدرود زندگانی گفت از جمله نویسندگان بسیار فعال و متبحر است کتب دیگرهم اززبان پهلوی بعربی نقل‌کرده است. متأسفانه هم اصل خدای نامگ پهلوی هم ترجمه ابن المقفع از دست رفته اسناد وهمچنین ترجمه ها و اقتباسهای دیگر که بوسیله نویسندگان بعد ازابن‌المقفع ازین کتاب شده‌است وحمزهٔ اصفهانی بوجود آنها اشاره میکند بکلی مفقودالاثراست (کتاب حمزه درسال ۹٦۱ میلادی تألیف شده است)

باعتقاد نولدکه سیرالملوك ابن‌المقفع نخستین ترجمه مستقیم خدای نامگ بوده و باقی مترجمینی که حمزه ذکر میکند از او اخذ مطلب کرده اند مأخذ روایت فردوسی در شاهنامه که حکایت پادشاهان وپهلوانان باستانی است ترجمه دیگری است‌که مستقلا بزبان فارسی بوده وارتباطی با کتاب ابن‌المقفع نداشته است. اما بعد ازآنکه دانشمند روسی بارون روزن این مطلب را مجدداً در رسالهٔ روسی خود موسوم به ترجمه های عربی خدای نامگ (۱۸۹۵) مورد بحث قرار داد نظر نولدکه محل تردید قرار گرفت تحقیقات دقیقه روزن را می توان بطریق ذیل خلاصه کرد: منابعی که حمزهٔ اصفهانی وسایر مورخان عرب در ردیف کتاب ابن المقفع قلمدادکرده اند اگرچه محتملا همهٔ آنها بعد ازابن‌المقفع نوشته شده است اما لازم نیست که عموماً و قطعاً مندرجات خود را

ازکتاب او گرفته باشند فقط بعضی از مؤلفان مذکور تا اندازه از ترجمهٔ او استفاده کرده اند . درمیان منابع مزبور کتبی هم وجود داشته که مستقیماً ازاصل پهلوی نقل شده باشد . و بااینکه آوازه ابن‌المقفع رفته رفته نام سایرمترجمان را تحت‌الشعاع قرار داده است هیچ دلیلی نداریم که درزمان حمزه اصفهانی ترجمه او را برسایرکتب مزبور ترجیح داده باشند . منابعی که حمزهٔ اصفهانی در دست داشته بنا بر تشخیص خود او بسه نوع منقسم تواند شد : ۱ ـ مترجمان یعنی : ابن المقفع و محمد بن الجهم البرمکی و زادویه بن شاهویه الاصفهانی که متن خدای نامگ را تا اندازهٔ از روی صحت نقل کرده بودند ولی در ترجمهٔ آنها حذف واختصار واجرای سلیقه شخصی راه داشته است : ۲ ـ مترجمانی که مؤلف و خوشه چین بوده اند مانند محمد بن مطیارالاصفهانی و هشام بن قاسم الاصفهانی وقایع تاریخی و افسانه ای را ازکتب دیگر پهلوی اقتباس و درکتابهای خود وارد نموده اند . ۳ ـ مصنفان مانند موسی بن عیسی الکسروی وبهرام بن مروانشاه موبد باکمال جسارت مطالبی را جعل نموده و بعضی نکات را از سایرکتب گرفته وقصه هائی نیز برای توفیق دادن منابع ورفع تضاد مآخذ خود اختراع کرده‌اند ومقصود آنها ازین تدابیر آن بوده که حتی‌الامکان صورت اصلی متن قدیم را بانتظام آورند وخوب میتوان حدس زدکه نتیجهٔ آن چیست .

بنا برقول حمزه یکی از این مصنفان که موبد بهرام نام داشته بیش از ۲۰ نسخهٔ عربی خوذای نامگ‌را محل آزمایش قرارداده است ودیگری بنام الکسروی که روزن نمونهٔ چندازانتقادات عجیب تاریخی‌اوذکرکرده بعد ازتفحص بسیارحتی دومتن را ازترجمه‌های‌خدای نامگ موافق ومطابق با یکدیگر نیافته است . (۱) بیرونی وبلعمی ودیگر مورخان نام چند تن دیگر از مترجمان ومولفان سلف را که درترجمه واقتباس ازخوذای نامگ رنج برده‌اند ذکر میکنند . از جمله انتقادات روزن بحثی است که در باب مقدمهٔ نسبهٔ جدید شاهنامهٔ فردوسی کرده است معروف است که مأخذ عمدهٔ فردوسی در نظم شاهنامه ترجمه منثور خوذای نامگ پهلوی بوده و این ترجمه ارتباطی با نسخ عربی سیرالملوك نداشته است این نظررا فضلا ازمطالعه مقدمهٔ شاهنامهٔ مزبور یافته اند روزن با قید احتیاط چنین‌گویدکه مأخذ عمده شاهنامه فردوسی کتابی فارسی است مأخوذ از همان منابع عربی‌که سایر مورخانی‌که فعلا آثارشان دردست است آن منابع را بکار برده اند . (۲)

چنانکه نولدکه در شروحی که بر ترجمه تاریخ طبری قسمت ساسانیان نوشته مکرر اثبات کرده است، درکتاب خوذای نامک بیشتر قضاوتهائی که نسبت بخصال و اعمال پادشاهان ساسانی شده بنا برسلیقه و میل طبقه عالیه نجبا وروحانیون زردشتی است.

متأسفانه مورخان عرب و ایرانی که کتابشان در دست ماست، جز در بعضی موارد مآخذ مستقیم خود را ذکر نمی کنند ازین جهت ما نمی توانیم بگوئیم کتاب هر یك از آنها مأخوذ از کدام ترجمه یا تألیف قدیم است.

تصور میرود پس از مرگ یزدگرد سوم علماء زردشتی ملحقاتی که حاکی از وقایع ایام اخیر سلسله ساسانیان است بر اصل خوذای نامک پهلوی افزوده اند. در هر حال خوذای نامک اصلی تا مرگ خسرو پرویز بیشتر نیامده ولی آثار مورخان عرب و ایرانی مشتمل بر روایات ایرانی است که از مرگ خسرو پرویز تا انجام کار یزدگرد را حکایت می کند با این تفاوت که در روایات اخیر اختلاف قول بسیار است و همین تباین روایت حاکی از آن است که منبع واحدی نداشته اند.

حال بوصف کتاب پهلوی دیگر بپردازیم که آن نیز مشتمل بر تاریخ ساسانیان بوده و بقلم ابن المقفع ترجمه شده است این کتاب آئین نامک (۱) نام داشت مسعودی گوید (۲) : « این کتاب مرکب از چند هزار صفحه بود و نسخه کامل آن جز در نزد موبدان وسایر اشخاص صاحب قدرت بدست نمی آمد » آئین نامک خصوصیات تشکیلات دولت ایران را قبل از عهد ساسانیان و در عصر شاهنشاهی این سلسله در بر داشته و قواعد فن جهانداری را ذکر میکرده است. نام این کتاب در تاریخ ثعالبی(۳) آمده و همچنین درعیون الاخبار ابن قتیبه مکرر ذکر شده است. آثار مندرجات آن را در نامه تنسر وکتاب حمزه(٤) وجوامع الحکایات عوفی(٥) یافته اند. آئین نامک یا آئین نامک ها (بنا بر تعدد آن) اطلاعاتی راجع بورزش های پسندیده مثل تیر اندازی و گوی بازی و شرح چگونگی تطیر و تفأل که از ملاحظه پرش مرغان استنباط میشود و امثال آن در بر داشته است. (٦)

گاهنامک یا فهرست رجال ساسانی که در آن نام و منصب همه بزرگان فارس بترتیب مقامی که داشته اند ثبت بوده (۷) جزوی از آئین نامک بشمار میآمده است، ظاهراً مطالبی که یعقوبی(۸) و مسعودی (۹) و جاحظ درکتاب التاج (۱۰) در باب طبقات و درجات دربار ساسانی نقل کرده اند مأخوذ از گاهنامک یا گاهنامک های

قدیم است .

گذشته ازین کتابی بنام تاج نامگ داشته‌اند حاوی صورت نطقها ودستورها وفرمانهای سلاطین و نظایر آن فعلا دشوار است که بگوئیم در این مجموعه چند سند تاریخی مندرج بوده است .

نام کتاب تاج نامگ در فهرست ابن الندیم(۱) مذکور و نقلهائی از آن در عیون الاخبار ابن قتیبه مسطور است بعضی از این عبارات منسوب بپادشاهانی است که نام ایشان ذکر نشده و بعضی استخراج از اندرز خسرو پرویز است که گویند خطاب بفرزندان ودبیران وگنجوران وحاجبان(۲) خویش کرده است . ذکری که طبری از نامه های سلاطین می کند (مثل نامه شاپور سوم بحکام ایالات و نامه بهرام چهارم بسران سپاه و نامه خسرو اول بپادگوسپان آذربایجان) ظاهراً ماخوذ از تاج نامگ است .

چنین پیداست که کتابهای خاصی هم بنام تاج نامگ موجود بوده است زیرا که در الفهرست (۲۸-۱-۱۱۸) اسم یك تاج نامه مذکورشده که حاوی شرح اقوال و افعال انوشیروان (خسرو اول) بوده و ابن المقفع آنرا ترجمه کرده است . لکن مسیو گابریلی Gabrieli بر آن است که تاج نامگ منحصر بفرد بوده و عبارت « اقوال و افعال انوشیروان » الحاقی است .

اما نطقهائی که پادشاهان ساسانی هنگام جلوس میکرده اند و در کتب عرب و ایرانی نقل شده احتمال قوی میرود که مأخوذ از خوذای نامگ اصلی باشد .

یکی از مهمترین اسنادی که راجع بتشکیلات عهد ساسانی در دست ما مانده است « نامه تنسر بپادشاه طبرستان » است . تنسر شخصی تاریخی بوده . اوست که آئین زردشتی را در زمان اردشیر اول تجدید کرد(۳) متن این نامه را نخست ژ . دارمستتر J . Darmesteter در مجله آسیائی (سال اول ۱۸۹٤ جلد اول صفحه ۲۰۰ و مابعد با ترجمه در صفحه ۵۰۲ و مابعد) طبع کرد و اخیراً هم آقای مجتبی مینوی آن را در طهران بسال ۱۹۳۳ تجدید چاپ نمود دارمستتر دو نسخه از نامه تنسر را در دست داشته ولی نسخه مینوی از آنها پنجاه سال قدیمتر و در بعضی موارد کاملتر بوده است . این نامه که در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مندرج است ترجمه فارسی است از نسخه عربی که ابن المقفع از اصل پهلوی ترجمه کرده بود و اکنون هم اصل و هم ترجمه عربی مفقود الاثر است .

یکی از عبارات نسخه عربی ابن المقفع را مسعودی (۱) و عبارت دیگر را بیرونی(۲) نقل کرده اند و درکتاب فارسنامه(۳) نیز پاره از این نامه منقول است که بمنزله ذیل مندرجات تاریخ ابن اسفندیار بشمار میآید . نامه تنسر حاوی مطالب تاریخی وسیاسی واخلاقی است و بصورت مکاتبهٔ که مابین هیربد بزرگ تنسر وپادشاه طبرستان شده است هم آن پادشاه را که در اطاعت نمودن از اردشیر مردد وازاوضاع سلطنت جدید بی‌اطلاع بوده باطاعت خوانده وهم مردم زمان را در مباحث مذکور تعلیم داده است . در واقع از جنس اندرز هائی است که در عهد خسرو می نگاشته اند و تاریخ نگارش این نامه هم زمان خسرو اول است نه عصر اردشیر بابکان ،

در نامه تنسر آمده است که اردشیر مجازات از دین برگشتگان را تخفیف داد « چه در روزگار پیشین هرکه از دین برگشتی حالا عاجلا قتل و سیاست فرمودندی شهنشاه فرمود که چنین کس را بحبس بازدارند وعلما بمدت یکسال بهر وقت اوراخوانند ونصیحت کنند و ادله و براهین بر او عرض دارند وشبه را زایل کنند اگر بتوبه وانابت واستغفار باز آید خلاص دهند و اگر اصرار واستکبار او را بر استدبار دارد بعد از آن قتل فرمایند » اما درحقیقت سختگیریهائی که نسبت بمرتدان مرسوم شد ممکن نیست قبل از آنکه اردشیر دین زردشتی را آئین رسمی دولتی کرد معمول بوده باشد . بالعکس تخفیف هائی که ذکر میکند مربوط بزمان های بعد بوده که انصاف و انسانیت جلوه بیشتری یافته و برای آنکه این تغیر نظر دیانتی را بنیان متینی بدهند آنرا منتسب باردشیر موسس سلسله ساسانی میکرده‌اند ، وهمین نکته در باب تخفیف مجازات های مربوط بگناهانی که نسبت بشاه (دولت) و نسبت بمردمان دیگر مرتکب شده اند و در نامه تنسر درج است صدق می‌کند . از میان پادشاهان این سلسله نسبهٔ خسرو اول در باب وسعت مشرب و مسامحه درعقاید دینی ورعایت انصاف وحقوق انسانیت شهرتی بسزادارد .

حال نکته دیگر را که مسئله جانشینی پادشاه است محل دقت قرار دهیم که در نسخه دارمستتر (صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸ و مابعد و ۵۳۳ و۵٤۳ ومابعد) مندرج است بنا بر مندرجات این نامه اردشیر در اختیار جانشین خود میلی نداشت زیرا که میترسید قصد هلاك اوکند از این سبب انتخاب جانشین را به ترتیب ذیل قرار داد : پادشاه در نامه های سر بمهر جز اندرزها و پندهائی بموبد بزرگ وفرمانده کل لشکر ودبیر بزرگ چیزی ننوشت و مقرر کرد که پس از مرگ او اشخاص مذکور جانشین وی را از میان

شاهزادگان خاندان شاهی اختیار کنند . اگر میان این بزرگان اختلافی واقع شود رای موبد بزرگ قاطع خواهد بود » اما اردشیر این معنی سنت نکرد که بعد او کسی ولی عهد نکنند وختم نفرمود الا آنست که آگاهی داد ازآنکه چنین باید » وگفت : « تواند بود که روزگاری آید متفاوت رای ما وصلاح روی دیگردارد » تردیدی که ما دراین روایت داریم مبتنی برچند اصل است یکی آنکه وضع چنین قاعده بهیچ وجه شایسته یك پادشاه سیاسی صاحب تدبیری چون اردشیر نیست دیگر آنکه بنا بر قول طبری که تابع اسناد رسمی عهد ساسانیان است اردشیر وشاپور اول وشاپور دوم جانشینان خودرا شخصاً معین کرده‌اند . اما در زمانی که فاصله عهد اردشیر دوم وکواذ اول است غالباً انتخاب پادشاه با بزرگان بوده است . بنا برین ترتیبی که تنسر ذکرکرده در این دوره متداول بوده است . بعلاوه این نکته که تنسر گوید اردشیرفرمود قانون من قطعی نیست دیگران می‌توانند بمقتضای احوال آن را تبدیل کنند حکایت می‌کند که نامه تنسر درزمانی نوشته شده که آن قاعده اگرچه منسوخ بوده ولی یادآن در اذهان ثباتی داشته است . پس نامه تنسر متعلق بعهدی است که پادشاهان مجدداً اختیار تعیین جانشین خود را در زمان حیات بدست آورده اند یعنی دورهٔ که فاصلهٔ سلطنت کواذ اول و هرمزد چهارم بوده است .

در نامه تنسر (چاپ دارمستتر ص ۲۱۹ وص۵۱۳چاپ مینوی ص۹) باردشیر نسبت داده شده که گوید : « هیچ آفریده را | غیر ازشاهان زیردست | که نه از اهل بیت ما باشد شاه نمی باید خواند جز آن جماعت که اصحاب ثغورند : آلان و ناحیت مغرب وخوارزم و کابل » مقصود از صاحب ثغور آلان بی شبهه یکی از چهار سپهبدی است که خسرو اول نصب کرد واو را این امتیاز دادکه برسریر زرین نشیند ومقام او گاهی باولادش نیز انتقال می یافت این سپهبدان را پادشاهان صاحب تخت (ملوك السریر) نیز می‌گفته اند (ماخوذ ازنهایة الارب درمجله انجمن همایونی آسیائی سال ۱۹۰۰ صفحه ۲۳۷) ونیز از مطالب جغرافیائی که در نامه تنسر آمده است می توان تاریخ نگارش آنرا بهتر تعیین کرد مثلا نام بردن از ترکان و تعداد نقاط سرحدی « جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه فارس و فرات و خاك عرب تا عمان ومکران و از آنجا تا کابل و تخارستان » از این رو نامه تنسر بعد از فتوحات انوشیروان درنواحی شرق و قلع و قمع هپتالیان و پیش از تسخیر یمن برشته تحریر آمده است یعنی بین سنوات ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی(۱)

مارکوارت از راه های دیگر بهمین نتیجه‌که ما رسیده ایم رسیده است و او گوید‌که نامه تنسر رسالهٔ جعلی است که در زمان خسرو اول نگاشته اند(۱) از فروض مارکوارت این است‌که درنامه مزبور حاکم کرمان رابجای آنکه مطابق تواریخ موجوده ولخش بنویسد قابوس نوشته است واین همان کاوس (کیوس) برادر خسرواول است که بجای پادشاه کرمان‌که در عهد اردشیر بوده مذکور شده است . (۲)

در سیاست نامه نظام الملك(۳) عباراتی ازکتاب موسوم به پیشینگان نامه نقل شده است .

در سال ۱٦ / ۹۱۵ میلادی مسعودی دراستخر پیش یکی از بزرگان فارس « کتاب دیگر دیده است حاوی اغلب علوم ایرانیان با شرح تواریخ و ابنیه و مدت سلطنت پادشاهان » و بعلاوه تصویر شاهنشاهان ساسانی را نیز در برداشته است « رسم چنان بودکه در روز وفات هر شهریاری تصویر او را میکشیدند - چه پیر چه جوان - و جامه رسمی و تاج وهیئت محاسن ونشانه های چهره او را در آن نقش نشان میدادند » آنگاه تصویر را درگنج شاهی میسپردند « تا سیمای پادشاه مرده از خاطر آیندگان نرود » اگر شاه در لباس جنگی مصور میشد او را ایستاده می‌کشیدند واگر درحال رسیدگی باموركشوركشیده میشد وی را نشسته نقش میکردند ، در این نقوش پادشاه را درمیان بزرگان وزیردستان درگاه چنان می‌کشیدندکه وقایع مهمه ایام دولت اواز آن مستفاد می‌گشت . هم مسعودی‌گوید که اینکتاب را از روی نسخهٔ نقل کرده اند که درگنج پادشاهان ایران در نیمه ماه جمادی الثانیه ۱۱۳ (۷۸۱ بعد از میلاد) بدست آمد .

این کتاب را بامرهشام بن عبدالملك بن‌مروان از پهلوی بعربی ترجمه‌کرده بودند و نقوش آنرا باالوانی محیرالعقول (که‌امروز بدست نمی‌آید) مانند محلول طلا و نقره و مس مذاب رنگ آمیزی نموده بودند و هم او گوید « از بس اوراق این کتاب زیبا بود ، ودرساختن آن دقت کرده بودند ، که من درست ندانستم از کاغذ بود یا از پوست » ظاهراً حمزه اصفهانی در شرحی که از سیما و صورت هر یك از سلاطین ساسانی داده است استنادش باین کتاب بوده است . البته تصویر هائی‌که از پادشاهان بدست آمده همه اصیل و موافق طبیعت نبوده است زیرا که علی‌الظاهر این رسم یعنی کشیدن صورت سلاطین درروز وفات در اثناء دورهٔ ساسانیان متداول

شده است و برای تکمیل دوره تصاویر ناچار صورت پادشاهان سلف را از روی خیال و حدس و قیاس ساخته و بنقوش موجود افزوده اند پس اگر نسبت بصورت پادشاهان نخستین ساسانی مشکوك باشیم، دلیلی در دست نیست که شرحی را که از هیئت و سیمای سلاطین اخیر آن سلسله نگاشته اند قبول نکنیم . لباس و سلاح و هیئت افراداین پادشاهان بقدری مطابق با حجاری ها وظروف نقره عهد ساسانی است که نمیتوان گفت نقوش مذکور را بعد ازانقراض ساسانیان جعل واختراع کرده اند.

استخری گوید (۱) که در ناحیه شاپور نقش پادشاهان وبزرگان فارس و موبدان وسایر مردان را برکوه ها رسم کرده اند و نیز گوید که تصویر این‌اشخاص و شرح اعمال و تاریخ دولت آنان را در کتابهائی درج کرده و بنگاهبانانی سپرده بودند که در قلعه شیز ناحیه ارجان مقام داشتند . اینوس ترانت زو Inostrantzev (۲) گوید مفهوم این عبارت این است که نقوش کتاب های مزبور موافق سبك حجاری کتیبه های شاپور بوده است .

نام عده کثیری از کتب پهلوی که بعربی ترجمه شده است درالفهرست دیده میشود مخصوصاً ص ۳۰۵ وصفحات ۱۶ - ۳۱۵ نام برخی ازین‌کتب درتواریخ دیگرهم مذکور است بعضی ازآنها جزء سلسله اندرز هاست (۳) و بعضی قصه تاریخی محسوب میشود ولی چون از اکثر آنها جز نامی باقی نیست بتحقیق نمی توان گفت هر کتابی از کدام قسم بوده است .

از جمله افسانه های عامه پهلوی که مشتمل بر تاریخ عهد ساسانیان بوده وترجمه عربی (٤) هم داشته است یکی مزدك نامگ است ودیگر وهرام چوبین نامگ .

مزدك نامگ قصهٔ است راجع بمزدك معروف که در زمان کواذ اول قیام کرد ابن المقفع آنرا بعربی ترجمه‌کرد و اللاحقی شاعر آنرا بنظم آورد (الفهرست ۱۱۸ر۲۷ و ۱۶۳ر۱۰) حمزه نیز اسمی ازین کتاب می برد (ص ٤٠) در نهایةهم مذکوراست (برون ص ۲۱٦) . برای اینکه بهمهٔ مندرجات این افسانه واقف شویم باید عباراتی را که در سیاستنامه نظام الملك (٥) و در یك روایت پارسی (٦) منقول است مخلوط کنیم . ثعالبي و فردوسی و بیرونی و صاحب فارس نامه و مولف مجمع ـ التواریخ (۷) در مطالبی که ذکر کرده اند باین کتاب نظر داشته اند .

وهرام چوبین نامگ سرگذشت سردار معروف است که جبلة بن سالم

آنرا بعربی ترجمه کرد (الفهرست ۱۰ر۳۰۵) کلیات این قصه را می توان از روایات مورخان عرب و فردوسی بدست آورد .

منابع عمده تاریخ ساسانیان که از کتب موجوده مورخان عرب و ایرانی بدست می آید از اینقرار است : قدیمترین و مهمترین تالیفات عبارتند از : تاریخ یعقوبی (نصف اخیر قرن نهم میلادی) (۱) و تاریخ ابن قتیبه (متوفی بسال ۸۸۹) (۲) درکتاب عیون‌الاخبار ابن‌قتیبه هم مطالب مهم راجع بتاریخ عهد ساسانیان مسطور است . (۳) . دیگر کتاب اخبار الطوال دینوری (متوفی بسال ۸۹۵) (٤) . دیگر تاریخ طبری (متوفی بسال ۹۲۳) (٥) دیگر تاریخ اوتیکیوس Eutychius (سعیدبن بطریق پیشوای مسیحیان اسکندریه متوفی بسال ۹۲۹) (٦)دیگر مروج الذهب مسعودی(متوفی در حدود ۹٥٦) (۷) و کتاب التنبیه والاشراف همین مولف (۸) دیگر تاریخ حمزه اصفهانی که درسال ۹٦۱ (۹) تالیف شده است دیگر تاریخ فارسی بلعمی (۱۰) که در ۹٦۳ از طبری نقل شده است دیگرتاریخ مطهربن طاهر المقدیسی که در ۹٦٦ تالیف گردیده است (۱۱) ودیگر شاهنامه فردوسی (۱۲) (متوفی درحدود ۱۰۲۰) مندرجات این حماسه ملی ایران برای فهم چگونگی تمدن ساسانیان بسیار مفید و مهم است حتی قسمت‌هائی از شاهنامه که حاکی از ادوار افسانه‌ای مقدم بر زردشت است انعکاسی ازاوضاع عهدساسانیان محسوب میشود زیرا که مآخذ اصلی فردوسی درنظم شاهنامه متعلق بآن عهداست . دیگرعزراخبارالملوك ثعالبی(متوفی بسال ۱۰۳۸) (۱۳) دیگرنهایةالارب فی اخبار الفرس والعرب که کتابی عربی و مجهول است و ظاهراً در نیمه نخستین‌قرن یازدهم میلادی تدوین شده است (١٤) . دیگر فارس نامه فارسی که دراوایل قرن‌دوازدهم بقلم مولفی مجهول که اورا ابن‌البلخی میخوانند نگاشته شده است (۱٥) دیگرمجمل التواریخ که کتاب فارسی دیگری است و مولفش گمنام است و در سال ۱۱۲٦ میلادی تالیف گردیده‌است (۱٦) مطالبی که راجع بتاریخ ساسانیان درکتاب پهلوی موسوم‌به بوندهشن می بینیم مستخرج از ترجمه ها وتبدیلاتی است‌که عرب ها از متن خوذای نامگ‌کرده اند (رجوع شود بصفحات بعداین‌کتاب) (۱۷)

کتب ابن مسکویه وابن الاثیر و مورخان جدید تر مثل ابو الفدا وحمدالله مستوفی قزوینی (تاریخ گزیده) ومیر خوند وغیره از حیث اهمیت بپایه‌کتب سابق-

الذکر نمی‌رسند زیرا که در خصوص تاریخ ساسانیان چندان چیزی که اضافه بر کتب اقدمین باشد در بر ندارند .

درباب ارتباط منابع عمده عربی و فارسی بایکدیگر ما خوانندگان را ارجاع می‌کنیم بمقدمه کتاب Geschichte der Perser und Araber تالیف نولدکه که بواسطه یادداشتها و توضیحات زیادی که دارد واجد اهمیت خاصی است . همچنین رجوع شود بدیباچه که زوتنبرك Zotenberg بر چاپی که از کتاب ثعالبی کرده نوشته است .

نیز مراجعه شود بتحقیقاتی که من در کتاب خود موسوم به « کواذ اول ومزدك » نموده‌ام (۱) ومقالاتی که درباب بوزرجمهرحکیم وابرسام وتنسر(۲) نوشته‌ام بنا برای نولدکه (L. C. introd. P. XXI) اوتی‌کیوس Eutychius وابن قتیبه درتواریخ خود از ترجمه ابن المقفع از خوذای نامك پیروی و اقتباس کرده اند . طبری جداگانه مطالبی راکه در این خصوص یافته است بدون ذکر مأخذ نقل نموده ونکاتی به‌تناسب مقام درباب تاریخ دولت عربی حیره درآن داخل‌کرده است . بلعمی پس از مزج‌کردن مطالب طبری نکته چندکه از مآخذ دیگر گرفته در آن وارد نموده است .

فارس نامه نیز که بطور کلی تابع روایات طبری است نکاتی که از جای دیگراخذ کرده افزوده است . کتاب حمزه‌که خلاصهٔ بیش نیست حاوی مطالب بسیاری است که ازترجمه ها وتحریف‌های عربی‌خوذای نامك اتخاذ کرده است . مجمل‌التواریخ مبتنی برتألیفات حمزه اصفهانی است وعلاوه برکتاب مختصری‌که ازحمزه دردست است صاحب مجمل سایر مولفات آن مورخ راکه فعلا اثری از آن باقی نیست در پیش نظر داشته است . دینوری ازراه نسخه مستقلی ازخوذای نامك استفاده‌کرده است ومندرجات نهایة الارب همان است که دینوری آورده با قدری تفصیل وازاین دوحال خارج نیست یا صاحب نهایه منبع اصلی خود را کتاب دینوری قرار داده بوده است یا کتاب او و کتاب دینوری هر دو مأخوذ از منبع مشترکی بوده اند . روایات دیگری که باز از خوذای نامك‌گرفته شده درکتابهای یعقوبی ومسعودی وکتاب مختصرمطهروفردوسی و ثعالبی دیده میشود سرچشمه اطلاعات فردوسی و ثعالبی یکی بوده است . دراکثر روایاتی‌که مؤلفان مذکور از خوذای نامك نقل کرده اند مطالبی از سایر مآخذ پهلوی مثل آئین نامك وگاهنامك وتاجنامك واندرزها ورمان های عامیانه‌گرفته وداخل‌نموده‌اند

سر چشمه مشترکی که فردوسی و ثعالبی از آن بهره مند شده اند خود حاوی اقتباساتی از اندرز ها و رمانهای عامیانه ساسانیان بوده است وفردوسی مخصوصاً از این دو سر چشمه اخیر استفاده بسیار کرده است .

اطلاعات بسیار مهم که مأخوذ از روایات مختلف عهد ساسانیان است بحدوفور در کتب منسوب بجاحظ (متوفی در ۸۶۹ میلادی) آمده است مخصوصاً در کتاب التاج (۱) که انتساب آنرا بجاحظ مسیورشر Rescher (۲) تردید کرده است وبنظر ما این تردید صحیح نیست در هر حال کتاب التاج ناقل روایات صحیحهٔ قدیم است. تالیف دیگر بنام کتاب المحاسن والمثاوی (۳) است که محققاً انتسابش بجاحظ مخدوش است. مفاتیح العلوم خوارزمی (که درحدود ۹۷۶ تالیف شده) (٤) وآثار الباقیه بیرونی (متوفی بسال ۱۰٤۸) (٥) وسیاستنامه نظام الملك که در ۹۳/۱۰۹۲ تالیف شده (٦). همچنین حاوی روایات عدیده از عهد ساسانیان هستند .

در سلسله کتبی که موسوم بادب است و ظاهراً بتقلید اندرز های ساسانی رواج گرفته است می توان نکات وحکایات بسیار یافت وگرد آورد از جمله این نوع کتب علاوه بر کتاب المحاسن سابق الذکر یکی کتاب الاذکیاء (عربی) ابن الجوزی است (متوفی در ۱۲۰۰) (۷) دیگر مرزباننامه (فارسی) سعد الدین وراوینی است که در فاصله سال ۱۲۱۰ و ۱۲۲۵ (۸) تدوین یافته است . در کتب جغرافیون عرب هم نکات پراکنده بسیار است مثل کتب ابن خرداذ به (قرن نهم) و ابن الفقیه الهمدانی (متوفی در آغاز قرن دهم) واستخری وابن حوقل (قرن دهم) (۹) ویاقوت (متوفی در ۱۲۲۹) (۱۰) میتوان بعضی وقایع محلی را از کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار تالیف شده در ۱۲۱۶ (۱۱) وتاریخ مازندران سید ظهیر الدین المرعشی (۱۲) (تالیف شدهٔ در حدود ۱٤۷۶) اقتباس نمود . در خصوص فرقه های مذهبی عهد ساسانیان سر چشمه مهم کتاب ملل و نحل شهرستانی است (متوفی در ۱۱۵۳) (۱۳) که ازآئین زردشتی و مانوی و مزدکی سخن میراند همچنین نکات مختصری راجع به فرقه های دینی آن عهد از بیان الادیان ابو المعالی که فارسی است ودر (۱۰۹۲) (۱٤) تحریر شده است میتوان بدست آورد . نکتهٔ چند در باب دین ایرانیان باستان در کتاب فارسی موسوم به تبصرة العوام هست که در نصف اول قرن سیزدهم میلادی نوشته شده و منتسب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی است . در خصوص حمله عرب بکشور ایران منبع درجه اولی در دست داریم موسوم به فتوح البلدان بلاذری (متوفی در ۸۹۲) (۱۵)

نصف اول این کتابکه بقلم مسیو رشر Rescher (۱) بآلمانی ترجمه شده است مشتمل بر نکاتی استکه بمناسباتی راجع بحوادث تاریخی ایران از قرن پنجم تا قرن هفتم میلادی ذکر نموده است .

۳ - منابع یونانی و لاتینی

دیون کاسیوس (Dion Cassius متوفی در حدود ۲۳۵ میلادی) در تاریخ روم خودکه تا سال ۲۲۹ میرسد شرحی ازتشکیل دولت ساسانی نوشته است .

کیفیت تغیر سلسله سلطنتی ایران و حوادث متعلقه بآن بتفصیل در تاریخ روم تالیف هرودین Herodien (متوفی در ۲٤۰ میلادی) مسطور است .

اما راجع بدوره اول عهد ساسانیان اطلاعاتی ازقسمت های موجوده تاریخ دکزی پوس آتنی Dexippos D 'Athènes (نیمه دوم قرن سوم میلادی) ودرتاریخ قیصران روم تالیف تربلیوس پولیو Trebellius Pollio که درعهد دیوکلسین Dioclétien وقسطنطین بزرگ میزیسته دیده میشود . لاکتانتیوس فیرمیانوس LactantiusFirmianus که معاصر مورخ سابق الذکر بود و بدین نصارا درآمد تاریخی مبالغه آمیز راجع بخشونتهای شاپور اول نسبت بوالرین امپراتور روم که بدست ایرانیان اسیر شد نگاشته است . اشاراتی بتاریخ عهد ساسانیان درتاریخ اورلیوس Aurélius که فلاویوس و پیس کوس Flavius Vopiscus در حدود ۳۰۰ بعد از میلاد آنرا تالیف کرده است و همچنین مطالبی در تاریخ اوزب قیصری Eusèbe de Césarée (متوفی در ۳٤۰) و درکتاب روفینوس Rufinus که متمم تاریخ روحانیون اوزب را تا سنه ۳۹۵نوشته است و در تاریخ قیصران تصنیف اورلیوس ویکتور Aurèlius Victor (قرن چهارم میلادی)که بسال۳٦۰ ختم میشود و درکتاب اوناپیوس Eunapiuos حکیم افلاطونی جدید (متوفی درحدود ٤۱۵) که شرح وقایع سالهای ۲۷۰ تا ٤۰٤ میلادی است بطورپراکنده دیده میشود تمام این مؤلفین از تاریخ ایران آنچه راکه راجع بروابط ایران و روم بوده ضبط کرده اند .

برای تفصیل جنگهای شاپور باروميان منبع عمده تاریخ آمین مارسلن Ammien Marcellin است که ازمجلدات آن فقط از جلد ۱٤ تا ۳۱ باقی مانده و مشتمل بر ذکر وقایع سالهای ۳۵۳ و ۳۷۸ است . چون آمین در لشکر کشی های روم بآسیا در۳٦۳ شخصاً حاضر بوده تفصیل این مجادلات را نگاشته واطلاعات بسیار مهمی درخصوص ایران وایرانیان برآن افزوده است . مورخ رومی دیگرکه در لشکرکشی ۳٦۳میلادی حاضر بوده اوتروپیوس Eutropios مولف تاریخ ملخص روم است مواعظ ومراسلات

نویسنده مشرك موسوم به لیبانیوس Libanius متوفی در ۳۹۳ وتاریخ کشیش موسوم به سوپلیسیوس سوروس Suplicius Sévérus (متوفی درفاصله ۴۲۰ و ۴۲۵) همچنین در باب روابط روم و ایران حاوی مطالب مفیده هستند .

یکی ازعلماء دینی مسیحیان بنام تئودور موپسوستی Théodore de Mopsueste (متوفی در ۴۲۸) عبارت جالب توجهی راجع بائین زروان پرستی زردشتیان ذکر می‌کند وفوتیوس خلاصه ازآن عبارت را نقل‌کرده است (۱) شاگرد عالم مزبور بنام تئودوره Théodoret که‌کشیش‌کورهوس Cyrrhus بوده و درحدودسنه ۴۶۰ میلادی فوت شده و درمجادلات و مباحثات دینی نصف اول قرن پنجم فعالیتی نشان داده دنباله تاریخ روحانیون اوزب را در سالهای ۳۲۴ - ۴۲۹ برشته تحریر درآورده است در این جا مناسب است‌که نام یك سلسله‌کتب یونانی‌که موضوع آنها تاریخ روحانیون وحاوی مطالبی راجع بمجادلات مذهبي فرقه‌هـای نصارای شرق و مشتمل بر تاریخ جنگهای سیاسی و دینی دوکشور بزرگ ایران و روم است ذکر شود مثلا کتاب سقراط اسکولاستیکوس Socrate Scholastikos (متوفی در ۴۴۰) وکتاب سوزومن Sozomène که بعد از ۴۴۳ فوت شده وکتاب اوگریوس Euagrios که پس از ۶۰۰ میلادی وفات یافته و تاریخ اوروسیوس Orosius موسوم به رد کفار (قرن پنجم) که بعنوان دفاع و تبلیغ نوشته شده وحاوی تاریخ عالم تا سنه ۴۱۷ است و تاریخ قیصران روم (تا سال ۴۱۰) که زوسیموس Zosimos مشرك نوشته است (حدود ۵۰۰) بعضی اطلاعات هم در باب تاریخ پیروز ساسانی ازکتاب پریسکوس Priskos (متوفی در سال ۴۷۱) بدست توان آورد .

پروکوپ قیصری Procope de Cesarée که در لشکرکشی های بلیزر وارد بوده یکی ازنویسندگان درجه اول بشمار است‌کتابی‌که راجع بجنگ با ایرانیان نوشته مخصوصاً از منابع عمدهٔ تاریخ ایران در زمان شاهنشاهی کواذ اول و خسرو اول است ونکات مهم راجع باوضاع داخلی‌وتشکیلات دولتی‌ایران دربردارد. پطرس‌پاطریسیوس Petrus Patricius که از جانب دربار بیزانس بحضور خسرو اول بسفارت سیاسی فرستاده شد وعامل مصالحه ۵۶۲ گردید یك سفر نامه تاریخی نوشته است که بعضی قطعاتش‌درنامهٔ‌گزارش سفارتها Excerpta de legationibus نقل‌شده وباقی مانده است.

آگاثیاس اسکولاستیکوس Agathias Scholastikos (متوفی بسال ۵۸۲) دنباله

تاریخ پروکوپ را گرفته‌است تاریخ حیات ژوستی نین‌که او نوشته برای تبیین احوال ایران اهمیت خاص دارد . زیرا که از جمله منابع مختلفی‌که داشته بقول خودش مجموعهٔ سالنامه های رسمی‌مخازن دولتی طیسفون بوده است درآن زمان‌مترجمی بوده سرجیوس نام‌که خسر واول او را دانشمند ترین مترجمان دوکشور میدانسته است این سرجیوس بنا بخواهش آگائیاس از نگاهبانان مخازن سلطنتی خواسته است‌که سالنامه هـای رسمی را باو نشان بدهند پس از تحصیل اجازه نام شاهنشاهان ایران و مـدت سلطنت و کارهای مهم‌آنان را یادداشت نموده بزبان یونانی ترجمه و بآ گائیاس‌تقدیم‌کرده است . علاوه برین ها آ گائیاس یادداشتهـائی راکه راجع بتاریخ ساسانیان نوشته بوسیلهٔ ترجمه هـای دیگر نیز تکمیل نموده است . مثـلا شرحی‌کـه راجـع بنسب اردشیر و سرگذشت ایام‌جوانی اونگاشته تحقیقاً از روایات عامه مأخوذاست شروحی‌که درباب دین‌زردشتی تحریرکرده خالی ازاشتباه نیست ولی‌مشتمل برنکات معتبر وسودمنداست .

تاریخ مالالاس Malalas (متوفی درحدود ٥٧٨) حاوی اطلاعات مفیدی در خصوص فرقه مزدکی است .

تاریخ سنوات ٥٥٨ - ٥٨٢ را مناندر پروتکتور Ménandre Protector (نیمه قرن ششم) ذکرکرده است برای سنوات ٥٨٢ تا ٦٠٢ تاریخی از تئوفیلاکت سیموکاتا Théophilacte Simokatta (قرن هفتم) در دست داریم‌کـه در باب تشکیلات ایران مشتمل برمطالب مهمه‌است تاریخ ایام سلطنت سلاطین‌ساسانی‌که سونکلوس Synkellos (بعد از ٨١٠) تالیف‌کرده مأخوذ از یادداشتهای آ گائیاس است(١) برای زمان خسرو دوم وجانشینان او در تاریخ تئوفان Théophane (متوفی درحدود ٨١٨) و در کـتابی‌که آنرا کرونیکون پاسکاله Chronicon Paschale (قرن نهم) میخوانند نکات مهمه مندرج است . مطـالبی در باب عهد ساسانیان می توان ازکتب نویسندگان متأخر بیزانسی بدست ،ورد مثل کتاب نیکفروس Niképhoros که در سالهـای ٨٠٦ تا ٨١٥ بطریق قسطنطنیه بوده وکتاب های کدرنوس Kédrénos (قرن یازدهم) وزوناراس Zonaras (متوفی بعد از ١١١٨) وگلوکاس Glykas (قرن دوازدهم)

مسیو ویلیام جکسن(٢) و ث. کلمن(٣) ازنویسندگان یونانی ورومی عصرساسانیان مطالبی درخصوص دیانت ایرانیان استخراج کرده‌اند وشرودفوکس Cherwood Fox آنها را نقل بانگلیسی نموده است .

٤ ـ منابع ارمنی

تاریخ ارمنستان در عهد ساسانیان کاملا با تاریخ شاهنشاهی ایران پیوسته است . ازین‌جهت در تواریخ مورخان ارمنی آن عصر نه تنها مطالب بسیار مهم راجع بسرگذشت سلاطین ایران بدست میاید بلکه کیفیت ارتباط ایران و ارمنستان از آنها مستفاد میگردد همچنین نکات و تفاصیل بیشمار در خصوص تشکیلات کشوری و دینی و تمدنی ایران عهد ساسانیان(۱) در آن کتب مندرج است .

کتابی منسوب به آگاثانگه Agathange نام (Agathanglos) راجع بتاریخ تیریدات پادشاه ارمنستان و دعوت‌های سن‌گرگوار (Saint-Grègoire) ملقب بروشنی بخش و الهام کننده در دست است ازین کتاب یك نسخه بزبان یونانی ویك نسخه بزبان ارمنی موجوداست ومشتمل بر چند بخش است که در آغاز هر یك قسمتی مستقل بوده ولی بعد از سال ٤٥٦(۲) آنها را بهم پیوسته اند .

قصه‌ها و روایتهای افسانه آمیز در باب ظهور مسیحیت در ارمنستان و نکاتی چند درخصوص دوره اول سلطنت ساسانیان(۳) دراین کتاب مندرج است یك کتاب کهن دیگر(٤) که مولفش نا معلوم وعنوانش سرگذشت‌سن‌نرسس Sain Nersesاست دراین باب قابل مراجعه است. تاریخ ولایتی ازارمنستان موسوم به تارون که تالیف زنوب Zenob کشیش شامی است از زمان سن‌گرگوار (٥) سابق‌الذکر حکایت می‌کند . اما صحت واعتبار آن مشکوك است دنباله آن را یوحنای مامی‌کونی Jean le Mamikonien (٦) نوشته است .

تاریخ ارمنستان تالیف فوستوس بیزانسی Faustus که در نیمه اول قرن پنجم تالیف شده وتقریباً احوال سالهای ۳۲۰ را تا ۳۸٥(۷) در بر دارد از لحاظ تاریخ ایران در قرن چهارم میلادی کتاب نسبة معتبری است .

از نیك دوکولب Eznik de Kolb در مابین سنوات ٤٤٥ و ٤٤٨ کتاب خود را که موسوم به « رد برفرقه ها » است تالیف کرده ومشتمل برمطالبی راجع بآراء زردشتیان آن عصر است . (۸)

در قرن پنجم میلادی دو تاریخ مهم نگارش یافته است یکی تالیف وارداپت Vardapet بنام « تاریخ وردان و جنگ ارمنیان » که وقایع سال های ٤۳۹ تا ٤٥۱ را شرح میدهد این تالیف اگرچه ازروی کمال تعصب نوشته‌شده‌است باز ازحیث بیان اوضاع

دولت و تشکیلات سیاسی و دینی ایران معتبر است(۱) دیگر تاریخ ارمنستان لازار فارپی Lazare de Pharp که شرح حوادث سالهای ۳۸۸ تا ۴۸۵ است این تالیف اثریك مورخ عالیقدری است که علائم بیطرفی و بیغرضی از نوشتهٔ او نمایان است(۲)

تاریخ لشکرکشی های هرقل بایران تالیف سبوس Sébéos باختصار وقایع ایران را از زمان پیروز تا سال ۵۹۱ ذکر کرده و راجع به ۵۰ سال اخیر عهد ساسانیان و آغاز تسلط عرب مفصلتر نوشته است.

تاریخ ارمنستان منسوب بموسی خورنی Moïse de Chorène تألیفی است که ظاهراً در قرن نهم میلادی شده و ازدوره ساسانیان مطالب سودمند و مفصل در بر دارد(۳) از ملحقات تاریخ موسی شرحی اجمالی است در باب ممالك قلمرو ساسانیان که حائز اهمیت فوق العاده است آخرین چاپ این مبحث جغرافیائی موسی خورنی همان است که مارکوارت باترجمه آلمانی همراه تالیف خود موسوم به (ایرانشهر بنا بر روایت موسی خورنی) Erânschahr nach der Geographie Des Ps . Moses Xorenaci منتشر کرده است شرح و تفسیر و انتقادات بسیار مفصل و بحث های تاریخی و معرفة الارضی که نویسنده آلمانی مذکور باین کتاب افزوده است آنرا برای مطالعه کنندگان تاریخ دوره ساسانی مخزنی ضروری و مرجعی لازم ساخته است.

از تواریخی که برای سرگذشت عهد ساسانیان در درجه دوم اهمیت است باید کتاب هجوم عرب تالیف لووند Levond (گوند Ghévond قرن هشتم) را نام برد همچنین تواریخ متاخر ازاو مثل تاریخ ارمنستان طوماس آرتسرونی Thomas Artsruni (قرن دهم) (٤) و تاریخ آلبن ها تصنیف موسی کالانکت وسی Moïse Kalankatvaçi (قرن دهم) و تاریخ ارمنستان آسولیك Asolik (قرن یازدهم) و ترجمه ارمنی تاریخ میشل سریانی Michel le Syrien (قرن دوازدهم) وامثال آن . پتکانیان Patkanian در کتاب سابق الذکر مندرجات همه این کتب را مورد استفاده قرار داده است.

۵ - منابع سریانی

کتبی که مسیحیان بزبان سریانی نوشته‌اند از مآخذ مهمه تاریخ دولت ساسانی بشمار است . نخست باید از چند تاریخ نام برد که لااقل چهار عدد آنها را معاصرین ساسانیان نوشته اند . از اینقرار :

تاریخ منسوب به استی لیتس Stylites (۱) که در حدود سال ۵۰۷ میلادی تالیف شده و حاکی از وقایع سالهای ٤۹٤ تا ۵۰٦ است بخطا آنرا باستیلیتس نسبت داده‌اند این یکی از منابع عمده تاریخ نیمه اول عهد سلطنت کواذ اول است و درفصول مقدماتی آن خلاصه زمان مقدم بر قباد را یعنی از جلوس پیروز ببعد ذکر میکند.

تاریخ ادس(۲) که قدری بعد از ۵٤۰ بتالیف آمده شامل وقایع زمانی است که از ۱۳۲ قبل ازمیلاد تا ۵٤۰ بعد ازمسیح‌را فرا میگیرد ازجمله منابع این کتاب یك تاریخی از ایران بوده که فعلا موجود نیست.

تاریخ اربل که ازنیمه قرن ششم است تاریخ مسیحیت این ایالت را ازقرن دوم تا حدود سال ۵۵۰ میلادی روایت می کند. بنا برای پ. بولس پی‌ترس P. Paul Peeters اعتبار این کتاب خیلی مشکوك است (۳)

تاریخ اجمالی موسوم به بی‌نام گویدی l' Anonyme de Guidi (٤) قدری بعداز سال ٦۷۰ نوشته شده است و از روی منبع معتبری که داشته حوادث تاریخ ایران را بعد از مرگ هرمزد چهارم که در ۵۹۰ واقع شد شرح داده وسوانح بعد از آن سال را که خود بچشم دیده تا بعد از انقراض دولت ساسانی برشته تحریر کشیده است.

تاریخ الیاس نصیبینی که درسال ۱۰۰۸ میلادی نوشته شده درمقدمه خود جدولی دارد که شامل سنوات عهد پادشاهان ساسانی نیز هست این کتاب را لامی Lamy (۵) طبع کرده است نسخه سریانی آن با ترجمه لاتینی باهتمام بروکس Brookss و شابوت Chabot (٦) چاپ گردیده است.

دیگر از تواریخ مهمه کتاب میشل سریانی بطریق انطاکیه‌است(۱۱٦٦-۱۱۹۹)(۷) گرگوار بارهبراوس Gregoire Barhebraeus (ابوالفرج) که درسال ۱۲۸٦ فوت شده صاحب دوتاریخ است یکی تاریخ سیریاکم Syriacum دیگر تاریخ روحانیت (نصارا) کتاب میشل سریانی یکی ازمنابع بسیار معتبر محسوب میشود. (۸) تاریخ عربی بارهبراوس(۹) نسخه جدیدی است ازتاریخ سیریاکم Syriacum سابق الذکر.

برای تاریخ نصرانیت در ایران عهد ساسانی باید رجوع بکتب ذیل نمود: فتاوی انجمنها Les actes des conciles (۱۰) کتاب حکام تالیف طوماس مرگائی - Thomas de Marga (که در ۸٤۰ نوشته شده است)(۱۱) ازروابط فرقه نستوری با پادشاهان ایران بحث میکند و تاریخ عهد هرقل و خسرو دوم را شرح میدهد. دیگر

ترجمه احوال بطریق های نستوری مثل ماربهای اول Mârabhâ و سبریشوع Sâbrichô ودنحا Denha و یهبلاهای ثالث Yahbalâhâ III (۱) و شرح زندگانی ربن هرمزد - Rabban Hormizd (۲)

کتب مقتل شهدای ایران (۳) Les actes des martyrs نه تنها برای دانستن قتل عام وکشتار عیسویان ایران بلکه برای تمدن ساسانیان بطور کلی از منابع بسیار معتبر محسوب میشوند .

از جمله کتب دینی سریانیان که وضع عیسویان ایران را در عهد ساسانی روشن می کند باید رساله تبیینیه افرا آت Afraât را نام برد (٤) - که ترجمه واقتباس مجموعه قوانین ساسانیان است بزبان سریانی رجوع شود بصفحهٔ ۳۰ این کتاب .

همچنین چند کتاب رد و اثبات و جدال قلمی از این زمان باقی است که ما را از افکار و عقاید دینی آن عهد در ایران و آسیای غربی واقف می کند از قبیل : محاربه قلمی آذرهرمزد و اناهید با موبدان موبد (٥) که مسلماً از عصر ساسانی است . و جلد یازدهم شروح تئودوربارکونای Théodore bar Kônaï که ظاهراً درحدود سال ۸۰۰ تالیف شده آراء گنوستیک ها را باختصار و عقاید زردشتیان و مانویان را بتفصیل بیان می کند(٦)

تفاصیل دیگری راجع بمانویه در ترجمه سریانی یکصد و بیست و سومین رسالهٔ تبیینیه سور Sévere انطاکی بدست توان ،ورد مولف این کتاب که اصل آن ازبین رفته(۷) سور است که از ۵۱۲ تا ۵۱۸ بطریق انطاکیه بوده است .

٦ - منابع چینی

درسفرنامه یکی اززوار بودائی چین موسوم بهیوئن تسیانگ Hiuen Tessiang (هوان تسیانگ) که درسنه ٦۲۹ - ٦۳۰ مسافرت نموده عبارت کوتاهی راجع بایران آن زمان مسطور است . ولی باید دانست که سیاح مزبور شخصاً ایران را ندیده و فقط مسموعات خود را در باره این کشور وساکنین آن یادداشت کرده است (۸)

نولدکه Nœldeke در ملحقات کتاب خود موسوم به تاریخ ایرانیان وتازیان Geschichte der Perser und Araber (صفحه ٤۰۰ و مابعد) جدول آغاز و انجام سلطنت پادشاهان ساسانی را برطبق مآخذ شرقی وغربی ومسکوکات قدیم ترتیب داده وپس از آن شجره نسب ساسانیان را افزوده است مسیو هرتسفلد بعد از وقوف بر مندرجات کتیبه پایکولی(۹) بعضی از قسمت های درخت دودمانی را اصلاح کرده است .

*

فصل اول

تاسیس سلسلهٔ ساسانی

پارس درزمان سلوکیان واشکانیان — بازرنگیان و خانواده ساسان — شورش پاپك و پسرانش — فتوحات اردشیر و انقراض سلسله اشکانی — کتیبه تاجگذاری اردشیر — شهر استخر — قصر وآتشکده فیروز آباد — دولت حیره ودولت غسانیان — شخصیت اردشیر — اردشیر در افسانه‌ها .

از تاریخ ایالت پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان اطلاع بسیار کمی در دست است . سکه هائی که در پارس کشف شده (۱) نام چند تن از پادشاهان‌را معرفی میکند ولی نمی‌توان توالی سلطنت آنان‌را بطور تحقیق معین نمود بعضی از این سلاطین همنام پادشاهان هخامنشی بوده‌اند مثل « ارتخشتر = ارتاگزرسس ، داریاو = داریوش » و بعضی از آنان نام خود را از افسانه‌های باستانی اقتباس کرده اند مثل « منوچیتر که مقتبس از منوش چیثرا پادشاه داستانی مذکور دریکی از یشت‌های اوستاست » . اسامی و تصاویری که براین سکه‌ها نقش شده از بقای آداب و رسوم باستانی در ایالت پارس که مهد سلطنت هخامنشیان بشمار است حکایت می‌نماید .

در عهد پادشاهی سلوکی‌ها (قرن‌سوم ق.م.) در ایالت پارس چهار شهریار حکمرانی میکرده اند که آنانرا فرترکه Fratraka میخوانده اند بمعنی والی (۲) اینان دسته اول از شاهان پارس هستند سکه‌هائی که از این والیان بجای مانده در یك طرف صورت صاحب سکه را با عبارتی بخط آرامی نشان میدهد و درجانب دیگر آن تمثال پادشاه دیده می‌شود که برتختی‌نشسته و پرچمی در دست دارد این‌پرچم شبیه رایتی‌است که در تصویر منبت معروف « جنگ اسکندر و دارا » ترسیم کرده اند (۳) در بعضی سکه‌ها پادشاه در برابر آتشگاه یا معبدی ایستاده و همان پرچم در نزدیك او دیده می‌شود درسکه وات فره ذات اول Vätfradhät تصویر اوهرمزد با بال گشاده در روی

آتشگاه رسم شده است یکی از این والیان وهوبرز Vahuborz=Oborzos نام داشته است که گویا همان اوبرزوی باشد که مقدونیان ساخلوی پارس را قتل عام کرد . (قرن سوم ق.م.) (۱) .

دسته دوم از شهریاران پارس که درقرن دوم ق . م . حکمرانی کرده اند و مانند سلاطین سلسله های بعد لقب شاهی داشته اند همچنین سکه هائی بیادگار گذاشته اند در مسکوکات این سلاطین که دو نفر بوده اند نقش معبد و پرچم سابق الذکر ترسیم شده است با این اختلاف که در بالای پرچم تصویر مرغی (که گویا عقاب است) دیده می شود .

اما دسته سوم شاهان پارس که سه نفر بوده اند و در قرن اول ق . م. سلطنت میرانده اند همچنین سکه هائی دارند که تصویر شاه را درحال عبادت دربرابر آتشدانی نشان میدهند . سکه های دسته چهارم شاهان پارس (بین قرن اول ق.م. و آغاز قرن سوم بعد از میلاد) نیز اغلب شاه را در حالتی نشان میدهند که دست راست را دراز کرده و در مقابلش هلالی یا ستارهٔ ترسیم شده است .

شورش و اختلالی که در آغاز قرن سوم میلادی در ایالت پارس واقع شد انحطاط قدرت اشکانیان را در آن عهد آشکار میسازد(۲) ظاهراً هر شهری که تااندازه قابل اعتناء بوده پادشاه کوچکی داشته است مهمترین این ممالك کوچك در ایالت پارس شهراستخر بود که پایتخت پادشاهان باستانی محسوب میگردید دراین تاریخ شهراستخر بدست گوچیهر از سلسله بازرنگیان افتاد این شخص گویا از سلاله همان گوچیهر باشد که درقرن اول میلادی برادرخود ارتخشترنام رابقتل ،ورد(۳) همچنین درگوپانان(ناحیه دارابگرد) ودرکونوس(؟) ولورویر(؟) سلسله های کوچکی ازشاهان محلی وجودداشتند تلفظ صحیح این اسامی که طبری نقل کرده(٤) میسر نشد Gôpânân , Kônus , Lurvir از عبارات طبری معلوم میشود که این نامها را از منابع صحیحه نقل کرده است .

ساسان که مردی ازدودمان نجبا بود با زنی ازخانواده بازرنگی وصلت کرد(۵) ساسان در معبد اناهید (اناهیتا) درشهر استخر سمت ریاست داشت پس ازاوپسرش پاپك جانشین شد وروابط خودرا با بازرنگی ها مغتنم شمرده یکی ازپسران خودرا که

اردشیر نام داشت دردارابگرد(۱) بمقام عالی نظامی ارگبذ Argbadh رسانید تقریباً بعد از سال ۲۱۲ میلادی اردشیر چند تن از ملوك پارس را مغلوب و هلاك کرد و مقام آنان را صاحب شد مقارن این احوال پاپك بر گوچیهر شاه که خویشاوند او بود شورید ومکان گوچیهر را که معروف بکاخ سفید(۲) بود بتصرف آورد گوچیهر را کشته خود بر اریکه سلطنت نشست .

البته اردشیر مایل بود که پادشاه سر تا سر ایالت پارس شود ولی پاپك از قصد پسر جاه طلب خود هراسان شده نامهٔ بحضور شاهنشاه اردوان (ارتبان پنجم) نوشت ورخصت طلبید که تاج گوچیهر را بسر فرزند ارشد خویش شاهپور گذارد .

شاهنشاه در پاسخ نوشت که او پاپك و پسرش اردشیر را یاغی میشناسد . پاپك اندکی بعد از این واقعه بدرود حیات گفت و شاهپور بجای او نشست میان او و برادرش اردشیر نزاع درگرفت اتفاقاً شاهپور بطور ناگهانی وفات یافت وسبب را چنین نوشته‌اند که هنگام حمله بدارابگرد شاهپور درخانهٔ ویرانه فرود آمد غفلة سنگی جدا شد و او را از پای درآورد برادران تخت و تاج را باردشیر تقدیم کردند اردشیر چندی بعد برای جلوگیری از خیانت وطغیان برادران فرمان داد که همهٔ آنان را بقتل آوردند . اردشیر بعد از آنکه طغیان دارابگرد را فرو نشاند باستحکام مبانی قدرت خویش پرداخت و ایالت کرمان را که در جوار کشور او بود مسخر و پادشاه آنجا موسوم به ولگاش Valgach را اسیر کرد . سواحل خلیج فارس جزو قلمرو آن شهریار جهانگشا گردید گویند دراین ناحیه سلطانی بوده که مردم اورا چون خدائی می پرستیده‌اند اردشیر بعد از بسط قدرت خود در تمام پارس و کرمان که دنباله جغرافیائی آن بشمار میآید فرمان داد تا درگور (فیروز آباد کنونی) قصری و آتشکده‌ای برآوردند یکی از فرزندان خود را که هم اردشیر نام داشت والی کرمان کرد .

عاقبت میان اردشیر وشاهنشاه اشکانی جنگ درگرفت اردوان پادشاه اهواز (خوزستان) را فرمان داد که بجنگ اردشیر شتافته او را مغلولا بتسیفون فرستد اردشیر مهلت نداد بعد از آنکه شاذ شاهپور شهریار اصفهان را مغلوب و هلاك کرد رو بجانب اهواز نهاد وشهریار آنجا را کاملا مغلوب وکشور او را بقلمروخود ملحق نمود آنگاه ولایت کوچك مسن Mésène را که در مصب شط دجله وساحل خلیج فارس بود بتصرف آورد این ولایت در دست اعرابی بود که از عمان آمده بودند و

پیشرو طوایف عربی محسوب میشوند که در آغاز سلطنت ساسانیان ناحیه حیره را د مغرب فرات فرو گرفتند اخر الامر نبرد بزرگی میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی که خود فرماندهی لشکر را داشت در جلگه هورمزدقان که تعیین موقع جغرافیائی آن میسر نیست واقع شد بنا بر روایات عهد ساسانیان اردوان بدست اردشیر کشته شد و اردشیر سرخصم را لگدکوب کرد این کار وحشیانه گویا حقیقت نداشته باشد ومنشاء آن ظاهراً نقوش برجسته نقش رستم است (که بعد خواهد آمد) . پس از این نبرد که در روز ۲۸ آوریل ۲۲۴(۱) رخ داد اردشیر فاتحانه وارد تیسفون شد وایالت بابل را باطاعت خود آورده جانشین اشکانیان گردید حکمران بابل در آن تاریخ ولگاش پنجم (ولاکاز) برادر اردوان بود این شخص را اردوان چند سال قبل معزول کرده بود چون خبر قتل اردوان ببابل رسید فرصت غنیمت شمرده بر تخت نشست(۲)



سکه اردشیر اول — سبک جدید



سکه اردشیر اول — بسبک اشکانی

(موزه ملی کپنهاك)

بنا برروایات موجوده اردشیر دختر(۳) یا دختر عموی اردوان(٤) یا برادرزاده فرخان پسر اردوان(۵) رابنکاح خویش درآورد . آنچه مورخان عرب وایرانی در باب این ازدواج نقل کرده‌اند شبیه افسانه است معذلك آقای هرتسفلد معتقد است که این مزاوجت حقیقة واقع شده است زیرا که اردشیر میخواست بوسیله وصلت با خانواده اشکانی اساس دولت خود را استوار کند(٦) اما من بدو دلیل نسبت بصحت این روایت ظنین هستم یکی اختلاف آرائی که در نسب زوجه اردشیر هست دیگر آنکه مقصود مورخان عرب وایران از ذکر این ازدواج اثبات این نکته است که چون مادر شاهپور

پسر اردشیر از سلسله سابق بوده پس شاهپور حقاً جانشین اشکانیان بشمار میرود اما در واقع قبل از آنکه اردشیر بتخت نشیند شاهپور بحد بلوغ رسیده بود واین مطلب از یکی از روایات نخستین طبری مستفاد میشود که گوید شاهپور در نبرد هرمزدقان شرکت جست (طبری ص ۸۱۹ نولدکه ص ۱٤) سلسله این روایت ظاهراً بکتاب خوذای نامگ میرسد درصورتیکه روایت عروسی اردشیر با یکی از بانوان اشکانی و تولد شاهپور از او که در ضمن نوشته های طبری (۱) دیده میشود ماخوذ از یکی از افسانه های عامیانه است(۲)

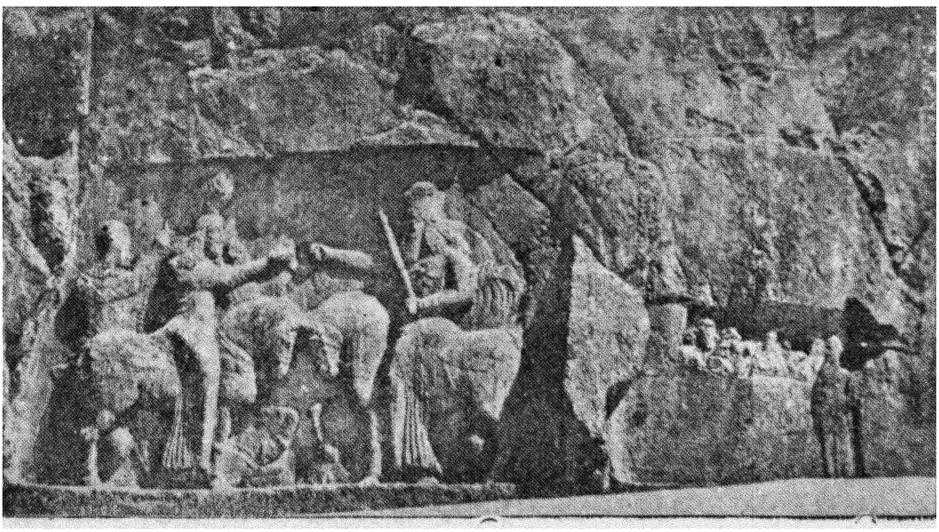
در سالهای بعد پس از آنکه اردشیر شهر مستحکم هتره Hatra را مدتی محاصره کرد و نتیجه حاصل نشد بتسخیرکشور ماد وشهر همدان پرداخت و بآذربایجان و ارمنستان حمله برد اگرچه در آغاز موفق بفتح نشد ولی گویا بعد این دوکشور را بتصرف آورده است . ممالك سکستان و ابهر شهر (خراسان فعلی) و مرو و خوارزم و بلخ را متصرف شد و باین ترتیب قدرت خود را بر نواحی شرق بسط داد بموجب روایت طبری که آقای هرتسفلد صحت آنرا تصدیق میکند(۳) پادشاه کوشان که دره کابل و پنجاب را در دست داشت و پادشاهان طوران و مکوران (ناحیه فعلی قزدار در جنوب کویته و مکران واقع در سواحل خلیج عمان واقیانوس هند) سفرائی بحضور اردشیر فرستادند و او را بشاهنشاهی شناختند . سلطنت او درآن تاریخ شامل ایران فعلی وافغانستان و بلوچستان و صحرای مرو و خیوه بود حد شمالی بشط جیحون میرسید و حد غربی باخر بابل و عراق . شاهزادگان خانواده سلطنتی که پی در پی حکومت خراسان یافتند لقب کوشان شاه گرفتند .

احتمال میرود که اردشیر پس از تصرف پایتخت رسماً تاجگذاری کرده و عنوان شاهنشاهی گرفته باشد ولی درست نمیدانیم که این تشریفات درکدام نقطه صورت یافته است .

بر طبق عقیده آقای زارد(٤) احتمال میرود که موسس سلسله ساسانیان این تاجگذاری را در مسقط‌الرأس خود یعنی در شهراستخر ودر معبد اناهیتا که روزگاری جد او ساسان موبد بزرگ آن بود انجام داده باشد در این معبد بود که چهارصد سال بعد از اردشیر آخرین شاهنشاه ساسانی تاج بر سر نهاد . و ممکن است تاجگذاری اردشیر در تنگه نقش رجب نزدیك استخر اتفاق افتاده باشد زیرا که اردشیر و شاهپور در این

نقطه نقش جلوس خود را در سنگ حجاری کرده‌اند .

مجلس تاجگذاری اردشیر در دو محل دیده میشود یکی در نقش رجب و دیگر در نقش رستم کنار دخمه سلاطین هخامنشی . بنا بر احتمال آقای زاره کتیبه نقش رجب زماناً مقدم بر نقش رستم است نقش رجب درست حفظ نشده و بسی از نقوش آن در اثر فساد و تجزیه سنگ محو گردیده و تصاویر آن شناخته نمی شود اوهرمزد (اهوره مزدا) حلقه سلطنتی را در دست راست گرفته و عصای پادشاهی را با دست چپ بشاهنشاه عطا می کند شاه آن حلقه را با دست راست گرفته و دست چپ را برافراشته انگشت سبابه را بنشانه احترام و اطاعت به طرف جلو دراز کرده‌است خدا تاج زرین کنگره دار بر سر دارد و شاه در این کتیبه بهمان وضعی که در سکه های اوائل سلطنت دارد دیده میشود ریشی دراز و مربع شکل و گیسوانی کوتاه دارد خدا و شاه و سایر اشخاص آن نقش پیاده‌اند آقای زاره درفاصله خدا و شاه صورت دو طفل را تشخیص داده‌است



شکل ۲ — تاجگذاری اردشیر اول در نقش رستم

(دیولافوا صنعت باستانی ایران)

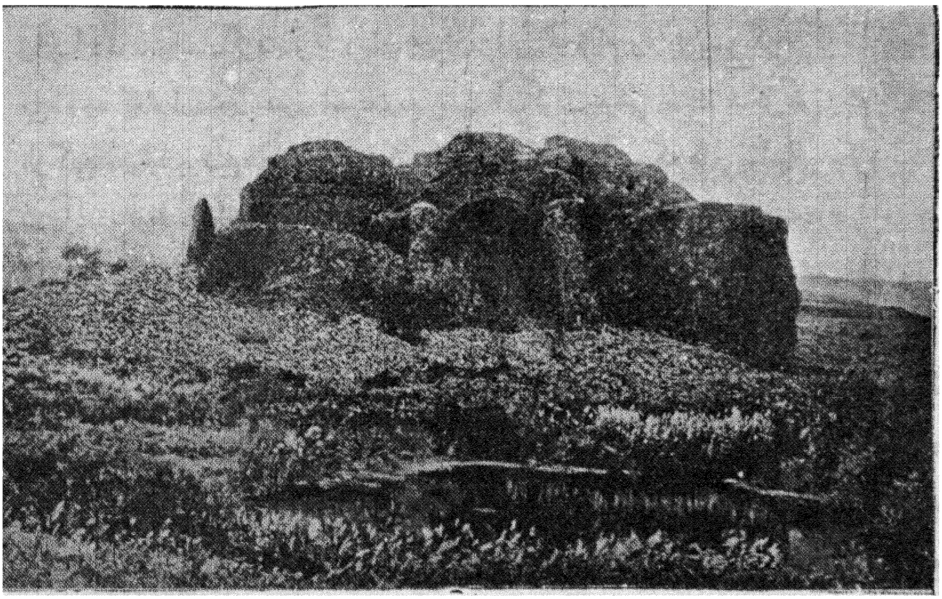
یکی از خواجه سرایان مگس پرانی در بالای سر شاه نگاهداشته و خود در پشت سر ایستاده‌است یکی از اعیان که ریش دارد دست راست خود را بعلامت احترام چنانکه ذکر کردیم باند کرده است . در پشت سر اوهرمزد دو تصویر هست که گویا تصویر بانوان است این بانوان در کنار و در زیر قبه‌ائی شبیه بچتر قرار دارند و پشت باوهرمزد کرده‌اند بعقیده آقای

زاره این دو بانو از خاندان سلطنتی هستند وجداگانه در قصر سلطنتی یا در آتشکده(۱) مراسم احترام را نسبت بشاه بجا می‌آورند .

تصاویر نقش رستم خیلی بهتر از نقش رجب محفوظ مانده است (شکل۲) در این نقش اوهرمزد وشاه سوار اسب هستند جثه اسبان به نسبت سواران کوچکتر ازحد طبیعی است هر یك ازاسبان دستی را بلندکرده و به پیش قدم برمیدارد اوهرمزد در این جا هم مثل نقش رجب عصای پادشاهی را بدست چپ گرفته و حلقه سلطنتی را که مزین بنوار های چین دار است با دست راست بجانب شاه دراز میکند شاه حلقه را با دست راست گرفته و با دست چپ مراسم احترام را بترتیبی‌که ذکر شد بجا می‌آورد کلاه اردشیر مدور است ودر پشت آن گردن پوشی است بشکل گوئی‌که پارچه نازکی آن را پوشیده است این زینت عجیب درکتیبه ها وسکه های ساسانی مکرر دیده شده‌است فقط در بعضی مسکوکات اوایل سلطنت اردشیر این علامت نیست در آن جا شاهنشاه را با افسر بلند اشکانیان رسم کرده‌اند . گیسوان بلند ومنظم اردشیر حلقه وار بر دوش او ریخته است انتهای ریش اردشیر باریك شده در حلقه فرو رفته است و قسمتی از ریش از زیر آن حلقه نمایان است پادشاه گردن بند مرواریدی آویخته و لبادهٔ آستین داری پوشیده که بدنش چسپیده است نوار های پهن چین خورده بکلاه اواتصال دارد ودنباله نوارها به پشت او افتاده است . اوهرمزد تاجی کنگره دار برسر نهاده‌است وگیسوان مجعدش از بالای سر و مبان تاج پیداست حلقه های گیسو و ریش دراز ومربع اوهیئتی بسیارعتیق دارد لکن ازحیث لباس چندان با شاه متفاوت نیست اونیز نوارهای چین خورده داردکه از تاجش آویخته است زین و برگ اسبان یکسان است فقط لوحی که در قسمت مقدم زین شاه نهاده اند منقش بسر شیران برجسته است اما زین اسب اوهرمزد دارای نقش گل است .

درمیان پا های این اسبان گوی سبکی بشکل گلابی نمایان‌است که آنرا بوسیله زنجیری ازپهلوی اسب آویخته اند واین گوی دراکثر نقوش برجسته ساسانی درکنار زین اسبان نقش شده‌است درپشت سرشاه خواجه سرائی‌ایستاده که کلاهی نمدی باعلامت مخصوص بر سر دارد و مگس پرانی را برافراشته است مردی‌که کلاه خودی برسردارد زیر پای اسب شاه بر زمین افتاده واحتمال میرودکه تصویر اردوان باشد که بدست اردشیر مغلوب ومقتول شد درزیر پای اسب اوهرمزد نیز شخصی افتاده است که ظاهراً

عریان است موی سر و ریشش از هم گسسته و سرماری چند ازمیان گیسوانش آشکار است این تصویر گویا اهریمن یا یکی دیگر از ارواح خبیثه را نشان میدهد که اوهرمزد اورا پامال سم ستور کرده است خطوطی بزبان یونانی و پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی بر اسب شاه نقر شده است که گوید این سوار پرستنده مزدا اردشیر الهی شاهنشاه ایران واز نژاد خدایان پسر پاپك شاه است وکتیبه دیگر بهمان زبان ها خدا را که اوهرمزد است معرفی میکند (در قسمت یونانی اورا زئوس Zéus نوشته است) (۱)



شکل ۳ ــ قصر فیروز آباد (دیولافوا صنعت باستانی ایران)

اولین پادشاهان سلسلهٔ ساسانی راعلاقه‌طبیعی نسبت بولایت پارس مسقط الرأس خود بود واز این جهت نقوش خود را درصخره های حوالی استخر کنده‌اند اما علاوه بر مسئله حب وطن این انتخاب سبب دیگر هم داشت وآن تذکر عهد پرافتخار دولت هخامنشی بود که قبور شهریارانش درصخره نقش رستم قرار دارد (۲) استخر شهری مستحکم دارای حصارهای متین بود وچون وارث شهر قدیم تخت جمشید محسوب میشد که ویرانه آن حکایت ازمجد وعظمت گذشته میکرد آن جا را ساسانیان کرسی مقدس ومحترم دودمان خود ساختند (۳) ظاهراً موسس سلسله ساسانی گاهی در شهر گور (فیروز آباد کنونی) مقام میکرد که آنجارا اردشیر خوّره نامیده و باغهای مصفا و گلستانهای روح افزا در

اطراف آن احداث کرد در روزگار جوانی قصری هم دراین مکان ساخته بودکه آثار ویرانه آن هنوز پدیدار است (شکل ۳) این قصر یکی از نخستین بناهای طاق دار ایران است تالار ورود و تالارهای جنبین را بوسیله طاق پوشیده بودند دیوارهای خارج پنجره نداشت اما دارای ستونهای برجسته و طاق‌نما بود (۱) در آن شهر اردشیر آتشکدهٔ بنا کردکه اثارش هنوز نمایان است .

پنج قرن و نیم پس از سقوط دولت هخامنشی پارسیان همه اقوام ایرانی‌را مجدداً در تحت قدرت خویش آورده شاهنشاهی جدیدی در شرق تأسیس کردندکه با امپراطوری روم پهلو میزد تمدن ساسانی اگرچه دنبالهٔ تمدن اشکانی بود ولی مجدد و مکمل آن محسوب میشد بقای رسوم عهد اشکانی از آثاری نمایان است که درلغت دوره ساسانی باقی گذاشته است زیراکه لهجه پارسی یعنی ایرانی جنوب‌غربی که زبان رسمی دولت شاهنشاهی جدید گردیدو مقام زبان ایرانی شمال‌غرب را که در دربار اشکانی متداول بود احراز کرد مقدار کثیری‌از لغات و اصطلاحات مختلفه‌از سلف خود عاریه نمود(۲) بعلاوه پادشاهان ساسانی در قرن سوم میلادی هنوز درکتیبه‌های خود زبان پهلوی اشکانی‌را با زبان پهلوی ساسانی توأماً بکار می بردند .

اما ایالت پارس و پایتخت آن استخر شایستگی اقامت شاهنشاه را نداشت در اثر حوادث تاریخی بین‌النهرین مرکز شاهنشاهی مشرق شده بود. سلوسی و تیسفون وارث بابل عتیق شدند چنانکه‌در زمان‌اسلام این میراث ببغداد انتقال‌یافت. دولت بزرگ مغربی یعنی روم همسایهٔ پایتخت ایران بود. شهر تیسفون خارج‌ازمتن حقیقی کشور ایران‌و واقع در اراضی آرامیان بود و نواحی عرب‌نشین از پشت دیوارهای شهر وه اردشیر شروع میشد(وه اردشیر شهری بودکه اردشیر بجای سلوسی عتیق‌که در سنه ۱۶۵ بدست آویدیوس کاسیوس رومی ویران شد بنا نهاد) درماوراء فرات‌درمحلی که این شط بجانب دجله متمایل شده به فاصله ۵۰ کیلو متری آن میرسد دولتی عربی در این زمان تشکیل شد بنام حیره‌که تابع دولت شاهنشاهی ایران بود وحصاری محسوب میشدکه ایران راازتاخت وتاز بدویان چادر نشین محفوظ میداشت (۳) درشمال بادیة‌الشام دولتی عربی دیگری بنام غسانیان وجود داشت‌که خراجگزار و متحد رومیان بود(٤) .

منابعی‌که در دست داریم بما اجازه نمیدهدکه کاملا درشخصیت اردشیر تعمق

کنیم مورخان مشرق زمین در توصیف اخلاق و صفات شخصی مهارتی ندارند تعریفی که میکنند نوعی وصنفی‌است چندتن ازسلاطینی‌که محبوب مورخان ساسانی بوده‌اند ونویسندگان عرب‌وایران اطلاعات خودرا ازکتب آن مورخان اخذ کرده انددر نظر ما پادشاهانی پرهیزکار ونیرومند وقوی‌الاراده جلوه میکنندکه همّ خویش را صرف توسعه وترقی مادی ومعنوی کشور شاهنشاهی کرده ونصایح واندرزهای بسیار بیادگار گذاشته اند . اردشیر نیز درزمره این سلاطین محبوب است نصایح وحکم فراوان از اونقل‌کرده اند بعلاوه اعمال شاهنشاه گواه لیاقت نظامی و قدرت نفسانی وتدبیر سیاسی اوست ونیز ازکارهای او پی میبریم‌که زندگی اشخاص درنظر او قدری نداشته است در ظرف چند سال بادستی قوی ومحکم اجزاء پراکنده‌کشور اشکانی‌را شیرازه بست وآن ممالکت متشتت را بواحدی مستحکم مبدل ساخت وحتی بعضی ازنواحی شرق راهم‌که ازاشکانیان فرمان نمی بردند باطاعت آورد وچنان تشکیلاتی درسیاست ودیانت آماده‌کردکه بیش‌ازچهارصد سال دوام یافت . مورخان مشرق هروقت بخواهند درتوصیف وتمجید پادشاهی داد سخن بدهند بنای بلاد وحفر ترعه‌ها وسایر اعمال خیریه‌را باومنتسب‌میکنند . درمورد اردشیرچه‌ازکتب مورخان مزبور وچه‌ازنام‌شهرهائی که باکلمه اردشیر ترکیب‌گردیده معلوم میشودکه این‌شاهنشاه در این باب‌نیزفعالیت و اهتمام بسیار بخرج میداده است از جمله شهرسلوسی‌که اردشیر آنرا مجدداً بنا نهاده وه‌اردشیر خواند و اردشیر خوره و ریواردشیر Rèv Ardachèr ورام اردشیر که هرسه در پارس‌بودند ازبناهای اوست دیگرشهر هرمزداردشیر که بعداً سوق‌الاهواز (خوزستان) نامیده‌شد دیگر شهر باستانی مسن (کرخای میشان) (Mésène (Karkhâ de Maishân که بنام استراباد اردشیر مجدداً آبادی یافت دیگر شهر وهیشت آباد اردشیرکه‌دراغاز اسلام بنام بصره آبادی از سرگرفت وغیره(۱) .

بمرور زمان سرگذشت این‌شهریار صورت افسانه‌گرفته‌است درافسانه‌کوچکی‌که بنام کارنامك اردشیر پاپکان(۲) معروف وشرح اعمال وافعال‌اردشیردرآن مندرج است مطالبی دیده میشودکه متعلق بحکایت کورس‌کبیر است (۳) حتی‌کشتن اردشیر اژدها را مقتبس ازقصه مردوك خدای ملی بابلیان است مردوك بادی وحشتناك برانگیخت تادرعفریت عظیم موسوم به‌تیامت فرورفت وآن دشمن خدایان را ازپا درآورد اردشیر درکشتن اژدهای هفتان بخت فلز گداخته درکام آن ریخت تا بحالتی فجیع هلاك شد .

فصل دوم

تشکیلات دولت شاهنشاهی

صفات مختصه دولت ساسانی ــ طبقات سیاسی و اجتماعی ملت ــ تشکیلات مرکزی ــ صدراعظم ــ دیانت ــ مالیه ــ صناعت وتجارت وشوارع ــ سپاه ــ وزراء وغیره ــ اداره ایالات .

مورخان روم اهمیت تغییری را که در نتیجه تأسیس سلسه جدید در ایران رخ داد درك نکرده اند دیون Dion وهرودین Héroden فیروزی اردشیر را بر اردوان بطریق اختصار نقل کرده اند . رومیان ملاحظه نمودند که دولت جدید ازدولت سابق مقتدرتر وبرای سرحدات شرقی روم خطرناك تر است اما نمیدانستند که این دولت با دولت سابق تفاوت اساسی پیدا کرده است درواقع دولت ساسانی نتیجه تحولات طولانی بود که در زمان اشکانیان در زیر قشری از تمدن یونانی سیر کرده وباین پایه رسیده بود عناصر تمدن یونان قسمتی ازتشکیلات ایرانی طرد شد وقسمتی مجذوب و منحل گردید هنگامی که اردشیر زمام حکومت را بدست گرفت کشور ایران برای نخستین بار صورت وحدانی ملی یافت وبیش ازپیش آثار مختصه این صورت در اجزاء حیات اجتماعی و معنوی ملت ظاهر شد .

بنا براین ، تغییر سلسله سلاطین فقط یك حادثه سیاسی نبود بلکه نشانهٔ تبدل روحیات ایرانیان بشمار آمد . دوچیز موجب امتیازدولت ساسانی ازدولت متقدم است یکی تمرکز قوی و استوار . دیگر ایجاد دین رسمی . اگرعمل نخستین را تقلیدی ازداریوش کبیر بشماریم عمل دوم را حقاً باید ازمبتکرات ساسانیان بدانیم اما این ابتکارهم نتیجه تکامل کند سیری بود که دراین وقت پا بدایره تحقق نهاد چنانکه سیزده قرن بعد تشکیل مذهب رسمی تشیع نیز بهمین نحو نتیجه تحولات بسیار بود .

درمدت چهار قرن که دولت اردشیردوام یافت شرایط زندگانی عمومی وتشکیلات اداری کشور(۱) دستخوش تغییرات مختلف شد اما در کلیات و اصول همان بنائی که مؤسس سلسله پی افکند یا بکمال رسانید ، تا پایان عهد ساسانیان بریك حال باقی ماند .

دراوستای جدید جامعه ایرانی را بسه طبقه تقسیم کرده‌اند یکی روحانیان (آثروان âthravan دیگر جنگیان (آرتشتاران) rathaêstar دیگر کشاورزان (واستریوفشویانت (۱)) Vâstryôfshuyant واین طبقه‌بندی از تقسیمات اجتماعی بسیار قدیم است فقط یك عبارت در (یسنای ۱۷،۱۹) موجود است که از طبقه رابعی نام می‌برد و آن طبقهٔ صنعتگران (هویتی) است hûiti چون نوبت بساسانیان رسید تشکیلات جدید درجامعه پیدا شد که آن نیز مبتنی برچهار طبقه بود تفاوت این شد که طبقه سوم را دبیران (دبیهران) قرار دادند و کشاورزان وصنعتگران را دررتبه چهارم گذاشتند بنا براین چون طبقه بندی اجتماعی را باین نحو با اوضاع سیاسی زمان تطبیق کردند طبقات اربعه ذیل پیدا شد ۱ ـ روحانیان ۲ ـ جنگیان ۳ ـ مستخدمین ادارات (دبیهران) ٤ ـ توده ملت یعنی روستائیان یا واستریوشان و صنعتگران شهری یا هوتخشان hutukhshân (۲)

هریك از این طبقات بچند دسته تقسیم میشد طبقه روحانیان مشتمل بوده است بر: قضاة (داذور) وعلماء دینی (پست ترین مرتبه این علماء صنف مغان بوده پس ازمغان موبدان وهیربذان وسایر اصناف روحانی که هریك شغلی و وظیفه خاصی داشتند) دیگر ازشعب طبقه روحانی دستوران ومعلمان بوده‌اند واین صنف اخیر را مغان اندرزبد میگفته‌اند اما طبقه جنگیان مشتمل بردو صنف سوارو پیاده بوده‌است که وظایف مختلف داشتند. اصنافی که درطبقه مستخدمین ادارات تشخیص داده شده ازاین قرار است: منشیان، محاسبان، نویسندگان احکام محاکم و نویسندگان اجازه نامه وقرارداد ها و مورخان و پزشکان و منجمان نیز جزء این طبقه بشمار بوده‌اند طبقهٔ توده هم مرکب از اصناف وشعبی بود مثل تجار وفلاحان وسوداگران وسایر پیشه‌وران (۳)

هریك از این طبقات رئیسی داشت رئیس روحانیان موبدان موبد، رئیس جنگیان ایران سپاه‌بذ. رئیس دبیران. ایران دیبهربذ (یا باصطلاح دیگر دیبهران مهیست) رئیس طبقه چهارم را واستریوشان سالار میگفتند (یا باصطلاح دیگر واستریوش بذ یا هوتخشبذ). هر رئیس یکنفر بازرس درتحت اختیار داشت که ماموراسرشماری طبقه بود بازرس دیگر موظف بود که بدرآمد هر فردی از افراد طبقه (٤) رسیدگی کند و نیز یکنفر آموزگار (اندرزبذ) در اختیار او بود، تا هرکس را از اوان کودکی علمی یا پیشهٔ بیاموزد و او را بتحصیل معاش قادر کند. (٥)

در ازمنهٔ نخستین عهد ساسانیان یك طبقه اجتماعی دیگر وجود داشته که

بی‌شبهه ازبقایای عهداشکانیان بوده‌است . نام این‌طبقه‌را درکتیبه حاجی‌آبادکه بدوزبان نوشته شده می‌بینیم . شاپور در آن سنگ کیفیت تیراندازی خود را باحضور شهرداران (امراء دولت) و و اسپوهران (مقصود روساء یا بطورکلی افراد خاندانهای بزرگ است) و وزرگان (بزرگان) و آزاذان Vâspuhrân - Vuzurgân - Azádhân (۱) شرح میدهد دراین‌صورت فقط طبقات ممتازه ذکر شده است و نمیتوان ازروی یقین‌معلوم کردکه چه نسبتی بین این صورت و طبقه بندی اجتماعی سابق الذکر بوده است آنچه مسلم است ترتیب مذکورهمیشه ثابت نمیمانده است خلاصه باید گفت ترتیب مقامات و طبقات امری بسیار پیچیده و تاریک است .

تخالف و تعارض ظاهری که در تقسیمات اجتماعی و سیاسی ملت دیده میشود نسبت مستقیم دارد با میراثی که از اشکانیان بساسانیان رسید و آن میراث عبارت بود ازتزاحم دومسلک مخصوص یکی ملوک‌الطوائفی ودیگرتمرکزاداری . اگرکسی بخواهد حقیقت تحولات اجتماعی و سیاسی ایران را از عهد اردشیر تا زمان کسرایان دریابد باید تزاحم این دو مسلک را در نظر بگیرد از طرفی اسلوب ملوک‌الطوایف و از جانبی تمرکز و توحید اداری .

شهرداران ــ دردولت ساسانی افراد طبقه‌اول را بلقب شاهی‌میخواندند وازاین‌جهت پادشاه ایران را شاهنشاه میگفتند این طبقه مرکب بود از شاهزادگان جزءکه دراکناف کشورفرمانروائی میکردند دیگرپادشاهان کوچکی که خودرا به پناه شاهنشاه ایران‌کشیده باین وسیله شاهی را در دودمان خود تأمین کرده بودند مشروط بر آنکه پیوسته سپاه خود را در اختیارشاهنشاه بگذارند گویا از جملهٔ شرایط دادن خراج هم بوده است در نامه تنسر این عبارت از قول اردشیر نقل شده است « هرکه باطاعت پیش ما آید تا بر جاده مطاوعت مستقیم باشد نام شاهی از او نیفکنیم » (۲) امراء عرب حیره نیز (۳) ازاین شاهان بوده‌اند آمین مارسلن Ammien Marcellin درضمن تعداد ملتزمین رکاب شاهپور دوم ، ازشاهان کیونیت وآلبن Chionites et Albans نام برده‌است (٤) در بین‌النهرین پادشاهی پولارنام Pular (؟) مطیع شاهپور بودکه فرزندانش نام ایرانی داشتند (٥) کلمه ساتراپ که درکتیبه پایکولی دیده میشود ظاهراً اشاره به‌کشاترپه‌سکهاست Kshatrapa des Saces (٦) درآغازتسلط ساسانیان پادشاهان اشکانی ارمنستان خراجگزار

شاهنشاه شدند مرزبانان ارمنستان و گرجستان در آن زمان لقب بیذخش (بداشخ) (Bidhakhsh (bdeashkh (۱) را کافی السابق نگاهداشتند درسنه ٤۳۰ میلادی ارمنستان یکی از ایالات دولت شاهنشاهی ایران شد و حکومت آنرا بیکنفر مرزبان محول کردند .

ساسانیان تقسیمات سابق کشور را بحال خود باقی گذاشتند یعنی در چهار ایالت سرحدی تغییری ندادند از آغاز قرن پنجم می بینیم که فرمانفرمایان این ایالات را مرزبان میگفته‌اند این چهار مرزبان در مرتبه قرین خانواده های سلطنتی مذکور بودند و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند (۲)

حکامی که از خانواده ساسانی بودند همین امتیازات را داشتند از قدیم الایام عادت بر این جاری بود که پسران پادشاه بحکومت نصب میشده اند علی الخصوص شاهزادگانی که احتمال میرفت روزی بر اریکه سلطنت نشینند مجبور بودند با قبول فرمانفرمائی ایالات خود را برای حرفه پادشاهی مهیا و آماده کنند دو برادر شاهپور اول اردشیر و فیروز نام بترتیب بحکومت کرمان و کوشان گماشته شدند شخص اخیر لقب « پادشاه بزرگ کوشان » داشت (۳) در میان شاهنشاهان ساسانی شاهپور اول و هرمزد اول و وهرام اول و وهرام دوم، پیش‌ازجلوس، حکومت خراسان و پادشاهی کوشان داشتند (٤) وهرام سوم حاکم سیستان بود و او را سکانشاه میگفتند اردشیر دوم والی ادیابن Adiabène بود وهرام چهارم فرمانفرمای کرمان بود و لقب کرمانشاه داشت . هرمزد سوم نیز حاکم سیستان شد و عنوان سکانشاه یافت (٥) . بزرگان وقتیکه خواستند وهرام پنجم را ازحق پادشاهی محروم کنند این بهانه را پیش کشیدند که چون هنوز فرمانفرمائی ایالتی نیافته است لیاقت او معلوم نیست (٦) .

اما سیاست شاهنشاه اقتضا نمیکرد که مقامات عالیه فوق را بطور موروث باین شاهزادگان واگذارد (۷) زیرا که شاهنشاه میخواست که هرطور منافع مملکت اقتضا کند آن فرمانفرمایان را تغییر وتبدیل دهد برای فرمانفرمایان ایالات ومرزبانان لقب شاهی این فایده را داشت که مقام آنها درصف نخستین طبقات عالیه محفوظ می‌ماند .

شاهزادگان مکلف بودند که « جمله بدرگاه بنوبت ملازم باشند » وتکالیف خود را بجا آورند (۸) اما نبایستی شغل معینی داشته باشند زیرا که بنا برمندرجات نامه تنسر « اگر مرتبه جوئی کنند بمنازعت و جدال وقیل و قال افتند حشمت ایشان بشود وبچشم ها حقیر گردند » .

واسپوهران ـ ساسانیان اصول ملوك‌الطوایفی را ازاشکانیان میراث یافتند بهمین جهت در دولت جدیدی که اردشیر تأسیس کرد ترتیب مراتب و درجات طوری شد که مجدداً یك طبقه مقتدری بنام طبقه روساء طوایف پیدا شد وسر آمد آنان روساء هفت دودمان ممتاز بودند. (۱) ازاین هفت دودمان لااقل سه خانواده در عهد اشکانیان می شناسیم که حائز این‌مقام عالی شده‌اند: قارن، سورن، اسپاه بذ که همه پهلو لقب داشته‌اند واز نژاداشکانیان بوده‌اند. انتساب بسلسله اشکانی راعلامت امتیازی دانستند وازین روبود که از میان سایر دودمانهای ممتاز عهد ساسانیان بعضی اهتمام داشتندکه خود را بتخمه اشکانی منسوب کنند مثل دودمان های اسپندیاذ ومهران(۲) Spandiyâdh. Mihrân

خاندان ساسانی نخستین دودمان از دودمانهای هفتگانهٔ کشور محسوب میشد(۳) باقی دودمانها را نام چنین بوده‌است: قارن پهلو سورن پهلو(٤) اسپاه بذ پهلو اسپندیاذ مهران دیگری گویا زیك Zïk بوده است(٥)

بنا برروایت طبری (نولدکه صفحه ٤٣٧) قارن در حوالی نهاوند (درکشورماد) وسورن درسیستان واسپندیاذ درحوالی ری وسپاه بذ دردهستان گرگان اقامت داشته‌اند. از طرف دیگر میدانیم که سوخرا Sôkhrâ از دودمان قارن بود و مسقط‌الراسش بلوك اردشیر خوره بوده است. (طبری ۸۷۳ و۸۷۷ نولدکه ۱۲۱ و ۱۲٦) بنابرین ازمردم ایالت پارس بشمار میآمده است.

نیز میدانیم که رودخانهٔ درحوالی ری وقریه ای در نواحی نیشابور بنام سورن موسوم بوده است (نولدکه، طبری ص ٤۳۹) وهم میدانیم که مهرنرسی ازنژاد اسپندیاذ بود و مسقط‌الراس او قریه آبروان Äbruan, Dasht - i - Bârên از بلوك دشت بارن محال اردشیر خوره پارس بوده است واین قریه وقریه ژیره Gireh را در بلوك مجاور یعنی ناحیه شاپور ازاجدادش ارث برد (طبری ص ۸۷۰ نولدکه ص ۱۱۱). ازاعضاء خانواده مهران وهرام چوبین (طبری ص ۹۹۲ نولدکه ۲۷۰) وپیران گشنسپ گرگوار Piran - Guchnasp Grégoire (Hoffmann. Auszüg P. 78) ازمردم ری بوده اند درایالت پارس رودخانه مهران منسوب باین دودمان است (نولدکه طبری‌ص۰ ١٤)(٦) ازهمه این مطالب چنین نتیجه می گیرم که اقطاعات واسپوهران دراطراف کشور ایران پراکنده بوده مخصوصاً درایالات ماد و پارت که مهد دولت اشکانی محسوب میشود و درایالت پارس که منشاء دودمان ساسانی است املاك خاندان های مزبور دراین ایالات

نزدیك بهم واقع شده بود اما نه چنانکه بتوانند اقطاعات وسیعه وتیولات یك کاسه تشکیل دهند و ظاهراً یکی از عللی که امراء بزرگ را مجبورکرد تا وضع ملوك‌الطوایفی را ترك کرده درزمره نجبا واشراف درباری درآمدند همین نکته بوده‌است تا زمانی که جامعه قدیم باقی بود واسپوهران علاقه وانتساب باستانی خودرا باویس (قریه) نگاهداشتند مثلا هر وقت مورخان خواسته‌اند ولایت یکی از واسپوهران را نام ببرند غالباً اسم قریه‌ای را ذکر نموده‌اند .

ظاهراً نجبای ملوك الطوایف منحصر بهفت دودمان سابق الذکر نبوده اند . فوستوس بیزانسی اسم سرداری (۱) را ذکر کرده است دماوند نام از خانوادهٔ کائوسکان Käüsaghan Dmavund بسیاری از اسامی خانوادگی که منتهی به « ان » می‌شود ظاهراً نام خانواده های صاحب اقطاع یا شعب آن هاست . من‌حیث‌المجموع اگرمساحت املاك دولتی را با املاکی که بعنوان اقطاع تفویض‌گردیده بود بسنجیم املاك دولت بمراتب بیشتر بوده است مقصود آن املاکی است که مستقیماً از طرف شاه یا حکام و ولات منسوب ازجانب شاه اداره می‌شده است .

ما اطلاعات صحیحی در باب امتیازات صاحبان اقطاع نداریم مثلا نمیدانیم والی هائی که از جانب دولت ماءور می‌شدند نسبت با قطاعاتی که در قلمرو حکمرانی آنان واقع می‌شده اختیاراتی داشته اند یا نه . ونیز نمیدانیم که مصونیت کلی یا جزئی شامل اقطاعات می‌شده است یا نه . قدرمتیقن انکه رعایای این‌املاك مالیات خودرا بصاحب اقطاع یا بدولت یا بهردو میداده اند . و درتحت فرماندهی صاحب اقطاع مجبور بانجام خدمات نظامی بوده اند .

درعهد ساسانیان مجدداً بآن عادت باستانی برمیخوریم که بعضی‌مشاغل ومناصب ارثاً بروسای هفت دودمان نخستین میرسیده است . تئوفیلاکت [III,8] Théophylacte این‌مناصب موروثی‌را چنین‌شرح میدهد : « خانواده‌ای که ارتبیدس Artabides نام‌دارد دارای امتیاز شاهی وعهده دار نهادن تاج برسر شاهنشاه است خانوادهٔ دیگر هست که نظارت امور لشکری‌را متکفل است و خانوادهٔ دیگر مسئول کار های کشوری است خانواده‌ای هست که کار او حکمیت درحق اشخاصی است که برسر چیزی با هم نزاع میکنند خانوادهٔ پنجم فرمانده سوار نظام وخانوادهٔ ششم مأمور وصول مالیات رعیت وحفظ خزانه سلطنت است وخانوادهٔ هفتم مواظب اسلحه و مهمات لشکراست »

ارگبد یا هرگبذ argabadh دراصل معنی فرمانده یك قلعه مستحکم راداشته (۱) و بعد عنوان یك منصب لشگری مهمی شده است اردشیر بابکان دارای این عنوان بود و چون بپادشاهی رسید لقب ارگبذ مخصوص خانواده سلطنتی گردید وعالی ترین منصب لشگری بشمار رفت(۲).

اما ازشش منصب دیگری که تئوفیلاکت نام برده است سه منصب کشوری وسه لشگری است مناصب لشگری عبارتند ازریاست امور لشگری(۳)وسرداری سوارنظام (٤) ومدیریت مخازن مهمات(اران ـ انبارگبذ)(٥) واین منصب اخیر همان است که تئوفیلاکت آنرا مخصوص خاندان هفتم قلمدادکرد. اما مناصب کشوری نیز ازاینقرارند: رئیس امورکشورکه معلوم نیست چه‌مقامی بوده‌است دیگر قاضی که حکمیت نیز میکرده است سوم رئیس وصول مالیات وبازرس خزائن سلطنتی(٦)باید دانست که مطالب تئوفیلاکت مربوط باخرین دورهٔ سلطنت ساسانی است تشخیص اینکه هریك ازمناصب مذکور متعلق بکدام خانواده بوده امری دشوار است میدانیم که منصب ارگبذ بخاندان ساسانی تعلق داشته‌است ومی‌توانیم حدساً بگوئیم‌که سرداری سوار نظام هم متعلق بخانواده اسپاهبذ بوده است وچون اسامی سورن ومهران غالباً درمیان لشگر ایران دیده میشود شاید بتوان گفت‌که دومنصب لشگری دیگر تعلق باین دودودمان داشته است ولی برای اثبات این احتمال محتاج بدلایل روشن‌تر هستیم. درباب تعلق مناصب کشوری بخانواده ها بهیچ اطلاعی دردست نداریم.

اگر درست ملاحظه کنیم با اینکه مناصب و مشاغل ارثی مقامات بسیار مهمی بشمار می آمده اند لکن آنها را نباید بالاترین ومهمترین مقامات موجوده دانست زیرا که هرگز نمیتوان گفت که مقامات عالیه دولت از قبیل صدارت عظمی و فرماندهی تمام افواج شاهنشاهی ونظایر آن موروث بوده وشاهنشاه دراختیار این عمال ومستشاران مهم اختیاری نداشته و برای عزل یکی ازصاحبان مناصب مذکورراهی جز قتل‌او وگماشتن پسر ارشد بجای پدر نداشته است چنین ترتیبی هرگز باطرز حکومت مطلقه ساسانیان سازش پیدا نمی‌کرده است ودر اندك مدتی دولت را بانقراض می‌کشانده است(۷) در دولت ساسانی مناصب موروثی مقامات افتخاری بشمار میآمده‌که علامت امتیاز وتشخص هفت خانواده اول بوده‌است(۸) این خانواده‌ها اگر قدرتی داشته‌اند منوط بچند چیزبوده یکی عایداتی که ازاقطاعات خود حاصل میکرده‌اند دیگر علاقه

مستحکم ملوك الطوایفی بود که درمیان روسای این دودمانها و رعایای اقطاعات ازقدیم الایام وجود داشت (این قسمت مخصوصاً درباره دوره مقدم برکواذ وخسرو اول بیشتر صدق میکند) دیگر ازاسباب اقتدار انها سهولت شرفیابی بحضور شاهنشاه بود واین تقرب که داشتند انان را بیشتر مهیای وصول بمقامات دولتی میکرد .

مدتها بعد از سقوط ساسانیان و انقراض جامعه باستانی واسپوهران در ایالت پارس باقی ماندند ابن‌حوقل درقرن دهم میلادی چنین می‌نویسد: « درپارس درمیان مردمان رسم وعادتی نیکو جاری است وآن احترام اعضاء خانواده‌های کهن (اهل البیوتات = واسپوهران) است. دراین ولایت دودمانهای ممتاز را می‌ستایند بعضی ازاین دودمانها ازقدیم الایام تااین زمان ریاست دیوانها را دارند. (مقصود شعب ادارات است) » (١) مسعودی نیز ازاهل البیوتات پارس نام می برد

وزرگان

در تاریخ طبری که ازمنابع مهمه تاریخ ساسانیان گرفته شده هرصفحه بنام « بزرگان وازادگان » مصادف میشویم . هروقت که شاهنشاهی بتخت می‌نشست بزرگان ونجبا برای عرض تهنیت واستماع نطقی که پادشاهان علی‌الرسم درآغازسلطنت خود ایراد میکردند جمع میشدند همین بزرگان واشراف بودندکه اردشیردوم را خلع وشاپورسوم را مقتول کردند(٢) بعضی ازهمین بزرگان واشراف مصمم شدندکه اعقاب یزدگرد را ازسلطنت محروم گردانند(٣) ودرمذاکراتی که‌راجع بپادشاه‌جدید بامنذرامیرعرب بعمل آمدهمین بزرگان ونجبادخیل بودند(٤) درطبری گاهی بجای بزرگان واشراف کلماتی که بمعنی بزرگان ورجال ممتازاست آمده‌است(٥) اصطلاحات‌عربی اهل البیوتات والعظماء والاشراف ترجمه تحت‌اللفظ کلمات پهلوی ذیل) واسپوهران ووزرگان وآزاذان‌است(٦) گاهی فقط نام بزرگان مذکور شده است(٧) ازآن جاکه بزرگان درعهد ساسانیان دارای اعتبار واهمیت بوده‌اند و نامشان درردیف اشراف وملاکین بزرگ آمده است شکی نمیماند مقصود از بزرگان، صاحبمنصبان بزرگ دولت وعالیترین نمایندگان ادارات بوده است بنا براین عنوان وزرگان شامل وزراء وروسای ادارات نیز میشده است(٨)

آزاذان.

هنوزمعنی این عنوان کاملا معلوم نشده است احتمال میرود که آزاذان دراصل نامی بوده باشد که فاتحان آریائی درمقابل بومیان مغلوب اختیارکرده بوده‌اند مسلماً نژاد ها در نتیجه اختلاطی که یافته‌اند اصالت خود را از دست داده‌اند و بسیاری از خانواده‌های آزاد آریائی رفته رفته جزء طبقه روستائیان مملوك وعبید یاجزء توانگران کم اهمیت قرارگرفته و از مرتبه خود نازل شده‌اند . اسباب و علل دیگر مثل جنگ واستقراض وتقسیم اراضی و نظایرآن باین تحول وتنزل مدد داده است . ازخانواده‌های آریائی که نسبتاً خالص مانده‌اند بعضی جزء طبقه واسپوهران شده‌اندکه جماعتی قلیل ولی مقتدربوده‌اند وگروهی جزء طبقات نجبای درجه دوم که عدهٔآنها درزمان ساسانیان معتنی به است قرارگرفته‌اند این طبقه درسراسرکشورمنتشر بوده ومستخدمین زیردست ایالات وولایات ازمیان این طبقه اختیار میشده‌اند ظاهراً همین طایفه نام آزاذان را برای خود حفظ کرده بودند .

گویا آسواران را که کل سرسبد لشکرساسانیان بشمارند باید ازاین طبقه دانست یعقوبی بمناسبت ذکر درجات عهد یزدگرد اول (اوایل قرن پنجم) (۱) گوید افسران لشکررا آسواران میخوانده‌اند . احتمال میرودکه اغلب آسواران درزمان صلح دراملاك خود زیسته ومشغول زراعت واداره امورزعایای خویش بوده‌اند .

قوم ایرانی که ازقدیم ترین ایام بصفات فروسیت وذوق سواری معروف بوده است البته طبقه آسواران را بعد از نجباء درجه اول که عده قلیلی بوده‌اند برسایرطبقات مقدم میدانسته است وچنانکه بعداً خواهیم دید عنوان آسواران رفته رفته حائزاعتبار اجتماعی مهمی گردید (۲)

از طرف دیگر طبقات نجبای درجه‌دوم کهانان را کذك خوذایان ودهقانان (روسای قریه) (۳) میگفته‌اند اقتدارشان منوط باین بودکه اداره امورمحلی ارثا بآنها میرسیده است دهقانان بمنزلهٔ چرخهای ضروری کشور بوده‌اند اگرچه هنگام حوادث عظیم تاریخی تظاهری نمیکرده‌اند لکن از جهت اینکه بنیان استوارکشوروتارو پود دولت محسوب میشده‌اند آنان را باید دارای اهمیت فوق‌العاده دانست . دهقانان پنج

(کدخدایان) Kadhagh - Khvadhâyân ٥

صنف بوده‌اند که بجامه‌های مختلف متمایز میشده‌اند (۱) بنا برتعریفی که درمجمل التواریخ می بینیم دهقان رئیس ومالك اراضی و قری بوده است (۲) اما غالباً اراضی کوچ نشینی که ارثا بدهقانـان میرسید چندان وسعتی نداشت چنانـکه از این لحاظ دراکثر نقاط شخص دهقان باسایرآحاد رعیت یکسان بود ودهقان رعیت درجه‌اول‌درردیه خودمحسوب میگردید(۳) پس دهقان درمقابل‌زارعین دارای‌آن موقع ومقامی که نجبای ملاك داشته‌اند نبوده است از لحاظ دیـگرمیتوان دهقان را نماینده دولت درمیان رعیت خالصه گفت وظیفه اودراین صورت وصول مالیات بوده است . نظر باطلاعات محلی که دهقانان از اوضاع زمین ونفوذ رعایا داشتند دولت ایران موفق میشدکه با وجود لم یزرع بودن اغلب نقاط کشور مصارف فوق‌العاده جنـگها وهزینه گزاف دولتی را تحمل نماید واز عهده برآید . پس از فتح عرب نیز با وجود خشونتی کـه فاتحین در اخذ مالیات بخرج میدادند مادام کـه با دهقانان متحد نشدند نتوانستند عایدات خودرا بمیزانی برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند .(٤)

تشکیلات مرکزی

وزیر اعظم

رئیس تشکیلات مرکزی وزیر بزرگ بودکه درآغاز هزاربد لقت داشت درعهد هخامنشیان هزاره پتی Hazârapati کـه در ابتداء رئیس فوج هزار نفری مستحفظ بود بمقام نخستین شخص کشور رسید و پادشاه بدست اوامورمملکت را تمشیت میداد (٥) این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و بعهد ساسانیان رسید ارامنه وزیراعظم ایران را هزاره‌پت دران اریاتس Hazarapet dran Ariats خوانده‌اند ودرنامه که بمهر نرسی صدراعظم یزدگرد دوم نوشته‌اند اورا « هزارپت ایران وغیرایران » گفته‌اند (٦) و همین وزیروقتی که بارمنیان نامه نوشته بود خودرا وزرگ فرماذار (۷) ایران و غیر ایران (۸) معرفی کرده بود Vuzurg - framâdhâr از مندرجات تاریخ طبری (نولدکه ص ۱۱۱) استنباط میشود که این کلمه عنوان رسمی وزیر بزرگ بوده وعباراتی از یعقوبی ومسعودی نیزدیده شده حاکی از اینکـه وزیر بزرگ را تا پایان عهد ساسانیان

وزرگ فرماذار میخوانده‌اند عنوان دیگر این وزیر در اندرزبذ (۱) بوده که بمعنی مستشار دربار است Dar - andarzbadh

ازجمله کسانی که باین مقام شامخ رسیده‌اند نام ابهرسام درزمان اردشیر اول (۲) و نام خسرو یزدگرد درعهد یزدگرد اول (۳) ونام مهرنرسی ملقب بهزار بندگ در دوره یزدگرد اول ووهرام پنجم (٤) ونام سورن پهلو درعهد بهرام پنجم برما معلوم است (٥).

اطلاعات قلیلی راجع بصلاحیت واقتدار وزرگ فرماذار دردست است حاجت بگفتن نیست که وظیفه اواداره کردن کشور درتحت نظارت پادشاه بوده ولی اکثر نیز اموررا بنابر رای خود انجام میداده است وازاین گذشته هنگامیکه پادشاه درسفر یادر جنگ بود وزیراعظم نایب‌السلطنه هم‌محسوب میشده است (٦) مذاکرات سیاسی تکلیف اوبود حتی میتوانست عنداللزوم فرماندهی نظامی هم‌داشته باشد (۷) خلاصه‌کلام انکه چون مشاور خاص شاهنشاه بوده همه شئون کشور را در دست داشت و در هرباب میتوانست مداخله کند (۸) قاعدهٔ بهترین وزرگ فرماذار بایستی شخصی باشد دارای خرد کامل ورفتار بی نقص که درهر باب سرآمد اقران (۹) وجامع خصال حمیده وصاحب احتیاط و تدبیروافی ودارای عقل نظری وعملی کافی (۱۰) باشد تاچون سروکارش باپادشاهی عیاش و نکوهیده خصال (۱۱) افتد بتواند وی‌را براه راست هدایت کند.

علاوه برانچه ذکر شد منصب وزارت اعظم که خلفا برقرار کردند و درمیان همه دول اسلامی متداول گردید تقلید مستقیم ازمنصب وزرگ فرماذار ساسانیان بوده است (۱۲) ازاین سبب تحقیقاتی له دانشمندان عرب دراصول سیاست کرده اند وانچه‌در باب مقام و منصب وزیر بزرگ اسلامی گفته اند عموماً درحق وزرگ فرماذار عهد ساسانی معتبر وصحیح است.

ماوردی گوید وزیر اعظم ازحیث قدرت باشخص خلیفه برابر بود وبرای اینکه اطاعت خودرا نسبت بخلیفه ظاهر کند ازاقدامات خود اورا مستحضر وآگاه میکرد. خلیفه کارهای وزیررا بازرسی می‌نمود واقتدار وزیراعظم ازسه جهت محدود بود نخست آنکه وزیر اعظم حق تعیین جانشین خودرا نداشت دوم اینکه نمی توانست باستصواب مردمان ازکارکناره کند زیراکه عزل ونصب او باسلطان بود وربطی بمردم نداشت سوم انکه بدون اجازه مخصوص پادشاه نمی توانست کسی‌راکه پادشاه بامری گماشته

عزل وبجای او کسی‌را نصب نماید(۱) ازاین سه نکته نکته دوم مسلماً متعلق بعهد خلفا است زیراکه اصول خلافت مبتنی برحکومت ملی و دموکراسی بوده است پس روابط خلفا با وزیر اعظم عیناً همان ارتباط شاهنشاه ساسانی با وزرگ فرما ذار است مگر درخصوص نکته دوم که مورد ندارد چنانکه مذکور شد. درکتاب عربی موسوم به « دستورالوزراء » چنین نوشته شده است : « پادشاهان ایران بیش‌از هرسلطانی وزراء خویش‌را محترم میشمردند و می‌گفتند وزیر مرتب‌کنندهٔ امور ما و زیور ملك ما و زبان ماست وزیر سلاحی استکه حاضر و آماده داریم تا خصم ما را درممالك بعیده هلاك كند » (۲).

دین

مغان دراصل قبیله ازقبایل ماد یا طبقه ازقوم مذکور بودندکه ریاست روحانی دین مزدیسنی (غیرزردشتی) بآنان تعلق داشته‌است انگاه‌که شریعت زردشت برنواحی غرب وجنوب ایران یعنی ماد وپارس مستولی شد و دین باستانی را اصلاح‌کرد مغان رئیس دیانت جدید شدند درکتاب اوستا نام طبقه روحانی را بهمان عنوان قدیمی که داشته اند یعنی آثروان âθravan می بینیم اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولا این طایفه رامغان می‌خوانده‌اند وافراد این طایفه خودرا ازیك ریشه میدانستند آمین مارسلن گوید دراین عهد اهل ایران « مغان را ازیك قبیله میشناختندکه تکلیفشان عبادت خدایان واجرای اعمال دینی است »(۳).

درزمان ساسانیان روحانیان و نجبای ملوك‌الطوایف قرین وهمدوش یکدیگر بودند و معمولا در ادوار ضعف وانحطاط دولت برای مخالفت پادشاه همدست میشدند ولی جز دراین ادوار این‌دو طایفه ازهم جدا مانده هریك از طریقی سیر تکاملی خودرا ادامه میداد. انچه اطلاع دارم اینستکه ازدودمان نجبای بزرگ ساسانی هیچ فردی بمقام موبذان موبذ نرسیده است(٤) همیشه روسای روحانیون ازمیان طبقه مغان انتخاب میشده اند(٥) واین طبقه‌هم بمرور زمان خیلی زیادتر شده بود وباستناد تاریخ افسانه آمیزی که داشتند برای خود شجره نسب پرافتخاری ترتیب میدادندکه ازحیث قدمت وشرافت باخاندانهای بزرگ پهلو میزد. ساسانیان نسب خودرا بسلاطین هخامنشی

و کوی ویشتاسپه (کی گشتاسب) Kavi Vishtäspa که حامی زردشت بود میرساندند واغلب دودمانهای بزرگ هم بواسطه اشکانیان نسب خود را بویشتاسپه می‌پیوستند اما موبدان مدعی بودند که نسب آنان بشاهنشاه داستانی ایران منوش چیثره (منوچهر) Manushtchithra از سلسله پادشاهان افسانه ای پَرَذاته میرسد که خیلی مقدم برعهد ویشتاسپه بوده است (۱) .

هیئت روحانیون با دخالتی که در امور عرفی میکردند آن امور را جنبه مقدس و رنگ دیانتی می بخشیدند این طایفه درکلیهٔ مواردی که در زندگانی افراد پیش میآمد حق مداخله داشتند و میتوان گفت که هر فردی من المهد الی اللحد درتحت نظارت و سرپرستی روحانیون بود عموم مردمان مغان‌را مقدس شمرده احترام میکردند امورعامه خلق برطبق نصایح وموافق پیش‌بینی مغان ترتیب‌وتمشیت میگرفت ومخصوصاً دردعاوی اشخاص دقت میکردند وبانهایت مواظبت جریان وقایع را درمدنظر گرفته فتوی میدادند و ظاهراً هیچ چیزی را مردمان درست و قانونی نمیدانستند مگر آنکه بتصدیق مغی رسیده باشد (۲) .

اسباب قدرت روحانیون فقط این نبودکه ازجانب دولت حق قضاوت داشتند وثبت ولادت وعروسی وتطهیر وقربانی وغیره باآنان بود بلکه علت عمده اقتدار انان داشتن املاك وضیاع وعقار و ثروت هنگفت بودکه ازراه جرائم دینی وعشریه وصدقات عاید آنان میشد درعمل این طایفه استقلال تام داشتند ومیتوان گفت که دولتی دردولت تشکیل داده بودند حتی درزمان شاپور دوم کشور ماد وخصوصاً ایالت آتروپاتن (آذربایجان) راکشور مغان میشمردند . درآن نواحی املاك حاصل خیز و ییلاقات وابنیه عالی داشتندکه دراطراف آن دیواری نبود(۳) ومغان دراین املاك بنا برقواعد ورسوم خاص خود میزیستند(۴) روسای بزرگ این طایفه دارای املاك بسیار بوده‌اند.

روحانیون زردشتی سلسله مراتبی داشتندکه بسیار منظم بود اما اطلاع مفصلی ازآن نداریم طایفه مجوس (که انان را مغان یا مگوان یا مگوگان گفته‌اند) طبقه بزرگ روحانیان فرودست را تشکیل میداده‌اند ظاهراً رئیس معابد بزرگ را بلقب مغان مغ میخوانده‌اند(۵) ازاین طبقه بالاتر طبقه مؤبذان (مگوپت‌ها) بود(۶) سرزمین ایران از حیث دین بمناطق مختلف تقسیم میشد هرناحیه را مؤبدی بود .

چندین سنگ قیمتی بدست آمده است که صورت و نام مؤبدان برآن‌ها منقوش است ازجمله یکی پاپك (موبد خسرو شاد هرمزد) دیگر داذ شاهپوز (موبد اردشیر خورّه) دیگر فرخ شاهپور (اران خورّه شاهپور) دیگر بافرك (موبدمیشان) (۱).
Bäfarragh möbadh de Mèshän

رئیس همه مؤبدان که منزلت پاپ زردشتیان داشت موبذان موبذ بود اولین‌دفعه که ما نام چنین صاحب مقامی را می شنویم آنجائی است که اردشیر شخصی را که ظاهراً ماهداذ (۲) نام داشته بمقام موبذان موبذی نصب کرده است . شاید این مقام پیش از اردشیرهم بوده است لکن اهمیت آن از وقتی بالا گرفت که دین مزدیسنی در کشور ایران صورت رسمی یافت .

پس ازاین شخص نام چندتن ازموبذان موبذهای بزرگ را در دست داریم یکی بهگ Bahagh و دیگر جا نشین او آذربذ مهرسپندان که در عهد شاپور دوم میزیسته است بعدازاو مهر وراز Mihr-Varäz ومهراگاویذ (۳) Mihr-Aghävïdh ومهرشاهپور که در عهد وهرام پنجم بوده و دیگر آزاذ شاذ که در زمان خسرواول این مقام را داشته است (٤) .

ریاست عالیه همه امور روحانی با موبذان موبذ بود که در جمیع مسائل نظری دین و اصول و فروع عملی آن فتوی میداد و سیاست روحانی را در دست داشت .

بی‌شبهه موبذان موبذ حق عزل و نصب مامورین روحانی را دارا بوده ولی بنا بر ظواهر امور شخص او را پادشاه باین مقام نصب میکرده است از اختیارات او یکی آن است که اگر دربعضی نواحی نسبت بدین رسمی‌کشور نغمه مخالفتی برمیخاست و بنا بررسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق وتفتیش امر دایر میشد شخص او نیز درآن محاکمه دخالت تام می یافت(۵) شاه درجمیع مواردی که با مذهب تماس داشت (٦) رأی موبذان موبذرا میخواست این شخص‌ازآنجا که حاوی معنوی ومشاورروحانی‌سلطان بود درتمام شئون‌کشور نفوذ فوق‌العاده داشت (۷).

تشریفات مذهبی که مستلزم اطلاع وتجربه مخصوص بود درمعابد بوسیله هیربذان اجراء می‌شد هیربذ همان است که در اوستا آئترا پائیتی Aé:rapaiti خوانده شده‌است. خوارزمی (۸) معنی لفظ هیربذ را « خادم آتش » گفته است طبری حکایت میکند که خسرو دوم آتشکده هائی بنا کرد و دوازده هزارهیربذ برای « زمزمه » ادعیه و سرودن

اغانی در آن آتشکده ها بر گماشت (۱) شرافت مقام هیربذان را همین بس که هنگام تسلط عرب بر ایالت پارس درقرن هفتم یکنفر هیربذ در آن جا فرمانفرما بود و ریاست مذهبی را نیز درعهده داشت (۲) .

در بعضی ادوار عهد ساسانی رئیس کل هیربذان (هیربذان هیربذ) بعد از مؤبد بزرگ در رتبه اول قرار داشته است (۳) یکی از هیربذان معروف تنسر است که در تأسیس و تشکیل دین رسمی زردشتی با اردشیر بابکان همدست بود (٤) دیگر زروان داذ Zurvān dādh پسر مهر نرسی است که « پدر او را نامزد امور مذهبی و قضائی کرده بود » (٥) از ین عبارت طبری استنباط می‌شود که انجام بعضی امور قضائی هم از وظایف هیربذان هیربذ بوده است . مسعودی صراحة گوید (٦) که هیربذان بسمت قاضی فتاوی صادر میکرده اند .

دیگر از مامورین عالی رتبت روحانی که نمیتوانیم حدود وظایف آنان را تعیین کنیم ورد بذ است Vardabadh (استاد عمل) (۷) دیگر دستور است Dastvar که ظاهراً متخصص در مسائل مذهبی و مباحث معقول و مشاوره قضائی بوده است که مسائل معضل و مشکوك را باو رجوع میکرده‌اند (۸) .

منصب عالی دیگر نیز موجود بوده که آنرا مقام مغان اندرز بذ یا مگوگان اندرز بذ « آموزگار مغان » میگفته اند (۹) .

روحانیون در روابط خود با جامعه وظایف متعدد و مختلف داشته اند از قبیل اجراء احکام طهارت و اصغاء اعترافات گناهکاران و عفو و بخشایش آنان و تعیین میزان کفارات و جرائم وانجام دادن تشریفات عادی هنگام ولادت و بستن کستیك Kustig (کمربندمقدس) وعروسی وتشییع جنازه(۱۰) واعیادمذهبی . اگردر نظر بگیریم که دیانت زردشتی درکوچکترین حوادث و وقایع دخالت داشته وهرفردی در مدت شبانه روز بر اثر اندکی غفلت دستخوش گناه و گرفتار پلیدی و نجاست می‌شده است انوقت آشکار میگردد که روحانیون طبقه بیکاری نبوده اند وهريك ازین طبقه که ارثاً ثروتی نداشت بسهولت میتوانست از راه مشاغل مختلفه خود توانگر شود (۱۱) .

روزی چهار بار بایستی آفتاب را ستایش وماه وآتش وآب را نیایش نمود . هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمر بند و خوردن غذا وقضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و افروختن چراغ و امثال آن بایستی هرکسی دعائی مخصوص

تلاوت کند آتش اجاق هرگز نبایستی خاموش شود ونور آفتاب نبایستی برآتش بتابد وآب باآتش نبایستی ملاقات نماید وظروف فلزی نبایستی زنگ بزند زیرا که فلزات مقدس بودند . اشخاصی که بجسد میت و بدن زن حایض یا زنی که تازه وضع حمل کرده (مخصوصاً اگر طفل مرده از او بوجود آمده باشد) دست میزدند بایستی درحق آنها تشریفاتی اجراء کنند که بسی خستگی آور و پر زحمت بود .

ارداگ ویراز Ardägh Viräz که از اولیاء دین زردشتی است هنگام مشاهده جهنم در میان معذبین مثل قاتل و لوّاط وکافر و جانی افرادی را هم دید که بسبب استحمام در آب گرم و آلودن آتش و آب باشیاء پلید و سخن گفتن درحین تناول طعام و گریستن بر اموات و راه رفتن بدون کفش در ردیف سایر گناهکاران معذب بودند

درباب مقامات روحانیون تفصیلی درکتاب هیربدستان (قانون نامه روحانیون) وکتاب نیرنگستان (رساله عملی درباب اجراء مراسم دینی) مذکور است این دو کتاب دو قسمت از هوسپارم نسك است که از فصول گمشده اوستای ساسانی میباشد(۱) از جمله چیزهائی که در هیربدستان شرح داده اند وظایف آن روحانی است که برای اجراء تکالیف دینی بدهات و قصبات اعزام میشود و بیان کارهائی است که آن روحانی در مدت غیبت خود برای تأمین کشت و زرع خویش باید بکند وهمچنین ترتیب استخدام زنی یا کودکی است که معاونت دراجراء مراسم دینی نماید . درقسمت دیگر از هوسپارم نسك مسئله مزدی که باید برای تعلیم یك نفر زائوتر Zaotar (رئیس مراسم آتشکده و سایر اعمال روحانی) داد بحث شده است (۲-۳) زارعین هر دهی مکلف بوده اند که لوازم روحانی مأمور آنجارا تهیه و آماده کنند(٤)

روحانیون نه فقط مأمور اجراء تشریفات مذهبی بودند بلکه هدایت معنوی قوم و تهذیب نفوس نیز بعهده آنان بود تعلیمات بطورکلی اعم از ابتدائی یا عالی بدست روحانیون اداره میشد زیراکه فقط این طایفه همه رشته های علوم زمان را در دست داشتند علاوه برکتب مقدسه و تفاسیرآن ظاهراً کتب بسیار در الهیات وقضائیات منتشر بوده است الیزه Elisée نام یکنفر موبد را ذکر کرده است (٥) که بسبب احاطه بر علوم معقول بلقب افتخاری همگ دین (یعنی کسی که تمام احکام دین را میداند) ملقب شده بود موبد مذکور پنج قانونامه ذیل را که حاوی کلیه آئین مغان است خوانده بود از اینقرار : آنت پرتك اش(٦) و بزپائیت(٧) و پهلویگ (قانونامه پهلوی)

و پارسیگ دین (دین پارسی) و علاوه بر اینها رسوم (مخصوص) موبذان را هم میدانست . Antpartkeash, Bozpayit

در فصل ششم این کتاب از مشاغل قضائی روحانیون بحث خواهیم کرد .

مالیه

شخصی که او را واستریوشان سالار (Västryöshansälär) میخواندند « رئیس مالیات ارضی » بود(۱) لفظ واستریوشان سالار یا واستریوش بذ بمعنی رئیس فلاحان است مالیات ارضی بیشتر تحمیل فلاحان میشد وچون میزان خراج را ازروی حاصلخیزی زمین و خوبی و بدی محصول هر بلوکی تشخیص میدادند مسلماً و استریوشان سالار مأمور بوده است که درباب محصول و زمین و آبیاری وسایر امور فلاحتی مراقبت کند ظاهراً واستریوشان سالار ریاست اداره مالیه را داشته است وتصور میرود که علاوه برخراج املاك، وصول باج شخصی هم بعهده او بوده زیرا که لقب هوتخش بذ Hutukhshbadh (رئیس صنعتگران) یعنی همه مردمانی که کار دستی انجام میدهند مثل غلامان و دهقانان وتاجران و غیره نیز داشته است . باری شخص واستریوشان سالار هم وزیر مالیه و هم وزیر فلاحت و صناعت و تجارت بوده است .

ازرجالی که بمقام واستریوشان سالار رسیده اند یکی قبل ازجلوس وهرام پنجم (۲) بوده موسوم به گشن اسب آذار Gnshnaspädhär دیگرماه گشن اسب پسرمهر نرسی (۳) دیگر یزدین که نصرانی بوده و در عهد خسرو دوم (٤) میزیسته است

از جمله مأمورین عالی رتبه مالیه آمارکاران و مأمورین وصول و رؤسای محاسبات را باید ذکرکرد ظاهراً شخصی دارای مقام ایران آمارکار بوده که قائم مقام وزرگ فرماذار میشده است (۵) اما وظایف او را در برابر واستریوشان سالدر درست نمیدانیم چه بوده است . یکی دیگر از عمال بزرگ مالیه درآمارکار است (رئیس محاسبات دربار یا اقامتگاه شاهنشاهی) (٦) دیگر و اسپوهران آمارکار (مأمور وصول عایداتی که دولت از اراضی واسپوهران میگرفت) (۷) دیگرشهر پوآمارکار Shahrpav - ämärkär (یعنی رئیس محاسبات ساتراپ = والی) (۸) که ظاهراً یکنفر مأمور ایالتی بوده است دیگر آذربادگان آمارکار (مامور وصول در ایالت آذربایجان) (۹)

خزانه‌دار سلطنتی گویا لقب گنزور(۱) داشته است Ganzvar بعقیده آقای هرتسفلد نگهبان مسکوکات دارای لقب گهبذ(۲) بوده است Gahbadh

مهمترین درآمد دولتی خراج ارضی و باج شخصی بود (۳) باج شخصی بدین طریق وصول میشد که مبلغ وصولی را دفعة در اول سال تعیین میکردند ومأمورین این مبلغ را ببهترین اسلوب که ممکن بود در میان مودیان توزیع می نمودند توزیع خراج ارضی در میان رعایا باین ترتیب بود که پس از تقویم محصول هر بلوکی به نسبت حاصلخیزی زمین از یك ششم الی یك سوم حاصل را دولت میگرفت(٤)

معذلك مأمورین وصول در هنگام توزیع خراج و وصول آن اجحافات بسیار میکردند و چون مطابق این روش سال بسال درآمد دولت تغیر میپذیرفت ممکن نبود پیشاپیش وضع مالیه را معلوم و مصارف را تخمین نمود علاوه براین بازرسی آن هم اشکال فراوان داشت و اکثر نتیجه این میشد که چون جنگی فرا میرسید پول در خزانه نبود آنوقت وضع خراجهای فوق‌العاده ضرورمیشد واین قبیل خراجهای فوق‌العاده تقریباً بطریق انحصار بر ایالات ثروتمند غربی خاصه ایالت بابل تحمیل میگردید .

در کتب اشارات بسیار هست که پادشاهان هنگام جلوس رعایا را از بقایای مالیاتی دوره سلف خود معاف میکردند و این خراج بخشی برای شاه جدید وسیله جلب قلوب عامه بود . وهرام پنجم چون بر تخت نشست فرمان داد که از مالیاتهای معوقه که میزان آن بهفتاد ملیون درهم بالغ میشد صرف نظر کنند ومالیات ارضی سال جلوس او را هم یك ثلث تخفیف دهند(٥) فیروز در ایام قحط و غلا ملت را عموماً ازادای خراج ارضی وباج شخصی ومالیاتهای مخصوص خیریه و بیگار و سایر تحمیلات و عوارض معاف کرد (٦)

علاوه برمالیات رسم بود که هدایائی هم بنام آئین میگرفتند از اینجمله است تحفه‌هائی که در عید نوروز و مهرگان جبراً اخذ میشد(۷) تصور میکنم در اقلام عایدات دولت قلمی که مخصوص درآمد املاك خالصه سلطنتی و حقوق خاصه شاهی بوده از همه بیشتر اهمیت داشته است یکی از جمله حقوق شاهی معادن طلای فارانژیون در ایالت پرس ارمنی(۸) بوده است (Pharangion Persarménie) خسرو دوم در ضمن تفاخری که بمناسبت غنایم جنگ کرده گوید: « زروسیم و همه قسم گوهر

ومفرغ وپولاد وابریشم واطلس ومليله دوزی وچارپا وسلاح وزن وکودك ومرد اسیر » بدست آمد .

ازشرایط صلح خسرو اول وژوستنینJustinien قیصر روم درسال ٥٦٢ چنین استنباط میشودکه در آن وقت عوارض گمرکی معمول بوده است ماده سوم عهدنامه مزبور چنین مقرر میداشت که تجار ایرانی ورومی همچنانکه ازاعصار قدیم تاآن تاریخ بسوداگری مشغول بوده اند ازآن پس هم می‌توانند بتجارت هرقسم متاع بپردازند اما کالای انان باید از دوائر معمولی گمرك بگذرد . درماده چهارم آن عهدنامه مقرر شدکه نمایندگان ورسولان رسمی هریك ازمتعاهدین درسرزمین طرف دیگر حق استفاده ازاسبان چاپار دارند و می توانند بلامانع وبی پرداخت عوارض گمرك تمام اجناسی راکه همراه دارند وارد خاك دیگری بنمایند(۱) .

مصارف دولت بیشتر عبارت بود ازهزینه جنگ و مخارج دربار وحقوق مستخدمین وسایر مصارفی که برای گردانیدن چرخ دولت وانجام امور عام‌المنفعه وکشت و زرع وبنا وتعمیر سد وترعه وغیره ضرورت پیدا میکرد امادر خصوص امور عام‌المنفعه مالیاتهای فوق‌العاده نیز ازمردم ایالتی که آن امور بنفع انان تمام میشد میگرفتند . دولت علاوه بربخشیدن مالیات گاهی‌هم مستقیماً وجه‌نقدمیان‌فقرا تقسیم‌میکرد مثلا وهرام پنجم وپیروز (۲) چنین عطائی کرده اند . وهرام پنجم زروسیم بسیار بخشید و عطایای او نه‌فقط به‌بینوایان رسید بلکه نجبا و اشراف نیز معادل بیست ملیون درهم دریافت کردند وجه امور خیریه‌که از خزانه پرداخته میشد ظاهراً بسیار نبوده است پادشاهان ایران عادت داشته‌اندکه تامیتوانند گنج خودرا از زروسیم واشیاءگرانبها توانگر سازند.

بنا برروایت مولفان ارمنی درموقع جلوس پادشاه همه مسکوکات خزانه‌را گداخته و با تمثال شاه نو ضرب میکردند اسنادی نیزکه درگنجها ضبط بود پس از تغیرات ضروری که در آن بعمل مبآمد بنام شاهنشاه جدید رونویس میشد (۳)

صناعت وتجارت وشوارع

هیوئن تسیانگ Hiuen Tsiang سیاح مشهورچینی که درآغازقرن هفتم میلادی اوضاع ممالك مغرب آسیا را شرح داده است محصولات صنعتی ایران را بطورخلاصه چنین بیان میکند :

« محصولات عمده این کشور طلا و نقره و مس و بلور و مروارید نادرالوجود و مواد گرانبهای دیگر است . صنعتگران این ملك پارچه های ابریشمی و پشمی و قالی و چیزهای دیگر می بافند » (۱) مسلماً صنعت پارچه بافی یکی از صنایع مهمه ایران بوده است .

برای وارد کردن سایر رشته های صنعتی در کشور و برای کشت وزرع درصحاری لم یزرع از قدیم الایام عادت براین جاری بود که اسیران جنگ را بچند گروه تقسیم کرده درقسمتهای مختلف کشور ساکن می نمودند بدین طریق داریوش اول بسیاری از مردم ارتری Ézétriens را بخوزستان کوچانید (۲) وارود اسیران رومی را در حوالی مرو جای گزین ساخت . شاهپور اول نیز اسرای رومی را درگندیشاپور سکونت داد و در آنجا ازمهارت رومیان درکارمهندسی استفاده کرده « سد معروف امپراطور » را برآورد(۳) شاهپوردوم اسیرانی را که درشهر آمد دستگیر کرده بود بین شوش وشوشتر وسایر بلاد اهواز جای داد واین مردم انواع جدید ابریشم بافی و ملیله دوزی را در آنجا رواج دادند(٤) بیشتر اوقات این قبیل اماکن که بوسیله اسرا آباد میشد بزودی راه خرابی میسپرد ولی گاهی هم دوام وثبات می یافت(۵) .

تجارت خشکی درطرق و شوارع کاروان رو قدیم صورت میگرفت . شاهراه بزرگ از تیسفون در کنار دجله که پایتخت بود شروع می شد و ازحلوان و کنگاور بهمدان میرسید درهمدان شوارع مختلف منشعب می شد یکی بسمت جنوب از خوزستان وفارس گذشته بخلیج می پیوست دیگر بری میرفت و از آنجا کوهستان را بریده ازگیلان ببحرخزر منتهی می شد یا از راه خراسان ودره کابل بهندوستان اتصال می یافت راهی هم از ترکستان وحوضه تاریم بچین می پیوست .

از لحاظ ارتباط با دولت روم شهر نصیبین مرکز مهمی بشمار میرفت از جمله شرایط صلحی که درسال ۲۹۸ دیوکلسین Dioclétien به نرسی پیشنهاد کرد یکی این بود که شهر نصیبین باید (تنها) نقطه ارتباط دولتین باشد لکن نرسی این ماده را نپذیرفت در زمان آمین مارسلن همه ساله دراوائل ماه سپتامبر بازار بزرگی در شهر بتنه Batné واقع درنزدیکی ساحل شرقی فرات مفتوح میشد که متاع چین وکالای هند(٦) درآن جا فراهم میآمد در سال ٤١٠ بموجب فرمان قیصران روم هونوریوس وتئودوز صغیر Théodose le Jeune بلادی که مبادله تجارتی باایران در آنها جایز بود چنین معین شد: در ناحیه شرق در جانب دجله شهر نصیبین در غرب در سمت فرات شهر کالی نیك

Callinique درشمال(۱) ناحیه ارمنستان شهر ارتکزاتا Artaxata دو شهر نصیبین و سینگار پس از آنکه خالی‌السکنه شد بموجب صلحنامه ۳۶۳ برومیان واگذار گردید(۲)

تجارت دریائی تا اندازه‌ای حائز اهمیت بود اردشیر اول پس از آنکه برمسن وخارسن Kharcéne دست‌یافت درعمران بنادرقدیم وایجاد بندرگاه‌های جدید سعی‌جمیل کرد. رینو Reinaud گوید: «ایرانیان واعرابی‌که دولت از روی تدبیر درمیان ایرانیان جای میداد رفته رفته نیروی دریائی معتنابهی تشکیل دادند سفاین ایران متوالیاً درهمه دریاهای مشرق سیرکرد درآغاز کار آنها رقابت با کشتی های رومی وحبشی بود لکن بعد صاحب اختیار آن دریا ها شدند نفوذی‌که ایرانیان در دریا حاصل کردند یکی از عللی بودکه قدرت وشهرت روم رادردریاهای شرق متزلزل وبکلی خاموش کرد» (۳) درسال ۵۲۳ پادشاه حبشه برای اینکه باساکنان حجاز جنگ‌کند هفتصدکشتی سبك راه انداخت و ششصد سفینه ایرانی ورومی رابیاری خود حرکت داد. محصولات هند وجزیره سراندیب راکشتی‌های حبشه برای رومیان میآوردند(٤)

مهمترین کالائی‌که بصورت ترانزیت ازایران میگذشت ابریشم بوده(٥)اما چون ایرانیان مقدار بسیاری ازابریشم خام چین‌راکه وارد میکردند بخود تخصیص میدادند قادر بودندکه محصولات خویش را بهرقیمتی بخواهند بممالك مغرب زمین بفروشند. از قرن ششم ببعد اهالی بیزانس بغرس درخت تود وتربیت کرم ابریشم موفق شدند و تا اندازه ای از وارد کردن ابریشم خارجی بی‌نیاز گردیدند ترکان بتحریك اتباع سغدی خود کوشش‌ها کردند تا ازخسرو اول اجازه عبوردادن ابریشم خودرا ازخاك ایران حاصل‌کنند اما نتیجه نبخشید (٦).

ازچیزهائی که چین ازایران می‌خرید یکی وسمه معروف ایرانی بردکه قیمت گزاف میدادند وملکه چین‌هرسال مقداری برای مصرف شخصی‌خود ابتیاع می‌نمود(۷) قالی های بابلی نیز طالب بسیار داشت (۸) احجار قیمتی طبیعی و مصنوعی شام و مرجان و مروارید بحراحمر ومنسوجات شام ومصر ومواد مخدره شرق نزدیك ازجانب ایران بچین فرستاده میشد.

اماراجع بتشکیلات‌چاپارخانه، خلفا آنرا ازساسانیان تقلیدکردند و طرز آن چندان باتشکیلات عهد هخامنشی‌که درکتب مورخان یونانی ضبط است تفاوتی نداشت ویقین

میتوان نمود که درعهد ساسانیان هم چاپارخانه ایران مثل دوره هخامنشی وخلفای عباسی بوده‌است.

اداره چاپار مختص کار های دولت بود با مردم سر و کاری نداشت و فایدهٔ آن اساساً این بود که میان مرکز وولایات ارتباط سریع ومنظمی برقرارکند اداره چاپار اشیاء واشخاص ومراسلات را از شاهراه های معمور و مهیا حرکت میداد بهمین جهت درمنازل بین راه به نسبت اهمیت آنها عده‌ای ملازم واسب نگاه میداشت(۱) گویا در آن زمان قاصد سوار وشاطر پیاده وجود داشته است چون فاصله منازل داخلی ایران کمتر از فاصله منازل شام وعربستان بوده چنین معلوم میشودکه شاطرها مخصوص داخله کشور بوده‌اند وچاپاری خارج را بعهده قاصدشترسوار واگذار می‌کرده‌اند (۲) اوبارذ ودوبارذ وسه بارذ Evbarēdh ' döbarēdh ' sëbarēdh اصطلاحاتی است از زبان پهلوی برای تعیین قاصدان تیز رفتارکه یك یا دو یا سه اسب چاپاری را می‌بردند و بنوبه بر آنها می‌نشستند(۳)

سپاه

تا زمان خسرو اول سپاه ایران در زیر فرماندهی یکنفر سردار بزرگ موسوم به اران سپادبذ Êrän - Spädbadh بود(٤) این سرداراختیاراتش بمراتب بیشتر ازیکنفر ژنرال فعلی بود درعین حال وزیرجنگ وفرماندهٔ کل نیرو محسوب میشد ودرعقد صلح اختیار وافی داشت.

ازاینکه سردار مذکور عضو دایره‌کوچك مشاوران شاهنشاه بوده چنین بر میآید که تشکیلات و اداره کل سپاه کشور را درعهده داشته و بعنوان وزیر جنگ کار های ادارات جنگی را تمشیت میداده است معذلك باید بخاطر داشت‌که اختیارات وزرگ فرماذار محدود نبود و همواره میتوانست درکار های لشکری دخالت کند و شخص شاهنشاه نیز در امور وزارت جنگ که از ادارات مهم دولت بوده غالباً مداخله مستقیم میکرده است. اغلب سلاطین ساسانی علاقه شدید بجنگ داشته ودراعمال نظامی شرکت می‌جسته‌اند ازاین جهت می‌توان فرض‌کردکه اران سپادبذ در زمان پادشاهانی که خود طبع سلحشوری داشته‌اند چندان قدرت و استقلالی دارا نبوده است.

اما درخصوص سرداران دوره اول عهد ساسانی نمی توان گفت کدام یك مقام ایران سپاد بذ داشته‌اند . درکتب می بینیم که گاهی فرماندهان بعض نواحی ایران را هم سپاهبذ میگفته‌اند (۱) وظاهراً شاهنشاه کنارنگان و مرزبانان و غیره را هم برای لشگرکشی معین میکرده است . مورخان بیزانسی وارمنی وسریانی وغیره بندرت اطلاعات روشنی در باب القاب سرداران ایران بما میدهند گاهی بعضی از عمال دولت که شغل آنها کمتر با نظام مناسبت داشته بسرداری لشکر نصب میشده‌اند مثلا از جمله سرداران ایرانی که فوستوس بیزانسی درتاریخچه جنگهای شاهپوردوم با ارمنستان شمرده است(۲) نام دبیران دبیر و رئیس تشریفات دربار و مباشر کل ارزاق هم مذکور است .

درکتب مؤلفان بیزانسی مخصوصاً امثله متعدد می توان یافت حاکی از اینکه بعضی سرداران (سپاهبذ ها یا ایران سپاهبذ ها) ازجانب شاهنشاه مأمور مذاکره در عقد صلح میشده‌اند . چنانکه سورن مأمورمقاوله با ژوین Jovien قیصرروم شد(۳) وسیاوش ارتشتاران سالار Siyävush Artêshtärän sälär وسپاهبذ ماهبذ Spähbadh Mahbödh بجانب سر حد رهسپار شده‌اند که داخل مذاکره آشتی شوند (٤) مهر مهروی (Mihr Mihröê (Mermeroes که مهارت و زبردستی اودرنصیحت ومشورت واموزجنگی مورد تصدیق اگاثیاس است (۵) Agathias ازجانب ایران نزد قیصر ژوستی نین گسیل شد بنا بر تاریخ منسوب به استی لیت Pseudo - Stylite (٦) سپاهبذ بیشترجنبه سیاسی داشته و اعمال جنگی را مرزبانان اجراء میکرده‌اند . (۷)

ازامتیازات سپاهبذان این بود که هنگام دخول ایشان بخیمه‌گاه شیپورزده میشد (۸)

درکتاب کارنامک (۳ر۱۳) نام یکتن از ارتشتاران سالارها (یعنی فرمانده جنگجویان) ذکرشده است . این لقب را در قرن پنجم میلادی یکی از پسران مهرنرسی موسوم به کارداداشته است (۹) وبعد درزمان کواذ اول سیاوش باین مقام رسیده است طبری گوید ارتشتاران سالار « بالاتر ازسپاهبذ و تقریباً هم رتبهٔ ارگبذ بوده است » از زمان کواذ اول ببعد این لقب درمنابع تاریخی ما دیده نمیشود وازقراین چنین برمیآید ارتشتاران سالارلقب دیگر ایران سپاهبذ بوده و خسرواول جانشین کواذ آن منصب و مقام را منسوخ فرمود. هرچند پروکوپ گوید که سیاوش اولین وآخرین شخصی بود

که لقب ارتشتاران سالار یافت و کواذ بعد از قتل آن شخص عالیمقام عنوان و مقام او را هم لغو و نسخ کرد اما بگفته او درین باب اعتمادی نتوان داشت زیرا که قسمت نخستین این خبر یعنی اولیّت سیاوش درین مرتبه صحیح نیست چه پسر مهرنرسی قبل از سیاوش حائز این مقام شده بود بنا براین قسمت دوم هم قابل اعتماد نتواند بود.

رئیس مستحفظین سلطنتی را پشتیگان سالار (۱) میگفته‌اند قسمت هائی از پیاده نظام (پایگان) بفرماندهی رئیس خود (پایگان سالار) درتحت اختیار حکام ایالات بوده وکارامنیه ومیرغضب (دژخیم) وغیره را میکرده‌اند (۲) و نیز برای محافظت دهات دربعضی از نواحی کشور یکدسته تیرانداز بریاست یکنفر تیربذ (۳) مأموریت می یافته‌اند درپاتخت سربازان افواج مستحفظ غالباً بسمت دژخیم مجرمین را سیاست میکرده‌اند (٤) آموزگارآسواران که ازمأمورین عالی رتبه بود بایستی بشهرها و دهات برود تاسربازان را به تکالیف جنگی و نظامات مختلفه لشگری آگاه کند (٥)

درفصل پنجم وهشتم این کتاب تفصیل بیشتری راجع بوضع نظام مذکوراست.

دبیران و سایر عمال اداره مرکزی

نفوذی که دبیران (دیبهران) (٦) درکشور ایران داشته‌اند بسیار جالب توجه است ایرانیان همیشه آراستگی صورت ظاهر امور را مهم میشمرده‌اند اسناد رسمی ونامه های خصوصی همیشه می بایست بصورت مصنوع و سبك مقرر تحریر گردد. در این نامه ها نقل قول بزرگان ونصایح اخلاقی و پند های دینی و اشعار و معمیات لطیفه وامثال آن وارد میشد ومجموعه بسیارظریفی تشکیل میداد مقام ورتبه مخاطب و نویسنده را در طرز استعمال کلمات کاملا رعایت می نمودند همان عبارت پردازی و تصنعات ادبی که دراغلب کتب پهلوی ودر اکثر بیانات پادشاهان هنگام جلوس می بینیم (۷) درمکاتباتی که زمامداران بزرگ دولت ساسانی فیمابین خودشان یا با دول خارجه میکرده‌اند آشکاراست.

نظامی عروضی در چهار مقاله گوید (۸) : « پیش از این در میان ملوك عصر و جبابرهٔ روزگار پیش چون پیشدادیان وکیان و اکاسره وخلفا رسمی بوده است

که مفاخرت ومبارزت بعدل و فضل کردندی وهر رسولی که فرستادندی ازحکم و رموز ولغزمسائل با او همراه کردندی و درین حالت پادشاه محتاج شدی بارباب عقل وتمیز واصحاب رای و تدبیر و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی تا آنگاه که آن جوابها بریك وجه قرارگرفتی و آن لغز و رموز ظاهر وهویدا شدی .... پس ازاین مقدمات نتیجه آن همی آید که دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی » (۱)

دبیرخانه دول اسلامی نیزمانند صدارت عظمی تقلید کاملی از ساسانیان است و وضعی که نظامی عروضی درقرن دوازدهم میلادی از دبیرخانه عهد خود میکند بطور کلی با تکالیف ووظایف دبیهران زمان ساسانیان تطبیق تواند شد نظامی گوید : « دبیری صناعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع درمخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت ومخاصمت در مدح و ذم و حیله واستعطاف واغراء و بزرگ گردانیدن اعمال وخردگردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام وثائق واذکار سوابق وظاهر گردانیدن ترتیب ونظام سخن در هرواقعه تا بروجه اولی واحری اداکرده آید پس دبیر بایدکه کریم‌الاصل شریف‌العرض دقیق‌النظر عمیق‌الفکر ثاقب‌الرای باشد واز ادب وثمرات آن قسم اکبر وحظ اوفرنصیب او رسیده باشد واز قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیراهل روزگار داند وبحطام دنیوی و مزخرفات آن مشغول نباشد »

زبردست ترین منشیان وبهترین خطاطان دردربار استخدام میشدند وسایرین را بحکام ولایات میسپردند (۲)

پس دبیران سیاستمداران حقیقی بشمارمیرفتند همه قسم اسناد را ترتیب میدادند ومکاتبات دولت را دردست میگرفتند فرمانهای سلطنتی را انشاء وثبت میکردند وجزء جمع هزینه ها را مرتب می نمودند ومحاسبات دولت را اداره میکردند (۳) درمکاتبه با دشمنان ومعارضان پادشاه بایستی بمقتضای مقام گاهی عادلانه ومسالمت آمیزچیزبنویسند وزمانی بتهدید و تخویف بپردازند . اما اگر در مصافی خصم برتری می یافت حیات دبیران برباد میرفت چنانکه شاهپور پسراردشیر اول داذ بونداه Dadhbundah منشی آخرین پادشاه اشکانی را بدست خود هلاك کرد زیراکه ازجانب پادشاه خود نامه

اهانت آمیز باردشیر نوشته بود (۱)

رئیس طبقه دبیران ایران دیبهر بذ (Êran - dibhêrbadh (dibhêranmahisht
یا دیبهران مهیشت نامیده میشدکه گاهی نام او در زمره مقربان پادشاه ذکر شده(۲) و پادشاه احیاناً مأموریت های سیاسی هم باو محول میکرده است (۳) خوارزمی (٤) دبیران دولتی را چنین میشمارد : ۱ - داذ دیبهر (دبیر عدلیه) . ۲ - شهرآمار دیبهر (دبیر عواید دولت شاهنشاهی) (۵) ۳ - کذگ آمار دیبهر (دبیر عایدات دربار سلطنتی) Kadhagh - ämär - dibhër ٤ - گنز آمار دیبهر (دبیر خزانه) ۵ - آخور آمار دیبهر (دبیراصطبل شاهی) ٦ - آتش‌آمار دیبهر (دبیر عایدات آتشکده ها) ۷ - روانگان دیبهر Ruvänaghän - dibhër (دبیرامورخیریه) (٦)

یکنفر دبیر امورعرب نیز در دربارشاهنشاه ایران بود (۷) که سمت مترجمی هم داشت ومزد وحقوق او را عرب حیره بجنس می پرداختند

در کارنامگ (۸) در ردیف مهمترین ملتزمان رکاب شاهنشاه در موقع شکار مثل موبذان موبذ واران سپاهبذ و دیبهران مهیشت وپشتیگان سالارنام اندرزبذ واسپوهرگان هم ذکرشده است (معلم واسپوهران) . علاوه بردراندرزبذ (رئیس تشکیلات دربار) که گویا یکی ازالقاب وزرگ فرماذار بوده است (۹) مغان اندرزبذ (معلم مغ ها) و سگستان اندرزبذ (معلم مأمورسیستان) (۱۰) را نیزمیشناسیم . دومأمور بزرگ دیگر نیز بود یکی مهردارسلطنتی (۱۱) و دیگررئیس اداره اطلاعات (۱۲) نگاهبان سالنامه‌های سلطنتی هم‌گویا مقامی بلند داشته‌اند .

غالباً طبری کلمات « وزیران ودبیران » را چنان بکارمیبردکه گوئی دو دسته از بزرگان هستندکه قایم مقام یکدیگرمیشده‌اند برای مثال این عبارت طبری را ذکر میکنیم‌که گوید گاهی همه وزیران و دبیران هنگام جلوس شاهنشاه جدید تغیر و تبدیل می یافته‌اند (طبری ص ۸۳٦ نولدکه ص ۵۳)

هیئت وزراء و عمال درجه اول دولت دستخوش تغیر وتحول میشده اند گاهی درتعداد وزراء ودرمشاغل آنان تبدیلی حاصل می‌گشته است . کلمه پهلوی که حاکی ازاین طبقه باشد برما مجهول است (۱۳) ولی اشخاصیکه همواره جزء این طبقه

بحساب میآمده‌اند از اینقرارند : وزرگ فرماذار . موبذان موبذ . اران سپاهبذ . اران دیبهر بذ . واستریوش بذ در بعضی ادوارهیربذان هیربذ (رئیس کل آتشکده ها) نیز عضو هیئت وزراء بوده وگاهی استبذ astabdh (رئیس تشریفات) (۱) هم درزمره آنان قرار میگرفته است (۲) .

تشکیلات ایالات

حکام ایالات و ساتراپها یا مرزبانان نیز از مستخدمین عالیمقام دولت محسوب میشده‌اند (۳) درردیف (مرزبان ـ شهرداران) که لقب شاه داشته‌اند مرزبانانی فروترنیز بوده‌اندکه برولایات تابعه فرمانروائی میکرده‌اند (٤)

آمین مارسلن اغلب ولایاتی راکه در زمان او تحت حکمرانی بید خش ها و پادشاهان جزء وساتراپها اداره میشد نام برده‌است (بیدخش علاوه برحکومت ، ریاست آسواران ولایتی را هم عهده داربوده است) . اسامی ایالات ایران بنا برروایت او از اینقرار بوده‌است : آشور ـ خوزستان ـ ماد ـ پارس ـ پارت ـ کارمانی بزرگ هیرکانی ـ مرو ـ بلخ ـ سغد ـ سکستان ـ ولایت سیت های ماوراء امودون ـ سریکا ـ آریا ـ ولایت پاروپا نیزادها ـ زرنگ ـ آراخوزی ـ ژدروزی . علاوه براین ایالات بزرگ ولایات کوچکتری هم بوده‌که ذکرنام آنها را بی حاصل دانسته است این قلمدادی که آمین مارسلن کرده است جزدرمورد سریکا که‌گویا مبالغه آمیزاست درست بنظرمیآید دولت شاهنشاهی ساسانیان در قرون سوم و چهارم ازسمت شمال و مشرق توسعه بسیار داشته و بر طبق تفحصات آقای هرتسفلد (٥) پس از فتوحات وهرام دوم که در ۲۸٤ میلادی واقع شدکشور ساسانیان در مشرق ایران‌کنونی شامل ممالك ذیل بود : گرگان (هیرکانی) وتمام خراسان‌که در آن زمان بسی وسیع تر از امروز بود جزء ایران محسوب میشد وگویا خوارزم وسغد وسکستان‌که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالت مکوران وتوران نیز ضمیمه آن بوده است از طرفی هم ممالك ناحیه وسطای رود سند ومصب‌های آن شط کچه وکاثیاوار ومالوا وایالات ماوراء این ممالك جزءقلمروساسانی بشمار بوده‌است مگردره کابل وپنجاب که بکوشانیان تعلق داشته‌است(٦)

نولدکه (۱) باستناد بعض منابع عربی گوید که ایالات ذیل هر یك تحت فرمانروائی یکنفر مرزبان بوده است : ارمنستان (بعداز ۴۳۰) - بیت آرامائی - پارس - کارمانی سپاهان - آذربایجان - طبرستان - زرنگ - بحرین - هرات - مرو - سرخس - نیشابور (نیوشاهپور = ابهرشهر) - طوس . بعضی‌ازاین ولایات وسعت زیادی نداشته ورویهمرفته‌گویا ساتراپ نشین های عهد ساسانی هم مانند زمان هخامنشیان دارای حدود ثابتی نبوده است شاهنشاه برحسب اقتضا مرزبانان را باایالات و ولایات میفرستاده وبنا بر مصالح وقت حدودحکمرانی آنان را بزرگ وکوچك میکرده است ظاهراً دراغلب موارد جنبه لشگری مرزبانان برجنبه‌کشوری آنان رجحان داشته است زیرا نظر بتمرکز شدیدی‌که دولت ساسانی دارا بود کارهای کشوری را مأمورین جزء (شهریگ ودهیگ) اداره میکرده‌اند و مرزبانان بامور جنگی می پرداخته‌اند در زمان جنگ این مرزبانان غالباً مانند سرداران دیگر در زیر فرمان سپاهبذان بوده‌اند (۲)

مرزبانان ازمیان نجبا انتخاب میشده‌اند (۳) گاهی درکتب ذکرشده است‌که فلان مرزبان قصری در پایتخت داشت (۴) از علائم مخصوصه افتخارات مرزبان یکی آن بودکه تختی سیمین (۵) باوعطا شده باشد و (مرزبان - شهردار) فرمانفرمای ایالت آلان خزر . Alano-Khazare حق داشت‌که بر تختی زرین بنشیند (۶) . مرزبان ابهر شهرملقب به‌کنارنگ بوده است (۷)

ایالات را باجزائی چند تقسیم‌کرده هر یك را یك استان Ostān میگفته اند . پاذکسپان ظاهراً دراصل عنوان نایب‌الحکومه یك اوستان بوده است ایزدگشنسب در درزمان وهرام پنجم (۸) پاذکسپان بود .گذشته از این معمولا حاکم یك استان را استاندار می خوانده‌اند نام استاندارکاشغر واستاندارمسن درکتب مذکور است (۹) درنصیبین مردی بابهای نام Babhai که از دودمان سلطنتی بود، افتخاراً برای امنیت سرحد ، (۱۰) سمت استانداری یافت . ظاهراً استاندارانکه مثل مرزبانان قوه نظامی هم در اختیار خود داشته‌اند (۱۱) در اصل مباشر املاك سلطنتی بوده‌اند (۱۲) و احتمال میرودکه این سمت را همواره دارا بوده باشند حتی وقتی هم که حکومت نظامی ایالتی از ایالات بآنان رجوع میشد اگر درآن محل ازاملاك سلطنتی چیزی بود مباشرت واداره آن را هم بعهده داشتند .

تقسیم ایالات ببلوکات فقط از جهت مقتضیات اداری بوده‌است نولدکه گوید که هر یك ازاین بلوکات کوچك (که آن را شهرو کرسی آن را شهرستان میگفته‌اند) (۱) در تحت حکومت یکنفر شهریك بود و این شهریك را از میان دهقانان اختیار مینمودند(۲) ریاست ده ومزرعه آن (رستاق) با یکنفر دیهیك بود(۳)

فصل سوم

آئین زردشتی دین رسمی کشور

تأسیس شریعت رسمی ــ نگارش اوستا درزمان ساسانیان ــ تفاوت دین زردشتی عهد ساسانی با دین زردشتی بعد از ساسانیان ــ عقاید زروانیه ــ آتشکده ها ــ تقویم ــ اعیاد و جشنها ــ نجوم عامیانه .

ساسانیان از ابتداء با روحانیون زردشتی متحد شدند و این رابطه محبت در میان دین ودولت تا آخر عهد آنان استحکام داشت .

بنا برروایت پارسیان(۱) اردشیراول پس ازجلوس هیربذان هیربذ تنسررافرمان دادکه متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را جمع و تألیف کند تا آنرا کتاب رسمی و قانونی قرار دهند .(۲) شاهپور پسراردشیر چون بشاهی نشست کتب علمی راجع بطب و نجوم و حکمت را از هندی و یونانی و سایر السنه گرفته بکتاب دینی الحاق نمود . اما بلاشك این روایت بدین صورت صحیح نیست و بعقل درست تر میآیدکه بگوئیم کتبی که الحاق کردند نتیجه قرایح دانشمندان ایرانی بوده که درتحت تأثیر نفوذ یونانی نگاشته بودند اما نفوذ هند درآن آثار درازمنه متاخر رسوخ کرده است .

بفرمان شاهپور رونوشتی ازاوستای تنسر درمعبد آذرگشنسپ درشیز(۳) نهادند اما مجادلات واختلافات مذهبی بپایان نرسید و شاهپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی بریاست آذربذمهراسپندان که موبد بزرگ بود تشکیل داد . این انجمن متن صحیح وقطعی اوستا را تصویب کرد وآن را به بیست ویك کتاب یا نسك تقسیم نمودکه معادل عدد کلمات دعای مقدس یثااهوویریو Yaϑā ahū vairyō باشد . آذربذ برای اثبات اینکه اوستای مذکور باین صورت نص صحیح است خودرا بمعرض امتحان درآورده رخصت داد تا روی گداخته برسینه اوریزند .

بنابرین اوستای ساسانی که قسمت کوچکی ازآن فعلا باقی است وخلاصه قسمت

های مفقود آنرا در کتاب هشتم و نهم دینکرد (که درقرن نهم میلادی بزبان پهلوی نوشته شده) می بینیم (۱) نه تنها مشتمل براحکام دینی بوده بلکه حکم دایرة المعارف بزرگی داشته که درآن علوم مختلف مندرج بوده‌است علم مبداء ومعاد واساطیرالاولین و نجوم و علم تکوین و امور عامه و علوم طبیعیه و فقهیه و حکمت عملیه عهد ساسانی همه مقتبس از ۲۱ نسك اوستا بوده است . بسیاری از متون که بزبان اوستائی نوشته شده ظاهراً آثر قلم اشخاصی است که در تدوین اوستای ساسانی دست داشته‌اند ونیز احتمال می‌توان داد که قبل از تدوین اوستای ساسانی بعضی از کتب مزبور بزبان پهلوی موجود بوده ودر آن تاریخ بزبان اوستائی نقل ودرکتاب مقدس درج گردیده باشد (۲) .

خلاصه‌نسك های اوستا که در دینکرد دیده میشود ازحیث تفصیل بسیار مختلف است . دینکرد اطلاعات مبسوطی راجع بنسك هـای حقوقی بدست میدهد ولی نسك هائی را که مربوط بعلم مبداء ومعاد وتکوین است در چند کلمه خلاصه میکند .

گاهی‌شخص بفکر میافتد که چرا قسمت بیشتر اوستای ساسانی درازمنه اسلامی نابود شده است . میدانیم که مسلمانان زردشتیان را اهل کتاب میشمرده اند بنابر این نابود شدن کتب مقدس آن طایفه را نمیتوان بتعصب اسلامیان منسوب کرد وچنانکه دیدیم بیشتر قسمتهای اوستای ساسانی در قرن نهم میلادی هنوز موجود بوده یا لااقل ترجمه پهلوی آنها بانضمام تفسیر معروف بزند را در دست داشته اند . مسلماً صعوبت زندگانی مادی که در آن تاریخ گریبان گیر زردشتیان شده بود مجال نمیداد که نسلا بعد نسل این مجموعه بزرگ مقدس را رونویس کنند واز اینجا پی میبریم که چرانسك های حقوقی ونظایر آن در طاق نسیان مانده است زیرا که درآن زمان دولت‌زردشتی وجود نداشت ونسك های حقوقی بیفایده وخالی از اهمیت واعتبار می نمود . اما چرا نسك هائی را که شامل علم مبداء ومعاد وتکوین وسایرعلوم اساسی بود حفظ نکردند؟ قرائنی دردست داریم که ازروی آن‌میتوان گفت شریعت زردشتی درقرون نخستین‌تسلط عرب تاحدی اصلاح‌شده وتغییر پیدا کرده‌است وزردشتیان‌خود مایل بوده اند که بعضی از افسانه ها واساطیر عامی وبرخی از اعتقاداتی را که درفصول اوستا ثبت بوده حذف کنند راجع باین مطلب درآخر فصل هشتم این کتاب تفصیلی خواهیم آورد .

در هر حال اگر قواعد مذهبی اوستای کنونی و کتب الهیات پهلوی را که

فعلا در دست است با قطعات پراکنده و اشارات مختصری که راجع بدین ایرانیان عهد ساسانی در آثار مؤلفان خارجی (از بیزانسی و سریانی و ارمنی) موجود است مقایسه ومطابقه کنیم ، اختلافات عجیبی می‌بینیم واین اختلافات بیشتر مربوط بقصص واساطیر وعلم تکوین است .

در مطالعه روایاتیکه از منابع نصرانی در دست است پیش از هرچیز یك‌نکته جلب توجه میکند و آن مقام فائقی است که خورشید در آئین مزدیسنی ساسانیان دارا بوده است یزدگرد دوم باین عبارت سوگند یاد میکند :

« قسم بآفتاب ، خدای بزرگ ،که ازپرتوخویش جهانرا منور وازحرارت خود جمیع کائنات‌را گرم کرده است » (۱) و این پادشاه سه چهاربار سوگند آفتاب‌را تکرار کرده است (۲) . وقتی که روحانیون عیسوی را بترك آئین خود واداشتند شرط کردند که بجای معبود سابق خود خورشید را بپرستند واین نکته در رسائل شهدای سریانی تصریح شده است . شاهپور دوم به سیمون برصبعی Bar sabba'è قول داد که او را نکشد بشرط آنکه آفتاب را ستایش کند (۳) . در زمانیکه بامر یزدگرد دوم جفا وایذاء بسیاردرحق عیسویان ارمنی مجری بود ، لئونس Léonce کشیش‌عیسوی به‌تنشاپور Tan Shàhphur رئیس محکمه مذهبی چنین گفت : « در ابتداء تو ستایش خورشید را بما تحمیل کردی و حال مدعی هستی که این تحمیل بنا بر فرمان شاهنشاه بوده است وتو ببانگ بلند خورشید را خواندی و اورا باین طریق ستایش کردی » (٤) در موقع دیگر « خورشیدرا باین ترتیب ستایش کردند که چند قربانی با اجرای مراسم مجوسی تقدیم نمودند (۵) بنابر روایت پروکوپ (BP I.3.) از احکام مجوسان این بود که شمس طالع را باید ستایش کرد .

حال به بینیم این خدای خورشید کیست ؟ در کتابهای اوستائی یکی از خدایان هورياهورخشایته Hvarə-Xshaëta نام‌داردکه بقول اندرآس بمعنی‌خورشید قادروقاهر است اما گویا هیچوقت این خدا مقام مهمی نداشته است پس در حقیقت مجوسان عهد ساسانی اگر آفتاب را می‌پرستیده اند مرادشان هور نبوده بلکه مهر را ستایش می‌کرده اند . واین مهرهمان میترا است که یشت های عتیق ذکر شده‌است که‌رب‌پیمان ونور صبحگاهی باشد وهمان‌است‌که بابلیان‌قدیم آنرا باشمّش‌خدای آفتاب خودشان‌یکی میدانسته اند .

الیزه عبارت ذیل را از زبان رئیس خلوت پادشاه ایران نقل میکند : « شما نمی توانید ازپرستش خورشید امتناع بورزید زیرا که خورشید از پرتو خود عالم را روشن میکند و با گرمی خویش غذای انسان وحیوان را میرساند و بسبب خان نعمت بیدریغی که گسترده وسخای شاملی که دارد او را خدای مهر نام داده اند . زیرا که در ذات او نه مکر وتزویر است ونه جهل وغفلت (۱) مهر خدائی قادر است وپسر خدا ویاور دلیر خدایان هفتگانه است (۲).

درنقش اردشیر دوم که درطاق بستان است (۳) اوهرمزد حلقه سلطنت بپادشاه عطا میکند . در پشت سر شاه میترا ایستاده است وازانوار اشعهٔ که برگرد سرش هاله بسته، شناخته میشود . یك مهرساسانی هم درموزه برلن محفوظ است (٤) که روی آن اسم صاحب مهر بخط پهلوی نقر شده است نام او هومهراست (در پهلوی هومیتر) . هیکل نیم تنه میترا را با تاجی نورانی نقش کرده و اراده آفتاب را که دواسب بالدار میکشند، طرح ریخته است . درنقوش قدیم یونانی اراده آفتاب رامعمولا چهاراسب می برد (۵) لکن درنقشی که برمهر مزبور هست وهمچنین درپارچهٔ که درموزه سنکان تنر بروکسل دیده می شود آن اراده را دواسب میکشد. چون این پارچه ازروی نمونه عهدساسانی بافته شده، معلوم میشودکه در آن زمان بجای چهار اسب نقش دو اسب را متداول کرده بودند .(٦)

نصوص متعدده اوستا ثابت میکند که پرستش عناصر طبیعی از اصول دیانت زردشتی بوده : چنانکه میدانیم زردشتیان کمال مواظبت را مرعی میداشته اندکه آب وآتش وخاك راآلوده نکنند مؤلفان خارجی هم این مطلب را تائیدکرده اند. آگاثیاس گوید (۲٤ر۲): ایرانیان احترام آب را بیش ازهرچیز واجب میشمردند چنانکه حتی صورت خودرا در آب نمی شستند وجز برای آشامیدن وآب دادن به نباتات با این عنصر مقدس دست نمیزدند . در کتاب وندیداد شرح مبسوطی راجع بآب وتأثیر آن در تطهیر مندرج است . فقط چیزی که در تطهیر مؤثر تر از آب محسوب می شد ، بول گاو بود .

اما آتش دراین آئین خیلی مهمتر ازسایر عناصر بوده است (۷) اوستا آتش را پنج نوع می شمارد و نام آنها در یسنای ۱۱ و ۱۷ مذکور ودر تفسیر پهلوی آن یسنا مندرج است ودرکتاب بوندهشن نیز اسامی این آتش ها با مختصر اشتباهی نقل شده است

آن آتشها از اینقرارند : برزی سوه (آتش معابد که آنرا آتش وهرام میگفته‌اند و آتشی است که در استعمالات عادی بکار میرود) . وهوفریانه (آتش بدن انسان وحیوان) . اورووازیشته (آتشی که در نباتات پنهان است) . وازیشته (آتشی که درابراست یعنی صاعقه) . اسپنیشة (آتشی که در بهشت درحضور اهورمزدا میسوزد) Bərəzisavah, Vohufryâna, Urvàzishta. Vâzishta, Spənishta. ظاهراً شکوه‌واقبالی که پیوسته همراه شاهنشاهان حقیقی آریائی بوده یعنی خورنه (Xvarənah,(Khvarr. که در زبان پهلوی خور ودرفارسی فر شده است مظهر ناسوتی این نوع پنجم از آتش بوده است . (۱)

آتش مشخص ومجسم را که دراوستا آتر ودرزبان فارسی متوسط آذر خوانده اند . اکثر فضلا پسر اهور مزدا میدانند . عیسویان گاهی آتش مقدس زردشتیان را دختر اهورمزدا نامیده اند چنانکه هاشو نام کشیش عیسوی که از روی خشم آتش یکی از آتشکده هارا خاموش کرد گفته است : « نه آن خانه خانه خدا نه آن آتش دختر خدا بود بلکه دختری بود دستخوش هوس شاهان و گدایان ! » (۲) امااحتمال میرود که اعتقاد بدختر اهورامزدا از جمله تغییراتی باشد که ارمنیان پس‌از زردشتی شدن در فروع دیانت واردکرده باشند زیرا که در آثارعامیانه ارامنه ، هنوزهم آتش متشخص را مؤنث می‌شمارند (۳) . اگاثیاس (۲٫۲۵) از مقدس بودن آتش درنزد ایرانیان سخن ها رانده است . در عبارات اوستا که فعلا مفقود الاثر است مطالب بسیار راجع بآتش آلهی و نعمای حاصله از او و تکالیف انسان نسبت بآتش مندرج بوده است . (٤)

درعلم مبداء ومعاد وعلم تکوین که اجزاء مهمه آن دریشت های عتیق‌موجود است دانشمندان متاخر بسطی داده و اصول آنرا چنان کلیت بخشیده اند که شامل‌عمر جهان میشود (۵) . بنابر اصول مزبور ، عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ سال است : درسه هزار سال نخستین عمر عالم اوهرمزد (یا عالم روشنی) و اهریمن (یا عالم تاریکی) در جوار یکدیگر آرام میزیسته اند . این دوعالم از سه جانب نامتناهی بوده فقط از جانب چهارم بیکدیگر محدود میشده اند . دنیای روشن در بالا وعالم ظلمانی درزیر قرارداشته وهوا فاصله آنها بوده‌است . مخلوقات اهورمزدا دراین سه‌هزار سال‌درحال امکانی (مینوگیها) بودند . سپس اهریمن نور را دیده درصدد نابود کردنش برآمد ،

اوهرمزد که ازآینده آگاهی داشت مصافی بمدت ۹۰۰۰ سال با وی طرح افکند اهریمن که فقط ازماضی آگاه بود، رضا داد. آنگاه اوهرمزد باو پیشگوئی کرد که این جدال باشکست عالم ظلمت خاتمه خواهد یافت. ازاستماع این خبر اهریمن سخت متوحش شد و مجدداً بعالم تاریکی درافتاد وسه هزارسال درآنجا بیحرکت بماند. اوهرمزد دراین فرصت دست بآفرینش جهان زد و چون کار خلقت بپایان رسید گاوی را بیافرید که موسوم بگاو نخستین است. پس آنگاه انسانی بزرگ خلق کرد بنام گیومرد Gayömard (بزبان اوستائی گیه مرتن یعنی حیات مائت) که نمونه نوع بشر بود.

آنگاه اهریمن بآفریدگان اوهرمزد حمله برد وعناصر را بیالود وحشرات وهوام ضاره را بیافرید. اوهرمزد در پیش آسمان خندقی کند. اهریمن مکرر حمله کرد وعاقبت گاو و گیومرد را بکشت اما از تخمه گیومرد که در دل خاك نهفته بود. چهل سال بعد گیاهی رست که اولین زوج آدمی باسم مشیگ و مشیانگ Mashyagh, Mashyänagh از آن بیرون آمد. دوره آمیزش نوروظلمت که آنرا گومیزشن گویند شروع شد. انسان دراین جنگ خیروشر، به نسبت اعمال نیك یا بد خود. ازیاران نور یا از اعوان ظلمت شمرده میشود. آنکه در راه راست قدم برداشته باشد پس ازمرگ بآسانی از پل چینوت Tchinvat عبورکرده وارد بهشت میشود و این پل برای بدکاران بنازکی دم شمشیر میرسد بقسمی که گناهکار بجهنم میافتد وعذابی شایسته گناه خود می بیند. کسانی که اعمال نیك وبدشان مساوی است درعالم همستگان Hamëstagän یا برزخ (۱) خواهند ماند که نه کیفری درآنجا هست نه پاداشی. سه هزارسال پس از ظهور انسان زردشت برای تعلیم خلایق وهدایت آنان بدین راستین ظهورکرد. درموقع ظهور او بیش از سه هزارسال ازعمر دنیا باقی نمانده بود.

در آخر هر هزارسال از ذریه زردشت که دریاچه‌ای پنهان است یکنفر منجی یا سوشیانس Söshyans بطورخارق‌العاده قدم بعالم هستی می نهد دروقت تولد آخرین منجی که سوشیانس خاص باشد. جنگ قطعی بین خیر وشردرمیگیرد دلیران ودیوان داستانی مجدداً برای نبرد بدنیامیآیند وعاقبت همه مردگان برخیزند وستاره دنباله‌دارموسوم به گوچیهر برزمین افتد وزمین مشتعل گردد بقسمی که همه معادن وفلزات گداخته شوند وچون سیل سوزان جاری گردند جمله آدمیان از زندگان ومردگانی که زنده شده‌اند، باید ازاین سیل

بگذرند و آن سیل برای نیکان چون شیر گرم وملایم خواهد شد . مردمان پس از این امتحان طاهر شده ببهشت درآیند . بعد ازآخرین مبارزه که خدایان با دیوان کنند جنود اهریمن شکسته شود و اهریمن الی الابد درظلمات فرو رود زمین صاف ومسطح گردد وجهان پاکیزه ومطهر شده بی‌شایبه کدورتی ابدالاباد بماند . این‌حالت را فرشگرد(۱) Frashkard گویندکه بمعنی تصفیه وتجدید است (دراوستائی Frashökərəti)

مسیو نیبرگ M . Nyberg درچند مقاله مندرجه درمجلهٔ آسیائی (شماره اول سنه ۱۹۳۹ ص ۱۹۳ ومابعد وشماره دوم ۱۹۳۱ صفحهٔ ۱ ومابعد و۱۹۳ ومابعد) با دقت نظر فوق العاده مطالب و اشارات پراکنده‌ای که در فصول نخستین کتاب بوندهشن راجع بتکوین عالم هست بیرون کشیده وتنظیم کرده‌است(۲) از جمله ثابت میکند که در فصل اول کتاب بوندهشن معروف به بوندهشن ایرانی(۳) ، عبارات مفصلی داخل شده‌است که متعلق بعقاید زروانیه است ولی در بعضی قسمت های آن تصرفاتی بقلم یکنفر غیر زروانی بعمل آمده‌است. عبارتی که دراین‌فصل گنجانیده‌اندگویا درمتن اصلی بوندهشن که هر دو نسخهٔ فعلی بوندهشن ازآن گرفته شده، موجود بوده است زیراکه درنسخه بوندهشن هندی هم آثاری از آن دیده میشود(٤)

اما راجع بآئین زروانیان مختصری در مقدمه(٥) این‌کتاب نگاشته‌ایم اکنون مفصلتر از آن سخن میرانیم .

دریکی ازعبارات گاتاها (یسنای ۳ر۳۰) گوهر نیکی وگوهر بدی را باین عبارت نام برده‌اند: « دوگوهرقدیم همزادکه توأمان اعظم نام دارند » بنا براین عبارت ظاهر چنین است که زردشت باصلی اقدم که پدر این دوگوهر بوده عقیده داشته‌است . معلوم نیست زردشت آن پدر را بچه نام میخوانده‌است(٦) برطبق روایتی که از یکی‌ازشاگردان ارسطو(۷) موسوم به اودموس رودیوس Eudemos Rhodios دردست است ، معلوم میشودکه درزمان هخامنشیان راجع باین خدای نخستین اختلاف عقیده بسیار بوده‌است وموجب مباحثات ومناقشات بسیار در الهیات ونجوم میشده‌است زیراکه جماعتی آن خدای واحد قدیم را مکان و جماعتی زمان میدانسته‌اند (درلغت اوستائی مکان را ثواشه و در پهلوی زمان را زرون یا زوروان یا زروان گفته اند Zrvan ; zurvän , zervän) عقیده دسته اخیر پیش برد و آئین زروان پرستی را پیروان میثرا قبول کردند درکتیبه

آنتیوش اول کماژنی Antioche 1 de Commagène که درمقدمه این کتاب ذکری از آن بمیان آمد و بعداً نیزخواهد آمد ، نام زروان اکرانه (زمان‌نامتناهی) را بلفظ یونانی کرونوس آپیروس نوشته‌اند.

مانی که در زمان نخستین پادشاهان ساسانی بدعوت برخاست چون میخواست گفتارخودرا بااعتقاد زردشتیان زمان خویش موافق‌کند ، خدای اعلی‌را زروان نامید.

دلیل اینکه آئین مزدیسنی درزمان ساسانیان بصورت زروان پرستی بوده این‌است که نه تنها کلمه زروان در آن عهد با نام اشخاص بسیارترکیب شده‌است(۱) بلکه یك دسته از عبارات مورخان یونانی وارمنی وسریانی(۲) مؤید این مدعاست که قدیمترین آنان تئودورموپسوستی Théodore de Mopsueste (حدود ٤۲۸ - ۳٦۰ میلادی) است کتاب تئودور مذکور ازمیان رفته است لکن فوتیوس Photios مقدار قلیلی ازآن استخراج نموده(۳) ودردست است . فوتیوس چنین‌گوید : « تئودور درکتاب اول خود عقیده ناپسند ایرانیان‌را که زردس(زردشت) تشریح کرده ، شرح میدهد. مقصود اعتقاد به زاروم (زروان) است که زردشت اورا خدای همه جهان شناخته واورا باقضا وقدر یکی دانسته است زاروم قربانی‌کرد تاهورمیزداس (اورمزد) از او بوجود بیاید و هورمیزداس بوجود آمد ولی شیطان هم مقارن آن حال از او تولد یافت ..... »

مؤلفان ارمنی‌عیسوی‌مذهب موسوم به ازنیك Eznik (٤) و الیزه (۵) Elisée (قرن پنجم) ومار بهای(٦) (بطریق Märabhä (Patriche (قرن‌ششم) ودونفرنویسنده سریانی موسوم به آذرهرمزد وآناهیذکه باموبد بزرگ زردشتی (درقرن پنجم یابعد ازآن)(۷) مباحثه و مجادله قلبی داشته اند و تئودور بارکنائی (۸) Theodore Barkonaï سریانی ومولف گمنامی که کتاب او را نیبرگ (۹) از سریانی ترجمه‌کرده است ، همه‌راجع بقصه زروان اشاراتی دارند که دراین‌جا خلاصه میشود : زروان خدای اصیل قدیم ، قربانی‌ها کرد شاید فرزندی بیابد و او را اوهرمزد بنامد. بعد ازهزار سال قربانی دادن از موثر بودن قربانی های خود بشك افتاد عاقبت دوپسر در بطن او موجود شد (۱۰) یکی اوهرمزدکه قربانی ها بنام اوکرده بود دیگر اهریمن‌که زاده شك وتردید او بود. زروان پادشاهی عالم را بکسی وعده دادکه اول بحضور او بیاید پس اهریمن پیکر پدر خویش(۱۱) را بشکافت ودر مقابل او ظاهر شد . زروان پرسید : « کیستی ؟ » اهریمن

درپاسخ گفت : « منم پسر تو » زروان گفت : پسر من معطر و نورانی است و تو متعفن و ظلمانی هستی » . در این اثنا اوهرمزد با پیکری معطر و نورانی پدیدارشد زروان او را بفرزندی شناخت و باو گفت « تا امروز من از برای تو قربانی‌ها کرده‌ام ازین پس تو باید برای من قربانی کنی » . اهریمن پدررا بوعدهٔ که داده بودمتذکر کرد که پادشاهی عالم‌را بکسی میدهد که اول حاضرشود . زروان گفت نه هزارسال ترا حق سلطنت دادم(۱) اما پس ازانقضای این مدت ، اوهرمزد باید تنها پادشاهی کند .

واما راجع بعمر آفرینش اختلافاتی درمنابع ما موجود است . گاهی طول آن را ۹۰۰۰ وگاهی ۱۲۰۰۰ سال گفته‌اند مسیو بن ونیست Benveniste گوید(۲) که ۹۰۰۰ سال عقیده زروانیان و ۱۲۰۰۰ سال ، اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی‌است . مسیو نیبرگ برخلاف عقیده دارد(۳) که عمرجهان بنا بررأی زروانیان ۱۲۰۰۰ وبنا براعتقاد مزدیسنان غیر زروانی ۹۰۰۰ است اگرچه درکتاب بوندهشن تصریح به ۱۲۰۰۰ سال حتی در قسمت‌های غیرزروانی‌آن دیده میشود ، بنظرمن‌اختلاف درعدد سنوات‌حاکی‌ازاختلافات این دو فرقه نیست . سبب این تفاوت آن است‌که چه زروانیان و چه مزدیسنان گاهی سه هزارسال آغاز جهان را که کائنات درحال امکانی وجنینی بوده بحساب میآورند و گاهی نمی‌آورند . درتمام روایات اعم از زروانی وغیرزروانی مدت جنگ را ۹۰۰۰ سال گفته‌اند ودراین اختلافی نیست . اما اینکه در تواریخ ازنیك و الیزه آمده‌است‌که زروان قبل از تولد اهریمن واوهرمزد هزار سال قربانی داد دلیل اینست که زروانیان قبل از ۹۰۰۰ سال باز بیك مدتی از عمرجهان قائل بوده‌اند .

پس معلوم میشودکه مزدیسنان عهد ساسانی در خصوص آفرینش تابع عقاید زروانیه بوده‌اند. درافسانه‌ای‌که مولفین مسیحی آورده‌اند ، تفصیل این‌اعتقاد را می‌بینیم ولی شکل عامیانه ودرشت آن را نقل‌کرده‌اند . اما از آنچه متعلق بالهیات زروانیه است اگر بخواهیم اطلاع وافی بیابیم باید باقتفای مسیونیبرگ ، بکتب پهلوی خاصه‌کتاب بوندهشن مراجعه‌کنیم درنسخه ایرانی این‌کتاب مطالبی از زروانیه مذکوراست . کتاب مینوگی خرذ Mēnōghē Kharōh هم متعلق بفرقه زروانیه است اما درباب تکوین عالم چندان بحثی‌نمی کند(٤) چنانکه‌گفتیم درآغاز کارجهان بحالت مینوگیها یعنی‌امکانی‌بود در این دوره فقط زروان یا زمان یاقضا وجود بالفعل داشت بموجب روایت

شهرستانی(۱) زروانیه ادعا می‌کنند که نور اصلی، اشخاصی نورانی و ربانی ابداع کرد و بزرگترین آنها زروان نام داشت .

شرحی را که دربعض روایات سریانی مثل اقوال تئودوربارکنائی و آذرهرمزد ومولف گمنام (۲) سابق الذکر می‌بینیم ، می‌توان با این قول شهرستانی تطبیق کرد ازاینقرار که زردشتیان درازاء چهارعنصر ، باصول اربعه ذیل معتقد بوده‌اند (۳) : اشوکار. فرشوکار زاروکار. زروان . Ashöqär Frashöqär , Zaröqär, Zurvän . آخرین این چهار اصل پدر هرمزد واهرمن بوده است . مورخ گمنام مذکور گوید آنکه اورمزد را بوجود ورد ، فرشوکار بود . مسیو نیبرگ باتکاء تحقیقات مهمه مسیو شیدر (٤) Schaeder ثابت می‌کند که زروان را خدای چهارصورت میدانسته اند بیان مطلب آن است که پیروان این آئین اعتقاد داشته‌اند که زروان درسه مظهرازاسم وصفت خود تجلی میکند وذات اونیز رابع آن سه مظهر میشود پس یك ذات در چهار صورت متجلی است و این تجلی چهار گانه هم متعدد ومتکرراست . زروان دراین تربیعات بدو اعتبارمتجلی است : گاهی ازحیث ارتباط با فلك و گاهی از جهت ارتباط با قضا و قدر. در بعضی روایات این دو اعتبار را با هم ترکیب کرده‌اند .

بعتیده مسیو نیبرك یك شکل دیگر هم هست که مولفین سریانی نقل کرده‌اند و باید بر این تربیعات افزود و آن شکل را باید تربیع ارضی زروانیه نام نهاد یا تربیع درجات حیات گفت از اینقرار : ۱ـ آشوکار (در عوض آرشوکار) که بمعنی بخشنده قوت رجولیت است ۲ ـ فراشوکار بمعنی درخشان کننده ۳ ـ زروکار یعنی کسی که پیر میگرداند . مقصود از تجلی زروان باین سه صورت آن است که ذات زروان جامع حالات سه گانهٔ صباوت وکهولت وشیخوخت است (٥)

باعتبار دیگر هم زروان بدو صورت تجلی میکند گاهی او را زروان اکنارگ گریند یعنی زمان سرمدی و نا متناهی و گاهی زروان درنگ خوذای خوانند یعنی زمان طویل التسلط که حاکم بردوره دوازده هزارساله عمرآفرینش است (٦)

درافسانه های عامیانه عهدباستان ، زروان را موجودی نر ماده تصور میکرده‌اند ولی درروایت تازه تری آمده است که زروان زنی داشت خوشیزك نام Khvashizagh که مسیو نیبرگ آن را مصغر کلمه « خوش » میداند بمعنی زیبا یا خوب و ظاهراً در این رأی مصاب است (۷) ازازدواج زروان وخوشیزك دوفرزند توام بوجود آمد که

اهریمن واوهرمزد یا خرذ پلید و خرذ مقدس یاظلمت ونورباشد . اهریمن که پیش از برادر بدنیا آمد ، حکمران جهان‌شد واوهرمزد برای تحصیل‌سلطنت مجبورشد با او ازدرنزاع بمیان آید (۱) این نکته قابل ملاحظه است که اعتقاد زروانیه راجع بتقدم واولیت اهریمن یا اصل بدی و شر ، براوهرمزد ، ناشی از بد بینی است که نظیرعقیده گنوسیتك هاست * و با اصل آئین زردشتی که در گاتاها اشکار است تباین دارد . قدما سعی کرده‌اند که بطرق مختلف و تعبیرات گوناگون از تباین واختلاف این دوعقیده بکاهند . مثلا گاهی اهرمن را در دوره تسلط خود تابع اوهرمزد شمرده (۲) و گاهی فرمانروائی اهرمن را بسه هزار سال نخستین دوره جنگ محدودکرده‌اند . بنا براعتقاد عامه زروانیه ، اهریمن سه‌هزارسال فرمانروائی‌کرد ودرسه هزار سال بعد ، قدرت‌او مساوی قدرت اوهرمزد بود وعاقبت اوهرمزد براهریمن تفوق یافت واین عهدی است که از ظهور زردشت شروع و بآخرین نبرد قطعی‌که اهرمن الی‌الابد مغلوب میگردد، خاتمه می‌یابد ؛ در این وقت‌است که « تبدیل » شروع میشود . درفصل‌اول بوندهشن ، عقیده مزدیسنان غیرزروانی در باب این مطلب اساسی بطریق ذیل ذکرشده است : « اوهرمزد بعلم ازلی میدانست‌که ازاین نه هزارسال سه هزارسال را تنها و بی مدعی سلطنت‌خواهدکرد ودرسه هزارسال‌بعد‌که دوره آمیزش‌است، مشیت‌او بامشیت اهریمن متفقاً جریان خواهد یافت وعاقبت درجنگ، اخیر ، قدرت خرذ خبیث را بکلی‌سلب خواهد نمود (۳) (جلد اول‌کتاب نیبرگ ص ۲۱۰ وجلد دوم ص ۲۳۲)

چنانکه دیدیم اززمان هخامنشیان درباب مبداء اصلی آفرینش دوعقیده مختلف وجود داشته است بعضی . این مبداء را زروان (یعنی زمان) میدانسته‌اند وجماعتی این مبداءرا مکان (ثواشه) میگفته‌اند . مسیونبرگ بادلایل استوار ، این مطلب را ثابت میکند که ثواشه مرادف و یواست Vayu که در پهلوی وای گویند Vày بمعنی هوا (جو) و گوید دراوستا اثاری از اعتقاد طرفداران « وای » که رقبای زروانیان محسوب میشده اند باقی مانده است (٤)

آئین زروانی‌بعللی‌که بعداً ذکرخواهد شد (۵) پس‌ازانقراض ساسانیان، متروك گشت و مولفین‌کتب پهلوی‌که در زمان اسلام بنقل روایات دینی پرداخته‌اند، درمحو

---

* پیروان مذهب گنوستیکی طایفه از فلاسفه عیسوی بوده اند مدعی علم تام و حضوری نسبت بذات و صفات آلهی . این‌طایفه قریب هفتاد و دو فرقه بوده‌اند . (مترجم)

کردنه آثار زروانیه سعی بلیغ نموده‌اند ولی بکلی آن را ازمیان نبرده‌اند.

مولفین عیسوی اشاره باساطیر دیگر کرده‌اند که درعهد ساسانی متداول بوده است. مثلا تولد اجرام سماوی را منسوب به ازدواج اوهرمزد بامادر یا خواهران یا دخترانش دانسته اند(۱) ظاهراً میترا از ازدواج اوهرمزد با مادر خودش تولد یافت که زوجه زروان باشد(۲).

تئودور بارکونائی پس از ذکرافسانه زروانیه راجع بولادت اوهرمزد واهریمن وسایر مخلوقاتی که از آن دو بترتیب وجود یافته اند، چنین گوید: (۳) «وقتیکه اوهرمزد به نیکان زن‌داد، زنان گریختند ونزدشیطان (اهریمن) شدند. چون اوهرمزد نیکان‌را آرامش وسعادت بخشید شیطان نیز زنان را سعادتمند گردانید. شیطان بزنان اجازه داد که هرچه خواهند ازاو بطلبند؛ اوهرمزد ترسیدکه مبادا زنان طلب آمیزش بانیکان کنند واز این امر نیکان را گزندی برسد وبعقوبتی گرفتار آیند: پس تدبیری اندیشید وخدائی نرسائی Narsâï نام را بیافرید که جوانی پانصد ساله شد (٤) و اورا برهنه بدنبال شیطان گماشت تا زنان اورا به بینند وفریفته شوند ووصل اورا ازشیطان بخواهند. زنان‌دستها بسوی‌شیطان دراز کردند وگفتند: «شیطان، ای‌پدرما، خدای نرسائی را بماعطا کن(٥)». دراین افسانه مطلبی که‌بزنان نسبت داده‌اند چیزی است که درآئین زردشتی خیلی‌غریب وشگفت‌انگیز است ولی‌ازجهت اصل بدبینی‌که درآن است بنابررای مسیو نیبرگ کاملا موافق آراء زروانیه است (٦)

سپس تئودور افسانه های‌دیگر میآورد که عباراتش بسیار مبهم است ازاین‌قبیل: زمین‌دوشیزهٔ جوانی بود که نامزدی داشت پریزك نام Parisag. آتش صاحب‌عقل بود وبا شخصی مصاحبت داشت گونراپ نام Gounrap بمعنی «رطوبت‌جنگلها». پریزگ گاهی بصورت کبوتر وزمانی مورچه ووقتی سگ پیرتجلی میکرد. کوم Koum گاهی‌خوك دریائی وزمانی خروس بود واز پریزگ پذیرائی میکرد(۷) کیکو آووز Kikoaouz قوچ کوهستانی بود وبا شاخ بآسمان ضربت میزد زمین وشخصی گوگی نام، آسمان را تهدید کردند که اورا خواهندبلعید (۸).

دریکی ازاعمال شهدای سریانی (تاریخ سابها)(۹) آمده است که یکی ازموبدان، خدایان خودرا چنین شمار میکرد: «زئوس- کرونوس - آپولون بدوخ- وخدایان دیگر»: Zéus - Kronos - Apollon - Bédokh. پیداست که این‌هم از تربیعات زروانیان

است. زئوس و کرونوس و آپولون همان اوهرمزد وزروان ومیثرا هستند ولی باید دیدکه مقصود از بدوخ کیست. صورت پهلوی این کلمه ظاهراً بیدخت است به معنی « دختر خدا یا دختر خدایان » زیرا که در پارسی قدیم « بی » معادل بغا است درعبارت دیگر ازکتاب اعمال شهیدان نام این الاهه بلفظی سریانی ذکرشده‌که بمعنی ملکه آسمان است(۱) درکتیبه سابق‌الذکر آنتیوش اول کاژنی (٦٩-٣٤ ق.م) که در نمرود داغ است، نام چهارخدا ذکرشده‌است: ۱- زئوس اوهرمزد ۲- آپولون - میثرا هلیوس - هرمس. ۳- ورثراغنا - هراکلس - آرس - ٤ Helios - Hermès,Vər ərragna Héraclès - Arès « میهن من کاژن بسیار حاصلخیز ». مسیو شیدر ثابت کرده است(۲) که مقصود ازخدایان چهارگانه فوق زروان است که درهمان‌کتیبه نام اورا بخط یونانی کرونوس آپیروس نوشته‌اند واین تربیع معادل تربیع دیگری است که زروانیان ایران داشته‌اندکه جزو اخیر آن دین مزدیسن است. بنابراین مقدمه، اگر این تربیع را با تربیعی که درتاریخ سابها مذکور بود مقایسه‌کنیم و فرض نمائیم‌که درآنجا زروان جانشین ورثراغنا شده باشد، درین‌صورت، بیدخت دختر خدا مطابق با دین مزدیسن خواهد بود.

درهمان نامه اعمال شهیدان، نام الاهه دیگری برده شده موسوم به ننا (یاننائی) که ایرانی الاصل نیست و ظاهراً او را با اناهیتا یکی دانسته اند (۳) در سکه های هندوسیتIndo - scythes هم. نقش این‌الاهه دیده میشود. یکی ازعبارات این نامه شهیدان حاکی است‌که شاهپور دوم بسردار خود موسوم به معین Muaïn که او را مظنون بمسیحیت میدانست وواقعاً هم‌مسیحی شده بود، فرمان دادکه خورشید (میثرا) وماه و آتش وخدای بزرگ زئوس (اوهرمزد) وننائی الاههٔ بزرگ همه روی زمین وخدایان مقتدر بل ونبهو Bèl-Nabhô را ستایش‌کنند. این دوخدای آخرکه ذکرکردیم ازخدایان معروف بابل هستند وچنین‌گمان میرودکه نویسنده‌نامه اعمال شهیدان آنان‌را اشتباهاً جزوخدایان ایران‌شمرده‌است. اتفاقاً تئوفیلاکت Théophylacte هم میثرا وبل را دوتن ازخدایان پارس میشمارد. دراین خصوص میتوان به‌کتیبه عربسون که در کاپادوکیه Arabsun en Cappadoce کشف شده وظاهراً ازقرن دوم قبل ازمیلاداست رجوع کرد.

مسیو شیدر درضمن وصف‌کتیبه آنتیوش کاژنی(۳) ما را باین کتیبه متوجه‌کرده

است و گوید این کتیبه حاکی ازورود دیانت ایران بولایت کاپادوکیه است وبدین طریق دین ایرانی را با آئین محلی وفق داده‌اندکه خدای بل، دین مزدیسن راکه دختری بوده بعقد خود درآورد .

ما نمیدانیم که تا چه حدی فرقه زروانیه زردشتی تحت تأثیر مذاهب مختلفه آرامی واقع شده‌است، قدرمتیقن آنکه، پارسیان، بعد ازانقراض ساسانیان نه ازبیدخت خبری دارند نه ازخدایان دیگر مثل ننائی وبل ونبهو نامی برده‌اند .

درخاتمه این شرح مختصری که ازدیانت رسمی ساسانیان نگاشتیم، لازم‌است که رأی صائب ومهم مسیو نیبرگ را (۱) ذکرکنیم . ماه زردشتیان سی روز داشته هرروزی بنام خدائی بوده‌است درآخر فصل اول کتاب بوندهشن نام این سی روز درج شده ودرفصل سوم همان کتاب قاعدهٔ هست که بموجب آن سی روزماه را باید بچهار دسته تقسیم کرد ازاینقرار :

۱- اوهرمزد	۲ - آذر	۳ - مهر	٤ - دین
وهمن	آبهان	سروش	ارد
اردوهشت	خور	رشن	اشتاذ
شهریور	ماه	فروردین	اسمان
سپندارمذ	تیر	ورهران	زامداذ
خورداذ	گوش	رام	مهرسپند
امرداذ	دذو	واذ	انه گران
دذو		دذو	

کلمه دذوکه درآخر سه ستون اول دیده میشود نام خالق است که دراوستائی داذوه Daδvah آمده است در ستون اول، اوهرمزد وشش امشاسپند (امشاسپنتا)(۲) Aməsha Spənta آمده است که اوهرمزد هم دراول وهم درآخر آن ستون (بصورت دذو) قرارگرفته است . رای مسیو نیبرگ (۳) این است که باقی ستونها هم باید بهمین نهج منظم شده باشدکه درآغاز ستون نام خدای خلاق و در دنبال او قوای خلاقه او ذکرشود و درآخر همه نام دذو بیایدکه خلاصه همه اسماء وصفات است . من معتقدم که درستون دوم هم دذو خلاصه فعالیت آذر است ودرستون سوم هم خلاصه فعالیت

مهراست وهمچنین درستون چهارم ، دذوخلاصه فعالیت دین‌است . فرقی که دارداین‌است که ستون چهارم منتهی بدذو نمیشود زیراکه درآخر آن نام انه‌گران (انوارنامتناهی) آمده است‌که آفریده ومخلوق نیستند . »

بعقیده مسیونیبرگ، اوهرمزد وسه دذو، عبارتند ازاوهرمزد ـ آذر(آتش)ـ مهر(میترا) ـ دین (دین مزدیسن) . « لکن احتمال قوی میرودکه مقصود انه‌گران همان زروان اکرانه باشد که مزدیسنان باین صورت آورده‌اند(۱) پس ماه زردشتیان آیون Aion را نشان میدهدکه درچهارخدا تجلی نموده‌است : اوهرمزد ـ آذر ـ مهر ـ دین وقوای خلاقه هریك ازآن خدایان . »(۲) ونیزمسیونیبرگ‌گوید « این جدول درست قرینه اسامی خدایانی‌است‌که درکتیبه انتیوش آمده‌است : یعنی اوهرمزد ومهروورهران وخدای دیگرکه ما آنرا دین مزدیسن پنداشته‌ایم . فقط یکی از این اسامی با نامهای تقویمی اختلاف دارد وآن ورهران است که در تقویم بجای آن آذر را قیدکرده اند این اختلاف‌نیزظاهری‌است ودرنفس‌الامرتباینی بین آنهانیست چه ورهران رابطه بسیار خاصی با آتش دارد ، این بود رأی مسیونیبرگ بدلایلی‌که دراین باب آورده میتوان این دلیل را هم افزودکه آتش معابد را آتش ورهران (یا وهرام بزبان پهلوی متاخر) می‌گفته اند(۳)

استقراء مسیونیبرگ درتقویم زردشتیان. مویدگفتارنویسندگان سریانی وارمنی است‌که‌گویند خدایان‌اعظم عهد ساسانی عبارتند از: زروان واوهرمزد وخورشید (مهریا میترا) وآتش (آذر) وبیدخت (یا دین مزدیسن) واین‌خدای اخیرتشخص وتعین‌دیانت زردشت محسوب میشود .

چنانکه دیدیم ، جد اردشیر اول ریاست معبد اناهیتهای استخر را دارا بود و دودمان ساسانیان همواره علاقه خاصی باین معبد داشته اند . پس معلوم میشود آتشکده هائی بوده‌که هریك بخدائی معین اختصاص داشته‌است. اما باید دانست‌که بطورکلی همه خدایان را درهمه آتشکده ها ستایش میکرده‌اند. شکل بنای آتشکده ها درهرجا یکسان بوده : آتشگاه دروسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس درآن میسوخته است . معمولا هرآتشکده هشت درگاه وچند اطاق هشت‌گوشه داشته است

نمونه ازاین بنا هم اکنون درشهریزد پدیداراست که از آتشکده های باستانی بوده ودر زمان فتح اسلامیان بمسجد تبدیل یافته است (۱)

مسعودی وصف خرابه آتشکده قدیم استخر را که درزمان اومعروف بمسجد سلیمان بوده چنین بیان میکند (۲) « من این مسجد را دیده‌ام تقریباً در یك فرسنگی شهراسنخرواقع است، بنائی زیبا ومعبدی باشکوه است . درآنجا ستونهائی‌ازسنگ یك پارچه با قطر وارتفاع حیرت بخش دیدم که برفرازآن اشکال عجیب از اسب و سایر حیوانات غریبه نصب بودکه هم ازحیث شکل وهم ازلحاظ عظمت . شخصرا بحیرت می افکند درگرد بنا خندقی وسیع وحصاری ازسنگ های عظیم‌کشیده بودند مستور ازنقوش برجسته بسیارماهرانه . اهالی آن ناحیه این‌صوررا ازپیمبران سلف می‌پندارند . »

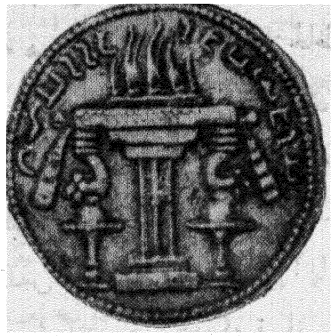
در نقوش برجسته قبور سلطنتی هخامنشیان درنقس رستم آتشگاه هائی دیده میشودکه برفرازآن آتش مقدس دراشتعال‌است ؛ شکل آنها ظاهراً تقلیدی ازمعابد سایر اقوام اسیای مقدم است ، در اصل میزی بوده‌که قربانی را روی آن می نهاده‌اند دو آتشگاه عظیم‌که بریك سکوی صیقلی قرار دارد ، در صخره های نقش رستم حجاری شده است ؛ قسمت فوقانی آن که دندانه داراست ، ظاهراً متکی بچهارستون میباشدکه بطور برجسته درسنگ نقرکرده‌اند . اما برای نگاهداری آتش ازلی ضرورت داشت که بنائی بسازندکه آنرا از عوامل طبیعی‌حفظ کند . بعضی براندکه ساختمان سنگی که دربرابرقبورسلاطین درنقش رستم دیده میشود نمونه ای است‌ازاین آتشکده ها و متعلق است بدوره هخامنشیان . فعلا آن محل را ایرانیان‌کعبه زردشت میخوانند (۳)

در شریعت زردشت این قاعده مقرر بودکه آفتاب برآتش نتابد و بنابراین سبك جدیدی درساختمان آتشکده معمول شد : اطاقی مطلقاً تاریك دروسط بنا میساختندکه مکان افروختن آتش درآتشدان بود درپشت سکه حکام پارس (ش ٤) که خراجگزار



شکل ٤ — آتشگاهی که روی سکه شاهان پارس نقش شده است (از عهد ساوکیان)
(هیل Hill فهرست مسکوکات یونانی در عربستان وعراق وایران)

سلوکیها بودند، صورت آتشکده دیده میشود(۱) درسکه مزبور سه عدد آتشدان که معمولا درمیان آتشکده جای دارد، در بالای آتشکده نقش کرده‌اند، درسمت چپ شخصی درحال عبادت و درجانب راست پرچمی‌دیده میشود. جزئیات آتشگاه درسکه‌های اردشیراول بهتر نمایان است. آتشگاه را طوری قرارداده‌اند که یك سه پایه فلزی در روی آن واقع شده و آتش مقدس درحال اشتعال در بالای سه پایه نمودار است (ش ٥)

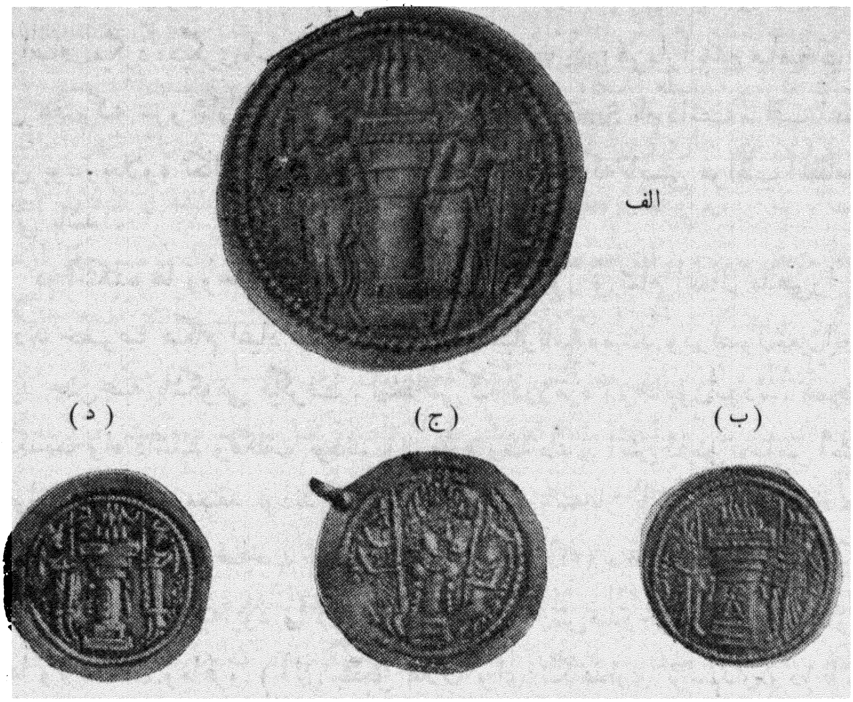


شکل ٥ — آتشگاه زردشتی درپشت یکی ازسکه های اردشیر اول
(موزه ملی کپنهاك)

اما درسکه های شاهپوراول آن سه‌پایه ازبین‌رفته وآتشکده بصورت ستونی بزرگ وچهار ضلعی ساخته شده است دردوطرف آتشگاه دوتن باعصا یا نیزهٔ بلند ایستاده اند. بعد ازشاهپور سایر پادشاهان ساسانی این نقش‌را تقلید کرده‌اند. گاهی شکل‌سری که گویا از آذر (خدای‌آتش) باشد از میای شعله ها نمایان است (۲) (ش ٦) غالباً درحاشیه سکه‌های پادشاهان نخستین ساسانی تایزدگرد دوم کلمه «آتش....» دیده می‌شود که اسم پادشاه صاحب سکه در دنباله کلمه آتش بجای مضاف الیه ضرب شده است

به نسبت درجاتی که درقاعده دودمانی ایرانیان قدیم موجود بود. آتشهای مختلفی وجود داشت: ازقبیل آتش خانه وآتش‌قبیله یاقریه (آذران) وآتش‌بلوك یاایالت (آتش هرایالت یا هربلوك را آتش ورهران = وهرام) میگفتند. محافظ آتش خانه، مانبذ نام داشت (یعنی رئیس‌خانه) و برای نگاهبانی آتش (آذران) دونفرروحانی و برای‌حراست آتش ورهران، هیئتی از روحانیان، تحت ریاست یکنفرموبذ (۳) مامور بودند. یکی از نسك هـای اوستای ساسانی موسوم است بهٔ سوذگر Sûdhghar در آن تفصیلی در باب پرستش آتش مخلوط بچند قصه مسطور است. (٤) آتشکده پراز بوی کندر وسایرمواد

معطره بود . یکنفرروحانی برای اینکه از نفس‌خود آتش‌را نیالاید دهان بندی که‌بزبان اوستائی پی‌تی‌دانه Paitidäna گویند بسته و آتش‌را باقطعات چوبی که بامراسم‌مذهبی



شکل ٦ — انواع آتشگاه هائی که در پشت سکه شاپور اول (الف) و شاپور دوم (ب) و وهرام پنجم (ج و د) منقوش است (الف و ج و د ازمسکوکات مؤلف است و ب متعلق بموزه کپنهاك.)

تطهیر شده بود مشتعل نگاهمیداشت این چوب غالباً از نباتی موسوم به هذانه پتا Hadhànaèpatà بود باری آن روحانی دم بدم بوسیله دسته چوبی که برسمه Baresma میخواندند ومطابق آداب خاص بریده میشد ، آتش را بهم میزد و مشتعل میکرد وادعیه معینی را تلاوت می‌نمود . سپس‌روحانیون هائومه (هوما) Haoma نثار میکردند: در اثنای تلاوت ادعیه یا سرودن اوستا . روحانیون شاخه نبات هائومه را پس‌ازتطهیر در هاون میکوبیدند . اجرای این‌امرمستلزم تشریفاتی طولانی وپیچیده بود که بایستی دقیقاً مطابق دستورالعمل‌انجام شود ؛ بعدازتهیه هوما ، آنرانثارمیکردند زائوتر Zaòtar بعضی از متون اوستارا باتشریفات گوناگون وبا استعمال برسمه تلاوت می‌نمود . هریك از هفت‌نفر رتو Ratu ومعاونین‌انها ، وظیفه خاصی داشتند: یکی ازآنها موسوم به‌هاونان

Hâvanàn هومارا میفشرد؛ دیگری موسوم به آتروخش âtravaxsh مواظب آتش بود و با زائوتر در خواندن دعا همراهی میکرد . دیگری بنام فره‌بره‌تر Frabərətar هیزم میآورد و بر آتش مینهاد ؛ دیگری ملقب به آبرت âbərət آب میآورد دیگری بنام آس‌نتر àsnatar هومارا اصاف میکرد ، دیگری باسم رایث ویشکره raèθwishkara هومارا باشیر میآمیخت (۱) شخص هفتم که سرو شاورزیز (سروشاورز) Sraoshàvarəz نام داشت مراقب اعمال سایرین بود و بعلاوه تکالیفی هم درخارج معبدداشت زیرا که بایستی مواظب انتظامات روحانی باشد .

در آتشکده ها روحانیون ادعیه مقرره پنج گاه روز و تمام اعمال مذهبی‌را بجا میآوردند خصوصاً هنگام اعیاد ششگانه سال که گاهنبار نامیده میشد ودرفصول معین انجام میگردید جشن‌جنبه باشکوهی میگرفت . اشخاص که درزمره روحانیون نبودند، همچنین درآتشکده‌ها راه داشتند ومکلف بودند بآن مقام رفته دعای آتش نیایش «نیایش آتش» را بخوانند (۲) مردم معتقد بودند که هرکس در روز سه بار بآتشکده برود ودعای آتش نیایش را بخواند، صاحب ثروت وفضیلت می‌شود(۳) منظره اطاقهای تاریك که آتش درآتشدان افروخته بود وآلات فلزی درپهلوی آتش‌میدرخشید وظرفها وهاونها وانبرها وبرسمدان وماهرو (آلتی بشکل هلال برای نگاهداری برسمدان) در آنجا قرار داشت وآواز طولانی روحانیون که گاهی بصدای بلند ولحن دلکش و گاهی با آهنگ پست زمزمه میکردند وصورت ادعیه‌را باندازهٔ که برای هروقت مقرر بود تلاوت می‌نمودند ، حضار ومؤمنان‌را مبهوت میکرد وبحال جذبه می افکند .

از آتشکده های کشور . سه آتشکده محل‌ستایش مخصوص بود که درآنها سه آتش بزرگ قرار داشت یکی آذرفربغ (٤) Adhur-Farrbagh دیگر آذرگشنسپ Adhur-gushnasp ودیگر آذربرزین‌مهر Adhur-Burzèn-Mihr . بموجب قصهٔ که درکتاب بوندهشن(٥) مذکور است درزمان پادشاه داستانی تخمورب نام Takhmörubh جماعتی سوار گاو عجیب الخلقه‌موسوم به‌سرسائوغ Sarsaôgh شده‌از کشور خونیرس Kèshvar Khvaniras بشش کشور دیگر سفر کردند وجز باین وسیله کسی نمی توانست بآن شش اقلیم برود . شبی درمیان اقیانوس چنین اتفاق افتاد که باد سه آتشی را که برپشت گاو روشن بود به آب افکند . اما ، آتش‌ها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود برپشت گاو مجدداً روئیدند وهوارا روشن کردند ، یم yim (جم) که جانشین تخمورب شد برفراز کوه

خورهومند Khvarréhômand خوارزم آتشکده بناکرد و آتش فربغ را در آن جای داد .

مابطور محقق نمیدانیم که این سه آتش ازچه زمانی معروف شده اند . هوفمان(۱) حدس زده است که آتش جاودانی شهر آساك Asaak درایالت استائوین Astaouène که ارشاك مؤسس سلسله اشکانی درحضور آن بتخت شاهنشاهی نشست(۲) نسبتی با آتش آذر برزین مهر دارد زیرا که مکان این آتش در عهد ساسانیان نزدیك شهر آساك بوده است . بنا بر روایت روحانیون زردشتی این سه آتش بسه طبقه از طبقات اجتماعی ایران متعلق بوده و موافق قصص داستانی سه فرزند زردشت هریك مؤسس یکی ازطبقات مذکور بوده اند . آذر فربغ آتش طبقه روحانی ؛ آذرگشنسپ آتش طبقه جنگیان یا آتش پادشاه وآذربرزین مهرآتش طبقه‌کشاورزان . درعهدساسانیان مکان این سه آتش معلوم است و بنابرروایات متداوله ، شهریاران باستانی قبل ازعهد هخامنشی این سه آتش را در آن مکان ها قرار داده بودند .

مطابق مندرجات بوندهشن هندی ، آذر فربغ یا آتش روحانیان ، درکوه رشن Roshn درکابلستان (ایالت کابل) بوده‌است اما احتمال میرود که این اشتباه ازجانب نساخ واقع شده باشد . بوندهشن ایرانی عبارتی دیگردارد که متاسفانه قرائت آن بسیار مشکوك است ویلیمز جکسن (۳) Williams Jakson : آنرا چنین خوانده است : «کوه درخشان کواروند در بلوك کارکواروند را بمعنی بخار آلود گرفته است و میخواهد ثابت کند که مقصود شهر کاریان ایالت فارس است که درنیمه راه بین بندر سیراف ودارا بجرد بوده است ودرآنجا امروزهم آثار ویرانه معبدقدیمی پدیدار است . ظاهراً آتش مقدس آنجا را بوسیله یك منبع نفتی (٤) افروخته نگاه میداشته اند . بموجب روایت مسعودی(٥) این معبد را آذر جوی میخوانده اند بمعنی نهر آتش و مسلماً این همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی بنام آذر خوره(٦) Adhur-Khvarra مذکور است . از طرف دیگر آقای هرتسفلد(۷) ازعبارت سابق الذکر بوندهشن ایرانی ، چنین استنباط کرده است که آتش فربغ در ناحیه کنارنگ واقع بوده است وناحیه کنارنك را جلگه نیشابورمیداند(۸) . باعتقاد من با ملاحظه عباراتی که مسترجکسن ازنویسندگان عرب در تأیید رای خود ذکرکرده ، بسیارمعقول است که مکان آذر فربغ را کاریان بدانیم هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایرآتشکده هارا(۹) از آتشکده کاریان میبرده‌اند

زیرا ازعهد باستان عادت براین جاری بود که آتش معابد کم اهمیت را بوسیله اتش‌سه آتشکده بزرگ تجدید میکردند(۱)

آذر گشنسپ یا آتش سلطنتی ، در گنجك (شیز) Gandjak (Shiz) واقع در آذربایجان بود . جکسن گوید این آتشکده درجائی برپا بود که اکنون خرابه های تخت سلیمان معروف هست وفاصله آن از ارومیه (رضائیه) وهمدان یکی است (۲) . پادشاهان ساسانی در ایام سختی وبینوائی بزیارت این معبد می‌شتافتند وزر ومال وملك وغلام در آنجا نذرمیکردند . وهرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی را که ازخاقان وزنش گرفته بود(۳) باین آتشکده فرستاد . خسرو اول نیز نظیر این را عطا نمود خسرو دوم نذر کرد که اگر موفق بمغلوب نمودن وهرام چوبین بشود . زینت‌های زروهدیه های سیم بآتشکده آذرگشنسپ بفرستد وبوعده خویش وفا کرد . درقرن دهم میلادی مسعودی بعبارت ذیل ویرانه های آن معبد را وصف میکند : « امروز در آن شهر (شیز) آثار عجیبی از ابنیه ونقوش گوناگون هست که کرات سماوی وستارگان وعوالم بر و بحر و اراضی مسکون ونباتات وحیوانات وسایر عجایب را نشان میدهد شاهنشاهان آتشکدهٔ در این شهر داشتند که درعهد همه سلسله های پادشاهان ایران مقدس ومحترم بود این آتشکده را آذرخوش (٤) میگفتند آذر بزبان عجم « آتش » وخوش « نیکو » است شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن بپادشاهی باکمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند ونذرها میکردند وهدیه وخواسته بسیار بآنجا میبردند (۵) .

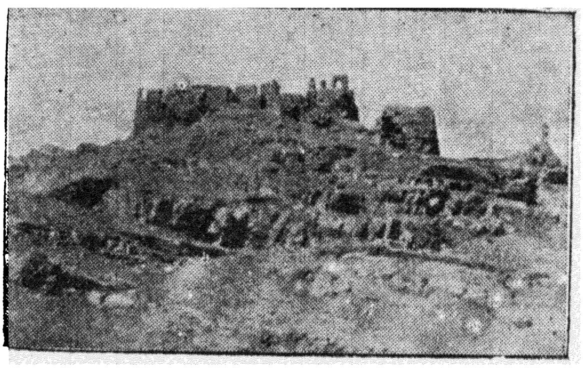
خلاصه ، این آتشکده علامت اتحاد ویگانگی دین و دولت بود ونمونه دولت ساسانیان بشمارمیرفت که بواسطه اتحاد با دیانت قوت گرفت . برخلاف اشکانیان که هریك از ملوك الطوایف معبدی مخصوص خویش داشت . دراین باب عبارتی درنامه تنسر هست(٦) که ماخوذ از حقایق تاریخی است ولی در همان نامه عبارت ذیل که گوید « ملوك طوایف هریك برای خویش آتشگاه ساخته وآن همه بدعت بود که بی فرمان شاهان قدیم نهادند شهنشاه باطل گردانیدو با مواضع اول نقل فرمود » قصه بیش نیست وپایه تاریخی ندارد(۷) .

آذربرزین مهر یا آتشکده کشاورزان ، درمشرق مملکت ، درکوههای ریوند ، شمال غربی نیشابور ، واقع بود لازار فارپی Lazare de Pharp قریه ریوند را قریهٔ مغان می نامد (۸)

باعتقاد جکسن ، مکان این آتشکده درقریه مهر بوده است که درسر راه خراسان بیك فاصله از میاندشت و سبزوار قرار دارد.

این سه آتشکده عظیم محل ستایش مخصوص بود و بیش ازسایر زیارتگاهها زینت وثروت داشت : لکن بسیاری ازمعابد درجه دوم هم طرف احترام بوده است خاصه آنها که بیکی ازدلیران داستانی یا **خود زردشت** ، **نسبت داشت** مانند معبد طوس و معبد نیشابور ومعابد ارجان فارس وکرکرا در ارمنستان و کویسه Kuvîsa بین فارس و اصفهان(۱).

در تواریخ بسی از آتشکده های جبال را که سرزمین ماد قدیم باشد. نام برده اند ؛ ازآنجمله آتشکده قزوین وشیروان ، نزدیك ری و کومش است(که شاید همان هکاتم پیلس Hécatompylos (۲) اشکانیان باشد .)



شکل ۷ ــ آتشکده ویران نزدیك اصفهان
(از عکس های مولف)

در بالای تپهٔ نزدیك اصفهان ، ویرانه آتشگاهی دیده می شود (۳) (ش ۷) بموجب روایات کارنامگ(٤) اردشیر اول یك آتش ورهران ، دربخت اردشیر که درساحل دریا بوده قرار داد ودر اردشیر خوره چندین آتشکده ساخت .

* * *

جشن‌های سالیانه ساسانیان که برای تحقیق آن کتاب بیرونی ازمنابع بسیار مهم شمرده می‌شود ، عموماً متعلق بامور دهقانی وروستائی بوده‌است . چون دین رسمی ساسانیان این اعیاد را پذیرفته بود هنگام اجرای جشن ازیك طرف مراسم مذهبی صورت میگرفت واز طرف دیگر تشریفات واعمال خاصی انجام می شد . مبداء این اعمال اخیر، اعتقاد بسحر و جادو

بوده اما رفته رفته مبدل بمراسم عادی گشته ، تفریحات عامیانه نیز ازهرقبیل در آن وارد شده بود . چنانکه رسم عوام الناس است و محققان رسوم عامیانه ملل بخوبی از آن اطلاع دارند اکثر این جشن های سالیانه را مردمان با یکی از حوادث تاریخ داستانی مربوط میکرده اند. مثلا فلان عید را یادگار فلان واقعه میدانستند که درعهد جمشید یا فریدون یا پهلوانی از پهلوانان داستانی عتیق رخ داده بود .

سال زردشتیان دوازده ماه دارد که هریك را نام یکی ازخدایان بزرگ نهاده اند و ترتیب آنها از این قرار است :

۱ - فروردین (فروشی ها)	۷ - مهر (میثرا)
۲ - اردوهیشت (اشا و هیشتا)	۸ - آبهان (اناهیتا)
۳ - خورداذ (هوروتات)	۹ - آذر (آتر)
٤ - تیر (تیشتریا)	۱۰ - دذو (اوهرمزد خالق)
٥ - امرداذ (امرتات)	۱۱ - وهمن (وهومنه)
٦ - شهریور (خشاثرا ویریا)	۱۲ - اسپندارمذ(اسپنتا آرمیتی)

هرماه را سی روز است که نام آنها نیز مأخوذ از اسامی ایزدان است هفت روز اول ماه بترتیب بنام اوهرمزد و شش امهر سپندان نامیده میشود(۱) بعد ازماه آخرپنج روز اندرگاه (خمسه مسترقه) بر ۳۶۰ روز سال اضافه میکردند و هریك از این پنج روز را بنام یکی از گاتاهای پنجگانه میخواندند .

اعیاد فصول سال را گاهانبار میگفته‌اند که عده آنها شش بوده و هریك پنج روز امتداد داشته است. دراین ایام برطبق احکام مقرره بعضی مراسم(۲) را اجراء و گوسفند قربانی میکرده اند اسامی اوستائی گاهانبار ها از این قرار است :

۱ - میذیوی زرمیه (در ماه اردوهیشت)	۲ - میذیوی شام (در ماه تیر)
۳ - پایتیش ههیه (درماه شهریور)	٤ - ایاثریمه(درماه مهر)
٥ - میذیای ریه (ماه دذو)	٦ - همس پثمائدیه

---

1 - Maidhyòi-Zaremma (dans le mois d'vrdvahisht)
2 - Maidhyòi - Sham (mois de Tir)
3 - Paitish - hahya (mois de Shahrévar)
4 - Ayàtrima (mois de Mihr)
5 - Maidhyàiaryà (mois de Dadhv)
6 - Hamaspaɛmaédaya

گاهانبار ششم یا همس پثمائدیه که در پنج روزاندرگاه (خمسه مسترقه) واقع می شد ، درآغازعید اموات بود وده شبانه روز امتداد داشت . دریشت سیزدهم اوستا (فروردین یشت) بند (۵۲-۴۹) مذکور است که در موقع همس پثمائدیه فروشی ها یا ارواح مؤمنین در مدت ده شب بمسکن مردم نزدیك میشوند و تقاضای صدقه وقربانی دارند ؛ بهمین سبب است که این «روز اموات» را فروردیگان یاعید فروشیها مینامیدند (فروشی درزبان فارسی متوسط فروهر یافروردیگ گفته‌شده‌است) بیرونی گوید(۱) : درآن ایام ، درروی برج اموات(دخمه)(۲) غذا مینهادندو بربام منازل مشروباتی میگذاشتند تا فروشی مردگان که دراین موقع بطور نامرئی درمیان اعضاء خانواده خود حضور مییافتند ، ازآن تناول کنند ونیز مقداری راسن دود میکردند زیرا که بزعم آنان بوی آن مطبوع مردگان است .

برای تطبیق سال دینی با سال نجومی ، درهرصدو بیست سال یکماه برسال می‌افزودند ودرچنین سالی پنج روزاندرگاه را درآخرماه اضافی قرار میدادند . امابعلل مختلفه که رخ میداد گاهی بعدازطی ۲۴۰ سال دوماه اضافی الحاق میکردند . چنانکه درزمان سلطنت یزدگرد اول (۴۲۰-۳۹۹ میلادی) بعد ازماه آبهان دوماه زاید را داخل کردند واز آنزمان‌هرساله پنج روز اضافی‌را بین‌ماه آبهان وماه آذر میگذاشتند اما در دوره بعد که بایستی مجدداً یکماه برسال بیفزایند غفلت کردند وسال ناقص ماند(۳)

ظاهراً درعهد قدیم پیش از ساسانیان سال از مهر ماه آغاز میشده و عید مهرگان که جشن پائیزی است در آن اوقات اول سال بشمار میرفته است(۴) اما از علائمی که در تقویم هست ، میتوان حدس زد که در روزگاربعد ، وقتی‌که آغاز سال‌را درابتداء فصل بهار قرار دادند یکسال با ماه دذو (ماه اوهرمزد) (۵) شروع شده است بعلاوه بموجب تحقیقات گوتشمید Gutschmid(۶) و نولدکه(۷) ثابت شده است که درزمان ساسانیان دونوع تقویم موجود بوده ، یکی روحانی که بوسیله آن میخواستند همواره آغازسال‌را درحدود اعتدال ربیعی قراردهند ودیگرتقویم کشوری ، که ایام اضافی را درآن‌داخل نمیکرده اند مگر وقتیکه خمسه مسترقه بمقدار یکماه تغییر محل‌داده باشد وجز دراینمورد چیزی برایام سال نمی افزودند از این سبب اول سال ممکن نبود دوبار بیکروز بیفتدمگر بعد از ۱۴۴۰ سال (۱۲۰×۱۲) . روز جلوس پادشاهان ساسانی را موافق‌این نوع‌سال شماری ، مقرر میکردند .

تاریخ بعضی اعیاد که بیرونی شرح داده است با حوادث طبیعی فصول مربوطه متضاد است وازاینجا معلوم میشود چند قسم سال شماری متداول بوده ودرحساب افزایش ایام زائده بی نظمی واقع میشده است. مثلا دوعید موسوم بآذرجشن را بیرونی، ازاعیاد زمستانی شمرده است، ولی‌موافق تقویم معمولی‌که اول فروردین ماه را مطابق اعتدال ربیعی قرارداده، آذر جشن اول با ۲۱ ماه اوت (تابستان) وآذرجشن دوم، با۲٤نوامبر مصادف میشود.

در میان اعیاد آنکه بیشتر قبول عام داشت چنانکه امروز نیزدارد، نوروز بود که آنرا نوگ روز میگفتند این جشن درآغاز سال بودودرسنوات منظمه، بلا فاصله بعد از عید فروردیگان Farvardighân می‌آمد. بموجب روایت دینکرد(۱) هرپادشاهی در این روز رعیت ممالك خویش را قرین شادی وخرمی میکرد ودر این عید کسانی‌که کار میکرده اند دست از کار کشیده باستراحت وشادمانی می پرداخته اند. یکی ازکتب پهلوی(٦) نسبة جدید، همه حوادث گذشته‌وآینده را که‌درنوروزواقع شده، شرح‌میدهد. یعنی ازروزی‌که اوهرمزد جهان رابیافرید وایام فرخنده‌ای که درتاریخ داستانی مذکور است. تا پایان عمرعالم درآن آمده‌است. غیرازبیرونی(۲) چندتن ازمورخان عرب وایرانی عید نوروز را توصیف(۳) کرده اند وشعرائی مانند فردوسی و منوچهری دراشعارخود آنرا ستوده اند. نوروز عید بهاری است وآثاری اززگموك Zagmuk که جشن بابلیان بود درآن باقی است. در این روز مالیات های وصول شده را بحضور شاه می‌آوردند وشاه بعزل ونصب حکام می پرداخت وسکه میزد وآتشکده ها را پاك وطاهرمیکرد و امثال این... (٤) عید نوروز شش روزمتوالی دوام داشت ودراین ٦ روزسلاطین ساسانی بارعام میدادند ونجبای بزرگ واعضاء خاندان خودرا بترتیب منظم می پذیرفتند وبحضارعیدی میدادند. روزششم عید را سلاطین برای خود ومحرمان درگاه جشن میگرفتند فی الواقع در روز اول و روز ششم نوروز، همه قسم مراسم متداوله ملی‌اجراء می شد(٥). در روز اول مردم صبح بسیار زود برخاسته بکنار نهرها و قناتها رفته شستشو میکردند وبیکدیگرآب می‌پاشیدند وشیرینی تعارف میکردند. صبح پیش‌ازآنکه کلامی‌ادا کنند شکر میخوردند یاسه‌مرتبه‌عسل می‌لیسیدند وبرای حفظ بدن ازناخوشیها وبدبختی ها روغن بتن می مالیدند وخودرا باسه قطعه موم دود میدادند.

اماسایر اعیاد، ما بذکرمهمترین آنها اکتفا می‌کنیم درهرماه روزی‌که اسمش

با نام ماه مطابق‌میشد عید میگرفتند ، مثلا روزتیر که ۱۳ تیر ماه بود ، جشن تیرگان گرفته میشد . درآن روز آب تنی میکردند وگندم ومیوه می پختند .(۱)

عید آذر جشن اول ، درهفتم شهریور(شهریور روز ازشهریور ماه) بود . آذر جشن، عید آتش‌خانگی‌محسوب میشد . درداخل خانه‌ها، آتش‌های بزرگ میافروختند و درستایش خدا وشکرنعم او سعی، بلیغ میکردند. مردمان‌گردهم فراهم آمده باهم غذا می پختند وتفریح میکردند . ظاهراً این عید فقط دربعض نواحی ایران معمول بوده است .(۲)

مهرگان یا عید میثرا که در ۱٦ مهر ماه (روز مهر از ماه مهر) واقع میشد ، عیدی بسیار بزرگ بشمار میرفت. چنانکه‌گفتیم درقدیم‌الایام این‌عید روز اول سال بوده واثار مبداء سال بودن، درمراسم این‌جشن هنوز باقی مانده است . عید مهرگان هم مثل عید نوروز، بیادگارحوادثی‌که درآغاز آفرینش جهان رخ داده وبیاد وقایعی که درتاریخ داستانی مذکوراست ، وضع شده بود . دراین روزپادشاهان ایران تاجی برسر می نهادندکه صورت آفتاب درمیان چرخی‌گردان ، برآن منقوش بود . "هنگام طلوع آفتاب ، یکی ازسپاهیان ، درحیاط قصرسلطنتی ایستاده فریاد میزد : « ای‌فرشتگان(۳) بعالم فرودآئید وشیاطین وبدکاران‌را بزنید وازدنیا برانید ! » در روزمهرگان . خوردن انار واستشمام‌گلاب‌را اسباب صیانت ازبدبختی میدانستند .(٤)

دراول ماه آذر ، عید « وهارچشن » یعنی عید بهاربود ، زیرا که درعهد خسروان ، (یعنی در زمانی که تقویم ها مختل شده بود)اول آذر ماه با آغاز فصل بهار مصادف میشد . درازمنهٔ اسلامی این عیدرا « خروج‌الکوسج » میگفتند . مردی‌کوسه‌را برقاطری نشانده بگردش میبردند . آن مرد خودرا با باد زنی باد میزد تا شادمانی خودرا ازخاتمه یافتن فصل شتا و نزدیك شدن‌گرما بدان وسیله اشکارکند (٥) (ویصیح بالفارسیه‌گرما ، گرما) (مروج‌الذهب) .

چند روز بعداز وهار جشن ، درآذرروز، ازآذرماه (که روز نهم بود) آذر جشن دوم پیش میآمد . درآنوقت خودرا باآتش‌گرم میکردند « زیراکه آذرماه آخرین ماه زمستان‌است ودر اواخراین‌فصل سرما سخت‌تر وشدیدتر ازهمه اوقات سال است» .(٦)

روزاول‌ماه دذو (دی)راکه درحساب سال شماری عتیق عید بوده « خرم‌روز» میگفته اند . درخرم روزشاهنشاه ازتخت بزیرمیآمد ، لباس سفید می پوشید ودرچمنی برفرش های سفید می نشست و بار عام میداد . هرکسی میتوانست بحضوراو درآید

آنگاه شاهنشاه باعموم کشاورزان، خصوصاً دهقانان، سخن میگفت و با آنان میخورد و میآشامید. شاه درآن روز چنین میگفت: من امروز چون یکی ازشما هستم و با شما برادرم زیرا که قوام جهان بآبادی است که در دست شماست وقوام آبادی بپادشاه است هیچیک ازاین دو ازدیگری بی‌نیاز نتواند بود». (۱)



شکل ۸— جام کایموا
(هرتسفلد سالنامه صنایع پروس جلد ٤١)

درجشن سیرسور که روز ١٤ دیماه بود. مردمان بخوردن سیر واشامیدن شراب **می پرداختند وسبزی‌را** باگوشت می پختند تا دفع آفات شیطانی کند و امراض حاصله **ازنفوذ دیوان‌را** برطرف نماید. (۲)

روز ١٥ دذو، معمول بودکه صورت‌انسانی‌را ازخمیر یاگل‌سرخ میساختند وبر فراز درگاه می نهادند.

روز شانزدهم دذو، عیدی میگرفتندکه دونام داشت وفعلا تلفظ آنها درست **معلوم نیست**، یکی ازاین‌دو اسم‌گویا نامی مرکب است‌که جزء نخستین آن لفظ گاو است اصل این جشن منسوب بافسانه فرذون (فریدون) پادشاه داستانی است. درروز

۱۶ دذو ، فریدون برگاوی سوارشد . واین‌شبی است که گاوی که کشنده اراده ماه‌است ، ظهور نمود واین گاوی است نورانی که شاخهایش ازرز وقوائمش ازسیم است ساعتی اشکار میشود وناپدید میگردد. هرکس‌درساعت‌ظهور ، دراو نظرکند ، دعایش‌مستجاب خواهد بود وگویند دراین شب برکوه بزرگ صورت گاوی سفید پدیدار شود واگر محصول آن‌سال خوب باشد ، دوبار نعره برآوردواگر خشکسال باشد یکبار فریادکند . » (۱)
دراین عبارت قصهٔ اراده ماه‌که یك گاو آنرا می‌کشد جالب توجه است ، در موزه هرمیتاژ Hermitàge لنین‌گراد ، جام نقرهٔ ازعهد ساسانیان باقی‌است‌که آنرا جام‌کلیموا Klimowa نامند . دراین جام نقش خدای ماه دیده میشودکه برتختی نشسته واطراف اوراهلالی احاطه‌کرده‌است درزیر آن اراده است که‌چهار گاو آنرا می‌کشد . (۲) (ش ۸)

روز دهم بهمن ، عیدمشهورساذگ(ساده) بوده که‌جشن‌خاص‌آتش‌است وغالباً درکتب مورخان ایران وعرب ، ذکر آن آمده است(۳) این عید را گاهی‌بهوشنك اولین پادشاه پیشدادی ، وگاهی به بیور اسپ ظالم یا دهاك (که‌فردوسی اورا ضحاك می نامد) نسبت داده اندکه انسانی اژدها فش بود و بدست فریدون اسیر شد .

بنا برروایت بیرونی(٤) ایرانیان « درشب ساذك دود بر می انگیزند تا دفع مضرات کند. افروختن وشعله ورگردانیدن آتش ، دراین‌شب: وراندن‌حیوانات وحشی و پرانیدن مرغان درمیان شعله ونوشیدن شراب وتفریح نمودن‌درگرد آتش ، جزء رسوم پادشاهان شده است . »

روز ۳۰ وهمن ماه، که جشن ابهریزگان (آب ریزان) بود، مردم آب پاشی‌میکردند وبوسیله‌این عمل‌که منشاءآن ساحری‌بود، میخواستندباران بیاید. بیرونی مبداءاین جشن‌را بتاریخ داستانی قبل ازهخامنشیان مربوط نمیکنند بلکه یکی ازحوادث عهد ساسانیان مربوط می‌نماید. از اینقرارکه میگفتند در زمان پیروز، مدتی مدید خشکسالی پیش آمد شاه بزیارت آتشکده آذرخوره (آذرفربغ) رفت ودعا کرد تا آن آفت را خدای تعالی دورگرداند . (۵)

روزاسپندارمذ (پنجمین روزاز ماه اسپندارمذ) را عید زنان میخواندند وآنرا مزدگیران میگفتند . دراین روزمردان تحفه ها بزنان عطا میکردند درآن روزکشمش و ناردان خرد شده را میخوردند وبآن وسیله نیش عقرب را دفع میکردند .

برای مصون ماندن ازاین خزندگان، درفاصله طلوع فجرو برآمدن آفتاب دعائی را برسه قطعه کاغذ مربع نوشته ازسه دیوارخانه میاویختند ویك دیواررا آزاد میگذاشتند که عقرب از آن جا بگریزد و بدررود (۱)

روزنوزدهم اسپندارمذ را « عید آبها و نهرهای جاری » میخواندند وگلاب وعطر درنهر می ریختند (۲)

آگاثیاس (۲۴ر۲) گوید: درایران عیدی‌است بنام‌جشن « هلاکت موجودات ضاره »، دراین روز مردمان خزندکان وهوام وحشرات موذیه‌را می‌کشتند وکشته آنها را برای اثبات ثوابکاری خودبموبدان نشان میدادند . مادر منابع دیگر از این جشن اثری نیافته‌ایم اما معلوم‌است که‌هلاك کردن حیوانات موذیه که ازمخلوقات اهریمنند در دین مزدیسنی ثوابی‌عظیم بوده‌است ودربعضی موارد یکنفرتوبه کار بایستی عدهٔ معینی ازاین جانوران موذی را بقتل رساند (۳)

ازهنرهای مغان تفألبود، چون بآتش مقدس می‌نگریستند ازآینده خبرمیدادند (۴) و بوسیله حسابهای نجومی زایجه طالع میگرفتند . بیرونی (۵) فهرستی ازایام سعد ونحس سال تنظیم‌کرده است بنام جدول‌الاختیارات و در آن احکام دیدن مار را نیز بنام (رویة الحتیه) معین نموده است معتقد بوده‌اند که دیدن مار درهرروزی از ایام ماه تأثیری می بخشد مثل ناخوشی و مرگ یا مفارقت یکی ازاهل خانه یا وصول منفعتی از طرف اهل شهر یا تحصیل نام و شهرتی یا پیش آمدن سفر پرسودی یا تهمت وتنبیه و سیاستی و مانند اینها. روز های تقارن و تقابل سیارگان مخصوصاً از ایام منحوسه بشمار میرفت .

بلعمی (۶) نام از یك کتابی برده مشتمل برتفال هائی‌که ایرانیان در جنگها میزده‌اند و عبارتی چند از آن نقل‌کرده است (۷) .

فصل چهارم

مانی و کیش او

جلوس شاهپور اول ــ کتیبهٔ تاجگذاری ــ مانی و آئین او ــ جامعه مانویان و تشکیلات آنان ــ انتشار عقاید مانی پس از مرگ او ــ صنایع مانویه .

مؤسس سلسلهٔ اشکانی درسال ۲٤۱ ، بدرود زندگی گفت(۱) کتیبه نقش رجب که حاکی از جلوس شاهپور است پادشاه را در حالی نشان میدهد که حلقه سلطنتی را از اوهرمزد ، میگیرد این تصویر بتقلید کتیبه جلوس اردشیر در نقش رستم ساخته شده است . در اینجا پادشاه و خدا سوار اسب هستند و لباس آنان در هردو جا یکسان است فقط اختلاف دراین است که در کتیبه شاهپور خدا درسمت چپ و پادشاه درجانب راست واقع شده وشخصیکه در کتیبه اردشیر برزمین افتاده استدر نقش شاهپور موجود نیست. صورت پادشاه خیلی ضایع شده و جزئیات آن تشخیص داده نمی شود . اوهرمزد تاج کنگره دار باستانی برسر دارد که از بالای آن گیسوان مجعدش نمایان است نوار های پهنی که بتاج بسته است ، ازجانب پشت سر آویخته . جبهٔ او بوسیله شمسه که در پیش سینه است ، بسته شده واین تکمه درزیر گردن بند مرواریدی قرار دارد . شلوار دربالای ران دارای چین های ظریفی است .

گردن و سینه اسب را باالواح مدورکه بصورت زنجیری است زینت داده اند و گوی مستطیل سابق الذکر ، دربرابر پاهای اسب نمایان است (۲) تاجگذاری رسمی شاهپور درسال ۲٤۲(۳) صورت گرفت . بنابر روایت ابن الندیم نخستین خطبه مانی(٤) در روزجلوس شاهپور یعنی یکشنبه اول نیسان ، که آفتاب دربرج حمل قرارداشت ایراد شد . اگر بتوان این روایت را قبول کرد ، تاریخ هردو واقعه مطابق بیستم مارس ۲٤۲ میشود . اما مانی در کتاب کفلایه(٥) گوید درعهد سلطنت اردشیراول سفری بهندکرده

ومردم را بدین خویش خوانده‌است وچون خبر مرگ اردشیر وجلوس شاهپور راشنیده بایران باز گشته در خوزستان بحضور شاهپور بار یافته است (۱) مانی از نجبای ایران بود بنابر روایات‌موجوده. مادرش ازخاندان شاهان اشکانی بوده که هنگام تولد مانی سلطنت ایران داشتند وممکن است فاتك پدر مانی نیزاز همین دودمان باشد(۲) این‌فاتك از مردم همدان بود. ببابل مهاجرت کرد درقریه‌ای در مرکز ولایت مسن(۳)مسکن گزید وبا طایفه مغتسله که یکی‌از فرق گنستیك است ودران تاریخ درنواحی بین فرات ودجله ساکن بودآمیزش نمود. دراینجامانی‌درسال۲۱۵ یا ۲۱۶ متولدشد. درطفولیت‌آئین‌مغتسله گرفت اما بعدچون ازادیان زمان خود مانند دین زردشتی وعیسوی(٤)ومذاهب گنستیك هاخصوصاًمسلك ابن دیصان(٥) ومرقیون‌آگاه شد. کیش‌مغتسله‌راانکار کرد. مانی‌چندبار مکاشفاتی‌یافت‌وملکی‌بنام (صاحب‌وقرین) اسرارعالم‌راباوعرضه‌کردپس‌آنگاه بدعوت پرداخت . وخود را فارقلیط که مسیح‌ظهوراورا خبرداده بود. معرفی‌کرد.(٦)مانی‌گوید «درهرزمانی ابنیاء . حکمت وحقیقت را ازجانب خدا بمردم عرضه‌کرده‌اند. گاهی در هندوستان بوسیلهٔ پیغمبری بودا نام وگاهی درایران بواسطهٔ زرتشت و زمانی درمغرب زمین‌بوسیلهٔعیسی. عاقبت منکه‌مانی پیغمبرخدای‌حق‌هستم. مأمورنشرحقایق‌درسرزمین‌بابل گشتم» (۷) ونیز درسرودی‌که بزبان پهلوی سروده‌گوید: «من از بابل زمین آمده‌ام تا ندای دعوت را درهمه جهان پراکنده‌کنم» (۸)

مانی درباب مبداء آفرینش میگفت (۹) درآغاز دواصل اصیل‌وجود داشته. یکی نیك ودیگر بد. نخستین پدرعظمت یا سروشاو Srôshâv بودکه غالباً بنام زروان خوانده شده‌است (۱۰) واو درپنج موجودتجلی میکندکه بمنزله وسائط بین خالق ومخلوقند و بمثابه پنج اقنوم پدرند از این قرار: ادراك. عقل. فکر. تأمل. اراده . خدای ظلمت هم پنج عنصر ظلمانی داردکه بنا بریکی از عقاید باستانی رایجهٔ دربین‌النهرین. برروی یکدیگر قرار داشته‌اند از اینقرار: دخان یامه. آتش مخرب. باد مهلك. آب‌گل‌آلود. ظلمات. مانی به تبعیت زردشتیان‌گوید. قلمرو این‌دوخالق از یك جانب بهم پیوسته واز سه‌طرف دیگر بی نهایت است . پادشاه ظلمات چون نور را مشاهده کرد باهمهٔ قوای خود برآن حمله برد. پدرعظمت برای دفاع ازکشورخود نخستین مخلوق را بیافرید: مادر حیات را (یا مادر زندگان) که گاهی رام راتوخ Râmrâtukh مینامند بخواند

و او انسان نخستین را که گاهی (اوهرمزد) (۱) یا اورمزد نیزمیخوانند، طلب کرد ـ پدر عظمت و مادر زندگان وانسان نخستین تثلیث اولند (پدر، ومادر فرزند) (۲) پس انسان نخستین، پنج فرزند بیافریدکه پنج عنصر نورانی درمقابل پنج عنصرظلمانی هستند ازاینقرار: اثیر صافی و نسیم و روشنائی وآب و آتش تطهیر کننده که آنانرا بنام پنج مهرسپند(۳) موسوم کرده‌اند. آنگاه انسان نخستین آن پنج عنصررا چون‌زره برتن‌راست کرد و به نبرد پادشاه ظلمات که او نیزپنج عنصرتاریك‌را درخود بسته بود فرود آمد چون انسان نخستین، دشمن را زورمند دید. عناصر نورانی‌خویش را باو واگذاشت تابلعید. «همچنان انسانیکه دشمنی دارد و زهر قاتل در نان شیرینی آمیخته باو میدهد» (٤) پنج عنصر نورانی با پنج عنصر ظلمانی آمیخته و این عناصر پنجگانه فعلی را که صفات خیروشردر آنها آمیخته‌است، بوجود آورد. پس‌ازآن انسان نخستین‌که خسته ورنجور بود، هفت بارپدررا بیاری خویش بخواند. پدر برای نجات او بآفرینش دیگرپرداخت: دوست روشنائی یا نریسف(۵) Narisaf ظاهرشد و او بان Bân اعظم را طلب کرد. و وی نیز بنوبت خود روح زنده را بخواست (این روح زنده را مانویان مغرب زمین با عقل یکی دانند. درلغات جنوب‌غربی آنرا مهریزد (ایزد میثرا) می‌خواندند. این‌تثلیث دوم است(٦)). روح زنده پنج فرزند بیاورد ازاینقرار: زینت شکوه. پادشاه شرافت. آدم نورانی. پادشاه افتخار. حامل(Omaphoros) پس باتفاق پنج فرزند خود بطبقات ظلمات فرو رفت و فریادی چون شمشیر برنده برکشید وانسان نخستین را نجات داد (۷) بعد روح زنده، فرزندان خودرا فرمان داد که ارکان دولت ظلمات را بکشند وپوست برکنندومادرحیات ازپوست آنان آسمانرا بساخت وجسد آنان را برزمین تاریکی‌درارض ظلمات افکند وازگوشت آنها خاك را بیافرید. کوهها ازاستخوان آنها ساخته شد. این روایت مأخوذ از یك افسانهٔ قدیم است که درقصص زرتشتی نیز آثارش پیداست (۸). عالم که از اجساد پلید دیوان ساخته شده، مشتمل بر ده فلك وهشت زمین‌است وهرفلك را دوازده دروازه است (۹) زینت شکوه (۱۰) افلاك را افراشته نگاه میدارد و حامل زمین را بردوش خویش برداشته است واین شبیه است به اطلس دراساطیریونان پادشاه شرافت درمیان ایستاده وخدایان محافظ را فرمان میدهد.

بعد روح زنده هیئات فریبندهٔ خود را بفرزندان ظلمات نشان داده درآنهاهوسهای شهوانی(۱۱) برمیانگیزد. باین تدبیرقسمتی ازنوری راکه بلعیده‌اند رها میکنند. ازاین

ذرات نور آفتاب وماه وستارگان‌را میآفریند. پس آنگاه هوا و آب و آتش که چرخهای سه گانه هستند، خلق شده و پادشاه افتخار آنها را برفراززمین وامیدارد تانگذارند زهر ارکان ظلمت برمساکن موجودات زنده فرو ریزد.

پدر برای اینکه کاملا وسایل محافظت فراهم آید، پیامبررا که سومین رسول نیز گویند بیافرید. این‌پیامبررا بالقاب مختلف میخوانند گاهی خدای عالم نور (روشن شهر یزد) و گاهی بنا بر لغت شمالی نریسه Narisah (۱) و گاهی بزبان سغدی ایزد میثرا (مهر-یزد) میشی بها گه Mishèbhaghè (۲) گفته‌اند باخلق شدن این‌پیامبر، سلسله خدایان هفتگانه تکمیل گردید.

این هفت ایزد را با هفت امشاسپندان مزدیسنی میتوان مطابق دانست. بعلاوه عقیده بخدایان هفتگانه که مرکب ازدو تثلیث و یك خدای واحد باشد در نزد کلدانیان عهد مانی رواج داشته است (۳) از پیامبر، دوازده دختر نورانی متولد شد (٤) ازاینقرار: سلطنت - حکمت- نصرت - اعتقاد - طهارت - حقیقت - ایمان- صبر- صدق- احسان - عدل. و نور پیامبرخود نیز در واقع بمنزله بتول نورانی‌اخص (۵) است. پیامبر در آفتاب منزل کرده (٦) وسفاین را که نیرین باشند بحرکت میآورد. اختران وخورشید وماه وبروج دستگاهی هستند که عمل آنها بیرون آوردن ذرات نور از میان ظلمات و نقل آنها بفلك روشنائی است. بفرمان پیامبر سه چرخ بحرکت میآید بان اعظم زمینی جدید و زندانی برای دیوان میسازد. باینطریق حرکات منظم جهان شروع میگردد. پس پیامبر تجربه ایرا که سابقاً روح زنده کرده بود، تکرار میکند یعنی‌هیئات زیبای خودرا بارکان‌ظلمات که در بالای آسمان بسته زنجیر هستند، آشکار میکند باین ترتیب که بارکان‌نر، خودرا بصورت زنی زیبا نشان میدهد وبارکان ماده، خودرا بهیئت جوانی ظریف جلوه‌گر میسازد(۷) ارکان درعین جوشش شهوانی ذرات نوریرا که بلعیده اند بزیر انداخته و در همان حال گناه نیز ازانها ترشح کرده بزمین میریزد یك نیمه از این ماده ظلمانی در مکان مرطوب (دریا) افتاده وازآن عفریتی پیدامیشود که آدم نورانی آنرا مغلوب ومنهزم میکند نیمه دیگراز آن مواد ظلمانی که درخشکی‌افتاده، پنج درخت بوجود میاورد که مبداء همهٔ رستنیهای‌عالم است. ارکان که طبیعةً آبستن بودند، چون جمال پیامبررا می بینند سقط جنین میکنند وجنین های آنها

موسوم به مزن(۱) Mazan و آسر یشتار (۲) Asréshtâr بزمین افتاده واز آنها جانوران خاکی و دریائی وهوائی پیدا می‌شود . از اینقرارحیوانات و نباتات ازدیوان پلید بوجود آمده اند(۳) عاقبت آز(حرص) Az آسریشتارها و مزن‌هارا باهم پیوندمیکند واولادآنهارا می بلعد پس‌از آن عفریت‌نر وماده(٤)موسوم به اشقلون و نرمائیل بنابر روایت‌سریانیان پسری گهمرد نام(۵) Gèhmurd ودختری مردیانگ نام(٦) Murdiyànagh میزایند . این پسرودختر که اصلا از نژاد عفریت هستند ، آدم وحوا نام میبابند . که پدر ومادر نوع انسان محسوبند . مخصوصاً در گهمرد (آدم) آخرین ذرات نور که دیوان نگاهداشته بودند ، جمع میگردد . بعبارة اخری روح الهی در پیکری پلیدمحبوس میماند(۷) آنگاه عیسی نورانی «عالم عقل» (خردیشهر) مامور می‌شود که گهمرد (آدم) را از خواب برانگیخته و اورا از احوال جهان و سرشت مخصوص خود وسرنوشتی که دارد . آگاه کند . این‌عیسی نورانی را « پدر» خلق نکرده است بلکه خدایان درجهٔ دوم اورا آفریده‌اند (ازقبیل پیامبر ، مادرحیات ، انسان نخستین ، روح زنده) (۸) بنا برقول مسیوکومون ، Cumont (۹) : « مانویان را در این باب تمثیلی عجیب است چه گویند : شهادت مسیح نمونه ایست از رنج جوهرالهی‌که در مواد عالم منتشراست و هرروز متولد شده رنج میکشد ومی‌میرد (اودیوس دوفید) Evodius,De fide (۱۰) و این جوهرالهی چون در شاخه‌های درخت درآمده معلق میگردد شبیه آن وجود مصلوب است وچون در میوه و سبزیها حلول کند ، برسر سفره ها و در اجزاء غذا ها بکار رود و در این صورت اورا مانویان « عیسی بردبار » میخوانند . آدم درهنگام بینوائی فریاد بر‌آورد « نفرین برخالق بدن من‌که جانم را زندانی‌کرده است ونفرین برطاغیانی که مرابغلامی انداخته اند » (۱۱) عاقبت آدم نجات یافته وارد بهشت میگردد (۱۲)

این شرحیکه ما از عقاید مانویه در باب تکوین جهان ذکرنمودیم ، مأخوذ از منابع سریانی وعرب استکه از روی مندرجاب قطعات تورفان آنرا تکمیل نموده‌ایم درکتاب کفلایه (۱۳) فهرست کامل خدایان مسطور است ومشتمل بر پنج پدر است که هریك درطبقهٔ قرار دارند وهرطبقه مرکب ازسه شخص‌است . شجره نسب آنان ازروی کفلایه (۱٤) نقل میشود (۱۵) .

*

I پدر عظمت

مادر زندگان ، عاشق انوار (II) رسول سوم

ستون شکوه (III) عیسی نورانی بتول نورانی

IV نفس نورانی (۷) قاضی اعظم (.....)

خلیفهٔ نور رفیق مصاحب (پارگنوس) V صورت نورانی

۱ — ملك ۲ — ملك ۳ — ملك

در پایان عمر عالم موجودات ملکوتی از جهات اربعه فرا میرسند و بهشت نور را میگیرند و نظری بقعرجهنم میاندازند آنگاه سعدا از بهشت موقت (۱) خود بآنجا می آیند . دو ملکی که حامل آسمان وزمینند بارخودرا میافکنند. هرچیزخراب میشود وشعله هائی برآمده سرا سر عالم را میسوزاند . در این عذاب عام که ۱٤٦٨ سال (۲) دوام می‌یابد تمام ذرات نورکه استخراج آنها ازماده ممکن باشد، بیرون کشیده میشوند . قسمت کوچکی از نورالی‌الابد. در ظلمات اسیر می‌ماند اما این حال موجب کدورت خدایان نخواهد شد زیرا که طبیعت آنان باغم سازش ندارد وجز بهجت و سرور، چیزی‌ادراك نمیکنند(۳) سدی محکم درمیان دوعالم کشیده میشود وعالم نورابدالاباد درآرامش وصلح می‌ماند . (٤)

دربیاناتی‌که مانویان راجع به تکوین وتعداد خدایان خود دارند آشکاراست که‌کلماتشان مأخوذ ازعقاید گنستیکها است مسیو شیدر M. Schaeder (۵) درخلاصه آراء مانویه که الکساندرلوکوپولیسی(درحدود سال ۳۰۰) باطرزحکیمانه ذکر نموده‌است تحقیقاتی‌کرده واقتباسات مانی را از فلسفه یونان ومسلك ابن دیصان (٦) کشف‌کرده است بنا براین وقتیکه لباس افسانه واساطیر ازاین بیانات دورکنیم، این‌معنی پیدا می شود : دو اصل قدیم یکی خداست (که رب خیرات است) و دیگر هوله «رب حرکات نا منتظم» که پروردکار شرور است . خدا برای اجراء حرکات منظم قوه‌ای فرستادکه روح نام دارد ، او با هوله Hylé درآمیخت سپس خدا قوهٔ دیگر مأمور کرد موسوم بعقل که بنجات دادن روح پرداخت .

---

* ظاهراً این لفظ یونانی همان است که درعربی هیولی می خوانند (مترجم)

روح بااینکه ازانوارالهی است ، چون بابدن متحد گشته هابط وساقط است ودرچنگال ماده اسیراست . دراین اسارت ، منشاء ومقصد خودرا ازیاد برده است ، نورالهی اورا بیدار وآزاد میکند . انسان مرکب از روح است که بکلی ازعالم بالاست ، وازبدن که بکلی بعالم زیرین تعلق دارد . رابط این دو ، نفس است که مسلماً بعالم اعلی تعلق دارد اما چون باتن اتحاد یافته ، چنگ درعالم زیرین زده است . درعالم کبیر نظیر این ترکیب که درعالم صغیرانسانی ذکرکردیم ، مشهود است ، زیراکه عالم بزرگ نیزمخلوطی است ازیك قوهٔ حی الهی و نورانی که با ماده ظلمانی ممزوج شده است وچنانکه افراد انسان محتاج نجاتند ، اونیز برهائی نیازمند است(۱) این اعتقادیکه مانویه نسبت به ترکیب عالم دارند، علم اخلاق را پایهٔ عقلائی واساس الهی میدهد ؛ زیراکه هرکس یکی ازتکالیف اخلاقی را بجا آورد ، مثل اینست که تشبه بسیر تکاملی عالم کرده باشد . عکس این مقایسه هم صحیح است » (۲) در بیانات الکساندر لوکو پولیسی آن صورتی ازعقاید مانویه را راجع بآفرینش جهان میبینیم ،که درمیان نصارا اظهار میکردند و روی سخن مانویه در اینجا با اشخاصی است که ذهنشان مسبوق بفلسفهٔ یونانی بوده است دراین ایام منبع جدیدی برای کشف آراء مانویه درقسمت غرب بدست ما آمده است وآن کتب قبطی است که مستقیم‌تر ازمعتقدات این طایفه بحث میکند .

اشکالیکه در توجیه این منابع مختلف راجع بمذهب مانی داریم اینست که منابع مزبور، هریك راجع بصورتی ازصورتهای مختلفی که این آئین باقتضای زمان ومکان گرفته است ، بحث مینماید . چه مانویه درمیان اهل هر دینی رنك . خاصی باقوال خود میداده‌اند . مانی میخواست دینی جهانگیر وعام تشریع کند وازاین جهت متعمداً اراء خودرا باعقاید ملل متنوع وفق داده ، واصطلاحات انانرا بکاربرده است (۳) می توان گفت سریانی زبان مادری مانی است اما بزبان ایرانی هم رسالاتی نگاشته است .

کتاب شاپورگان که ازاین پس مورد سخن قرارش خواهیم داد ودیگرکتب او بلغت جنوب غربی ایران یعنی پهلوی ساسانی نگاشته شده . سرود هائی ازمانی دردست است بزبان شمال ، یعنی پهلوی اشکانی . مانی و پیروانش برای انکه مستمعین ایرانی بهتر بمطالب انها پی ببرند ، چنانکه گفتیم نام بعضی ایزدان مزدیسنی را عاریت کرده بودند(٤) ودرسلسله اساطیرخویش سرگذشت پهلوانان داستانی ایران‌رامثل فریذون (فره ذون) وغیره واردکرده‌اند ، مانویه بسی از اراء خودرا بزردشت نسبت داده‌اند

بهمچنین اسم ملائکه را چون . گبریل - رفائیل - میکائیل - سرائیل - بارسمیوس وغیره‌را ازلغت سریانی اقتباس کرده اند مقصود ازیعقوب که در بعضی آثار مانویه در ردیف ملائکه فوق ذکر شده ظاهراً همان یعقوب توراة است(۱) واورا بانریمان (درلغت اوستائی نیرمانه) که لقب کرساسپه Kərəsâspa پهلوان داستانی ایران است یکی دانسته اند(۲) در رسالاتیکه مانویه بزبان های جنوب غربی وشمالی ولغت سغدی نوشته اند . اسامی اساطیری مختلف بکاربرده اند(۳) .

عقاید نصارا همچنین تأثیری عمیق درآئین مانی کرده است مثلا پدر عظمت وانسان اول ومادر زندگان‌را که نخستین تثلیث‌مانویه هستند . درازاء اب وابن‌وروح‌القدس قرار داده اند(٤) عباراتی ازاناجیل عیسویان در قطعات کتب مانی دیده میشود . عیسی در آئین‌مانی مقامی‌عالی دارد : اماچون اطلاعات ما کامل نیست . نمیتوانیم بتحقیق آن مقام را معین کنیم . آنچه معلوم است عیسی‌مانویان آن عیسی نیست که یهود بدار آویختند . مانی شهادت مسیح‌را ظاهری میداند وبعنوان نشانه اسارت روح نورانی در عالم اسفل(٥) تلقی میکند . باعتقاد مانی عیسی‌حقیقی موجودی‌است الهی . که ازعالم نور برای تعلیم آدم وهدایت او بصراط مستقیم فرستاده شد عیسی راهنمای ارواح است بجانب جهان نور(٦) . چنانکه بوست Boussét درخصوص‌سایر گنستیگها گفته است . مانی افکارقدمارا که راجع بنجات داشته اند . بعیسی نسبت داده است ولی این انتساب سطحی ومصنوعی نیست بلکه مانی (اصل‌نجات) را که درمذهب عیسوی آمده است تعبیر نموده وباآئین خود وفق داده است (۷) .

ظاهراً مانی عقیدهٔ تناسخ‌را ازهندیان خاصه بودائیان گرفته است (۸) اما محققین درباب محل این عقیده درمجموع اراء مانی ، اختلاف دارند . مسترجکسن که دراین مسئله بتفصیل بحث‌کرده است . چنین‌گوید : ماحق داریم معتقد باشیم که مانی شخصاً اعتقاد بتناسخ را یکی ازارکان تعلیمات دینی خویش قرارداده ومیگفته است‌که مستمعین سست اعتقاد وسایر گناهکاران بکیفر اعمال خود خواهند رسید وآن کیفر عبارت ازیك قسم بازگشت باین عالم است ولی خواص قوم ازآن معاف هستند . اما بعقیدهٔ مسیو وسندونك Wessendonk این‌بازگشت بعالم مربوط بافراد سماعون نیست . بلکه نوری‌که درآنها مختفی‌است باید انقدر باین‌جهان بازگرددکه عاقبت درعالم نورفانی شود . باری‌کیش مانی بعد ازاو درآسیای مرکزی‌که قبلا دین‌بودائی

درآن استقرار یافته بود ، انتشاریافت و با این محیط جدید هم سازش گرفت رسالهٔ چینی که ازمانویان باقی است انشائی داردکه بکلی بسبك بودائی است(۱) .

جامعه مانوی مرکب از پنج طبقه بود معادل پنج تجلی پدرعظمت ، ازاینقرار : طبقه اول دوازده نفرفرستگان وطبقه دوم ۷۲تن ایسپسگان ، طبقه سوم ۳۶۰تن مهیشتگان ، طبقه‌چهارم ویزیدگان(گزیدگان) طبقه‌پنجم نیوشگان (سماعون) عدد افراداین‌دوطبقه اخیرحدی نداشت (۲) و این دو طبقه بیشتر از سایرین درکتب مانویه نام برده شده‌اند . نیوشگان عبارت ازتوده مومنان بودند یعنی آنانکه طاقت تعالیم دشوارطبقه‌گزیدگان را نداشتند

حکمت عملی مانویه مبتنی برقواعدی چند بود مخصوصاً قاعده هفت مهر: که چهار مهر مربوط بامور معنوی و اعتقادی و سه مهرمتعلق بعمل و کردار اشخاص بود سه مهر اخیرازاین قرار است : مهردهان (احتراز از ادای سخنان کفرامیز وناپاك) : مهردست (اجتناب از عمل یا پیشه ای که برای انوار زیان آور است) و مهر دل (پرهیز از شهوات وآرزوهای پلید) (۳) این مهرهای عملی نسبت بطبقه برگزیدگان وطبقه سماعون ، حکم مختلف داشت برگزیدگان نبایستی پیشه اختیارکنندکه موجب زیان عناصرشود یا درپی اموری برآیندکه اسباب ثروت وآسایش مادی گردد . خوردن گوشت حیوانات وآزاررسانیدن بذرات نورکه درنباتات پنهان است ، بوسیله چیدن گیاهها ممنوع بود ، شراب را نیزحرام میپنداشتند . بیش ازغذای یك روزولباس یکسال ازمال دنیا نبایستی داشته باشند . بایستی بی زن زندگانی نمایند وبرای نشرپاکی وطرزمعاش بی آلایش ، دراقطار جهان سفرکنند . نیوشگان ازاین قواعد سخت معاف بودند : میتوانستند بمشاغل و پیشه های عادی خود بپردازند وگوشت نیز بخورند بشرط آنکه بدست خویش حیوانرا بیجان نکرده باشند : زن گرفتن نیزبرای آنها مباح بود . بایستی بطریق اخلاقی زندگانی کرده بکوشندکه بدنیا دلبستگی پیدا نکنند . ازواجبات طبقه نیوشکان آن بودکه نذرکنند غذای گزیدگان رافراهم آورندو گیاهی راکه گزیدگان غذای خودمیساختند وازچیدن ممنوع بودند ؛ بچینند ودرحضورآنهازانوزده‌تقدیم کنند . درعوض برگزیدگان دعامیکردندکه‌خداوندگناهی راکه‌ازچیدن گیاه برنیوشگان واردشده . ببخشاید(٤) پرداخت زکوة وگرفتن‌روزه‌وگزاردن‌نمازتکلیف‌عمومی‌بودوهمه‌طبقات‌راشامل‌میشدهرماه‌هفت‌روز

---

* Frestaghàn , Ispasaghàn , Mahishtaghàn , Vizidhaghàn , Niyòshaghàn .

روزه میگرفتند و در بیست و چهار ساعت چهار دفعه نماز میخواندند. پیش از شروع نماز با آب وضو میگرفتند در صورت فقدان آب با خاك وچیزهای دیگر تیمم میکردند و در نماز ۱۲ مرتبه بسجده میافتادند. نیوشکان یکشنبه‌را و برگزیدگان دوشنبه‌را مقدس میشمردند.

صدقه دادن واجب بود ولی مانویه از دادن آب و نان بکفارخود داری میکردند زیرا که این عمل را موجب پلید شدن ذرات نورکه مستوردرآب ونان است میدانستند اما ازدادن لباس وپول وچیز دیگرکه ازذرات نورخالی است، مضایقه نمیکردند.

دعوت مانی از آغازپیشرفتی عظیم داشت. دربابل ودرنزد ایرانیان مقبول افتاد بنا بر مندرجات کفلایه‌که دزفوق ذکرشد، گویا مانی درزمان اردشیر بابکان موردتوجه پسرش شاهپور بوده است بنا بر روایات دیگر نخست دو تن از برادران شاهپور، یعنی مهرشاه حاکم ولایت مسن و پیروز باو گرویده بودند دریکی ازروایات مانویه حکایت ملاقات مهرشاه را با مانی چنین مینویسند: «مهرشاه دشمن رسول خدا بود: باغی با شکوه وبسیارپهناورداشت‌که بی‌نظیر بود: پیغمبر بحضورمهرشاه رفت‌که در باغ ضیافتی شگرف آماده‌کرده درنهایت شادمانی بود. شاهزاده به پیغمبرگفت: «آیا در بهشتی که توبدان میخوانی، باغی چون باغ من هست؟» آنگاه پیغمبراز بی‌اعتقادی شاهزاده آگاه شد و بقدرت خویش، بهشت نوررا با همه ایزدان و موجودات ربانی وهمهٔ سعادت و بهجت جنانی بوی نمود. دراین مدت شاهزاده بیهوش بود واین حال سه ساعت دوام یافت. پس پیغمبردست برسراو نهاد تا بهوش آمدآنچه دیده بود بخاطرداشت چون برخاست بپای اوافتاد ودست راست اورا دردست گرفت(۱) بنا برروایت الفهرست فیروز بودکه مانی را بحضور شاه دلالت‌کرد. ظاهراً مانی از علم طب با خبر بوده: گویند شاهپور علاج فرزند مریض خود را از او درخواست‌کرد ولی طفل در آغوش او جان داد (۲) ظاهراً عبارتی‌که در رساله آکتا آرکلائی Acta archelaï مسطوراست و مورد تردید کسلر Kessler (۳) واقع شده مربوط باین واقعه است و در قطعه M 3 (٤) از رسالات مانویه هم اشاره بدان رفته است.

بنا برروایتی‌که مؤلف‌الفهرست آورده، روزیکه مانی نخستین بار بحضور شاهپور رسید برهر دوش او چیزی مثل مشعل روشن بود. شاه میخواست اورا دستگیر و هلاك‌کند ولی چون چشمش باو افتاد دردل خود احترامی عمیق احساس‌کرد سبب آمدنش پرسید ووعده دادکه آئین اورا بپذیرد. آنگاه مانی ازشاه طلب مساعدت

کرد ازجمله آنکه پیروانش درپایتخت وسایر قسمتهای کشور ، مورد احترام عمومی باشند وآزادانه بهرجا بروند شاه درخواست اورا پذیرفت .

شاهپور نسبت به مانویان اظهار مساعدت وخیرخواهی کرده است و بهمین مناسبت ، مانی یکی ازکتب عمده خودرا بنام اوکرده وشاهپورگان خوانده است . درکتاب کفلایه که مانی شرح حال خودرا نوشته ، اطلاعات گرانبهائی راجع بروابط مانی وشاهنشاه شاهپور مذکوراست ، مانی پس از ذکرمسافرت خود بهند ومراجعت بایران ، چنین گوید : « بحضور شاهپور رفتم واو باحترام بسیار مرا پذیرفت واجازه مسافرت (درکشور خود ؟) مرحمت کرد تاکلمه حیات را تبلیغ کنم . من چندین سال صرف کردم .... ودرموکب او سالیان دراز درایران ودرکشور پارت تا آدیب (آدیابن) وممالکی که بادولت روم مجاور است مسافرت نمودم » (۱) .

شاهزاده پیروز بعد ازجلوس شاهپور ، بفرمانفرمائی شمال شرقی (ابهرشهر) (خراسان)(۲) نصب شد . سکه هائی ازاو باقی است باین عبارت : « پرستندهٔ مزدا پیروز الهی . شاهنشاه کوشان » صورت خدائیکه درروی سکه های پیروز دیده میشود این عبارت را در بر دارد « بودا خدا »(۳) چون این شاهزادهٔ پیرو مانی بوده میتوانسته است دفعهٔ هم پرسندهٔ مزدا باشد هم بودا .

یکی ازپیروان بزرگ مانی که ازمبلغین معتبراین آئین جدید بود ، اردوان نام داشت که اسم اشکانی است و از اینجا محققین نتیجه میگیرند که وی ، از شاهزادگان سلسله منقرضه اشکانی بوده است (٤) بنا برروایات مانویه که مأخوذ ازتواریخ عربی است ، درآخر ، شاهپور بامانی بخصومت پرداخت . بنابرقول یعقوبی . این پادشاه فقط ده سال کیش مانی داشت پس از آن مانی ازکشورایران اخراج وقریب ده سال درممالك آسیای مرکزی سرگردان بود . ویا تاهندوچین نیز رفته وهمه جا دین جدید را تبلیغ کرده وکتابها ونامه هائی بمشایخ خود که دربابل وایران وسایرممالك شرقی اقامت داشته اند ، مینوشته است عاقبت شاهپوردرسال ۲۷۲ وفات یافت . پسروجانشینش هرمزد اول نیز در ۲۷۳ جهان را بدرودگفت و مانی توانست در مقابل خصومت موبدان مقاومت ورزیده بایران باز گردد مسیوشمید Schmidt(۵) نسبت بجزئیات این روایت ابراز شك کرده و برآنست که هرگز مانی با شاهپور معارضه ای نداشته است و چنین گوید « در هرحال فرارو نفی مانی بهند افسانهٔ بیش نیست زیراکه این سفرقبل ازجلوس شاهپور باید واقع شده باشد

نه تنها شاهپور بلکه هرمزد اول هم مانی را بچشم احترام مینگریسته اند.

قدرمتیقن اینست که وهرام اول برادر هرمزد اول که پادشاهی عشرت طلب و سست عنصر بود. مانی را بدست روحانیون زردشتی واگذاشت. یعقوبی گوید (۱) مجلس مباحثه عمومی تشکیل شد و مانی با موبدان موبد که هم خصم بود هم قاضی، بگفتگو پرداخت. شکی نیست که مانی مجاب (۲) ومحکوم گردید و او را بعنوان خروج ازدین. بزندان افکندند وچندان عذاب دادند تابدرود جهان گفت (۳) این واقعه درسال ۲۷۶ اتفاق افتاد (٤)

بنا بر یك روایت شرقی. مانی مصلوب شد یا زنده زنده پوست او را کندند بعد سرش را بریدند و پوست او را پر ازکاه کرده یکی از دروازه های شهر گندیشاهپور خوزستان بیاویختند واز آن پس آن دروازه به باب مانی موسوم گشت.

مانویان بیادگار روزشهادت نبی خود، روزی را معین کردند موسوم به (عیدبما) دراین جشن منبری میگذاشتند که حاکی ازحضوراستاد غایب باشد. چون دریونانی منبر را بما گویند. این روزچنین خوانده شده است. درقطعه هائی که بزبان شمالی (۵) دردست است چنین مینویسد: «بیائید اینجا...... (؟) دراین روز بما. تا از بسی سمساره ها نجات بیابید.» معلوم میشود مانویان اصطلاح سمساره را که بمعنی تناسخ است از زبان سانسکریت گرفته بودند از مانی عدهٔ بسیاری کتب و رسالات که مشتمل بر اصول وفروع آئین اوست بیادگارمانده است منابع غربی وشرقی نام وعنوان وموضوع اغلب این کتب را ذکر کرده اند (٦) اکثرآنها بزبان سریانی بوده است.

مانی درکتاب الاسرار، درضمن سایرمباحث بآراء ابن دیصان نیز پرداخته است رسالةالاثنین ظاهراً (۷) نظیر رساله کوان مشهور است که مخصوص شرح قیام عفریتان ودیوان وحملهٔ بآسمان وبسی افسانه های داستانی دیگر بوده است(۸) کتاب(پراکما تایا یارسالةالاصل را میتوان همان کتاب رسالة الاثنین شمرد. انجیل زنده یا فقط انجیل که برحسب عدد حروف هجائی سریانی ۲۲ فصل داشته است «الهام نامهٔ خدای منجی است» (۹)

متمم این انجیل کتابی بود درفلسفهٔ گنستیك، موسوم بکنزالحیات. مانی دراین کتاب، احکام وقواعد وتکالیف اخلاقی وحکمت عملی طایفه برگزیدگان ونیوشگان را معین کرده است همه آثارسریانی مانی بزبان پهلوی ترجمه شده بود. یکی دیگراز کتب مانی که بزبان پهلوی جنوب غربی نوشته بود. شاهپورگان نام داشت، که مکرر دراین تألیف مذکورشده است

این کتاب بنام شاهپور اول، وحاکی از مطالب متعلقه بمبدأ ومعاد بود. بعضی قسمتهای شاهپورگان وترجمه پهلوی انجیل، درضمن قطعات مکشوفه تورفان بدست آمده است. کتاب کفلایه که قسمت اعظم آن بزبان قبطی است که آنهم گویا ترجمهٔ از یونانی باشد، امروزدردست ما است وحاوی تعلیمات مانی است که پس ازمرگش جمع آوری کرده‌اند گذشته ازاین کتب، عدهٔ بسیاری نامه و دستورالعمل های کتبی ورساله های مختلف بقلم مانی رواج داشته است. این نامه ها خطاب بشاگردان معتبریا جماعت مانویه ای بوده‌است که درممالك مختلف مانند تیسفون و بابل و مسن و ادس و خوزستان و ارمنستان و هند و غیره ساکن بوده اند. از این رومعلوم میشود که درزمان خود مانی هم آئین اوچه توسعه وانبساطی داشته‌است. درمیان پاپیروس‌هائی که درمصر کشف شده. ترجمه قبطی بسیاری ازاین نامه ها بدست آمده است (۱)

مانی از لحاظ ادبی در زبان ایران اصلاح مهمی کرده است. بجای خط پهلوی که شباهت حروف آن موجب خبط واشتباه درقرائت‌میشد، خط سریانی‌را معمول کرد و با یك طرز بسیار ماهرانه توانست الفبای سریانی را با زبان ایرانی (لهجه جنوب غربی و شمالی) وفق دهد وحتی‌المقدوراعراب کلمات واصوات حروف پهلوی‌را بوسیله حروف مصوته سریانی، قیدوثبت کند. دراین‌خط جدید نه فقط کلمات هزوارش‌معمولهٔ درزبان پهلوی را متروك داشت، بلکه بجای رسم‌الخط عتیق تاریخی که زردشتیان محافظه‌کار نگاه داشته بودند وهنوزهم باقی‌مانده است، مانی رسم‌الخطی بکاربرد که کاملا متناسب باتلفظ ومعادل‌اصوات وحرکات بود. این‌الفبای مانوی‌را پیروان اوکه‌سغدی زبان‌بودند قبول نمودندورفته رفته ازآن خطی پدید آمد که اقوام آسیای مرکزی آنرا بکارمیبردند

سیس یا سیسین (سیسینیوس) که ازشاگردان مانی بود بعد ازوفات مؤسس آئین بنا بر وصیت و تعیین او خلیفه کل مانویان گردید (۲) مقامش در بابل بود که از آن پس مرکزقوه روحانی مانویان‌گردید. بعد از آنکه سیس را مصلوب‌کردند اینایوس نامی Innaïos ریاست یافت (۳) و این آئین جدید در مغرب زمین یعنی‌کشور روم نفوذ پیدا کرد(٤) اگوستن Augustin که ازآباء معروف عیسوی‌است، مدت ۹ سال این آئین داشت آنگاه بازگشته وآنرا مورد حمله های بسیار شدید تعصب آمیزقرارداد. عیسویان ازدین مانی بسیاروحشت ونفرت داشتند زیرا که بزعم آنان، اصل‌واساس ایمان عیسوی را متزلزل و فاسد میکند پس هرکس تا میتوانست، تیرهای تهمت بجانب این کیش

میانداخت مثلا این عبارت که مؤلف اعمال شهدای کرخا مینویسد(۱) « در زمان شاهپور، مانی که مخزن شیطنت و شرارت بود انجیل شیطانی خود را قی میکرد » و تئودور بارکنای عقیده خود را راجع به پیروان مانی « کافر » چنین بیان میکند : « هرکس پیرو آئین او باشد شقی است . پیروان او خلایق را درنهانخانه های شیطانی سر می برند ؛ بدون هیچ شرمی تن بفحشاء ومنکر می دهند ؛ رحم ندارند واز امید بی‌بهره‌اند »(۲)

اما اگر بخواهیم بحقیقت ایمان و اخلاق پاك و لطیف مانویان پی ببریم باید کتاب خواستووانفت Khvastuvanëft یا اعتراف نامه مانویان را بخوانیم . این کتاب که بزبان ترکی قدیم (اویغوری) نوشته شده ، درضمن نسخ خطی تورفان وتوئن هوانگ Tuenhuang (۳) کشف شده است .

باوجود فشار و سختگیری که در کشور ایران ازجانب روحانیون زردشتی نسبت بفرقه مانوی بعمل میآمد . این آئین جدید در سرزمین ایران باقی ماند ولی کابیش پنهانی وسری بود درروایاتی راجع بقتل عام مانویه ایران درعهد نرسی و هرمزد دوم درمتنهای قبطی مانویه مسطور است (٤)

عمرو بن عدی پادشاه عرب حیره(٥) این فرقه را حمایت میکرد درایالت بابل که منشاء این اعتقاد بود ودرپایتخت شاهنشاهی تیسفون ، بسی ازمانویه میزیستند اما بسبب فشار وتعدی اهل زمان ،گروهی بسمت شرق وشمال که مسکن طوائف ایرانی نژاد بود هجرت کردند . در سغد جماعتی عظیم از مانویه ساکن شدند این مانویان شرقی رفته رفته ارتباط خودرا باهم کیشان غربی از دست دادند واز شناختن احکام مرکز دیانت خود ، یعنی خلیفه بابل سرپیچی نموده فرقه مستقلی تشکیل دادند . چون درنواحی شرق کسی زبان سریانی نمیدانست مانویان بجای کتب اصل خود که بزبان سریانی بود . ترجمه آنها راکه بلغت پهلوی جنوب غربی در دست داشتند بکار میبردند ولی زبان پهلوی شمالی را کما کان میآموختند زیرا که بسی از متون دینی انان خاصه سرود ها واشعار مذهبی . باین لسان تدوین شده بود درحفریات تورفان نمونه هائی ازاین اشعار(٦) بایك قطعه از فهرست که بترتیب حروف تهجی تنظیم شده ومطلع هرقصیده راذکر کرده است بدست آمده(۷) انگاه مانویان شرق بنقل متون مذهبي خود بزبان سغدی پرداختند پس از چندی آن نسخ سغدی را هم بزبان ترکی قدیم ترجمه کردند واین مقارن قرن هشتم میلادی بود که قوم اویغور ترك نژاد ، در آسیای مرکزی

سلطنتی بزرگ تشکیل دادند ویکی از خوانین اویغوری که در نیمه اخیر این قرن فرمانروائی مینمود ، بکیش مانی گروید ولقب « مظهر مانی » گرفت (۱) قطعاتی که در تورفان کشف شده نمونه ازهمه السنه سابق‌الذکر مثل پهلوی جنوب غربی وپهلوی شمالی وزبان سغدی وترکی دربردارد این قطعات مقارن ایام حکومت خان اویغوری سابق‌الذکر برشته تحریر در آمده است چنانکه پیش ازاین گفته ایم فرقه مانویهٔ آسیای مرکزی ، با محیط بودائی انجا سازش گرفت ؛ دعاة مانوی اصطلاحات دین بودا را بکار بردند واز افسانه های بودائی استفاده نمودند چنانکه مانویان مغرب زمین از حکم وقصص اناجیل مسیحیان اقتباس مینمودند (۲) در روایات نویسندگان اسلامی که آمیخته بافسانه است ، صفات فوق العادهٔ از مانی ذکرشده است از آنجمله چابکی و مهارت او درخط و نقاشی است منجمله ابوالمعالی نویسنده ایرانی در « بیان الادیان » که در سال ۱۰۹۲ میلادی تألیف شده حکایت میکندکه مانی « بر پارهٔ ازحریر سپید خطی فرو کشید چنانکه آن یک تار حریر بیرون کشیدند و آن خط ناپدیدگشت ؛ وکتابی کرد بانواع تصاویرکه آنرا ارژنگ مانی خواندند ودرخزائن غزنین هست » .

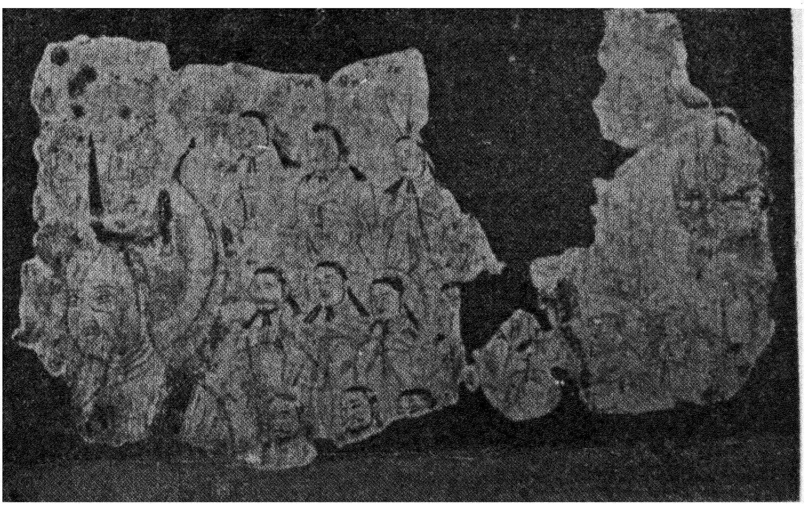
بنا براشعار فردوسی مانی ازچین آمده و درنقاشی بی‌نظیر بوده است :

بیامد یکی مردگویا زچین	که چون او مصور نبیند زمین

قصه ها وافسانه های گوناگون درباب اردنگ مانی Ardang (۳) (ارتنگ وارژنگ) روایت کرده اند و یکی ازمصطلحات رایجهٔ شعرای ایران شده است . بنا برافسانهٔ که میر خوند آورده و منشاء آن معلوم نیست ، مانی غاری را درممالك مشرق بصورتهای گوناگون آراسته بود .

درحفاری تورفان وخوچو Khotscho نمونهٔ ازصنایع مانویان بدست آمده است درخوچو غاری یافته‌اند منقش بنقوش بسیار که دقایق نقاشی ازآنها هنوز نمایان است یکی از این صور تهامرد بزرگی را نشان میدهد. (که گویا خودمانی است) که بهیئت مغولی سبلت آویخته وریش دوشاخ دارد درپشت سراو بشکل هاله قرص خورشید رسم شده است که متن آن سرخ وحاشیه سفیداست وقسمت زیرین آن قرص درمیان هلالی قرارگرفته آنشخص کلاهی تاج مانندکه گویاه گلابتون دوزی باشد برسر داردکه قسمت زیرین آن چنان تنگ است که فقط بالای سر را پوشیده است بوسیله نواری در زیرچانه آنرا بسته اند ؛ قسمت

بالای تاج پهن است . آثارملیله دوزی درقبای اوپیداست درسمت راست آن پیشوا ، چند صورت کوچکتر کشیده شده که ازطبقه‌گزیدگان هستند وظاهراً اغلب آنها ازمردم مغرب میباشند . جامه سفید پوشیده اند کلاه آنها که بشکل تاج پیشواست ، ازپارچه سفید ساخته شده دنبال نوار زیر چانه‌که دراصل سرخ رنگ بوده نمایان است . همه این اشخاص دست بسینه ایستاده اند بنحوی‌که دست راست آنها درآستین چپ ودست چپ درآستین راست نهفته است . این وضعی است که مردم شرق درحال خشوع واحترام میگیرند نام این اشخاص که بخط اویغوری در روی تصاویر رسم شده تا اندازهٔ خوانده میشود : درپشت سرزنانی بنظرمیآیندکه هم از طبقه‌گزیدگانند ؛ لباس آنها

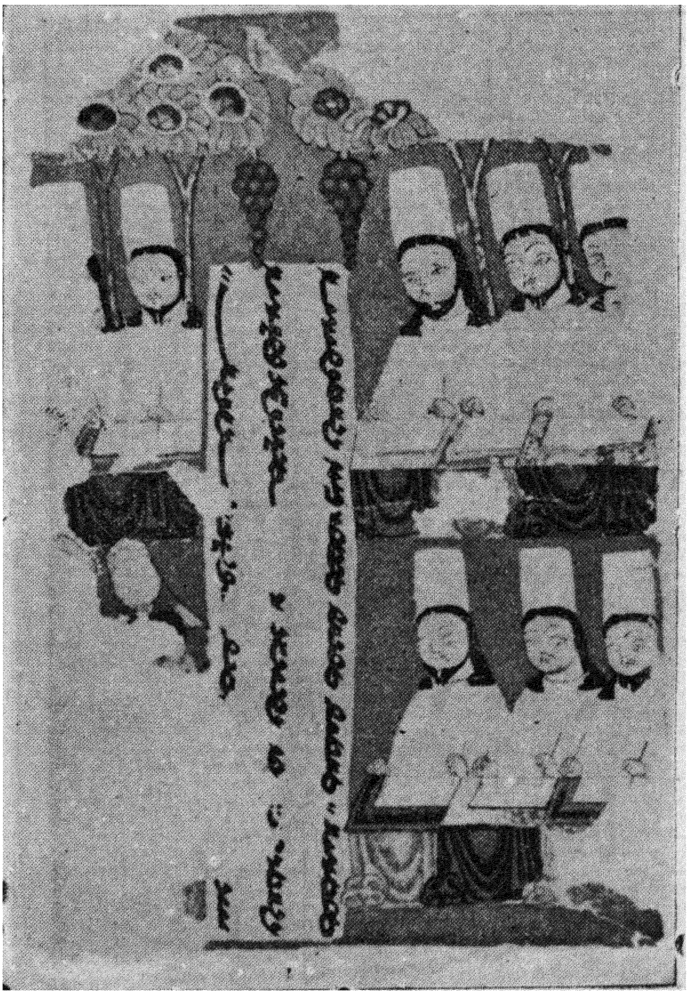


شکل ۹ — نقاشی مانویان
(لوکوك ، خوچو)

با مردان یکی است مگرکلاه‌که ظاهراً استوانهٔ شکل است . درپشت سرزنان ، نیوشگان را میتوان بزحمت تشخیص داد‌که هم زن وهم مرد لباسهای رنگارنگ وکفش سیاه پوشیده اند اما این قسمت بکلی ضایع شده است (۱) (ش ۹)

دیگرازچیزهائیکه یافته‌اند دوعلم معبد است‌که تصاویری برآن نقش شده یکی صورت بانوئی از طبقه گزیدگان‌که پیش روی اوزنی دیگر با جامه سرخ زانوزده و قدش کوتاه تراز بانوی نخستین است دریك‌کتیبه نوشته است‌که تصویر اول شاهزاده خانمی است بنام بسوسك . برعلم دیگر دوتن ازنیوشگان یکی زن ویکی مرد نقش

شده که درحضوریکی ازگزیدگان بزانودرآمده‌اند . قسمت سفلی تصویر مرد، محو شده است . عمامه اوخیلی شبیه اهالی امروزی آن ناحیه است . زن درحال عبادت، است . کف دستها را بهم چسبانیده و در پیش سینه نگاهداشته است آنشخص گزیده ظاهراً مشغول عفوگناهان دو تن نیوشگان است و این نکته معلوم است که بخشایش مذکور



شکل ۱۰ — نقاشی مانوی (لوکوك . خوچو)

ازجمله امتیازات مردان گزیده بوده است (۱) و همچنین در این حفریات نمونه هائی از صنعت نقاشی مانویان بدست آمده است . برروی ورقه آهن که بخط ترکی نوشته شده درهردو جانب تصاویری هست از قبیل شکل روحانیون مانوی که لباس سفید

در بر وکلاه بلند استوانهٔ شکل برسر درجلو منبر که بجامه های رنگا رنگ آراسته شده در دو صف ایستاده اند . هریك قلمی دردست وورقه کاغذی درپیش رو دارند این صفحه را بانقوش اشجارمیوه دار وخوشه‌های انگور مزین ساخته اند. جانب دیگرورقه مشتمل بردو ستون مکتوب است یکی بامرکب سیاه دیگرسرخ ، که اطراف آنرا حاشیهٔ ازنقوش



شکل ١٠ — (مکرر)

قلمی انداخته اند . درحاشیه تصویری است که سه شخص‌را نشان میدهدکه بر روی قالی نشسته اند وجامه های الوان دربردارند . معتبر ترین این‌اشخاص که قسمت اسفل تصویر او فقط باقیست درجانب چپ نشسته ودو تن دیگرکه کلاه نوك دار برسردارند

رو بجانب او کرده اند یکی ازاین دو تن آسوده نشسته و دستهارا با کمال احترام در آستین نهفته است ولی دیگری عود مینوازد (۱) (ش ۱۰ مکرر)

این تصاویر که در آنها دقت و لطافت فوق‌العاده بکار رفته ، شخص را بیاد صنعت مینیاتور سازی در زمان اسلام میاندازد و شهادت میدهد که این صنعت در ایران بسیار قدیم بوده زیرا که بنا برقول مسیو کومون ظاهراً (۲) این صنعت را مانویان از کشور ساسانی بترکستان نقل کرده‌اند ودرآنجا توسعه یافته شاهکار های صنعتی تولید کرده‌است و نیزمسیو کومون(۳) عبارتی ازخطابه سریانی افرم ادسی Ephrem d' Edesse که قدری کمترازصد سال بعد ازمانی میزیسته نقل میکند که گوید مانی صورت دهشتناك فرزندان ظلمت را درطوماری کشیده وملون ساخته بود تا نفرت بینندگان را بر انگیزد ودر ازاء آن ، تماثیل زیبا و فریبندهٔ از فرزندان نور رسم کرده بود ، تا حسن صورت آنان جالب بینندگان شود این صور فرشته آساوان نقوش عفریت مانند ، برای تعلیم مردمان بیسواد بکار میرفت بنا براین قول ، ازعهد خود مانی عادت منقش کردن کتب متداول شده است و گویا افسانهٔ که مانی را نقاش بزرگی معرفی میکند ، حقیقت دارد مسیو الفریك Alfaric حدس زده است که(٤) اردنگ معروف مانی نسخهٔ ازانجیل اواست که مصور بتصاویر بوده است .

فصل پنجم

دولت شاهنشاهی شرق و دولت امپراطوری غرب

تاسیسات لشکری دولت ساسانی ــ جنگهای اردشیر اول و شاهپور اول با روم ــ غلبه شاهپور بر قیصر والرین ــ نقوش نصرت شاهپور اول ــ پالمور ــ سلطنت هرمزد اول و وهرام اول ووهرام دوم ــ نقوش آنها ــ سلطنت وهرام سوم و نرسی ــ نقش نرسی ــ جنك مجدد با رومیان ــ سلطنت هرمزد دوم ــ شاهپور دوم وجنك بزرك ــ منتخبی از روایت آمین ــ شخصیت شاهپور دوم ــ سلطنت اردشیر دوم و شاهپور سوم و وهرام چهارم ــ نقوش اردشیر دوم و شاهپور دوم و شاهپور سوم .

دولت شاهنشاهی اردشیر ، درپناه لشگری آراسته و نیرومند ، وسعت گرفت این شاهنشاه سیاست خود را دنباله سیاست هخامنشیان قرارداد . خود را وارث آخرین داریوش هخامنشی ومجدد ومکمل سیاست اشکانیان میشمرد . این سیاست عبارت بود از تجدید دولت شاهنشاهی شرق که بدست اسکندرمنهدم شده بود . (۱) پس موافق این نظر درسیاست اردشیروجانشینان نخستین او، اراده جهانگیری وطرح دولت شاهنشاهی ، مستوراست . نظردیگراین بودکه سرحدات شمال وشرق وغرب را ازتطاول دشمنان نگاهدارند و برای تأمین این مقصود بلشکری نیرومند احتیاج داشتند .

در تشکیلات لشکری عهد ساسانیان ، مقتضیات ملوك‌الطوایفی سابق با احتیاجات سیاست‌جدیدوفق‌داده‌شد . قشون چریکی ملوك‌الطوایف راداخل‌صفوف‌سپاه منظم کردند . چنانکه‌دیدیم‌عالیترین‌لقب‌لشکری یعنی لقب ارگبذ ، درخانوادهٔ سلطنتی موروث بود و دو منصب لشکری دیگر یکی « ریاست امور سپاه » و دیگری منصب فرماندهی سوار نظام نیز ، بدو خاندان از خاندانهای بزرگ تعلق داشت (۲) انتصاب سپاهبذان برای بعضی نواحی معین ، شایدپیش‌اززمان‌خسرو اول امری‌فوق‌العاده و استثنائی بوده است .

حکام ولایات سرحدی همواره قوای مزدور در اختیار خود داشتند (۱) قلاع مستحکم سرحدی هم، دارای ساخلوی دائمی بوده است.

نخبهٔ سپاه عهد ساسانی مانند دوره اشکانیان، عبارت بود از آسواران زره پوش و دسته نجبا. سوار نظام (آسواران) درصف جنگ مقام اول را حائز و فتح و ظفر منوط بقوت و شجاعت آن ها بود. (۲) ایرانیان افواج منظم سوار نظام را با صفوفی چنان انبوه بمقابله رومیان میفرستادند که از برق زره و سلاح آنان چشم دشمن خیره میشد(۳) افواج سوار گوئی یك پارچه آهن بودند. تن افراد بکلی ازصفحات آهن پوشیده شده بود و چنان این آهن بر بدن میچسبید، که مفاصل خشك زره، بسهولت ازحرکات اعضاء بدن تبعیت میکرد. برای محافظت چهره، نقابی بررخ می‌افکندند و بدین جهت هیچ تیری ممکن نبود بر بدن کارگرشود مگر درسوراخ های کوچکی که درمقابل چشم وشکافهای باریکی که زیر منخرین تعبیه‌کرده بودند و از آنجا با کمال صعوبت نفس میکشیدند. بعضی از آنها نیزهٔ دردست گرفته، دریك جا بیحرکت می‌ایستادند چنانکه گفتی بوسیلهٔ زنجیر آهن بهم متصل شده‌اند درجوار آنان تیراندازان دست ها را دراز کرده کمان نرم خود را بزه میکردند بقسمیکه زه بجانب راست سینه تماس میافت و پیکان تیر بدست چپ میپیوست. دراثرفشارماهرانهٔ انگشت، تیرمیجست وخروشی‌ازآن برمیخاست وجراحتی‌هولناك واردمیکرد(٤) معذلك‌امین Ammien (٥) گوید ایرانیان درجنگ مغلوبه طاقت نمیآوردند زیرا فقط عادت داشتندکه شجاعانه ازدور بجنگند واگر میفهمیدندکه قوای آنها عقب نشینی آغازکرده است مانند ابر طوفانی پس میکشیدند و چون از عقب تیراندازی میکردند، دشمن نمیتوانست آنان را تعاقب کند.

همچنانکه درعهد هخامنشی معمول بود، دردورهٔ ساسانیان نیزهیئتی از آسواران برگزیده تشکیل‌داده بودندکه «هیئت جاودانان» (٦) نامیده میشدکه ظاهراً مانند نمونه هخامنشی خود مرکب از ده هزار نفر بود و رئیسی داشت ملقب به ورهرنیکان خوذای Varhranighän Khvadhäy شاید هیئت دیگری وجود داشته است که بواسطه شجاعت و بی باکی از مرگ بنام جان اوسپار «جان سپار» (۷) خوانده میشده است چند علامت درروی کلاه های بلند بعضی از افرادکه درحجاری ها شاه را احاطه نموده‌اند دیده میشود، ممکن است علائم مزبورنشانهٔ تعلق هریك ازافسران واحد های مختلف سپاه بصنوف وطبقات مختلف خود باشد.

در پشت سر سوار نظام فیلها قرار میگرفتند نعره و بوی و منظره وحشت‌آور آنها، اسبهای دشمن را میترسانید پیلبانان بر پشت آنها نشسته هریک کاردهای دسته بلند بدست



علائم نظامی

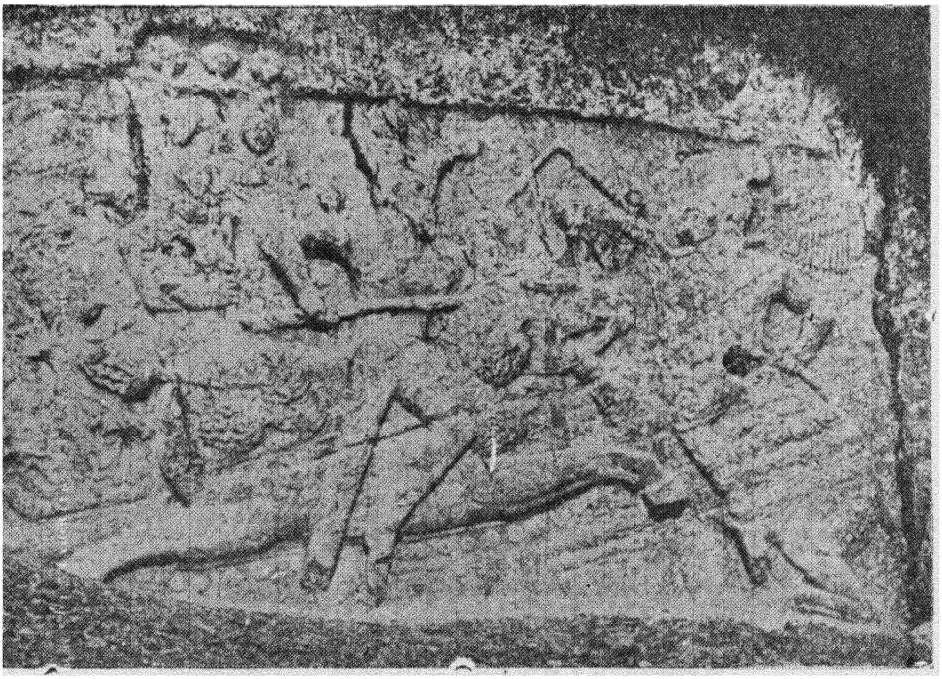
راست میگرفتند تا اگرگاهی فیلی در اثر حمله دشمن ترسیده و در صفوف لشکر افتد و سربازان را بزمین افکند و پایمال کند. پیلبان کارد را درفقرات پشت گردن حیوان فرو برده واز پایش در آورد(۱)

مؤخرة الجیش را پیاده نظام (پایگان) تشکیل میداد که فرمانده آنان را پایگان سالارمیگفتند . افراد پیاده ازروستائیان بودند که خدمت نظام ازوظایف آنان محسوب میشد بدون امید اجرت وپاداش بجنگ میرفتند؛سلاح ایشان شبیه زره پوشان رومی بود. بعضی ازاین گروه، سپرهای بلند وخمیده داشتند که ازنی ساخته شده وپوستی برآن کشیده بود(۲) بطورعموم بایدگفت که این دسته سربازان خوبی نبوده اند ژولین قیصر روم درمیدان جنگ روستائیان لشکر ایران را بسپاهیان خود نشان داده و برای تهییج آنان چنین گفت « اینان بزهای زشت وچرکین هستند که هنوز جنگ شروع نشده سلاح را میریزند وپشت میدهند »! (۳)

افواجی که از طرف اقوام جنگجوی اطراف کشور، بیاری لشکر شاهنشاه میآمد خیلی از روستائیان سابق‌الذکر سودمند تر بودند . این اقوام اگرچه جزء کشور بودند ولی چون امراء محلی مستقل داشتند، نسبة صاحب امتیازی بودند . ازین نوع افواج سابقاً در لشکر هخامنشیان هم وجود داشت درلشکرکشی‌های داریوش وخشایارشا، سکاها از بهترین‌افواج بشمارمی‌آمدند . ساسانیان هم درمیان افواج کومك، بیش ازهمه بسکستانیان(٤) اطمینان داشتند یعنی سکاهائی که درایالت زرنگ مسکن گرفته بودند . دیگر ازافواجی که غالباً بمیدان فرستاده میشدند . اقوام کوهستانی قفقازوجنوب بحرخزر وگیل‌ها وکادوسیها Cadousiens وورت ها Vertes وآلبن ها و دیلمیان وکوشانیان وباختریان وکیونیت ها Chionites بودند واین طایفه اخیرظاهراً درنیمه قرن چهارم میلادی، سرزمین کوشان را تسخیر کردند(٥) گویا بعضی ازاین اقوام استقلال کامل داشته ودرازاء اجرت، افواج مزدور خود را باردوگاه بزرگ میفرستاده اند . ازجمله این‌اقوام مستقل، هونها را باید

شمرد که گاهی در میان لشکر ایران دیده شده‌اند (۱) این افواج یاور . مانند آسواران ایرانی ، سواره جنگ میکردند(۲) سوار نظام ارمنی که در تحت پرچم ایران بجنگ میرفتند مورد توجه مخصوصی بودند : وقتی وارد طیسفون میشدند . شاهنشاه ایران یکی ازاعیان مشهوررا بنزد آنان میفرستاد تا از احوال ارمنستان جویا شود . این امر سه بار تکرار میشد وآنگاه فردای آنروز، شاه شخصاً افواج مزبوررا سان میدید (۳)

واحدهای بزرگ سپاه را (گند) میگفتند و فرماندهی آنها با گند سالاران



شکل ۱۱ — کتیبه عهد ساسانی در نقش رستم که گویا از بهرام دوم است
(زاره — صنایع ایران باستان)

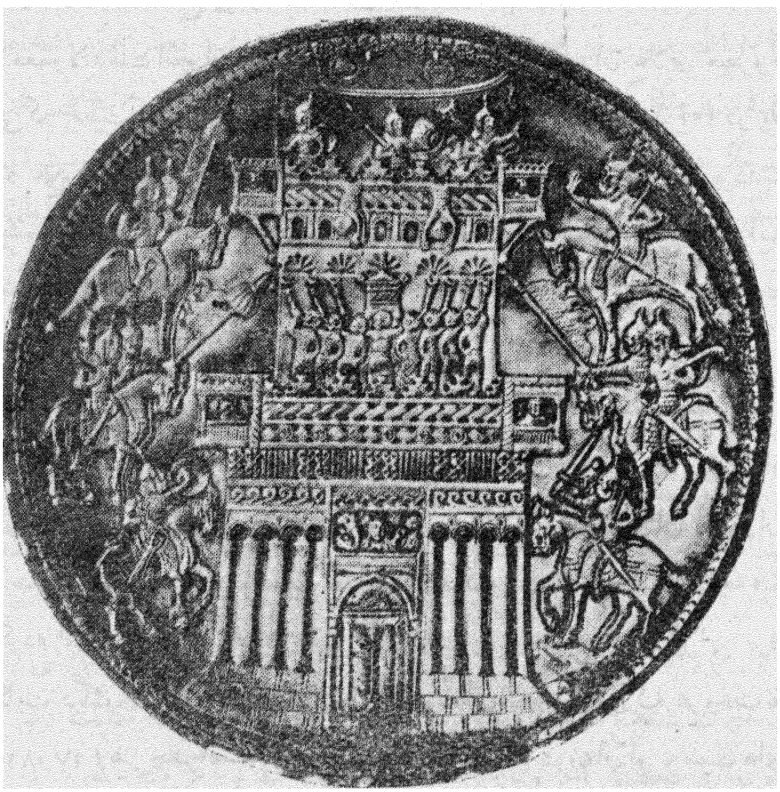
بود . تقسیمات کوچکتر از آنرا درفش واز آن کوچکتررا وشت(٤) مینامیدند . هردرفشی پرچمی مخصوص داشت (٥) نقوش ساسانی نمونهٔ چند از پرچم ها و علائم لشگری نشان میدهد پرچم دراز وکم عرضی میبینم (٦) که تا اندازهٔ شبیه به نواری است که بر سر نیزه‌ها بسته باشند . دریکی ازتصاویر نقش رستم(شکل ۱۱) پادشاهی ازساسانیان(۷) دیده میشود که نیزهٔ دردست دارد وچهارنعل بجانب دشمن می‌تازد ؛ نیزه دشمن دراثرضربت‌خورد شده‌است . درآن نقش علمداری پیداست که‌چوب پرچمی دردست گرفته‌است ودربالای

آن قطعه چوبی بطور افقی نصب شده‌است وسه‌گوی برفراز آن دیده‌میشود یکی دروسط ودو گوی دیگر دردوسرچوب قراردارد دو قطعه پارچه پشمی یا چیزدیگر ازدوسرچوب آویخته است (۱) درجزء غنایمی که اورلین Aurelin پس ازغلبه برزنوبی Zenoubie (۲) بچنگ آورده‌بود ازچندپرچم ایرانی نام برده‌شده‌است . وقتی‌میخواستند بحمله شروع کنند پرچمی برنگ آتش‌میافراشتند (۳) در قسمتهائی از شاهنامه‌که مربوط بازمنهٔ داستانی‌کیان است . فردوسی‌غالباً پرچمهای دلاوران قدیمی‌را وصف میکند وچون‌این‌اوصاف ازمنابع عهد ساسانی‌اخذ شده . بلاشك پرچمهای ساسانیان را نمونه‌گرفته‌اند . درشاهنامه‌ازپرچم بنفش سلطنتی نام برده شده‌که صورت خورشید بر آن منقوش است وشکل ماهی زرین دربالای آن (٤) ونیز ازدرفشی ذکر بمیان آمده مزین بصورت شیری‌که درچنگال خود گرزی و شمشیری دارد (٥) پرچم دیگری سیاه رنگ بوده و نقش گرگ داشته و یکی دیگر صورت ببر و همچنین بیرقهائی با تصویر غزال یا گراز یا عقاب سلطنتی یا اژدهای هفت سر داشته اند (٦) سپس از پرچمی با صورت خورشید و از پرچم دیگری با نقش گورخر وازیك رایت حاشیه دارکه متن آن ارغوانی ونقش ماه درآن رسم شده وپرچم دیگری مزین بشکل گاو میش (۷) وغیره نام برده شده است .

پرچم ملی‌عهد ساسانی . درفش‌کاویان بودکه بموجب روایت ازپیش دامن کاوگ آهنگرساخته شده بود . کاوگ درازمنهٔ داستانی‌قدیم مردمانرا بر دهاك ظالم شورانید . اما توصیفاتی‌که در باب این پرچم بزرگ سلطنتی شده فقط مربوط بدورهٔ آخرسلطنت ساسانیان است(۸) .

در جنگهای بزرگی‌که پادشاه شخصاً فرماندهی داشت : دروسط لشگر تختی بسیار بزرگ برای او نصب میکردند خدمتگذاران وملتزمین رکاب ویك فوج سرباز که‌موظف بودند تادم مرگ ازشاه دفاع کنند . درگرد این‌تخت میایستادند : درگوشه‌های تخت پرچمهائی‌کوبیده بودند وپشت این پرچمها حصاری ازتیر اندازان وسربازان وپیاده کشیده میشد اگر شاه حضور نداشت وسردار کل‌کشور امورجنگی را اداره میکرد . او نیزبرتخت مینشست . ازفراز یکی ازاین‌کرسیها بودکه رستم تحولات جنگ قادسیه‌را مینگریست(۹) آتشدانهای متحرکی در یکچادر نصب میکردند زیرا شاه هیچوقت بدون مصاحبت مغان وحضور آتش . اقدام بجنگ نمینمود(۱۰) .

اشکانیان در محاصره مهارتی نداشتند ولی ایرانیان عهد ساسانی فنون قلعه ستانی را ازرومیان فراگرفتند وازقوچ ومنجنیق وبرج متحرك وسایر آلاتی‌که درقدیم‌الایام درمحاصره بکارمیرفت استفاده مینمودند ووقتی خود آنها محصورمیشدند ، طریقه دفاع از آلات دشمن را میدانستند وآلات جنگی خصم را ازکار میانداختند وقوچهای آنانرا در کمند میگرفتند و سرب گداخته یا مواد قابل اشتعال دیگر ، بر روی ادوات دشمن میریختند(۱) درموزه لنینگراد جام نقرهٔ محفوظ است که منسوب بقرون نخستین عهد



شکل ۱۲ ــ قلعه محصورکه در روی یك جام نقره نقش شده است
(زاره ــ صنایع ایران باستان)

ساسانی است وقلعهٔ را نشان میدهدکه دشمن آنرا درمیان‌گرفته است دیوار کنگره دار این قلعه متکی برستونهای بزرگ است ودروازهٔ مسدود قلعه دروسط ستونها نمایان است دربالای قلعه برجی بنا شده‌که سه سرباز مسلح برفرازان مشغول دیده‌بانی هستند پرچمی بلند وباریك برنیزهٔ که درسمت چپ برج نصب شده دراهتزازاست دربالای

دیوارمقدم برج ، شیپورزنان که برگرد آتشدان یا بنای دیگری فراهم آمده اند ، بوسیله بوق وشیپور محصورین را ازحمله دشمن آگاه میکنند ازدو جانب مهاجمین سوار که با شمشیرونیزه وسپرهای مدورمسلحند ، دررسیده‌اند یکی ازاسواران پرچمی بدست گرفته که چهارگوشهٔ ،ویخته دارد (۱). (شکل۱۲)

وقتی دشمن درجلگه پیش میآمد ایرانیان مزارع گندم را میسوزانیدند تا آذوقه بدست خصم نیفتد(۲) یا بندهای آب مزارعی راکه بحفر ترعه آباد شده بود باز میکردند تا طغیان آب درجلگه مانع پیشرفت دشمن بشود(۳).

معمولا دست اسیران جنگی را برپشت بسته وآنهارا بعنوان غلامی میفروختند(٤) یابنواحی کم جمعیت کشور برای استعمار وکشت و زرع میفرستادند (٥) در یك نقش بر جسته عهد ساسانی . شهرشاپورکه فلاندن Flandin (٦)صورت آنرا برداشته است دیده میشودکه سرهای بریده اسراء یا یاغیان را بحضور پادشاه میآورند ایرانیان برای اینکه شمارهٔ تلفات را بدانند ، طریقه بدیعی بکارمیبردند . قبل از جنگ درحضورشاه که برتختی نشسته بود وسرداری که امور جنگ باو محول بود ، سانی ترتیب میدادند سربازان یك یك پیش میرفتند وهرکدام تیری درسبدی میافکندند سپس سبدها را با مهرسلطنتی ممهورمینمودند چون جنگ بپایان میرسید آنهارا بازمیکردند ، وپس از آنکه هرسربازی یك تیربرمیداشت . ازشماره تیرهای باقیمانده تعدادکشتگان واسیران معلوم میشد . بدین ترتیب پادشاه میتوانست قضاوت کندکه سردارش جنگ‌را بچه قیمتی بنفع او تمام‌کرده است (۷) این موضوع یقیناً از عادات بسیار قدیم اقوام ایرانی بوده است زیراحکایت دیگ جسیم ومقدس کشوراگزامپایوسExampaios که هرودت نقل کرده است (۸۱ر۱۷) هرچند افسانه‌است ولی نشان میدهدکه درزمان او . سیت های ساکن ممالك مجاور دریای سیاه . نظیر این طریقه را برای شمارهٔ سکنه بکارمیبرده‌اند.

درقسمتهای گمشده اوستای ساسانی و در تفاسیر پهلوی آنهاکه همچنین مفقود است(۸) اشارات بسیار بامور لشگری موجود بوده است درقسمت های مذکور راجع بجنگ دفاعی ازسرحدات وراندن اقوام بیگانه(۹) وگرفتن سیورسات ازطرف جنگیان درحال‌حرکت(۱۰) وغیره مطالبی‌مندرج بوده‌است درنسکیکه موسوم به دزدسرنزد بوده ، یك فصل تمام بنام آرتشتارستان(۱۱)وجودداشته که ازجنگ وسپاه بحث میکرده‌است ایرانیان

باین دو مسئله بسیار اهمیت میدادند زیرا میگفتند « اضمحلال گرگهای دو پا مقدم است »
این باب شامل تفصیلاتی بوده است راجع بقوای زره دار و بی زره و مقام رؤسای لشگر
وسایر افسران وعدهٔ افواجی که بنسبت درجهٔ افسران درتحت فرماندهی آنان قرار داشتند
وجیرهٔ افسران وسازوبرگ‌سربازان وآذوقهٔ آنها وعلیق‌اسبان و نظائر آن. درزمان صلح
اسلحه وادوات جنگی را درمخازن (انبارك) ودرقورخانه (گنز) انبار میکردند واران
انبارگبذ (۱) موظف بودکه درتنظیم اسلحه تحویلی چنان مراقبت‌کندکه هنگام لزوم
دراندك زمانی تسلیم سربازشود سربازان پس‌ازختم جنگ اشیاء را پس میدادند(۲)اسبان
لشگر را مواظبت و تیمار مخصوصی میکردند ستور پزهشك (بیطار) از اشخاص مهم
بشمار میرفت بوسیلهٔ گیاه هائی اسبان را علاج میکرد (۳) گرفتن اسب اشخاص غیر جنگی
مجاز نبود مگر درصورتیکه جنگ فوری پیش میآمد واسب بموقع نمیرسید (٤) برای
معاش لشگر هرروز گوشت وشیر ونان‌را وزن‌کرده بقطعات مساوی بین جنگیان توزیع
مینمودند(٥)ظاهراً در ایام مصاف مردان واسبانرا بیش‌از جیره عادی غذا میداده‌اند (٦) .

ارتشتارستان نکاتی نیزدرباب شیوه کارزار ومواردی‌که دادن مصاف یا احتراز
آن ضرورت داشته ، حاوی بوده است . از یك نفر سردار متوقع بودندکه فنون لازم
از برای اداره لشگررا بداند ودرشیوه جنگی مهارت داشته وصاحب نظرصائب وتدبیر
واحتیاط باشد وقسمتهای لشگرخودرا مخصوصاً بشناسد واندازه : قوت واستعدادهریك
را دردست داشته‌باشد . درروزجنگ بایست بزودی ازجا نرود والفاظی‌که لشکریانرا
بترساند ، بر زبان نراند . سربازان می بایست نسبت بیکدیگر برشته های محبت پیوسته
باشند وکورکورانه بسردارخود اطاعت‌کنند . در روز جنگ سردار میبایستی سربازان
را بقبول مرگ تشجیع‌کند و آنان را بخاطر بیاورد که جنگ با کفار تکلیف دینی است ؛
اگر زنده بمانند بتحصیل اجر وپاداش موفق خواهند شد و اگرکشته شوند در آن دنیا
بمقامات اخروی نائل خواهندگردید . (۷) بصدای شیپور(۸) لشکریان بجنگ می‌شتافتند ،
نخست مقداری آب مقدس درنزدیکترین نهریا رود خانه می ریختند ویك شاخهٔ مقدسی
را بصورت تیربجانب خصم می انداختند (۹) ، پس از آن جنگ درمی‌گرفت . عادت بر
این جاری بودکه سردارپیش ازمصاف دشمن را باطاعت شاهنشاه ودیانت زردشت (۱۰)
میخواند یا بفریاد « مرد ومرد ! » . هرکس راکه دم ازدلیری میزد بجنگ تن بتن طلب
میکرد(۱۱) . آخرین بحث‌کتاب ارتشتارستان راجع باین بودکه چه پاداشی پس از

فتح بلشکریان بایستی داده شود وبچه نحو بادشمنان مغلوب واسیران وگروگانان رفتار باید نمود ودرچه موردی قوم مغلوب بیگانه را بقبول مرگ یا تابعیت ایران(۱) مجبور بایدکرد احتمال میرودکه مقصود ازتابعیت قبول خدمت تحت‌السلاحی وسربازی در سپاه ایران باشد .

درعبارتی ازنسك موسوم به سکاذوم Sakadhum (۲) از« لشکربا بیم وبی بیم » سخن رانده شده ومفسرآن نسك ، باکمال سادگی ، غرور ملی خودرا ظاهر ساخته و نوشته استکه در مقابل لشکر بیگانگان ، بی باکی صفت ممتازه سپاه ایران است .

نمونهٔ جالب توجهی ازقواعد لشگری ساسانیان که ابن قتیبه (۳) ازکتابی بنام آئین نامك (٤) اخذکرده بوسیله اینوسترانتزف Ynostrantzev (٥) توضیح و تشریح شده است . همچنانکه این دانشمند روسی ثابت نموده ، این رساله بدو بخش تقسیم می شد : یکی مربوط بنبرد صحرائی بوده ودیگری بشیوهٔ قلعه گیری اختصاص داشته است . دربخش نخستین ازصف بندی لشکر گفتگومی شد : مرکز لشگر باید در مکانی بلند قرارگیرد و سوار نظام قسمت مقدم را تشکیل دهد و تیراندازانیکه بدست چپ نیز می توانند تیراندازی کنند ، درجناح چپ مقام گزینند . تفصیلاتی نیز در باب اعمال جنگی داده شده بود . رئیس لشگر باید در وضع سپاه طوری دقت کندکه آفتاب و باد درپشت سر آنان باشد . اگر هردو لشگردرنزدیکی رودخانهٔ باشند وبخواهند رودخانه را ازخصم بگیرند ، باید سواران و چارپایان دشمن را بگذارند رفع عطش کنند ، زیرا مردان پس ازرفع تشنگی آسانتر مغلوب می شوند . سپس قواعدی مسطور بود راجع بگستردن دام و انتخاب مردان و اسبان لایق برای کمین نهادن و بهترین طریق شبیخون بقسمی که دشمن را با انواع بانگ و فریاد وغیره بوحشت بیندازند .

بخش دوم راجع بخدعه هائی استکه برای گشودن قلاع بکار باید برد وطریقه اطلاع یافتن جاسوسان و متوحش نمودن آنان با پیغامهای مدهش و افکندن نامه های وحشت بخش ، بوسیله تیردرمیان قلعه ونظایرآن .

اینوسترانتزف گوید : اختلافاتیکه درابتداء بین فنون نظامی ایرانیان وفنون نظامی رومیان بیزانسی موجود بود ، کم‌کم از میان رفت بقسمیکه قواعد نظامی این‌دوملت تقریباً یکی شد . بنابراین برای آگاهی یافتن ازبخش سابق‌الذکر آئین نامك ، می‌توان از

قواعد نظامی و وصف نبردهای قوای بیزانس استفاده کرد . مؤلف درتعبیرات مشروحی که ضمیمهٔ ترجمه خود نموده این طریقه را بکار بسته‌است . فی‌الواقع مؤلف مزبور بین قواعد نظامی این دو ملت ، روابطی تشخیص میدهدکه می توان تصورکرد ملتین مذکور بیکدیگر تعلق ادبی داشته‌اند . شاید بتوان حدسیات اینوسترانتزف را برای توضیح مطالب ارتشتارستان‌که مفسرین عهد ساسانی راجع بآن قلمفرسائی کرده‌اند ، بکاربرد و معتبر دانست .

نواحی‌کوهستانی ، که ازیك طرف بگوشهٔ شرقی دریای سیاه وازجانب دیگر بوسط دجله میرسد ، درمیان دولشگر ایران وروم سرحد طبیعی استواری محسوب نمیشد و این وضع جغرافیائی تولید جنگ دائمی میکرد . اگرارمنستان باندازهٔ قوی بودکه در مقابل این دو دولت معظم بحفظ استقلال خود نائل می شد ، ممکن بود بین آنها حکم دولت پوشالی Etat tampon پیداکند اما خیلی ضعیف بود و این کار از او بر نمی آمد . سلسله ای از خویشاوندان خاندان اشکانی در ارمنستان سلطنت میکرد لکن وضع آنجا ثباتی نداشت . ملوك‌الطوائف ارمنستان پیوسته آماده طغیان بودند و نفوذ روم با نفوذ ایران همواره درمجادله بود .اردشیراول ازجنگ با رومیان فایده بسیاری نبرد و دولت‌کوچك اعراب هتره واقع در بیابان جنوب ولایت Ninivé نینوا بسختی مقاومت میکرد ظاهراً دولت هتره فقط در اثر تدبیر شاهپور اول از پای درآمد (١)

جنگ ایران و روم بوسیلهٔ صلحنامهٔ که بسال ٢٤٤ بین شاهپور و فیلیپ عرب (Philippe l' Arabe) قیصرروم امضاء باشد بپایان رسید. بموجب این معاهده قیصرروم ارمنستان را بایرانیان واگذارکرد. شاهپوردرابتداء مجبورشده بودکه با ساکنین ولایات ساحل بحرخزرواقوام آشوب طلب داخل‌کشوروممالك مجاورشمال ومشرق ، جنگ کند بنابرمندرجات تاریخ اربل (٢) « شاهپوردرنخستین سال سلطنت خود با خوارزمیان و (سپس) با مادیهای‌کوهستانی (٣) جنگید و آنها را درجنگ شدیدی مغلوب ساخت زآنجا بقصد سرکوبی گیلها ودیلمی ها واهالی گرگان‌که درکوهستان دوردست ساحل بحرخزرمسکن داشتند تاخت » . بموجب مندرجات‌کتاب پهلوی موسوم به شهرستانیهای یرانشهر (١٥ §) شاهپور در خراسان یك پادشاه « تورانی » پهلیزك نام را مغلوب و مقتول‌کرد .

و در محلی که جنگ رخ داده بود شهر مستحکم نو شاهپور Nev Shâhpuhr (نیشابور فعلی) (۱) را تأسیس کرد که کرسی ولایت ابهرشهر و ناحیه آپرنها Aparnes شد . | اپرن ها قومی بودند از طایفه چادرنشین داهه و مؤسس سلسله اشکانی در آغاز کار ریاست این طایفه را داشت |

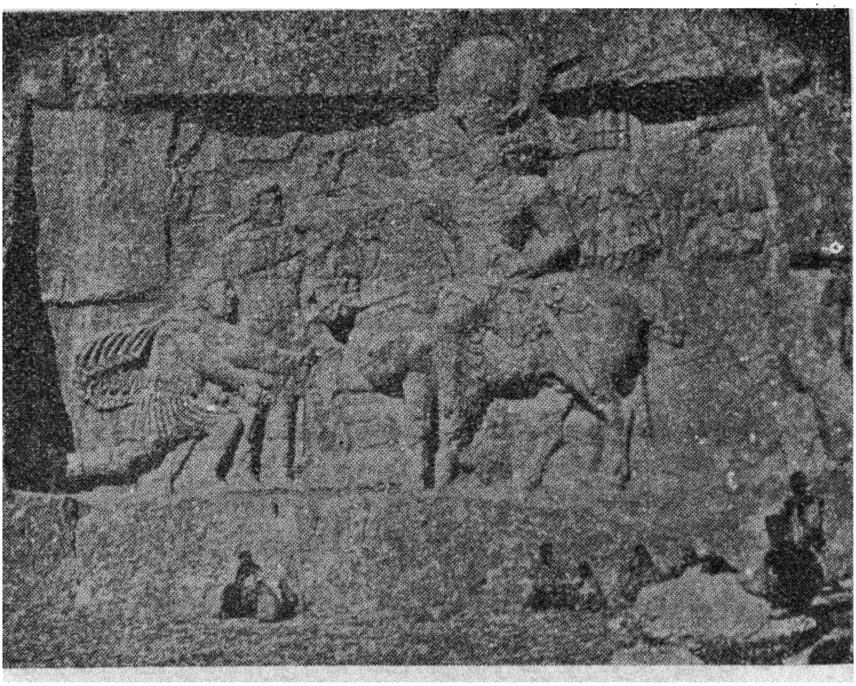
اردشیر بلقب شاهنشاه ایران قناعت کرده بود ولی شاهپور پس از این فتوحات در کتیبه ها لقب مجللتر « شاهنشاه ایران و انیران » « شاهنشاه ایران



شکل ۱۳ — سکه شاهپور اول

وغیر ایران » (۲) گرفت . چند سال بعد جنگ جدیدی بین ایران و روم واقع شد . در سال ۲٦۰ والرین امپراطور روم ، که شخصاً عهده دار جنگ بود ، هزیمت یافت و بدست ایرانیان گرفتار شد . شاهنشاه خودرا درآن موقع سلطان مشرق و مغرب میدید . لقب امپراطور روم را بیکی ازپناهندگان رومی موسوم به کوریادس Cyriadès داد . اما او با وجود این نتوانست نامی ازخود درتاریخ باقی بگذارد (۳) . سرنوشت والرین معلوم نیست . قدر متیقن اینست که دراسارت جان داد و گویا وفات او درشهر گندی شاهپور واقع شد روایات مورخین رومی ازقبیل لاکتان تیوس Lactantius وسایرین در باب بدرفتاری پادشاه ایران باامپراطور قابل تردیداست . بموجب روایات شرقی شاهپوراورا مجبور کردکه درساختمان سد نزدیك شوشتر کارکند . این سد ۱۵۰۰ قدم طول داشت وهنوز هم برای برگرداندن آب کارون بمزارع بالاتر بکارمیرود و به بند قیصر معروف است (٤) بهرحال احتمال قوی میرودکه شاهنشاه ایران اسیران رومی را در ناحیه گندی شاهپور و شوشتر مستقر کرده باشد . ایرانیان مهارت رومیان را درفنون بسیاراهمیت میدادند وبلاشك هم سد وهم جسر بزرگ شوشتر عمل مهندسین رومی است . (۵) شاهپور ، تفصیل غلبهٔ خود را بروالرین درچند جا حجاری کرده است .

تصویر عظیمی در نقش رستم از شاهپور دیده میشود ، که با اشارهٔ شاهانه ، امپراطور مغلوب را امان می دهد . تفصیل آن تصویر از اینقرار است : شاهنشاه سواره فرامیرسد . اسبش دست راست را برداشته است. برفراز تاج کنگره دارشاه گوی منسوج سابق الذکر بقدری بالا رفته که مجبورشده‌اند در حاشیهٔ سنگ برای جای آن نیم دایرهٔ بتراشند . انتهای ریش انبوه مجعد اودرحلقهٔ فشرده شده است .گیسوی مجعد شاه در پشت سر نمایان است ؛ برپشت اونوارهائی ،که جزء لباس سلطنتی است . با چین های متوازی نموداراست ؛ شاه نیم تنه تنگی پوشیده وشلواراو برروی ساق چین خورده است



شکل ١٤ — غلبه شاپوراول بروالرین — نقش رستم

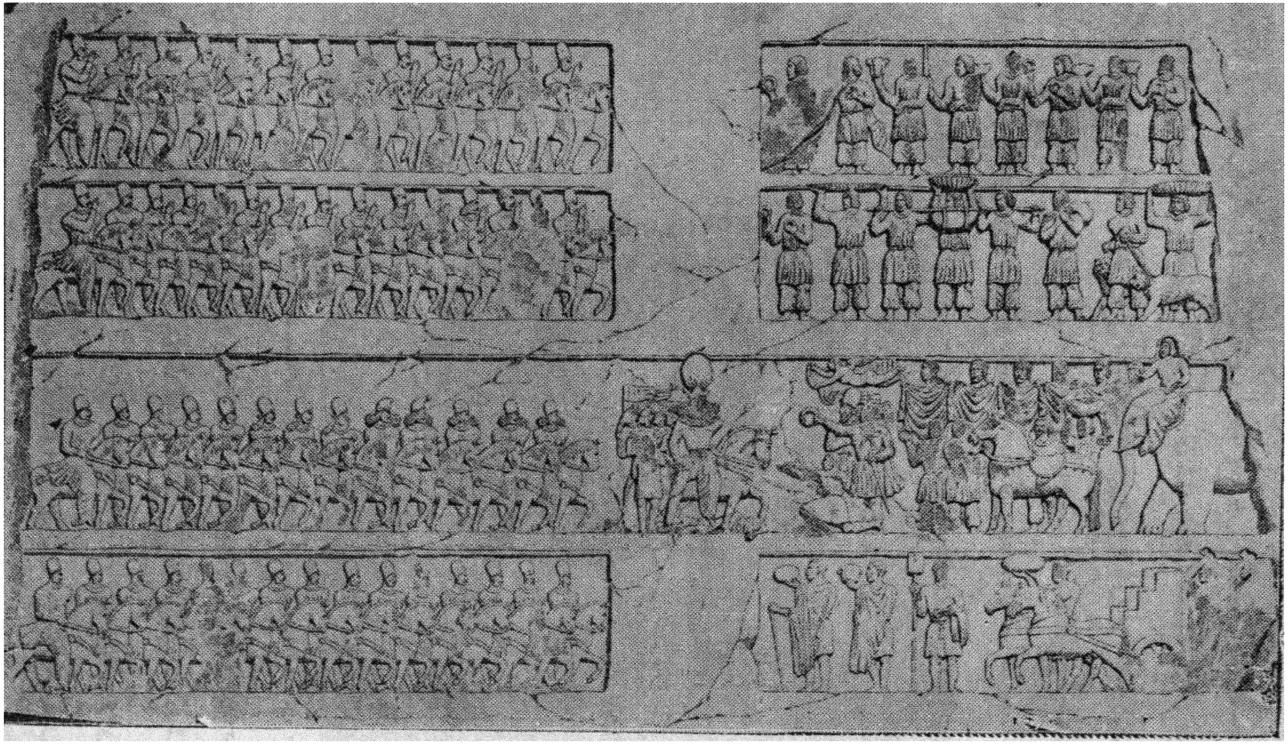
(زاره — صنایع ایران باستان)

شاه گردن بند و گوشواری دارد و راست برزین مرصع نشسته با دست چپ قبضه شمشیر را گرفته ودست راست را بعلامت بخشایش بجانب والرین ، که درمقابل وی زانوزده ، درازکرده است . امپراطورهنوزتاج برگ غار برسردارد ، عبای رومی برپشت او در اهتزاز است ، ومعلوم میشودکه باکمال عجله شتافته است تا خود را بپای شاهنشاه بیفکند . درکمال خشوع زانوی راست را خم کرده وزانوی چپ را برزمین تکیه داده هردودست را بسوی شاه درازکرده وامان میخواهد . درکنار

وشخصی ایستاده که او نیزلباس رومی پوشیده است . بنا برحدس آقای زاره این شخص کوریادس دشمن قیصراست . این نقش ازبهترین نقوشی است که از صنعت ساسانیان باقی مانده است ؛ اشخاص این تصویر از فرط زیبائی و جاذبیت گوئی زنده هستند . صورت یکنفر ایرانی که سر و دست خودرا برسم احترام بلند نگاه داشته در پشت اسب پادشاه نمایان است . در زیراو کتیبهٔ بزبان پهلوی دیده میشود ، که بمرور زمان ضایع شده است ، وگریا این صورت را بعد درروی آن سنگ کنده‌اند . (۱) (ش ١٤) نظیراین تصویررا با مختصرتغییری درشهری که شاهپور اول بنام شاپور در مغرب استخر بنا نهاد می بینیم (۲)

این‌غلبه پادشاه ایران در دونقش بزرگ درکوهِ شاهپورهم حجاری شده است : در وسط یکی ازآن نقوش شاهپور سواروکوریادس پیاده دیده میشود : درزیراسب شاه مردی افتاده و در مقابل او امپراتور روم زانو بر زمین زده است ؛ ملکی درهوا پرواز میکند وتاج برگی با نوار های مواج بشاهنشاه فاتح میدهد ؛ درچپ و راست دوردیف سوارو‌پیادهٔ ایرانی رسم شده که نمونه قوای جنگی اقوام مختلف و اسلحهٔ گوناگون آنها است (۳)

نقش‌دیگرخیلی بزرگ‌است وصوربسیاردارد که درچهارصف مدرجاً قرارگرفته‌اند متأسفانه این نقش فعلا بحال اسف انگیزی افتاده است . در وسط صف سوم شاهنشاه ایران وامپراتورروم چنانکه درنقوش قبل ذکرشد ترسیم شده‌اند : شاه براسب سوار است و مردی را پایمال میکند ؛ کوریادس در کنار او ایستاده و امپراتور زانو بزمین زده دست ها را بسوی شاه درازکرده است : درکنارامپراتوردونفرایستاده‌اند ، که یکی از آنها کلاه بلند ایرانی برسردارد : دیگری حلقه یا تاجی بشاه تقدیم میکند : ملکی برفراز آن درحال پروازدیده میشود . درپشت‌سراین عده چندتن از رومیان ملبس به قبای رومی وچند نفر دیگر دیده میشوندکه فیلی واسبی همراه میآورند ، مردی دیگرطشتی برسرگرفته است . این تصاویردرسمت راست صف سلام قراردارد . دردوصف بالای همان قسمت ازکتیبه ، مردمانی دیده میشوندکه پیراهن آنها تا زانو وشلوارشان تامچ پا رسیده‌است . این اشخاص‌چند طشت وچند تاج ویك‌کیسه‌که ظاهراً پرازپول است ودوشیر درزنجیر میآورند . درصف پائین اشیاء دیگری که جزء غنیمت بوده منجمله یك پرچم رومی ، پیش میبرند . ارادهٔ جنگی امپراتورروم‌که بدو اسب بسته شده درآخرهمه دیده میشود . در



شکل ۱۵ — غلبه شاپور اول — (در شاپور فارس)
(از روی نقاشی فلاندن و کوست)

سمت چپ نقش چهار صف از اسواران ایرانی ترسیم گشته است . اغلب مردان کلاه باند استوانهٔ شکل برسر دارند که بالای آن مدور است پنج نفر سواری که درصف سوم بلافاصله پشت سر شاه قرار دارند، گیسوانشان مانند گیسوان شاه مجعد است . احتمال میرود که اینان شاهزادگان بلافصل باشند . دو تن از آنها کلاه یا خودی برسر دارند که نوك آن بسمت جلو دراز شده‌است . تمام اسواران دو صف بالا بحالت احترام قرار گرفته‌اند یعنی سبابهٔ دست راست را بسمت پیش (۱) دراز کرده‌اند . (ش ۱۵)

چندی پس از اسارت والرین شاهپور از دشمنی که بنظرش بسیار حقیر میآمد شکست یافت و او اذینه Odheinet امیر عرب بود که حکمرانی شهر پالمور ، واقع در صحرای شام را داشت ، این شهر مرکز تجارت شرق وغرب بود .

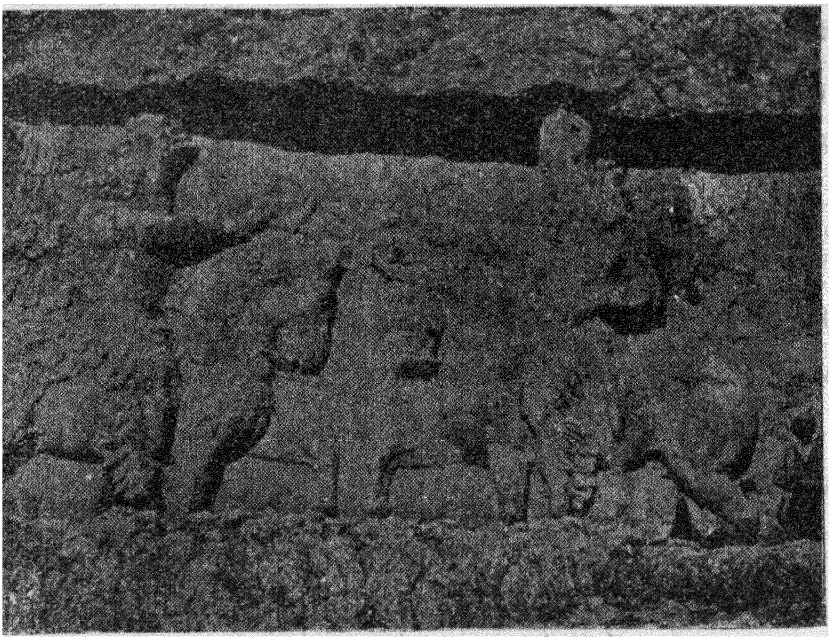


شکل ۱٦ — سکه بهرام اول

شاهنشاه ایران این مرد را خفیف کرده بود وهنگامیکه پس از غارت شامات و کاپادوکیه بکشورخود مراجعت میکرد ، اذینه لشکرش را بلشکریان روم ملحق نمود وبر سپاه ایران حمله برد وایرانیان پس ازدادن تلفات بسیار گریخته ازفرات گذشتند . آنگاه اذینه شهر کرحه Carrhae ونصیبین را تسخیر کرد وبرشام واغلب ممالك رومی شرق نزدیك دست یافت وچون از طرف گالینوس Galiénus قیصرروم بلقب امپراتوری نائل شده بود ، خراجگزار نیمه مستقل حکومت روم بشمارمیرفت . ایرانیان بدون هیچ فائده تا سال ۲٦٥ جنگ خودرا با پالمور ادامه دادند . وقتی اذینه بقتل رسید ، زن او موسوم به بث زینه Bèth Zebina یا زینب که مؤلفین روی نام اورا زنوبی آورده‌اند ، باتفاق پسرش وهب اللات ، زمام حکومت را بدست گرفت . وهب اللات چون میخواست درمقابل روم

مستقل شود درسال ۲۷۱ خودرا اگوستوس خواند . آنگاه اورلین Aurélin قیصرروم لشگر نیرومندی به پالمور کشید وپس از مقاومت دلیرانهٔ که زنوبی نمود ، آن شهر را گرفت وویران کرد ودر سال ۲۷۲ زنوبی سعی کرد بایرانیان پناه ببرد ولی موفق نشد او را گرفته بروم بردند . اکنون خرابه های عظیمی باقی است که از جلال وشکوه این دولت ناپایدار حکایت میکند . (۱)

شاهپور در سال ۲۷۲ وفات یافت . سنگ قیمتی بسیار زیبائی باسلوب یونانی و



شکل ۱۷ — تاجگذاری بهرام اول
(زاره — صنایع ایران باستان)

رومی هست ، که بزبان پهلوی نام شاهپوراول برآن نقر شده ، لکن آن تصویر از آثار یونانی قبل از شاهپور میباشد و این پادشاه نام خود را برآن حك کرده است . (۲)

ما از وقایع سیاسی سلطنت هرمزد اول (۷۳-۲۷۲) و وهرام اول (۷۶-۲۷۳) که هردو پسر شاهپوراول بوده‌اند ، تقریباً هیچ اطلاعی نداریم .

نقش برجستهٔ درسنگ شاهپورهست که وهرام اول را درحالیکه اوهرمزد (خدا) تاج شاهی باوعطا می کند نشان میدهد . (۳)

شاه تاجی مضرس برسرنهاده و گوی منسوج را برآن قرارداده است . خدا

تاجی کنگره دار بر سر نهاده است . خدا و شاه بر اسب سوارند و شاه حلقه ایرا ، که اوهرمزد بجانب اودراز کرده ، میخواهد بگیرد . ازلحاظ صنعت این نقش ازهمه نقوش سلف برتراست . آقای زاره گوید عدم تناسب راکب و مرکوب که در نقشهای سابق بوده ، در اینجا از بین رفته است : « حرکات و سکنات اسبان و اشکال مختلف پی و عضله آنها را مخصوصاً نشان داده‌اند و نازك کاری دقیقی بکاربرده اندکه در نقوش سابق بنظر نمی رسد . »

سازنده این تصویردرنمایش صورت پادشاه مجبوربه تبعیت ازسبك قدما بوده ولی توانسته است دراندام و چهرهٔ پادشاه نشانه زندگی قرار دهد مثلا : « اشتیاقی که پادشاه بگرفتن علامت سلطنت ازدست خداوند دارد ،کاملا ازاین تصویر نمایان است » (ش ۱۷) (۱)

در زمان سلطنت وهرام دوم (۲۹۳ - ۲۷۶) پسروهرام اول ، مجدداً جنگ ایران و روم درگرفت . کاروس قیصرروم تا تیسفون پیش آمد ؛ اما دراثرمرگ ناگهانی اورومیان عقب نشستند . ودرسال ۲۸۳ معاهدهٔ منعقد شدکه بموجب آن ارمنستان و بین‌النهرین بتصرف رومیان درآمد . واگذاری این دو ایالت از طرف شاهنشاه در وقتی که دشمن ضعیف شده بود ، بی علت نبود ، زیرا که در این وقت خبر طغیان خطرناکی را در مشرق کشور شنید و مجبور بمصالحه با رومیان گردید .

سکه های معروف بسکه « سیتو- ساسانی » Scytho - Sassanide که ازطرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان) (۲) ضرب شده حاکی از اینست که تا زمان وهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب بکوشانشاه بوده است . پیروز برادرشاهپوراول(۳) درسکه هائی که ضرب کرده خود را « کوشانشاه بزرگ »خوانده است . بعد ازسال ۲۵۲ شاهپوراول پسرش هرمزد را . (که بعداً هرمزد اول خوانده شد) بحکومت خراسان گماشت . ولقب « شاهنشاه بزرگ کوشان » که از القاب سابقین عظیمتر بود باوتفویض کرد .

وهرام اول و وهرام دوم قبل از اینکه بتخت ایران جلوس کنند ، همان منصب عالی را داشتند .

درزمان سلطنت وهرام‌دوم برادرش هرمزد فرمانفرمای خراسان بود . درهنگام

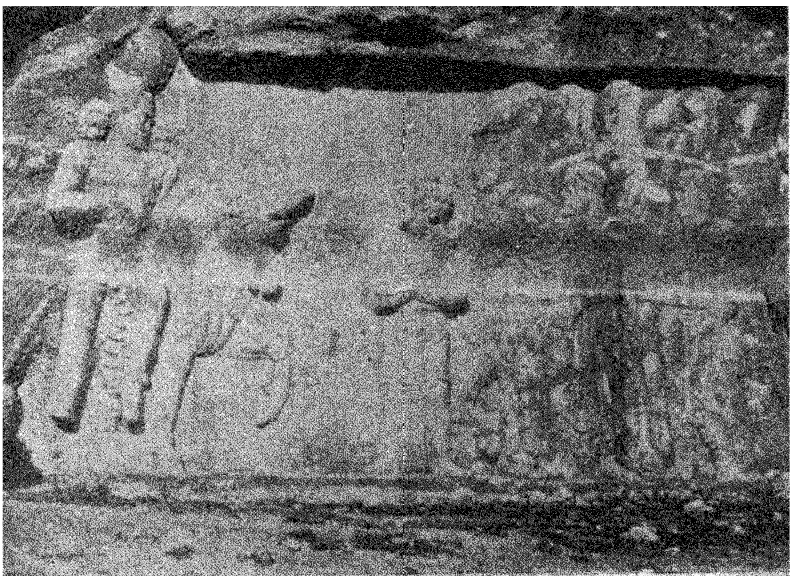
جنگ ایران و روم این هرمزد علم طغیان برافراشت و بکمك و معاضدت سکاها و کوشانیها وگیلها سعی کرد . درمشرق مملکت دولت مستقلی تأسیس نماید . بهمین جهت است که وهرام دوم باکمال عجله بجنگ روم خاتمه داد تا تمام قوای خود را بمقابلهٔ برادر یاغی برد . شورش خاموش شد و سگستان مسخرگردید وشاهزادهٔ که موسوم به وهرام بود (وبعداً وهرام سوم شد) دراین وقت لقب سگانشاه «پادشاه سکاها» یافت . زیرا چنانکه آقای هرتسفلد میگوید : عادة ولیعهد ایران را بحکومت مهمترین ایالت یا ایالتی که بعداز سایرین تسخیر شده بود نصب مینمودند(۱) .



شکل ۱۸ — سکهٔ بهرام دوم

نقوشی ازوهرام دوم باقی استکه از لحاظ باستان شناسی جالب توجه است . درنقش رستم درجوار صورت تاجگذاری اردشیر اول کتیبهٔ استکوچکتر از آنکه بامر وهرام حجاری شده وشاه را پیاده دروسط خانواده‌اش نشان میدهد . زیرا این پادشاه همواره مایل بودکه درکتیبه بصورت پدر خانواده نمایش یابد . برسکه های اوشاه وملکه بطور نیمرخ منقوش شده ودر مقابل آنها صورت شاهزادهٔ کوچکی دیده میشودکه رو بطرف آنها کرده است . پادشاه تاجی برسر داردکه گوی سابق‌الذکر ودو بال عقاب بر آن ترسیم شده ولی کلاه ملکه و شاهزاده بشکل سر حیوانات است . (ش ۱۸) درکتیبهٔ نقش رستم(۲) پادشاه دروسط قرارگرفته وگیسوان وریش او برسم معمول سلاطین ساسانی آراسته شده تاج بالدار برسر داردودو دست را برقبضهٔ شمشیر بلند و مستقیم خود تکیه داده است . دربرابر او درسمت چپ سه نفرکه خطوط صورتشان درست تمیزداده نمیشود . بطرف او روی آورده اند . مسیوزاره حدس میزندکه شخص

اول شاهزاده وهرام سگانشاه وآن دو نفر دیگر که کلاهی بشکل سرحیوان بسر دارند، همان ملکه وشاهزاده کوچکی هستند که درسکه‌ها معمولا رسم میکرده‌اند. درعقب این سه شکل، شخص جوان بی موئی دیده میشود که کلاه بلند نجبای بزرگ بر سر دارد ودست را بعلامت احترام بلندکرده است. شخص آخر مردی است که از گیسو وطرز ایستادن او چون دست را بلند نکرده، معلوم می شود از دودمان سلطنتی است. مسیو زاره تصور می‌کندکه آنکه کلاه بلند دارد مؤبدان مؤبد و آن دیگری شاهزاده نرسی عموی پادشاه است. درعقب سر شاه درسمت راست نقش سه تن از نجبا که کلاه بلند برسر نهاده اند دیده میشودکه دست راست را برافراشته وایستاده اند. (۱)

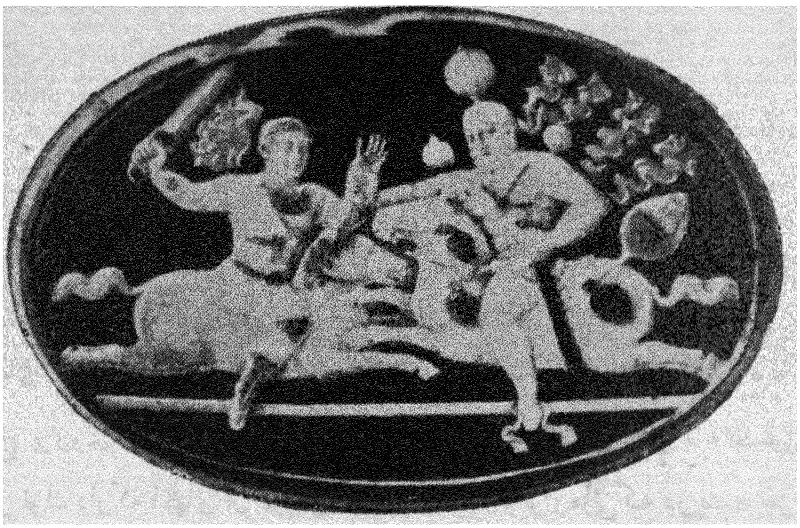


شکل ۱۹ــ نقش وهرام دوم (در شاپور فارس)
(زاره ــ صنایع ایران باستان.)

وهرام دوم درکوه شاپور نقشی داردکه حاکی از غلبه او بر خصم است. رولینسن Rawlinson ودیولافوا Dieulafoy تصور کرده اندکه موضوع نقش، غلبه بر سکاها است. مسیوزاره ازطرف دیگر گمان داردکه مردان بلند قبائی که بحضور شاه میآورند وظاهراً هریك قطعهٔ پارچهٔ را باریسمان برسر بسته اند. نمایندگان عشایر عرب هستندکه باطاعت درآمده اند. وهرام که ازکلاه بالدارش شناخته میشود سوار اسب

است . ریش و گیسویش بهمان شکل معمول سلاطین قدیم است . نوارهای چین‌داری که بکلاهش بسته ، دراثر وزش باد ، دراهتزاز است . ترکش بلندی ازکمر بند اوآویخته است .گوی مستطیل حسب‌المعمول در جلو پاهای اسب دیده میشود. در برابر شاه سرداری ایرانی دستهارا بشمشیر تکیه داده ایستاده است . ازطرز گیسوانش معلوم میشود که از خانواده سلطنتی‌است . درپشت سراو رؤسای دشمنان مغلوب حضوردارند . در این جمع تصویر یك اسب و سر دوشتر نمایان است . (۱) (ش ۱۹)

بنا بر نظر آقای هرتسفلد(۲) کتیبهٔ سابق‌الذکر(۳) (ش ۱۱) که در نقش رستم موجود است وجنگ دونفرسوار را نشان میدهد متعلق بوهرام دوم است . دوکتیبهٔ دیگر که همچنین درنقش رستم است و بسیار ضایع شده ، نظیر همین مجلس را نشان



شکل ۲۰ — مبارزه دو سوار

(زاره— صنعت ایران باستان)

میدهد وگویا مربوط بهمان عهداست(٤) درروی قطعهٔ عقیقی که درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است نبرد یکی از پادشاهان ساسانی را بایکی ازرومیان نقش‌کرده اند(ش۲۰) ظاهراً آن نیز تصویر وهرام دوم باشد . (۵)

پس از وفات وهرام دوم در سنه ۲۹۳ پسرش وهرام سوم بتخت نشست اما سلطنتش بیش از چهارماه دوام نیافت . نرسی پسر شاهپور اول که عم پدر این پادشاه

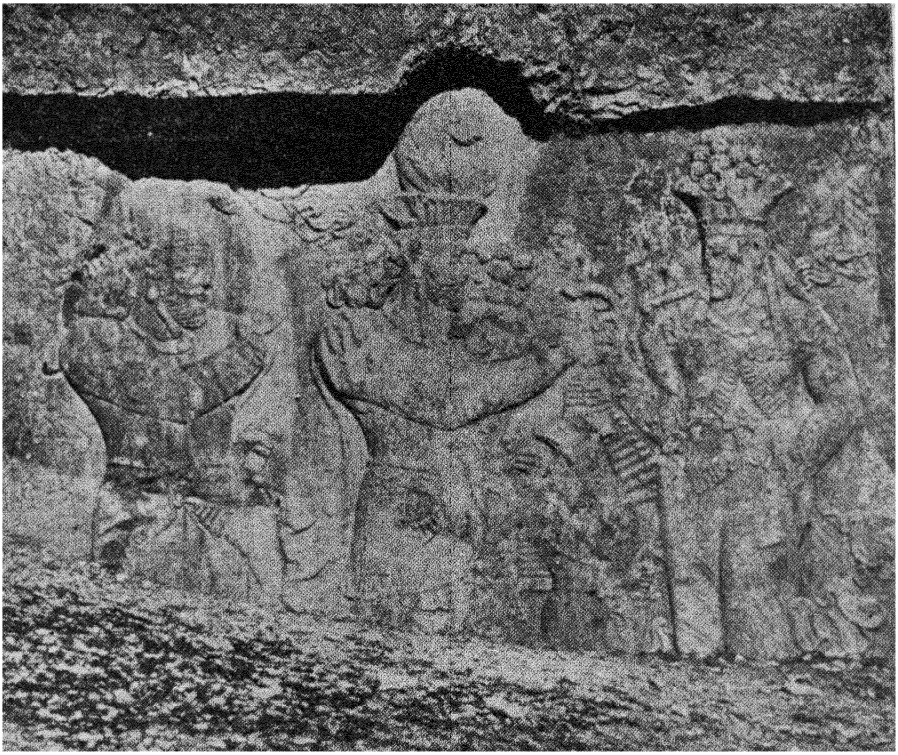
جوان بود (ش٢١) طغیان کرد وغالب شد . موضوع کتیبهٔ بزرگ نرسی درپایکولی ذکراین قضیه است(١) . ممکن است وهرام سوم پس ازسال ٢٩٣ دربعضی ازقسمتهای شرقی ایران بشاهی باقیمانده باشد(٢) .



شکل ٢١ — سکه نرسی

نرسی کیفیت تاجگذاری و سلطنت خدا داد خودرا بر تخته سنگ نقش رستم حجاری کرده است واین همان طرزمعروف قدیم است : یعنی پادشاه حلقه نواردارکه علامت سلطنت است . ازدست خداوند میگیرد . خدا در اینجا زنی است ومسیو زاره تصورمیکند اناهیتا باشد . پادشاه نیم تنه تنگ معمولی را پوشیده‌است . تاجیکه دربعضی سکه های نرسی دیده میشود شکل کلاه‌کوتاهی با خطوط عمودی داردکه گوی بزرگ منسوج برروی آن قرارگرفته است . گیسوان مجعدکه بمقدارزیاد برشانه هایش افتاده ، وریش نوك دارکه انتهای آن دریك حلقه قرارگرفته و نوارهائی‌که در پشت سراو موج میزند وگردن بند مرواریدی‌که انداخته . تمام اینها را بهمان اسلوب معمول باستانی نقش‌کرده‌اند . الاهه تاج کنگره دارسرگشاده را برسرگذاشته‌که حلقه های مجعد موی از فراز آن پدیدار است و این تاج مخصوص خدایانی است‌که در نقوش ساسانیان دیده‌میشود . گیسوان‌بافته‌او برگردن‌وشانه‌اش‌فروریخته‌است : قبای‌او بوسیلهٔ‌تکمه‌شمسه‌داری درزیرگردن بند مروارید برروی سینه اتصال یافته وکمر بندی برآن بسته شده است . بین شاه و الاهه صورت طفلی دیده میشود که بسیارضایع شده وشاید صورت پسرنرسی باشدکه بعد بنام هرمزدوم بسلطنت رسید . درپشت شاه یکی ازنجبای بزرگ ایستاده

که کلاهی بلند بشکل سر اسب بر سر دارد و بحالت احترام معمول دست را بلند نگاداشته است (۱) (ش ۲۲)



شکل ۲۲ — تاجگذاری نرسی در نقش رستم
(زاره — صنایع ایران باستان)

در جنگی که بین نرسی و رومیان اتفاق افتاد. نرسی‌را بخت یاری نکرد. تیردت Terdat پادشاه ارمنستان که سلطنت خودرا از قیصر روم میدانست. خلع شد لکن گالریوس Galérius فرماندهی لشکرروم را بعهده گرفت و نرسی را مغلوب کرد و در آن جنگ زن نرسی که ارسان Arsane نام داشت بدست رومیان گرفتار شد. نرسی مجبور شد پنج ولایت از ارمستان صغیر را بروم واگذار کند. تیردت مجدداً برارمنستان تسلط یافت وولایت ایبری (گرجستان) تابع قیصرشد. (۲)

صلحی که درسال ۲۹۸ بین ایران وروم واقع شد قریب چهل سال دوام یافت. پس از سلطنت هرمزد دوم پسر نرسی (۳۰۲ الی ۳۰۹ یا ۳۱۰) که بعدالت و نیکوئی

مشهور مانده است (شکل ۲۳) شورش و جنگ داخلی درگرفت. آذرنرسی که یکی از پسران هرمزد دوم از زن اول او بود بسلطنت رسید. ولی چون اعیان و نجبای مملکت را ناراضی نمود، پس ازچند ماه از سلطنت خلع شد. یکی از برادرانش را کور کردند. برادر دیگرش را که هرمزد نام داشت، بزندان افکندند. اما بعد فرار کرد و بروميان پناه برد. مقارن این احوال بزرگان طفلی خرد سال موسوم بشاهزاده شاهپور را که پسر هرمزد دوم از زن دیگر او بود بپادشاهی برگزیدند (۱).



شکل ۲۳ — سکهٔ هرمزد دوم

شاهپور دوم مدت هفتاد سال (از ۳۰۹ تا ۳۱۰ تا ۳۷۹) سلطنت کرد (۲) در زمان صغر او مادرش بهمراهی بزرگان دولت سلطنت میکرد. در منابع شرقی حکایاتی راجع بشاهپور آمده است که چگونه هوش و تدبیر و اصلاح طلبی از خود ظاهر میکرد و باکمی سن، کارهای بزرگ انجام میداد. وقتی درقصر تیسفون خوابیده بود از مقابل قصر همهمهٔ برخاست بیدارشد سبب پرسید گفتند: علت این آشوب فشار جمعیت است که از دو طرف از روی پل دجله میخواهند بگذرند. پادشاه جوان در زمان امر داد که درکناراین پل جسری دیگر برپا کنند تا آیندگان از پلی وروندگان ازدیگری بگذرند(۳)

درباب وقایع سی‌سال اول سلطنت شاهپوردوم اطلاع دقیقی دردست نداریم اما ازاینکه سی‌سال انتقام از رومیان را بتأخیرانداخت می‌توان حدس زدکه درداخلهٔ مملکت دوچار صعوبت واشکال بوده‌است. وشاید کوششهای اول او مصروف این بوده است که پر و بال شهرداران وواسپوهرانی را که در زمان نیابت سلطنت قوت گرفته بودند بشکنند. هوای استقلال جوئی عهد اشکانی هنوز در دماغ بزرگان باقی بود وهر وقت

پادشاهی ضعیف‌النفس . عنان جاه طلبی آنان را رها میکرد بیدرنگ خطر تسلط اشراف وهرج و مرج ملوك‌الطوایفی پیش میآمد . این پادشاه جوان (شکل ۲٤) ظاهراً مشغول



شکل ۲٤ — سکه شاپور دوم

دفاع سرحدات عرب‌هم بوده‌است . طبری و بعضی دیگر ازمؤلفین شرقی بذکرفتوحات او در قبائل عرب پرداخته‌اند .

تصرف بحرین واقع درساحل‌خلیج فارس درزمان‌شاهپوردوم اتفاق افتاده‌است(۱) شاهپور شاهنشاهی بزرگ وسزاوار جانشینی اردشیر اول وشاهپور اول ووهرام دوم بود . ایرانیان اورا ذوالاکتاف لقب داده‌اند زیراکه بنا برروایات . درجنگهای سختی‌که با عرب میکرد شانه های اسیران بدوی را(۲) سوراخ میکرد .

عاقبت شاهپور پس‌از آنکه بنیان قدرت خود رامستحکم ساخت . درصددجنك با روم برآمد . در آن مملکت وقایع مهمی رخ داده بود . قسطنطین‌کبیربدین عیسی‌درآمده بود . دخول دیانت عیسی درارمنستان‌که مقارن آن احوال بدست تیردت و جانشینان او انجام‌گرفت . موجب شدکه بین‌روم وارمنستان ارتباط محکمتری ایجادگردد . اگرچه ژولین قیصر روم بمخالفت دین عیسی برخاست و از این‌رو اورا مرتد لقب داده‌اند، ولی کار او موقت بود و در اوضاع تغییری نداد . در میان اعیان و بزرگان ارمنستان گروهی موجود بود که برای تحصیل مقامات بکمك ایرانیان چشم داشتند . ارمنستان همواره دستخوش نزاع این بزرگان بود . پی‌درپی شاهزادگان را میکشتند وتوطئه ها میکردند و خیانتها مرتکب میشدند . ودرنتیجه ایران وروم درامور داخلی آنها متناوباً مداخله میکردند پس ارمنستان کمافی‌السابق کانون جنگهای ایران وروم بود .

این‌دفعه نیزمنازعات داخلی ارمنستان، بهانه بدست شاهپورداد تا جنگ راتجدید کند باین امیدکه شاید آنچه نرسی از دست داده مجدداً بکف آورد . شاهپور بآسانی

ارمنستان را گرفت و پس از آن در بین‌النهرین با رومیان مصادف شد. قسطنطین تازه مرده بود و جانشین او کنستانس دوم Constance II شخصاً سپهسالاری لشگر روم را بعهده داشت (۱) قلعه نصیبین در مقابل حملات مکرر ایرانیان ایستادگی کرد و رومیان درسینگار فاتح شدند اما پس از آن پی در پی شکست خوردند. آنگاه اعمال جنگی در سرحد روم چندسالی متوقف ماند وشاهپور ازاین وقفه استفاده نموده کیونیت‌ها Chionites واقوام وحشی دیگر را که از جانب شمال شرق بکشور حمله می‌بردند، دفع کرد. عاقبت باکیونیت‌ها وسکاهای سگستان قراردادی منعقد ساخت. (۲)

در سنه ۳۵٦ موسونیانوس Musonianus سردار رومی سهم شاهپور مرزبان ایران را درحضورشاه واسطه صلح قرار داد. شاهپور که از تسکین سرحد شرقی فراغت یافته بود، سفیری با هدایای بسیار و نامهٔ پیچیده درپارچه سفید (۳) بجانب کنستانس قیصر روم فرستاد و آن نامه بدین مضمون بود که شاهپور شاه شاهان قرین ستارگان و برادر مهر وماه برادرخود قیصر کنستانس را سلام میرساند وخوشوقت است ازاینکه امپراطور دراثر تجربه براه راست بازگشته است. اجداد او (شاهپور) تسلط خود را تا رود استریمون Strymon وحدود مقدونیه بسط داده بودندوخوداو که(بدون قصد خودستائی) ازحیث جلال وکثرت فضائل برتمام اجدادش برتری دارد، موظف است که ارمنستان و بین‌النهرین را که بحیله‌وتزویر از کف جداو بدر کرده‌اند بازستاند. « ماهرگز این عقیدهٔ شمارا قبول نخواهیم نمود که گستاخانه گفته‌اید هرپیشرفتی درجنگ اعم از آنکه نتیجه شجاعت و دلاوری یا معلول حیله و تزویر باشد، شایسته مدح و تحسین است. » همچنانکه بزشکان گاهی بعضی از اعضاء بدن را میسوزانند وقطع میکنند تا استفادهٔ ازسایراعضاء ممکن شود. بهمان طریق نیزامپراطورباید اراضی کوچکی را که فقط موجب نفاق وخونریزی است تسلیم نماید تا بربقیه قلمروخویش بآرامش سلطنت کند. اگرسفرای ایران بدون اخذ نتیجه مراجعت کنند شاهنشاه پس ازموسم استراحت زمستان باتمام نیروی لشگری خود بامپراطورخواهد تاخت.

درجوابیکه « کستانس فاتح بروبحروصاحب فروشکوه جاودانی » به « برادرش شاهپور » نوشت از قبول تقاضای او صریحاً امتناع کرد و پادشاه را از حرص و طمع روز افزونش ملامتها نمود. مضمون نامه از اینقرار بود که اگر رومیان گاهی دفاع را برحمله ترجیح میدهند، ازترس وکم دلی نیست، بلکه ازراه مداراست واگرچه

رومیان گاهی درجنگ فیروز نشده‌اند لکن نتیجه قطعی‌ازجنگ هرگز بضرر آنان خاتمه نیافته‌است . آمین‌مارسلن مضمون این‌دو نامه‌را در کتاب خود ورد (XVII ر٥ ر٣-١٤) ولی سبك انشاء مؤلف درآن نامه ها دخالت دارد بنا برعادت نویسندگان قدیم آمین مارسلن آن نامه ها را بطور آزاد نقل‌کرده است . اما دلیل اینکه آمین مارسلن اصل نامه ها را دیده بود . اینست که القاب شاهپور را عیناً نقل‌کرده است : « شاهپور ، شاه شاهان قرین ستارگان ، برادرمهروماه » اگرچه شاید تمام القاب را با دقت وصحت تام نیاورده باشد ولی عبارت مذکور با القاب رسمی شاهپور اول‌که درکتیبه حاجی آباد دیده میشود شباهت دارد . ازاینقرار : « مزدیسن ، خداوند ، شاهپورشاه شاهان ایران وغیرایران از نژاد خدایان . » و نیزمطابق‌است باالقابیکه شاهنشاه در نامه‌های رسمی‌خودبامرای‌ارمنستان قیدکرده از اینقرار « با افتخار ترین (یا شجاعترین) مزدیسنان . شاهنشاه آفتاب مرتبت » یا این عبارت : « با افتخار ترین دلیران ، شاه شاهان ایران و غیر ایران » (١)

شاهپور درآغازجنگ بر قلعهٔ امیدا (آمد) که دیار بکر فعلی باشد حمله برد و آنرا پس ازمقاومت دلیرانهٔ حصاریان، مسخرکرد واین واقعه درسنه ٣٥٩ اتفاق افتاد . دوسال بعد پس از مرگ کنستانس . ژولین امپراطور تمام رومیان شد . لشکرهای روم را بجنگ ایران برد . یکی از سرداران اوهرمزد شاهزاده ایرانی و برادر پادشاه بودکه جلای وطن‌کرد امید داشت‌که بیاری رومیان بتخت ایران جلوس‌کند . بعلاوه قیصرروم متحد دیگری داشت وآن ارشاك (اشك) سوم پادشاه ارمنستان بود این ارشاك گنیل Gnèl خویشاوند خود را بقتل رسانیده فرندزم Phorondzem زن او را که‌از بانوان بسیاردسیسه کاربود، بعقد خویش درآورد . قوای رومیان ومتحدین آنان بجانب تیسفون پیش رفتند لکن راه پیشرفت آنها را یك لشکر نیرومند ایرانی بفرماندهی سرداری ازدودمان مهران، فروبست ودرخلال جنگهائیکه وقوع یافت، ژولین‌درسنه ٣٦٣کشته شد . جانشین اوژوین Jovien لشکر روم را ازسرحد بازگردانید و بزودی صلحی بمدت سی سال بین طرفین منعقدگشت . بموجب این معاهده ایرانیان نصیبین وسینگاروولایات ارمنستان صغیررا که متنازع فیه بود، پس‌گرفتند . بعلاوه امپراطور روم متعهد شدکه‌ازارشاك حمایت نکند واودرنتیجه رأی‌بشورای امراء ارمنستان معزول وبایران‌گسیل شد . دراین‌کشورخود را کشت . فرندزم، زوجهٔ اورا نیزپس از اینکه مدت زیادی درقلعه ارتگرس Artagers مقاومت‌کرد، بایران بردند وکشتند . ممالك

قفقاز مثل ایبری و آلبانی ، بموجب شرائط صلح از تصرف روم خارج شد و بقیمومت ایران قرار گرفت . اما رومیان تا اندازهٔ رسماً تقبل کرده بودند که درمرمت « دروازه های خزر » در تنگه داریال که ممالك جنوبی قفقاز را از هجوم اقوام وحشی محافظت میکرد ، با ایرانیان شرکت جویند . (۱)

والنس امپراطور روم دودفعه سعی کرد که پپ Pap شاهزاده ارمنی پسر ارشاك را بشاهی ارمنستان برساند و او را تحت حمایت روم قراردهد . دردفعه اول شاهپور که درعین حال با کوشانیان (۲) مشغول جنگ بود ، پپ را از ارمنستان بیرون کرد در دفعه دوم موشل Mushel سردار ارمنی ایرانیان را مغلوب نمود . این سردار پس از آنکه ولایت ارزنان Arzanane و سایر ولایاتیرا که شوریده بودند (۳) باطاعت آورد با قوای روم همدست شده و با نرسه (نرسی) جاثلیق ارمنی عقد اتحاد بست . بموجب روایت فوستوس بیزانسی اسرای ایرانی را پوست میکند و بکاه انباشته نزد پپ میفرستاد . پپ عاقبت این نرسه را که مصلحت گزار فضولی بود زهر چشانید و خود او نیز بسعی دسیسه کاران ارمنی ، درنظر والنس مظنون واقع شد و عاقبت بتحریك امپراطور بقتل رسید . بعد مذاکراتی بین ایران وروم واقع شد . نمایندهٔ ایران یکی ازنجبای دودمان سورن بود والنس مجدداً حق مداخله در امر تاج و تخت ارمنستان را بشاه ایران واگذار کرد . معذلك رومیها ورازدات Varazdate نامی ازشاهزادگان ارمنستان را بپادشاهی منصوب نمودند اما بین او و روم هم اختلاف درگرفت وخلع شد . سپس دو شاهزاده صغیر که پسر پپ بودند و چون نایب السلطنه مانول ما میکونی Mamiconien, Manuel دوست ایرانیان و برادر موشل (که بدست ورازدت بقتل رسیده بود) ازشاهنشاه ایران یاری طلبید تا ازمداخله روم جلوگیری کند . شاهپور فرصت را غنیمت شمرد و لشکری بفرماندهی سورن بارمنستان فرستاد و این سردار را بمرزبانی ارمنستان منصوب نمود . (٤) شاهپورپس ازاین واقعه بلافاصله فوت کرد .

* * *

این بود وقایع مهمهٔ جنگ چهل ساله شاهپور وروم . دست هیچ صنعتگری بر صخره های ایران منظرهٔ ازاین کشمکش دودولت عظیم الشان دنیای قدیم ، حجاری نکرده است (٥) اما درکتب رومیان روایتی زنده ورنگین بقلم شخص که دراین جنگ شرکت کرده وخود ناظر بعضی ازوقایع مهمهٔ آن بوده دیده میشود .

مقصود آمین مارسان Ammien Marcellin افسر رومی یونانی الاصل است که سربازی متهورو تربیت یافته بود و باوجود انشاء مصنوعی که دارد از روات درجهٔ اول بشمار میرود. این نویسنده ازجنگهای ایران که منجر بفتح قلعه آمیدا درسال ۳۵۹ شد شرحی مینویسد که ازحیث دقت نظر، هیچ روایتی بپای آن نتواند رسید.

درکردوئن Corduene که از ولایات ارمنستان است یك نفر ایرانی حکومت داشت که بنام رومی ژووینین Jovinien موسوم بود. این شخص چون در ایام جوانی درشامات بعنوان گروگان زیسته بود، نسبت بتمدن رومی علاقه پیدا کرده و بلاشك بهمین جهت اسم رومی اختیار نموده بود. بهرحال درنهان نسبت برومیان محبت داشت.

آمین با یکتن از یوزباشیان معتمد برسالت نزد ژووینین مذکور فرستاده شد تا از حرکات لشکر ایران اطلاع حاصل کند. ژووینین یکنفر بلد باختیار اوگذاشت وچون درروزسوم ببالای کوه رسیدند، مقارن طلوع آفتاب، همه کوه وهامون را پرازلشکر دیدند پادشاه ایران ملبس بجامه‌های درخشان پیشاپیش آنها اسب میراند وگرومباتس Grumbatès پادشاه جدید کیونیت ها که مردی کامل و ضعیف البنیه لکن تیز هوش بود و درسلسلهٔ اعمال خود چندین فتح وفیروزی ثبت داشت، درسمت چپ اومیراند. درطرف راست شاهپور پادشاه آلبانها روان بود که هم ازحیث درجه وهم ازجهت شهرت، پای کمی از گروماتس نداشت. درعقب آنها چندین سردار معتبر می‌آمدند. آنگاه نوبت بجمیع لشکر میرسید که از بهترین سپاهیان ملل مجاور تشکیل یافته بود.

لشکر ایران از رود زاب بوسیله یك جسرقایقی عبورکرد، آمین بسوی ژووینین بازگشت و پس ازکمی استراحت ازهمان راه کوهستانی که آمده بود مراجعت کرده بسپاه روم ملحق شد. آنگاه رومیان خودرا برای جنگ آماده کردند ومزارع گندم را طعمهٔ آتش ساختند. ایرانیان بسرعت از جلوی نصیبین عبور کرده از میان دره های خرم و حاصلخیز گذشته از نقاطی که طعمهٔ حریق شده بود کناره گرفتند. قوای روم نیز بعجله بجانب ساموزات Samosate پایتخت کماژن روان شدند تا درآنجا از شط عبور کنند. دراثرکم دلی وبی‌مبالاتی دو فوج رومی، دوتن ازسرداران ایرانی موسوم به تهم شاهپور Tahm-Shahpuhr ونخ وذار Nakh-Vadhär (۱) توانسته بودند باهزار نفر سرباز، بآمیدا نزدیك شده درپشت مرتفعات حوالی آن شهرکمین کنند. دراین مکان مصافی روی داد که آمین بشرح آن پرداخته‌است: چون بمدد روشنائی خفیف سپیده‌دم

بطرف ساموزات می رفتیم . چنانکه گفتم ازفرازیك تپهٔ برق سلاح لشکریان را ازدور دیدیم . درحال فریادها برخاست که دشمن اینجاست وعلامت مخصوصیکه برای حاضر شدن جنگ است آشکار گردید . ما توقف کردیم وصف کشیدیم لکن دراین موقع هم فرار را صلاح نمیدانستیم زیرا دشمنانی که بتعقیب ما میپرداختند ما را میدیدند . و قبول مصاف را نیزازحزم واحتیاط دورمیدیدیم چه یقیناً درجنگ با دشمن که هم ازحیث سوار وهم ازجهت پیاده برما تفوق داشت ، همگی کشته می‌شدیم . عاقبت چون تکلیف خود را نمیدانستیم ودیدیم ناگزیرباید بجنگ پرداخت . بعضی ازهمراهان ما از روی بی‌احتیاطی چندان پیش رفتند که کشته شدند سپس دولشکر بهم نزدیك رسید .

« . . . دراین گیرودار نیم ساعت گذشت . آنگاه مؤخرة الجیش که برفراز تپه قرارداشت خبرداد که قوای جدیدی ازسواران زره پوش از عقب سر نمایانند وبسرعت نزدیك میشوند . چون همیشه درچنین مواقع خطرناك کسی نمیداند ازکدام طرف باید برود ، تمام جمعیت ازدحام کردند . بدین جهت متفرق شدیم وهرکس براهی رفت که تصور میکرد از آن راه آسانتر میتواند از خطر برهد . اما در حالیکه هرکدام سعی میکردیم ازخطر فوری نجات یابیم ، نمی‌توانستیم از زدوخورد با پیش قراولان دشمن احتراز بجوئیم . دراین موقع چون دیگرکسی امید نجات نداشت ، با تمام قوا بمدافعه پرداختیم ما را تا پرتگاههای کنار دجله عقب راندند . در آنجا چند نفر برودخانه افتادند اسلحه شان بدست وپای آنها پیچیده ، درجاهای کم عمق رودخانه ماندند. بعضی دیگر درگردابهای عمیق آب فرورفتند و غرق شدند . برخی با دشمن بجنگ پرداختند وهرکس بطریقی درصدد دفاع برآمدودستهٔ ازدیدن جماعت انبوه لشکریان خصم ، متوحش شده سعی کردند به نزدیکترین معابرکوه توروس Tourus برسند . »

« . . . من از رفقای خویش جدا مانده فکر میکردم که چه تصمیمی بگیرم از قضا ورنین Verennien رئیس مستحفظین پیشم آمد درحالیکه تیری بران اورفته بود . من برحسب اصرارورنین سعی کردم اورا با خودم ببرم لکن ایرانیان‌مرا ازهمه جهت احاطه کرده بودند . پس خواستم با کمال عجله بسوی شهر (یعنی آمیدا) فرارکنم . این شهر در بلندی واقع بود یعنی آن سمتی که بما حمله کرده بودند و فقط راه بسیار باریکی داشت اتفاقاً دروسط این راه باریك ودرکمرکوه آسیائی ساخته بودندکه راه فرعی را مسدودکرده وبیشتر موجب تنگی جادم شده بود . دراین موقع ایرانیان وما باهم بدان

بلندی رسیدیم ومیبایست تا طلوع آفتاب درآنجا بیحرکت بمانیم . بقدری فشارزیاد بودکه حتی اجساد مردگان از ازدحام خلایق بر پا مانده مجال بزمین افتادن نداشتند. چنانکه درست درمقابل من یکنفر سربازکه سرش دراثر ضربت شمشیری بزرگ بدو نیم شده بود ، بواسطه فشار زیادکه ازهمه طرف براو وارد میآمد . مانند ستونی بیحرکت بر پای بود . ازمنجنیقهائیکه در بالای دیوار قرار داده بودند ، باران تیر میبارید . لکن ما بقدری نزدیك دیوار رسیده بودیم که بما گزندی نمیرسید . عاقبت از یك درنهفته فرار کردم وجماعت زیادی ازمرد وزن دیدمکه از نواحی مجاور بآنجا ریخته بودند . زیرا اتفاقاً بازارمکارهٔکه معمولا هرسال افتتاح میشد ، باآن ایام مصادف شده بود وجماعتی کثیر از روستائیان ببازار آمده بودند . همه درفریادوضجه بر یکدیگر سبقت میگرفتند . بعضی برمردگان خود میگریستند وبرخی دیگر مجروح ومشرف بموت بودندوگروهی دوستانگمشدهٔ خودرا می طلبیدند ولی درمیان آن هرج ومرج کسی پیدا نمیشد . » (۱)

مقارن این اوقات شاهپورخود با قسمت اعظم سپاه بظاهر آمیدا رسید . آمین مارسلن نوید : « همینکه نخستین پرتو خورشید تابیدن گرفت تا آنجا که نظر بسط داشت ازلشگر سیاه مینمود . جلاء وتلالؤ سواره نظام زره پوش که کوه و هامون را پوشیده بود . چشمان را خیره میکرد . شاهنشاه ازسایرین قدی رساتر داشت وسواره پیشاپیش تمام لشگر میآمد وبجای تاج کلهٔ قوچی برسر نهاده بودکه رنگ طلائی داشت و مکلل بجواهرگرانبها بود . حشمت موکب او از عدهٔ زیاد نجبائیکه همراهش بودند و اقوام مختلفهٔکه در رکابش میآمدند ، اشکار بود . تصورمیرفت که مدافعین شهررا وادارکند تابمیل ورضای خویش ازدر تسلیم بمیان آیند . زیراکه بنا برنصیحت آنتونیوس(۲) بایستی باعجله بسمت دیگر حمله برد . اماخدای آسمان تمام عذابهای دولت امپراطوریرا بر یك مکان تنگ نازل کرده بود . زیراکه شاه را بخود مطمئن ساخته و بگمان او چنین آورده بودکه همینکهخودرا نشان دهد ، محصورین ازترس و بیم تسلیم شده بخشایش خواهند خواست . پس در حالیکه مستحفظین سلطنتی همراه او بودند سواره بطرف دروازه های قلعه رفت . ولی چون باکمال اطمینان بقدری نزدیك شده بودکه خطوط چهره اورا هم تمیزمیدادند . تمام تیرها وزوبینهای قلعه بجانب زینت وزیور او متوجه شد واگر ابری ازگرد وغبار

---

۲ — این شخص از پناهندگان رومی در دربار ایران بوده است .

اورا از نظر تیراندازان مستور نداشته بود ، هرآینه ازپای درمیآمد . بدینطریق جانی بسلامت برد فقط جامه اوازپیکان تیری پاره شده بود ، شاه بسلامت جست تابعد موجب هلاك هزاران نفرشود . پس چنانکه گوئی گناهی عظیم مرتکب شده‌ایم ، باخشم وغضب میگفت که ما چون نسبت باواهانت کرده ایم فی‌الواقع بفرمانفرمای بسیاری از پادشاهان واقوام توهین وارد آورده‌ایم وباجدی بسیار بتهیهٔ وسائل تخریب شهرپرداخت . لکن سرداران بزرگ سوگندش دادندکه دست ازاقدام پرافتخار خود برندارد وسایر نجبا با اظهارات دوستانهٔ خود اورا آرام نمودند پس تصمیم گرفت که فردای آنروز بمدافعین شهر امر دهدکه تسلیم شوند » بدین جهت ، سپیده دم گروماتس پادشاه کیونیت‌ها که با کمال اطمینان مأموریت ابلاغ امررا بعهده گرفته بود ، باگروهی ازآسواران زورمند بدیوارهای قلعه نزدیك شد . لکن یکنفر تیر انداز ماهر همینکه دانست بمسافت تیر رس رسیده است، منجنیق را بکارانداخت وتیری پرتاب کردکه‌اززره وسینهٔ پسر گروماتس که درکنار پدر سوار اسب بودگذرکرد . اوجوانی بودکه ازحیث بالا وزیبائی اندام برهمه همسالانش تفوق داشت . بمرگ او جمله هموطنانش متفرق شدند لکن چون حس‌کردندکه نباید جسد اوبدست دشمن افتد . اندکی بعد مراجعت نمودند وبافریاد های بلند جماعتی را ببر داشتن اسلحه تحریك‌کردند . بواسطه کمك آنان نبردی سخت درگرفت . و تیرها از همه جانب چون تگرگ فرو بارید . عاقبت پس ازجنگی خونین‌که تاپایان روزدوام یافت ، چون شب فرا رسید دشمنان بازحمت بسیار بامساعدت تاریکی جسد را ازمیان پشته های اجساد مقتولین وسیل خون بیرون‌کشیدند ... »

« از فوت این جوان خانزادهٔ شاهنشاهی سوگوارشد وهمه اعیان با پدر او از این فقدان ناگهانی، همدردگشتند .تمام اعمال جنگی‌را موقوف ساختند وبرسم ملت جوان مقتول ، مراسم عزاداری اورا برپاکردند . زیراکه هم ازحیث نژاد ونسب محترم بود وهم شخصاً محبوبیت عام داشت . جسد اورابا سلاح معمولیش بلندکردند وبریك چهار پایهٔ مرتفعی قرار دادند ودر اطراف او ده تخت گذاشتند ودر هر یك جسدی مصنوعی نهادند واین اجساد چنان خوب ساخته شده بودکه گوئی مردگان حقیقی‌اند . مردان هفت روز بعزاداری مشغول بودند ودسته دسته وگروه گروه باحرکات مخصوص‌ونوحه سوزناك درسوگواری شاهزاده جوان شرکت‌کردند وزنان بطریق ترحم انگیزی ، برسینه خود زدند

و با ناله هائی که در چنین موقع معمول است ، برمرگ آن ناکام که امید کشوری بود ، نوحه آغاز کردند .

« همینکه بدن مرده را سوزاندند واستخوانها را درظرفی سیمین نهادند تا برحسب میل پدر در خاك وطن دفن شود ، (۱) شورای بزرگ جنگ منعقد شد و در آن جلسه توافق نظر حاصل کردند که برای راحت روح آن جوان قربانی بدهند یعنی شهر را بتل خاکستر مبدل نمایند . زیرا گرومباتس نمیخواست مادام که انتقام پسر یگانه خود را نکشیده است از آنجا حرکت کند . بسربازان رخصت دادند که دو روز باستراحت بگذرانند وفقط افواجی برای تخریب مزارع خرم وکشتزارها که مانند ایام صلح بی مدافع مانده بود گسیل داشتند . پس آنگاه دایرهٔ سپرداران شهر را احاطه کرد که مرکب از پنج صف متعاقب بود . صبح روز سوم آسواران با اسلحهٔ درخشان تا آنجا که چشم کار میکرد دشت را فروگرفتند وصفوف آهسته آهسته بطرف مکانی که بحکم قرعه تعیین شده بود پیش رفتند . ایرانیان همه حصار رااحاطه کردند . جانب مشرق قلعه یعنی همانجا که ازبدبختی ما آن جوان کشته شده بود ، به کیونیت ها سپرده شد . ورت Vertes ها مأمور سمت جنوب شدند . آلبان ها طرف شمال را گرفتند و سگستانیان که در غیرت وحمیت جنگی مانند ندارند (۲) ، در برابر دروازه غربی ، استقرار یافتند با این طایفه قطارها ازپیلان زشت منظر با پوستهای پر چین و شکن که مردمان مسلح بر آن نشسته بودند آهسته پیش میآمدند . چنانکه غالباً گفته ام منظرهٔ وحشتناك تر از این نمیتوان تصور کرد .... »

پس از اینکه صف بندی بپایان رسید لشگریان تا عصر بی حرکت ماندند سپس بهمان ترتیب که آمده بودند عقب نشستند . فردای آن روز کمی قبل از سپیده صبح ببانگ شیپور شهررا مجدداً احاطه و شروع بجنگ کردند . اما مدافعین شهر بسختی مقاومت مینمودند .

« سنگهای عظیمی که بوسیلهٔ آلات جنگی خود پرتاب میکردیم سرگروهی ازخصم را خردکرد بعضی دیگر دراثر تیر ازپای درآمدند وجماعتی بازوبین هلاك شدند بقسمیکه

---

(۱) از این جا پیداست که قوم کیونیت زردشتی نبوده‌اند زیرا که سوزاندن ودفن کردن جسد میت در این آئین ممنوع بوده است .

دشمنان از کثرت اجسادیکه زمین‌را پوشیده بود بدشواری پیش میآمدند . بعضی مجروح شدند ومیکوشیدندکه برفقای خود برسند . بدبختی وکشتار داخل شهر کمتر از بیرون نبود. ابری ازتیر آسمان را تیره‌کرده بود وادواتی‌که ایرانیان درضمن غارت سینگار بچنگ آورده ودراینجا بکاربسته بودند، بسیاری‌را مجروح میکرد . هردفعه‌که جنگ قطع میشد، محصورین‌تمام قوای خودرا جمع میکردند ومجدداً بمبارزه میپرداختند . اما اگر در حرارتیکه برای دفاع بروز میدادند جراحتی بآنها میرسید سقوطشان برای ما مضر واقع میشد زیرا درحینی‌که میان خون خود می غلطیدندکسانیرا نیزکه دراطراف آنها بودند بزمین میانداختند . اگر با وجود تیر خوردن هنوز در قید حیات می بودند مردمان ماهررا بکمك می‌طلبیدند تاتیررا بیرون آورند بدین ترتیب مادام‌که روز بود این وقایع خونین تکرار می یافت و لجاجت طرفین باندازهٔ بودکه ظلمت شب هم هیجان محاربین را فرو نمی نشاند . شبا هنگام فریاد مستحفظین مسلح طرفین در تپه ها می‌پیچید. طرفداران ما بشرح لیاقت امپراطور کنستانس مالك‌الرقاب عالمیان می‌پرداختند وایرانیان ازشاهپورکه اورا شاهنشاه(ساآنسان) Saansan وپیروز یعنی‌غالب درنبرد ها می نامیدند تمجید میکردند . »

مجدداً فردای آنروز جنگ درگرفت وکثرت تلفات طرفین را مجبورکردکه اعمال خودرا چندی موقوف نمایند. اما در داخل شهرکه بیش از اندازهٔ گنجایش خود سکنه داشت (زیرا علاوه بر بیست هزار نفر سکنه آن هفت لژیون رومی نیز درآن بود) دفن کشتگان دیگر امکان نداشت واز بدبختی طاعون نیزشیوع یافت مقارن این احوال ایرانیان برای محافظت سربازان خود، گرداگرد شهر سنگر بسیار از سبد های پر خاك بر می افراشتند ودیوار هائی برای حمله بپا میکردند و برجهای بلندی بنا مینمودند . که سمت جلو آن از آهن پوشیده بود و بر هر یك منجنیقی قرار میدادند تا مدافعین حصار را دفع‌کنند . محصورین متهورانه چندین بار ازشهر بیرون آمدند . هفتاد نفر تیرانداز ایرانی ازمستحفظین‌سلطنتی براهنمائی یکنفر از فراریان رومی ، برجی ازسمت جنوبی حصار را فروگرفتند وصبح از آنمکان عبائی ارغوانی حرکت داده بایرانیان اشاره‌کردند که شروع بحمله نمایند . سربازان ایرانی ازپلکان حمله بالارفتند . دراین‌اثنا رومیان منجنیقهای خودرا بسمت آن برج راست کرده و تیرهای بزرگی از چوب افکندند که گاهی دو دشمن‌را بهم میدوخت وپس از اینکه برج بدین ترتیب از وجود دشمن

تصفیه شد مدافعین قوای خود را بر روی دیوارها جمع کردند و چنان پیشرفتی حاصل نمودند که طایفه ورت را ازسمت جنوب قلعه پراکنده کردند. دراین بین چند قلعهٔ مستحکم ازآن حوالی بدست دشمن افتاد وطعمهٔ غارت وحریق شد. از آنجا هزاران نفر بیرون آوردند از جمله پیرمردان و زنانی که چون تاب راه رفتن نداشتند، ماهیچه و استخوان پای آنها را بریده در راه میگذاشتند و میرفتند. از مشاهدهٔ صفوف اسیران، سربازان گلوا خشمگین شدند و با نهایت نومیدی ازقلعه بیرون تاختند وسیل مرگ و دهشت در صفوف لشکرایران انداختند. عاقبت ایرانیان پس ازتکمیل وسائل محاصره در نهایت سختی بشهر حمله بردند. روز اول از جنگ نتیجه ای گرفته نشد. روز بعد ایرانیان مجدداً با پیلهای خود پیش آمدند. رومیان برجهای محاصره را ویران نمودند و با افکندن سنگ از عقربهای جنگی خود منجنیقهای دشمن را خراب میکردند و بوسیله مشعل پیلها را میگریزاندند. در اینجا باز عین عبارات مؤلف را نقل میکنیم:

« عاقبت ادوات محاصره را آتش زدند لکن وقفه‌ای درمبارزه حاصل نشد. زیرا پادشاه ایرانیان که عادةً مجبور نیست در جنگ شرکت جوید، بقدری از این همه حوادث متغیرشده بود که کاری بی سابقه انجام داد یعنی خود را مانند یکنفر سرباز ساده در مغلوبهٔ جنگ انداخت اما چون جمعیت کثیری همه جا اورا برای محافظت احاطه میکرد بآسانی ازدورشناخته میشد. بارانی ازتیر وزوبین متوجه اوگشت. بسیاری از سربازان وی ازپا درآمدند. اما اوخود ازآن جا بیرون تاخته ازصفی بصف دیگرمیشتافت واین امر تا غروب آن روز دوام داشت بدون اینکه شاه را از منظره دهشتناك کشتگان و مجروحان وحشتی دست دهد. آنگاه فقط بلشگراجازه داد که کمی استراحت کند. »

« باری شب جریان جنگ را قطع کرد اما هنوز آفتاب بالا نیامده بود که شاهنشاه از شدت خشم چشم از رحم و شفقت پوشیده مجدداً لشکر را بجنگ تحریض کرد تا مگر بمقصود وآرزوی خود نائل آید. همچنانکه گفتیم ادوات محاصره را با آتش تباه کرده بودند وچون ازفرازدیوارهای حمله که نزدیکترین نقطه بحصار بود برما هجوم میکردند. یاران ما نیزازداخل شهر تا آنجا که امکان داشت بامهای حمله بسیار خوب و دقیقی بنا نمودند و از آن موقع سخت چنان مقاومت و ایستادگی کردند که قوت آنان با نیروی دشمن کاملا برابری کرد. »

« این جنگ خونین مدتی بی نتیجه ماند وهیچکس نمیگذاشت که ترس مرگ

درشوق او برای دفاع تزلزلی راه دهد . جنگ بمنتهای شدت بود که حادثه‌ای احتراز ناپذیر سرنوشت طرفین را معین کرد یعنی بام ما که آنقدراز برای ساختن آن جد وجهد کرده بودیم ، مثل اینکه زلزله واقع شده باشد خراب گردید و بدینطریق فاصلهٔ که بین حصارودیوارحملهٔ دشمنان ، درخارج بود پرشد چنانکه گوئی جاده‌ای ساخته یا پلی بر آن استوارکرده اند . دشمنان معبری یافتندکه هیچ مانعی در مقابل آن نبود . غالب سربازان خرد شده یا بقدری دراثرخرابی بام کوفته وخسته گشته بودندکه قدرت عمل از آنان سلب شده بود . معذلك ازهمه طرف برای مقابله با این خطرناگهانی شتافتند . همین عجله مانع کارشد وهرکس دیگری را ازپیشرفت بازمیداشت بالعکس بسبب این پیش آمد بر تهور دشمن افزوده شد . بفرمان شاه تمام قوای لشکری پیش رفتند کار بجنگ با شمشیررسید ودراین کشتارعظیم خون ازطرفین جاری شد وخندقها ازکثرت اجساد انباشته گشت . راهی پهن تر در مقابل قوای دشمن بازشد و خصم تمام شهر را فروگرفت و بدینطریق هرنوع امید دفاع یا فرار از ما سلب گردید . مردمان مسلح و کسانیکه اسلحه نداشتند بدون امتیاز زن و مرد ، مثل چارپایان قتل عام شدند . »

مؤلف درپایان این حکایت بنقل تفصیلات فرار خود میپردازدکه بهمراهی دو تن ازهموطنانش درتاریکی شب صورت گرفت . پس ازاینکه از ایرانیانی که بتعقیب یك عده از آسواران رومی پرداخته بودند دورشدند ، ازکوهها عبورکرده ، عاقبت بشهر ملیتن Melitène در ارمنستان صغیر رسیدند و از آنجا با یك افسر رومی براه افتاده به انطاکیه(۱) مراجعت کردند .

ازمیان پادشاهان عهداول ، شاهپوردوم تنها کسی‌است‌که منابع موجوده اجازه تحقیق درخصائص شخصی او میدهد . آمین با اینکه طبیعة از دشمن خطرناك دولت روم متنفربوده ، در روایت خود نتوانسته‌است ازذکرجلال و شکوه و دلیری شخص شاهپور خود داری کند . شاهنشاه قدی رسا داشته و از ملتزمین خود یك سر وگردن بلند تربوده است هم درمحاصره بزبده Bezabdé (Bëth Zabdé (بیت زبدی) هم در محاصره آمیدا باکمال‌دلیری بخندق نزدیك شد وبدون اینکه ازگلولهٔ منجنیق وازباران تیرحذرکند ، حوالی‌قلعه را بدقت ملاحظه‌کرد . (۲) آنچه‌شاهپور را وادار بزجروآزار

عیسویان ایران نمود. ملاحظات سیاسی بود نه تعصب دینی. کتاب سریانی که مخصوص شرح حال سنت اوژن است حکایت میکند که شاهپور میل بدیدن این عابد مسیحی کرد و باو احترام بسیار گذارد. اوژن یکی از دو پسر شاه را که مصروع بود علاج کرد هرچند کتاب شرح حال اوژن چندان معتبر نیست اما کتب ترجمه حال مقدسین سریانی، شامل نکات دیگری‌هم هست(۱) که ظاهراً بعضی از رسوم باستانی را نقل کرده و نشان میدهند که شاهپور احساسات خصومت آمیزی نسبت به عیسویان نداشته است. معذلك عداوت نهانی که عیسویان ایران نسبت باین کشور داشتند، خطری دائمی محسوب می‌شد. خاصه پس از آنکه قیصران روم صلیب برداشته وآنرا علامت خود ساختند. پس آنگاه شاهپور برضد دشمن خانگی بدون هیچ اغماض اقدام کرد وزجر عیسویان تا آخر سلطنت طولانی او دوام یافت.(۲)

شاهپور باعلی درجه برقدرت وعظمت خویش می‌نازید، بسیارغضبناك ودرشتخو بود واگر بحضرت او بی احترامی می‌شد یا ازاجراء نقشه های او جلوگیری میکردند(۳) خشم او را حد و پایانی نبود وقتی پوساگ Püsagh یا پوسیگ Püsigh عیسوی را بحضور شاه کشیدند اظهار داشت که بر شهادت هم کیشان خود غبطه میخورد و بعظمت شاه وقعی نمیگذارد شاهپور را غضب درگرفت و فریاد بر آورد: «این مرد را بمرگ دیگرمردمان مکشید چون جلالت شاهانه مرا تحقیر کرد و با من چون همسری سخن رانده زبان او را از پشت سر بر آورید تا سایرین که هنوز در قید حیاتند بدان سبب از خشم من بترسند.» (٤)

معذلك ازروایات آمین برمیآید که شاهپوردارای صفات جوانمردانه ومروت و انصاف نیز بوده‌است. درموقع فتح دوشهر مستحکم‌رومی، عده‌ای‌از‌زنان‌را اسیر کرده بحضور شاهپور آوردند. درمیان آنها زنی بسیار زیبا دیده شد که زوجه گروگاسیوس Craugasius مستشار رومی‌بود. وازترس اینکه مبادا فاتحین باو دست درازی کنند برخود میلرزید. شاه اورا بحضورطلبید ووعده داد که بزودی بدیدارشوهرخود نائل‌خواهدشد وهیچکس بشرافت اولطمه ای وارد نخواهد ساخت. آمین گوید این رفتار بدان مناسبت بودکه شاه شنیده بودکروگاسیوس‌زوجه خودرا بسیار دوست میدارد وامید داشت که این‌مرد را وادار بتسلیم شهرنصیبین‌کند. مؤلف ضمناً اشاره میکندکه پادشاه دختران جوان

عیسوی را که حیات خود را وقف خدمت کلیسا کرده بودند ، تحت حمایت خویش قرار میداد و امر می نمود که آنها را در ادای وظایف دینی خود مختارگذارند و احدی متعرض آنها نشود . آمین این رحم و انصاف را بمکر وحیله پادشاه نسبت میدهد ولی ظاهراً چنین نیست . وقتی بعد ها کروگاسیوس مورد سوء ظن رومیان قرارگرفت وازترس اینکه اورا بخیانت متهم سازند فراراختیارکرد و بجاذبه عشق زن خود بایرانیان متوسل شد . شاهپور زوجه و تمام خویشاوندان او را مسترد داشت و ثروت اورا که توقیف کرده بود پس داد واورا منصبی بلند بخشید (۱) .

جنگهای طولانی که با روم بمیان آمد بشاهپورفرصت داد تا لیاقت خود را در فرماندهی نیز ابراز نماید . درلشکراوانتظام کامل حکمفرما بود . معمولا در موقع فتح شهرهای دشمن بیهوده قتل عام نمیکرد . چون درسال ۳۶۰ قلعهٔ سینگاربدست ایرانیان افتاد . درموقع ورود لشکریان ایرانی معدودی کشته شدند . تمام سکنه وبازماندگان ساخلو رومی آنجا بامرشاهپوراسیرگشته بنواحی دوردست مملکت فرستاده شدند . (۲) چنانکه دیدیم این روش معمول پادشاهان ساسانی بودکه میخواستند ازمهارت رومیان درصنایع فنی استفاده کنند .

شاهپورفوق‌العاده هوشیارودقیق بود وباقتضای مقام گاهی با تواضع وزمانی با غرور رفتار میکرد . (۳) چنانکه با حیله و دلجوئی . ارشاك پادشاه ارمنستان را بضیافتی دعوت کرد واورا گرفته بحبس‌انداخت . بعد وقتیکه دوتن ازپناهدگان رومی‌موسوم به سیلاسس Cylacès وارتبان که شاهپورحکومت ارمنستان‌را بآنها واگذارکرده بود ، برومیان گرویدند و بیاری آنان طوری اسباب فراهم کردندکه پپ (٤) پسر ارشاك تاج ارمنستان را صاحب شد شاهپورکه درآنموقع اعمال زوررا صلاح نمیدانست ، پپ را بامید میثاق مودت مغرورکرد . و بالحنی دوستانه اورا ملامت نمودکه عظمت مقام خود را درنظرنگرفته خودرا غلام سیلاسس و ارتبان‌نموده‌است . بقسمیکه از پادشاهی‌چیزی جزظاهر برای او باقی نمانده‌است و بدین‌طریق آن پادشاه بی اراده را وادار بقتل ده مشاور خود نموده (۵)

شاهپور در زمرهٔ بانیان بزرگ شهر ها اسمی از خود بیادگار گذاشته است . پس از آنکه شهر باستانی شوش را خراب کرد وبعلت طغیان مردم آنرا بقتل رسانید(٦) مجدداً آنرا باسم ایرانشهر شاهپور بنا نمود . در فاصلهٔ کمی از آنجا بسمت شمال شهر (اران

خوّره کرد شاهپور) را تأسیس کرد که سریانیان آن را کرخه لیدانی میخوانده اند . و امروز نیز درآنجا خرابه قصری از آن عهد موسوم بایوان کرخ برپاست . دراین بنا بجای

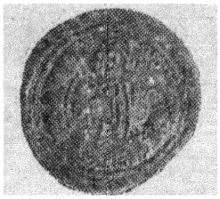


شکل ۲۵ — شاهپور دوم در شکار شیر (جام نقره) .
(موزه ارمیتاژ لنینگراد)

« سقف دهلیزی » بزرگ ، چندین طاق که در فواصل آنها گنبدهای کوچکی تعبیه شده بود ، ساختند این سبك ساختمان سرمشق معماران عراق شد . (۱)

جانشینان شاهپور دوم یعنی برادرش (؟) اردشیر دوم (۳۸۹-۸۳) ودوپسرش شاهپورسوم (۳۸۳-۸۸) و وهرام چهارم (۳۸۸-۹۹) (۲) شاهزادگانی ضعیف النفس بودند ودرزمان سلطنت آنها ، اعیان دولت بآسانی اقتداری را که درعهد شاهپور ازدست داده بودند بچنگ آوردند . پادشاه نخستین را اعیان خلع کردند وآن دو نفر دیگر بمرگی

ناگهانی وفات یافتند . در سنوات اول سلطنت وهرام چهارم (ش ۲٦) ایران و روم ارمنستان را بین خود بنحوی تقسیم کردند که قسمت شرقی آن که خیلی از ناحیه دیگرش وسیعتر بود تحت حمایت ایران و بخش غربیش تحت تسلط رومیان قرار گرفت . درقسمت شرقی ، خسرو پسر ورزدات Varazdate بپادشاهی منصوب شد .

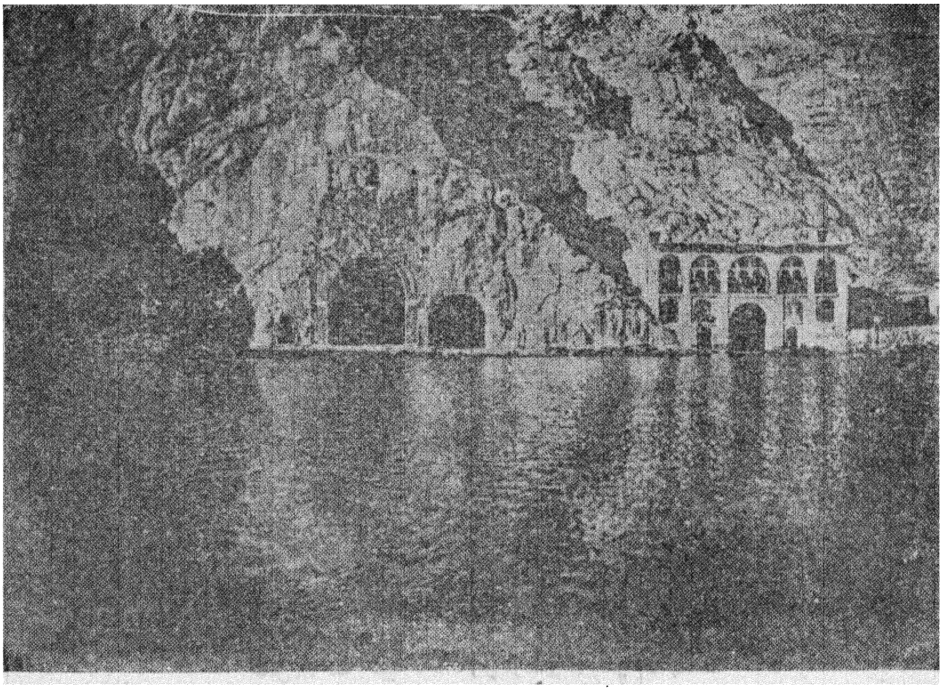


شکل ۲٦ — سکه بهرام چهارم

درسنه ۳۹۲ خسرو بدست بهرام چهارم خلع و برادرش ورام شاپوه (۱) جانشین او گردید بعدخسرو مجدداً پادشاه شد وازسنه ٤۱٤ تا ٤۱٦ سلطنت کرد . پادشاهان نخستین ساسانی تانرسی. نقوش خود را در صخره های حوالی پرس پلیس کنده بودند . اردشیر دوم وجانشینان او محلی را واقع درکشورماد قدیم که باقامتگاه آنها نزدیك تر بود. اختیارکردند و آن مکان امروز معروف به طاق بستاناست در یکفرسنگی سمت شمال شرقی کرمانشاه و درکنار جاده بزرگ بغداد بهمدان که شاهراه کاروانی است واقع گردیده است درکنار این جاده که آقای هرتسفلد آنرا « دروازه آسیا » مینامد (۲) از قدیمترین ایام تاریخی . پادشاهان بناهائی ازخود باقی گذارده‌اند .

در طاق بستان که از شکاف کوه آن چشمه های بزرگ میجوشد . بدون شك یك زیارتگاه قدیمی وجود داشته که درازمنه مزداپرستی گویا مخصوص ستایش اناهیتا بوده‌است(۳) این کوهی است بی دامنه که مشرف براستخری و عمارت ییلاقی جدیدیاست (ش۲۷) درنزدیکی این‌بناء درسمت چپ نقشی ازتاجگذاری اردشیر دوم درسنگ کنده شده است . درسمت‌راست آن پادشاه او هرمزد قرار گرفته که تاج کنگره‌دار برسردارد وروی‌را بطرف شاه گردانیده حلقهٔ سلطنتی نواردار را باو عطا میکند پادشاه وخدا ملبس بقباهائی

هستند که تا زانو رسیده است دامن قبای شاه مدور است . هر دو شلواری بپادارند که از جانب داخل پاچین خورده و بوسیلهٔ بندی بکعب پا چسپیده و هریك کمر بند وگردن بند و دستبندهائی دارند . در پشت سر شاه نیز وجودی آلهی ایستاده که لباسش



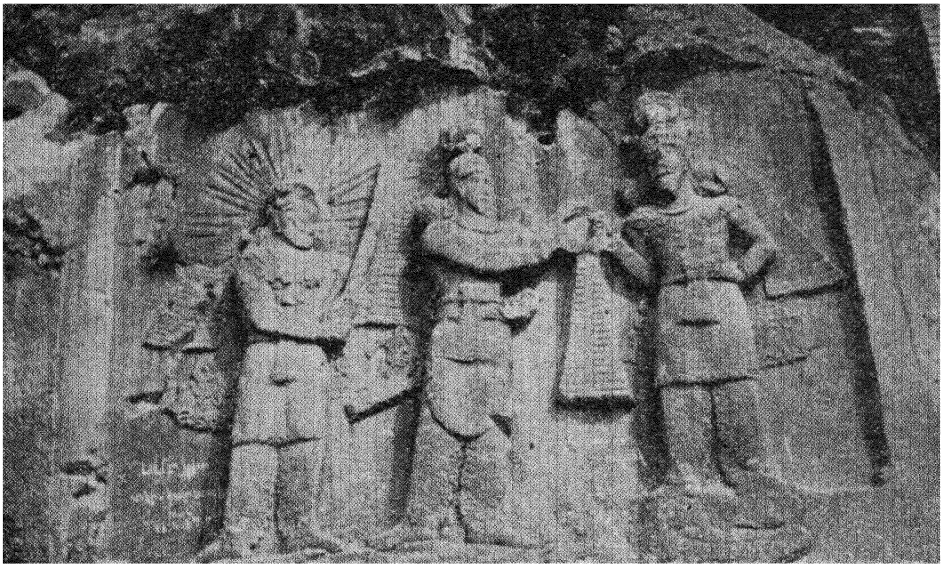
شکل ۲۷ — طاق بستان

(هرتسفلد . دروازه آسیا)

تقریباً نظیر لباس او هرمزد است اما انواری از سراو ساطع است و دسته ای از شاخه های نبات مخصوص اعمال مذهبی که برسم خوانند ، دردست گرفته‌است . پارسیان ازمنهٔ جدید تصور میکنندکه این شکل هاله‌دار نقش « صحیح » زردشت است اما درحقیقت صورت خدای میترااست واین صورت را ما دردوجای دیگر می بینیم‌که بوسیلهٔ کتیبه‌ای صریحاً معرفی شده است نخست در مقبرهٔ آنتیوش‌کماژنی دیگر در سکه های زردشتی پادشاهان « تروشکا » Turushka یکنفر دشمن درزیر پای شاه و اوهرمزد بزمین افتاده است ومیترا برروی‌گل سدر(۱) ایستاده است (ش ۲۸) .

درسمت چپ این نقش دوغار هست نخستین‌کوچکتر ودوم بزرگتر طاق اول ظاهراً در زمان شاهپور سوم‌کنده شده زیرا شامل نقش برجستهٔ این پادشاه و پدرش

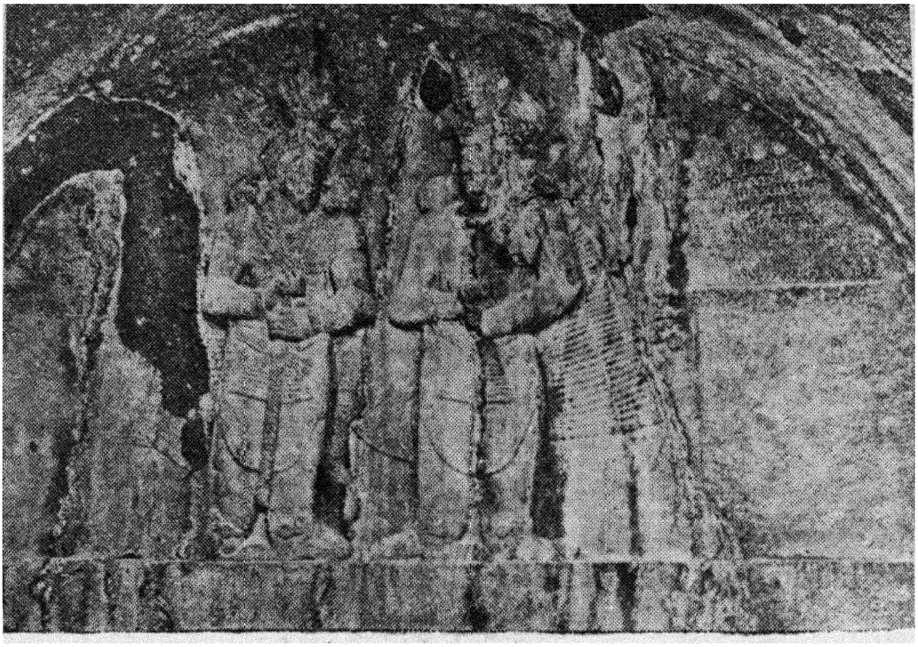
شاهپور دوم است . دو شکل دیگر هم که درجدار عقب بلافاصله درزیر طاق نقرشده وشامل کتیبه هائی بزبان پهلوی است که هنوزخوانده میشود، مسلماً درهمان عهد یعنی درزمان شاهپور سوم ساخته شده است پیکر این دو پادشاه ازروبرو دیده میشود (۱)



شکل ۲۸ — کتیبه تاجگذاری اردشیر دوم درطاق بستان
(هرتسفلد — دروازه آسیا)

لکن چهرهٔ آنها بطور نیمرخ کشیده شده ویکدیگررا نگاه میکنند . شاهپور دوم در سمت راست وشاهپور سوم درطرف چپ قراردارند. لباسشان بطرز جامه قدما است یعنی شلوار چین دار وگردن بند و نوار وگیسوی مجعد وریش نوك باریك دارندکه انتهای آن درحلقه ای فرو رفته است . هردو تن دستهارا برشمشیر دراز ومستقیم خویش نهاده اند بدین ترتیب که دست راستشان برقبضهٔ شمشیر ودست چپ برقسمت فوقانی غلاف واقع است . شاهپور دوم تاج کنگره داری برسر نهاده که گوی منسوج برفراز آنست و نوارهای مواج بآن متصل میباشد . این تاج ازتاج شاهپور اول تقلید شده تفاوتی که با آن دارد، ازحیث قوسهای متصلهٔ کوچکی است که برفراز لبهٔ تحتانی تاج دیده میشود . جزئیات تاج شاهپور سوم دراثر فساد سنگ بزحمت تمیز داده می‌شود. هیئت این دو شخص نظیر شکل «شمشیر داران» واشکال دیگری است که در غارهای

ترکستان چین دیده میشود ودرعین حال بسیار شبیه تصویر صلیبیون وشوالیه ها واساقفه اروپای قرون وسطی است(۱) (ش ۲۹) .



شکل ۲۹ ــ شاپور دوم و شاپور سوم
(هرتسفلد ــ دروازه آسیا)

فصل ششم

عیسویان ایران

قدرت روز افزون روحانیون واشراف درجهٔ اول ــ اوج تعالی دیانت زردشتی ــ وضع یهود و نصاری دردولت شاهنشاهی ایران ــ قتل وآزار عیسویان درزمان شاهپوردوم ــ سلطنت یزدگرد اول وبهرام پنجم ــ وزرك فرماذار مهر نرسی وخانوادهٔاو ــ آزار جدید نسبت بعیسویان ــ یزدگرددوم ــ امورارمنستان ــ شهدای عیسوی سریانی‌وایرانی ــ منازعهٔ یعقوبیان Monophysistes بانسطوریان ــ پیروز وولاش ــ هجوم هفتالیان ــ غلبه مذهب نسطوری ــ تشکیلات قضائی دولت شاهنشاهی ایران ــ شمهٔ از مقاتل شهدای عیسوی .

دستگاه عظیم اداری دولت ساسانیان جدید التأسیس نبود . بطور کلی صورت تشکیلات وعناوین والقاب عمال دولت ، یادگارعهد اشکانیان محسوب میشد . از زمان اشکانیان نجبای ملوك الطوایف جزو نجبای درباری بشمار میرفتند . لکن پادشاهان اول ساسانی ، تشکیلات اداری مملکت را دارای قوام وثباتی کردندکه تا آن زمان واجد نبود و رشته محکمی بین حکومتهای ولایتی و دولت مرکزی ایجاد نمودند . در زمان اشکانیان اختلال تشکیلات در مملکت بحدی رسیده بودکه دولت حکم مجموعه ای از « دول »کوچك خراجگزار ونیم مستقل داشت‌که برگرد مرکزی جمع آمده باشند ولی آن مرکز هم دستخوش تجاوز و تطاول خاندانهای بزرگ پارت بود که در ربودن قدرت از دست شاهنشاه با یکدیگر همچشمی میکردند ، اردشیر اول تمرکز استواری در تشکیلات کشور داد و موجب عظمت دولت ساسانیان گردید . حکام ولایات از آن ببعد کاملا تحت اوامر شاهنشاه قرارگرفتند . وبرای اینکه حکام‌که اغلب جنبه نظامی داشتند ، بنابرعادت ملوك‌الطوایفی ، قلمروحکومتی‌خودرا اقطاع وتیول محسوب ندارند ،

اردشیر مقرر کرد که تقسیمات کشور از حیث ولایت و بلوك (شهرستان و دهستان) هیچ رابطهٔ با قلمرو حکام نداشته باشد . پس اداره امور کشوری را در ولایات بدست نجبای درجهٔ دوم یعنی دهقانان سپرد که پیوسته نسبت بشاهنشاه و دولت وفادار بودند. و تأسیسات جاسوسی قدیم را استوار تر و مؤثرتر نمود نتیجه این تشکیلات . نیرومندی دولت شد و علامت این نیرومندی آنست که پادشاهان اول ودوم سلسله ساسانی توانسته‌اند جانشین خود را شخصاً انتخاب نمایند . (۱)

معذلك تشکیلات ملوك الطوایفی همچنان موجود بود . و اسپوهران بزرگ « حشری » از رعایای خود گرد آورده بجنگ می بردند . لکن این لشکرهای روستائی که از سربازان نا آزموده مرکب میشد تشکیلات منظمی نداشت . از اینرو افواج مزدور را بهتر میشمردند . نخبهٔ لشگر ایران سواران زره پوشی بود که از نجبا تشکیل میشد و ظاهراً غالب آسواران تابع واسپوهران محسوب نمیشدند بلکه نجبای کوچك ولایتی وصاحبان قلاع ودهاتی بودند که مستقیماً تحت اختیار شاهنشاه قرار داشتند . اقطاعات هر یك از واسپوهران ایرانی نیز برخلاف عهد اشکانیان همه در یك جا جمع نبود بلکه در تمام اکناف مملکت پراکنده شده بود . واز همه این امور نتیجه چنین شد که نجبا نمیتوانستد بتسلطی که سابقاً داشتند نائل شوند .

اما مانند زمان اشکانیان نجبای ملوك الطوائف در عین حال نجبای درباری هم بشمار می رفتند . بعضی از مناصب مهمه در هفت دودمان نخستین موروث بود وچون کم کم تشکیلات اداری براصول ملوك الطوائفی غلبه یافت، نجبای ملاك عادت برین جاری کردند که مناصب عالیه غیر موروثه دولتی را بخود تخصیص دهند . بدینطریق قدرت خود را محفوظ داشتند والا در نتیجه سیر تکاملی دولت ، بکلی قدرت از آنها سلب میشد . جانشینان شاهپور دوم غالباً اشخاص کم لیاقتی بودند وبدین مناسبت پس ازمرگ این شاهنشاه ، دورهٔ ۱۲۵ ساله‌ای پیش آمد که شاه وبزرگان مملکت برسرحکمرانی باهم درکشمکش بودند . اشراف درجهٔ اول ، دست بدست روحانیان داده ، مجدداً برای قدرت سلطنتی خطری ایجاد کرده بودند .

از منابع موجودهٔ تاریخی تفصیل منازعات شدیدیرا که مغان با پادشاهان وقت می کردند ، نمی توان بدست آورد فقط با روایاتی که از کتب مختلف

التقاط نموده ایم ، می توانیم میزان قدرت روحانیان را تمیز بدهیم که به پشتیبانی تشکیلات ملوك‌الطوائفی بآن نائل شده بودند . ازین منابع بطور مبهم آشکار است که بین دو فکرجدالی وجود داشته است یعنی طرفداران هریك از این دو فکر رابطهٔ بین پادشاه و رئیس روحانیان‌را طوری تشخیص میداده اند . سلاطین ساسانی خود را در کتیبه ها همیشه پرستندگان مزداه (مزدیسن) خوانده اند اما درعین حال خود را خدا یا شخص ربانی (بغ) وازنژاد خدایان (یزدان) نامیده اند . (۱)

شاهپور دوم درنامهٔ سابق‌الذکر(۲) که بامپراطورکنستانس نوشته است خودرا بالقاب مجلل « شاه شاهان ، قرین ستارگان ، برادر مهروماه » ملقب نموده است . خسرو اول باین اوصاف والقاب مباهات میجوید وخودرا « وجودی الهی ، نیکوکار، گسترنده ، صلح و سلم درکشور . واجب‌الاحترام ، خسرو ، شاه شاهان ، نیکبخت ، پرهیزکار ، محسن ، کسی که خدایان اورا سعادتمند وصاحب قدرت کرده اند ، قهرمان قهرمانان ، ساخته شدهٔ بصورت یزدان » می خواند(۳) وخسرو دوم حتی خودرا چنین خوانده‌است : « آدمی فنا ناپذیر ازمیان خدایان وخدائی بسیار جلیل ، درمیان مردمان وصاحب شهرت بسیار وکسی که درطلوع باآفتاب قرین است وچشمان شب عطا کرده اوست . » (٤)

و چون شایسته این القاب مجلل آن بودکه پادشاه از حیث بدن نقصی نداشته باشد . بدین جهت پادشاهان گاهی افراد خانوادهٔ خودرا که از رقابت آنها می ترسیدند کوریا ناقص می نمودند تانتوانند برتخت سلطنت بنشینند .

پادشاه چون زادهٔ خدایان آسمانی بشمار می رفت . سعی می نمودکه ریاست عالیهٔ جامعهٔ مذهبی‌را نیز داشته باشد . درافسانه اردشیر بابکان مذکور است که بابك درخواب دیدکه سه آتش مقدس یعنی آتش جنگیان وآتش روحانیان وآتش کشاورزان(٥) درخانهٔ ساسان جمع آمدند برطبق این افسانه ساسان داماد بابك وپدراردشیر است . در شاهنامهٔ فردوسی کسانیکه بشاهنشاه خطابی میکنند غالباً اورا « مؤبد » می خوانند واین نکته‌را فردوسی ظاهراً ازیك منبع پهلوی اخذکرده است . این عنوان حاکی است که ازعهد خسرو اول ببعد ساسانیان همان نظر مؤسس سلسله راکه مقارنهٔ دین و ملك باشدگرفته‌اند .

ازطرف دیگرکتاب پهلوی دینکرد که بعدازساسانیان تألیف شده‌است ، حقوق و

تکالیف سلطنت را شرح میدهد و میتوان گفت که این کتاب خلاصهٔ اعتقاد روحانیان عهد ساسانی راجع بقدرت سلطنت است این اعتقاد هرچند در اثر تحول سیاسی عهد خسروان اندکی تغییر یافته لکن خاصیت خود را از این حیث که عقیدهٔ روحانیان است تغییر نداده است بموجب کتاب دینکرد (۱) صفات و تکالیف پادشاه از اینقرار است :

۱ـ رعایت آنچه مربوط بتکلیف پادشاهان نسبت بدین بهی است . ۲ـ عقل سلیم . ۳ـ اخلاق نیکو . ۴ـ قوهٔ عفو و اغماض . ۵ـ محبت نسبت برعیت . ۶ـ قوهٔ تهیه آسایش برای رعایا . ۷ـ شادی . ۸ـ تذکر دائم باینکه جهان گذران است . ۹ـ تشویق مستعدان وکار دانان . ۱۰ـ تنبیه نالایقان . ۱۱ـ حسن سلوك بارؤسای کشور . ۱۲ـ اصدار اوامر عادلانه . ۱۳ـ ابقاء رسم بارعام . ۱۴ـ سخا . ۱۵ـ دفع آز . ۱۶ـ بی بیم کردن مردمان . ۱۷ـ تشویق نیکان و اعطاء مقامات درباری و مناصب دولتی بآنان . ۱۸ـ مواظبت در نصب کارگزاران مملکت . ۱۹ـ اطاعت تام بخداوند .

ازخلال این مجموعهٔ تکالیف و مقررات که مانند سایر بیانات اخلاقی علماء پارسی فاقد اسلوب منظم است ، بخوبی معلوم میشود که در آن عهد ازلحاظ دینی مقام سلطنت را چگونه تشخیص میداده‌اند و نیز واضح میشود که تا چه حد می خواسته اند سلطنت را با دیانت بیامیزند . این خاصیت دیانتی درهمه جای کتاب دینکرد دیده می شود مثل این عبارت(۲) : « بهترین (پادشاه) این دنیا کسی است که بدستوران دین بهی که جامع خرد اوهرمزد هستند معتقد باشد »

قدرت سلطنت محدود به حدود قانونی نبود که مقررات کتبي اساس آنرا معین نماید بلکه حدود آن دینی و اخلاقی بود .

باری پادشاهی که مطابق تعالیم روحانی اعظم رفتار نمیکرد ، نالایق بشمار میرفت . اصل قابل عزل بودن شاه اسلحهٔ خطرناکی بود در دست مؤبدان . اگر چندین مدعی برای سلطنت پیدا میشد و هریك ازآنها متکی بریك فرقه از نجبای عالیمرتبت بودند ، رای روحانی اعظم قاطع میگردید چه او نماینده قدرت دینی و مظهر ایمان و اعتقاد مذهبی ملت محسوب میشد .

چنانکه گفتیم پادشاهان اوایل سلسلهٔ ساسانی ، جانشینان خود را شخصاً تعیین میکردند . جانشینی مقام سلطنت قواعد معینی نداشت . عموماً پادشاهان یکی از پسران

خود را بولیعهدی اختیار میکردند ولی جایز بود دیگری از افراد خانوادهٔ خودرا هم تعیین نمایند .

در آن عهدکه قدرت سلطنت ضعیف شده بود پادشاهانی مثل وهرام پنجم و یزدگرد دوم که استقامت خودرا دردین بهمه طریقی باثبات میرسانیدند وامورمملکت را ببزرگان واگذارمیکردند ، بهتر کارخودرا پیش می‌بردند . وهرام پنجم پادشاهی بود موافق سلیقهٔ اعیان زیراکه وقت خود را بسواری و عیاشی و تفریح و تفرج صرف میکرد . پیروز را با وجود بی وفائی او نسبت بپادشاه هیاطله ، بعلت تقدس و تدینش جامعهٔ روحانیان مدح وتمجید کرده‌اند . این‌پادشاه هم شجاع وجنگجوبود لکن جنگهایش موجب بدبختی کشور میشد . دراین دوره پادشاه دیگرجانشین خودرا نصب نمی‌نمود رسم براین جاری شد که پادشاه را از میان دودمان ساسانی انتخاب کنند .

انتخاب پادشاه مخصوص عالیترین نمایندگان طبقات روحانی و جنگیان و دبیران ودرصورت وجود اختلاف میان آنان ، منحصر بمؤبدان موبدبود . برطبق‌نامه تنسر(۱) انتخاب بطریق ذیل معمول میشد : پادشاه بدست خود سه نامه می نوشت و هرکدام را بمردی امین ومطمئن می سپرد یکی برای مؤبدان مؤبد دیگری برای دبیهران مهیشت ودیگری برای اران سپاهبذ . همچنانکه دارمستتر خاطر نشان کرده‌است (۲) این‌نامه‌ها گویا فقط مشتمل بوده‌است بر «ملاحظاتی کلی راجع باخلاق واستعداد نامزدهای‌مقام سلطنت و توضیحاتی در باب احتیاجات کشور ، نه سفارشی صریح زیرا دراین‌صورت دیگرمشورت و انتخاب از طرف این سه نفر عالیمقام مورد نداشت . »

نامه تنسر مطلب را بدین طریق بیان میکند : « چون جهان از شهنشاه بماند مؤبدان مؤبد را حاضرکنند و این دوکس دیگر جمع شوند و رای زنند و مهر نبشتها برگیرند تا این سه‌کس را بکدام فرزند رای قرارگیرد . اگررای مؤبدان مؤبد موافق رای سه گانه باشد ، خلایق‌را خبردهند واگرمؤبد مخالفت‌کند ، هیچ آشکارا نکنند نه از نبشتها ونه از رای وقول مؤبد بشنوند تا مؤبد تنها با هرابذه و دینداران و زهاد خلوت سازد و بطاعت و زمزم نشیند واز پس ایشان اهل صلاح وعفت بآمین وتضرع وخضوع وابتهال دست بردارند چون نماز شام از این فارغ شوند آنچه خدای تعالی ملکه در دل مؤبد افکند ، بر آن اعتمادکنند و در آن شب ببارگاه تاج و سریر فرو نهند و اصناف و اصحاب مراتب بمقام خویش فروایستند مؤبد با هرابذه واکابرو

ارکان واجله دولت بمجلس پادشاهزادگان شود وجمله صف زنند پیش‌وگویند : « مشورت خویش پیش خدای بزرگ برداشتیم ، ما را ارشاد والهام فرمود و از خیر مطلع گردانید » موبد بانگ بلند کرده و بگوید که « ملائکه (۱) بملکی فلان بن فلان راضی شدند شما خلایق نیز اقرار دهید و بشارت باد شمارا » آن پادشاهزاده را بردارند و برتخت نشانند و تاج برسر او نهند و دست او گیرند و گویند : « قبول کردی از خدای بزرگ عزاسمه بر دین زردشت که شهنشاه گشتاسب بن لهراسب تقویت کرد وارد شیر بن بابك احیاء فرمود » پادشاه قبول کند برین عهد وگوید « انشاالله بر صلاح رعیت موفق باشم » خدام وحرس با او بمانند ودیگر انبوه وگروه با سرکار ومعیشت خود شوند »

پس انتخاب پادشاه دروهله آخرمنوط برای مؤبدان مؤبد بودکه ضمناً وظیفهٔ پرافتخار تاجگذاری(۲) را نیزداشت . واین‌مطلب باندازه‌کفایت موقع روحانیان‌زردشتی ورئیس آنان را درآن عهد واضح میکند .

از فهرستی‌که یعقوبی و مسعودی درکتاب التنبیه از صاحبان مناسب بدست میدهند میتوان بر تغییراتیکه در نیمه اول قرن پنجم واقع شده اطلاع حاصل نمود . صورتی‌که یعقوبی نقل‌کرده ظاهراً مربوط باوایل آن قرن وتقریباً‌مقارن زمان‌سلطنت یزدگرد اول است (۳) بلا فاصله بعدازشاهنشاه(٤) اسم‌وزرك فرماذاررامی برد وسپس از مؤبدان مؤبد و بعد از هیربذ [ان هیربذ] وآنگاه ازدیبهربذ و ازآن پس ازسپاهبذ که یکنفر پاذگسپان (٥) در تحت فرماندهی خود داشته است ، سخن‌میراند . مؤلف اضافه میکندکه فرمانده ولایت را مرزبان وحاکم بلوك را شهریگ و افسران سپاه راآسواران(٦) وقضاة صلح را شاهریشت(؟) ورئیس شورای اداری رااران آمارکار(۷) میخوانده‌اند .

بموجب مندرجات کتاب التنبیه‌که نقل ازگاهنامك است (۸) و تقریباً حاکی از اوضاع ایران درعهد یزدگرد ثانی است (۹) . وضع مراتب دراواسط قرن پنجم ازاینقرار بوده‌است (۱۰) : ۱ ـ مؤبدان مؤبد (که معاون اوهیربذ [ان هیربذ] بوده) ۲ ـ وزرك فرماذار ۳ ـ سپاهبذ (۱۱) ٤ ـ دبیهربذ ٥ ـ هوتوخشبذکه واستریوش (بذ) نیزمیخوانده‌اند (یعنی محافظ و رئیس همه‌کسانیکه کاردستی میکنند از قبیل صنعتگران و

کشاورزان و تجار غیره .) این پنج نفر « رئیسان و هادیان دولت و واسطه بین شاه ورعیت بودند »که ما هیئت وزراءکشور می‌نامیم . اینان نمایندگان طبقات چهارگانه بودند باضافه وزرك فرماذارکه نمایندهٔ شاه بود . مسعودی ازمیان سایرصاحبان مناصب مرزبانان را ذکرکرده‌که فرماندهان ولایات سرحدی بودند شماره آنان بنسبت‌جهات اربعه چهاربود(۱) دراین فهرست‌که مسعودی نقل نموده بجای وزرك فرماذار مؤبذان مؤبذ ذکر شده است بنا بر این مؤبذان مؤبذ در میان رؤساء کشور حائز مقام نخستین بوده است .

روحانیان زردشتی بسیار متعصب بودند وهیچ دیانتی‌را درداخل مملکت تجویز نمی‌کردند . لیکن این تعصب بیشتر مبتنی برعالل سیاسی بود . دین زردشت دیانت تبلیغی نبود ورؤساء آن برای سعادت همهٔ خلایق جدی وافی بکار نمی بردند اما درداخل کشورمدعی‌تسلط تام ومطلق‌بودند. پیروان سایردیانات‌را که رعیت ایران‌بشمارمیآمدند ، محل اطمینان قرار نمی‌دادند خاصه اگر همکیشان آنها دریکی از ممالك خارجه دارای عظمتی بودند . این‌طبقه روحانی خطر وجود مانویان را درداخل دولت شاهنشاهی دفع کردند . فرق یهودی بابل برای آئین زردشت ودولت ایران موجب خطری محسوب نمی‌شدند . هرچند اردشیر اول چندان روی خوشی به یهود نشان نداد و یهودیان بیاد آزادی که در زمان اشکانیان داشتند حسرت می‌خوردند و در دورهٔ اول عهد ساسانی گاهگاه تحت فشار واقع می شدند ، خاصه وقتیکه میخواستند از زیر بار مالیات شانه خالی کنند . رویهم رفته این طایفه بطور کلی تحت حمایت شاهنشاه ایران بصلح و رامش می زیستند (۲) اما وضع عیسویان با آنان بسیار اختلاف داشت.

در موقعیکه سلسلهٔ ساسانی جانشین اشکانیان شد عیسویان مرکز تبلیغی مهمی درشهر ادس Edesse داشتند . چنانکه دیدیم دولت ایران درجنگهای بزرگی که با روم‌کرد اسیران را درنواحی دوردست‌کشورایران مسکن داد پادشاهان ایران درلشگر کشیهای خود بشام . گاهی تمام سکنهٔ یك شهر یایك ایالت‌را کوچ داده دریکی ازنقاط داخلی‌کشور مقیم میکردند چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند دیانت مسیح درهرگوشه‌ای ازایران اندکی رواج گرفت(۳).

در آغاز قرن چهارم پاپابر عکائی Päpäbar Aggai اسقف مسیحی سلوسی ـ تیسفون سعی نمود تمام فرق مسیحی ایرانرا تحت ریاست مرکز روحانی تیسفون

گرد آورد واین موجب جنگهائی شد که بضعف عیسویان منتهی گردید . عاقبت باینجا رسید که انجمنی از عیسویان پاپا را خلع کردولی نزاع بپایان نیامد بسیاری ازشهر های نواحی ارمنستان و کردستان در مشرق دجله تا کرکوك و درحلوان وگندیشاهپور وشوش و هرمزد اردشیر واقع در خوزستان اسقف نشین بودند . افرعت که یکی ازاشخاص مبرزعیسوی شام دراین زمان بوده ، درموعظه چهاردهم خود تیرگی احوال عیسویان ایران را درقرن چهارم شرح داده است وگوید رؤسای دین عیسوی درآن اوقات کمتر بمنافع جامعه و اوامر الهی اهمیت میدادند تا بجاه طلبی های شخصی خود . غرور و حسد وخست و بیع وشراء اشیاء مقدس درآن زمان میان رؤسای عیسوی مشرق زمین(۱) رواجی کامل داشت وحتی درعین فشار وقتل عام هم ، دست ازاین کار بر نمی‌داشتند واین احوال بهیچوجه ازتعصب وخشونت آنها نسبت به مانویان ووالانتینیان Valantiniens و مرقونیان Marcionites و دیصانیان Bardésanites وسایرفرق گنستیکی . نمیکاست .

تا زمانی که دولت امپراطوری روم دیانت رسمی نداشت، عیسویان ایرانی در آرامش میزیستند اما چون قسطنطین امپراطور روم بعیسویت گروید وضع تغییر کرد . عیسویان ایران که خصوصاً در نواحی مجاور سرحد روم بسیار بودند مجذوب وفریفته دولت مقتدری شدند که همکیش آنان بود . افرعت فتح وظفر نهائی « قوم خدا » یعنی رومیهارا پیش گوئی کرده وگفته است که اگر ایرانیان فاتح شوند دلیل برغضب خداوند وتنبیهی ازجانب او خواهد بود اما بموقع خود(۲) حیوان آپوکالیپس (حیوان عجیب آخرالزمان) Apocalipse کشته خواهد شد . بموجب نامه اعمال شهیدان، شاهپوردوم بشاهزادگان کشور آرامی نامهٔ بدین عبارت نوشته‌است : « بمجرد وصول این فرمان که ازجانب خداوندی ما صادرشده ، سیمون رئیس نصاری را(۳) دستگیر کنید(٤) وتازمانیکه این نوشته را امضاء نکند ومالیات سرشماری وخراج قوم نصاری را که درکشورما (خداوند) زندگانی میکند بالمضاعف وصول ننموده بخزانهٔ ما نپردازد او را رها مکنید . زیرا « ما خدایان » بامور جنگ اشتغال داریم وآنها درناز ونعمت بسرمیبرند . آنهادرمملکت ما ساکنند ودوستدار دشمن ما قیصر هستند ! » (۵) سیمون بزندان شد واز امتثال امرشاه امتناع کردوچون این خبر بشاهپور رسیدازروی خشم فریادبرآورده گفت: سیمون میخواهد

پیروان خودرا بشورش برانگیزد ومملکت را بهمکیش خود قیصر بسپارد . لابورکه تاریخ شهدای عیسوی ایرانرا نوشته است اعتراف ،کرده که این سوء ظن بی اساس نبوده است اما سیمون درطی استنطاق خود تهمت خیانت‌را ردکرد وعاقبت بقتل رسید(۱) .

این وقایع ابتدای زجر عیسویان ایران است که ازسال ۳۳۹ تاهنگام فوت‌شاهپور دوم ،دوام داشت درهمهٔ کشور خصوصاً درولایات شمال غربی ودرنواحی مجاورروم زجر وآزار عیسویان بشدت جاری بود .کشتارها رخ داد وجماعتی تبعید شدند درسال ۳۶۲ میلادی هلیودور Héliodore اسقف را با ۹۰۰۰ عیسوی ساکن شهرمستحکم فنك Phenek واقع دربزابده Bézabdé پس از شورشی که‌کردند به خوزستان تبعید نمودند سوزومن Sozomène مقتولین عیسوی عهد شاهپوررا به ۱۶۰۰۰ نفر بالغ دانسته است و این جماعتی است که نام آنان معروف بوده است. بعقیدهٔ لابوراین رقم تا اندازه مقرون بمبالغه است .

ددکتب سریانی اعمال شهداء آزارها وکشتار هائی‌که درظرف دویست سال با فواصل چند از عیسویان شده مسطور است این‌کتب با اینکه از روی تعصب شدید نگاشته شده وبافسانه های بسیار زینت یافته است از آنجاکه متکی باسناد و روایات معتبر است (خاصه قدیمترین آنها) برای‌کیفیت تمدن ایران در آن زمان از منابع بسیار خوب بشمار میآید .

اردشیردوم هم‌که پس ازشاهپور بسلطنت رسید نسبت بعیسویان محبتی نداشت ولی شاهپور سوم ووهرام چهارم‌که بعد از او پادشاهی یافتند سیاست مودت آمیزی با امپراطورروم پیش‌کشیدند . درزمان سلطنت یزدگرد اول (۴۲۱ - ۳۹۹)(۲) در روابط بین عیسویان وزرتشتیان باب جدیدی بازشد .

در نوشته های مورخان عیسوی و مؤلفان ایرانی اختلاف بسیار راجع باحوال یزدگرد اول (ش ۳۰) مشهود است یکی ازمنابع سریانی‌که درعصریزدگرد برشته تحریرآمده اورا « شاه یزدگرد نیکوکاروعیسوی رحیم ومقدس ترین پادشاهان » خوانده گوید : « همه روز نسبت بفقرا و بینوایان احسان میکرد »(۳) و پروکوپ مورخ رومی ازسخا وبزرگ منشی این پادشاه تمجید میکند مورخان عرب وایرانی‌که نوشته هایشان مبتنی برتواریخ عهد ساسانی است و مأخوذ ازعقاید روحانیون زردشتی واعیان ونجبا

میباشد، اورا بصفاتی از قبیل «گناهکار» (بزه‌گر) و «فریبنده» (دبهر Dabhr) (۱) خوانده‌اند بقول آنها این شهریارمردی حق ناشناس و بدگمان بود واگردر حضور او از کسی بخوبی سخن میراندند درحال میپرسید «این‌کسی‌که از او دفاع میکنی بتو چه خواهد داد وچه مبلغ تاکنون گرفتهٔ ؟» غضبناك و بد خواه بود ودرپی فرصت میگشت



شکل ۳۰ — سکه یزدگرد اول

تامجازاتهای شدید مجری دارد . طبری با کمال سادگی مینویسدکه رعیت برای حفظ خویش از ظلم او چاره نداشتند جز اینکه بقوانین نیکو و قواعد عاقلانهٔ پادشاهان قدیم توسل جویند از بیم سختگیری های اورعایا (۲) دسته بندی وشورش‌کردند(۳) عبارت دیگری که در طبری دیده میشود . تا اندازه ممکن است این وصف غرض آمیزرا تعدیل‌کند وهرام پنجم‌که پسر وجانشین یزدگرد بود درخطابه‌که روزبار عام ادا میکرد چنین‌گفت که پدر او سلطنت خودرا با ملایمت وملاطفت آغازکرد اما چون همه رعایا یا بعضی از آنها قدر او را ندانستند و فرمان نبردند سختی پیش‌گرفت و خون بسیار بریخت (٤) این مطالب کمابیش مجعول بنظر میآید ولی از مجموع آنها میتوان استنباط کردکه یزدگرد شهریاری با اراده بوده وبالطبع میل به نیکوکاری داشته لکن چون برای حفظ تاج وتخت از تجاوزات طبقه ممتازه واردکشمکش‌گردید ، مجبورbارتکاب ظلم وجور بسیارشد .

میان دو دولت بزرگ صلح واقع شد و کار بدانجا کشیدکه حتی یزدگرد تئودز Théodose دوم راکه طفلی صغیربود (۵) در تحت حمایت خویش‌گرفت البته این عمل ادب صرف بود وهیچ اهمیت واقعی نداشت شاهنشاه بعهده شناخت‌که بین دولت واتباع عیسوی اوطریقه وروشی معین برقرارباشد پس ازطرف دولت روم شرقی هیئتی بریاست ماروثا Mārūthā اسقف مایفرقط (میافارقین) بدربار یزدگرد فرستاده شد ماروثا بسبب سیمای موقر وهیئت مجللی‌که داشت درنظر شاهنشاه مطبوع افتاد چنانکه فرمان داد کلیساهائی راکه خراب کرده بودند مجدداً بنا کنند ، و رعایائیرا که بجرم عیسویت

بزندان افتاده بودند آزادی دهند بروحانیون عیسوی نیز اجازه داده شد که بهمه جای مملکت سفر کنند. علاوه بر آن ماروثا بپادشاه قبولانید که یك مجمع دینی درسلوسی تشکیل دهد تا امور عیسویان را حل و عقد نمایند و توحید فرق عیسوی در ایران نیز تأمین گردد. این مجمع که درسال ۴۱۰ تحت ریاست اسحق اسقف سلوسی (تیسفون) وماروثا منعقد شد وبدعای سلامت پادشاه ایران افتتاح یافت. نتیجه‌اش تصویب آئین ونظاماتی بود که فرقه عیسوی شرق وعقاید مخصوصه آنرا با قواعدی که نزد عیسویان مغرب زمین محترم بود توفیق بخشید. آئین نیسه (Nicée) رسماً پذیرفته شد ومراتب روحانیون از نو مقرر گردید. اسقف سلوسی ـ تیسفون که خلیفهٔ اعظم یا جاثلیق کل عیسویان ایران بشمار میرفت، اسقف کشکر Kashkar را پیشکار مذهبی خود خواند پنج مطران در بلادذیل نصب کرد از اینقرار: ۱ ـ در بیث لاپط Bëth Läpat (گندی شاهپور) واقع درخوزستان ۲ ـ در نصیبین ۳ ـ پرات میشان Prät de Maïshan واقع درمسن ۴ ـ اربل ۵ ـ کرخای بیث سلوخ (کرکوك) قریب سی اسقف مطیع اوامر مطران ها بودند. چند فرقهٔ که بواسطهٔ دوری مکان از مرکز جدا مانده بودند. داخل این تشکیلات محسوب نمیشدند باری چهار نفر رئیس کلیسا درخوزستان بریاست فرقه های خود باقی ماندند اما چنین مقرر شد که بعد از مرگ آنها جانشینان باید از طرف جاثلیق انتخاب شوند. یزدگرد مقررات این مجمع را تصویب کرد. بامر او دو تن از بزرگترین صاحبان مراتب یعنی خسرو یزدگرد وزرك فرماذار ومهرشاهپور که ملقب به ارگبذ بود و بمناسبت همین لقب او را باید از خاندان سلطنتی (۱) دانست، اساقفه را بدربار سلطنتی خواندند وازجانب پادشاه با آنان سخن راندند ومجدداً بعیسویان اطمینان دادند که درپیروی کیش خود آزادند وحق بنای کلیسا دارند و اظهار داشتند که هرکس از اوامر جاثلیق اسحق و ماروثا سرپیچی کند شدیداً مجازات خواهد شد (۲).

چند سال بعد یهبلاها Yahbalaha جانشین دوم اسحق به قسطنطنیه فرستاده شد تا روابط بین دولتین را استوارتر کند. وی با هدایای زیاد از این سفر بازگشت وآن هدایا را در مرمت کلیسای جدیدی درهمان شهر صرف نمود با وجود نتایج بزرگی که درظل حمایت یزدگرد بدست آمد. منازعاتی که درمیان فرقه های عیسوی ایران موجود بود، خاتمه نیافت ودرمجمعی که بسال ۴۲۰ (۳) منعقد شد این اختلاف بشدت بروز نمود.

مسالمتی که یزدگرد اول در روابط خود با عیسویان اظهار میکرد بلا شك معلول جهات سیاسی بود زیرا که با استوار کردن بنیان صلح ایران و روم میتوانست مساعی جمیله در تحکیم اقتدار سلطنت خویش بکار برد ولی علاوه بر این ضرورت سیاسی میتوان گفت که طبعاً یزدگرد مایل بمسامحه درامور دیانتی بوده‌است .

نسبت بقوم یهود هم که اهمیت سیاسی نداشت(۱) خوشرفتاری میکرد . این شهریار شوشیندخت Shöshèndukht (۲) دختررش گالوتارا (۲) بزنی گرفت .

اگر یزدگرد در اواخر سلطنتش رفتارخود را نسبت بعیسویان تغییری دادگناه ازاینان بود عیسویان ازفرط جسارت ووقاحت چندان ایرانیان را رنجیده خاطر کردند که پادشاه چاره‌جزسختگیری وتنبیه ندید . مثلا درشهرهرمزد اردشیرواقع درخوزستان یکنفرروحانی عیسوی حشونام Hashu جرأت کرد که با رضایت رسمی یا ضمنی اسقف موسوم به عبدا ، آتشکدهٔ را که درنزدیکی کلیسای عیسویان بود ویران کند آن روحانی وآن اسقف وبسیاری ازاشخاص دیگرکه درقضیه دخالت داشتند دستگیر و به تیسفون فرستاده شدند . شاه شخصاً آنها راً استنطاق کرد و عبدا شرکت خود را در ان قضیه انکارنمود اما حشو معترف شدکه خود او آتشکده را خراب نموده‌است ودرضمن این اعتراف الفاظی رکیك نسبت بدیانت زردشتی برزبان راند . پس شاه بعبدا فرمان داد که آتشکده را مجدداً بنا کند و چون او مصراً امتناع کرد محکوم واعدام شد . تئودوره Théodoret مورخ روحانی هر چند تحزیب آتشکده را عملی دور از احتیاط شمرده ولی رفتار متهورانه این اسقف را تمجیدکرده است (۳) .

واقعه دیگری نظیر این اتفاق افتاد که کشیشی شاهپور نام یکی از نجبا راکه موسوم به اذرفربغ (٤) بود بدین عیسوی آورد تا از مرضی که داشت شفا یابد آذرفربغ آن کشیش را دعوت کرد که بقریهٔ او آمده کلیسائی درآنجا بنا کند . شاهپور قبلا قباله مالکیت محل مزبوررا گرفت وکلیسا را بنا نهاد . آنگاه مؤبدی آذربوزی نام Adhur bözë (٥) قضیه را بشاه عرض کرد و این واقعه را که برای یکنفر ازنجبارخ داده بودنمونه‌ارتدادتمام‌ان طبقه نجبا قرارداد ویزگرد بموبد مزبورا اجازه داد که برای اعادهٔ آن شخص بدیانت زردشتی ، هرتدبیری که میتواند بکاربرد فقط احتیاط کند که اورا بهلاکت نرساند باری آذرفربغ بدیانت سابق خود بازگشت ورد ملك خودرا

خواستار شد . لکن شاهپور بتحریك نرسی(۱) که یکی ازروحانیان عیسوی بود ازدادن آن امتناع ورزید و قباله را برداشته بگریخت سپس آن کلیسا به آتشکده تبدیل یافت لکن نرسی آتش را خاموش کرد و مراسم کلیسارا در آن آتشکده بجای آورد مؤبد محلی چون این گناه عظیمرا ملاحظه کرد اهل قریه را خبرداد تا نرسی را سخت مضروب کردندو مغلولا به تیسفون فرستادند . آذربوزی باو اطمینان دادکه اگرآتشکده را مرمت کند ازمجازات اوصرف نظرخواهدکرد نرسی امتناع نمود و بزندان افتاد و پس ازامتناع مجدد ، محکوم باعدام شد(۲) .

این نوع خشونت ها که عیسویان میکردند طبعاً بضرر آنان تمام میشد و شاید انتصاب مهرنرسی دشمن بزرگ عیسویان را بمقام وزرگ فرمانذار بتوان دلیل تغییر رفتار شاه نسبت بعیسویان دانست(۳) .

چگونگی فوت یزگرد که درسال ٤۲۱ اتفاق افتاد نامعلوم است بموجب روایات ایرانیان . هنگام اقامت اودرگرگان اسبی که دروجاهت بی نظیر بود وکسی آنرا نمیشناخت ، لگدی بقلب شاه نواخت وشاه درحال جان داد سپس آن اسب ازانظار مردمان غایب شد یا برحسب روایت دیگر بسرعت تمام فرارکرد . نولدکه ظاهرا دراین حدس خود محق است که گوید این افسانه را ازآن جهت اختراع کرده اندکه کسی اطلاع حاصل نکندکه بزرگان اقامت یزگردرا درمحلی دور دست مغتنم شمرده وخودرا ازاو رهائی بخشیده اند(٤) .

یزدگرد سه پسر بجا گذاشت شاهپوروو هرام و نرسی . شاهپوررا پدر بپادشاهی قسمتی از ارمنستان که بایران تعلق یافته بود نصب کرد . وهرام پیش پادشاه عرب حیره که خراجگزار شاهنشاه بود اقامت گزید . بموجب روایت طبری اورا از خردی بآنجا فرستاده بودند تادر هوای خوش حیره نشو و نما کند(۵) و وهرام از حیث حرکات وسکنات شباهت تام بعرب (٦) پیدا کرده بود لیکن اقامت ممتد این شاهزاده در کشور مجاور گویا تبعیدی بوده است که درنتیجه اختلاف نظر بین یزدگرد وآن فرزند پیش آمده بود (۷) . قدرمتیقن این است که وهرام درمملکت حیره درقصر خورنق که بنای آنرا به نعمان لخمی نسبت داده اند و بلاشك مربوط بعهدی قدیمتر ازآن بوده (۸) میزیسته ودرتحت سرپرستی منذرپسروجانشین نعمان تربیت می یافته است ، این منذر از

جانب یزدگرد مفتخر بلقب رام اوزوذ یزدگرد (« کسی که شادی یزدگرد را افزون کند ») ومهیشت (« اعظم ») (۱) شده بود . اما نرسی پسر سوم یزدگرد که ازوجهٔ یهودی (۲) او بود احتمال میرود که درزمان فوت پدرصغیر بوده زیرا وهرام هم در آن تاریخ بیش از بیست سال نداشته است (۳) .

باری اعیان و روحانیان چون از وجود این سلطان نا موافق خلاص شدند . خواستند از فرصت استفاده کنند و قدرت خویش را استوار نمایند . پس بعضی از صاحبان مراتب بیکدیگردست اتحاد دادند تا همه پسران یزدگرد را ازپادشاهی محروم کنند دینوری ازمیان آنها اشخاص ذیل را نام‌میبرد : ویستهم سپاهبذ بین‌النهرین (سواد) که لقب هزارفت داشت . یزدگشنسب پاذگوسپان ولایت‌الزوابی Ez - Zawäbi (٤) . پیرك‌مهران Piragh Mihran (٥) . گوذرزدفتردارسپاه . گشنسب‌آذرویش ناظرخراج‌ارضی . وپناه‌خسرو مدیر امورخیریه (٦) نکتهٔ قابل توجه اینست که در این صورت نامی از مهر نرسی وزیر مقتدر یزدگرد اول ووهرام پنجم برده نشده است . شاهپور پادشاه ارمنستان برای گرفتن تخت وتاج به تیسفون شتافت لکن بزرگان (۷) اورا کشتند وبجای او شاهزادهٔ خسرو نام را که منسوب بشعبهٔ از دودمان ساسانی بود برتخت نشاندند .

اما شاهزاده وهرام نمیخواست که بدون جنگ حق از کفش بیرون کنند و امیر حیره که سرپرست او محسوب بود کمك موثری باوکرد . مؤلفین عرب گفته‌اندکه این امیردوفوج‌سوارداشت یکی موسوم به دوسر (۸) ازاعراب تنوخ ساکن‌نواحی‌حیره (۹) تشکیل یافته بود دیگری که دسته « سفید رخشان » نامیده میشد مرکب از افراد ایرانی بود (۱۰) . بهرصورت منذر قوائی مجهز در اختیار داشت و فرماندهی آن را به پسر خود نعمان واگذارکرد . نعمان بطرف تیسفون راند وبزرگان ایران متوحش شده با منذر و وهرام شروع بمذاکره‌کردند عاقبت خسرو خلع شد و وهرام بتخت نشست . روایات ایرانی این واقعه را بافسانه آمیخته اند گویند : وهرام نخست وعده داد که بدیهای پدر را جبران‌کند ویکسال بعنوان آزمایش سلطنت نماید بعد انتخاب پادشاه‌را بمشیت الهی واگذارند یعنی تاج و جامه سلطنتی را در میان دو شیرگرسنه قرار دهند هریك ازدوتن مدعیان سلطنت‌که آنرا بتواند ربود ، شایسته پادشاهی‌گردد خسروامتناع کرد ازاینکه اول وارد آن میدان شود وهرام پیش رفت وشیران را بکشت وعلائم

سلطنتی را برگرفت وآنگاه خسرو وباقی حضار براو آفرین خواندند وتهنیت گفتند . این افسانه را بلاشك از آن جهت اختراع کرده اند تا این قضیه شرم آور را بپوشانند که سپاهی حقیر از عرب توانسته است تصمیم بزرگان کشور را بهم زده و پادشاهی را که مردود بزرگان بوده بتخت نشاند .

هیچیك از پادشاهان ساسانی باستثنای اردشیر اول وخسرو انوشیروان و خسرو ابهرویز، مانندوهرام پنجم محبوب عام نبوده‌است (ش۳۱) نسبت بهمهٔ خلایق خیرخواهی میکرد وقسمتی ازخراج ارضی را بمؤدیان بخشید داستانهای بسیاری در باب چابکی و چالاکی اودرجنك اقوام شمالی ودولت بیزانس وعشق بازیها وشکارهای او، نقل کرده‌اند



شکل ۳۱ — سکه وهرام پنجم

این حوادث‌اخیر که غالباً بسبك آثارمونخ هاوسن‌است Münchhausen نه فقط درادبیات بلکه درنقاشی‌ایران هم رواج وشهرت گرفته‌است وقرنهای متمادی زیور پرده های‌نقاشی و قالیها و انواع منسوجات گردیده‌است . هنوز جام های نقره از عهد ساسانیان موجود است که نقوش شکارگاه این پادشاه را بر آن کنده‌اند جامی که متعلق بموزه ارمیتاژ لنینگراد است . وهرام پنجم را که ازشکل تاجش شناخته میشود نشان میدهد ، که بر شتری سوار است ومحبوبهٔ جوانی را در پشت سر خودگرفته‌است تفاوت مقام اجتماعی بین شاه و آن زن را بوسیلهٔ اختلاف قد آنان معلوم کرده‌اند آن محبوبه از روی ناز و عشوه از شاه تقاضا کرده‌است که با تیر غزال نری را بماده و غزال مادهٔ را بنر تبدیل کند آنگاه پادشاه دوتیر برسر غزال ماده زده وپیکان ها را درسر حیوان فرو برده‌است . بقسمیکه شبیه دو شاخ شده و بیك تیر(۱) دوشاخه. شاخهای غزال نررا برداشته‌است . سازنده جام آن تیررا بشکل‌خاصی کشیده وپیکان آنرا مانند هلالی رسم‌کرده است (۲) .

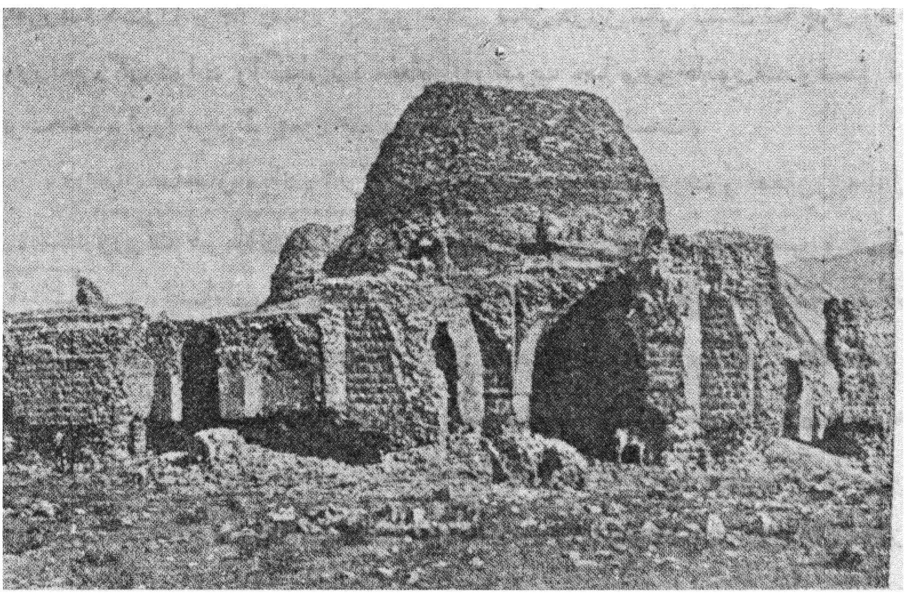
وهرام پادشاهی نیرومند وکامران بود و همه‌کس را باستفاده از لذات زندگانی تشویق میکرد واشعاری بلسان عرب میسرود وبچندین زبان سخن میگفت(۳) . موسیقی را

بسیار دوست داشت و بنوازندگان و خوانندگان دربار حتی مقادین مقامی عطاء فرمود که روز بار، درردیف عمال عالی رتبهٔ دولت(۱) یا فروتر از آنها قرار میگرفتند و بموجب یکی از افسانه های مشهور، این پادشاه بود که قوم لوریان را که اجداد فیوج فعلی هستند از هند بایران خواند تا عوام از لذتهای موسیقی (۲) بی بهره نمانند طبع سرکش و بی آرام او باعث شدکه او را ملقب به «گور» کردند بعد این تسمیه را مربوط بواقعهٔ دانستند که درشکار اتفاق افتاد ازاینقرار که روزی بیك تیر گورخری وشیری را که برپشت اوجسته بود بهم دوخت.

مورخان عهد ساسانی وهرام گور را از ملامت و نکته گیری معاف نداشته‌اند، مثلا براوخرده گرفته‌اند که بیش ازاندازه شهوت رانی کرده ودرحزج اسراف روا داشته وباموز مملکت(۳) توجه چندانی نکرده است. لکن دراین شکی نیست که چون زمام اموررا ببزرگان دولت واگذار کرد، مطبوع ومحبوب نجبا و روحانیون شد وقسمتی از شهرت عظیم اورا مربوط بهمین محبوبیت نزد بزرگان باید دانست.

در میان صاحبان مراتب آن زمان کسی که از حیث قدرت و اقتدار رتبه اول را داشت وزرگ فرماذار مهر نرسی پسر ورازگ Varäzagh بوده که لقب و عنوان هزار بندگ («صاحب هزار غلام») (٤) داشت. نسب او بخانوادهٔ سپندیاذ میرسید که یکی از هفت خاندان ممتاز اشکانی بود مورخان عرب و ایرانی که ظاهراً اطلاعاتشان دراین باب مأخوذ ازتاریخ بزرگ عهد ساسانی است، اورا مردی هوشمند ودانا وصاحب تدبیرشمرده‌اند عجب نیست که مؤلفین عیسوی بجهت توجهی که این وزیر بدیانت زردشتی داشته، نسبت باو کینه ورزیده ولازارفرپی Lazar de Pharp اورا خائن ودوروو بیرحم خوانده باشد. تعصب و غیرت او نسبت بدین زردشتی نه فقط در مورد خصومت با سایر ادیان ظاهر میشد بلکه در مورد زراعت و آبادی که موضوع احکام زردشتی است جدی بلیغ مبذول میداشت. در املاك وسیعی که درنواحی اردشیرخوره وشاپورفارس داشت قصورمتعدد بنا کرد و آتشگاهی ساخت که بنام مهرنرسیان موسوم شد ودر نزدیکی مولد خود آبروان Abruvan واقع در ناحیه اردشیرخوره چهار قریه با آتشگاه بنا نمود یکی برای خود و سه دیگر را برای هر یك از سه پسرش زروانداذ و ماه گشنسپ وکاردار تخصیص داد. نخستین را «فرازمرا آورخوذایا» (؟) (خدایا نزد من آی) نام‌داد(٥) وآن سه قریه دیگررا هرکدام بنام صاحبش نامید ازاینقرار: زروان داذان

وماه گشنسپان و کارداران . بعلاوه بموجب روایت طبری ، سه باغ یکی از نخل و یکی از زیتون ودیگری ازسرو نشانید وازهر نوع ،دوازده هزاردرخت کاشت ضمناً طبری گوید که همه این قریه ها و باغها و آتشگاه ها « امروز نیز در دست جانشینان او است و از قراریکه گویند دراین ایام خرم و آبادان است » ولی ما نمیدانیم که آیا مقصود عصرخود طبری است یا زمان حیات آن مؤلف مجهولی که کتابش مأخذ روایت طبری بوده است در کنار راه کاروانی که شیراز را به دارابجرد و بندر عباس متصل میکند ، ویرانه قصری پیداست که سروستان نام دارد باعتقاد آقای هرتسفلد (١) این قصر در زمان سلطنت وهرام پنجم بنا شده وممکن است یکی از ابنیهٔ مهر نرسی باشد .



شکل ٣٢ — قصر سروستان

(دیولافوا — صنعت باستانی ایران)

این سروستان (ش ٣٢) قصر کنبد داری است که بعقیدهٔ آقای هرتسفلد نظر بکوچکی ، شایستگی اقامتگاه شاهنشاهرا نداشته خاصه که تالار بارگاه ان بسیار حقیر است در دیوارها دربسیار تعبیه شده وبنای سقف ها نشان میدهد که در آن زمان فن معماری بپایهٔ نسبةً بلندی رسیده بوده است (٢) . سه پسر مهر نرسی در زمان حیات پدر خویش بمشاغل عالیه رسیدند .

زروانداذ هیربذان هیربذ شد که بعد ازمقام مؤبدان مؤبد عالیترین منصب روحانی است ماهگشنسب ریاست امورمالی‌را دارا بود ولقب واستریوشا نسالار یافت وکاردار ارتشتارانسالار یا سپهسالار بزرگ کشور گردید .

وهرام پنجم نخست با اقوام وحشی شمالی که مورخان عرب وایرانی بدون امتیاز همه را بنام ترك خوانده اند ، بجنگ درآمد . محتمل است که اقوام مزبورکیونیت (۱) بوده باشند نام این قوم را که از نژاد هون وساکن دشتهای شمال مرو بوده‌اند درجزء افواجیکه بیاری شاهپوردوم آمده بودند دیده‌ایم این‌طایفه در دوستی‌ایران وفادار نماندند بعد از مرگ شاهپور مکرر بخراسان هجوم آوردند ودراین سرحدات دشمن عمده ایرانیان بشمار رفتند. وهرام شخصاً بمقابلهٔ این‌اقوام وحشی لشکرکشید وظفر یافت برادرش نرسی در غیاب او نیابت سلطنت را در عهده داشت پس از آنکه در صفحات مشرق آرامش حکمفرما گردید نرسی بحکومت خراسان منصوب شد . (۲) دراین اثناء میان ایران وبیزانس ابواب خصومت مفتوح گردید .

عیسویان ایران چون بواسطهٔ وقاحت خود حسن ظن یزدگرد را مبدل بد بینی کرده بودند آن پادشاه قبل ازوفاتش فرمان زجر وتنبیه آنان را صادرکرد ومجری فرمان را مهر شاهپور مؤبذان مؤبذ قرارداد. بلافاصله پس ازجلوس وهرام پنجم قتل و زجر شروع شد سکنه عیسوی ممالك مجاور سرحدات غربی دسته دسته بسرزمین بیزانس فرارکردند . مهر شاهپور قبایل عرب را بر ضد آنها تحریك کرد وجماعت بسیاری از عیسویان را بقتل رسانید . اسپبذ ازعمال عالیمقام ایرانی (۳) که اجرای سیاست مسیحیان باو محول بود از مأموریت خود متنفر شده از امتثال اوامر دولت امتناع ورزید و عیسویان را درفرار یاری داد وچون خود اوناچارفرار اختیارنمود به آناتول Anatole سردار رومی پناه برد آن سردار فرماندهی قبائل عرب را که تحت تسلط دولت بیزانس بودند باو واگذاشت . پادشاه ایران از دولت بیزانس تقاضای استرداد پناهندگان را نمود لکن اجابت نیافت .

این بود وقایعی که درسال ۴۲۱ منجر بجنگ جدیدی بین‌حکومت بیزانس ودولت ایران شد . اما چندان طولی نکشید . فرماندهی سپاه ایران با مهر نرسی بود . رومیان رویهمرفته در این جنگ تفوق داشتند بموجب صلحنامه‌ای که سال بعد (۴۲۲) امضاشد ایرانیان درکشور خود بعیسویان آزادی مذهبی دادند و نظیر همین آزادی را رومیان

درحق زردشتیان مقیم بیزانس قائل شدند واین مطلب بر ابهت ایرانیان افزود لکن عملا چندان اهمیت نداشت . قرار راجع باداى مبلغى كه دولت بيزانس براى حفظ معابر قفقاز درمقابل هونها قبول کرده بود تجدید شد .

مقارن این احوال عیسویان ایران بشدت با هم نزاع میکردند دادیشوع Dàdichö که در ۴۲۱ یا آغاز سال بعد بمنصب جاثلیقی انتخاب شد ، دردفاع خراسان برضد اقوام وحشی شمالی خدمات ذیقیمتی بشاهنشاه کرده بود . یك فرقه از معاندان که رئیس آنها بطای نام اسقف شهر هرمزد اردشیر بود ، دادیشوع را متهم کردند که اشیاء مقدسه را فروخته ومرتکب رباخواری شده ومغان‌را بزجر وقتل نصارا تحریك کرده‌است این‌حمله خائنانه با مهارت خاصی صورت گرفت و عاقبت دادیشوع بامر وهرام بزندان افتاد . وچون بعداً درنتیجه اقدامات تئودوز دوم قیصرروم دادیشوع آزادشد بقدری‌ازمقام‌خود تنفرحاصل کرده بود که‌میل‌استعفا داشت لکن‌پیروان‌او واسطه‌شدند ومجمعی که‌ازسی‌اسقف تشکیل یافته بود باو مساعدت‌کرد وتقاضا نمود استعفای خود را مسترد دارد . این مجمع که در شهری از ولایات عرب نشین تشکیل شد از این حیث مهم بود که استقلال فرقه عیسوی ایران را درمقابل کلیسای بیزانس اعلام می‌نمود یقینا مقصود دادیشوع ازوادار کردن مجمع باظهار این مطلب آن بود که وضع عیسویان مقیم ایران را ثابت تر نماید . چه بدین ترتیب آنها را دیگر متهم بهمدستی با بیزانس نمی‌کردند . (۱)

پس ازمرگ شاهپور برادر وهرام پنجم که پادشاه ارمنستان ومطیع دولت ایران بود . ارتشس Artashes اشکانی (اردشیر) پسر ورم شاپوه Vram - Shapouh مدت ده سال بر تخت ارمنستان نشست سپس بدست وهرام خلع شد و از آن ببعدکشور ارمنستان یکی از ایالات ایران بشمار آمد و یکی‌ازنجبای بزرگ ایران موسوم به وه مهر شاهپور Vëh - Mihr - Shahpuhr بمرزبانی آنجا منصوب گردید .

وهرام پنجم در ۴۳۸ یا ۴۳۹ بعقیده فردوسی بمرگ طبیعی وفات یافت . باوجود این اغلب تواریخ عرب وفات او را در نتیجهٔ عشق بشکار دانسته اند . گویند روزی سواره بدنبال گوری اسب می تاخت ناگاه درگودال یا چاهی عمیق فرو رفت و با تمام کوششهائی که کردند بیافتن جسد او موفق نشدند (۲) . ممکن است وفات پیروز که در گودالی اتفاق افتاد موجب تشکیل این افسانه شده باشد و همچنین شباهت دو کلمهٔ گور بمعنی قبر و گور بمعنی حیوان وحشی که لقب وهرام بود ، در ظهور این‌افسانه دخالت

داشته باشد عمر خیام این جناس را دریکی از رباعیات خود بکار برده است آنجا که گوید :



شکل ۳۳ — سکهٔ یزدگرد دوم
(موزه ملی کپنهاك)

آن قصر که بهرام در او جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت(۱)

یزدگرد دوم پسر وجانشین وهرام صفات حسنهٔ پدررا دارا نبود . بموجب روایت طبری(۲) درنطق آغاز سلطنت خود چنین فرمود که مثل پدر بار عام طولانی نخواهد داد بلکه مایل است بگوشهٔ رفته ودرخیروصلاح مملکت بیندیشد ودریکی ازمنابع سریانی نیز این تغییر رسم . ذکرشده است می نویسد از زمان قدیم معمول بود که هریك ازعمال دولت حق داشت درنخستین هفته ماه شخصاً بحضور شاه رفته وراجع به بی اعتدالی یا اسرافی که واقع شده مطالبی بعرض رساند . یزگرد دوم این رسم باستانی را برانداخت(۳)

جنگ کوتاهی که بادولت بیزانس درآغازسلطنت یزدگرد (۴۴۲) واقع شد ، بدون حادثه مهمی، بپایان رسید ومعاهدهٔ صلح دراساس اوضاع سابق تغییری پدید نیاورد .(۴)

اگر بمندرجات اعمال شهدا بتوان اعتمادکرد یزدگرد در آغاز نسبت بعیسویان مهربان بود لکن درسال هشتم سلطنت پس از آنکه دختر خودرا که بزنی گرفته بود کشت وچند تن ازنجبا را بقتل رسانید(۵) در رفتار او نسبت بعیسویان تغییری حاصل شد . در اعمال شهدا اسامی این اشخاص ذکر نشده لکن می توان حدس زدکه مقصود کسانی بوده اند که عیسویت اختیار کرده یا میخواسته اند اختیار کنند . نمی توان تصورکردکه از طرف شاه نسبت بقدرت بزرگان عموماً مخالفتی بعمل آمده باشد زیرا که مورخان عرب وایرانی که مندرجات کتبشان آئینه عقاید روحانیان عهد ساسانی است اورا پادشاهی رحیم ومهربان(۶) معرفی میکنند نسبت به یهود هم سختگیری کرد ودرسال ۴۵۵-۴۵۴ فرمان دادکه روز سبت (۷) را عید نگیرند این شهریار از سال دوم سلطنت خود(۸) نسبت بعیسویان ارمنستان سختی بسیار کرد . الیزه دراین باب نکته

جالب ترجهی(۱) اورده که یزدگرد تمام‌ادیان کشور خودرا مطالعه کرد وآنهارا بادیانت زردشتی سنجید وآئین عیسویان‌را نیز فرا گرفت ازکلمات اوست که فرمود: « بپرسید، دقت کنید، به بینید، هر کدام بهتر بود ما آن را اختیار میکنیم.» بعقیدهٔ این نویسنده متعصب ارمنی، پادشاه این‌سخن‌را بقصد فریب وبنا بردوروئی میگفت ولی بعقیدهٔ ما کار این شهریار اقدامی بسیارمستحسن برای کشف حقیقت ادیان آن عصر بوده است.

این قبیل کارها درتاریخ پادشاهان ساسانی سابقه دارد. چنانکه دیدیم شاهپور اول و هرمزد اول بکیش مانی علاقه پیدا کردند و بعداً خواهیم دید که آئین مزدك تا چه‌اندازه در کواذ اول تأثیر کرد. بهرحال یزدگرد دوم پس ازمقایسهٔ ادیان مختلفه بدیانت زردشت باقیماند ومهرنرسی که دشمن صعب عیسویان بود زمام امورکشوررا دردست نگاه داشت.

پیشرفت آئین عیسی در ارمنستان از مدتی پیش باعث اضطراب دولت ایران شده بود زمامداران ایران دریافته بودند که تا اختلافات مذهبی در بین است، تصاحب ارمنستان امری ناپایدار وبی ثبات خواهدبود و مهرنرسی شخصاً طرفدار اجرای فشار و تضییق بود. نتیجهٔ مشاوراتیکه بین شاهنشاه و مهرنرسی وصاحبان مراتب عالیه وروٴسای دیانت زردشتی واقع شد. فرمانی بود که مهرنرسی‌بنام شاه به نجبای ارمنستان ابلاغ کرد لازار فرپی که ظاهراً نیم قرن پس از وقایع مذکور می زیسته آن اعلامیه را بشرح ذیل نقل کرده است: «... ما اصول دیانت خود را که متکی برحقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد محکم است نوشته وبرای شما فرستادیم. میل داریم شما که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید وبرای‌ما تا این‌حد عزیز است ،کیش مقدس وحقیقی مارا بپذیرید و دیگر در آن دیانت که همه میدانیم باطل وبیفایده است، باقی نمانید. بنا براین پس از استحضار ازین فرمان بدون اینکه خیالات دیگری در خاطر خطور دهید باید اصول دیانت ما را بطیب خاطر بپذیرید ما در راه موافقت تا آنجا پیش آمدیم که بشما اجازه دادیم که دیانت موهوم خود را که تا امروز موجب خرابی کار شما شده‌است برای ما بنویسید. اگر شما با ما هم اعتقاد شوید ایبرها وآلبن ها یارای آن نخواهند داشت که از فرمان ما سرپیچی کنند»(۲)

می توان حدس زدکه منضم باین فرمان ورقه بوده است حاکی از اصول مهمه

دیانت مزدا پرستی . باری اساقفه عیسوی و معاریف روحانیان ارمنی مجتمع شدند تا در این باب رای بزنند . لازار نام حضار این مجلس را ذکر کرده ومعلوم میشود مأخذمعتبری دردست داشته است . جوابی که از روی کمال وقاحت و جسارت باین نامه داده‌اند در کتاب لازاردرج شده و ما بعض مطالب آنرا ذیلا میآوریم : « ما هنگامی که درحضور شاهنشاه بودیم مغان را که مقنن شما بشمارند مورد استهزاء قرار میدادیم حال نیز اگر ما را مجبور کنید که نوشته های آنان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم که ابدآ قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود [همچنان باستهزاء مغان می پردازیم] . ازاین رو محض حفظ احترام شما آن نامه را (که موجب استهزاء می‌شد) باز نکردیم و دستخط شما را نخواندیم . زیرا دینی که میدانیم تحقیقاً باطل است و نتیجه اوهام مشتی مجانین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آنرا علمای مزور شما شرح داده‌اند، هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آنرا شایسته استماع و قرائت نمیدانیم . در هرحال خواندن شرایع شما موجب خنده ما می‌شود . هم قانون هم قانونگزار هم پیروان قانون ، درنظر ما شایسته استهزاء هستند ازاین جاست که ما برخلاف امری که کرده اید اصول دیانت خودرا ننوشته ونزد شما نفرستادیم . ما شریعت ناپاك شمارا لایق خواندن و اندیشیدن ندانسته ایم و بحکم عقل کاملی که شما دارید حق این بود که قبلا این نکته را در نظر گرفته و تیر استهزاء مارا بجانب خود سر نمی‌دادید . ما چطور میتوانیم دین حق و شریعت آلهی خودرا . در برابر جهل شما عرضه کنیم و آنرا هدف استهزاء و دشنام شما قرار دهیم . اما راجع باصل دین خود اجمالا گوئیم که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمی‌پرستیم و این همه خدایانی که شما در زمین و آسمان دارید ستایش نمی‌کنیم بلکه یکتا خدائی را عبادت می‌نمائیم که آسمان و زمین و هرچه درآنهاست آفریده اوست . . . . » (۱)

یزدگرد پس‌ازوصول جواب اساقفه، رؤسای خاندانهای بزرگ ارمنی‌راطلب کرده همه‌رابزندان‌فرستاد . ایشان‌درعین‌حال‌که باطناً باخدای‌خود عهدکرده بودندکه‌دین‌خویش را نگاهدارند ، بنابرروایت الیزه چنین وا نمود کردندکه « مصمم بقبول عقاید کفرآمیز یزدگرد هستند » ، یزدگرد که در آن زمان بجنگ کوشانیان یعنی اقوام وحشی که مالك سرزمین کوشان قدیم بودند سرگرم بود « حیله‌ارامنه‌را درنیافت » ، مناصب واملاك بزرگان

ارمنستان را واگذار کرد لکن چند تن از شاهزادگان را بعنوان گروگان نگاه داشت و بیش از هفتصد تن از مغان را بریاست « رئیس مغان » برای دعوت ارامنه بدانجانب گسیل فرمود .

مقارن این احوال یزدگرد پادشاه قبائل هون موسوم به چول را که در شمال گرگان سکنی داشت و دراعمال شهدا (۱) از او نام برده شده است شکست داد . دراین کشور که تسخیر کرد شهری بنام شهرستان یزدگرد تأسیس نمود و سالی چند درآنجا اقامت گزید تا بسرحدات که دستخوش غارت وحشیان بود (۲) نزدیك تر باشد . سپس هجوم قبایل



شکل ۳٤ — ایران امبار کبذوه دین شاهپور

(زاره — صنایع ایران باستان)

هونها یا کیونیتها موسوم به کیداریان (۳) اورا مجدداً مجبور بجنگ نمود و این جنگ درسمت مشرق درناحیه طالقان رخ داد .

دراین اثناء بزرگان ارمنی شورش کردند وروحانیون عیسوی جهادرا اعلان نمودند ولی مانند همیشه رقابت خاندانهای بزرگ ارمنستان مانع این اقدام مشترك شد وزك سیونیکی Vasag de Siunik که یکی از معروفترین شاهزادگان ارمنی و مرزبان ارمنستان بود نسبت بایرانیان وفادار ماند و بدیانت زردشت گروید . سالها جنگ داخلی اوضاع ارمنستان را پریشان داشت . شورشیان از امپراتور روم یاری جستند ولی نتیجه نداد زیرا دولت بیزانس مشغول دفاع سرحدات خود ودفع هونها بود این اقدام ارامنه ابواب صلح را با دولت ایران مسدود کرد . افواج ایرانی شکست یافتند و وزك اسیر شد و جبراً

بدیانت عیسی بازگشت . آنگاه یزدگرد که درلشکرکشی خود بنواحی کیداریان چندان نصرتی نیافته بود ، سپاه بارمنستان کشید وبسال ٤٥١ شورشیان را درجنگ سختی مغلوب کرد ورؤسای آنها را با روحانیون بزرگ بایران ،ورد ووزکث که هم در نظر ایرانیان وهم در نظر ارمنیان خیانتکار محسوب می شد زیرا که مرتکب قتل و نهب بسیارشده بود ، ازمرزبانی خلع گردید دست او را از تمام املاکش کوتاه کردند . پادشاه به وهدین شاهپورایران انبارگبذ Vëhdën - Shähpuhr (ش ۳٤) امرداد تا روحانیون عیسوی را که محبوس بودند هلاك کند . مرزبانان ایرانی که بحکومت ارمنستان منصوب میگردیدند سعی وافر در بهبودی اوضاع آن کشور مبذول میداشتند . پس از مرگ یزدگرد آزادی مذهب مجدداً در آنجا برقرارشد .

عیسویان سریانی هم از اختلافات مذهبی رنج بسیار دیدند روی هم رفته زجر و آزار عیسویان باندازه عهد شاهپور عموم و شمول نیافت . یزدگرد در زمان جنگ با پادشاه چول چون ظاهراً نسبت بسربازان عیسوی نظر خوشی پیدا نکرده بود آنان را از لشگر براند وپس از بازگشت به تیسفون به بعضی از بزرگان فرمان داد که معروفترین عیسویان ولایت مغرب را بزندان افکنند تا انکار دین خود کنند . این بزرگان عبارت بودند ازتهم یزدگردمغان اندرزبذ(۱)وآذرافروزگرد Adhur - Afrözgard که درولایت ارزنان Arzanène منصب سروشورزداریك Sroshavarzdärigh داشت وسورن که دراسقف نشین بث گرمائی Beth Garmaï زاب صغیردارای مقام دستورهمداذ Dastvar - Hamdädh بود . اکثر محبوسین از انکار مذهب خود ابا کردند وپس از شکنجه های سخت درسال ٤٤٦ بقتل رسیدند . یوحنان Jôhannän مطران نیزدرزمرهٔ آنان کشته شد . سال بعد پثیون Pëthiön که یکی از مهمترین شهدای عیسوی است ودر نواحی کوهستانی ماد و ناحیهٔ دجله دعوت او پیشرفت بسیاری حاصل کرده بود ، شکنجه شد وبقتل رسید وسر او را بر صخره ای گذاشتند واقع در قرب جادهٔ بزرگ شاهی که تیسفون را به نواحی شرقی کشور متصل می نمود . (۲)

یزدگرد درسنوات آخرسلطنتش بسختی گرفتار جنگ کیداریان بود ودرسال ٤٤٧ بمرگ طبیعی فوت شد . پسر ارشدش هرمزد سوم که با لقب پادشاهی در سگستان حکومت داشت بتخت نشست لکن برادرکوچك او پیروز ادعای سلطنت داشت و با سپاهی که از نواحی شرقی آورده بود به هرمزد که در ری (۳) اقامت داشت حمله برد

در مدت جنگ این دو شاهزاده، مادرشان که دینگ Dënagh نام داشت در تیسفون سلطنت می‌کرد اکنون مهری موجود است که صورت این ملکه با اسم ولقبش بامبیشنان بامبیشن Bambishnän Bämbishn « ملکه ملکه‌ها »(۱) بحروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر داردکه بر فراز آن گیسوانش بشکل گوئی با نوار کوچکی بسته شده‌است گوشوارهٔ که دارای سه‌مروارید است‌درگوش وگلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود و گیسوان مجعدش بچندین رشته بافته وفروهشته است. (۲)

در روایات ایرانی از احساسات مذهبی و معلومات پیروز راجع به دیانت مزدا پرستی، بتفصیل سخن رفته است. پس میتوان حدس زدکه روحانیون زردشتی او را بسیارمحترم می‌شمرده‌اند. (۳) بعلاوه رهام Rahäm نامی ازدودمان مهران که سرپرست



شکل ۳۵ — سکه پیروز

(موزه ملی کپنهاك)

او بود و یکی از مقتدر ترین صاحبان مناصب بشمار میرفت او را یاری میداد. رهام بجنگ هرمزد شتافت و او را شکست داد. هرمزد اسیرشد بنا بر روایت الیزه رهام او را کشته پیروز را بتخت نشانید. (٤)

سلطنت پیروز (٤٥٩-٨٤) چندان بآسایش نگذشت. دفاع از سرحدات شمال ومشرق مستلزم اعمال نظامی بود و قحطی مطولی (٥) که در اثر خشکسال پدید آمد بر مصائب جنگ افزود. اقداماتی که پیروز برای جلوگیری از قحط نموده درروایات مذکوراست. گویند ازقسمتی از خراج چشم پوشید و برای توزیع ذخائرگندم قراری گذاشت‌درنامه ای که برصوما Barsaumä اسقف عیسوی به آکاس Acace (٦) جاثلیق درحدود سال ٤٨٥ نوشته‌است اشاره‌می کندکه مدت‌دوسال است ولایات شمالی(٧) دچار قحطی سخت است.

در زمان سلطنت پیروز یهودان گرفتار قتل و آزار شدند وسبب آن انتشار این خبر بود که یهود دو تن از مؤبدان زردشتی را زنده پوست کنده‌اند . این کشتار ظاهراً در شهر اصفهان که آنوقت مثل امروز مسکن جماعت کثیری از بنی‌اسرائیل بود(۱) شدت فوق العاده یافت .

عالم مسیحیت در آن موقع راجع بیکی از مسائل اصولی خود در مجادله شدید افتاده بود . نسطوریان معتقد بودند که مسیح دو طبیعت مجزی از یکدیگر داشته یکی انسانی دیگر ربانی و حال آنکه (یعقوبیان) قائل بودند که این دو طبیعت در ذات مسیح وحدت یافته‌است .

نسطوریان ویعقوبیان اگرچه برضد آریائی‌ها متحد شده بودند لکن درعین حال کینه شدیدی نسبت بیکدیگرداشتند . این مشاجره درمکتب ادس Edesse که عیسویان ایران در آنجا علم الهی می‌خواندند ، شدت فوق العاده داشت . چون ایبس Ibas استاد مشهور این مکتب که از نسطوریان غیور بود درسال ٤٥٧ وفات یافت ، فرقه مخالف غلبه‌کرد وعلمای نسطوری از ادس اخراج شدند درمیان ایشان چند نفر طلبهٔ جوان بود که مخالفین آنها را القاب توهین آمیزداده بودند ازقبیل « خفه‌کننده پشیز» یعنی مفتخور و« نوشنده چرکاب » و« خنزیرکوچك» وغیره یکی از آنها لقبی داشت که نوشتن آن شرم آور است » . غیورتر ازهمه برصوما بود که او را « شناور بین آشیانه ها » نامیده بودند ودرمجمع موسوم به « راهزنی افز » le brigandage d' Ephèse (٤٩٩) باچنان حرارتی از اصول نسطوری دفاع کرد که اساقفه اخراج او را خواستار شدند . بسیاری از این طلاب درایران بمنصب اسقفی رسیدند . معاندینشان آنها را متهم بفسق وفجور وهمه نوع خیانت کردند برصوما که ظاهراً آدمی جاه طلب بوده و در هرحال شخصیتی مبرز داشته تا اندازه‌ای مساعدت پیروز را جلب کرد . و با جدی تمام هم بدیانت مسیح هم بشاهنشاه خدمت ها کرد . پیروز بلاشك نه روحانیون لجوج وسوداوی عیسوی را دوست میداشت ، نه دیانت آنها را محترم می شمرد لکن میدید که ازاصول نسطوری استفاده سیاسی بسیاری توان برد زیرا عیسویان ایرانی را از هم کیشان آنها که در آنسوی سرحد غربی ایران بودند دور می کرد . وقتی امپراطور زنون Zénon سیاستی پیش گرفت که مذهب یعقوبی را درزیر پرده بیطرفی پنهان می‌نمود یعنی وانمود کرد که از دو مذهب فوق هیچیك را تقویت نخواهد کرد ، برصوما که در این وقت مطران

نصیبین ومفتش افواج سرحدی شده بود ، باتفاق چند نفراز مطرانهای دیگر انجمنی در نصیبین تشکیل دادند . دراین انجمن چنین تصمیم گرفته شدکه جاثلیق موسوم به بابوائی Bäbowaï راخلع کنند . چه عدم کفایت او مشهورخاص وعام بود . بابوائی درعوض برصوما و پیروان او را تکفیر کرد مجادله شدت یافت و عاقبت بابوائی محبوس شد و او را بانگشت بنصر آویزان کردند و آنقدر تازیانه زدند تا مرد . بین برصوما ورفیق او آکاس (« خفه کننده پشیز ») هم که پس ازبابوائی بمقام جاثلیق رسید ، توافق کاملی وجود نداشت . برصوما به بهانه های گوناگون از حضور درمجمعی که آکاس میخواست درسلوسی(۱) منعقد کند عذر آورد .

دولت بیزانس درقرن پنجم گرفتار اغتشاشاتی بودکه در اثر هجوم اقوام وحشی پیش می‌آمد وچندان از برای ایران خطر نداشت وچنانکه دیدیم ساسانیان نیز باهجوم وحشیان سروکار داشتند(۲) وفارغ نبودند .

پیروزدرآغازسلطنتش خواست کیداریان رابتأدیه خراج مجبورکند . کیداره پادشاه این قوم امتناع ورزیدو مجدداًجنگ درگرفت . درتواریخ مذکوراست که پادشاه ایران باکونگخاس، Kungkhas پسروجانشین کیداره ازطریق صلح پیش آمدو پیشنهاد کردکه خواهرخودرابزنی باودهد(۳) بهرحال جنگ مداومت یافت . پیروز قیصر روم را دعوت کردکه باو مبلغی کمک کند شاید برکیداریان غالب آید وتهاجمات قوم ساراگور Saragure واقوام وحشی دیگررا که ازمعابرقفقازداخل ایبری و ارمنستان شده بودند دفع نماید اما ظاهراً این تقاضای متوالی اجابت نیافت . با وجود این پیروز بطور قطعی کیداریان را مغلوب کرد و آنان بهدایت کونگخاس هجرت کردند و در قندهار ساکن شدند اما قوم دیگری موسوم به هفتالیان(٤) که ازایالت کانسوی چین آمده بودند بنواحی تخارستان که تازه کیداریان ازآنجا رفته بودند هجوم اوردند . هفتالیان راکه « هونهای سفید » نیز نامیده‌اند نمیتوان حقیقة ازاقوام هون شمرد . (٥) بروایت پروکوپ این طایفه از حیث سفیدی پوست و زندگی مدنی با اقوام هون اختلاف داشته اند . پیروز با این دشمن جدید شروع بجنگ کرد ومغلوب واسیرشد . ناچارشهرطالقان راکه قبل ازغلبه او بر کیداریان شهرسرحدی بود تسلیم کرد ومتعهد شدکه ازآنجا تجاوزنکند وهم مجبورشد بوعده پرداختن غرامت جنگ ، آزادی خودرا بخرد پسرش . کواذ دوسال بعنوان گروگان دردربارپادشاه هفتالیان ماند تا تمام مبلغ پرداخته شد . (٦) بعد پیروزبا وجود ممانعت

سپاهبذ وهرام مجدداً با هفتالیان وارد جنگ شد(۱) این لشکرکشی در سال ٤٨٤ عاقبتی بسیار وخیم یافت(۲) . سپاه ایران که در بیابانی پیش میرفت کاملا مغلوب دشمن بلکه معدوم شد . پیروز بقتل رسید وجسد اوهرگز بدست نیامد . بموجب روایت مورخین عرب و ایرانی این شاهنشاه با بسیاری ازسربازانش در حفره‌ای افتادند که پادشاه هفتالیان کنده بود . راست یا دروغ ، این روایت بسیارقدیم است زیرا لازارفرپی که ازمؤلفین معاصر او بوده ، بآن قصه اشاره کرده است (۳) . یکی از دختران پیروز بدست پادشاه هفتالیان افتادکه اورا بحرم خود فرستاد . هفتالیان داخل ممالک ایران شدند وچندین ایالت را با شهرهای مروالرود وهرات تصرف کردند وخراجی سالیانه(٤) برایرانیان تحمیل نمودند .

مقتدرترین نجبای ایران دوتن بودند یکی زرمهر zarmihr یا سوخرا Sökhrä از خانواده بزرگ قارن(۵) که اصلا شیرازی وحکمران ایالت سکستان بود ولقب هزارفت داشت (٦) . دیگرشاهپورکه از مردم ری وخاندان مشهورمهران بود (۷) . لازارفرپی حکایت می‌کندکه این دوسردار بالشکربسیار درایبری و ارمنستان بجنگ مشغول بودند وهمینکه خبرمرگ پیروز بآنها رسید معجلا به تیسفون شتافتند تا نفوذ خود را در انتخاب پادشاه جدید بکار ببرند ولاش برادر پیروز انتخاب شد ودرزمان سلطنت این پادشاه فرمانروای حقیقی ایران زرمهر بود اوبا وهان‌ماميکونی Vahan le Mamikonien رئیس یاغیان ارمنی صلح کرد . ارمنیان می توانستند از موقع استفاده کنند و شرائط صلحی که وهان تحصیل کرد ، نشان میدهدکه عیسویان متعصب تر از زردشتیان بوده‌اند زیرا نه فقط وهان آزادی کامل دیانت مسیح را طلب کرد بلکه درخواست نمودکه دیانت زردشت در ارمنستان ملغی شود وآتشکده‌های آنجا را خراب کنند(۸) پس از تحصیل مطالب فوق وهان بازرمهرمساعدت کرد تا زریر (بزبان ارمنی زاره) برادرپیروز وولاش راکه مدعی سلطنت بود مغلوب وبکوهستان متواری نمودند و درآنجا زریر دستگیرومقتول شد(۹) ووهان مرزبان ارمنستان گردید .

موقع خیلی سخت بود . ایران بواسطه تسلط پادشاه هفتالیان دچارخواری وخفت‌شده بود . بهمین‌مناسبت سردارایرانی‌موسوم به گشنسپداذملقب به نخوارگ Nakhväragh(۱۰) که زرمهراورا مأمورمذاکره با ارمنیان نموده بود درضمن صحبت با وهان چنین گفت : « او (یعنی پیروز) کشوری چندان بزرگ و آبادان را تسلیم هفتالیان کرد وتا تسلط

این طایفه باقی است کشور ایران ازقید عبودیت وزنجیرهولناك اسارت ، نجات نخواهد یافت (۱)) .بهترین افراد سپاه هلاك شده بودند ودولت درخزانه خود پولی که حقوق سپاهیان را کافی باشد نداشت . مورخان ایران قصه‌ای ساخته‌اند که زرمهر از پادشاه هفتالیان انتقام کشید و عاقبت با آن طایفه صلحی شرافتمندانه کرد زیرا پادشاه هفتالیان مجبور شد که تمام غنائمی را که در جنگ اخیر از پیروز گرفته بود پس بدهد و دختر اورا نیزمسترد دارد اما درحقیقت این دخترمسترد نشد وپادشاه هفتالیان ازاو دختری پیدا کرد که بعد زوجهٔ کواذ اول پادشاه‌ساسانی گردید .(۲)

ولاش ظاهراً مردی نیك نهاد وخوش نیت بود که‌قصد داشت ملت را خوشبخت کند . حکایت کنند که چون از ویرانی مزرعهٔ آگاه میشد دهقان را مجازات مینمود زیرا میگفت او با روستائیان چندان همراهی نکرده است تا بعلت فقدان وسائل معاش ناچار ترك اوطان گفته‌اند (۳) . مؤلفین عیسوی(٤) نیز از نیات حسنه و سلامت نفس ولاش تمجید کرده‌اند . با وجود این ولاش مردی نبود که کشور ایران در آن وقت بوجود او احتیاج وافر داشت نا خورسندی بزرگان تعمیم یافت (٥) و پس از چهار سال سلطنت ولاش را خلع وکور کردندو کواذ پسر پیروز (٦) را برتخت سلطنت نشانیدند(٤٨٨) بلا شك محرك اصلی این انقلاب زرمهر بوده‌است(۷) که ظاهراً مصالح سیاسی درنظر داشته زیرا کواذ چندین سال پس ازشکست پیروز نزد پادشاه هفتالیان بعنوان گروگان بسر برده بود و روابط نیکوئی با آن طایفه داشت ایرانیان امید داشتند که انتخاب اوازفشارهفتالیان بکاهد . ظاهراً پس ازنصب کواذ با وجود اینکه کما فی‌السابق‌هفتالیان ازایران خراج میگرفتند(۸) درروابط آنها سهولتی ایجاد شد .

درزمان سلطنت ولاش، برصوما در دربار تقرب داشت و سفری بقسطنطنیه کرد تا جلوس ولاش‌را رسماً اعلام کند وهنگام مراجعت مأموریتی ازطرف پادشاه باو محول وناچار چندی برای تصفیه امور سرحد درنصیبین ماند واین مأموریت‌را بهانهٔ جدیدی قرار داد برای اینکه در انجمنیکه آکاس دعوت کرده بود حاضر نشود . معذلك مجمع مزبور درسلوسی منعقد شد اما فقط دوازده اسقف درآن شرکت کردند بعضی ازآنها مانند گابریل اسقف هرات ازراه بسیار دور آمده بودند . سه قانون مهم درآنجا بتصویب رسید واصول مذهب نسطوری مذهب قطعی ومنحصرعیسویان‌ایران شد . رهبانان را در

اجراء مراسم دینی ازرقابت با کشیشان منع کردند و بروحانیون قدغن نمودندکه نذر تجرد نکنند زیراکه احتراز از زن فقط برای صومعه نشینان مجاز بود . این تصمیم اخیر نیز قدمی درراه مرافقت با مزدا پرستان بودکه بسیار از عزوبت و تجرد متنفر بودند . برصوما برحسب میل پیروز « مثل همهٔ ایرانیان » زن اختیارکرد برای این مادهٔ سوم ازتصمیمات انجمن سلوسی ، موجبات اختلافی نیزذکرکردند واهمیت این مادهٔ سوم راکه‌تحریم‌تجردباشد ، بادلایل‌بسیاربیان‌نمودندوگفتند : رسم‌قدیم‌که‌اجتناب ازمزاوجت بود « باعث رواج فحشاء و منکر شده تیر استهزاء بیگانگان را بجانب نصاری جلب می نمود » مقصود ازبیگانه ایرانیان است .

وچیز دیگرکه عیسویت مشرق‌را ازعیسویت غرب جدا میکرد تأسیس مکتب روحانیان در نصیبین بود . پس از آنکه مکتب ادس کاملا دستخوش عقاید نسطوری شد وبامر زنون امپراطور منحل‌گردید . برصوما این مدرسه‌را تأسیس‌کرد . علامه نرسس Narsès مشهور به « مبروص » بریاست مکتب نصیبین انتخاب شد واین مکتب ازآن ببعد مرکز اصول نسطوری محسوب‌گردید . مرگ برصوما وفوت خلیفه آکاس‌که درحدود ٤۹٥ اتفاق افتاد ، نشانهٔ ختم یکی ازمهمترین ادوارعیسویت ایران است . (۱)

برای توضیح روابط بین عیسویت ودیانت رسمی ایران درقرون چهارم وپنجم بذکر عباراتی چنداززاخائو Sachau مبادرت می‌ورزیم : « عیسویت درعهد ساسانی همیشه ، حتی درسخت ترین دوره های‌زجروتعدی ، مجازبوده است . اگرچه گاهی بعضی ازجوامع عیسوی درشهرها ودهات دستخوش آزارعمال ایرانی میشده اند . عیسویان اصول دینی خودرا درانجمنهائیکه درسنوات ٤۱۰ و ٤۲۰ درپایتخت‌کشور ایران تشکیل یافت با حضور دونفر نمایندهٔ دولت امپراطوری بیزانس ، برقرارنمودندکه یکی ماروثا اسقف میافارقین(میفرقط) Maiphergat بودودیگری آکاس اسقف آمیدا(٤) . افرعتAphraat رسالات تبینیه خود را درسخت ترین ایام جور و تعدی‌که نسبت بعیسویان در زمان شاهپوردوم جاری بوده نوشته است ومعذلك اثری دراین رسالات دیده نمی شود حاکی از اینکه اجراء مراسم دیانت عیسوی در آن عهد بطور عادی و بدون مانع جریان نداشته باشد . فشارهمیشه متوجه علمای دین مسیح بوده اما هیچ‌گفته نشده است‌که‌عامهٔ عیسویان را زجریا مجبوربارتداد نموده باشند . ظاهراً عیسویان چه درکشورایران‌چه در دولت امپراطوری روم ، درروابط حقوقی بین خود ، تابع قانون سریانی‌ورومی موسوم

به قوانین قسطنطین تئودوزلئونین« Constantini Théodosii Leonis »بوده‌اندکه‌ظاهراً آن‌راباعرف محل‌وفق میدادند . (۱) کشتارهای بزرگ ندرة اتفاق می‌افتاد وغالباً عیسویان میتوانستند بآرامی در تحت هدایت چاثلیقان و اسقفان خود زیست کنند .

کتب اعمال شهدا ازاین حیث که حاوی مطالبی راجع به حقوق جزائی وبطور کلی تشکیلات عدلیه آن زمان می باشد مخصوصاً جالب توجه است . پس از آنکه باستعانت تألیف عالمانهٔ دکتر لابور Labourt مجادلات بزرگ مذهبی‌قرون چهارم و پنجم رااختصاراً ذکرکردیم ، بسیارطبیعی‌است که دراینجا موادی را که دردسترس‌هست برای توضیح این مطلب جمع کرده بنگاریم .

عموماً عدالت در ایران باستان مقام بسیار جلیلی داشته و از زمان هخامنشیان دلائل کافی دردست هست که پادشاهان جداً مراقب حسن جریان قوه قضائی وعدالت قضات بوده‌اند . درزمان ساسانیان هم نام قاضی احترامی بسزا داشته ومردمانی مجرب وعادل را برمسند قضا می نشاندندکه احتیاج بمشورت نداشته باشندوطریقهٔ رومیان رااستهزاء میکردندکه درپشت سرقضات جاهل ، اشخاص فصیح ودانشمند قرارمیدادند که درمواضیع حقوقی فتوی دهند . (۲)

چنانکه دیدیم وظیفهٔ میانجی وحکم‌که شاید منحصر بروابط نجبا با یکدیگر بوده یکی از هفت منصب موروث دودمانهای ممتاز بشمار می رفته است . (۳) اما از آنجا که درطبیعت دین پارسی مقرراست که دین واخلاق باحقوق بمعنی قضائی ، متحد است ، قوه داوری بمعنی اخص بایستی متعلق بروحانیان باشد بعلاوه روحانیان همه علوم را بخود تخصیص و انحصار داده بودند . قضاة یا داذوران را در ردیف دستوران و مؤبدان و هیربذان نام برده‌اند . رئیس کل داذوران را « قاضی دولت » یا شهر داذور یا داذوز داذوران (٤) میگفتند یکنفر ملقب به آئین بذ (که رئیس محافظین عادات ورسوم بشمارمیرفت) ظاهرا کارهای قضائی انجام میداده است . (٥) محاکم هرناحیه را یکنفر قاضی روحانی اداره میکرد و بطورکلی مراقب بودکه احکام واعمال رؤسای غیر روحانی ناحیه نیز کاملا موافق عدالت باشد از مأمورین عالیرتبه نواحی که اختیار قضائی‌داشتند ، یکی سروشورزداریگ Sröshavarzdärigh یا مستمع

روحانی و دیگر دستور همداذ بوده است. (۱) هرقریه یك مرجع قضائی فروتری داشته که ریاست آن با دهقان یا قاضی مخصوصی بوده که بآن قریه میفرستاده‌اند گاهی(۲) ازحکام صلح شاهریشت(Shärisht ؟) نام برده شده است لکن راجع بعمل وحدود اختیارات این مأمورین اطلاعی نداریم. بموجب کتاب اوستائی سکا ذوم نسك(۳) بین قضاتی که ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده سال علم فقه تحصیل کرده باشند، امتیازی قائل شده اند ظاهراً تصمیمات واحکام حقوقی هریك ازآنان برحسب درجه، اعتبارمختلفی داشته است. قوهٔ قضائی لشگری بیك نفرقاضی مخصوص ملقب به سپاه داذور (٤)محول بود. ازآن گذشته میتوان حدس زدکه بسیاری ازمأمورین قضائی که مناصب مخصوصی داشتند، مؤبد یا هیربذ بوده‌اند چنانکه میدانیم هیربذان گاهی بعنوان قضاوت فتوائی میداده‌اند. (٥)

قوهٔ عالیهٔ قضائی بشاهنشاه اختصاص داشت. واین فقط امری فرضی ونظری نبود چه روایات متعدد موجود است که برعدالت خواهی پادشاهان ساسانی گواهی میدهد. گفتارپادشاهی قابل نقض نبود بنشانهٔ این نقض نا پذیری، چون پادشاه با کسی پیمانی می بست یا اجازه‌عبور بکسی میداد کیسه‌ای پر نمك میکردند. وشاه مهرنگین خودرا برآن می نهاد (٦) اگرکسی درمراجع عدلیهٔ محلی بحق خود نمی رسید همواره می توانست بشاه رجوع کند وبمقصود خود برسد. لکن شاه دور بود وبسختی بحضور او نائل می‌شدند. معذلك چنین ذکرکرده‌اند که اکثر پادشاهان ایران در بعضی مواقع مخصوص سوار اسب شده بربالائی می ایستادند واز آنجا همه جماعتی‌راکه در صحرا گرد آمده بودند می نگریستند وبدعاوی رسیدگی می کردند، نظام‌الملك درسیاستنامه گویدکه سبب این بودکه: «چون پادشاه جائی بنشیند و آنجا با دهلیز و دربند و پرده دار بود صاحب غرضان وستمکاران، مظلومان‌را باز دارند وپیش پادشاه نگذارند(۷)».

علاوه براین چنین معلوم است که پادشاهان نخستین ساسانی سالی دو بار در اعیاد نوروز ومهرگان بار عام میدادند و ورود همه کس را از خرد وکلان آزاد میفرمودند. چند روز قبل ازطرف شاه اعلام میشدکه بار عام خواهد داد تا شاکی ومتشکی عنه خودرا برای جواب دادن آماده کنند پس آنگاه پادشاه بمؤبد[ان مؤبد] امر می دادکه مردمانی امین ومطمئن درمدخل قصرقرار دهد تا کسی ازدخول متظلمان ممانعت نکنند واعلام می نمودکه هرکسی دراین موقع مانع شود ازاینکه مظلومی شکایت

خودرا عرض کند نسبت بخدا و پادشاه مرتکب گناهی عظیم شده وازامان قانون محروم خواهد بود پس انگاه مردمان را داخل می کردند نخست بشکایاتی که طرف آن شخص پادشاه بود رسیدگی مینمودند . شاه با عارض در برابر مؤبذان مؤبذ واران دیبهربذ و هیربذان هیربذ (نگاهبان کل آتشکده ها) حاضر میشد و می گفت اگر پادشاهی راه بیداد سپارد ، فرومایگان خود را در خراب کردن آتشکده ها وشکافتن دخمه ها (۱) مجاز خواهند دانست و این عبارت را بر زبان جاری میکرد : « من در برابر شما قرار گرفته ام اگر جانب داری ازمن کنید خدا شمارا کیفرمیدهد » مؤبذان مؤبذ در پاسخ میگفت : « اگر خدا سعادت بندگان خودرا بخواهد بهترین مرد مملکت‌را برای آنها انتخاب می کند واگرمشیت او تعلق گرفته باشدکه منزلت پادشاه‌را بنمایاند . کلماتی برزبان اوجاری میکند شبیه آنچه توآلان برزبان راندی» سپس بدعوی رسیدگی می کردند اگر حکم بقصور پادشاه صادر میشد بایستی جبران وتدارك کند وگرنه شاکی‌را حبس میکردند واورا بمجازاتی عبرت انگیز نموده اعلام میکردند که « اینست سزای کسی که خواسته است بشاه نسبت ظلم بدهد و بکشور زیان رساند » پس ازختم این عمل قضائی پادشاه بر میخاست و بتفصیل خدا را شکر وثنا میگفت آنگاه مجدداً تاج برسر می نهاد و بر تخت می نشست و از شاکیان دیگر دعوت می نمودکه شکایات خودرا عرض کنند . (۲)

این روایت مسلماً تا حدی متکی باسناد تاریخی است زیرا که ادعای روحانیون زردشتی‌را می رساندکه خودرا درهمه محاکم می خواسته اند قاضی و حکم جلوه دهند حتی در دعوائی که طرف مقتدر ترین شخص مملکت باشد . منابع تاریخی ما ضمناً خاطر نشان می کنندکه رسم مزبور را یزدگرد اول لغو کرد و او درنظر روحانیان زردشتی منفور ترین پادشاه ساسانی است ، در اعمال شهدا مذکور است (۳) که در ابتدا رسم ساسانیان این بود که هفتهٔ اول هرماه همه کس حق داشت نزد مأمورین دولت رفته از ظلمی که در بارهٔ او شده شکایت کند و دعاوی خودرا که رسیدگی نشده باشد بشاه عرض نماید این رسم را یزدگرد دوم (نه یزدگرد اول) نسخ کرد و در تاریخ طبری نیز روایتی هست که این نکته را تأیید نمی کند » (۴)

مبانی حقوق عهد ساسانی کتاب اوستا و تفاسیر آن(۱) و اجماع « نیکان » یعنی مجموعهٔ فتاوی علمای روحانی بوده است(۲) ظاهراً مجموعهٔ قانونی بمعنی اخص وجود نداشته(۳) لکن از خلاصه نسکهای اوستای ساسانی که درکتاب دینکرد موجود است چنین استنباط می شود که چندین نسك شامل مسائل حقوقی بوده است خلاصهٔ که دردینکرد است ازروی اوستای ساسانی و تفاسیر آن تلخیص شده و تاریخ آن ظاهراً عهد خسروان است. این تفسیر مشتمل برتفاسیر قدیمتر بوده که توضیحات جدیدی بر آن افزوده‌اند. بنا براین مطالبی که راجع باصولی قضائی دردینکرد آمده غالباً مأخوذ از آراء مفسرین قدیم است وطرز عمل قضائی زمان ساسانیان‌را معلوم میدارد.

قطعاتیکه از کتاب فقهی ماذیگان هزار داذستان (٤) در دست است و بار تلومه Bartholomae بخشی از آن را ترجمه و شرح کرده است، درامور تملك وازدواج و حقوق خانوادگی بطورکلی بحث میکند که ما آنهارا بفصل بعد ارجاع میکنیم. مؤلف آن کتاب گفته است که در دعاوی حقوقی رأی مؤبدان مؤبد بردیگران تفوق داشته و از این عبارت استنباط می‌شود که رأی او درحقوق جنائی نیز که در اینجا مورد بحث‌ماست(٥)فایق بوده ودراین مورد هم‌فتوای مؤبدان مؤبد بیش ازسوگند تأثیر داشته وغیر قابل نقض بوده است.

در نسکهای نیکاذوم (٦) و دزد سر نزد (۷) ذکری از محاکم مختلطی شده که مرکب ازقضاة مختلف الدرجه بوده است. قانون برای احضار شهود مهلتی معین میکرده ومدت دعوی بوسیلهٔ نظامنامهٔ ثابتی‌محدود بوده‌است. (۸) مقرراتی نیز برای جلوگیری از مردمان دغل و ستیزه‌کار که دعاوی را بدرازا میکشانیدند وکار ها را آشفته میکردند وضع شده بود (۹) ونیز ممکن بود که شخص از قضاتی که محض اجراء غرضی امور مشکوك را یقینی وامور یقینی را مشکوك جلوه داده باشند، شکایت کند (۱۰)

درصورتیکه نسبت بتقصیر یابی تقصیری متهم شکی واقع می‌شد کاررا بامتحان محول میکردند واین رسم بسیار اهمیت داشت (۱۱) این امتحان از حیث شدت دارای درجات بود(۱۲) و آن‌را عادة بردونوع میدانستند « امتحان‌سرد» و « امتحان گرم »(۱۳) مثلا امتحان گرم « وَرِ گرم یا گرموگ و اره » عبارت بود ازعبور ازمیان آتش که درداستان سیاوش پسر کیکاوس(١٤) و داستان « ویس‌ورامین » وصف آن بطور شاعرانه

آمده است (۱) نوع هیزمی که در این امتحانها بکار میرفت مطابق قواعد خاصی معین می‌شد و در ضمن اجرای امتحان تشریفات مذهبی نیز بعمل می آمد (۲) . در زمان شاهپور دوم آذر بذ پسر مهر سپند برای اثبات حقانیت گفتار خود ، بنا بر روایات موجوده ، خود را مورد امتحان قرار داد یعنی فلزگداخته برسینه خود ریخت (۳) . امتحان سرد «ور سرد» ممکن بود بوسیلهٔ شاخه های چوب مقدس بعمل آید دراین صورت آن را برسموگ وره Baresmôghvaréh می نامیدند (٤) . یك نوع دیگر از امتحان بسیار قدیم که در ضمن ایراد قسم اجراء می‌شد نوشیدن آب گوگرد آلود بود این رسم حتی درکتاب وندیدادهم (٥٤ - ٤ و ما بعد) ذکر شده و اصطلاح سوگند خوردن که امروز در زبان کنونی ایران بمعنی قسم یاد کردن استعمال می‌شود و معنی تحت اللفظ آن « نوشیدن آب گوگرد آلود » است ، یادگاری از آن عادت قدیم میباشد ظاهر چنین است که در زمان ساسانیان آب گوگرد آلود را هنگام اجرای قسم حاضر میکردند اما فقط صورت ظاهر بوده است (٥) و مأمور مخصوص از عدلیه ملقب به ورسردار درحسن جریان « امتحان » نظارت میکرده است (٦) .

از نامه تنسر اطلاعاتی چند راجع باصول مجازات تحصیل میتوان کرد . عقوبات برسه گونه جرم مترتب بود یکی میان خدای عز اسمه و بندهٔ که « از دین برگردد و بدعتی احداث کند در شریعت » و یکی میان رعیت و پادشاه که « عصیان کند یا خیانت و غش ، یا ازجنگ بگریزد و دیگر میان برادران دنیا « که [یکی] بردیگری ظلم کند » در قرون نخستین عهد ساسانی . کیفر جرم‌های نخستین ودومین یعنی کفر و عصیان وخیانت و فرار ، اعدام عاجل بود و مجازات جرائم نسبت به « برادران دنیا » از قبیل دزدی و راهزنی و هتك ناموس و جور و غیره ، جزای بدنی سخت یا اعدام بود (۷) بنا برگفته های آمین مارسلن مجازاتهای تأدیبی آنوقت خیلی سخت بوده (۸) گوید : « ایرانیان از قانون هراس بسیار در دل دارند . قوانینی که مخصوصاً برای کیفرخیانت پیشگان وفراریان جنگ وضع شده بسیار سخت است ازجمله قوانین بسیار ناهنجاری جاری است مثلا جنایت یك فرد مستلزم هلاك همه خویشانش می شود » در نیکاذوم نسك (۹) مقرراتی هست راجع باشخاصی که متهم ببعضی گناهان شده اند وطرز تعقیب آنان را ذکر کرده است مثل سرقت وراهزنی وخسارات مختلف وقتل وزنا

وتهدید بزنا وتوقیف غیر قانونی ومحروم نمودن ازخوراك وکاستن مزدکارگران برخلاف قانون وخساراتیکه برشخص ازجادوگران وغیره برسد . مسائل حقوقی دیگری ازقبیل حدود مسئولیت طفل وتحریك بقتل اجنبی وغیره دراین نسك مورد بحث قرارگرفته است . لکن درخلاصهٔ دینکرد فقط اشارات مختصری دیده میشود و غالباً بتفصیل نپرداخته اند . از این خلاصه معلوم میشود که چون سارقی را درحین ارتکاب جرم دستگیر میکردند او را بمحکمه میکشیدند و شیئی دزدیده را بگردن او میآویختند (۱) و او را بزنجیر می‌بستند و بزندان میافکندند . عدهٔ زنجیر برحسب شدت جرم تغییر می نمود و اعضائی از بدن را که مرتکب آن جرم شده بود بیشتر مقید میکردند (۲) تحقیقاً این زنجیرها فقط برای جلوگیری از فرار محبوسین نبوده بلکه نشانهٔ اجرای عدالت محسوب میشده‌است . بموجب خلاصه نیکاذوم نسك مرسوم نبوده که بعلت ارتکاب جرائم دینی ، بدست مجرمین خارجی یعنی غیر زردشتی دست بند به بندند (۳) و احتمال میرود که این فتوای شخصی بعضی از مفسرین باشد نه قانون عام . بهر حال دراعمال شهدای عیسوی (٤) غالباً مذکوراست که دست بند و زنجیر و کند بردست و پای محبوسین عیسوی می نهاده‌اند .

قاضی تحقیق هنگام استنطاق محبتی مجعول و گفتاری فریبنده بکار می‌برد تامجرم را باعتراف وادار کند (٥) اگر کسی نام شرکاء جرم خودرا افشاء میکرد پاداش می‌یافت (٦) لکن کسی که شیئی مسروق را پنهان میکرد کیفر او معادل کیفر سارق بود (۷) . باسارقین بومی و بیگانگان چه‌ازحیث‌لباس درموقع سرما وچه ازحیث دوا در موقع مرض (۸) بیك نهج رفتارنمیشد . درسکاذوم نسك (۹) ازتعقیب قضائی و « امتحان » و اعدام جادوگران بحث شده است .

معلوم نیست که درحقوق ایران حبسهای با موعد معین وجود داشته است یا خیر . اما توقیف‌مقدماتی ممکن بود تا مدت غیرمحدودی دوام پیدا کند . بموجب نیکاذوم (۱۰) مقصرین را درمکانی غیر مطبوع حبس مینمودند و برحسب مورد عده‌ای از جانوران موذی درآن مکان رها میکردند تئودورت Théodoret اسقف صور. درتأیید این مطلب روایت میکندکه عیسویان راگاهی درسیاه چال می انداختند و عده ای موش با آنها همراه میکردند ودست وپای محبوسین را می‌بستند بقسمی که این جانوران حریص را نتوانند دفع کنند وآن جانوران گرسنه محکومین را پس ازآزار ورنج متمادی پاره میکردند

بعلاوه حبس وسیله ازمیان بردن اشخاص بلند مرتبت بوده که وجودشان برای کشور خطر داشت . قلعهٔ مستحکمی واقع درخوزستان کـه گیلگرد یا اندمیشن Andmishin (۱) نام داشت یك نوع قلعهٔ باستیل محسوب میشد اورا انوشبرد Anushbard یا « قلعه فراموشی » نیزمیخواندند زیرا کـه نام زندانیان وحتی نام آن مکان را کسی نبایستی برزبان براند (۲) فوستوس بیزانسی (۳) فاجعهٔ فوت ارشاك (سوم)(٤) پادشاه ارمنستان را حکایت کرده است کـه در « قلعه فراموشی » جان داد . خواجه سرائی درستمت Drastamat (٥) نام که (ایشکن Ishkan) یا امیر یـکی ازولایات ارمنستان شد دریـکی ازجنگهای با کوشانیان شاهپوردوم را ازخطرمرگ نجات داد . شاهپور بپاس خدمت او فرمود : هر چه از من خواهی بخواه ووعده داد که مطلوب اوهرچه باشد اجابت خواهد شد . آنگاه درستمت اجازه خواست که یك روزفقط بقلعهٔ فراموشی بدیدن ارشاك برود تا لوازم احترام نسبت باوبجای آورد وبوسیله موسیقی اورا شادگرداند . شاهپورباوجواب دادکه اجابت این مسئول بسیاردشواراست وتوخودچون نام انوشبرد را برزبان راندهٔ ، جان خودرا بخطر انداخته ای لـکن با وجود این ، شاهپور بپاس خدمات بزرگ او این تقاضا را اجابت کرد پس یکی از مستحفظین خود را همراه او فرستاد وباونامه‌ای داد ممهور بنقش نگین سلطنتی تا بتواند داخل قلعه شود . بدینطریق درستمت بهمـراهی آن شخص وارد آن جایگاه شد وزنجیرازدست وپا وگردن ارشاك برداشت وسروتن اورا شسته جامه مجلل براوراست کرد واورا برکرسی نشاند وبرطبق تشریفات معمول دربارارمنستان ، برای او غذا آورد وپیش اوشراب نهاد . بدین ترتیب درستمت ارشاك را ازبهت ورخوت حبس بیرون کشید وبا موسیقی نوازان وسائل تفریح اورا فراهم آورد . فوستوس گوید : « در آخر غذا میوه و سیب وخیارواطعمه لذید در برابر ارشاك نهادند و درهمان وقت کاردی پیش اوگذاشتند تا بتوانـد میوه ها را بخورد . درستمت آنچـه درقوه داشت برای تفریح ارشاك بکار میبرد ودرمقابل او برپای ایستاده دائماً او را تسلی میداد ارشاك که سرمست شده بود دینا در نظرش سیاه مینمود . گذشتهٔ خود را بخاطرآورد وگفت : « بد بخت ارشاك ! کارجهان چنین است ! اینك منم که بدینجا و بدین پایه افتاده‌ام ! » این بگفت وکاردیرا که برای میوه بریدن دردست داشت بقلب خود فرو برد و در حال جان بداد . درستمت چون این بدید خود را بروی او افـکنده کارد را از سینـهٔ او برکشید و به پهلوی خود فرو برده درجای سرد شد . »

یکی ازمجازاتهای بسیارمعمول آن زمان‌که خصوصاً دربارهٔ شاهزادگان عاصی مجری میشدکوری بود باین ترتیب که میلی‌سرخ در چشم محکوم فرو میبردند یا روغن گداخته در دیده او میریختند(۱) .

حکم اعدام‌را معمولا بوسیله شمشیر اجراء می‌کردند . مرتکبین بعضی ازجرائم را ازقبیل خیانت بدین ودولت مصلوب می‌کردند . آمین حکایت می‌کند(۲) که « از عادات ایرانیان این بودکه تمام یا قسمتی ازپوست بدن مجرمین‌را می کندند» و پرکوپ(۳) روایت می‌کندکه پوست یك سردار ارمنی راکنده از کاه انباشتند وبر درختی بسیار بلند آویختند . درزمان قتل وتعقیب عیسویان گاهی بزرگان مسیحی‌را رجم میکردند . (٤) در زمان یزدگرد دوم دوراهبه مسیحی‌را مصلوب‌کرده همچنان بردار سنگسارکردند.(٥) چند نفر ازعیسویان را زنده دردیوار نهادند(٦) مجازات باستانی‌مبنی برسائیدن تن‌مجرمین در زیر پای پیل ،که نمونه هائی ازآن در ازمنهٔ اسلامی نیزدیده شده درعهد ساسانیان رواج داشت(۷) . بموجب نیکاذوم نسك اشخاصی راکه مستحق اعدام بودند ممکن بود برای مقاصد طبی زنده نگاهدارند . (۸)

دراعمال شهدای عیسوی انواع واقسام زجرها وشکنجه های دهشتناکی‌که محاکم می توانستند ازآن استفاده‌کنند مذکور است . برای ترسانیدن متهمین آلات وادوات مختلف شکنجه‌را دربرابر چشم آنها می‌گستردند . (۹) زندانیان‌را گاهی باانگشت بنصر می آویختند و گاهی واژگون وگاهی با یك پا سرنگون بردار می کردند و با تازیانه‌هائی بافته ازپی گاو(۱۰) میزدند درزخمها سرکه ونمك وانقوزه می‌ریختند (۱۱) اندام آن بی نوایان را یك یك قطع می‌کردند وپوست سرشان را می‌کندند . گاهی پوست چهره را ازپیشانی تاچانه برمیداشتند وگاهی پوست دست وپشت آنها را می‌بریدند (۱۲) وسرب گداخته درگوش وچشم می ریختند وزبان‌را می کندند .گردن یکی ازشهدای عیسوی را سوراخ‌کردند وزبان اورا ازآن سوراخ بیرون‌کشیدند (۱۳) جوال‌دوز در چشم ودر تمام بدن فرو می کردند (۱٤) ودائم سرکه وخردل دردهان وچشم ومنخرین آنها می ریختند تامرگ فرا رسد (۱۵) یکی ازادوات کثیرالاستعمال شانهٔ آهنین بودکه‌گوشت تن محکوم‌را با آن میکندند . برای افزایش دردو شکنجه براستخوانهائی که نمایان شده بود نفت می ریختند و آتش می‌زدند . شکنجهٔ چرخ و اعدام برروی خرمن هیزم که

برآن نفت ریخته و مهیای آتش گرفتن بود ، در ردیف شکنجه‌های ایران مذکور است وازآن گذشته اکثر این شکنجه هارا در حقوق جزای هند باستانی میتوان دید. (۱)

دهشتناك ترین شکنجه ها شکنجهٔ معروف به « نه مرگ » بودکه تفصیل آن ازاینقرار است : جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست‌را تا مچ و پا را تا کعب وسپس دست‌را تا آرنج وپارا تا زانو وآنگاه گوش و بینی و عاقبت سررا قطع میکرد (۲) . اجساد اعدام شدگان را نزد حیوانات وحشی می‌افکندند (۳) گاهی محبوسین عیسوی را بوعدهٔ آزادی یا استرداد اموال مضبوطه ، وادار باعدام همکیشان خود می کردند (٤) . مجازاتهای دیگری نیز وجود داشت ازقبیل توقیف اموال شخصی مقصر(٥) و اعمال شاقه که عبارت بود از راهسازی وسنگ شکنی ودرخت بری وقطع چوب برای آتش مقدس وغیره(٦) .

بلا شك اگر تصور کنیم که آنچه درباب مجازاتهای سخت دولت ساسانی در اعمال شهدای عیسوی مذکور است ازمجازاتهای یومیه عدالتخانه ایران بوده ، نسبت بایرانیان ظلم رواداشته‌ایم . صرف نظرازمبالغه گوئیهائی که می‌توان دراین‌گونه روایات حدس زد ، باید دانست که این مجازاتها مخصوص سیاستهای مذهبی بوده و بنا براین آن بیرحمیها نتیجهٔ اختلاط تعصب وغیرت دینی بامفاسد شهوانی است که دراعمال محاکم مذهبی اروپا نیز درچند قرن پیش مکرر مشاهده شده است .

ازاین گذشته مجازاتها همه‌را بسختی اجراء نمی‌کردند . اینك چند روایت ازسیاستی را که درزمان وهرام پنجم نسبت بعیسویان بعمل آمد ذیلا نقل می‌کنیم . مهرشاهپور رئیس‌مغان « دشمن بزرگ عیسویان » بود شانزده نفرعیسوی را که از انکار دیانت خود امتناع‌کرده بودند برهنه‌کرد وامر دادکه هرشب آنهارا بکوهستان ببرند و دست وپا بسته درآنجا بگذارند ونان وآب بمقدار قوت لایموت بآنها بدهند پس ازاینکه این شکنجه یك هفته بعمل آمد مهر شاهپور ازمستحفظ احوال آنان‌را پرسید. جواب داد که بمرگ نزدیکند . مهرشاهپور گفت . « برو وبآنها بگو : پادشاه میفرمایدکه فرمان مرا گردن نهید و خورشید را ستایش نمائید وگرنه بپای شما طناب می بندم و شما را درتمام‌کوهستان می‌کشانم تاگوشت تن از استخوان جدا شود و بدنتان در میان سنگها بیفتد وجز رگ وپی چیزی برطناب نماند . » نگاهبان امر را ابلاغ کرد . بسیاری ازمحبوسین چون ازهوش رفته بودند بانك اورا نشنیدند دیگران ازشدت درد

قبول کردند . آنگاه مهر شاهپور بدون اینکه بستایش آفتاب یا آتش مجبورشان کند آنهارا به سلوسی کسیل نمود ودرآنجا عیسویان همینکه جراحاتشان التیام یافت روزه ، گرفتند و استغفار کردند و ازضعف نفسی که درکار دیانت ظاهر کرده بودند نادم شدند بعد مهر نرسی پانزده تن ازآنهارا با اینکه نخواستند درارتداد وانکار دین مسیح باقی باشند آزاد نمود و بمساکن خود فرستاد . تنها ژاك ملقب بشهید بفرمان شاه بمجازات « نه مرگ » محکوم شد زیرا درمقابل محکمه شاهی جسورانه تذکر داده بودکه یزدگرد اول نیز چون از رفتار نیك خود نسبت بعیسویان دست کشید در حالی مردکه همه از او کنارگرفته بودند و بعد از مرگ نیزجسد اورا در مدفنی قرارندادند (۱) .
هنگامی که فرمان آزار وتعقیب اهل سایردیانات صادرمیشدمحاکم عادی واردرسیدگی نمیشدند وتحقیقات مقدماتی واستنطاقات وصدوراحکام یا با مرزبانان و سایرصاحبان مناصب ایالتی بود یا این کاررا بانجمنی دولتی محول مینمودندکه مؤبدان ازاعضاء مسلط ونافذالقول آن بشمارمیآمدند(۲) گاهی مؤبدان مؤبد شخصاً عیسویان رااستنطاق میکرد ، وحکم صادر مینمود . مسیو لابور Labourt (۳) گوید : « پادشاه و سرداران و مؤبدان بدین طریق همیشه جماعتی اسیردردنبال خود میکشانیدند وهروقت میخواستند آنها را استنطاق میکردند . » درزمان شاهپوردوم چنین اتفاق افتادکه عبدیشوع Abdisho نام اسقف ، برادرزاده داشت زناکارودرصددمنع اوازارتکاب گناه برآمد آن زانی عبدیشوع را متهم کردکه با قیصر روم رابطه دارد واسرار شاه را بدو فاش کرده است نخست شاهزاده اردشیر (که بعد اردشیر دوم شد) ودرولایت آدیابن غنوان شاهی داشت باین قضیه رسیدگی نمود پس مؤبدان مؤبد باتفاق دو تن از مؤبدان وارد تحقیق شد و عاقبت قضیه درمقابل رئیس خواجه سرایان که « صاحب تمام پیلهای کشور بود » (٤) طرح شد . یك هیئت بازرسی مرکب ازمغان اندرزبذ وسروشورزداریك ودستورهمداذ(٥) تشکیل شد وهیئت دیگری نیزمرکب ازناظرمخازن سلطنتی ومؤبدان مؤبد تشکیل گردیدکه رئیس خواجه سرایان ورئیس خلوت(٦) مشاورآن بودند . گویند یکی ازرذان یعنی شخصی روحانی که بقضیه پثیون عیسوی رسیدگی میکرد ازآن سفاکیها منزجروخسته شد وبرآن شد که ازاجراء مجازات « نه مرگ » دربارهٔ آن شهیدکناره گیری کند مؤبدان مؤبد آگاه شد وخاتم افتخاررا ازاوگرفت واورا معزول نمود . وبجای او قاضی بزرگ کشور

(شهرداذور) که جدیداً انتخاب شده بود ازدر بارفرستاده شد تا بامؤبد بزرگ همراهی کند (۱) معمولا وقتی کسی میخواست اقدامات شدیدی بر ضد پیروان سایر مذاهب بعمل آورد محتاج باجازهٔ مخصوص شاه بود . (۲)

بنا بر این در مواردی که پای تعصبات دینی درمیان میآمد اجرای احکام، مقید بقوانین عادی نبود و اکثر بطور فوق العاده صورت میگرفت . زیرا که در این موقع اشخاصی که برسیدگی قضایا مأمور میشدند غالباً عمال دولت بودند که بالطبع اطلاع وافی و تبحرکافی درمسائل فقهی نداشتند ملاك عمل آنها فرامین دولتی بود که بنحوفوق العاده صادر میشد(۳)دراین موقع بهیچکس ابقا نمیکردند خواه سریانی خواه ایرانی خواه اوساط الناس وخواه بزرگان واشراف، محکوم بشکنجه واعدام میشدند . اگر مجرم ازایرانیانی بود که پشت بدین آباء و اجداد خودکرده بود کارسخت ترمیشد . بعضی ازاشراف درجه اول حتی از افراد خاندان سلطنتی هم بمجازات میرسیدند مثلا پیرگشنسپ برادر زاده شاپور دوم که چون قبول دین عیسی کرده ونام مارسابها Mar Sabhä گرفته بود شکنجه وهلاك شد . الیزه قصه یکی ازرؤسای مجوس را ذکرکرده است که چون ازدین خود برگشته بود راه هلاکت سپرد آن قصه چنین است : که درزمان یزدگرد دوم مؤبدی بسیاردانا بود که ازفرط تبحردرامورفقهی اورا همگ دین لقب داده بودند(٤) این مرد مکرر نصارای ارمنستان را بعقوبت و فشار مبتلا کرد و عاقبت چنان از استواری و ثبات عیسویان متأثر شدکه کیش نصاری گرفت . بنا برروایت الیزه ناظرارزاق که ریاست انجمن تحقیق وتفتیش دینی را داشت چون ازاین واقعه آگاه شد ترسیدکه بمسئولیت خود خون یکی از روحانیان بزرگ را بریزد قصه را بشاهنشاه عرض کرد شاه فرمود تدبیری کن تا مردم آن ناحیه مؤبدرا متهم بخیانت نسبت بسلطنت نمایند وی چنین کرد وآن مؤبدگرفتار و محکوم بمرگ شده درمکانی دو رو بی آب جان سپرد . (۵)

مضمون کتب اعمال شهیدان سریانی مثل سایرکتبی است که دراین خصوص نوشته‌اند

---

(۵) پیرگشنست پسر زاماسب بود . این زاماسب با آذرافروزگرد دو برادر صلبی شاپور دوم بودند و حکومت بعضی از نواحی اروستان Arvastan (بیت عربایه) میکردندکه در میان نصیبین و دجله واقع است رجوع شود به Hoffmann ص ۲٤ وایرانشهرمارکوارت Marquart ص ۱٦۳

درهر زمان وهرمکانی روح دیانتی یکسان است . در کتب قدیمه اعمال شهیدان طریق اختصار پیموده شده ولی درنامه های اخیر آنان رجز خوانی وخودستائی وحمله بخصم بحدی است که خواننده نمی تواند تحمل کند لکن اگر کسی بخواهد روابط حقیقی نصارارا بادین رسمی ایران ازاین کتب استنباط کند باید مطالبی را که مربوط بتعصب نصارا است از نظر دور ندارد و غافل از عصبیت نویسندگان نباشد . بعلاوه عیسویان نه فقط اززردشتیان که علمای آنها را جادوگر می خواندند ، تنفر داشتند بلکه از سایر کفار و بیدینان نیز گریزان ومتنفر بودند . نسبت بدشمنان خود از اقسام تهمت کوتاهی نداشتند مخصوصاً قوانین زناشوئی خصم را ببدترین وجهی وانمود می کردند . از طایفه گنتوستیك هراسان ومتنفر بودند دربارهٔ یکی ازفرقه های گنتوستیك موسوم به صدوقیان Sadducéens گفته اند که «مردمانی شریر مثل مردم سدم هستند سرگرازی رامی پرستند» (۱) و در باب طایفه بوربوری Borboriens که افکار آنها شباهت تامی بصدوقیان داشته ، گفته اند : « بسیار زشت است که شریعت ناپاك این طایفه را بسمع پاکان برسانیم » (۲) سابها Sàbhà وویهشاریگ Vèhshàrigh که دوتن ازمقدسین مسیحی بودند برای خراب کردن معابد غیر عیسوی و تبدیل آنها بصوامع نصرانی ، درهمه جا گردش میکردند . ربولا Rabbüilà اسقف ادس را ستوده اند زیرا که اتباع ابن دیصان و یهود و آریان و اتباع مرقیون و مانی و بوربوریان و صدوقیان بیدین را از اسقف نشینی خویش رانده است چه این طوایف چنان بافسانه ها و موهومات خویش علی العمیا اعتقاد داشتند که گوئی در برابر حقایق واقعند » در بارهٔ اسقف مزبور نوشته اند که « جمعیت آن فرقه ها را بهم میزد و از معابدیکه در نهایت زیبائی ساخته بودند بیرون می افکند و بجای آنها برادران دینی مارا می نشاند و از آن طوائف هرکس ایمان می آورد او را داخل گلهٔ پیروان خویش میکرد » (۳) .

محتاج ذکر نیست که عیسویان مکاشفات بزرگان و کرامات اولیاء خود را افسانه نمیدانند . جدید ترین کتب اعمال شهدا مشحون بذکرمعجزات وکرامات است از جمله نوشته اند که سابها ملقب به « هادی کفار » بادست بجانب سنگی اشارت کرد وگفت : « ازجای خود برخیز ! » درحال بانگ رعد عظیمی بگوش رسید وسنگ ازجا فروغلطید (٤) . دیگر ازمعجزات اینکه چون پثیون Pèthion رامیخواستند دستگیر

کنند زنجیرها از هم گسست انگاه اورا باطنابهائی که از پی خوك درست شده بود محکم بستند لکن طناب دراثرصاعقه پاره شد .

یکی از ردان که مأمور دستگیری پثیون بود خواهش کرد که تسلیم شود تا مغلولا اورا بحضورمؤبد بزرگ ببرد پثیون قبول نمود وتن باسارت داد اما درحضور مؤبد بزرگ جوابهای استوار داد بحدی که مؤبد خشمناك شده زنجیر او را بسختی فرو کشید زنجیرازهم گسیخت وسرآن که دردست مؤبد بود چون مشعلی بسوختن درآمد . پثیون را بزندان افکندند لکن نیمه شب با سایر محبوسان از جا برخاست زنجیر ها خود بخود فروریختند ودرهای محبس بازشدند . بعداورا بنهری افکندند لکن آب چون دیوارازدوطرف برخاست واورا ترنکرد . پس مغ بزرگ او را درآتشی افکندکه بر آتشگاهی(۱) افروخته بود اما آتش برخاست ودر بالای سراو یك نوع قبهٔ تشکیل داد و چهار ساعت تمام بآن حالت باقی ماند و عاقبت پس از آنکه چند نفر ازکفار حاضر را بسوزانید از انظار ناپدید شد . پثیون را درحالیکه مانند سگی بسته بودند بمحبس باز وردند وامردادندکه باوآب ونان ندهند وپس ازدوماه او را زنده و با طراوت دیدند که در زیبائی شبیه خداوند نرسائی Narsàï شده بود(۲) . عاقبت او را بمجازات « نه مرگ » محکوم کردند واین سیاست شش روز طول کشید و دراین مدت دائماً دعا میکرد وحضار آمین میگفتند (۳) .

---

(۱) پلیدکردن عنصر آتش درشریعت مزدیسنان گناه عظیم است واین روایت باور کردنی نیست .

فصل هفتم

نهضت مزدکیه

احوال اجتماعی ایرانیان در دوره ساسانی ــ طبقات جامعه ــ خانواده ــ حقوق مدنی ــ دوره پادشاهی کواذ اول ــ افکار مزدکیان ــ اتحادکواذ بامزدکیان ــ خلع وفرارکواذ ــ پادشاهی زاماسپ ــ بازگشت کواذ ــ دوره دوم پادشاهی او ــ مسئله جانشینی پادشاه ــ قتل‌عام مزدکیان ــ مرگ کواذ .

جامعه ایرانی بردورکن قائم بود ، مالکیت ونسب(۱) بنا برنامه تنسر حدودی بسیارمحکم نجبا واشراف را ازعوام‌الناس جدا میکرد . امتیازآنان « بلباس ومرکب و سرای وبستان وزن و خدمتکار بود »(۲) و در جای دیگرگوید : « اشراف را بلباس و مراکب وآلات تجمل ازمحترفه ومهنه ممتازگردند وزنان ایشان همچنین بجامهاء ابریشمین و قصرهای منیف و رانین وکلاه و صید وآنچه آئین اشراف است و مردمان لشکری باسایش و رفاهیت آمن ومطمئن بخانها بمعاش برسر زن و فرزند فارغ نشسته »(۳) . در شاهنامه فردوسی از خسروانی کلاه و زرینه کفش بسیار سخن رفته است که مایه امتیاز اشراف بزرگ بوده است .

بعلاوه طبقات ازحیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند . هرکس را درجامعه درجه و مقامی ثابت بود و ازقواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد که هیچکس نباید خواهان درجه باشد فوق آنچه بمقتضای نسب باو تعلق میگیرد . سعدالدین وراوینی در مرزبان نامه(٤) حکایتی نقل میکندکه هرچند درصورت فعلی افسانه آمیز است ، لکن دراین باب خالی ازفایده نیست :

« صاحب اقبالی بود از خسروان پارس . یکروز بفرمود تا جشنی بساختند و اصناف خلق را از اوساط و اطراف مملکت ، شهری و لشکری ، خواص و عوام ،

عالم و جاهل ، جمله را در صحرائی بیك مجمع جمع آوردند و هر یك را مقامی معلوم و رتبتی مقدور کردند و همه را علی اختلاف الطبقات ، صف در صف بنشاندند ، و هر چه مشتهای طبع ومنتهای آرزو بود ، از الوان اباها بساختند و از اهل ایوان طایفهٔ گماشتگان ملك ودولت ، از بهر عرض مظالم خلق زیرخوان بنشستند . تا جزای عمل هریك ، بر اندازهٔ رسوم و حدود شرع میدادند ، خسرو در صدر مسند شاهی بنشست ومثال داد تا منادی بجمع برآمد ، که‌ای حاضران حضرت ، جمله دیدهٔ بصیرت بگشائید وهریك ازاهل‌خان وحاضران دیوان ، درمرتبهٔ فرودست خویش نگرید ودرجه ادنی به بینید و نظر بر اعلی منهید تا هرکٔ دیگری را دون مرتبهٔ خویش بیند ، برآنچه دارد خرسندی نماید و شکر ایزدی بر مقام خویش بگزارد . جمله خلایق در حال یکدیگر نگاه کردند وبچشم اعتبار علو درجهٔ خویش و نزول منزلت دیگران مطالعه‌کردند تا بآخرین صف‌که موضع اهل ظلامات بود از آن طوایف نیز هرکه در معرض عتابی ومجرد خطابی بود درآن‌کس نگاه‌کردکه سزاوار زجر وتعزیر آمد واو درحال آنکس که بمثله و امثال آن نکال وعقوبت‌گرفتار بود وآنکه‌بچنین عقوبتی گرفتارشد حال‌کسانی میدید عوذا بالله‌که ایشان را صلب میکردند وگردن میزدند و انواع سیاستها بر ایشان میراندند واین عادت از آن عهد ملوك پارس را معهودشده است . »

قوانین مملکت حافظ پاکی نسب خاندانها وحفظ اموال غیر منقول آنان بود راجع بخاندان سلطنتی در فارسنامه عبارتی است‌که ظاهراً مأخوذ از آئین نامگ عهد ساسانیان است : « عادت ملوك فرس و اکاسره آن بودی کی از همه ملوك اطراف چون صین و روم و ترك و هند دختران ستدندی و پیوند ساختندی و هرگز هیچ دختر را بدیشان ندادندی دختران را جز باکسانی که از اهل بیت ایشان بودند مواصلت نکردندی (۱) » نام خانواده های بزرگ را در دفاتر و دواوین ثبت میکردند (۲) . دولت حفظ آنرا عهده دار بود و عامه را از خریدن اموال اشراف منع میکرد باوجود این قهراً بعضی خانواده های نجیب بمرور زمان منقرض میشدند . در نامه تنسر آمده است‌که : « فساد بیوتات و درجات دو نوع است یکی آنکه خانه‌را هدم‌کنند ودرجه بغیر وضع روا دارند یا آنکه روزگار خود بی‌سعی دیگری عزوبهاو وجلالت قدر ایشان بازگیرد واعقاب ناخلف درمیان افتند اخلاق اجلاف را

شعار خود سازند و شیوه تکرم فروگذارند و وقار ایشان پیش عامه برود چون مهنه بکسب مال مشغول شوند و ازادخار فضل باز ایستند و مصاهره با فرومایه و نه کفو خویش کنند از آن توالد و تناسل فرومایگان پدید آیند که بتهجین مراتب ادا کنند »(۱) .

درنامه اعمال شهیدان اشارات متفرقی راجع باحوال نجبا مذکور است بعداز مرگ شهرین که ازدودمان مهران بود برادرش کس فرستاد و پسر شهرین گشن یزداذ را طلب کرد تامراسم قربانی وغذای مقدس راکه حسب‌المعمول بایستی رئیس خانواده درملك خانواده انجام دهد . بجای آورد اگرچه آن رئیس صغیرونابالغ باشد چنانکه در این مورد بود. اما این گشن یزداذ دین عیسی گرفته بود چون عمش که قیم او بود، ازاین نکته استحضاریافت خودرا قانوناً مالك اموال خانواده شناخت بنا براین میتوان قیاس کرد که در بعضی از ادوار عهد ساسانی برگشتن ازدین رسمی مملکت، موجب حرمان ازارث میشده ومرتدازحق مالکیت بی‌نصیب واملاك او بنزدیکترین خویشاوندانش میرسیده است درمورد فوق چنین اتفاق افتادکه عم گشن یزداذ پس از چند روز وفات یافت وگشن یزداذ اموال خویش‌را متصرف شده درمیان فقرا تقسیم نمود(۲) معلوم نیست که نسبت بصحت این‌عمل اعتراضی شده باشد .

همچنین درمیان طبقات عامه تفاوت های بارزی بود هریك ازافراد مقامی ثابت داشت وکسی نمیتوانست بحرفهٔ مشغول شود مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود (۳) .

درکتاب مینوگه خرذ (٤) که مؤلفش‌معلوم نیست آمده است که پیشه وران باید « درکارهائیکه نمیدانند وارد نشوند آنچه مربوط به پیشه آنها است بخوبی انجام دهند ومزد آنرا بنرخ عادله بگیرند چه هرکس بکاری مشغول شودکه از آن آگاه نیست آن کار را ضایع و بیفایده کرده است » .

ابوالفداء گوید (٥) پادشاهان ایران هیچ کاریرا ازکارهای دیوانی بمردم پست نژاد نمیسپردند فردوسی حکایتی نقل کرده است که حاکی از همین ممنوعیت عوام الناس است . در زمانیکه نوشیروان لشکر به روم میکشید .

از اندازه لشکر شهریار — کم آمد ز دینار سیصد هزار
بیامد بر شاه موبد چو گرد — بگنج آنچه بود ازدرم یادکرد

بدو گفت از یدر دواسبه برو　　گزین کن یکی نام بردار تو
ز بازارگانان و دهقان شهر　　کسی را کجا یابد از نام بهر
ز بهرسپاه این درم وام خواه　　بزودی بفرماید از گنج شاه
بیامد فرستاده خوش سخن　　که نو بد بسال و بدانش کهن
درم خواست وام ازپی شهریار　　برو انجمن شد بسی مایه دار
یکی کفشگر بود موزه فروش　　بگفتار او پهن بگشاد گوش
درم چند باید بدو گفت مرد　　دلاور شمار درم یاد کرد
چنین گفت کای پرخرد مایه‌دار　　چهل مر درم هرمری صد هزار
بیاورد کپان و سنگ و درم　　نبد هیچ دفتر بکار و قلم
بدو کفشگر گفت کاین من دهم　　سپاسی ز گنجور بر سر نهم
چو بازارگان را درم سخته‌شد　　فرستاده از کار پردخته شد
بدو کفشگر گفت کای خوب چهر　　نرنجی بگوئی ببوزرجمهر
که اندر زمانه مرا کودکیست　　که بازار او بردلم خوار نیست
بگویی مگر شهریار جهان　　مرا شاد گرداند اندر نهان
که او را سپارم بفرهنگیان　　که دارد سرمایه وهنگ آن
فرستاده گفت این ندارم برنج　　که کوتاه کردی مرا راه گنج
بیامد بر شاه بوزرجمهر　　برآن خواسته شاد بگشاد چهر
بشاه جهان گفت بوزرجمهر　　که ای شاه نیك اختر خوب چهر
یکی آرزو کرد موزه فروش　　اگر شاه دارد بگفتار گوش
فرستاده گفتا که این مرد گفت　　که شاه جهان با خرد باد جفت
یکی پور دارم رسیده بجای　　بفرهنگ جوید همی رهنمای
اگر شاه باشد بدین دستگیر　　که این پاك فرزند گردد دبیر
بیزدان بخواهم همی جان شاه　　که جاوید باد این سزاوارگاه
بدو گفت شاه ای خردمند مرد　　چرا دیو چشم ترا خیره کرد
برو همچنان باز گردان شتر　　مبادا کزو سیم خواهیم ودر
چو بازارگان بچه گردد دبیر　　هنرمند و با دانش و یادگیر

چو فرزند ما بر نشیند بتخت	دبیری ببایدش پیروز بخت
هنر یابد از مرد موزه فروش	سپارد بدو چشم بینا و گوش
بدست خردمند مرد نژاد	نماند جز ازحسرت وسرد باد
بما بر پس مرگ نفرین بود	چو آئین این روزگار این بود
نخواهیم روزی بدان گنج داد	درم زو مخواه ومکن رنج یاد
هم اکنون شتر باز گردان زراه	درم‌خواه‌وازموزه‌دوزان‌مخواه
فرستاده برگشت وشد با درم	دل کفشگر زان درم پر زغم

این حکایت اهتمام پادشاه را درحفظ حدود طبقات نشان میدهد وکفشگر در اغلب روایات عهد ساسانی نمونه طبقه دانیه است که هرجا مثالی آورده اند ازکفشگر سخن رانده اند .

بطورکلی بالا رفتن ازطبقه بطبقه دیگر مجاز نبود ولی گاهی استثناء واقع میشد وآن وقتی بودکه یکی ازاحاد رعیت اهلیت و هنرخاصی نشان میداد دراین‌صورت بنا بر نامه تنسر « آن را برشهنشاه عرض کنند بعد تجربت مؤبدان وهرابذه وطول مشاهدات تا اگرمستحق دانند بغیرطایفه الحاق فرمایند » اگرآن شخص درپارسائی آزموده بود او را وارد طبقه روحانیان میکردند واگرقوت وشجاعت داشت اورا درطبقه جنگیان داخل می‌نمودند واگردرعقل وقوه حافظه ممتاز بود درطبقه دبیران. درهرصورت قبل‌ازرفتن بطبقه اعلی بایستی تعلیمات کافی واستواری بیابد بنا براین‌رفتن یکی ازعامه‌بطبقه اشراف بکلی ممتنع نبود شاه این اختیار را داشت وباین وسیله خونی جدید درعروق نجبا وارد میکرد اما بسیارنادراتفاق می افتاد .

در هر حال مردمان شهری نسبة وضع خوبی داشتند آنان هم مانند روستائیان مالیات سرشماری میپرداختند(۱) ولی‌گویا ازخدمات نظامی‌معاف بودند وبوسیلهٔ صناعت وتجارت‌صاحب مال وجاه میشدند اما احوال رعایا بمراتب ازآنان بد تر بود ، مادام‌العمر مجبوربودند درهمان قریه ساکن باشند وبیگاری وسایرخدمات‌را انجام دهند(۲) بقول آمین مارسلن (۳) «گروه‌گروه از این روستائیان پیاده از پی سپاه میرفتندگوئی ابدالدهر محکوم به عبودیت هستند بهیچوجه مزدی و پاداشی بآنان نمیدادند » بطور کلی قوانین

مملکت برای حمایت روستائیان مقررات بسیاری نداشت واگرهم پادشاهی رعیت نواز مثل هرمزد چهارم لشکریان خود را ازاذیت رساندن بروستائیان بی‌آزارمنع میکرد، بیشتر مقصود او دهگانان بود تاافراد رعیت(۱)درباب احوال رعایائی که درزیراطاعت اشراف ملاك بوده‌اند اطلاع بیشتری نداریم آمین مارسلن گوید « اشراف مزبورخود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا میدانستند »(۲) وضع رعایا در برابر اشراف ملاك بهیچوجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت نمیدانیم که حکام پادشاه نسبت به اقطاعاتی که درقلمرو آنها بوده قدرتی داشته‌اند یا نه وآیا این اقطاعات دارای مصونیت تام یا نسبی بوده است یا خیرقدرمتیقن اینست که رعایا گاه بدولت و گاه به اشراف مالك وگاه بهر دو مالیات میداده‌اند ومجبور بوده‌اند درظل رایت ارباب خود بجنگ بروند .

با وجود این نظر باهمیت فوق‌العادهٔ که زراعت در شریعت زردشتی داشته چنانکه کتابهای مقدس درستایش این کارمبالغه کرده‌اند ، مسلم‌است که حقوق قانونی زارعین از روی کمال دقت معین بوده است چند نسك از نسکهای اوستا خاصه هوسپارم وسکاذوم محتوی قواعد و احکامی در این خصوص بوده اند (۳) مسئله آبیاری که مبنای زراعت مملکت در سابق بود و امروز نیز هست بتفصیل معین شده بود راجع باقسام مختلف قنوات وجداول آب واسلوب سدبندی و بازرسی قنوات و نگاهداری وشرایط استفاده ازآنها وامثال آن، احکامی‌موجودبود(٤) نسبت به‌شماره گوسفندان واحوال‌شبانان ولزوم نگاهداری سگان گله قواعد ثابتی وضع کرده بودند چنانکه معلوم است زرتشتیان سك را بسیار محترم میشمردند و قسمتی از نسك دزد سرنزد راجع به محافظت قانونی سگان گله بوده است (٥)

آنچه مذکور شد راجع بامتیاز افراد ازحیث اختلاف طبقه اجتماعی آنان بود اما بین ایرانیان و بیگانگان هم موجبات امتیازی بودکه آثارآن درخلاصه نسکهای مفقوده موجود است اگر مثلا ایرانیان باکفار درسر یك سفره مینشستند بایستی قوانین شرعی خاصی‌را مرعی دارند(٦) مزدی که بملازمان غیر ایرانی میدادند با موارد وشرایط معین ، غیراز مزدی بودکه بیکنفر متدین بدین مزدائی میدادند(۷) دربعضی موارد(۸) وصلت با بیگانگان مجاز بوده است، اما دراین باب تفصیلی دردست نداریم .

اوضاع اجتماعی عهد ساسانیان برطبق قانون مدنی مفصلی اداره میشدکه مبتنی

براحکام زند و اوستا بود در خلاصه که کتاب دین‌کرد در بردارد بسی از احکام قانون مدنی دیده میشود ولی در اکثر موارد قائل بتفصیل نشده اند اطلاعات مبسوط‌تری که غالباً فتاوی مختلفه قضات و فقها نیز با آن همراه است در قطعات کتاب ماذیگان هزار دادستان دیده میشود این‌کتاب از مجموعه های حقوقی عهد ساسانی است و بارتولومه(۱) بعضی قسمتهای آنرا محل مطالعه قرار داده است این کتاب نظیر مجموعه قوانین ساسانی است که بقلم عیشوبخت تحریر یافته است(۲)

اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده بشمار میرفت در عمل عدهٔ زنانیکه مرد میتوانست داشته باشد بنسبت استطاعت او بود ظاهراً مردمان کم بضاعت بطور کلی بیش‌از یك زن نداشتند رئیس خانه کد خدا (کذگ خوذای) ازحق سرداری دوذگ (ریاست دودمان) بهره مند بود (۳) یکی‌از زنان، سوگلی وصاحب حقوق‌کامله محسوب شده و او را زن پادشائیها (پادشا زن) میخواندند از او پست‌تر زنی بوده که عنوان خدمتکاری داشته او را زن (چگاریها) یا (چاکر زن) می گفتند(۴) حقوق قانونی این دو طبقه زوجه مختلف بود(۵) ظاهراً کنیزان زر خرید و زنان اسیر جزء طبقهٔ چاکرزن بوده اند(۶) معلوم نیست که هرمردی چند زوجه پادشائیها میتوانسته است داشته باشد و آیا عدهٔ آنها محدود بوده است یاخیر اما در بسی از مباحث حقوقی راجع به مردیکه دو زوجه پادشائیها دارد سخن بمیان آمده‌است هرزنی‌از این طبقه عنوان (کذگ بانوگ) خانم خانه (کدبانو) داشته است (۷) و گویا هر یك از آنها دارای خانه جداگانه بوده اند(۸) شوهر مکلف بود که مادام العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید هر پسری تاسن بلوغ و هر دختری تازمان ازدواج دارای همین حق بوده اند اما زوجه هائیکه عنوان چاکر زن داشته اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته میشده است (۹) در کتب پارسی متأخر پنج نوع ازدواج شمرده شده است(۱۰) ولی ظاهراً در قوانین ساسانی جزدو قسمی که مذکور شد قسم دیگری نبوده است(۱۱) نصاری برزرتشتیان خرده میگرفتند که به آسانی مزاوجت میکنند وبآسانی طلاق میدهند ولی این ایراد مبنای صحیحی ندارد (۱۲) اهتمام در پاکی نسب و خون یکی از صفات بارزه جامعه ایرانی بشمارمیرفت تابحدی‌که ازدواج با محارم را جایز میشمردند وچنین وصلتی‌راخویذوگدس Khvidhvaghdas (دراوستا خویت ودثه Xvaētvadatha) میخواندند

این رسم ازقدیم معمول بود حتی درعهد هخامنشیان (۱) اگرچه معنی لفظ خویت ودثه در اوستای موجود مصرح نیست ولی درنسکهای مفقود مراد از آن بی‌شبهه مزاوجت با محارم بوده ،دربغ نسك (۲) و ورشتمان سرنسك Varshtemânsar (۳) اشاره باجر این عمل رفته مثلا اینکه مزاوجت بین برادر و خواهر بوسیله فره ایزدی روشن میشود و دیوان را بدور میراند . نرسی برزمهر مفسر ادعا کرده که خوید و گدس معاصی کبیره را محو میکند (٤) در زمان ساسانیان نه تنها در کتب معاصران مثل اگاثیاس (٥) وکتاب منسوب بابن دیصان (٦) ذکر این عمل رفته بلکه در وقایع آن دوره هم شواهد چند می بینیم . یکی‌از اولیاء ،ن عهد ارداك ویراز که هفت خواهر خود را بزنی گرفته بود (۷) ممکن است وجود خارجی نداشته باشد اما وهرام چوبین خواهر خود گردیه را گرفت و مهران‌گشنسپ نیز پیش از گرویدن بکیش نصاری‌خواهرش را عقدکرده بود (۸) بطریق ماربها همعصر انوشروان در کتاب حقوق سریانی که راجع بازدواج است گوید (۹) : « عدالت خاصه پرستندگان او هرمزد بنحوی جاری میشود که مرد مجاز است با مادر و دختر و خواهر خود مزاوجت کند » و مثال هائی آورده است که زردشتیان برای تأیید و تقدیس این امر روایت میکرده اند (۱۰) محتمل است که قول هیونك تسیانك چینی در اوایل قرن هفتم میلادی که گوید ازدواج ایرانیان بسیار آشفته است ناظر بهمین رسم باشد

باوجود اسناد معتبری که درمنابع زردشتی وکتب بیگانگان معاصرعهد ساسانی دیده میشود ، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل یعنی وصلت با اقارب میکنند بی اساس و سبکسرانه است مثلا تأویلی که بلسارا Bulsara (۱۱) از کلمه خویذوگ‌دس کرده و گفته است معنی آن « حصول رابطهٔ است بین خدا و بنده بوسیله زهدو پرهیزکاری » و نیزاوگوید اگر در زمان تحریرکتب پهلوی معنی‌ازدواج نامشروع باین کلمه تعلق گرفته است ظاهراً « مراد اعمالی بوده که منحصراً بحکماء مزدکی مذهب نسبت میداده اند نه زردشتیان » . ولی باید دانست که ازدواج با اقارب بهیچوجه زنا محسوب نمیشده بلکه عمل ثوابی بوده‌که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است

هنگام تولد طفل صدقات میدادند صدقه پسر بیش از دختر بود (۲) درنام گذاری اختیار اسم کفار را گناه میدانستند (۳) تقریباً همه اسم هائی که در نقوش و کتب می بینیم

مترجم گوید هر چند این قسمت درخور حذف بود ولی چون حتی المقدور مایل بافکندن هیچ مطلبی از اصل نیستیم و توضیحاتی هم ضرورت داشت آنرا باقی گذاشتیم

این مسئله ازچهار وجه خارج نیست یا اصلادرشریعت زردشتی چنین رسمی نبوده یا بوده واختصاص بفرقه معین داشته است یا اگر در اصل شریعت وجودش را ثابت بدانیم نظری بوده و از فروع مباحث فقهاء بشمار میآمده است و اگرهم بعمل آمده باشد آنرا نادرالوقوع بایدمحسوب داشت وما راجع باین چهار وجه جدا جدا سخن میرانیم :

وجه اول— سند مولف اشارات نسکهای مفقود است از روی خلاصه دینکرد و دینکرد دوقرن بعد از اسلام نوشته شده است . بعلاوه معنی خویت و دثه اوستائی واضح نیست ومولف در وجود ارداک ویراز شك دارد گذشته از اینها عقلا هم شمول و عموم چنین رسمی محال می نماید زیرا که اساس خانواده وجامعه برآن قرار نتواند گرفت

وجه دوم— قول مورخان عیسوی آن عصرممکن است ناظر بیکی ازفرقه‌ها باشد نه همه زردشتیان و عیسویان از روی تعصب آنرا بهمه ایرانیان نسبت داده باشند چنانکه درکتب فقهی اسلام نام مجوس ذکر شده که یکی از طوایف است . در شرح لمعه ورياض باب میراث مجوس آمده است که حضرت علی (ع) «کان یورث المجوس اذا تزوج بامه وابنته واخته من جهة آنها امه وانها زوجته» و شیخ مفید وشیخ طوسی روایت کرده‌اند که شخصی نزد حضرت صادق (ع) زبان بدشنام مجوسی برگشود راجع بنکاح محارم حضرت فرمودند : «اما علمت ان ذلك عندهم هوالنکاح . . . . وکل قوم یعرفون النکاح عن السفاح فنکاحهم جایز وان کل قوم دانوابشئی یلزمهم حکمه» اگرچه مسلمانان همه زردشتیان را باعتبار تسمیه کل باسم جزئش مجوس میخوانده اند ولی ممکن است این‌جا اشاره برسم همان طایفه خاصی باشد که درقدیم مجوس می‌گفته اند .

وجه سوم— عادة هرجانهی صریحی نباشد فقها بتجزیه وتشقیق می پردازند یکی از آنهاهم این شق بوده که هرچند عملی نمی شده ولی نظراً درعهد ساسانی از مسائل فقهی بشمار میآمده (مثل مناكحة الجن)

وجه چهارم— برفرض عملی شدن چنان نادر بوده که جزمثالی چند مشکوك نیافته اند ترغیبی هم اگربراین کارمیشده دلیل نفرت مردم وعدم رواج آن است عمل بهرام‌چوبین ومهران گشنسب معتبرنیست زیرا که شخص نخستین مردی خود خواه وخودسر بوده معامله او نسبت بمقام مقدس سلطنت نشان میدهد که پابند اصول محترمه نبوده است وشخص دوم مردی سست اعتقاد بوده که ازدین خود بکیش نصاری رفته‌است اما هخامنشیان هم معلوم نیست که همه رفتار خودرا تابع احکام زردشت کرده باشند بعضی پرستش اناهیتا و دفن اموات را در مقابر نمونه مخالفت آنان باشریعت دانسته اند .

مولف گوید بعضی از فضلای زردشتی عصرما کوششها میکنند که این رسم را انکارکنند یا بمزدکیان نسبت دهند ، این کوشش بی‌فایده و مطلب مسلم‌است مترجم گوید بر فرض مسلم بودن ازدواج با محارم در عهد قدیم شرمی دامنگیر زردشتیان امروز نتواند شد زیرا که حسن وقبح امور ذاتی نیست اعتباری است مثل ذبح حیوان که جماعتی را مقبول وجماعتی را مکروه می‌آید این‌امر زنا شمرده نمیشده است چنانکه پیشوایان مقدس مذهب شیعه که ذکر شد آن را تثبیت و تقریر کرده اند وعمل مجوس را جایز شمرده اند .

از طبقه ممتازه است و اکثر صورت دینی دارند مثل نام خدا (هرمزد) و اسامی ایزدان وهرام (ورثراغنا) و نرسی (نیریوسنها) یا ترکیبی از اسم دوایزد مثل مهر نرسی (میثرا + نیریوسنها) یا ترکیبی‌از دوجزء که یکی از آنها نام ایزدی است مانند مهروراز میثرا + گراز) و مهربزذ (میثرا نجات میدهد) وزروان داذ (« آفریده زروان ») ویزد بخت (« خدا نجات داده ») واناهیذ پناه (« کسی که درپناه اناهیتاست ») وغیره . اسامی مرکب از کلمهٔ آذر بسیار معمول بوده مثل آذر بزی (« نجات بوسیلهٔ آتش ») و ترکیب ازاسامی آتشکده های بزرگ مانند آذر گشنسب . گشنسپ ، مهران گشنسپ(۱) گشنسپ فر ، آذر فربك ، فربك ، برزین . پناه‌برزین . اسامی‌مرکب‌ازسه‌جزء نیزدیده میشود مثل (آذر خورشید آذر) . اسم گاهی مبین شرافت نسب طفل بود مانند شاهپوهر (شاه پور) یا حاکی از فال نیك می‌شده مانند پیروزونام ویه (نام به) نامهای مصغررا باشکال مختلفه ترکیب میکردند غالباً جزء آخراسم را قطع کرده بجای آن ویه میگذاشتند مانند ماهویه که ازماه ویك جزء مجهولی ترکیب یافته ویووانویه (یووان بمعنی جوان و دلیراست .) اسامی زنان غالباً بکلمهٔ دخت « دختر » ختم میشده است مانند هرمزددخت ویزدان دخت (که اگر هرمزد یا یزدان نام‌پدر صاحب اسم نبود معنی دختر خدا یا دختر خدایان را داشت) و آزرمیدخت (دخترعفیف) بعض اسامی به گ ختم میشد مانند دینگ (از دین بمعنی کیش) ووردگ (از ورد بمعی گل سرخ) صفات نسبی را هم بجای اسم زنان بکار میبرده‌اند مانند شیرین .

از اواسط قرن پنجم اسامی دلاوران تاریخ داستانی قدیم استعمال عام پیدا کرد . کواذ ساسانی اسم کواته پادشاه داستانی را گرفت که دریشتهای اوستا از او ذکری شده است .

درقرن پنجم وششم وهفتم میلادی اشخاصی معروفند که نام قدما را مثل سیاوش وخسرو و رستهم (رستم) گرفته اند این اتخاذ دلیل است برعلاقه جدیدی که مردم دوره ساسانی نسبت بداستانهای پرافتخار قدیم حاصل کرده بودند در همین سه قرن اخیر داستانهای قدیم بصورت قطعی چنانکه در خوذاینامگ(۲) ضبط شده در آمده است .

بایستی طفل خرد سال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند ومواظبت کنند تا زن حائض نزدیك اونشود زیرا که پلیدی شیطانی آن زن را موجب بدبختی‌طفل می‌پنداشتند(۳) شیطان را بوسیله آتش وروشنائی دور می کردند خصوصاً درسه شب اول تولد طفل و عصارهٔ نبات هائومه بطفل می‌دادند و روغن بهاری باو می چشانیدند(٤) پرستاری ازطفل

(بزذ فعل مضارع از مصدر بختن است بمعنی نجات دادن . مترجم) Mihr-bozêdh

و شیر دادن ودر قنداق پیچیدنش میبایستی مطابق آداب مذهبی بعمل آید (۱) قواعدی نیز برای نخستین سرتراشی طفل مقرر بوده(۲) تربیت طفل بعهده مادر بود ودرصورت احتیاج ، پدر خواهر یا دختر بزرگ خودرا به تربیت کودك می گماشت(۳) . اگر پسری پدر را چنانکه سزاوار شأن اوست حرمت نمیگذاشت ، ارث پدری او تعلق بمادر می گرفت مشروط بر اینکه مادر بیش از فرزند شایستگی واهلیت میداشت(٤) تعلیم مذهبی دخترا مادر بعهده میگرفت لکن حق شوهر دادن او بپدر اختصاص داشت(٥) اگر پدر درقید حیات نبود شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختررا داشت(٦) این حق نخست بمادرتعلق می گرفت واگرمادرمرده بود ، متوجه یکی ازاعمام یا اخوال دختر می‌شد . دخترخود مستقلا حق‌اختیار شوی نداشت (۷) از طرف دیگرپدر یا شخص‌که ولی دختر بشمار میرفت ، مکلف بود بمجرد رسیدن بسن بلوغ او را بشوهر دهد زیرا که منع دختر ازتوالدگناه عظیمی بشمار میآمد(۸) .

مراسم نامزدی‌غالباً درسن‌طفولیت بعمل‌میآمد وازدواج درجوانی‌صورت میگرفت. درپانزده سالگی دختر باید شوهر دار می‌شد (۹) معمولا وصلت بوسیلهٔ یك نفر واسطه بعمل می‌آمد (۱۰) مهررا معین می‌کردند پس آنگاه شوهر مبلغی به پدر آن دختر می پرداخت لکن می‌توانست آن پول را دربعضی موارد مجدداً مطالبه‌کند مثلا « اگر بعد ازعروسی معلوم می شدکه زن ارزش آن مبلغ را ندارد » (۱۱) ظاهراً مقصود ازاین عبارت آن است‌که زن عقیم باشد . بعلاوه پدر نبایستی دختررا مجبور باختیار شوهری که خود تعیین‌کرده بنماید واگر دختر ابا میکرد پدر حق نداشت او را بدین سبب ازارث محروم کند . (۱۲) پس ازعقدازدواج اجراعمال خیر زن متوجه شوهرش می‌شد(۱۳).

اگر دختر جوانیکه درموقع مناسب اورا بشوهر نداده بودند ارتباط غیر مشروع پیدا می‌کرد حق نفقه از طرف پدر داشت واز بردن ارث محروم نمی شد بشرط اینکه آن ارتباط را قطع کند وحتی اطفالی‌که ازاین پیوند غیر مشروع بدنیا می آمدند نفقه شان بعهدهٔ پدر آن دختر بود (١٤) .

شوهر می توانست بوسیلهٔ یك سند قانونی زن را شریك خویش سازد در این صورت زن شریك‌المال می‌شد ومی‌توانست مثل‌شوی خود درآن تصرف‌کند (۱۵) فقط بدینطریق زوجه می توانست معاملهٔ صحیحی باشخص ثالث بعمل آورد زیرا دراین‌قبیل امور و در عواقب قانونی آن زن را شخص مستقلی میدانستند نه عضو یك خانواده

(والا بسوجب قانون زناشوئی فقط شوهر شخصیت حقوقی داشت) دراین مورد مدعی زوجه می توانست بدون اینکه احتیاجی برضایت شوهر باشد برضد زن اقامهٔ دعوی نماید . دائن در آن صورت می توانست حقوق خود را خواه اززن مطالبه کند وخواه ازشوهر(۱) شوهر میتوانست با دوزوجه ممتازخویش « اشتراك منفعتی » (هم وندیشنیه) Ham-vindishnéh بر قرارکند در این صورت نفع هر یك از آن دو زوجه با شوهر مشترك بود اما فیما بین خود شان هر یك از زنان جداگانه مالك نفع خود بودند . مرد میتوانست درهرموقع این شرکت را بهم زند ولی زنان ازین حق محروم بودند . اما درشرکتی که میان دومرد برای منفعتی منعقد میشد هریك از آنها میتوانست بمیل خود قرارداد را لغو نماید(۲) احکامی موجود بودکه حقوق زن ممتازرا راجع بتصرف در اموال شوهریکه مجنون شده باشد معینی مینمود(۳)

معمولا پدرخانواده که صاحب اختیار همه بود از عواید اموال خاص زوجه و غلامان خود تصرف میکرد با این تفاوت که اگر مرد زن را طلاق میداد مکلف بود عوائد خاص زن را باو بدهد لکن اگر بندهٔ زرخریدی را آزاد میکرد آن بنده حق مطالبهٔ چیزی از آقای خود نداشت(٤) درمورد طلاقیکه با رضای زوجه واقع میشد زن حق نداشت اموالیراکه شوهردرموقع عروسی باوداده بود نگاهدارد(٥) مفهوم مخالف این حکم آن است که زن میتوانسته است در موقع طلاقیکه بی رضایت او واقع شده باشد همهٔ مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد .

احوال حقوقی زن که درنتیجهٔ تحقیقات بارتولومه معلوم شده مشتمل برمسائل متضاد است و سبب این تضاد آن است که احوال قانونی زن در طول عهد ساسانیان تحولاتی یافته است . بنا برقول بارتولومه اصولا(٦) زن در این زمان شخصیت حقوقی نداشت حقوقش بتبع غیر بود اما در حقیقت بعقیده ما زن نیزدارای حقوق مسلمه‌ای بوده است . ساسانیان احکام عتیقی داشته‌اند و قوانین جدیدی که ظاهراً با هم متضاد بوده اند پیش از اینکه اعراب مسلمان ایران را فتح کنند محققاً زنان ایران در شرف تحصیل حقوق واستقلال خود بوده‌اند . (۷)

یکی از مقررات خاصه فقه ساسانی ازدواج « ابدال » است که نویسنده نامه

درانیجا مؤلف شرحی از یك رسم غریبی ذکرکرده است درباب زنی که شوهرش او را بمردی میسپرد تا ازخدمات او استفاده نماید این مرد را میرگ و آن زن را زیانك میگفته اند . مترجم

تنسر بشرح آن پرداخته است در ترجمه فارسی این نامه ذکر این قسم مزاوجت را باختصار میبینم(۱) وتفصیل آن درکتاب‌الهند بیرونی است که مستقیماً از ترجمهٔ مفقوده ابن‌المقفع گرفته است و آن این است(۲) : « اذا مات الرجل و لم یخلف و لداً ان ینظروا فان کانت له امرأة زوجوها من اقرب عصبته باسمه . و ان لم تکن له امراة فابنة‌المتوفی او ذات قرابته فان لم توجد خطبوا علی‌العصبیة من مال‌المتوفی فما کان من ولد فهوله و من اغفل ذلك و لم یفعل فقد قتل مالا یحصی من‌الانفس لا نه قطع نسل‌المتوفی وذکره الی اخرالدهر . » یعنی اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد باید دید اگر زنی دارد اورا بنزدیکترین خویشاوندان متوفی باید بدهند و اگر زن ندارد دختر یا نزدیکترین بستگان اورا با اقرب خویشان باید نکاح ببندند ولی اگر هیچ زنی از بستگان اوموجود نباشد از مال شخصی متوفی باید زنی را جهیزه داده بیکی از مردان خویشاوند میت بدهند پسری که ازاین ازدواج حاصل شود فرزند آن مرد میت محسوب میشود کسی که از ادای این تکلیف غفلت ورزد سبب قتل نفوس بیشمارشده است زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خاموش نموده است »

قاعده « قبول » (سذریه) Sadharêh (٭) نیز یکی از رسومی است که درجامعه زردشتیان فوق‌العاده متداول بوده است چون مردی میمرد و فرزندی بالغ نمیگذاشت که جانشین او شود و ریاست خانواده را بعهده‌گیرد . صغار میت را بقیم میسپردند و اگرمیت توانگربود بایستی شخصی بعنوان (پسرخوانده)(۳) قایمقام اوشده ترکه اورا اداره‌کند . و اگر آن مرد زنی (ممتاز) داشت آن زن بعنوان پسرخوانده مدیر ماترك او میشد(٤) ولی زوجهٔ که چاکرزن بود نمی توانست باین سمت نصب شود بایستی اورا مثل صغاردیگربقیم بسپارند دراین صورت مرد قیم ، پدرآن چاکرزن محسوب میگردید و اگرقیم وفات می یافت برادر (چاکرزن) یا برادری که درمیان چند فرزند مقام ارشدیت داشت یا یکی از خویشاوندان نزدیکش قیم او میشد(۵) اگر در خانه مرد میت زنی « ممتاز » یا دختری یگانه نبود سمت فرزند خواندگی (ستری) ببرادر و پس از او بخواهر و سپس بدختر برادر و بعد بپسر برادر تعلق میگرفت (٦) و پس ازاین طبقات بسایرخویشاوندان نزدیك میرسید . (۷)

٭ در بعضی کتب زردشتی ستری نوشته شده است مترجم

شرایط قانونی « مبتر » این بود که کبیر باشد واززردشتیان باشد وعاقل باشد وخود نیز دارای عائله کثیر باشد وصاحب فرزندان باشد یا امید و امکان فرزند یافتن داشته باشد ومرتکب هیچیك ازمعاصی کبیره نشده باشد . شرایط زنی که عنوان ستری می یافت قانوناً چنین مقرر بودکه شوهر نداشته باشد ودرطلب آن هم نباشد وکنیزکسی نباشد واز فاحشگی امرار معاش نکند ودر خانواده دیگر سمت فرزند خواندگی نداشته باشد . زیرا که زنان جز در یك جا نبایستی « ستر » بشوند ولی مرد می توانست دفعة در چند خانواده سمت « فرزند خوانده » بگیرد(۱) ستر فرزند بمجرد انتصاب باین سمت واجد حق ولایت تامه و اختیار مطلق نمی شد نشانه این عنوان اخیر مراقبت در روشن نگاهداشتن آتش مقدس خانه بود(۲) .

ستری برسه نوع است : « ستر فرزند موجود » عنوان زن ممتاز یا دختر یگانه و دوشیزهٔ است نصب چنین زنی یا دختری بقام ستری طبیعی است و لزوم قهری دارد محتاج قانون خاص نیست . « ستر فرزند منصوص » کسی‌را گویندکه ازجانب متوفی قبلا باین سمت معین شده باشد واین اصطلاح درمقابل کسی است که بعد ازفوت آن شخص از طرف اقربا نصب شود چنین کسی‌را « ستر فرزند مجعول » (۳) گویند . زن ممتاز چون بیوه باید مراقب امور خانواده باشد و مراسم دینی و امور خیریه را که بر هر خانواده واجب است انجام دهد. باید دختر شوی خود را شوهر دهد وخواهران شوی‌را اگر تحت قیمومتش باشند پرستاری‌کند و مانند اینها . مشارالیها حق داردکه قسمت بزرگی از دارائی متوفی را بمصارف شخصی خود برساند . اما بمحض اینکه دختری شوهراختیارکرد قدرت مادرتقسیم میشود ویك بهربداماد تعلق میگیرد واین اختیار داماد وقتی افروده می شودکه فرزندی بیابدکه روزی امکان داشته باشد بریاست خانواده برسد .(٤)

نوع دیگر هم ازفرزند خواندگی متداول بود وآن همین است که ما معمولا آنرا « تبنی » میگوئیم دراین صورت پدر ومادرکه طفلی را بفرزندی می پذیرفتند حق ارث بردن از او نداشتند اگر این قسم فرزند خوانده‌که مادرش زنی ممتاز (پادشاه زن) بوده قبل از سن بلوغ می مرد ، دارائی او بنا پدری اومیرسید . (٥)

در باب ارث مقرر بودکه زن ممتاز و پسرانش یکسان ارث ببرند اما دختران

شوهر نکرده‌را نصف سهم میدادند چاکر زن وفرزندان او حق ارث نداشتند ولی پدر می توانست قبلا چیزی از دارائی خود را بآنان ببخشد یا وصیت کند که پس از مرگ بآنان بدهند . (۱)

برای مراقبت دراجرای قوانین ارث نظاری معین میکردند . چون کسی بدرود حیات میگفت بایستی مؤبدان مطابق مقررات وصیتنامه ، بتقسیم اموال او بپردازند و اگر میت چیز نداشت مصارف تجهیز جنازه و نگاهداشت فرزندان او را هم مؤبدان کفایت میکردند . چنین مقرر بودکه « ابدال ابناء ملوك همه ابنا ملوك باشند وابدال خداوندان درجات هم ابناء درجات » (۲) [نامه تنسر]

اگرکسی دروقت مردن قسمتی ازاموال خود را باشخاص بیگانه میداد ووراث قانونی خویش را محروم میکرد این عمل اوصورت قانونی نداشت مگر برای تأدیه دینی یا نفقه زنی (۳) یا پرستاری اولاد وپدر یا پیر مردی‌که درظل حراست او بوده ، داده شده باشد . اگرکسی در زمان ابتلاء بمرضی‌که چندان خطری نداشته وصایائی میکرد چون شفا می یافت صورت قانونی داشت بشرط آنکه وصیت را درحال شعورکرده ونقصی درقوای او نبوده باشد چون‌کسی وصیت میکرد مکلف بودکه سهمی بهریك از دختران خود بدهد بشرط عدم اختیار شوهر و دو سهم بزن ممتاز خود بدهد اگر منحصر بفرد باشد (٤) .

از مادیگان هزار دادستان می توان مسائل بسیاری را راجع بحقوق مالکیت استخراج کرد دراین‌کتاب راجع بعقود شفاهی (٥) واقسام قرار دادهای مربوط بهبه(٦) وبخشیدن زمین باحق استفاده از قنوات (۷) وهبه های موقت(۸) ورهن املاك ووقف املاك بشرط آنکه متصدی وقف دعا هائی برای راحت روح واقف بخواند عنوان این مبحث چنین بود « به روان یزشن رای داشتن » (۹) مبحث قسم خوردن برای قطع دعوای‌ملکی (۱۰) قاعده قرضی که بچند نفر بالاشتراك داده شده باشد (۱۱) وتدابیری که درمورد ضمان وکفالت بایدگرفت (۱۲) وامثال اینها . اگرقیم پسر صغیری قسمتی ازدارائی خانواده‌را بمصرف پرداخت دینی میرساند ، چون پسر بحد رشد بالغ می‌شد می توانست اعتراض‌کند (۱۳) وقتی‌مردی یکی ازکنیزان زرخرید خودرا بمقدار یك عشر آزاد میکرد فرزندی‌که ازآن‌کنیز تولد می یافت همچنین بمقدار یك عشر آزاد می‌بود . این‌قانون عجیب عیناً درکتاب فقه سریانی تألیف عیشوبخت مسطوراست . (١٤)

بعلاوه سکاذوم نسك قواعد مبسوطی راجع بمالکیت ودین و ربح(۱) وتوقیف چارپایان وحیوانات اهلی مثل اسب وغیره ومسئولیتی که برای توقیف کننده پیش میآید ، در برداشت همچنین ازتوقیف مدیونین وضبط لباس ونظایر آن سخن میراند مسائلی هم درخصوص یافتن گنج وغیره حاوی بود (۲) .

اطلاعاتی که راجع بجامعه ایرانی میتوانیم ازمنابع قدیمه استخراج کنیم هرچند ناقص وپراکنده است ولی مارا با یك جامعهٔ آشنا میکندکه نیروی ذاتی واستحکام باطنی آن مبتنی برعلاقه عمیق وعتیقی بودکه راجع به پیوند خلل ناپذیر دودمانی داشت. قوانین را برای پاسبانی خانواده و دارائی وضع کرده بودند و باین وسیله می خواستند امتیاز طبقات‌را بادقت هرچه تمامتر حفظ کنند وهر فردی‌را دردرجات اجتماعی بمقامی معلوم تخصیص دهند . از قضا دراواخر قرن پنجم میلادی اساس این تأسیسات اجتماعی بواسطه فتنه مزدك تزلزل پذیرفت . حوادث سیاسی موقع را مناسب کردکه نهضت مشئوم مزدکیان درکشور ایران پیشرفت کند واین‌کشوررا درهنگام پیش آمد های ناگواری که نتیجه مغلوبیت پیروز بود دچار ویرانی نماید . (۳)

درسالهای نخستین سلطنت کواذ زرمهر (سوخرا) کماکان حائز مقام نخستین درمیان اشراف بود (٤) اما کواذ پیوسته در دل داشت که خود را ازتسلط واستیلای این مرد جاه طلب وخطرناك نجات دهد . پس رقابتی‌را که درمیان زرمهر و شاهپورمهران افتاده بود مغتنم شمرد . شاهپور را که دراین وقت بنا برقول (طبری) منصب ایران سپاهبذ داشت یا شاید بنا بر روایت (نهایه) فقط سپاهبذ ناحیه سواد بود ، درنهان باخود یار کرد . و زرمهر را بهلاکت رسانید (٥) این واقعه درسرتاسرکشور شهرت عظیم یافت و مبداء ضرب المثلی شد باین عبارت « باد سوخرا از وزیدن فرو ماند و بادی ازجانب مهران وزیدن گرفت » (٦) یا بنا برروایت نهایه « آتش سوخرا فرومرد و باد شاهپور وزید » (۷) باوجود این درتاریخ ذکری ازاین شاهپور مهران نیست گویا پس از رقیب خود دیری نزیسته است . (۸)

قتل زرمهر دشمنان خطرناك برای کواذ تهیه کرد ولی انچه اسباب اشتعال غضب بزرگان شد روابطی بود که کواذ با فرقه ضاله مزدکیه داشت واسباب بدعت های انقلابی گردید . پروکوپ گوید کواذ درپادشاهی راه خشونت سپرد ودرکشور بدعتها

نقصت ریح سوخرا وهبت لمهران ریح (طبری ص ۸۸ جلد دوم « مترجم »)

اورد . آکاثیاس گوید این شهریار میخواست تأسیسات اجتماعی را واژگون کند و در معاش مردمان انقلابی پدید آورد و رسوم وآداب باستانی را برهم زند . اما این



شکل ۳٦ ــ سکه کواذ اول

(موزه ملی کپنهاک)

دو مورخ بیزانسی و مؤلفی استیلیت نام که دراین باب چیز نوشته اند فقط یکی از بدعت های کواذ را ذکر نموده اند . وآن راجع بزن است و دراین خصوص هم ساکت هستند که آیا این امر جزء احکام دین جدیدی است یانه . ازمیان این سه کتاب که ذکر شد فقط در تألیفی که منسوب به استیلیت است نام فرقه ضاله زردشتگان آمده است . در باره این فرقه واصول عقاید آنان باید ازکتب عرب و ایران مطالبی بدست آورد . دراین‌جا نکته که بدواً باید در نظرگرفت نام آن فرقه است که در کتاب منسوب به استیلیت ذکر شده است درآثار مؤلفان عرب و ایرانی جز اسم مزدکیان مذکور نیست و مسلماً درخوذای نامك هم آن فرقه‌را باین عنوان نام برده اند معذلك در طبری و یعقوبی و نهایه ذکری از زردشت نامی رفته است که پسر خورگان Khvarraghân و ازمردم پسا (فسای فارس) بوده و اورا مؤسس فرقه‌شناخته‌اند . صاحب نهایه زردشت را یکی ازنجبای پارسی میشمارد که حامی مزدك بوده است از این گذشته اکثر منابع عرب و ایرانی اگر چه نام از زردشت نبرده‌اند ولی شهر پسارا که زاد و بوم او بوده محل تولد مزدك شمرده‌اند (۱) پس میتوان گفت که نام این زردشت حتی در خوذای نامک هم مسطور بوده است . باری ملالاس Malalas (۲) روایت میکند که درعهد دیوکلسین شخصی ازمانویه درروم ظهورکرد ، بندوس Bundos نام ، که عقاید جدید داشت وباکیش رسمی مانوی ، راه خلاف میسپرد ازگفتاراوست که گوید : خدای خیربا خدای شرنبردکرد واورا مغلوب نمود ، ازاینجاست که پرستش غالب واجب است این بندوس بایران سفرکرد و بدعوت پرداخت . ایرانیان کیش او

را دین خدای خیر گفته‌اند که درزبان پهلوی آئین درست دینان dəristdênân میشود(۱) درکتب مورخان یونانی نام این آئین چنین است (تون داریس ثنون) و ملالاس(۲) کواذ را در عبارت یونانی چنین خوانده است : (کواذیس هوداراس ثنوس) که صورت صحیح آن : (هوداریس ثنوس) میشود(۳) . این لقب که حاکی ازپیروی کواذ ازمذهب مزدکی است درکتب عرب وایرانی که مأخذ آنها خوذای نامك بوده باشکال مغلوط ضبط شده است (٤)

بنا بر این دین مزدك همان آئین درست دین است که بندوس انتشار داد . اگر این شخص مانوی یعنی بندوس ، پس از شروع بدعوت جدید در روم ، بایران رهسپارشد تاعقاید خود را تبلیغ کند میتوان حدسی قریب بیقین زدکه اصل اوایرانی بوده است . کلمه بندوس شباهتی باعلام ایرانی ندارد ولی میتوان آن را لقب این شخص دانست (٥) نه تنها کتب اسلامی که مأخوذ ازخوذای نامك هستند ، بلکه الفهرست هم که منبع دیگر داشته ، مؤسس فرقه مزدکیه را شخصی دانسته‌اند مقدم بر مزدك ، و در خوذای نامك اسم او را زردشت قیدکرده‌اند و از این جا نام فرقه زردشتگان پیدا شده است که درکتاب منسوب باستیلیت معاصرمزدك ، نیزهمین اسم برای فرقه مزبور ذکرگردیده است بنا بر این بطورتحقیق میتوان گفت ، که بندوس وزردشت اسم یك شخص بوده است (٦) پس نتیجه این میشودکه فرقه مورد بحث ما ، یکی ازشعب مانویه بوده که قرب دو قرن قبل ازمزدك ، درکشورروم ، تأسیس یافته ومؤسس آن یکنفرایرانی زردشت نام پسرخورگان ازمردم پسا بوده است . بنا بر این مؤلفان بیزانسی وسریانی ، که درشرح مسلك های دینی عهد کواذ(۷) قلمفرسائی کرده‌اند کاملا حق دارندکه اتباع مزدك را مانوی خوانده‌اند(۸)

از اشارات مندرجه درکتب عربی چنین مستفاد میشودکه زردشت پیشوائی بوده که دعوات او فقط جنبه نظری داشته است اما مزدك که مرد عمل بوده و بقول طبری « درنزد طبقه عامه خلیفه زردشت بشمارمیآمده است » رفته رفته نام موسس اصلی را تحت‌الشعاع قرارداد ودرهمان عهد خود فرقه را باسم مزدکیه مشهور نمود . ازاین رودرادوار بعد مردمان پنداشته‌اندکه بانی حقیقی فرقه نیز مزدك نام داشته وازاین جا

---

(۱) درفارسنامه ابن بلخی امده است که مزدك زندیق اباحت پدید آورد وانرا مذهب عدل نام نهادند .

گمان کرده‌اند که مزدك دو تن بوده یکی مزدك قدیم دیگر مزدك جدید (الفهرست) پس روایت طبری و یعقوبی و صاحب نهایه که گویند زردشت ، همعصر مزدك بوده صحیح نیست .

اما راجع بشخص مزدك اطلاعات ما بسیار قلیل است . چنانکه دیدیم قول بعضی از مورخان که مولد اورا پسا دانسته‌اند مقرون بصحت نیست پسا مولد زردشت بوده است نه مزدك . بنا برقول طبری ، مزدك درمدریا Madaryä (؟) تولد یافته است * شاید مقصود شهرمادرایا Mädaräyä باشد که درساحل شرقی دجله(مکان فعلی کوت‌العماره)· واقع بوده است . حتی در قرن نهم میلادی هم اشراف و نجبای ایرانی در این شهر مسکن داشته‌اند (۱) اسم مزدك و اسم پدرش بامداذ Bamdadh هردوایرانی است بنا بر روایت دینوری مزدك از مردم استخر بوده ومؤلف تبصرةالعوام مسقط‌الراس اورا تبریز دانسته است(۲) ولی میتوان گفت که مورخان بجای شهر تولدگاه مزدك که نام مجهول و نا مأنوسی داشته ، استخر یا تبریز را حدساً نوشته‌اند واین کار نظایر دارد .

مطابق این مقدمات ، درست دین ،که شریعت بندوس ـ زردشت ومزدك باشد در واقع اصلاحی درکیش مانی محسوب میشده است(۳) و مثل کیش مانی این آئین هم آغازکلام را بحث درباب روابط اصلین قدیمین یعنی نور وظلمت قرار میداد . تفاوت آن با عقاید مانی دراین بودکه میگفت ، حرکات ظلمت ارادی وازروی علم قبلی نبوده بلکه علی‌العمیا و بر حسب صدفه و اتفاق جنبشی داشته است بر خلاف اصل نورکه حرکاتش ارادی است . بنا بر این اختلاط و آمیزش تیرگی و روشنائی که عالم محسوس، مادی از آن پیدا شده ، بر خلاف تعالیم مانی ، نتیجه نقشه و طرح مقدمی نبوده و بر حسب تصادف وجود یافته است . پس در آئین مزدك برتری نور خیلی بیش ازکیش مانی موکد بوده و این موافق روایت ملالاس است که گوید اعتقاد بندوس بر این بود که خدای خیر (نور) بر خدای شر (ظلمت) چیره شده و از این رو باید غالب را ستود . اما این استیلا تام نیست چه عالم مادی که مخلوطی ازدواصل قدیم است ، باقی است ومقصد نهائی تکامل این عالم نجات ذرات نوراست که درذرات ظلمت آمیخته است

---

* در نسخه طبری چاپ مصرمذریه قید شده است (مترجم)

این قسمت از عقاید مزدکیان تابع قول مانی است . مانی میگفت نور را پنج عنصر است : اثیر ـ نسیم ـ روشنائی ـ آب ـ آتش . اما مزدك فقط سه عنصر را تصدیق داشت : آب و آتش و خاك .

اگرچه شهرستانی دراین قسمت ساکت است ولی میتوان بقرینه گفت چنانکه در عقاید مانی ظلمت هم پنج عنصر داشته مزدکیان نیز بسه عنصر ظلمانی معتقد بوده‌اند که مدبر شر از آن سه عنصر بیرون آمده است چنانکه مدبر خیر از عناصر نورانی خارج شده بود مراد از مدبر خیر خدای نور است که در اصطلاح کیش مانی اورا پادشاه نور میخوانده‌اند . مزدك خدای خود را چنین تصور میکرد که بر تختی در عالم بالا نشسته است چنانکه خسرو در این عالم مینشیند و در حضورش چهار قوه(۱) (تمیز و فهم و حفظ و سرور) هستند چنانکه در نزد خسرو چهار شخص یعنی مؤبذان مؤبذ و هیربذان هیربذ وسپاهبذ و رامشکر(۲) حضوردارند . این چهار قوه ، امور عالم را بواسطه هفت وزیر خویش میگردانند که عبارتند از سالدر و پیشکار و بارور ؟ و پروان و کاردان و دستور وکوذك (غلام وخادم) واین هفت تن در[دایرهٔ] دوازده تن روحانیین دور میزنند از اینقرار : خواننده ـ دهنده ـ ستاننده ـ برنده ـ خورنده ـ دونده ـ خیزنده ـ کشنده زننده ـ کننده ـ آینده ـ شونده ـ پاینده . (۳) درهر انسانی این چهارقوه مجتمع است وآن هفت و دوازده در عالم سفلی مسلط هستند . شهرستانی بیانات خود را در باب مبداء آفرینش بشرحی در خصوص خواص اسم اعظم و حروف آن اسم بپایان میرساند

اما در باب علم معاد و احوال قیامت در نظر مزدکیان . شهرستانی تفصیلی قائل نشده است مثلا گوید بنا بررای مزدکیه خلاص نور از ظلمت بر حسب اتفاق و بدون قصد و اختیار صورت خواهدگرفت ؛ چنانکه امتزاج آنها هم نخست بر حسب اتفاق و بدون اختیار ، واقع شده است و این بسیار موجز و مختصر است . در هر حال ، راه نجات این است که انسان طریق زهد و ترك بپوید . در منابع موجوده بیشتر مطالب راجع بهمین جنبه زهد وترك مزدکیه است نزد این طایفه چنانکه نزد مانویه ، اصل آن است که انسان علاقه خود را از مادیات کم کند واز آنچه این علاقه را مستحکم تر

؟ شهرستانی بالون مینویسد (چاپ مصر) چون در خط پهلوی ل و ن و را، یکسان است بارور و بالون یکطور نوشته میشود و اختلاف نسخ ازاین جا ناشی شده است (مترجم)

میسازد اجتناب ورزد . از این رو خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیه ممنوع بود . (۱) و درباره غذا ، همواره تابع قواعد معینی بودند و ریاضت هائی می کشیدند (۲) منع حیوانی سبب دیگر هم داشت ، برای خوردن حیوان . کشتن حیوان لازم بود وریختن خون نتیجه‌اش منع ارواح ازحصول نجات میشد(۳) . شهرستانی روایت میکندکه مزدك امر بقتل نفوس میداد تا آنان را نجات ببخشد ممکن است مراد از این قتل ،کشتن خواهش ها و شهوت ها باشدکه سد راه نجاتند وهموگویدکه مزدك مردمان را از مخالفت وکین و قتال باز میداشت درجامعه مانوی «گزیدگان» بایستی در تجرد بمانند و بیش ازغذای یك روز و جامه یکسال چیزی نداشته باشند ازآنجا که نزد مزدکیه نیزهمین میل بزهد وترك موجود بوده ، میتوان حدس زدکه طبقه عالیه مزدکیان هم قواعدی شبیه گزیدگان مانوی داشته اند . ولی پیشوایان مزدکیه دریافتندکه مردمان عادی نمی توانند از چنگال شهوت و هوس مادی نجات یابند مگر اینکه بتوانند بآنها بدون مانع برسند پس این فکر را مبنای عقاید خود قرار دادند .٭ و چون دنبال این اصل را گرفتند وسیله بدست دشمنان افتادکه آن طایفه را عموماً متهم باباحه وترویج فحشاء ومنکر کردند درصورتیکه این کارها در اصل آئینشان نبود ومباینت تام با زهد وپارسائی اصلی آنان داشت و چنانکه گفتیم رای پیشوایان متاخر مزدکیه چنین شدکه موانع وقیودرا بردارند تا حرص وآرزو فرو نشیند[که گفته‌اند الانسان حریص علی ما منع]زردشت ومزدك هردو تأکید میکرده‌اندکه انسان مکلف بعمل خیر است در اصل شریعت آنان نه تنها قتل ، بلکه اضرار بغیرهم ممنوع بود در مهمان نوازی میگفتندکه هیچ چیزرا نباید ازمهمان دریغ داشت ازهرطایفه وملتی میخواهد باشد(۳) حتی نسبت بدشمنان هم بایستی با مهربانی وعطوفت رفتارکرد . (٤)

درباب رابطه یافتن مزدك باکواذ سند موثقی در دست نداریم بنا بر روایت فردوسی وطبری درقحط سالی مزدك نزدکواذ رفت وراجع بمحتکرین سخنان مکرآمیز گفت واوباش‌را بغارت انبارها تحریك‌کرد وموجب تجری خلایق شدکواذ اصلاحاتی

٭ چون مؤلف درباب مزدکیان کتابی مستقل نگاشته وچند سال قبل قسمتی ازآن بفارسی‌ترجمه ودرمجله شرق منتشر شده است ما دراین باب اختصار درکلام را اولی شمردیم (مترجم) .

را لازم شمرد و پیروی مزدك اختیار کرد . اویتکیوس Eutychius هم قصه قحط سال را نقل کرده است . (۱)

در باب اصلاحات کواذ آراء مختلف است معلوم نیست بدعت او راجع بنکاح چگونه بوده است شاید بعضی فصول فقه ساسانی را در باب مناکحات که سابقاً ذکر کردیم مستعد توسعه و تاویل شناخته و با مراعات موازین فقهی رفع قیودی کرده باشد . اما درباب دارائی . هیچ یك ازمنابع ذکری نکرده اندکه کواذ بدعتی نهاده باشد اشارۂکه در خوذای نامك آمده است ظاهراً مربوط بوضع مالیات جدیدی بر اغنیا است والا اگر کواذ چنین مطلبی را دنبال کرده بود مورخان رومی حتماً ذکر آنرا بمیان میآوردند معلوم می شود بدعتی که کواذ در این باب نهاد . بقدری مهم نبوده است که آن مورخان راکه شاهد وقایع بوده اند متوجه کند .

شخص ازخود می پرسد که چگونه پادشاه ایران پیرو این فرقه اباحی شده است ؟ وهمین مطلب توجه مورخان مشرقی را نیزجلب کرده است . بعضی گفته‌اند که کواذ ازروی اعتقاد تام پیروی مزدك‌را اختیار کرد و برخی گفته اند که گرویدن کواذ باین آئین ازراه ترس بوده وازروی تزویر این کیش گرفته است . نولدکه (۲) ، ثابت کرده است که کواذ شاهنشاهی نیرومند وبا اراده بوده و دو بار درمشکلترین احوال تاج و تخت را بدست آورده است وسلطنت را نگاهداشته وبارها کشور روم را ازضرب شمشیر خود بلرزه افکنده است ونولدکه ازاین مقدمات چنین نتیجه میگیردکه گرویدن او بمزدکیان فقط برای درهم شکستن قدرت اشراف بوده است با وجود این از روی هیچیك از منابع همعصر یا تقریباً همعصر کواذ . نمیتوان استنباط کردکه این پادشاه مردی مزور ودورو بوده باشد نه پروکوپ که ستایشگر کواذاست نه اگاثیاس که اورادوست ندارد . نه استیلیت که دشمن اوست . هیچیك اشاره بتزویر وغداری اونکرده‌اند . ازاین گذشته درمنابع موجوده بسی نکات هست که حاکی ازایمان راسخ وخلوص اعتقادکواذ بمزدکیه است . حمزه گوید « چون کواذ متوجه حیات عقبی بود دولتش ویران شد » بنا بر روایت طبری کواذ پیش ازآنکه فریفته مزدك شود یکی ازبهترین شهریاران بود . ازروی روایتی که فردوسی وثعالبي راجع بمذاکره کواذ ومزدك نقل کرده‌اند ، با اینکه افسانه آمیز است ، معلوم میشود اصلاحاتی که این پادشاه باشاره مزدك برای رفع قحط وغلاکرد همه برای صلاح رعیت وازروی محبت وغمخواری نسبت برعایای ناتوان بوده است ونیز اصلاحی

که کواذ راجع بخراج درنظر گرفت وعاقبت جانشین او موفق باجرای آن شد همچنین مبتنی برعدل واحسان ورحم وشفقت بوده است . دراخبارعرب قدیم که البته مخالفین کواذ بوده‌اند ، آمده است که این پادشاه چون اززندیقان بود(۱) « همواره اظهارملایمت میکرد و از ریختن خون بیم داشت و از این رونسبت بدشمنان خود رأفت بسیار بخرج میداد » . معذلك نباید این اجتناب ازخونریزی را امری قطعی ودائمی دانست . پادشاهی که قسمت بیشتر ایام سلطنت خودرا در جنگ گذرانیده و برای درهم شکستن کبر و غرور ونا فرمانی طبقه اشراف ، کوششها نموده ، مسلماً چندان درنریختن خون مواظبتی نداشته است . کواذ درجنگهائی که با روم کرد تابع این نصیحت مجرب بود که گفته‌اند حمله بهترین دفاع است [« تو پیروزی اریپشدستی کنی »] اما نباید حق را کتمان کرد که درمیان حوادث صعب ان دوره و وحشیگری‌های ان ایام ، کواذ آثار نیکوئی ازانسانیت وعدل خویش بیادگار گذاشته است . درکتاب منسوب با ستیلیت شرح دهشتنا کی ازقتل شهر آمیدا که بدست کواذ مفتوح گردید نوشته شده است . اما درموقع خواندن این کتاب باید دوچیز را درنظر گرفت یکی مقتضیات ایام جنگ دیگر تعصب نویسندگان مسیحی که پیوسته میخواسته‌اند بهر بهانه ، دشمنان خویش را مورد تهمت قرار دهند . بنا بر روایت پروکوپ ، ایرانیان چون وارد شهر آمیدا شدند کشتاری بزرگ کردند . کشیشی سالخورد پیش کواذ آمده گفت شایسته شاهنشاهی بزرگ نیست که اسیران را بدست هلاك سپارد کواذ که هنوز خشمناك بود پاسخ داد « چرا خیره سری را بجائی رسانیدید که با من نبرد آزمودید ؟ » آن پیر گفت : « خداوند چنان خواست که آمیدا بدست تو افتد واین فتح نتیجه تدبیر ما نبود بلکه آنرا نتیجه دلیری تو باید شمرد » . پس شاه فرمان داد تا ازکشتار دست بدارند . اما همه اموال را برگیرند و اهالی را باسارت بیاورند تا از میان آنان هرکس نجیب تر واصیل تر است اورا بغلامی خویش برگزیند . چون کواذ باسپاه و اسیران جنگ بایران بازگشت « جوانمردی و رأفتی که شایسته شاهان است » ابراز کرد ودیری نگذشت که همه اسراء را اجازت فرمود تا باوطان خویش بازگردند . (۲)

کواذ سردار خود گلون را Glones بافوجی درامیدا گذاشت نه این سردار نه خود شاهنشاه ، درآن شهر بتخریب خانه ای فرمان ندادند ، وحتی در خارج شهر (۳) هم جائی را ویران نکردند . ظاهر چنین است که کواذ نسبت ببرادر مخلوع خود زاماسب هم با

نهایت رأفت رفتار کرده است و این روش او کاملا خلاف اسلاف اوست(۱) روی همرفته میتوان گفت که البته این پادشاه کاملا پیرو حکمت عملی مزدکیان نبوده است چنانکه قسطنطین بزرگ هم کاملا تابع اخلاقیات دین مسیح نشد لکن از رفتار کواذ نمایان است که تاحدی اخلاق و انسان دوستی مزدکیه دراو مؤثر گردیده است.

ازاین گذشته می توانیم حدس بزنیم که فرمان های اجتماعی کواذ که در نخستین دوره پادشاهی خود صادر کرد. دراوضاع خاندان های نجبا چندان تأثیر محسوسی نداشته است چه اگر درنتیجه این فرمان ها درامور اجتماعی آن دوره اختلالی حاصل شده بود چون زاماسپ بعداز خلع کواذ بتخت نشست. ازآنجا که پادشاهی ملایم وضعیف بود. البته دوچار مشکلاتی میشد وآثار آن مشکلات درمنابع تاریخی ما بنظر میرسید؛ اما نه مؤلفان آن عصر نه مورخان عرب و ایرانی کلمه‌ای راجع باغتشاش وآشوب‌های اجتماعی آن دوره ننوشته اند و هیچ اثری معلوم نیست که دولت برای دفع شورشی و خاموش کردن آتش انقلابی محتاج باقدامی شده باشد.

هرج ومرجی که اززمان شکست فاحش پیروزودوره سلطنت ولاش که پادشاهی ضعیف بود شروع شد، درسالهای نخستین عهد کواذ هم دوام داشت. اینکه درکتاب منسوب باستیلیت آمده است که کواذ (زندیق) ارامنه‌را مورد تضییق وفشار بسیار قرارداد تا مجبور بستایش آتش شوند. بنظر صحیح نمی آید. لکن چون صلحی که گشنسب داذ باارمنیان کرد برای خاموش کردن منازعات دینی و سیاسی کافی نبود (۲) مجدداً جنگ درگرفت وسپاه کواذ بدست ارامنه مغلوب گردید. کادیشیان Kadishéens ساکن حوالی نصیبین و تموریان Tamuréen که ازعشایر کوهستانی ایران بودند، شورش کردند و قبایل عرب درخاك ایران ترکتاز نمودند مقصود ازاین اعراب قبایلی است که امیرحیره که از اتباع وفادار شاهنشاه بود نتوانست دفع کند. کواذ بامپراتور روم اناستاز Anastase ثابت کرد که حق دارد مقداری آذوقه وکمك خرج از او بگیرد تا بتواند دربند قفقازرا در مقابل وحشیان حفظ نماید و امپراتوردرعوض این مساعدت شهر مستحکم نصیبین را تقاضا کرد ولی این شرط را کواذ نمی توانست بپذیرد(۳).

گفتگوی دولتین دراین مرحله بود، که کواذ بعلت شورش مردم پایتخت از سلطنت خلع گردید این شورش را روحانیان کینه ورکردند زیرا که با هرچیزی که بوی

عقایدمانویه میداد مخالفت بودند جماعتی ازاشراف هوا خواه زرمهر، با آنان یاری کردند . دشمن هولناك کواذ ، گشنسپ داذ بود که مقام نخویر Nakhvèr (۱) ومنصب کنارنگ داشت (۲) وسابقاً درموقع گفتکو با ارامنه (۳) مشاور ومعتمد زرمهر بود . روایت کتاب منتسب با ستیلیت که گوید کواذازتوطئه بزرگان آگاهی داشت وبخاك هفتالیان گریخت ، صحیح نیست باقی منابع متفقند که کواذ خلع وحبس شد(٤) نویسندگان رومی دراین باب گفته‌اند که گرفتاری کواذ نتیجه ناخشنودی عموم ملت بود که ازبدعت‌های او به تنك آمده بودند (پروکوپ) وعاقبت همه قیام کردند (اگاثیاس) ولی این شورش ملی‌را باید موافق اقتضای کشور ایران تعبیر کرد یعنی چنانکه رسم آن زمان بود نخست اشراف وروحانیان آتش‌را برافروختند وتوده ملت چندان دخالتی در آن نکردند مگر باین اندازه که هرکس رعیت بزرگی یا مؤبدی بود ، بفرمان خداوندگارخود قیام کرد ؛ زیرا که رعایا ، ازلحاظ مادی محتاج امرا ومالکین واز حیث دیانت تابع و مطیع مؤبدان محسوب میشدند . از این گذشته توطئه خلع کواذ ، شامل همه بزرگان نبود کواذ لااقل درمیان اعیان هوا خواهی با وفا ونیرومند مثل سیاوش داشت که در آن تاریخ ظاهراً درعنفوان شباب بوده است . شورشیان زاماسپ برادرکواذ را بر تخت نشاندند(۵) و اعیانی که عضو شورای پادشاهی بودند ، در تحت ریاست پادشاه جدید مجتمع شده راجع بسرنوشت کواذ رای زدند . نخویرگشنسپ داذکنارنگ که حکمران نظامی مرز هفتالیان بود ، چنین رای داد که کارعاقلانه این است که شاه مخلوع را بهلاکت رسانیم اما اکثرحضاراین پیشنهاد را ردکرده طرزملایم‌تری را راجح شمردند(٦) وبحبس کواذ متفق شدند پروکوپ گوید کواذ را در زندان انوشبرد Anushbard (قلعه فراموشی) نهادند و هیچ دلیلی برای رد این روایت نداریم زیراکه میدانیم این قلعه محبس دولتی بود که متهمین سیاسی را که از حیث نژاد یا مقام خطرناك شمرده میشدند در آن نگاهمیداشتند . (۷)

کواذ دیرزمانی در زندان نماند . سیاوش او را بنحوی از انحاء نجات داد و با اودرفرارهمراهی کرد(۸) گریختن کواذ بزودی موضوع افسانه ها وقصه ها شد(۹) باری کواذ نجات یافت وخود را بدربار خاقان هفتالیان رسانده که او را چون دوستی قدیم پذیرفت و دختری را که از صبیه فیروز ساسانی داشت و خواهرزاده کواذ بود ، بعقد

او در آورد . (۱) و لشکری باو داد و پیمان گرفت که اگر صاحب تاج و تخت شود ، خراجی بدهد . در ٤۹۸ یا ٤۹۹ کواذ تقریباً بی جنگ بسلطنت رسید(۲) در هیچیك ازمنابع ما ذکری ازاوضاع زمان زاماسپ نیست . شورش ارامنه وطغیانهای دیگر که قبل از زاماسپ شروع شد در عهد او دوام داشت و سرکوبی شورشیان پس از خلع زاماسپ واقع گردید . زاماسپ که بعدل ورأفت مشهوراست نمایشی ازفعالیت و نیروی خویش نداد وچون حامیان غیور برای خود ندید ، بهتر دانست که استعفا دهد و تاج و تخت را ببرادر واگذارد .

مندرجات تواریخ راجع بسرگذشت زاماسپ ، فوق‌العاده متفاوت و مختلف است فقط یکی ازمورخان (الیاس نصیبینی) گویا که کواذ زاماسپ را هلاك کرد . پروکوپ مدعی است که او را کورکردداند و نام او را ولاش مینویسد در این جا زاماسپ را با ولاش که قبل از کواذ صاحب تاج و تخت بود و او را نا بینا کردند اشتباه نموده است بنا بر روایت اوتی‌کیوس و طبری زاماسپ نفی بلد شد . دینوری و ثعالبی و فردوسی گویندکه کواذ زاماسپ را بخشیده ازکیفر دادن او صرف نظرکرد . اگاثیاس هم که از منابع درجه اول این عهد محسوب است همین روایت را دارد . بعقیده من از همین اختلاف اقوال مورخان این نکته استنباط میشودکه کواذ، علی رغم طریقهٔ عادی دربارساسانی ، که مدعیان سلطنت را میکشتند یا کورمیکردند رفتار نموده وازگناه برادردرگذشته است . بنا براین ، روایت اگاثیاس را باید یك حقیقت تاریخی شمرد و کواذ در مقابل برادر مغلوب خود نمایشی از رأفت و انسانیت داده که چندان عادی نبوده است . اما اینکه بعض مورخان مثل دینوری و صاحب نهایه گفته‌اندکه کواذ رسماً عهدکردکه مزدکیان را حمایت نکند بهیچ وجه قابل قبول نیست ولی احتمال میرودکه با خود مقرر داشته باشدکه درآینده درکار مزدکیان شرایط احتیاط را مرعی دارد .

اما بزرگانی که در خلع کواذ همدست شده بودند ، بنا برروایت منسوب باستیلیت که مبالغه آمیزاست ، بفرمان کواذ همگی عرضه هلاك شدند . ولی مسلم است که این پادشاه هرگز نمیتوانسته است باین سهولت واختصاریك طبقه نیرومندی چون اشراف ایران را از میان بر دارد . روایت دینوری و ثعالبی و فردوسی که گویندکواذ گناه آنان را بچشم اغماض نگریسته ازسرخطای آنان درگذشت ، محققاًاقرب بصحت است . البته

ین پادشاه جز رجالی را که خصومت آنها مظنه خطری بوده بسیاست نرسانده است. کنارنگ گشنسب داذ که درانجمن مشورت رأی بقتل کواذ داده بود، بکیفر رسید و کشته شد ومقام کنارنگی او بآذرگنداذ Adhurgundädh که ازخاندان او بود داده شد(۱). وسیاوش بپاداش خدماتی که کرده بود بمقام نظامی ارتشتاران سالار یعنی فرمانده کل نیرو و وزیر جنگ نایل آمد(۲)

آنگاه کواذ باستوارکردن قدرت شاهنشاهی پرداخت کادیشیان و تموریان را منقادکرد و قبایل عرب را از تاخت و تاز باز داشت و عرب حیره بفرماندهی نعمان ثانی(۳) درجنگی که با بیزانس شروع شد مساعدتهای مؤثر بسپاه ایران کردند. ارمنیان سر باطاعت فروآوردند وکواذ آنان را آزادی دینی عطا فرمود بشرط آنکه درجلوگیری رومیان با سپاه ایران یارباشند واین شرط را باکمال اکراه پذیرفتند(٤) چنین پیداست که کواذ اقداماتی برای ضعیف نمودن قدرت اشراف بزرگ کرده است. بنا بر قول مسیو اشتین M.E.Estein (٥) کواذ در ردیف بزرگ فرماذار شخصی را بعنوان استبذ Astabadh (٦) قرار داد که (رئیس تشریفات) بود (رجوع شود بصفحه ۸۵ این کتاب) و نیزاین پادشاه بودکه چهارپاذگسپان (۷) درکشورمعین کرد و این چهار والی ظاهراً جانشین چهارتن مرزبان ـ شهرداران سابق شدند(۸)

کواذ برای اینکه خراج موعود را بخاقان هفتالیان بپردازد از قیصر روم آناستاز مبلغی وام خواست و قیصر بامید اینکه عدم پرداخت خراج موجب سردی محبت خاقان هفتالیان وشاهنشاه ایران خواهد شد، خواهش کواذ را ردکرد. پس کواذ در سال ۵۰۲ لشکر بروم کشید. و برخلاف انتظارسیاسیون بیزانس درمیان سپاه ایرانافواجی از هفتالیان نیز دیده شدند وواقعهٔ مهم این لشکرکشی فتح امیدا بود که بدست کواذ افتاد اما هجوم قبایل هون که از دربند (دره داریال) پیش آمدند، شاهنشاه را مصمم کرد که صلحی بمدت هفت سال با قیصرمنعقدکند (۵۰۵ یا ۵۰٦ میلادی) آنگاه بدفع مهاجمین پرداخت و آنان را مغلوب کرده باز پس راند. ولی ده سال بعد قوم دیگر از هون موسوم به سابیر Sabire بارمنستان و آسیای صغیرتاختند(۹) کواذ شهری از قفقازرا که پرتو Partav نام داشت مبدل بحصنی حصین کرده پیروزکواذ نام داد و باین وسیله دربرابرمهاجمین وحشی سدی برآورد(۱۰). این دوره ازسلطنت کواذ قرین آرامش وصفا

بود والبته دراین زمان شاهنشاه ایران بآبادی وعمران کشور چنانکه در خوذای نامگ مسطور شده دست زده است ، قناتها و جداول ها و پلها ساخت وشهرها پی افکند از قبیل رام کواذ درسرحد فارس وخوزستان(۱) وکواذ خوره درایالت پارس(۲)

در حدود ۵۱۹ سخن جانشینی پادشاه بمیان آمد . از آنجا که کواذ بنیان سلطنت و شالده دولت خود را محکم کرده بود ، مانعی ندیدکه طرز قدیم ساسانیان را احیاء کند : یعنی شخصاً جانشین خود را برگزیند(۳) و در این کار کامیاب شد . کواذ سه پسر داشت که قابل پادشاهی بودند کاوس ارشد بود(٤) بعد از اضمحلال خاندان گشنسپ داذکه (۵) از آخر عهد اشکانیان بر ولایت پذشخوارگر Padhashkhvàrgar « ناحیه کوهستانی پذشخوار » (طبرستان) تسلط داشتند ، کواذ حکمرانی این ولایت را بکاوس داد . وبطوری که مارکوارت گفته‌است آن شخصی که تئوفان Théophane نام برده واورا پسر کواذ و ملقب به پذشخوار شاه (Phthasuarsan) میداند ، همین کاوس است (٦) تئوفان گوید کاوس پسر کواذ از مزاوجت این پادشاه با دختر خود موسوم به سامبیکه Sambiké بوجود آمده بود . و مارکوارت ضعف این روایت را ثابت کرده چنین گوید : چون خسرو سومین فرزند کواذ . بنا بر روایات مورخان ایرانی و عرب ، درزمانی بدنیا آمدکه کواذ درحال فراربود و هنوز بدرگاه خاقان هفتالیان نرسیده بود(۷) کاوس ممکن نیست از بطن خواهر زاده کواذ زوجه خاقان باشد . پس باید تولدکاوس را قبل از فرارکواذ دانست و ظاهراً از بطن زنی بوده که درگریزاندن گواذ از زندان بذل جهد نمود وهم خواهر و هم عیال کواذ بود(۸) حجت دیگر هم در تأیید قول مارکوارت میتوان اقامه‌کرد بنا بر روایت تئوفان ، کاوس بمذهب مانویه (یعنی مزدکیه) گرویده و با آن اعتقاد پرورش یافته بود پس نمیتوان احتمال دادکه کواذ بعد ازتجدید سلطنت بر خلاف انتظار طبقه قاهره روحانیون ، تربیت فرزند خودرا بمزدکیان محول داشته باشد . بنا بر این بایدگفت که تربیت کاوس در نزد مزدکیان پیش از خلع پدرش واقع گردیده است .

فرزند دوم کواذ ، زم ، ازیك چشم نا بینا بود واین نقص جسمانی معمولا موجب حرمان از سلطنت میشد . ولی این رسم حتمی‌الاجراء نبود امکان داشت که گاهی چنین اشخاص هم به پادشاهی برسند پس کواذ چون میخواست خسرو را جانشین خودکند بیمناك شدکه مبادا پس ازمرگ او زم بدعوی سلطنت برخیزد زیرا گروهی عظیم بسبب

مردانگی زم هواخواه او بشمار میآمدند . ازاین جهت کواذ چاره کار را قبل از وفات پیش بینی کرد (۱) دراین جا باید گفت که یکی ازدلایل انسانیت ورأفت جبلی این شاهنشاه آن است که برای دفع شر این مدعی احتمالی سلطنت ، بوسایل معموله یعنی اعدام وافناء دست نزد .

پسرسوم او خسرونام داشت وپدر خصالی که شایسته پادشاهان است دراو جمع میدید جز بدگمانی که نقص او محسوب می‌شد (۲) مسلماً حکایت خوذای نامک که گوید مادرخسرو دختردهقانی از دودمانهای قدیم بود که کواذ درایام فرار بعقدخود درآورد ، افسانهٔ بیش نیست . بنا برقول پروکوپ مادر خسرو ، دختر اسپبدس بویه Aspebedes Böë یعنی سپاهبذ یا ایران سپاهبذ بود که درسال ۵۰۵ یا ۵۰٦ با نماینده روم موسوم به سلر Celer قرار داد متارکه جنگ را منعقدکرد . (۳)

اینکه کواذ فرزندکوچك خود خسرو را بر پسر ارشد یعنی کاوس که علناً پیرو کیش مزدك بود ترجیح داد ، تبدیل وتغییرعقیده شاهنشاه را نسبت باین فرقه که درآغاز بآن گرویده بود بطور وضوح آشکار میکند .

کواذ برای استوارکردن بنیان پادشاهی خسرو ، پیشنهاد صلح قطعی بامپراتور روم ژوستن Justin کرد وخواهش نمودکه خسرورا بفرزندی بپذیرد این رسم اخلاقاً امپراتوررا مجبور میکردکه هنگام لزوم فرزند خوانده خویش‌را ، یاری دهد واو را درمقابل مدعیان سلطنت مددکند . این‌پیشنهاد امروز بنظر ما عجیب میآید ولی چنانکه میدانیم دراواخر قرن چهارم امپراتور روم آرکادیوس برای اینکه ازسلطنت جانشین خود تئودوز که خرد سال بود ایمن شود ، یزدگرد اول پادشاه ایران‌را حامی‌او قرار داد . تفاوت دراین است که درمورد خسرو سخن ازپسر خواندگی بمیان آمد . (٤) ژوستن بنابرمشورت پروکلوس Proclos وزیرمشاورخویش، این‌پیشنهادرا پذیرفت بشرط آنکه رسم تبنی (فرزند خوانی) بموجب سندکتبی انجام نگیرد بلکه بوسیله سلاح عمل‌شود چنانکه درطوایف وحشی معمول است . ظاهراً مراد دراین‌جا طرز فرزند خوانی قبایل ژرمن ساکن اروپاست که گویا چندان الزام واجباری دربرنداشته وتکلیفی وارد نمیآورده است . ازآنجا که کواذ نمی‌توانست این شرط را بپذیرد گفتگوی صلح بجائی نرسید زیرا که ازجمله شرایط این بودکه ولایت لازیکه (Laziké, Kolchis) بایران متعلق شود . پس مذاکرات بین دولتین معوق ماند . (٥)

ارتشتاران سالار سیاوش که بزرگترین مرد سیاسی ایران بشمار میآمد باتفاق یکی دیگر از رجال بزرگ ماهبذ نام ازدودمان سورن ، مأمور ختم گفتگوی صلح باروم بودند . دراین وقت که جواب بمراد کواذ نیامد ، سیاوش ازنظر افتاد و مغضوب شد. سبب این بود که شریك او ماهبذ از تکبر فوق العاده او رنجیده و بر تسلط و اقتدارش حسد برده در حضور شاهنشاه چنین وا نمود که سیاوش موجب بهم خوردن قرار داد آشتی شده است. پروکوپ درستکاری و مردانگی سیاوش را ستوده است . باری قضیه را بانجمن بزرگ یعنی مجمعی که مرکب ازاشراف بود وظاهراً مؤبدان مؤبد درآن ریاست داشت رجوع کردند چنین استنباط میشود که این محکمه مخصوص رسیدگی بجنایات عظیمه بوده است اعضا این محکمه که همه ازرقبای سیاوش بودند تصمیم باضمحلال او گرفتند و گناهان دیگر هم متوجه او ساختند مثلا گفتند : سیاوش نمیخواسته است موافق عادات جاریه زندگی کند و تأسیسات ایرانی را محفوظ نگاهدارد ؛ خدایان جدید می پرستیده وزن خود را که تازه بدرود حیات گفته دفن کرده است برخلاف آئین زردشتی که مقرر میدارد اموات را در دخمه بگذارند تاحیوانات شکاری آنهارا بخورند . پس سیاوش محکوم باعدام شد و کواذ اگرچه متأسف بود ، برای اینکه قانون را نشکند حکم محکمه را امضاء کرد . این روایت پروکوپ خیلی جالب توجه است چه استنباط میشود که قضیه سیاوش ضربتی بود که درآن زمان بمزدکیه وارد آوردند واین طایفه در این تاریخ فوق العاده قوت گرفته بودند . پروکوپ تنها مورخی است که راجع بسیاوش قائل بتفصیل شده است ولی نمیگوید که این امیر بزرگ دین « مانوی » داشته است . زیرا که پروکوپ بهیچوجه علاقه بفرقه های دینی ایران نداشته است . برما مجهول است که آیا در شریعت مزدك دفن اموات مجاز بوده است یا نه (۱) همین قدر میدانیم که سیاوش کواذ را که بجهت پیروی مزدك خلع وحبس شده بود اززندان نجات بخشید ودردین قائل ببدعتهائی شده اعتقاداتی مخالف شرع مزدیسنی پیدا کرده خدایان جدید می پرستید . بنا براین طبیعی است که ما خود سیاوش را هم ازمزدکیان بشماریم و اگر این حدس صحیح باشد رفتاری که کواذ کرد باوجود منافاتی که باجوانمردی وفتوت او دارد تا اندازه ای سببش روشن میگردد چه معلوم میشود که عواقب نهضت مزدکیان را شاهنشاه برای ملك خود خطرناك دانسته است . وبعد از آنکه سالها هم کیشان خودرا بنظر اغماض نگریسته نسبت بکارهای مزدکیه چندان تعرضی نمیکرد ، دراین تاریخ مصمم شده است که

روحانیان زردشتی را تقویت نماید. ماهبذ ازمحارم ومشاورین مخصوص پادشاه شد و لقب سرنخویرگان Sar-Nakhvéraghàn یافت . (۱)

چنین پیداست که کواذ این فرصت را مغتنم شمرده تعصب وجا بنداری خود را نسبت بدین رسمی کشور آشکار ساخته است . پس ایبریان Ibère را که عیسوی بودند مجبور بقبول دین وآئین زردشتی کرد . مخصوصاً آنان‌را ازدفن اموات خود ممنوع داشت وفرمان دادکه اجسادرا بنا بررسم ایرانی دردخمه‌ها جای بدهند. اهمیتی که باین حکم اخیر یعنی دفن اموات داده‌اند ودرمحاکمه سیاوش آنرا یکی ازگناهان بزرگ شمرده اند ظاهراً اتفاقی وخالی ازمنظور نبوده است .گرگین پادشاه ایبریان که تابع شاهنشاه ایران بود امپراتور روم‌را بیاری طلب کرد واو هم اجابت نمود . دراین وقت مجادله ایران وروم تجدید یافت وچون سال ۵۲۷ پیش آمد جنگ علنی درگرفت .(۲)

چون منابع موجوده تاریخی را بدقت مطالعه کنیم وکیفیت دعوت مزدکیه را تحقیق نمائیم تقریباً آگاه می‌شویم که دامنه این دعوت درطول مدت سلطنت کواذ تا چه اندازه وسعت پیدا کرده است . شریعت مزدکی بلاشك درآغاز جنبه دینی داشته وبانی آن شخصی بزده عاشق اصلاحات نظری وطالب بهبود احوال زندگانی مردم و بهیچوجه افکار او مشوب بغرضی نبوده است . جنبه اجتماعی این دعوت ازحیث اهمیت دردرجه دوم بوده وفرمانهائی که کواذ در دوره اول پادشاهی خود برای اجرای مرام دنیوی مزدکیان صادرکرده هرچند انقلابی محسوب میشده ولی آنقدرها که مورخان خارجی مبالغه کرده‌اند تازگی نداشته است . درزمان خلع کواذ وعهد سلطنت زاماسپ ، مزدکیه ظاهراً چندان پیشرفتی نداشته اند ومحدود بوده‌اند . معذلك افکار این فرقه در عامه رفته رفته رسوخی پیدا کرد ودر آغاز باهستگی وپس ازچندی بسرعت انتشارگرفت . پس مبلغین وسردسته‌هائی قیام کردندکه نه ایمان و خدا ترسی داشتند نه مثل مزدك بیغرض واصلاح طلب محسوب می‌شدند چون توده را ازانبوه جماعت خود تهورزیادت گشت باعمال زور وتعدی دست زد . واگر بگوئیم که عبارت ذیل درنامه تنسر اشاره باین اوضاع است چندان ازطریق صواب دور نرفته‌ایم : « حجاب حفاظ وادب مرتفع شد ، قومی پدید آمدند ، نه متحلی بشرف هنر وعمل ، و نه ضیاع موروث ، و نه غم حسب و نسب ، ونه حرفت وصنعت ، فارغ ازهمه اندیشه ، خالی ازهر پیشه ، مستعد برای غمازی وشریری ، وانهاء اکاذیب وافتراء وازآن تعیش ساخته وبجمال حال رسیده ومال یافته »

پس درهرسو دست تطاول درازشد املاك را ویران کردند زیرا که این نودولتان از کار فلاحت و قوفی نداشتند .

میتوان حدس زدکه هرج و مرج بکجا رسیده است و همچنین از روایاتی که مورخان راجع باصلاحات خسرو اول و ترمیم خرابی ها ذکر کرده‌اند پیداست که ویرانی کشور بچه میزان بوده‌است . درفصل آینده بذکرآن اصلاحات خواهیم پرداخت .

اگرچه کیش مزدك پس از ورود بطبقات سافله تدریجاً صورت یك مسلك سیاسی گرفت ولی اساس دیانتی آن باقی بود و پیروان این آئین در میان طبقات عالیه هم وجود داشته اند (۱) عاقبت مزدکیان خود را باندازهٔ قادر یافتندکه شروع بترتیب مراتب روحانی خود نموده یکنفر رئیس روحانی انتخاب کردند بنا بر روایت مالالاس نام او اندره زر Andarazar بوده(۲) و نولدکه این لفظ را اندرزگر Andarzgar دانسته که در زبان ساسانی بمعنی مشاور و معلم است(۳) . این کلمه عنوان بوده است نه نام عادی وظاهراً رئیس کل فرقه مزدکی را اندرزگرمیخوانده‌اند . (٤) باری مالالاس و تئوفان روایت کرده‌اند که این اندرزگردرقتل عام مزدکیان بهلاکت رسید وازطرف دیگردر همه منابع تاریخی ایرانی و عرب که مأخذشان خوذای نامگ بوده . مسطور است که مزدك باگروهی از اصحابش در روز قتل عام هلاك شدند . پس خیلی محتمل است اندرزگری که مزدکیان بریاست کل خود برگزیدند . همان مزدك باشد .

نا توانی و ضعفی که بسبب فتنه مزدکیان در ایران پیش آمده بود . اگرچه کواذ را مانع نشدکه مردانه با رومیان نبردکند ، ولی نظر بهمین ضعف داخلی ایران حارث بن عمرو از قبیله کنده توانست که منذر ثالث پادشاه حیره را منهزم کند و بپادشاهی حیره بنشیند(۵)

این واقعه درآخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ رخ داده (٦) علت آن نقشهٔ بودکه مزدکیان راجع بولیعهدی کاوس پذشخوارشاه پسر کواذ کشیده بودند ومیخواستند علی رغم تصمیم شاهنشاه بوسیله توطئه و تحریك این شاهزاده مزدکی را بر تخت ایران جای داده خسرو را محروم کنند . این آخرین قطرهٔ بودکه جام صبر را لبریز کرد . اگرچه همه اقوال تئوفان را که در این باب می بینیم نباید صحیح بشماریم ولی روایتی که مالالاس و تئوفان ذکر کرده‌اند مشتمل بر حقیقت تاریخی هست . این دو مورخ مطالب خود را ازشخصی ایرانی بسته گر Bastagar نام گرفته اند(۷) که بعدازاین حوادث

بدین نصارا گرویده و تعمید یافته و نام تیموته Timothé گرفته است.

دولتیان طریقه راکه بارها تجربه شده بود پیش‌گرفتند انجمنی از روحانیان دعوت کردند(۱) و اندرزگر مزدکیان را باسایررؤساء فرقه بآنجا خواندند وگروهی عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. کواذ شخصاً مجلس را اداره میکرد (۲) اما خسرو که بولایت عهد معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته بندی مزدکیان و کاوس میدید، تمام همت و همگی جهد خود را مصروف داشت تا کار طوری بپایان رسد که ضربتی هولناك و قطعی بفرقه مزدکی وارد آید(۳) پس چند تن از مجادلین و مباحثین کار افتاده و آزموده را از میان مؤبدان پیش آورد نام آنان از اینقرار است: پسر ماهداذ - نیوشاپور داذ هرمزد - آذر فروغ بغ - آذر بذ - آذر مهر - بخت آفرید (٤) مؤبدان مؤبد و گلونازس Glnazes و بازانس Bazanes (٥) کشیش مسیحیان که دراین پیش آمد با زردشتیان همداستان شده بودند، در انجمن حضور داشتند. بازانس مورد توجه خاص کواذ بود زیرا که از طبابت سر رشته داشت. طبعاً مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و در این اثنا افواج مسلحی‌که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ درکف برسر آن طایفه ریختند. اندرزگر (که ظاهراً خود مزدك بود) بهلاکت رسید(٦) عده حقیقی مزدکیان که دراین دام مقتول شدند، معلوم نیست. اعدادی‌که مورخان ایران و عرب آورده‌اند بنای صحیح ندارد ولی ظاهراً همه رؤساء در این مکان عرضه هلاك شدند چنانکه بعد از این واقعه‌که حکم کشتارعموم مزدکیان صادر شد(۷) افراد این فرقه چون رئیس مطاع نداشتند پراکنده‌گشتند و در مقابل دشمنان خود طاقت ایستادگی نیافتند. همه مضمحل شدند دارائی آنها ضبط وکتب دینی آنها سوخته شد (۸) چنین استنباط میشود که میان قتل عام و افنای مزدکیان با تجدید سلطنت منذر در حیره رابطه و تلازمی موجود بوده است‌که ما نمیتوانیم بتحقیق آنرا بیابیم. در سال ۵۲۹ منذر لخمی موفق شد که حارث کندی غاصب امارت خود را مغلوب کند و کشور خویش‌را بدست آورد(۹) این امیردلیر که درفنون جنگ مهارتی بکمال داشت در جنگ ایران و روم خدمات گرانبها بایرانیان کرد این کسی است که پروکوپ او را بزبان یونانی چنین نامیده است « الا مونداروس هو سخیخیس » یعنی المنذربن الشقیقه (۱۰)

حدس میتوان زد که بعد ازقتل‌عام مزدکیان کواذ دست باصلاح و عمران کشور زده است این کاری بود که جانشین او خسرو اول بحسن ختام رسانید و نیز در دنباله این آبادی و عمران بوده که کواذ در صدد اصلاح امر خراج بر آمد و میوه افتخار این کار هم نصیب جانشین او گردید. (۱)

درسال ۵۳۱ کواذ رنجورشد وبنا بر رأی ماهبذ آخرین وصایای خودرا راجع بولیعهدی خسرو اول بنگارش آورد. ماهبذ وصیتنامه را ترتیب داد وکواذ آنرا مهر کرده باو سپرد(۲) کمی بعد از این کار کواذ که تحقیقاً یکی از بزرگترین شاهنشاهان ساسانی است بدرود حیات گفت. کاوس، شاهزاده مزدکی‌که در جبال پذشخوارگر مقامی منیع و مستحکم داشت بدعوی سلطنت پرداخت ولی ماهبذ وصیتنامه‌کواذ را، درانجمن بزرگان، که علی‌الرسم بایستی نسبت بجانشینی پادشاه رای بدهند، بیرون آورده، دعاوی کاوس را باطل کرد. همه حضار با ماهبذ دراین نکته همرای شدند که اراده پادشاه متوفی حکم قانون دارد (۳) زیرا که همه میدانستند خسرو در مقابل شورشیان و هرج و مرج خواهان سیاستی استوار پیش خواهد گرفت. در این مورد کارمؤبدان مؤبد منحصر باین‌شد که وصیتنامه پادشاه متوفی را گشوده در حضور خسرو قرائت کند (٤) چنین پیداست که کاوس بر برادر شوریده و متوسل به تیغ و تیرشده ولی توفیق نیافته است در هر حال اندکی بعد ازجلوس خسرو کاوس بهلاکت رسید(۵) باین ترتیب آخرین خطری‌که از جانب مزدکیان ممکن بود کشور را تهدید کند بر طرف شد از این وقت ببعد مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و باین صورت حیات خود را دوام داد و بعد از ساسانیان هم درعهد اسلام بارها خود نمائی کرد.

فصل هشتم

کسری انوشروان

تحکیم سلطنت ــ تجدید درجات اجتماعی ــ اصلاح مالیات ــ اصلاحات نظامی ــ جنگ بادولت بیزانس ــ هفتالیان و ترکان ــ تسخیر یمن ــ شخصیت کسری ــ شورش انوشك زاد ــ توصیف پایتخت ــ و تصور سلطنتی ــ تأسیسات کشووری مراسم بار شاهنشاه ــ تشریفات دربار ــ امتیازات ــ القاب ــ سیاست ــ دورهٔ بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ــ تعلیم و تربیت ــ علوم ــ طب ــ برزویه طبیب وادیب ــ دیانت و فلسفه ــ نفوذ ادبی هند ــ «کلیلگ ودمنگ» ــ ادبیات اخلاقی ــ انحطاط دیانت زردشتی ــ اوضاع مادی ومعنوی ایران درعهدکسری ــ

ظهور کسرای اول که در تاریخ بلقب انوشروان (انوشك روان یعنی «جاویدان روان») معروف است(۱) مطلع درخشان ترین دورهٔ عهدساسانی. فرقه خطرناك مزدکی مغلوب ودرداخله صلح وسلم حکمفرما شد لکن اغتشاشات طولانی که در همه طبقات جامعه تأثیر داشت، ملت را ناتوان وفقیر کرده بود.

طبری(۲) مقدمهٔ نامه‌ای را که پادشاه جدید به نخویرگ زاذویه (؟ Nakhvéragh Zädhöé) پاذگوسپان قست شمال (۳) نوشته نقل کرده‌است: «سلام برتو باد بدانکه هیچ چیز چندان مایه بیم نتواند بود که ازدست رفتن شخصی که فقدانش موجب زوال نعمت ها ووقوع فتنه‌ها تواند شد شخصی که ازنبودن او مردمان نیکوکار وافاضل عهد بانواع ناکامی و بدبختی دوچار خواهند شد و شخص آنها وحشم ومال وعیال آنها دستخوش مکاره روزگار خواهدگشت و ما هیچ وحشت و بیمی و هیچ فقدانی را برای عامه خلق ناگوارتر ازفقدان پادشاهی صالح وشایسته نمیدانیم» بلا شك درزیر پردهٔ این الفاظ. کسری عمداً ازسیاست کواذ انتقاد کرده است. باید دانست که هرچند سیاست کواذ

اقتدار سلطنت‌را ازقید اشراف آزادکرد ، لکن این آزادی‌را بقیمت خرابی کشور بدست آورد . در عین حال ازلحن این قطعه مراسله و وجههٔ اطمینانی که ازآن نمایان است ، معلوم می شود کسری مصمم بوده است وضعی را که سلف او ایجادکرده بود مغتنم شمارد واساس سلطنت‌را تقویت کند وتمام قوای مادی ومعنوی خودرا درتدارك وجبران مصائب کشور بکار برد ، وازدشمنی وعداوت هیچکس باك نداشته باشد .

دراینوقت مجدداً پادشاه مرکز کل اقتدارات شد و بر وضیع وشریف فرمانفرمائی یافت وحتی برروحانیون هم مسلط شد در نامه منتسب به تنسرکه اوضاع سیاسی زمان کسری اول‌را نشان میدهد چنین مسطور است که پادشاه « نظام است میان رعیت و اسفاهی وزینت است روزجشن وتفریح وملجاء و پناه است روز ترس ازدشمن . » (۱) کسری مصمم بود که برطبق ارادهٔ خود حکومت کند ومداخله اعیان‌را درکار حکومت بهیچوجه جایز نشمارد وبرای اینکه ازقدرت وزرك فرماذار بکاهد بعضی ازامور‌را که تا آنوقت دردست او بود بین چندین نفر دیگر ازکارگزاران عالیرتبه دولت تقسیم کرد(۲)

کسری اصلاحات را شروع کرد ونخست بعلاج اوضاع مختلی کوشید که نتیجه فتنه مزدکی بود (۳) . فرمان داد که اموال منقول وغیر منقول مالکینی‌را که مزدکیان گرفته بودند بآنان مسترد داشتند واموال بی صاحب‌را برای اسلاح خرابی‌ها تخصیص دادند . واما درباب زنانی که مزدکیان ربوده بودند مقرر فرمود اگر آن زن قبل‌از آن واقعه شوهر نداشته یا شویش دراین میان فوت شده است ، درصورتیکه مرد رباینده ازحیث طبقه اجتماعی با آن زن مساوی باشد بایستی اورا شرعاً بعقد خود درآورد . وگرنه بایست ازآن زن کنار گیرد (٤) یا بموجب روایت دیگر(٥) زن مختار بود که او را بشوهری خود اختیار بکند یا نکند . بهرحال رباینده مکلف بود مهر (٥) یا مهر مضاعفی (٤) بخانوادهٔ زن بپردازد . اگر شوهر قانونی زن درقید حیات بود زوجه باو برمیگشت وغاصب می‌بایست معادل مهریرا که شوهر قانونی داده بود بزن بپردازد(٤) هرطفلی که نسبش مشکوك بود بایست متعلق بخانواده ای باشد که درآن زندگانی میکرد ودر آن خانواده حق وراثت داشت . (٥) هرکسی‌خسارتی بردیگری واردآورده یا مال یا چیز دیگر اورا غصب‌کرده بود مجبور باداء غرامت می‌شد وبمجازاتی متناسب باجرم خود می‌رسید . خانواده های اعیان و اشراف راکه بواسطهٔ کشته شدن سر دودمان خود به تنگدستی افتاده بودند شماره نمودند وبدقت عدهٔ یتیمان و زنان بی

شوهر آن خانواده ها را حساب کردند و بهر کدام آنها قوت لا یموتی دادند. پادشاه یتیمان این طبقات را « اطفال خود » شمرد. دختران را بمردانیکه هم طبقه آنان بودند بزنی داد وجهیز آنها را از خزانه دولتی تهیه کرد و پسران را از دختران دودمانهای نجیب زن داد و جهیز آنها را خود بعهده گرفت و آنانرا توانگر کرد و فرمان داد که دردرگاه بمانندپس آنهارا تعلیم‌دادند و برای‌ادارهٔ امور مهمهٔ مملکت حاضرو آماده نمودند. بدین طریق کسری طبقه جدیدی نجبای درباری پدید آورد که مطیع وفدائی او بودند. گذشته از این فرمان داد تا ابنیه واملاکی که بواسطه کوتاه شدن دست صاحبان آنها و انهدام جداول و قنواة ویران شده بودند آباد نمایند مالکین را کمك کردند و بآنها چارپایان جدید دادند تا بکارخود مجدداً مشغول شوند. دهات خراب را از نو بنا کردند پلهای چوبی وسنگی را که ویران شده بود مرمت نمودند و در محلهائیکه مورد خطر بود استحکاماتی ساختند.

روشی که تا آنزمان دراخذ خراج ارضی ومالیات شخصی بکاررفته بود، نه فقط سلطنت را فایده نمی بخشید بلکه زحمات و خساراتی برای مؤدیان مالیات فراهم مینمود چنانکه نقل کرده اند که کشاورزان قبل از ادای مالیات (۱) جرأت نمیکردند بمیوه های رسیده دست بزنند وخصوصاً کواذ چون براین امر آگاهی یافت گویا تصمیم گرفت که بطورکلی این روش اخذ خراج را تغییر دهد و عاقبت این اصلاح بدست انوشروان انجام یافت. تمام اراضی مزروعه را بدقت اندازه گرفته ممیزی کردند و توزیع مالیات ارضی جدید بر آن اساس قرارگرفت و آن ممیزی بدست « مردمانی منصف و خیرخواه » بعمل آمد که شاه بدان منظور انتخاب کرده بود. نرخهای ثابتی که مطابق‌اصول جدید معین‌شد ازاینقرار بود: هرجریب(۲) گندم یاجوسالی یك درهم. هرجریب مو هشت درهم. هرجریب ینجه(۳) هفت درهم. هر جریب برنج $\frac{5}{6}$ درهم و سالیانه از هرچهار نخل ایرانی یا شش نخل آرامی یا شش درخت زیتون یك درهم میگرفتند سایر محصولات دیگر از ادای مالیات معاف بود و نخلهای پراکنده نیز که جزء نخلستان مستقلی بشمار نمیآمد، از ادای مالیات معاف گشت(٤). ظاهراً این نرخها سنگین نبوده است منتهی مادرست نمیدانیم که بموجب قوانین مالیاتی مذکورصدی چند از کل مالیات وصول شد و این وصول با اجرای اعمال فوق‌العاده صورت گرفت یا بتدریج وباقتضای جریان اداری. لکن بطورکلی روش جدید بلاشك باعث آسودگی

رعایا شده و در عین حال در آمد خزانه را ثابت تر و چندین برابر کرده است و بدین مناسبت در دوره خلافت اسلامی نیز بنای اخذ خراج بر همین شالده قرار گرفت .

مالیات شخصی را نیز خسرو اول بر طبق طرح محاسبین سابق الذکر اصلاح کرد . این مالیات بر تمام اشخاص بیست ساله الی پنجاه ساله تعلق میگرفت « باستثناء بزرگان و نجبا و سربازان وروحانیان ودبیران وسایر خدمتگزاران دولت » مؤدیان را بر حسب ثروتشان بچندین طبقه تقسیم کردند . بعضی ازافراد دوازده درهم و برخی هشت و گروهی شش وسایر رعایا هرتن چهار درهم میپرداخت . مالیاتها را باقساط سه‌ماهه میگرفتند(۱).

کسری صورت نرخهای جدید را در گنج سلطنتی نهاد و رو نوشتهای دیگری بهمهٔ مأمورین ادارهٔ مالیات و همه قضاة بلوك فرستاد و قضاة مزبور را مأمور کرد که مواظبت کنند تا مالیاتها عادلانه اخذ شود و اگر خساراتی متناسب با مالیات بر گندم و باغ اشخاص وارد آید . آنها را از ادای مالیات معاف کنند . قضاة بلوك صورت معافیها را بحکومت مرکزی میرساندند و حکومت نیز اوامر مناسبی به تحصیلداران صادر میکرد منظور خسرو ازاین بازرسی این بود که ازاسرافاتی که تا آنزمان دراخذمالیات معمول بود جلوگیری کند (۲) علت اصلی این اصلاح مالیاتی را خود کسری چنین بیان میکند : بایست پول درخزائن سلطنتی جمع کنند تا درهنگام جنگ همه وسائل مهیا باشد واحتیاج بتحمیل مالیاتهای فوق‌العاده نیفتد(۳) دفع دشمنان خارجی وداخلی کشور بنظر کسری از اهم امور بود بهمین جهت پس از اصلاح مالیات در نظامات لشگری نیز تغییراتی پدید آورد . تا آن زمان نجبای فرودست که بمنزله‌هسته ومغزسپاه ایران بودند بایستی بدون جیره خدمت کنند و ساز و برگ جنگ را بخرج خویش فراهم نمایند . لکن کسری « آسواران‌را عرض کرد وهرکدام‌را که ثروتی نداشتند یاری‌داد واسب و اسلحه بخشید و جیره ای ثابت مقرر فرمود . » (٤) پیاده نظام که ازروستائیان و کشاورزان تشکیل یافته بود همه وقت در جنگ آلت ضعیفی بشمار میرفت بلیزر Bélisaire و هرموژن Hermogène سرداران رومی پیاده نظام مزبور را چنین توصیف کرده‌اند « جماعتی دهقانی فقیرند که بدنبال سپاه نمی‌آیند مگر برای اینکه دیوارها را خراب و اجساد کشتگان را برهنه کنند و سربازان را خدمت نمایند » (مقصود از سربازان اینجا آسواران است)(٥)

در زمان کسری سلاح کامل آسواران مرکب بود ازیک برگستوان اسب و

جوشن بلندی و زره سینه پوشی و ران بندی و شمشیری و نیزهٔ وسپری مدور وگرزی که بکمربند بسته میشد و تبرزینی و ترکشی‌که حاوی دوکمان با چند زه و سی تیربود دوکمند بافته را از پشت سر بکلاه خود متصل میکردند(۱) . بمناسبت زره سنگینی که داشتند آسواران را تنوریگ Tanùrigh (۲) میخواندند سلاح عمده درجنگ نیزه‌وکمان یعنی همان اسلحهٔ باستانی بود‌که ایرانیان از قدیمترین ازمنه با نهایت استادی بکار میبردند . پروکوپ(۳) شهادت داده است‌که تقریباً همه ایرانیان تیر اندازان لایقند و در این فن از جمیع مردمان ماهرتر و زبردست تر میباشند لکن میگوید تیر آنها قوتی ندارد زیرا که زه کمانشان باندازهٔ کافی کشیده نیست .

از آن گذشته ازعهدخسرو اول‌کلمه « آسواران » معنی جدیدی یافته است . روایتی ازجاحظ ومسعودی(٤) که از مآخذ ساسانی استخراج شده، میرساندکه دردربارخسرو آسواران وپسران پادشاه(٥) طبقه اول را تشکیل میکرده‌اند. بموجب عبارت دیگر از کتاب التاج جاحظ ، شاهنشاه همسفران خودرااز میان آسواران واشراف بزرگ برمیگزید بعلاوه منابعی در دست است (٦) حالی از اینکه یك عده از آسواران مأمور محافظت پسران خسرو دوم شدند . کلمه آسواران سردار در کتاب ماذیگان Madhighan چترنگ Tchatrang مذکور است (Zamasp Asana, Pahlavi Texts I.P.۱۱۷,I,I) وهریز که‌پس ازتسخیر یمن از طرف کسرای اول بحکومت آنجا منصوب شد یکی از آسواران بود جانشین او موسوم به زین Zin همین عنوان را داشت(۷)

اما نکتهٔ دیگری از اصلاحات لشگری خسرو اول هست که قبل ازهرکس مسیو اشتاین آن‌را دریافته وواضح کرده است (۸) پس از آنکه کسری قوم کوهستانی موسوم به پاریز راکه ساکن کرمان بودند باطاعت درآورد . بازماندگان آنهارا بقسمتهای مختلف کشور انتقال داد وبآنها مساکن عطا کرد ومجبور بخدمت سربازی نمود . ازیك قوم دیگر موسوم به چول (۹) که ظاهراً عصیان کرده بودند ، کسری فقط هشتاد نفر باقی گذاشت که ازبهترین مردان جنگی آن قوم بودند وآنهارا بشهر شاه رام پیروز انتقال داد . آنها نیز مکلف بخدمت نظام شدند سپس پادشاه اقوام ابخاز Abkhazes وخزر Khazares وآلان Alains راکه برایران هجوم کرده ودرارمنستان ده هزار اسیر بچنگ آورده بودند مغلوب نمود وآنهارا درآذربایجان ونواحی مجاور آنجا مستقر گردانید (۱۰) دراین باب چند روایت دیگر ازبلاذری موجود است که بر روایات

طبری دراین خصوص رجحان دارد. دربلاد الشابران Esh-shàbiràn ومسقط که بامر کسری بنا شد ودر قلعهٔ مهم سرحدی دربند (الباب والابواب) که استحکامات آن تقویت یافت ، سربازانی شجاع جای گزین کردند این سربازان‌را بعربی السیاسجین (؟) خوانده‌اند کسری ساخلوی بلاد ارمنستان‌را که ازروم گرفته بود ، باین قوم واگذاشت . وشهری مستحکم بنام سغد بیل در گرجستان بنا نهاد وسغدیان وپارسیان‌را[1] درآنجا مسکن داد (۱) بموجب روایت همان مؤلف (۲) کسری چندین پادشاه کوچك در قفقاز نصب نمود. کوچاندن وانتقال دادن طوایف مغلوب ازعادات قدیمه محسوب می‌شود . پادشاهان آشوروگاهی هخامنشیان نیزباین کار مبادرت میکردند (۳) وچنانکه دیدیم بعضی از پادشاهان ساسانی مانند شاهپور اول وشاهپور دوم اسرای جنگی‌را در نواحی مختلف ایران مستقر میکردند . اما طرز کوچ دادن خسرو اول با شیوه اسلاف مختلف بود و بنا برتحقیق مسیو اشتاین تفاوت عمده در این بود که خسرو آنهارا مرتباً درمقاصد نظامی بکار میبرد . اقوام وحشی‌را که بنیه طبیعیشان برقوت بدنی کشاورزان ضعیف ایرانی برتری داشت در نواحی سرحدی استقرار میداد تا حملات دشمنان خارجی را دفع کنند و کمکهای نظامی بدولت بنمایند . بدینطریق سپاه دائمی که خسرو اول ایجاد کرده بود مرکب ازآسواران ایرانی ومهاجرین غریب بود و این گروه اخیر بزودی با اوضاع مساکن جدید خود انس گرفتند و خواص سلحشوری که در فطرت داشتند ابراز کردند . کسری افواج دیلم وممالك مجاورآنجارا به یمن فرستاد تا بومیان یمن را درمقابل حبشیان یاری دهند (٤) .

تشکیلات جدید سپاه موجب تغییری درطرز فرماندهی کل شد . کسری منصب اران سپاهبذ را ملغی کرد وچهارسپاهبذ را بریاست دائمی سپاه ، هرکدام دریك ربع کشور منصوب نمود . سپاهبذ شرق افواج خراسان وسکستان و کرمان را بفرمان خود داشت وسپاهبذ جنوب افواج پارس وخوزستان را وسپاهبذ مغرب افواج عراق را تا سرحد دولت بیزانس وسپاهبذ شمال افواج ممالك ماد بزرگ و آذربایجان را درزیر حکم خویش داشت . (۵)

اما راجع بمقامیکه سپاهبذان درضمن صاحبان مراتب داشته‌اند مسعودی روایت بسیار جالب توجهی دارد (٦) . گوید اردشیر اول (که تمام جزئیات تشکیلات اداری

را باو نسبت میدادند) رجال دولت‌را برهفت دسته تقسیم کرده بود (۱) در چهار صف اول اولیای دولت وهمه اشخاصی‌را قرار داد که درایجاد واجراء قوانین دست‌داشتند: ۱ - وزراء ۲- مؤبد [بزرگ] قاضی کل ورئیس هیربذان ۳- چهارسپاهبذ که‌مأمورین‌مهم دولت بشمار میرفتند وهر کدام در قلمرو خود صاحب اختیار بودند و بر یك ربع مملکت حکومت میکردند ومعاونی در اختیار خود داشتند موسوم به مرزبان (۲) سپس خوانندگان و نوازندگان و تمام کسانیرا که شغلشان موسیقی (۳) بود دریك طبقهٔ مخصوص جاداد. ازاینجا معلوم میشود که مرزبانان قائم مقام سپاهبذان شده بودند ازاین‌گذشته صورتیکه ازمسعودی نقل شده حاوی نکات مفیدی نیز هست مقصود او ازطبقه‌وزراء ظاهراً وزرك فرماذار وسایر عمال عالی رتبه است که خسرو بعضی ازمشاغل واختیارات وزرك فرمازار را بآنان محول فرموده بود. و اما پدید آمدن خوانندگان و نوازندگان در ردیف عالیترین مأمورین دولت، روایتی است که مؤید آن فهرست موجودات آسمانی است که مزدك به پیروان خود نشان داده و مأخوذ از ترتیب درجات دربار آن عصر ایران بوده است (٤) اما آنچه شاید شگفت‌تر از همه باشد اینست که نامی ازپاذگسپانان درصورت مروج‌الذهب دیده نمی‌شود. محققاً بجای چهارپاذگسپان که درعهد کواذ وجود داشته، در اینزمان چهار اسپهبذ بر قرار کرده بودند، که هریك مرزبانی در معاونت خود داشت. چنانکه کواذ نیز پادگسپانان سابق الذکر را بجای چهار مرزبان عهد یزدگرد دوم نصب کرده بود. بموجب روایت طبری (۵) می‌دانیم که درموقع جلوس کسری در چهار قسمت کشور پادگسپانان حکومت می‌کرده‌اند. کسری یقیناً با تعیین چهار سپاهبذ بجای آنها خواسته است جنبهٔ لشگری چهار ایالت مزبور را تقویت کند. درزمان خسرودوم یك‌تن‌بنام پادگسپان مغرب (٦) وجود داشته که دارای اختیارات سپاهبذ بوده است. بنا براین در آن عهد ظاهراً بین القاب پادگسپان وسپاهبذ تفاوتی قائل نبوده‌اند.

لیکن دربحث این مسئله باید متن مهم دیگری را هم درمد نظر گرفت و آن نامهٔ تنسر است که گوید: «هیچ آفریده (۷) را که نه از اهل بیت ما باشد شاه نمی باید خواند جز آن طایفه که اصحاب‌الثغورند، الان [و] ناحیت مغرب وخوارزم و کابل» (۸) دراین‌عبارت از نامهٔ مذکور اشاره بچهار فرمانده ایالات شده است و چون این نامه پس از اصلاحات‌لشکری انوشروان نوشته شده، یقیناً مقصود چهار سپاهبذ است.

فقط باید در تعیین ایالات اشتباهی شده باشد زیرا اگر کابل ضمیمه دولت خسرو بوده باید جزء ایالات شرق بشمار میرفت وانگهی از ایالت جنوب نامی برده نشده است . (۱)

طبری و فردوسی (۲) حکایت عجیبی نقل کرده اند از اینقرار که پابهك منشی پادشاه که از طرف او مأمور باز رسی حقوق سپاه بود همه سپاهیان را سان دید و چون نوبت بنام پادشاه رسید او را نیز بخواند و از ساز و برگ او نکته‌ها گرفت و عاقبت مزدی از برای او مقرر کرد که فقط یك درهم بیش از حد اکثر مزد سایر سربازان بود . از این حکایت استنباط می‌شود که اصلاحات لشکری خسرو اول چه تأثیری در اذهان نموده وچگونه مقررات سخت و تبعیض ناپذیر این‌شاهنشاه لشکر ایرانرا محل ترس عموم وحافظ نظم کشور کرده بود .

فی الواقع اگرچه خطری که مزدکیان در داخل کشور متوجه دولت نموده بودند مرتفع شد لکن اوضاع خارجی کاملا کوشش کسری را درامور لشکری ایجاب مینمود هرچند بین ایران و بیزانس درسال ۵۳۲ یعنی دومین سال سلطنت کسری صلحی منعقد شد لکن همواره انتظار تجدید جنگ داشتند از طرف دیگر در مقابل هفتالیان ایران هنوز احساس سرافکندگی میکرد چه مجبور بود سالیانه خراجی به پادشاه آنقوم بپردازد . (۳) مشاجره‌ای که بین دولت غسانیان خراجگزار روم و پادشاه حیره مطیع شاهنشاه ایران واقع گردید موجب اشتعال نایره جنگ بین دو کشور ایران وروم شد (٤) درسال ٥٤٠ کسری انطاکیه را گرفت و ویران کرد و پس از جنگهای متعدد که گاهی غلبه با ایرانیان و زمانی با رومیان بود در سال ٥٤٥ قرار متارکه جنگ بامضای طرفین رسید . بعداً درقفقاز جنگ کردند وسعی کسری درتسخیر لزها Lazes که قومی عیسوی بودند . در نتیجه تحریکات رومیان عقیم ماند . صلح قطعی که در سال ٥٦٢ بمدت پنجاه سال بامضاء رسید ، هریك از دو طرف را مالك اراضی سابق خود شناخت آزادی تجارت بین ایران و بیزانس تامین یافت . عیسویان درکیش خود آزادی یافتند لکن مقرر گردید که پیروان هر دو دیانت کسی را بدین خویش دعوت نکنند .

پس از ختم جنگ روم ، کسری دربین سالهای ٥٦٧-٥٦٣ ، دولت هفتالیان را که دراثرحملهٔ یك‌قبیلهٔ ترك بسرداری سین‌جیبو Sindjibù (سیلزیبول) (٥) متزلزل

شده بود ، برانداخت . رود جیحون سرحد بین ایران وسر زمین خاقان ترك شناخته شد . این‌خاقان بزودی برای ایران دشمنی خطرناك تر ازپادشاه هفتالیان گردید . بعضی از قبایل ترك حتی درقفقاز نمودار شدند و کسری برای اینکه ازحملات آنان جلوگیری کند براستحکامات قلعهٔ دربند افزود . (۱)

درقسمت جنوب ، کسری قدرت خود را بریمن‌بسط داد . این‌مملکت درآنزمان در دست‌حبشیان‌بود . وهریز که یکی ازسرداران کسری بود بااعراب همدست شد ودر سال ۵۷۰ حبشیهارا خارج کرد وازجانب شاهنشاه بحکومت آن کشورمنصوب گردید(۲)

درحدود همان ایام سین‌جیبو بتحریك دولت روم بایران تاخت . قلاع استواری که کسری بنا کرد موقة باین‌حملات خاتمه داد لکن این واقعه موجب تیرگی روابط ایران و بیزانس گردید . اغتشاشاتی که در ارمنستان رخ داد موجب جنگ تازه‌ای شد که درسال ۵۷ واقع گردید . بین‌النهرین مجدداً غارت و خراب گشت ژوستی‌نین پس‌از انکه درملیتن Mèlitène فتحی عظیم کرد از خسرو شکست یافت . موریس بجای او فرمانده سپاه بیزانس شد وتاخت وتازی چند درخاك ایران‌کرد شهرسینگار را فتح نمود . آنگاه مذاکراتی بین طرفین بمنظور عقد صلح شروع شد لکن‌کسری درسال ۵۷۹ وفات یافت و نتیجه صلح را ندید .

در روایات شرقی خسرو اول نمونهٔ دادگستری است و مؤلفین عرب و ایرانی حکایات بسیار در وصف جد و جهد او برای حفظ عدالت نقل‌کرده‌اند . نظام‌الملك (۳) در این خصوص حکایتی دارد که ظاهراً از مأخذ صحیح نقل کرده و نمونهٔ آن نوع حکایات محسوب تواند شد . خسرو هنگام جلوس ببزرگان سپرده بود که بامردمان بدرستی و عدالت رفتارکنند لکن رجال و مأمورین عالیمقام مرتکب اعمال نا شایست میشدند .کسری پس ازسه یا چهارسال آنها را گرد آورد و سخنان بسیار فرمود منجمله چنین‌گفت : « بدانیدکه مرا این پادشاهی خدای عز و جل دادومن بشما ارزانی داشتم و هرکس را ولایت دادم و هرکسرا دراین دولت حقی بر من بود بی نصیب نگذاشتم و بزرگانی که بزرگی و ولایت از پدرم یافته‌اند ایشان را هم بدان محل و مرتبت بداشته‌ام ومنزلت ونان پاره ایشان‌کم نکرده‌ام » پس بار دیگر آنان را فرمودکه دست ازآزار رعیت باز دارند . چون روزی چند برآمد همه بر سرکار شدند وهمان بیداد ودراز

دستی پیش گرفتند و نوشروان را بچشم کودکی نگاه میکردند . « هر کس پنداشت که انوشیروان را او بر تخت نشانده است اگر خواهد اورا پادشاه دارد و اگر نخواهد ندارد. »
روایات دیگری دردست داریم که هرچند افسانه آمیز است لکن از این حیث که انعکاسی ازروایات قدیمه راجع بعدالت خسرو انوشیروان بشمار میرود، کاشف از حقیقتی تواند بود (۱) در سیاستنامهٔ نظام‌الملك(۲) مسطور است که کسری زنجیر جرسی را بقصرخود متصل نمودتا هر کسی که بر او ظلمی وارد آمده باشد زنجیررا بکشد و توجه شاه را معطوف خودکند . هفت سال و نیم گذشت وکسی بزنجیر دست نزد و چون پس از این مدت جرس بصدا درآمد خری ناتوان و گردیدند که خود را بزنجیر میمالید . آنگاه کسری درپی صاحب آن خرفرستاد و باوامرداد که از آن حیوان مواظبت کند . این نکته اخیر درتاریخ ابوالفدا(۳) نیزدیده می‌شودکه نصب جرس را به هرمزد چهارم نسبت میدهد لکن این افسانه داستان متداولی است وظاهراً منشاء آن رسومی است که درهندوستان وچین معمول بوده است . (٤)

اگر چه درزمان انوشروان قوانین سابق را عادلانه اجرا میکردند ولی تا حدی مجازاتها را تعدیل نمودند سابقاً عبارتی ازنامه تنسر نقل کردیم(٥) مبنی براینکه اشخاص مرتد وطاغی وخائن و فراری از جنگ را بلا فاصله محکوم باعدام میکردند و مرتکبین جرائم نسبت بهمنوع را از قبیل سرقت و راه زنی وزنا و ظلم و غیره به‌جزاهای بدنی سخت یا اعدام محکوم مینمودند . نویسنده نامه مذکور ضمناً می‌گوید که « درین هرسه شهنشاه سنتی پدید فرمود بسیار بهتر ازآن پیشینگان چه درروزگار پیشین هرکه ازدین برگشتی حالا عاجلا قتل وسیاست فرمودندی » لکن درعهد نگارش نامه « شهنشاه فرمود که چنین کسی را بحبس باز دارند و علما مدت یکسال بهر وقت اورا خوانند ونصیحت کنندوادله وبراهین بروعرض دارندوشبه‌رازایل گردانند اگر بتوبه وانابت واستغفار باز آید خلاص دهند واگر اصرار واستکبار اورا براستدبار دارد، بعد ازآن قتل فرمایند »درواقع این قانون درحق پیروان دیانت مسیحی ویهود اجراء نمی‌شد لکن برسایر ملل تعلق می‌گرفت . (٦) واما کسانیکه جرائم سیاسی مرتکب

مؤلف دراینجا حکایتی مفصل از سیاستنامه نظام‌الملك راجع بظلم سپهسالار آذربایجان به پیرزن وطریق فریادرسی نوشروان ذکرکرده است وهمچنین از مروج الذهب مسعودی قصه کاخ نوشیروان وکلبه پیرزن را آورده است که چون مشهوراست ، حذف میشود . مترجم

می‌شدند مثل شورش یا ترك صفوف جنگ، جماعتی از آنان‌را هلاك می‌کردند تاسایرین عبرت گیرند و مجرمین عادی‌را بجزاء نقدی وقطع عضوی ازبدن محکوم مینمودند وازغاصب چهار برابر سارق غرامت میستاندند برخلاط معمول ازمنهٔ سابقه عضو مجرم‌را بطوری قطع میکردندکه اورا ازکار باز ندارد. مثلا زانی‌را بینی می‌بریدند. اگر مجرم محکوم بجزای نقدی، پس ازپرداخت جریمه مجدداً مرتکب جرم سابق می‌شد، بینی وگوشهایش را می‌بریدند «بدون اینکه مجرم مجدداً حق تقاضای عفو داشته باشد». (۱)

اما حاجت بتذکار نیست که این تعدیل نسبی در قانون جزاء مانع آن نبود که پادشاه دراجراء عدالت خشونت بسیار بکار برد. درآثار پروکوپ (۲) مذکور است که در چندین مورد بامر خسرو بعضی از مجرمین را پوست کندند و بکاه انباشتند. بموجب روایت اگاثیاس (۳) بفرمان خسرو نخویرگی Nakvèragh را که درکشور لزها مغلوب شده وشکست او باعث تباهی کار ایرانیان گردیده بود زنده پوست کندند.

مورخان شرقی نه فقط خسرورا یکی از عادلترین پادشاهان دانسته‌اند بلکه اورا نمونهٔ جوانمردی ورحمت شمرده‌اند. ثعالبی گوید (٤) بخسرو خبر دادندکه یکی از وکیلان او بیش ازآنچه مقرر است درتجمل وتعیش صرف می‌کند. خسرو درجواب توقیع فرمود: «شما چه وقت شطی‌را دیده‌اید که بیش ازآنکه آب برگیرد زمین‌را آبیاری کند»، راجع بجود وسخای خسرو در شعبهٔ ازادبیات اسلامی که معروف به «ادب» است، حکایات بسیاردیده میشود(٥).

توصیفی که پروکوپ ازخسروکرد باآنچه درروایات شرقی هست چندان مطابقه ندارد لکن او مورخ بیطرفی نبوده وازهر صفحهٔ تاریخش آثار کینه وخصومت نسبت باین دشمن خطیردولت بیزانس دیده می‌شود. پروکوپ خسرورا پادشاهی بی‌آرام وفتنه انگیز معرفی کرده است که عاشق ابتکار وبدعت بود وهمواره درپیرامون خویش تولید هیجان می‌کرد وبزرگان مملکت‌را جان بلب می‌آورد (٦) این عبارات که ازقلم آن مورخ بد خواه صادر شده حاکی ازاصلاح طلبی خسرو است وبعلاوه پروکوپ اورا حیله‌گر ومزورشمرده گوید خسرو ازمیان مردم دراین‌صنعت سرآمد بودزیرا که آنچه وجود نداشت می‌گفت وآنچه وجود داشت کتمان میکرد و مسئولیت ظلمهای خودرا بعهدهٔ مظلومان می‌گذاشت همیشه مهیای نقض سوگند وپلیدکردن روح خویش

با ارتکاب اعمال زشت حرص آمیز بود. اظهار زهد و تقدس می کرد وزشتی اعمال خود را بقوهٔ زبان آوری ازمیان می برد (۱) وپروکوپ برای اینکه نمونه ای از این پستی اخلاق کسری بدست داده باشد حادثه ای ذکر می کند که در فتح شهر سوره Sura بدست ایرانیان اتفاق افتاد. واگر مورخ بیطرف بود این حادثه‌را بطریقی دیگر تعبیر می کرد وآن از اینقرار است که هنگام گشودن این شهر خسرو مردی دید که زنی زیبارا برروی خاك می کشید درحالیکه طفل او بزمین افتاده بود شاه نالهٔ ازدل بر آورد که بعقیده مورخ مزبور ازروی صدق وصفا نبود آنگاه صورت اشك آلود خودرا بعموم ومنجمله آناستاز Anastase سفیر روم نشان داد واز خدا خواست که مسبب تمام این فجایع‌راکیفر دهد ومورخ گوید که خسرو درکمال خوبی میدانست که نفرین متوجه خود او است. نه امپراتور ژوستینین زیرا که گناه خسرو از قیصر عظیم تر بود.

ازآن گذشته درروایات مورخین شرقی نیز ببعضی نکات مزورانه برمی‌خوریم که بانوشروان داده‌اند بلاذوری گوید (۲) خسرو خواهان دوستی (سینجیبو) Sindjibù خاقان ترك بود وقرار برین شد که خسرو دختر اورا بزنی بگیرد وخاقان دخترخسرو را (۳) اما خسرو یکی از کنیزان را بجای دختر خویش ازبرای خاقان فرستاد (٤) دوپادشاه ملاقات کردند وبمناسبت دوستی خود ضیافتی برپا نمودند. اما خسرو بعضی از مردان خودرا دستورداد که شبا هنگام به خیمه های ترکان آتش درافکنند وچون خاقان شکایت کرد خسرو اظهار بی‌اطلاعی نمود. این کاررا شب دیگرتکرار کردندو نتیجه‌همان‌شد. درشب سوم خسرو بخیمهٔ خود آتش‌درافکند وبخاقان شکایت بردچنانکه گوئی اورا مسبب این واقعه میدانست وچون خاقان قسم یادکرد که ازاین واقعه باخبر نیست خسرو طریقی باو پیشنهاد نمود تا ازاین گونه حوادث جلوگیری شود ازاینقرار که خاقان بخسرو اجازه دهد تا دیواری بین این دو مملکت برآورد. خاقان رضا داد وبکشور خود باز گشت پس بامرخسرو دیواری بسیار استوار بنا کردند. چون خاقان ترك دریافت که خسرو اورا فریب داده وزوجه اش کنیزی بیش نیست دیگر قادر بکشیدن انتقام نبود. (۵)

حکایت دیگری درکتاب التاج جاحظ(٦) وکتاب المحاسن والمثاوی منسوب **بجاحظ(۷) نقل شده است ازاینقرار: خسرو ظن بردکه یکنفر از ندیمان او با یکی**

از اهل حرمش رابطهٔ غیر مشروع دارد لکن دلائلی برای اثبات آن نداشت. پس آن مرد را بجاسوسی بدربار امپراتور یونان فرستاد و طوری مقدمات را فراهم نمود که امپراتورجاسوس‌را شناخت واورا بقتل آورد. مأخذ این‌دوحکایت ظاهراً خوذاینامك نبوده است ومسلماً جزئیات آنها افسانه است اما شاید حاکی ازبعضی صفات خسرو باشدکه برمعاصران اومعلوم بوده ولی مورخان ایران درشروح ستایش آمیزی که راجع باین پادشاه نوشته‌اند این اخلاق او را نادراً اظهار کرده‌اند.

آراء مردمان مطلع واشخاص کاردان درنظرخسروچندان ارزشی نداشت وحکایتی که طبری راجع بدفاترمالیاتی جدید خسرونقل کرده است که اصلاح خراج مبتنی بر آن بود این مطلب را میرساند. خسرو شورائی منعقدکردکه هرگاه کسی ایرادی دارد اظهار کند. همه ساکت ماندند چون پادشاه دردفعهٔ سوم سؤال خود را تکرارنمود مردی از جای برخاست و باکمال احترام پرسید که پادشاه خراج دائمی براشیاء ناپایدارتحمیل فرموده واین بمرور زمان دراخذ خراج موجب ظلم خواهد شد. آنگاه پادشاه فریاد برآورد: «ای مرد ملعون و جسور! تو از چه طبقه مردمانی؟» آن مرد در جواب گفت: «از طبقه دبیرانم» پادشاه فرمود «اورا با قلمدان آنقدر بزنید تا بمیرد!» پس همه دبیران از جای برخاسته آنقدر او را با قلمدان زدند تا هلاك شد آنگاه همهٔ حضار گفتند: «خسروا خراجهائیکه مقرر فرمودی همه موافق عدالت است» (۱)

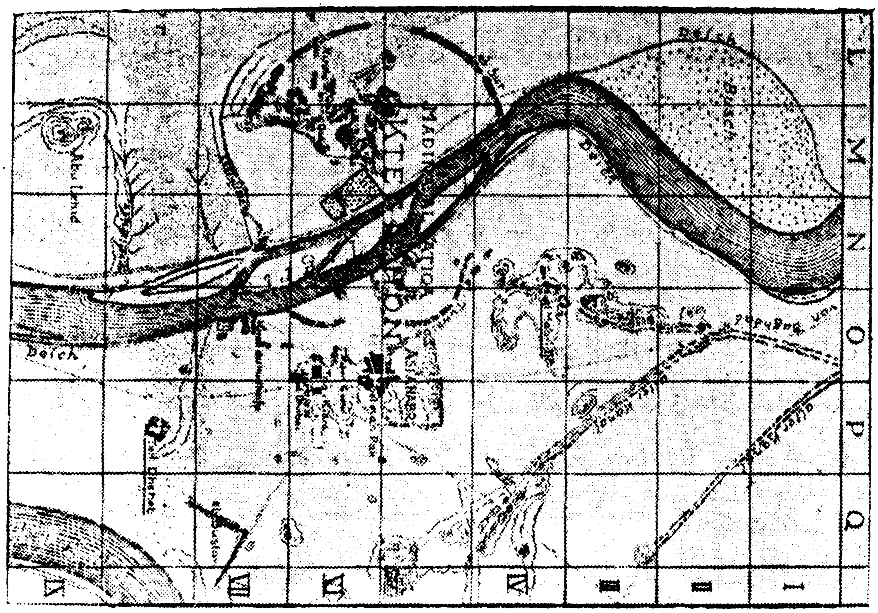
کاوس که یکی از برادران خسرو بود و هوای تاج و تخت داشت چنانکه دیدیم(۲) بقتل رسید. برادر دیگرش زم Zam درمیان بزرگان ایران که ازسلطنت خسرو ناراضی بودند هوا خواه داشت لکن خسرو پیشدستی کرد وزم را بقتل رسانید و برای اینکه ازاین گونه توطئه‌ها آسوده باشد درعین حال همهٔ برادران دیگرش را با پسرانشان و عم خود اسپبدس Aspebedes را هلاك کرد. فقط کواذ پسر زام که کنارنگ آذرگنداذ اورا پنهان کرده بود(۳) ازاین‌قتل عام نجات یافت. این‌راز آشکار نشد مگرچند سال‌بعد آنگاه بامرخسرو آذرگنداذ را که پیری سالخورده بود بقتل آوردند ومقام کنارنگی‌را به پسرش وهرام دادند. پروکوپ که جزئیات این وقایع را شرح داده(٤) در این مورد نیز مثل سایر موارد مقصودش نمایش حیله و تزویر خسرو است یکی دیگر از صاحبان مراتب که بامر پدر خسرو دارای مقام شده بود، یعنی سرنخوارگان ماهبوذ Màhbòdh، بهمان‌نحو بقتل رسید. این شخص که سابقاً دسایسی بکار برده

و آرتشتاران سالار سیاوش را از کار انداخته بود خود نیز بسبب دسیسه یکی از بزرگان موسوم به زبرگان Zabargàn از کار افتاد. پروکوپ گوید شاهنشاه به زبرگان امر داده بود از پیِ ماهبوذ برود و او را بحضور بیاورد. ماهبوذ بکار افواجیکه در تحت فرماندهی داشت سرگرم بود جواب داد که پس از انجام کار خود بیدرنگ بحضور خواهد شتافت. زبرگان این جواب را بشاه آورده عرض کرد که ماهبوذ ببهانه اینکه کار دارد از آمدن امتناع میکند. خسرو سخت درغضب شد و به ماهبوذ امر داد که برود بر روی سه پایه بنشیند (۱) بیچاره چندین روز در آنجا ماند و عاقبت بحکم شاه اعدام شد. این حکم شهرت فوق‌العاده یافت(۲) این حکایت را ثعالبی و فردوسی نیز نقل کرده‌اند لکن بصورتی که بیشتر افسانه‌آمیز است از اینقرار: زروان Zarvan (۳) رئیس خلوت که دشمن جان ماهبوذ بود بر او تهمتی بست و یکنفر یهودی را با دادن پول راضی کرد تا بپادشاه وا نماید که ماهبوذ خواسته است او را زهر بدهد خسرو پس از کشتن خدمتکار با وفای خود تصادفاً آن حیله را کشف کرد. و مسببین را کیفر داد و از اینکه درکشتن ماهبوذ شتاب روا داشته است پشیمان شد(٤) در زمان خسرو پسرش انوشگزاذ Anòshaghzàdh طغیان کرد و این مصادف با وقتی بود که خسرو بسختی مریض شده بود خسرو شورش را فرو نشاند اما انوشکزاذ را هلاك نکرد و بکور نمودن او قناعت کرد یا چنانکه پروکوپ حکایت نموده است پلك چشم اورا با آهن سرخ سوزانید واین باعث شدکه انوشکزاذ ازجانشینی محروم گردد یا بعبارت دیگر رسیدن بسلطنت براو دشوار شود. (٥)

تیسفون پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد خسرو اول بمنتهای وسعت خود رسید(٦) تیسفون نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود که مجموع آنها را بزبان سریانی ماحوزه Mahozé میخواندند (۷) و گاهی مأحوزه ملکا (یعنی شهرهای پادشاه) می نامیدند و گاهی مذیناتا Medhinäthä, یا مذینه Medhiné (شهرها) (۸) میگفتند و عرب این لفظ را المدائن خوانده است. چنین حدس میزنیم که مجموع این شهرها را بزبان پهلوی شهرستانان میخوانده‌اند ولی فعلا این

(۱) این سه پایهٔ بودکه در برابر قصرشاهی می‌نهادند. شخصی متهم برآن نشسته منتظر امر پادشاه میشد

کلمه دردست نیست وظاهراً کلمات سامی سابق‌الذکر ترجمهٔ آن‌است. درسکه‌های‌ساسانیان مقرپادشاه بلفظ «در» (۱) تعیین شده است. در قرن آخر دولت ساسانیان مداین مشتمل بر هفت شهر بود. مورخان عرب و ایرانی که‌کتب خودرا در زمان ویرانی یا زوال مداین نوشته‌اند، تعداد آنها را باختلاف ذکر کرده‌اند. بهرحال تیسفون وشهروه اردشیر که همان سلوسی قدیم است مهمترین شهرهای مداین بشمار میرفته‌اند (ش ۳۷).



شکل ۳۷ — نقشه شهر (سلوسی تیسفون) و حوالی آن
(اشمید Schmidt حفاری تیسفون در ۲—۱۹۳۱)

آمین(۲) گوید پایتخت ایران وضعی داشت که درموقع جنگ غلبهٔ بر آن ممکن نبود حصارهای منیع بر دور مجموعهٔ شهرهای آن‌کشیده شده ودرهای مستحکمی(۳) در این حصارها تعبیه نموده بودند. احتمال میرود که بنسبت افزایش عدهٔ شهرهائیکه ماحوزه را تشکیل میداد، استحکامات را چندین دفعه تجدیدکرده باشند. تیسفون در جانب شرقی دجله ووه‌اردشیردرسمت غربی آن واقع بود ارتباط این دو شهردر آغاز فقط بوسیلهٔ یك جسر میسر بود اما چون ایاب و زهاب را کفایت نمیکرد شاهپوردوم درعنفوان شباب جسردیگری بردجله بست تا آیندگان از پلی و روندگان از پل دیگر بگذرند (٤)

تیسفون که آن را بزبان پهلوی تسپون (۱) میگفتند در مشرق دجله واقع بود حصاری بشکل نیم دایره با برجهای بسیارداشت . وسعت زمینی که بین شط واین حصار افتاده بود بطوریکه آثار آن هنوز دیده میشود ، تقریباً به ۵۸ هکتار میرسید و این همان است که آنرا مدینةالعتیقه یا « شهر قدیم »(۲) میگویند . حفاریهائی که از طرف هیئت آلمانی درسنوات ۲۹ - ۱۹۲۸ بعمل آمده ، موجب کشف خرابهٔ یك کلیسای عهد ساسانی گردیده است . در آن خرابه ها نیم تنه یکنفر از مقدسین عیسوی پیدا شد که با صاروج ملون ساخته شده بود . درمشرق تیسفون محله اسپانبر Aspànbar واقع بود و این محلی است که امروز بقعه سلمان پاك که از آثار اسلامی است در آن دیده میشود و هم در آنجا آثار خرابه های بسیار موجود است که طاق کسری را احاطه کرده‌اند . این اراضی ظاهراً باغ وبستان کاخ شاهی بوده است زاویهٔ دیواری که امروز « بستان کسری» میخوانند درحقیقت بقیه‌دیواری‌است که باغ گوزنان‌خسرورا احاطه میکرده‌است اراضی محله اسپانبر از سمت جنوب محدود به بستر عتیق دجله میشده است در این محل تلی‌هست که آنرا خزانهٔ کسری مینامند وظاهراً بنیان بنای‌عظیمی درزیرآن پنهان‌است. (۳) بنا بعقیده مسیو بخمان Bachmann همکار مسیو روتر Reuther بستان کسری گویا یکی ازشهرهای مداین بوده‌که انطاکیه جدید نام داشته است نام رسمی این شهر وه آنتیوخ خسرو Véh-Antiokh-khusrò (۳) بود ولی معمولا آن را رومگان Rùmaghân (٤) « شهررومیان » میخوانده‌اند . این شهرازتأسیسات خسرواول است . پس ازتسخیرانطاکیه این پادشاه سکنهٔ آنرا بشهرجدیدی کوچ دادکه‌برای آنها درنزدیکی تیسفون بنا کرد بود وباین منظوراز بلاد شام ورودس رخام وستونهای مرمر وموزائیك زجاجی وسنگهای تراش عظیم(۵) بایران آورد . مسعودی حکایت میکند(٦) که خسرو پس ازعقد صلح با امپراطور روم از شام مرمروسنگهای رنگین شده وچندین قسم فسیفسا Fusaïfisa با خود آورد . « فسیفسا ترکیبی است ازشیشه وسنگ درخشان ورنگارنگ که بشکل مکعب برای تزئین کف اطاقها وعمارات بکارمیبرند . بعض آنها از حیث منظر شبیه جام بلوراست . خسروپس ازاینکه با این غنیمت گرانبها بعراق بازگشت درنزدیکی مدائن شهری بنا نمودکه آنرا رومیه نام نهاد . عمارات واندرون حصاررا مطابق آنچه در آنطاکیه وسایر بلاد شام دیده بود باموزائیك زینت داد دیوارهای رومیه که ازگل بنا شده امروزهرچند تا نیمه خراب گردیده ولی‌هنوزاستواراست وگواه صحت توصیف ما است »

درافسانه ها آمده است که این شهر را طابق‌النعل بالنعل مطابق نقشهٔ انطاکیه بنا کرده بودند بطوریکه هریك از مهاجرین منزل خود را بآسانی یافت(۱) کسری در آنجا چندین حمام ویك میدان اسب دوانی بنا نمود وبسکنهٔ آن امتیازات وعنایات مخصوص مبذول داشت از جمله مسیحیان را آزادی مذهبی عطا نمود اهالی این شهر مستقیماً تحت نظرشاه قرارگرفتند و هرگاه مجرمی بدانجا پناهنده میشدکسی حق نداشت متعرض او بشود(۲)

در مغرب دجله آثار حصاری دیده میشود که قسمت اعظم آنرا با آجر بابل ساخته‌اند ومساحتی قریب ۲۸۶ هکتار را احاطه نموده است این شهر سلوسی است که قدیمترین قسمتهای پایتخت بشمار میرود واردشیراول بخشی از آنرا مجدداً بنا کرد و آن را وه اردشیر(۳) نام نهاد. حصار آن همان دیوار شهر سلوسی عهد سلوکیان است(٤). شهر ماحوزا (٥) مجاور سلوسی بود. از آن‌گذشته مؤلفین یهود و سریانی کلمه ماحوزا را بمعنی تمام ناحیه سلوسی استعمال کرده‌اند. وه اردشیر شهر بزرگی بود که کوچه های سنگفرش داشت. درکنارخانه های آن محوطه ای برای چارپایان موجود بود زیرا اهالی ثروتمند آن شهر، گله هائی داشتندکه روزها بدره مطولی درنزدیکی ماحوزا بچرا میفرستادند و آن دره را «عقبه ماحوزا» نام داده بودند بازار این شهر خیلی بزرگ بود و تجار یهودی شرابفروش و همه نوع سوداگران دستفروش در آن شهر اقامت داشتند و بسیار فعال بودند. تجارت رونق بسیار گرفت و این شهر ثروتمند شد. چنانکه زنجیر ها و بازو بند های زرین درآن جا چندان ارزشی نداشت. زنان مقدار کثیری ازآنرا تبرعاً بفقرا می‌دادند وصدقه گیران آنهارا بجای پول نقد قبول میکردند. لکن اهالی این شهر بامور معنوی چندان علاقهٔ نداشتند و بهمین مناسبت بجهت افراط در شراب خواری و عدم عفافشان مورد طعن و ملامت میشدند «زنان آنجا تن پرور بودند وکار نمی کردند»: از خصوصیات شهر (سلوسی‌ماحوزا) ساختن کیسه ویك قسم حصیری بود که بر روی آن خرما خشك می کردند. (٦)

شهر وه اردشیرمرکزعیسویان ایران ومقرجاثلیق‌محسوب میشد ابنیه متبرکه نصاری مثل‌کلیسای سن نرکس Saint Narkos (نرسیس؟) ومکتب روحانیان‌که درقرن ششم تأسیس شده بود در این شهر دیده میشد ازجمله کلیسای بزرگ سلوسی بود که هنگام آزار عیسویان در زمان شاهپوردوم، خراب شد و پس از مرگ این‌پادشاه مجدداً بنا گردید و

چندین بار بکمك نقـدی دولت روم مرمت یافت . صومعه پثیون در تیسفون خاص واقع بود . در ازمنه بعد دو کلیسا یکی بنام سنت ماری Sainte-Marie و دیـگری باسم سن سرژ Saint-Serge بفرمان خسرو دوم بنا کردند (۱)

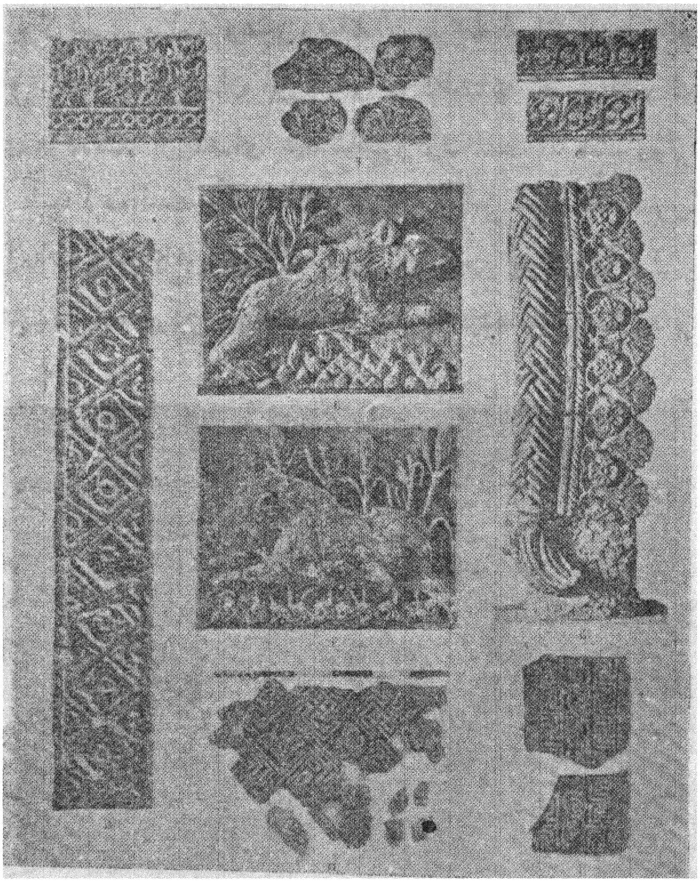
دروه اردشیر و تیسفون هم یهود بسیار بودند یك مدرسه عالی یهود ازقرن سوم در این شهر وجود داشت ورش گالوتا Réshgàlùtà (راس‌الجـالوت) رئیس جامعـه کلیمیان در شهر ماحوزا (۲) اقامت می‌گزید در حدود پنج کیلومتری شمال وه اردشیر شهر کوچك درزنیذان Darzanidhàn (۳) واقع بود . شهر دیگری موسوم به ولاشاباذ Valàshàbàdh (سابات) کـه ازتأسیسات شاه ولاش بشمار می‌آمد در ساحل راست ظاهراً درمغرب وه اردشیر واقع بود (٤)

خلاصه ما ازمجموعه شهرهائی که پایتخت ایران‌را تشکیل میداد پنج شهر را میشناسیم از اینقرار : در ساحل شرقی دجله شهر قدیمی تیسفون وشهر رومگان ودر جانب غربی شط ، شهر وه اردشیر (سلوسی) ودر زنیذان و ولاشاباذ . اگر محله اسپانبر واقع در ساحل چپ و محله ماحوزا واقع در ساحل راست را دو شهر مستقل بحساب بیاوریم عدهٔ هفت شهر پایتخت کامل میشود .

حفا رانی کـه در سالهای ۳۲ - ۱۹۳۱ در ام‌السعاتیر والمعاریذ (دو تپه در شرق وشمال طاق‌کسری) کاوش‌کرده‌اند بنیان چندکـوشك ساسانی را یافته اند واچ سموث Wachtsmuth موفق بکشیدن نقشه آن‌ها شده‌است مقدار زیادی قطعات صاروجی‌کـه زینت عمـارات بوده بدست آمـده است از قبیل نقوش برگ خرمائی و غنچه وگل و نقوشیکه‌اصطلاحاً عربسك Arabesque میخوانند (ودرمعماری پیشروسبك‌عربسکی‌است کـه درصنایع اسلامی ظهورکرده است) واشکال حیوانات وصفحات مستطیل باتصویر خرس وگراز وصورت درخت زندگانی کـه طاوسان بر آن نشسته اند و آجر هائی‌کـه تصویر پسران ودختران شاهزادگان برآنهـا مرتسم است پیدا شده ودرمیان این قطعات شکسته مجسمه‌های‌کوچکی نیزبدست‌آمده است اززنان رقاص و نوازندگان عود ومستانی کـه بر بسترخفته‌اند وامثال آن (٥) (ش ۳۸)

در دو طرف دجله کاخ های سلطنتی بر پا بود در زمان شاهپور دوم کاخ کوچك زیبائی درخارج سلوسی ساختند مشرف بر دشتی کـه از اشجـار کوچـك و تاك

و سرو پوشیده بود ؛ دیوار اطاقهایش چنانکه رسم ایرانیان است مزین بنقوشی بود

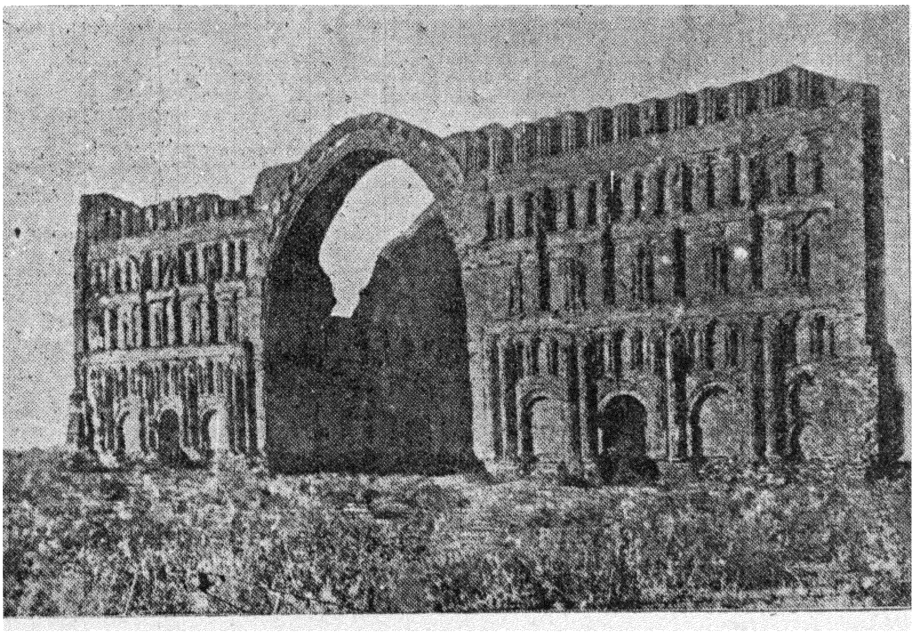


شکل ۳۸ قطعات نقوش تیسفون

(اشمید — حفریات تیسفون در ۲—۱۹۳۱)

که پادشاه را در شکار حیوانات و حشی نشان میداد آمین مارسلن گوید : « نقاشی‌ها و حجاریهای این قوم چیزی غیر از انواع جنگ و کشتار نشان نمی دهد » (۱) باری پادشاه معمولا درکاخ سلطنتی تیسفون خاص ، اقامت داشت وقصر او نزدیك شط واقع بود بنحویکه آمد وشد مردمیکه ازجسر عبور می کردند گاهی مانع خواب پادشاه می‌شد و بهمین جهت بود که شاهپور دوم امر داد جسر دیگری بردجله قرار دهند محتمل است که این همان (کاخ سفید) باشدکه دو قرن‌ونیم بعد از انقراض دولت ساسانی خلفای اسلامی‌المعتضد والمکتفی خراب کردند تامصالح آن‌را برای ساختمان قصری در بغداد بکار برند . (۲)

مشهور ترین بنائی که پادشاهان ساسانی ساخته‌اند قصری است که ایرانیان طاق کسری یا ایوان کسری مینامند وهنوز ویرانه آن در محله اسپانبر موجب حیرت سیاحان است (۱) (ش ۳۹) ساختمـان این بنـا را در داستانها بخسرو اول نسبت داده‌اند بعقیده آقای هرتسفلد از بناهـای عهد شاهپور اول است اما مسیو روتر(۲) روایات متداوله را تأیید کرده است وگوید طاق کسری بارگاهی است که خسرو اول بنا نهاد مجموع خرابـه های این کاخ و متعلقات آن مساحتی بعرض و طول ٤۰۰ × ۳۰۰ گز را پوشانیده است در این مساحت آثار چند بنا دیده میشود علاوه بر طاق کسری



شکل ۳۹ — طاق کسری در سال ۱۸۸۸ میلادی

(دیولافوا — صنعت باستانی ایران)

عمارتی است درفاصله ۱۰۰ گز درمشرق طاق و تلی که معروف بحریم کسری است در سمت جنوب طاق . ودرجانب شمال ویرانه هائی است که در زیرقبرستان جدید پنهان شده . طاق کسری تنها قسمتی است از کل عمارت که اثر قابل توجهی از آن باقی است نمای این بنا که متوجه بشرق است و ۲۹ ر ۲۸ گز ارتفاع دارد . دیواری بوده است بی پنجره لکن طاقنما های بسیاروستونهای برجسته و طاقهای کوچك مرتب بچهارطبقه

ودیواری « دهلیزی » داشته‌است نظیر آنرا باید دربلاد شرقی که نفوذ یونانی در آن راه یافته خاصه درپالمور جستجو کرد . نمای عمارت شاید ازصاروج منقش یا سنگهای مرمر یاچنانکه بعضی از نویسندکان جدید ادعا کرده‌اند ازصفحات مسین زراندود وسیم‌اندود پوشیده بوده است اما آقای هرتسفلد راجع باین قسمت اخیرکه اینجانب در کتاب خود موسوم به (دولت ساسانی) (ص ۱۰۲) اشارتی بآن نموده‌ام ، روایتی در هیچیك از مأخذهای قدیمه پیدا نکرده‌است . تا سال ۱۸۸۸ نما وتالاربزرگ مرکزی برپا بود اما درآن سال جناح شمالی خراب شد واکنون جناح جنوبی نیز درشرف انهدام است در وسط این‌جلوخان ، دهانه طاق بزرگ بیضی شکلی‌نمایان است‌که عمق آن تا آخر بنا پیش میرفته‌است این‌تالار که ۲۵٫۶۳ گز پهنا وقریب ۴۳٫۷۲ گز درازا دارد بارگاه شاهنشاه بوده است در پشت هریك از جناحین نمای عمارت ، پنج تالار کوتاه ترکه طاقنماهائی در بالای آن دیده میشود موجود بوده و از بیرون بوسیلهٔ دیوار بلندی بسته می شده است . درعقب دیواری‌که حد غربی‌عمارت است ظاهراً تالارمربعی دروسط بوده‌که دنباله تالار بار شمرده می‌شده و دو اطاق کوچکتر در طرفین آن وجود داشته است . تمام دیوارها وسقفها ازآجر بوده و ضخامتی فوق‌العاده داشته است (۱) در حفاریهای جدیدی‌که آلمانیها کرده‌اند چند قطعه تزئینات صاروجی ازعهدساسانی بدست آمده‌است .

طاق‌کسری که مقر عادی شاهنشاه بود نه ازحیث جزئیات ونه ازلحاظ کلیات وجاهتی‌نداشت‌لکن نظارگان ازعظمت وشکوه ظاهری وضخامت اضلاع آن بحیرت ورعب دچار می شدند . ابن خرداذ به (۲) گوید « کاخ کسری درمدائن ازهمه بناهائی که با گچ وآجر ساخته شده بهتر وزیباتر است » وبیتی چند از قصیده بحتری راکه در وصف این ایوان سروده نقل میکند : « ایوان ازشگفتی بنا پنداری شکافی است در پهلوی کوهی بلندکوهی ، رفیع است‌که کنگره هایش برقلل رضوی وقدس مشرف است . کسی نداند که آدمی آنرا برای آرامگاه جنیان ساخته است یا جن برای آدمی کرده است ؟ »

« این قصیده بحتری درشرح عظمت ایوان‌کسری وستایش ایرانیان بی نظیر است عبارات فوق ترجمه سه شعر ذیل است

و کان الایوان من عجب الصنعة	جوب فی جنب ارعن جلس
مشمخر تعلو له شرفات	رفعت فی رؤس رضوی و قدس
لیس یدری أصنع انس لجن	سکنوه ام صنع جن لانس

(مترجم)

بارگاه باشکوه شاهنشاه دراین قصر بود واز این جا امور کشوررا تمشیت میداد بعضی از مطالبی که مورخان عرب درخصوص آئین جهانداری ذکر کرده‌اند مربوط بتشکیلات عهد خسرواول است. دوائرمرکزی عبارت بودند ازچند دیوان (۱) که کلمه پهلوی است بمعنی اداره. دراین ادارات نظم وترتیبی کامل حکمفرما بود. اطلاع مستقیمی راجع بتعداد دیوان‌ها وحدود صلاحیت هریك ازآنها دردست نداریم همینقدر میدانیم که پادشاه چند مهر مختلف داشت یکی برای دفترخانه سری. دیگر برای دبیرخانه دیگر برای محکمهٔ جنائی. دیگر مخصوص توزیع نشان واعطای منصب و دیگر متعلق بامور مالیه (۲) وازاین رو میتوانیم حدس بزنیم که بهمین اندازه هم دیوان وجود داشته است معذلك این صورت کامل نیست وعقل حکم میکند که برای امور ذیل هم دیوانهائی داشته‌اند ازقبیل امور نظام وپست وضرابخانه واوزان وشاید خالصجات سلطنتی وغیره ومشکل بنظرمی رسد که مهم‌ترین شعب تشکیلات کشور یعنی مالیه دارای چندین دیوان متمایز نبوده باشد چنانکه بعد درعهد خلفای اموی وعباسی دارا شد. (۳)

درکتاب بلادوری (٤) نکاتی راجع بطرز کار در دیوانها خاصه درشعب مالی مسطور است، مثلا مبلغ پول وصول شده‌را بصدای بلند درحضور شاه میخواندند و واستریوشان سالار همه ماهه صورتی ازعایدات مالیاتهای مختلف ووضع خزانه بحضور شاه عرض می‌نمود وپادشاه آن را مهرمیفرمود. خسرودوم که بوی اوراق پوستی‌را دوست نداشت امر داد تا صورت حساب را روی کاغذی که برغفران وگلاب اغشته باشد بنویسند وقتی پادشاه فرمانی صادر می‌نمود ایران دیبهربذ یا دبیر سلطنتی امر مزبورا درحضورش انشاء می‌کرد وبرای بازرسی مستخدم دیگری آن‌را دردفتر روزانهٔ خود ثبت می‌نمود. این دفتر روزانه را هرماه مرتب می‌کردند وپس‌ازاین مدت آن را بمهر شاه ممهورکرده بگنجور می‌سپردند. اصل فرمان را بمهردار شاه میدادند واو آن را مهرکرده نزدکسی میفرستاد که مأموراجراء آن بود این شخص فرمان را بطرز مطلوب ومعمول منشیان ایران درمی آورد واصل آن‌را نزد دبیر می‌فرستاد ودبیر آن‌را بشاه تقدیم می‌کرد سپس و با دفتر روزانه خود مطابقه می نمود آنگاه اگر مضمون هر دو یکی بود، آن را در حضور شاه یا محرم ترین ندیمان شاه مهر می کرد و برای اجراء میفرستاد.

فرمان‌های سلطنتی ومعاهدات وسایر اسناد دولتی را با مهری که‌عبارت ازحلقه منقش بصورت‌گراز (وراز) بود مهر می‌کردند ، اگر مربوط بتعهداتی نسبت بدولت دیگر بود اعم ازمستقل یا غیرمستقل کیسهٔ کوچکی پرازنمك بآن‌سند می‌بستند و بنگین سلطنتی مهر می‌کردند واین علامت غیر قابل نقض بودن پیمان محسوب میشد . (۱)

در اطراف شاه درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالیه از قبیل تگربذ Tagharbadh که منصب او شبیه رئیس دربار بود (۲) شخص دیگری آندیمان‌کاران سردار (یا سالار) یعنی رئیس تشریفات لقب داشت(۳)وپرده داررا خرم باش میگفتند. بعد نوبت میرسید به ناظران قصر سلطنتی وپیشخدمتان وساقیان (می‌بذ؟) (٤) وچشندگان (پذشخور؟) (٥) و رئیس کل مطبخ (خوانسالار) (٦) و عمله خلوت (سنکاپان) Senekapan (واین‌عنوان‌را ارامنه سنکاپت نامیده‌اند)(۷) وبازداران (شاهبان؟) (۸) ورئیس کل اصطبل (آخوربذ یا اخورسالار یا استوربان) (۹) ورئیس دربانان(دربان سردار) (۱۰) وامثال آن . جماعتی ازنگاهبانان پادشاه که پشتیگان نام داشتند (۱۱) تحت ریاست پشتیگان سالار بودندکه در دربار صاحب مقام واعتبار تام بود (۱۲) این مستحفظین پادشاه‌را حراست میکردند وجزء جلال موکب او محسوب میشدند درزمان خسروان هم عنوان هزاربذ موجود بوده است(۱۳) واین عنوان مثل سابق ازالقاب وزیر بزرگ بشمار نمیآمده بلکه آنرا بهمان معنی‌خود بکارمیبردداند که ریاست هزارنفر و ریاست مستحفظین سلطنتی باشد . عنوان همه هرز Hamaharz ظاهراً متعلق بافسران دسته‌های پشتیگانان یابعضی ازافواج مستحفظ سلطنتی بوده‌است . (١٤)

درازمنه اخیر عهد ساسانی دسته قراولان از نجبا تشکیل‌میشد (۱٥) چون پادشاه بر اسب می‌نشست . مستحفظین در دو صف قرار میگرفتند هرمردی زرهی وخودی و سپری وشمشیری داشت ونیزهٔ بدست‌گرفته بود چون شاه از مقابل اومیگذشت سپر خویش‌را پیش‌میبرد وبجانب حاشیه زین‌شهریار دراز میکرد وسررا چندان فرو میآورد که پیشانی او بسپر می‌رسید . (١٦)

چند طبقه دیگر بودند که بسبب نفوذی که درمزاج شاه داشتند در دربار کسب اهمیت‌کرده بودند از آن جمله ستاره شناسان (اختر ماران) را باید شمرد که رئیس آنان اختر ماران سالار لقب داشت ودرردیف دبیهران (۱۷) وغیب گویان قرار میگرفت این چند طبقه را ساسانیان بتقلید اشکانیان پرورش میدادند و با آنان مشورت می‌نمودند

مورخان رومی گویند : « شاهپور دوم بوسیله غیب گویان با همه ارواح خبیثه و قوای جهنمی سروکارداشت وراجع بآتیه از آنها سئوالاتی میکرد » (۱) یزدگرد اول همه اختر شناسان دربار را مأمور یافتن طالع فرزند جدیدالولاده خود کرد(۲). خسرودوم برای ساختن سدی برشط دجله همه غیبگویان وجادوگران وستاره شناسان را که ۳۶۰ تن بودند گرد آورد وباآنان مشورت کرد که چه ساعتی را معین می کنند وچون عاقبت کار او بنتیجه مطلوب نرسید بسیاری ازآنان را هلاك کرد(۳) ما طبعاً میخواهیم که ازروابط اخترشناسان وجادوگران با طبقه روحانیون اطلاعاتی بدست بیاوریم . چنانکه اگاثیاس هم این نکته را تائیدکرده (٤) بلا شبهه خود روحانیون هم وارد فن پیشگوئی بوده وجانشین کهنه بابل شده بودند . دیگر ازطبقات متنفذ ، پزشکان درباری را باید شمرد که درستبذ Drustbadh می گفتند . در زمان خسروان این طایفه اکثرازمسیحیان بودند (٥) . شعرای درباری را نیز ازطبقات ممتازه باید بحساب آورد . اما خواجگان دارای نفوذ هم بوده اندگویا هیچوقت جزء طبقات نجبا بشمارنمی آمده اند . رئیس آنها را ظاهراً مردبذ می گفته‌اند (٦)

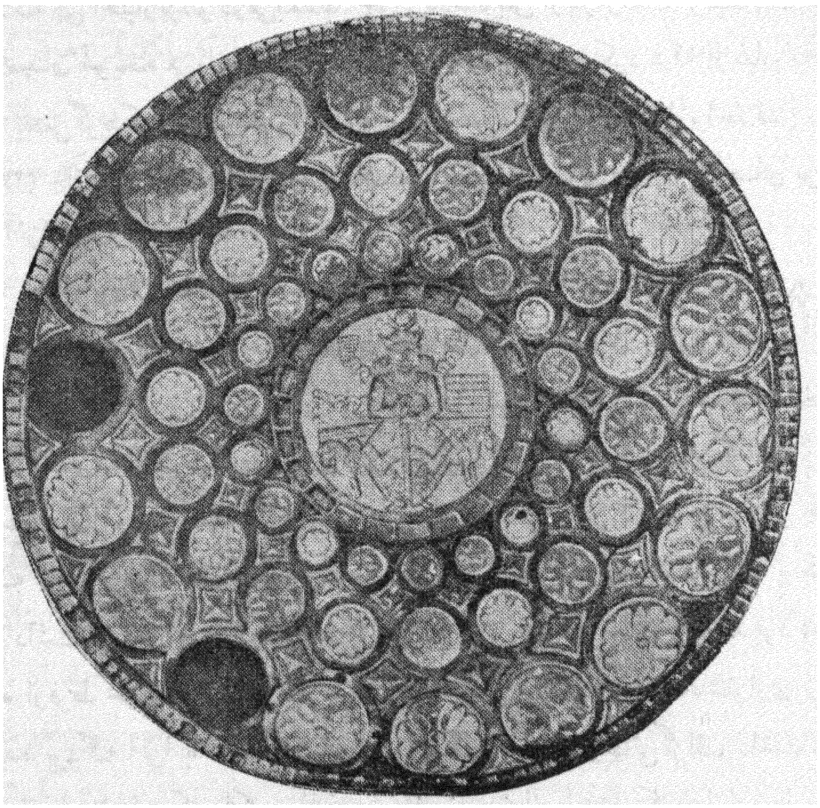
محل بارعام تالارهای طاق کسری بوددرروزمعین جماعت کثیری بدربارگاه (اپادانه) رو می نهادند و دراندك مدتی تالار بزرگ پر می شد این جا را با قالی فرش میکردند و دیوارهارا هم باقالی می‌پوشاندند وهرجا که قالی بردیوار نبود تصاویر معرق (موزائیك) که بامر خسرو ساخته شده بود می کوبیدند . ظاهراً این صورتهارا صنعتگران واستادان رومی که ژوستینین قیصر روم بدرگاه خسرو فرستاده بود می‌ساختند (۷) ازجمله این نقش‌ها تصاویری بودکه محاصره انطاکیه ومحارباتی راکه درحوالی این شهرواقع شده بود نشان میداد . تصویر خسرورا نیز درحالی‌که از برابر سپاه ایران وروم میگذشت سوار براسب زرد رنگ وملبس بجامه سبز رسم کرده بودند (۸) تخت سلطنتی را در آخر تالار می‌نهادند ودرپشت پرده آنرا پنهان میکردند . صاحبان درجات عالیه واعیان وبزرگان بفاصله های مقرر ازپرده می‌ایستادند (۹) بی شبهه حاجزی درآنجا نصب کرده بودند که مقام بزرگان‌را ازقرارگاه جماعت جدا کند . ناگاه پرده بکنارمیرفت وشاهنشاه برروی تخت ظاهرمی‌شدکه بربالشی زربفت تکیه داده وجامه زرتارپوشیده بود تاج که مرصع بزر وسیم و مروارید ویاقوت وزمرد بود بوسیله زنجیری از طلا بسقف آویخته بود این زنجیر چنان نازك بودکه ازدور دیده نمی شد چون ازمسافتی شخص

نگاه میکرد می‌پنداشت که واقعاً تاج برسرشاه قرار دارد درصوتیکه این کلاه چنان سنگین بودکه هیچ سری تاب نگاهداشتن آنرا نداشت وزن آن‌را ۹۱ کیلوونیم تخمین زده‌اند . درسقف تالار ۱۵۰ روزنه بقطر دوازده تا پانزده سانتی متر تعبیه‌کرده بودند که نوری لطیف ازآن‌ها بدرون می‌تافت ودراین روشنائی اسرار آمیزمنظره آن همه شکوه و جلال و تجمل اشخاصی راکه برای دفعه اول باین جا قدم نهاده بودند چنان مبهوت میکردکه بی اختیار بزانو درمی‌آمدند . چون پادشاه پس ازبارازتخت برمیخاست میرفت تاج همچنان آویخته می‌ماند وآنرا با جامه زربفت مستور میکردندکه ازغبار محفوظ بماند بلعمی‌گویدکه این رسم را خسرواول معمول‌کرد ودرزمان اوواخلافش برقرار ماند (۱) حلقه‌که زنجیر تاج را بسقف می بست تا سال ۱۸۱۲ بر جای بود (۲) ودر آنوقت آنرا برداشتند .

جمال وجلال شاهنشاه شکوه و عظمتی عالی داشت . ژان کریزوستوم Jean . Chrysostôme در وصف یکی ازپادشاهان ایران درقرن چهارم میلادی ازروی بی احترامی‌گوید : « ریشی زرنگار دارد وخودرا شبیه موجودی عجیب ساخته است »(۳) تئوفیلاکت وصف هرمزد چهارم جانشین انوشیروان‌راکه با جامه های‌گرانبها برتخت نشست چنین آورده است : تاج زرین مرصع بجواهر برسر داشت پرتو زبر جدهای آن‌که ازمروارید غلطان محصور بود چشم را خیره میکرد وگوهرهائی‌که برموی او قرار داشت نور مواج خودرا با شعاع حیرت بخش زمردها چنان آمیخته بودکه چشم بیننده ازفرط حیرت وشگفتی تقریباً ازدیدار عاجز می‌ماند . شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بودکه آنرا با دست‌گلا بتون دوزی‌کرده بودند وبهائی‌گزاف داشت ، بطور کلی جامه او تا حدی‌که شکوه سلطنت ومیل خود نمائی اقتضا میکرد دارای بهاء وجلال بود » (٤) این وصفی‌که ازجلوس هرمزدکرده‌اند ممکن است بزمان خسرو اول نیز راجع شود . حمزه ازروی‌کتابی‌که مشتمل برتصاویر شاهنشاهان ساسانی بوده (۵) انوشیروان‌را چنین وصف‌کرده است (٦) : « قبائی سفید زربفت (یا منقوش) بالوان گوناگون دربر وشلواری آسمانی رنگ در پای دارد وبر تخت نشسته بشمشیرخویش تکیه داده است » .

تصویر انوشیروان بهمین وضع در میان ظرفی بسیار زیبا که بکتابخانه ملی پاریس تعلق دارد نقرشده است . این نقش درمیان دائرهٔ ازقطعات بلورطبیعی قرار

دارد پیرامون آن دایره‌را سه ردیف گلهای مینا کاری یکی سرخ ویکی سفید فروگرفته وهمه‌را برطلا نصب نموده‌اند (شکل ٤٠) پادشاه ازروبرو نمایان است که دو دست را برشمشیر نهاده و برتختی نشسته است که اسبان بالدار حامل آن هستند (۱) نقشی دیگری که درکوه شاپور فارس (۲) کنده شده محتملا ازخسرو اول است این نقش که بطرز نسبةً خشنی حجاری شده مشتمل بر اشکالی است که بردو صف قرار داده‌اند در صف



شکل ٤٠ — تصویر خسرو درجام
(زاره — صنایع ایران باستان)

بالا پادشاه درمیان نشسته ووضع او شبیه بوضعی است که درظرف سابق‌الذکر گفتیم با این تفاوت که فقط دست چپ او برخنجری قرار دارد ودست راست او برعصا یا نیزهٔ واقع شده است در سمت چپ (بیننده) بزرگان مملکت بوضع معمول قدیم ایستاده اند یعنی دست راست را تا برابر رخسار افراشته اند در جانب راست اسرارا بحضور شاه می آورند ودر ردیف فرودین سمت چپ ، سلحشوران ایرانی دیده

می‌شوندکه اسبی‌را ازمیدان‌جنگ پیش‌آورده‌اند ودرجانب راست مردی پیداست که سربریدهٔ دردست دارد نزدیك شخصی که برپیل سواراست چند تن اسیر دیده می‌شود اشخاصی هم ظروف وغنایم دیگررا پیش می‌برند (۱)

خسرو بطوریکه ازسکه هایش پیداست بنا بررسم زمان دارای سبلت و ریش نوك داری‌است وگردن بندی ازمروارید بسته است برفرازتاج بالدار اوگوئی است که درهلالی قرار دارد (شکل ٤۱) .

کسی‌که بحضور شاهنشاه میرسید بایستی مطابق رسم قدیم نماز ببرد . طبری



شکل ٤۱ — سکه خسرو اول
(موزه ملی کپنهاك)

حکایت میکندکه چگونه یوانویه Yuvànòé که‌یکی ازاشراف بزرگ بود روزی نامه بحضور وهرام پنجم برد وچنان ازشکوه وجلال او خیره‌شدکه‌سجده کردن‌را فراموش نمود لکن شاه علت حیرت اورا دریافته چشم پوشید (۲) . قاعدهٔ پشتیگان سالار یا یکی دیگر از افسران ارشدکه نگاهبان درگاه بودند بشاه خبر میدادندکه فلان تقاضای شرفیابی دارد . بعدازرخصت آن مرد وارد می‌شد ودستارسفید وپاکی از آستین بیرون کشیده پیش دهان میگرفت . این دستمال را پدام (درلغت اوستائی پای‌تی دانه) میگفتند ودرمقابل اشیاءوعناصر مقدسه‌وغیره بدهان میگرفتند تانفس موجب پلیدی آن شیئی نشود .

باری پس از این اقدام آن شخص نزدیك می شد و در برابر شاه بخاك می‌افتاد ودرآن حالت می‌ماند تاشاه اورا اجازه برخاستن دهد پس « باکمال احترام بادست سلام می‌داد » چون شاه اجازه سخن گفتن عطا می کرد آن شخص نخست یك جمله معمولی ادا می نمودکه دعای سعادت پادشاه بود ومعهودترین این کلامها « انوشك بویذ » Anòshaghbavédh بود یعنی « جاویدان باشید » یا « اوکامك رسی » « بکام برسی » پادشاهان ساسانی را بلقب شماخ بغان (شما وجودات الهی) یا (مقام‌الوهیت شما) (۳)

خطاب میکردند پادشاه مردان پهلوم یعنی (اولین انسان) Mardan pahlom بود(۱) درموقع خطاب نام او را بزبان نمی آوردند در کتاب التاج جاحظ(۲) آمده است که هرگز رعایا نام ولقب شاه را نبایستی بزبان بیاورند نه دراشعارو نه مذاکرات رسمی و نه هنگام ستایش . همچنین ممنوع بود که چون شاه عطسه میکرد کسی دعای عافیت بخواند یا چون شاه دعائی بخواند کسی « آمین » بگوید پادشاه پرهیزکاراز جمله مختصات ووظائفش این بود که برای رعایای متقی خود دعا کند زیرا که دعای پادشاه مستجاب ترین دعا ها است(۳) بعلاوه امتیازپادشاه ازاحاد رعیت بطرق دیگرهم معین گشته بود روزی که پادشاه حجامت یا فصد میکرد یا دوائی میخورد منادی این خبررا بعامه میرسانید در این روز درباریان و سکنهٔ پایتخت از اقدام بنظایر آن عمل ممنوع بودند زیرا که بزعم آنان در این صورت تأثیر آن دوا درمزاج شاه کاسته میشد(٤) راجع بمراسم سخت و آداب دقیقی که دردربارحکمفرما بود اطلاعات جامعی ازکتاب التاج جاحظ(٥) بدست توان آورد ظاهراً مؤلف آنها را ازگاهنامگ یا آئین نامگ اخذ و اقتباس نموده است جاحظ نخست بذکر طبقات سه گانه درباریان می پردازد که گویند از تأسیسات اردشیر اول است طبقه اول آسواران(٦) و شاهزادگان بودند که بفاصله ده ذراع از پرده‌ای قرارمیگرفتند که حدفاصل میان شاه وحاضران بوددرفاصله ده ذراع ازآن طبقه، ندماء و محارم پادشاه و استادان موسیقی و اغانی می ایستادند طبقه سوم که اصحاب طرب و مقلدان و بازیگران بودند در فاصلهٔ ده ذراع از طبقه دوم قرار میگرفتند حتی در این طبقه هم اشخاص پست نژاد را راه نمیدادند اگرچه اولاد بافندگان ماهر و جراحان زبردست باشند ومردمان ناقص‌الخلقه ومریض را هم در زمره حاضران نمی پذیرفتند(۷) جاحظ گوید(۸) اردشیر استادان موسیقی و اغانی را در برابر طبقهٔ اول که اساوره (اسواران) و شاهزادگان هستند قرارمیداد وموسیقی نوازان دیگررا درردیف دسته دوم از ندیمان درباری جای میفرمود و در قبال طبقه سوم نوازندگان نای و صنج و سایرآلات (ذوات‌الاوتار) را قرارمیداد. موسیقی نوازان هر درجه ای با خوانندگان هم درجهٔ خود می‌نواختند واگرگاهی شاه درحالت مستی بیکی ازنای زنان فرمان میداد که با خواننده پست ترازخود هم آهنگی کند آن نای زن ازامتثال امرپادشاه سرپیچی میکرد و علت امتناع خود را اظهار میداشت . در این موقع اتفاق می‌افتادکه پیشخدمتان آن نای زن را با باد بزن ومگس پرانها می‌زدند ولی اوبخود تسلی میدادکه : « اگراین

ضربات را بموجب ارادهٔ پادشاه متحمل می شوم چون از قید مستی رهائی یابد از اینکه حقوق رتبهٔ خود را حفظ کرده‌ام خوشوقت و شاد خواهد شد ، باری دو غلام هوشیار که در مجلس پادشاه حضور داشتند موظف بودندکه تمام آنچه پادشاه درهنگام مستی میفرمود عیناً یاد داشت کنند بدین طریق که یکی میگفت ودیگری حرف بحرف می‌نوشت . پس آنگاه بامدادان این شخص درمقابل پادشاه فرامینی را که در حال مستی صادر کرده بود میخواند و آنوقت شاه نای زن مذکور را احضار میفرمود و او را خلعت می بخشید و براو آفرین میخواند چه ازاطاعت یك امرغیرمنصفانه امتناع کرده بود وپادشاه ازبرای خود مجازاتی تعیین میکردکه آن روزرا جزنان جووپنیرچیزی نخورد. جاحظ ضمناً گویدکه وهرام گورتغییراتی درتشکیلات اردشیرپدید آورد که چندان حسن تأثیر نکرد . این پادشاه اگرچه مقام اشراف و شاهزادگان وهیربذان را کماکان ثابت نمود « لکن دوطبقهٔ ندماء وخوانندگان را مساوی‌کرد وبازیگران‌را اگر چه ازطبقه ادنی بودند بطبقه اولی ارتقا بخشید وکسانیرا که برخلاف اراده اورفتارکرده بودند تنزل داد و بدینطریق سیرت اردشیر را فاسدکرد خاصه درآنچه راجع است بمغنیان و بازیگران واصحاب طرب(۱) این وضع جدید تا زمان خسرو اول دوام یافت واین پادشاه ترتیب طبقات را بآنچه قبل از وهرام پنجم بود بازگردانید چنانکه دربالا ذکر شد . درمجالسی‌که درکاخ سلطنتی تشکیل می یافت پرده‌ای پادشاه را از حضار جدا میکرد . بین مسند شاهی و پردهٔ مذکور ده ذراع بود و بین پرده و مقام اعضاء طبقه اول نیزده ذراع فاصله بود بطوریکه پادشاه ازردیف اول حاضران بیست ذراع دوربود جاحظ(۲) ومسعودی(۳) درباب توصیف این مجالس متفقند وحتی گاهی عباراتشان هم یکی است : محافظت پرده همواره بعهده پسر یکی از آسواران(٤) بودکه بلقب خرم باش نامیده می‌شد . وقتی‌که پادشاه ندیمان ودرباریان را بحضورمی‌پذیرفت خرم‌باش شخصی را فرمان میدادکه بربالای کاخ رود وبصدای بلند بطوریکه جمیع حضاربشنوند بانگ زند « ای زبان مواظب باش زیرا امروز درحضورشاهنشاه قرارگرفته‌ای ! » آنگاه هیچکس جرأت نمیکردکه سکوت را در هم شکند یاکوچکترین حرکتی بکند تا پرده بکنار میرفت و خرم باش بیکی فرمان میدادکه فلان سرود را بخواند و بدیگری‌که بفلان آهنك موسیقی را بنوازد . (٥)

جاحظ(۱) رسم دیگری را که درروزبارمعمول بود پادشاهی موسوم باردوان احمر(۲) نسبت میدهد . اگر کسی ازحضاراستدعائی ازشخص پادشاه داشت باید آن را بر رقعه می نوشت وقبل ازتنقل(۳) بشاه تقدیم می نمود تا شاه پیش از اینکه مست شود آن را بخواند و بفهمد وقدغن شده بود که هرکس جزدراین موقع حاجتی بخواهد اورا گردن بزنند . وهرام گور این ترتیب را نیز تغییر داد و فرمود که مستدعیان در موقع مستی شاه عرایض خودرا تسلیم خرم باش کنند . آنوقت خرم باش آنها را بحضور شاه میبرد و شاه بدون اینکه نگاهی کند همه را دسته دسته پرتاب میکرد وامرمیداد که تمام تقاضی ها را اجابت کند . لکن این سخای بی اندازه پس ازسلطنت وهرام متروك شد وازآن ببعد تقاضاهائی را که بسیار از حد اعتدال بیرون بود نمی پذیرفتند .

چون پادشاه عزم سفرداشت آسواران وبزرگان که معمولا ملتزم رکاب بودند مرکب خود را برای معاینه نزد متخصصین دواب سلطنتی میبردند زیرا اسب کسی که افتخارملازمت شاه را داشت بایستی خوب باشد نه تنبل باشد نه تند نه سرسم بزند نه سرکشی کند ونه مایل باشد بمرکب شاه نزدیك شود ونیزنمی بایست درراه سرگین بریزد وادرارکند و باین جهت مقرر بودکه اسب را شب قبل خوراك ندهند(٤) بنا براین ملازمت پادشاه درسفرامری شاق وافتخاری دشوار بودکه چندان مطبوع طباع بزرگان واقع نمیشد بهمین مناسبت پادشاهان ایران ملتزمین رکاب خود را زود تغییرمیدادند . (٥)

وقتی که شاه از مجلس غایب بود جاسوسان مخصوصی مراقب کلام و رفتار و سکنات واداب حاضران حتی مواظب نفس کشیدن آنها بودند پس هرکس این احوال او درغیاب وحضورپادشاه یکسان بود اورا مردیکرو میخواندند وهرکه اخلاق ورفتاراو درغیاب شاه غیرازحضور او می بود وی را مردی دو رو می گفتند وچنین کسی را شاه شخصی ظاهرسازومزورمیشناخت(٦)

اقدامات مخصوصی برای حفظ شاه از سوء قصد بعمل می آمد . هیچکس محل خواب شاه را نمیدانست . حکایت کنندکه برای اردشیر اول وخسرواول وخسرودوم وبسیاری ازپادشاهان ساسانی چهل بستردرنقاط مختلف تهیه میکردند وگاهی پادشاه در هیچکدام آنها نمی خوابید بلکه شب را دراطاقی محقربسرمیبرد وبجای ناز بالش سر را بربازوی خود قرارمیداد(۷)

هیچکس حق نداشت داخل اطاق مخصوص شاه شود . حتی پسرش نیز بدون اجازه

حق ورود نداشت . جاحظ در این خصوص حکایت عجیبی نقل میکند(۱) . روزی یزدگرد اول پسرش وهرام(۲) را که آنوقت سیزده ساله بود (۳) در محلی دیدکه حق رفتن نداشت . از او پرسید که آیا حاجب او را درحین ورود باین محل دیده است یا نه؟ وهرام گفت بلی . بس شاه باو گفت : «بروسی تازیانه باوبزن واورا بیرون کن و آزاد مرد را مأمور حفظ پرده نما » . بهرام چنین کرد . کمی بعد مراجعت نمود و خواست داخل شود اما آزاد مرد مشتی محکم بسینهٔ او نواخت وگفت : « اگر دفعهٔ دیگر تو را دراین محل به بینم ترا شصت تازیانه خواهم زد . سی ضربه بمناسبت ظلمی که برمستحفظ دیروز رواداشتی وسی‌ضربهٔ دیکر برای اینکه نخواهی همان ظلم‌را نسبت بمن مرتکب شوی » چون شاه ازاین کلام آزاد مرد آگاه شد اورا خلعت وانعام داد . شاه بایستی خودرا نسبت برعیت سخی وگشاده دست جلوه میداد خصوصاً نسبت بکسانیکه باونزدیك بودند . سخاوت پادشاه برجلوهٔ سلطنت می‌افزود ونام اورا در تاریخ بلند میکرد . نظام‌الملك حکایت کند که عادت بر این جاری بودکه هر وقت پادشاه از کلامی یا عملی شاد میشد وبا گفتن لفظ زیه Zih اظهار رضایت میکردخزانه دار بایستی ۱۰۰۰ درهم(٤) بآن شخص بدهد درکارنامك(٥) مذکور است که مؤبد بزرگ مژده بشاه آورد و شاه در پاداش دهان او را پر از یاقوت و زر وگوهر شاهوار نمود و این طریقه عجیب معمولا پاداش‌خدماتی بود که بشاه میشد و نظایر آن درعهوداسلامی نیز دیده شده است(٦) .

شاه بدرباریان وندماء خود برحسب‌مخارج هریك‌وظیفه‌عطامیفرمود اگر یکی‌از درباریان مالك زمینی بود عایدات این زمین را جزء وظیفه اوحساب میکردند لکن علاوه بر آن بر حسب تخمین شاه ده هزار درهم مثلا ماهیانه باو میدادند تا بمصرف لوازم مقام و منصب خود برساند و درمانده نشود و محتاج باستدعای وجهی از خزانه پادشاه نگردد (۷) چون شاه (۸) بخانه یکی از وزراء خود یا یکی از اشراف بزرگ بدیدن میرفت ایرانیان تاریخ نامه خودرا از آن روز مینوشتند مالك آن کسیکه شاه‌بخانه او نزول اجلال میفرمود تا زمان معینی از اداء مالیات معاف می شد و بر اسبها و سایر مراکب او داغ امتیازی می زدند . معاون شهربانی هر روز با سیصد سوار و سیصد پیاده جلو در خانه او تا غروب آفتاب می ماند و وقتیکه صاحبخانه سوار میشد افراد پیاده در پیشا پیش و سواران در دنبال او روان میشدند . درموقع نزول اجلال

پادشاه صاحبخانه هدایائی باو تقدیم مینمود و شاه هنگام بازگشت اسبی را هوار با زین زرنگار که آن میزبان تقدیم نموده بود با خود میبرد. نزول موکب شاهی موجب امتیاز دائم صاحب‌خانه میشد و هیچ یك از اقوام نزدیك او را باتهام جرم نمی توانستند حبس کنند و بندگانش را بی‌رضای او نمیتوانستند محکوم نمایند. هدایائی که در اعیاد نوروز و مهرگان تقدیم مینمود پیش از هدیه دیگران بحضور شاه میرسید. در ایام بار و تشرف حضور نخست او وارد میشد و در طرف راست شاه قرار میگرفت و در موقعیکه سواره همراه شاه بود درجانب راست او میراند.

در دوعید بزرگ سال نوروز ومهرگان (۱) بزرگان هدایائی تقدیم شاه میکردند. هرکس آن چیزی را که خودش بیشتردوست میداشت هدیه میکرد از قبیل عنبرومشك و جامه و غیره. جنگیان وسواران معمولان اسبی یا شمشیری یا نیزهٔ تقدیم میکردند. اغنیا طلا و نقره پیشکش می‌بردند وحکام (علاوه بر خراجهای وصول شده) یك قسمت از اضافهٔ عایدات ولایات خود را تقدیم مینمودند. شعرا و خطباء اشعار وخطبه های خودرا بمناسبت موقع عرضه میکردند. وندیمان نخستین گیاه های سال‌را تقدیم مینمودند. اگر یکی از زنان شاه کنیزی زیبا با زینت و زیور پیشکش می نمود میتوانست برسایرزنان حرم مباهات کند. ازطرف دیگرپادشاه درعوض پیشکشهای نوروز و مهرگان هدایای ذیقیمتی عطا میفرمودند هر هدیه‌ای که تقدیم پادشاه میکردند با اسم اهداء کننده در دفتر محاسبات دربار قید میشد و اگر اهداء کننده در موقعیکه مخارج فوق‌العاده ای در پیش داشت بکمك نقدی محتاج میشد بموجب دفتر محاسبات ارزش هدایای او را بر آورد میکردند و دو برابر آنرا باو میدادند. لکن اگر هدیه صوری و بدون ارزش مادی تقدیم کرده بود بطرز دیگر رفتار میکردند: مثلا اگر کسی‌ترنجی هدیه آورده بود در عوض پوست ترنجی را پرازمسکوك طلا باو میدادند. بهرحال هدیه کننده نه فقط حق‌داشت بلکه موظف بود درصورت احتیاج از دربار کمك بطلبد. خود داری از تقاضای مساعدت بمنزلهٔ اظهار عدم اعتماد بشاه محسوب‌می‌شد وممکن بود شش‌ماه وظیفه اورا قطع کنند وبیکی ازدشمنانش بدهند چند نفر از پادشاهان مانند اردشیر اول وبهرام پنجم وخسرو اول درعید نوروز ومهرگان خزائن خودرا بین‌رعایا برحسب درجات آنها تقسیم کردند. درنوروز که عید بهاری

بود شاه جامه های زمستانی خود را بدرباریان میبخشید ودر عید مهرگان چون زمستان نزدیك بود البسهٔ تابستانیش را تقسیم می‌نمود (۱)

رسم بخشیدن خلعت یکی ازرسوم افتخارآورقدیم‌است خلفاء اسلامی آن‌رسم‌را گرفتند و از عادات ملوك زمان شد ابن‌خلدون گوید در خلعت های شاهانه عادة تمثال همایونی را نقش میکردند یا تصاویری می بافتند که علائم سلطنتی را در بر داشت(۲)

شاهپور دوم مانوئل Manuel سردار ارمنی را بجامه شاهانه و خلعتی از خز و سنجاب مفتخر فرمود وزیوری ازطلا و نقره داد که برکلاه خود نصب کند ودستاری بر پیشانی به بندد و زیورهای سینه پوش شبیه آنچه پادشاهان می بندند وخیمه‌ارغوانی با یك عقاب و قالیهای بزرك آسمانی رنك باو بخشید که برمدخل خیمه خود بیاویزد و ظروف زرین که بر میز خویش بگذارد . (۳) دستار (یعنی تاج) زربافت و مزین بمروارید بنا بر روایت پروکوپ پس ازمقام سلطنت بزرگترین نشانه افتخاربود . و نیز گوید هیچکس حق نداشت انگشتری طلا و کمربند و حلقه و غیره بر خویش نصب کند مگر کسیکه از شاه آنهارا گرفته باشد . اگر مردی نسبت بدولت یاپادشاه خدمتی کرده بود که استحقاق تذکار داشت نام او را در کتیبه های ابنیه سلطنتی (٤) ذکر می کردند .

دیگر از علائم امتیاز لقب یا نام افتخاری بود . از زمان هخامنشیان مرسوم بود که خدمات شایان را با اعطای لقب پاداش میدادند : هرودوت گوید (٥) اشخاصیکه خدمتگزاریشان قابل توجه ملك و پادشاه بود علاوه بر اراضی وسیع بآنها لقب «نیکوکار» میدادند . در عهد ساسانیان القاب بسیار و گوناگون متداول بود مثل مهیشت (بزرگترین) خدمتگزاران دولت (٦) وهریز (۷) و هزارفت (Hazâraphd) « صاحب هزار شگفتی ؟ » (۸)

مهر نرسی لقب‌هزار بندگ (« صاحب هزار بنده ») (۹) داشت . بعضی‌سرداران راگاهی بلقب هزارمرد (۱۰) مفتخر می‌ساختند . ازجمله القاب مخصوص کلماتی بودکه با نام شاه ترکیب یافته باشد واین لقب‌را باشخاصی میدادند که نسبت بشاه فداکاری کرده بودند . القابی که با کلمه تهم یعنی‌قوی ترکیب یافته بود رواج بسیار داشت‌از قبیل تهم یزدگرد ، تهم شاهپور تهم خسرو(۱۱)تهم هرمزد (۱۲) و از این گونه القاب بسیار است از قبیل خسرو شنوم Khusrò-Shnùm (« شادی خسرو ») (۱۳) زایذان

خسرو Zayédhàn Khusrò (« جاویدان خسرو ») (۱) گوماند شاهپور (۲) Gumand Shàhpuhr. تن‌شاهپور(۳) رام افزوذ یزدگرد(« افزون کننده شادی یزدگرد »)(٤) نخو هرمزد (٥) Nokhv-Hormizd هرمزدوراز ، و رازپیروز ، شاهپور ورازیا و رازشاهپور (٦)وغیره‌واما راجع بکلمهٔ کرتیر (یا کردیر) که قرائت صحیح و معنای آن هنوز معلوم نیست نمی‌توانم قطع کنم که آیا چنانکه آقای هرتسفلد (۷) عقیده دارد لقبی محسوب میشده یا نام صاحبمنصب عالیمرتبه ای بوده است . یکی از القاب روحانیان همگدین بود (« دانندهٔ همه احکام دین ») مسیو شتاین (۸) برآنست که لقب دراندرز (« بمعنی مشاور یا مدیر دربار ») درعهد یزدگرد دوم عنوان وزرگ فرماذار بوده است دراین صورت می توان گفت که کلمه در اندرزبذ لقبی بوده بسیار شبیه « مشاورالدوله » یا « نظام‌الدوله » درقرون جدید (۹) .

القاب وعطایای افتخاری ومناصب درباری یادولتی ، رائج ترین وسیله پاداش لیاقت بود و گاهی نیز برای تطمیع بکار من‌رفت مثلا اگر می‌خواستند ایرانیانی‌را که بدیانت عیسی گرویده‌اند (۱۰) بدین زردشتی باز گردانند بدانوسائل‌دست میزدند . اگر شاه بکسی تاجی عطا می‌فرمود دارنده آن عطیه حق داشت برسر میز شاه مقام گیرد ودرمجلس مشاورهٔ او حضور پیدا کند . (۱۱) کواذ اول تاجی از زر مروارید نشان که بنشانه افتخار (۱۲) بمهران عطا کرده بود ازاو پس گرفت هرمزدچهارم به نعمان پادشاه عرب تاجی بخشیدکه ٦۰۰۰۰ درهم ارزش داشت (۱۳) آقای روتشتاین Rotshtein گوید (١٤) این بخشش ازعطایای معمولی بالاتربود وظاهراً چیزی مثل نشانهای عهد ما بوده‌است .

مؤلف فارسنامه خبر ذیل را نقل کرده (۱٥) که مأخذ آن محتملا آئین نامک بوده‌است گوید : « . درجمله آئین بارگاه انوشروان آن بودکی ازدست راست تخت او کرسی‌زر نهاده بود وازدست چپ و پس همچنین کرسی‌هاء زرنهاده بود وازاین‌سه کرسی یکی جای ملك چین بودی و دیگر جای ملك روم بودی و سد دیگر جای ملك خزر بودی کی چون ببارگاه او آمدندی برین کرسی ها نشستندی و همه ساله این سه کرسی‌نهاده بودی برنداشتندی وجزاین‌سه‌کس دیگربرآن نیارستی‌نشستن ودرپیش‌تخت. رسی زربودی کی بزرجمهر برآن نشستی (٭) وفروتر ازآن کرسی موبد موبدان بودی

٭ مؤلف بجای بزرجمهر وزرگ فرماذار نوشته است (مترجم)

وزیرتر ازآن چندکرسی ازبهر مرزبانان وبزرگان وجای هریك بترتیب معین بودی کی هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد وچون کسری بریکی خشم گرفتی کرسی او از آن ایوان برداشتندی » .

وقتی که نائره جنگ اشتعال میگرفت مهمانیهای بزرگ سلطنتی متروك میشد وپادشاه غیر از مؤبدان مؤبد واران دیبهربذ و رئیس آسواران کسی را بر سر میز خود نمی پذیرفت . آنگاه بر سفره چیزی جز نان و نمك و سرکه و سبزی نمی نهادند پس غذائی بنام بزم ،ورد(۱) می‌آوردند . بعد از آنکه شاه قدری از آن می خورد سفره را برمیچیدند و شاه مجدداً بکار می پرداخت . اما وقتی جنگ بخوشی خاتمه می‌یافت رسم ضیافتها مجدداً برقرار میگردید درباریان دوباره جمع میشدند مؤبد بزرگ نطقی ایراد میکرد ووزراء پس ازاوهریك سخنی میگفتند سپس افسران عالیرتبه درقسمت علیای تالار درحضور شاه غذا صرف میکردند ودرقسمت سفلی تالار، عوام خوراك میخوردند و مراقبت آنها با رئیس شهربانی بود(۲) برخوان زمزمه میکردند . درآن اثناء کسی حق سخن گفتن نداشت و اگر کسی چیزی میخواست باشاره طلب میکرد(۳) درپایان غذا خوانندگان و بازیگران احضار میشدند(٤)

اگر کسی خبر می یافت که شاه بر او خشم گرفته است نه حق فرار داشت نه بست نشستن در مکانهای مقدس(٥) بلکه بایستی بر سپایه آهنینی که در مقابل قصر بود بنشیند تا شاه درحق اوحکمی صادرکند درظرف این مدت کسی جرأت نداشت اورا حمایت کند(٦) . حکم اعدام را در میدان وسیعی در وسط قصر اجراء میکردند درآنجا سرودست و پای مقصرین یا کسانیرا که مستوجب غضب شاه شده بودند می بریدند(۷)

. شأن پادشاه نبود که بخطای بی اهمیت توجه کند . جاحظ دراین باب دونمونه بدست میدهد که راست یا دروغ جالب توجه‌است . روزی وهرام گور درشکارگاه بقضاء حاجتی ازاسب بزیرآمد ولگام اسب را بدست چوپانی داد . چوپان چون قطعات طلای عنان اسب را دید در وقتی که شاه را غافل می‌پنداشت کارد برآورد وبعضی از آن‌را برید شاه میدید ولی‌محض‌اینکه چوپان شرمگین نشود مجدداً سربزیر افکند چون دریافت که چوپان بقدر حاجت برگرفته است پیش آمد و چنانکه گوئی گرد و غبار بچشمانش رفته وچیزی نمی بیند چشمان خود را مالیدن گرفت وبراسب نشست وچوپانه را بسرود گفت و نیز از اغماض انوشروان حکایت کند که روزی در جشن نوروز

یا مهرگان خوانی عظیم گسترده بود یکی از میهمانان جامی زرین برداشت خسرو دید ولی روی برگردانید. شرابدار متوجه فقدان جام شده فریاد برداشت که کسی از تالار بیرون نشود تاهمه را جستجو کنیم اما خسرو فرمود مانع مشوید: «آنکس که جام برده باز نخواهد داد و آنکس که دیده است باز نخواهد گفت.»

در اعمال شهداء عبارتی هست که ما را ازطرز ورود نجیب زادگان بخدمات درباری مطلع میکند: مهران گشنسپ یکی از نجبای جوان بود که در ادبیات ایران واصول نظری وعملی دین زردشت دست داشت و بهمین سبب مورد توجه هرمزد چهارم واقع شد شاه فرمود تا بعضی متون کتب مقدسه را از بر بخواند وچون مهارت اورا در این باب مشاهده کرد او را مبلغی درهم داد و فرمود روزی توانگر خواهی شد خانواده آن جوان ازاعیان ونجبای بزرك بودند(۱) وخود اونیز قدی رسا وهوشی سرشار داشت او را پیشخدمت سفرهٔ شاه کردند و بمرتبت موسوم به فرخشاذ Farrukhshàdh (؟) یا پذشخور («بمعنی پیش خور») (۲) رسید.

در دربار شاه همواره سفرای اقوام بیگانه و دور دست مقیم بودند(۳) نسبت بسفرای مزبور نهایت احترام مرعی میشد وقتی سفیری میرسید فورا سرحد دار شاه را مطلع میکرد وحکام ولایاتی که درمسیراو بودند مواظبت میکردند که مکانی مناسب مقام برای پذیرائی او آماده باشد. وقتی که حاکم ازمقصود مسافرت سفیراطلاع حاصل میکرد(٤) مطلب را بعرض شاه میرسانید وشاه هیئتی باستقبال او میفرستاد که بقصر سلطنتی هدایتش کنند. آنگاه پادشاه او را ببارگاه و مجلس رسمی می پذیرفت و درحالیکه برتخت جلوس کرده و صاحبان مناصب مملکت در اطراف او ایستاده بودند از نام و حوادث مسافرت وپیغام ووضع لشورولشکرواحوال سلطان اوسئوالاتی می نمود. سپس شاه با جلال وشکوهی که لایق مقام آن سفیر بود اورا بکاخ سلطنتی میبرد وبرخوان خود می‌نشاند و اورا بشکار میبرد و عاقبت با تشریفاتی که شایسته یکنفر سفیر بود اورا باز میفرستاد و خلعتی ازخاصه خویش می داد (٥).

باید دانست که ورود بدربار برای بیگانگان مجاز نبود. حتی نمی توانستند مستقیماً ازآسانترین راه بجانب پایتخت رهسپار شوند بلکه بایستی دریکی ازپنج شهر ذیل توقف کنند: کسانیکه ازشام میآمدند درهیت Hit می‌ماندند اشخاصیکه ازحجاز

می‌آمدند درالعذیب el-Udaib مردمی که ازپارس می‌آمدند درصریفین Sarifin مسافرینیکه ازکشور ترکان می‌رسیدند درحلوان وکسانیکه ازکشور هیاطله وآلانیان وارد می‌شدند درباب والابواب (دربند) . ازهرکدام‌ازاین شهرها گزارشی راجع بآن واردین بحضور شاه فرستاده می‌شد وفقط وقتی مسافرین می‌توانستند سفر خودرا ادامه دهندکه شاه دربارهٔ آنان تصمیمی گرفته باشد . (۱)

واما راجع بسیاست ودیپلماسی ایران ، پادشاه درانتخاب سفراء خود احتیاطهائی مخصوص مرعی میداشت . فقط وقتی کسی ازدرباریان را مأموریت سیاسی میدادندکه چندبار ازامتحان نیکو بیرون آمده باشد . نخست شاه اورا مأمور می‌نمودکه مراسلاتی بیك نفر ازاهالی پایتخت برساند ودرعین حال یك نفر جاسوس را مأمور می کردکه مذاکرات آن موقع را بشنود و برای او نقل کند .گزارش آن سیاستمدار آینده را با گزارش آن جاسوس مطابقه می کردند. پادشاه پس از اینکه بدین طریق از درستکاری و ذکاوت مأمورخود اطمینان میبافت بوسیلهٔ او نامه بیکی از دشمنان کشور میفرستاد واین‌بارهم جاسوسی همراه میکرد و از رفتار سفیر خود آگاهی می‌یافت . اگر این امتحان دوم نیز بنفع سفیر ختم میشد شاه بوی اعتماد میکرد (۲)

* * *

عهد بزرگ تمدن ادبی وفلسفی ایران با سلطنت خسرو اول آغاز میشود . پیش از آنکه بتوصیف این مرحله از تمدن بپردازیم ملاحظاتی چند راجع بتعلیمات بطور کلی خواهیم نوشت . متاسفانه در این باب اطلاعات ما بسیار قلیل است مطلقاً از تعلیمات ابتدائی آن زمان آگاهی نداریم . بلا شك قسمت اعظم کشاورزان بی سواد بوده اند . دهقانان گویا عموماً مختصر سوادی داشته اند : قرنها پس از انقراض‌دولت شاهنشاهی‌ساسانی این‌طایفه روایات وافسانه‌ها وتاریخ ملی‌را درخاطر نگاهداشته‌بودند. جماعت بسیاری ازتجار شهرها لا اقل قرائت و کتابت وحساب میدانسته اند وچون از این بگذریم عامه مردم ازحیث ادب و سواد بضاعتی نداشته اند. هیون تسیانك(۳) گوید ایرانیان بفکر دانش نیستند وفقط به پیشه خویش اشتغال می‌ورزند . وانگهی بلا شك تعلیمات ابتدائی و لا اقل قسمتی از تعلیمات عالیه دردست روحانیون بوده و کاملا جنبه دینی داشته است . (٤)

اما راجع به تعلیم کودکان و جوانان طبقات عالیه اطلاعات دقیق تری در دست داریم . نجیب زادگان مانند عهد هخامنشی در دربار با جوانان خاندان سلطنت بقسمتی از تعالیم نایل میشدند و در تحت ریاست « آموزگار آسواران » (۱) تعلیم می یافتند خواندن و نوشتن وحساب و چوگان بازی (۲) و شطرنج (۳) و سواری وشکار (٤) را درآنجا فرا میگرفتند . حاجت بذکر نیست که قبل ازهمه چیز نجیب زادگان برداشتن و بکار بردن سلاح می‌آموختند بنا برروایت طبری شاهزاده وهرام که بعد بنام وهرام پنجم بتخت نشست درتحت هدایت منذر(٥) تعلیم می‌یافت روزی بمربی خود گفت « مرا استادان ازخداوندان دانش وفرهنگ بیاورتا مرا دانش و فرهنگ وتیر انداختن وسواری کردن و [سخن فقه] بیاموزند » منذر گفت « تو هنوز کودکی واینهارا ندانی وتوکار کودکان کن تا بزرگ شوی آنگاه بیاورم کسانیرا که ترا اینها بیاموزند بهرام گفت آری من بزاد خردم اما خردم خرد بزرگان است پس منذر استادان و دانایان و تیر اندازان جلد و هر گونه دانشمندان و فرزانگان روم و پارس گرد کرده بفرستاد » (٦) پانزده سالگی سن ختم تربیت بدنی واخلاقی بود چنانکه از کتاب پهلوی موسوم به پند نامک زردشت (۷) بر می آید هر جوانی بایستی در این سن اصول دیانت را از روی اوستا وزند بداند وسرنوشت وتکالیف آدمی‌را بشناسد جوان دربیست سالگی موردامتحان دانشمندان وهیربذان ودستوران قرارمیگرفت(۸) غلامی ازخدمتگزاران دربار خسرو اول تفصیل تعلیماتی را که آموخته بوده است بدین طریق شرح میدهد (۹) : درسن مقرر اورا بمدرسه گذاشته اند وقسمتهای‌مهم اوستا وزند رامانند یك هیربد در آنجا ازبر کرده سپس در تعلیمات متوسطه ادبیات و تاریخ و فن بیان و هنر اسب سواری و تیر اندازی و نیزه بازی و بکار بردن تبرزین را آموخته موسیقی و سرود و ستاره شناسی را فرا گرفته در شطرنج و سایر بازی ها بحد کمال رسیده است آنگاه غلام معلومات دیگری را که ، در طباخی و لباس پوشی و غیره داشته بپادشاه عرضه میکند منابع تاریخی که داریم اطلاعی در باب تعالیم دختران بدست نمیدهد . بارتولومه (۱۰) چنین حدث میزند که تعلیم دختران بیشتر مربوط باصول خانه داری بوده است . بعلاوه بغ نسك (۱۱) صریحا از تعلیمات زن درفن خانه داری بحث میکند . معذلك زنان خانواده های ممتاز گاهی تعلیمات بسیار عمیق در علوم تحصیل میکرده اندو این‌مطلب ازیك عبارت کتاب ماذیکان‌هزار دادستان (۱۲)

بدست میآید و آن اینست : یکی از قضاة در موقعیکه بمحکمه میرفت پنج زن او را احاطه کردند و یکی از آنها سئوالاتی از او نمود راجع ببعضی از موارد مخصوصه از باب گرو وضمانت . همینکه بآخرین سؤال رسید قاضی جوابی نداشت آنگاه یکی از زنان گفت : « ای استاد ، مغزت را از این بابت خسته مکن و بی‌تعارف بگو نمیدانم بعلاوه ماخودجواب آن‌را درشرحی که مگوگان اندرزبذ نوشته‌است خواهیم یافت » .

ایرانیان همواره از دانش یونان و روم استفاده میکرده اند در آن زمان اشخاصی بوده‌اندکه کما بیش اوقات خود را منحصراً صرف مطالعات علمی مینموده‌اند . چون اوستای ساسانی منبع اصلی تمام علوم محسوب میشد ، تردیدی نمی توان داشت که این علما همه از طبقه روحانیون بوده اند در کتاب بوندهشن خلاصه فهرست مانندی از علوم طبیعی و نجوم بدان طریق که از اوستای ساسانی و تفاسیر آن بدست میآمده ، ثبت شده‌است ازروایات عجیبی که درمعجم‌البلدان یاقوت (۱) ضبط شده چنین برمیآید که درزمان ساسانیان درریشهر (ریواردشیر) که ناحیه کوچکی ازولایت‌ارجان خوزستان بوده جماعتی ازنویسندگان جای داشته‌اند که باستعانت خطی‌مرموزموسوم به‌گشتک (؟) علم طب ونجوم وفلسفه را ثبت‌میکرده‌اند وآن طایفه را گشته دفتران (؟) میخوانده‌اند (یعنی کسانیکه مطالب را بخط گشتک ثبت میکنند) .

متن وتفسیرکتاب‌اوستائی‌موسوم به‌هوسپارم‌نسک شامل‌تفاصیلی راجع بطب واطباء بوده‌است . میگفتنداوهرمزدبرای «خواباندن» هرمرض لااقل‌یک‌نبات خلق کرده‌است. برای‌مزدپزشکان قواعدی مقرربود غلات نیکو وجامه زیبا واسب‌تندرو بطبیب میدادند وهمچنین قواعدی وجود داشت برای تأدیه وجه نقد از قبیل مبلغی که رئیس‌خانه یا رئیس قریه یا رئیس ولایت یا رئیس‌کشور باید بپردازد و آنچه طبیب حق داشت از مردمان فقیرمطالبه‌کند.اگر طبیب همه بدن یا فقط عضوی ازاعضاء بدن را معالجه میکرد درمیزان مزد اوتغییری حاصل میشد . طبیب بایستی مریض را بپاکی واحتیاط وتدبیر معالجه کند و اگرطالب استراحت بود یا دردیدن رنجوران تعللی روا میداشت ، اورا جنایتکار می شمردند تفصیل دیگری در نسک مزبور راجع ببلای عام (یعنی امراض مسریه عمومی) و ناخوشی های مختصر موجود است یک نوع شهادتنامه و اجازه ای باطباء میدادند . لکن ممکن نبودکسی همیشه بیک طبیب مجاز و صاحب شهادتنامه دسترس پیدا کند . اگر کسی بجستجوی پزشک ایرانی میرفت و او را نمی‌یافت در بعض

موارد مجاز بود که بیك طبیب خارجی رجوع کند اما اگر کسی با اینکه بطبیب ایرانی دسترس داشت بیك نفر طبیب بیگانه رجوع می نمود گناهی مرتکب شده بود (۱) معذلك پادشاهان ساسانی غالباً اطبای عیسوی یونانی یاشامی را بر اطباء محلی ترجیح میداده‌اند .

در نسك مذکور از میان اطباء متخصص نام کحال برده شده است (۲) و ازطرز معالجه حیوانات اهلی (۳) و سگ هار (٤) وغیره سخن بمیان آمده است . درنیکاذوم نسك نیز راجع به طب وبیطاری (٥) بحثی شده است مخصوصاً ازطریقه‌ای که درایران معمول بوده از اینقرار که مجرمین وجانیان مستحق اعدام را (٥) برای استفادهٔ طبی زنده نگاه میداشتند این عمل زنده نگاه داشتن اشخاص واجب القتل برای تجربهٔ طبی درمصر درعهد بطالسه نیز معمول بوده است .

درسومین کتاب دینکرد شرح مختصری راجع بطب آمده است که بلاشك محتویات آن ازمنابع عهد ساسانی (٦) جمع شده است . مؤلف دینکرد سلامت را دوقسم دانسته سلامت تن و سلامت جان و طبیب را دو نوع شمرده روحانی و جسمانی لکن ظن قوی میرود که در طبابت جسمانی هم فصلی راجع بتداوی روحی وجود داشته است اصول طب ایران کاملا زردشتی ومبتنی برروایات اوستائی بوده لکن نفوذ طبابت یونانی ازهمه جای آن ظاهر است . بموجب طب بقراطی علاج ازسه طریق میسر تواند شد آنچه بوسیلهٔ دوا علاج نمی‌پذیرد باید بوسیله آهن (یعنی کارد) علاج کرد و آنچه بوسیلهٔ آهن معالجه نشود باید با آتش شفا بخشید ومرضی که از آتش برطرف نشود شفا ناپذیراست . در کتاب وندیداد نیزکه مربوط بقرون اول عهد اشکانی است (۷) سه‌قسم علاج تشخیص‌داده شده‌است کارد ونباتات وکلام مقدس واین وسیله آخر مؤثرتر ازسایرین بشمار می‌رفته است . علاج بوسیله آتش‌درکتاب دینکرد هم ذکرشده‌است (۸). دراین کتاب پنج وسیلهٔ معالجه مذکوراست ازاینقرار : ۱ـ کلام مقدس ، ۲ـ آتش ، ۳ ـ نباتات ، ٤ ـ کارد ، ٥ ـ « داغ » . مقصود از داغ گویا دود دادن عضو مریض با بعضی گیاههای معطر بوده است اما معالجه بوسیله کلام را یعنی اوراد و ادعیه که از کتب مقدس استخراج کرده بودند مؤثرترین طریقه میدانستند .

طبیب دانا کسی بودکه بتواند بدقت امراض را معاینه‌کند وکتاب بسیار خوانده باشد (۹) بایستی اعضاء بدن ومفاصل را بشناسد واطلاعاتی نیزراجع بادویه داشته باشد . محبوب و شیرین سخن باشد و با رنجوران از روی شکیبائی ومهربانی رفتار کند (۱۰)

در این کتاب صفات و خصال اطبای روح و اطبای جسم بتفصیل آمده است و از فرط اطناب مطلب تاریك و مبهم شده است هردوطبیب یعنی هم طبیب روح که متعلق بفرقهٔ روحانیان است و هم پزشك بدن ، بایستی امتحانات لازم از مهارت و زبردستی خود داده باشند . اما طبیب بدن بایستی قبلا در معالجهٔ یکنفر ازکافران کامیاب شده باشد تابتواند بمعالجهٔ یك نفر مؤمن بپردازد . اگر با وجود این سه نفر را عمل میکرد وهرسه می مردند مادام‌العمر اجازه طبابت باو نمیدادند(۱) طبیب مجبور بودکه درموقع لزوم هر روزبعیادت مریض خود برود . درعوض بایستی باوغذای خوب میدادند واسبی تندرو می بخشیدند ومنزلی عالی درقسمت مرکزی شهر برای او تهیه میکردند . (۲) اما طبیب نبایستی پول را بسیاردوست بدارد . ازلحاظ اخلاق ودیانت چندین نوع طبیب تشخیص داده میشد بهترین پزشك آنستکه این شغل را محضاً لله و برای ثواب پیش‌گرفته باشد پس ازاو طبیبی بودکه هم بمال تعلق‌خاطرداشت هم بثواب مشروط براینکه دلبستگی او بپول کمترازتعلق اوبمثوبات باشد فروتر ازاو طبیبی بودکه جزبمال‌دنیا بچیزی دلبستگی نداشت (۳)

درست بذ یا اران درست بذ Drustbadh (٤) ظاهراً رئیس کل پزشکان (جسمانی) کشوربوده است . لکن رئیس همه اطباء را اعم از پزشکان بدن و پزشکان روح زرتشتروتوم Zaratushtrôtum میخوانده‌اند واین‌لقب‌بلاشك عنوان مؤبدان مؤبد بوده است(۵) دراین‌کتاب نکاتی‌که راجع بانواع رنجوری ها ذکرشده حاوی اطلاعات عمیقی نیست . میان مرض جسمانی و اخلاق ذمیمه علاقه و پیوندی قائل شده‌اند مثلا جهل ومکر وخشم و غرور و کبر و شهوت زانی و غیره را از علل رنجوری شمرده اند همچنانکه علل جسمانی را مثل سردی وخشکی وتعفن وفساد وجوع عطش وپیری و رنج را نیز از اسباب مرض دانسته‌اند(٦) مؤلف آن نسخه عده امراض انسان را ٤۳۳۳ گفته و برای مثال اسم چندمرض راکه دراوستا مذکورشده بقلم آورده است ولی گویا برای اوهم حقیقت این ناخوشی‌ها همانقدر مبهم و مجهول بوده‌که امروز برای ما هست .

فهم قسمت اخیراین‌کتاب یعنی باب تداوی ، بسیار دشوار است . در این جا نیز فکر تاریك وانشاء ناروان مؤلف موجب ابهام مطلب شده است بعلاوه اصطلاحات فنی آن نیز بهیچوجه فهمیده نمیشود . برطبق اصول طب یونانی استعداد هربدن بنسبت

درجات طبایع چهارگانه برودت حرارت رطوبت یبوست مختلف میگردد. اما ایرانیان این‌قاعدهٔ یونانی‌را باقسام گوناگون تحریف کرده‌اند تا با اصول دیانت زردشتی که‌علت همه امراض ومعایب را تأثیر ارواح خبیثه میداند مطابق آید. سردی وخشکی که ازاین علت پدید میآید بزعم آنان دو مرض بود که بایستی بدن را از آن نگاهدارند. کیفیت احوال خون را مربوط به قوه حیاتی آن میدانستند؛ اگر خون واجد نیروی حیاتی بود طبیب حاذق می توانست دوا های مفید بدهد ومریض را بهبودی بخشد. ترکیب اغذیه را نیز شایان توجه تام میدانستند خوراك بایستی بقدرکافی رطوبت (یعنی عنصر آب) داشته باشد تا آثار مضره خشکي را برطرف کند و بحد کافی حرارت (عنصر آتش) داشته باشد تا برودت را دفع نماید؛ بزعم آنان هوائی‌که در خوراك است درهوای خالص که درترکیب مزاج هست جذب میکرد وماده خاکی غذا با عنصر خاك که در ترکیب مزاج هست آمیخته میشود. صحت بدن بسته بخوردن غذائی است‌که خوب ترکیب شده باشد بشرط آنکه اعتدال نگاهدارند. (۱)

کازارتلی Casartelli (۲) شباهت بعضی از نکات مندرجه درآن کتاب را با طب هندی دریافته و واضح کرده است.

چون در قرن پنجم نسطوریان ازکشور روم طرد شدند و به‌بین‌النهرین وایران پناه آوردند مدارس مخصوص عیسویان تشکیل گردید که تدریس‌طب درآنها رواج داشت مشهورترین مدرسهٔ طب مدرسه گندی شاهپور است که پس از انقراض ساسانیان نیز باقی ماند ودرقرون نخستین اسلامی مرکزمهم علم طب بشمارمیرفت. از میان مردمان ممتاز عهد خسرو اول یك‌نفر بنظر ما دراین‌مورد قابل ذکر میآید واورئیس اطباء شاهی برزویه Bôrzôé معروف‌است. ازآثار او ترجمه حالی موجوداست که خودش نوشته وابن‌المقفع آن را درمقدمه نسخه عربی کلیله ودمنه که شاهکاربرزویه است قرارداده و ما از این پس در باب کلیلگ و دمنگ سخن‌خواهیم راند. این‌ترجمه احوال چنین شروع میشود: « پدر من از لشکریان (۳) بود و مادر از خاندان علماء دین زردشت و اول نعمتی که خدایتعالی (٤) برمن تازه‌گردانید دوستی پدر و مادر بود وشفقت ایشان برحال‌من: چنانکه از فرزندان دیگرمستثنی بودم و بمزیت تربیت و ترشیح مخصوص شدم وچون سال عمر بهفت رسید مرا برخواندن علم طب تحریض نمودند

وچندانکه اندك مایهٔ وقوف افتاد و فضیلت آنرا بشناختم برغبتی صادق و حرصی غالب درتعلم آن میکوشیدم تا بدان صنعت شهرتی تمام یافتم . و در معالجه بیماران متهدی شدم آنگاه نفس خویش را میان چهار کار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم : وفور مال ولذات حال و ذکر سائر و ثواب باقی . وپوشیده نماند که علم طب بنزدیك همه خردمندان ودرهمهٔ دنیا ستوده است و در کتب طب آورده‌اند که فاضلترین اطبا آنست که بر علاج ازجهت ثواب آخرت مواظبت نماید که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هرچه کاملتر بیابد ورستگاری عقبی مدخر گردد چنانکه غرض کشاورز درپراکندن تخم‌دانه باشد که قوت اوست اما کاه که علف ستوراست خود بتبع حاصل آید درجمله براین کار اقبال تمام کردم و هرکجا بیماری نشان یافتم که دروی امید صحت بود معالجه او بر وجه حسبت کردم وچون یك چندی بگذشت وطایفه ازامثال خودرا درمال وجاه برخویشتن سابق دیدم نفس بدان مایل گشت وتمنی مراتب این‌جهانی برخاطر گذشتن گرفت ونزدیك آمدکه پای ازجای برود با خودگفتم ای نفس میان منافع ومضار خویش فرق نمی توانی کردن و خردمند چگونه آرزوی چیزی کندکه رنج وتعب آن بسیار باشد وانتفاع واستمتاع از آن اندك . واگر درعاقبت کارها وهجرت سوی‌گور فکرتی شافی‌واجب داری حرص وشره این عالم فانی برتو بسر آید و قوی تر سببی درکارهای دنیا مشارکت مشتی دون عاجز است که بدان مغرورگشته‌اند ازاین ناصواب درگذر وهمت بر اقتصار ثواب آخرت مقصورگردان که راه مخوفست ورفیقان ناموافق و رحلت نزدیك وهنگام حرکت نامعلوم ، زینهار درساختن توشهٔ آخرت تأخیر جائز نشمری که بنیت آدمی چون آوندی ضعیف است ..... چون براین سیاقت درمخاصمت نفس مبالغت نمودم براه راست باز آمد وبرغبتی صادق وحسبتی بی‌ریا روی بعلاج بیماران آوردم .... » (۱)

« .... تا بیمامن آن درهای روزی برمن گشاده گشت وصلات ومواهب پادشاهان (۲) برمن متواتر شد وپیش از سفر هندوستان وپس از آن انواع دوستکامی ونعمت دیدم وبجاه ومال ازامثال واقران بگذشتم .... » (۳)

عبارت دیگری (٤) ازاین باب شامل نمونهٔ مختصری ازمعلومات طبی عهد ساسانی است ازاینقرار : « درکتب طب چنین یافته می‌شود که آبی که اصل آفرینش فرزند آدم‌است چون برحم پیوند دوبآب زن بیامیزد وتیره وغلیظ شود بادی پیدا آید (٥) و

آن را درحرکت آرد تا همچون آب پنیر گردد پس‌مانند ماست شود آنگاه اعضاء قسمت پذیرد وروی پسر سوی پشت مادر باشد وروی دختر سوی شکم مادر ودستها برپیشانی وزنخ برزانو واطراف چنان‌فراهم ومنقبض که گوئی درصرهٔ بستسی ونفس بحیلت می‌زند زبر آن‌گرمی وگرانی شکم مادر وزیر او انواع تاریکی وتنگی چنانکه بشرح آن حاجت نباشد وچون مدت درنگ اوسپری شود وهنگام وضع حمل‌وتولد فرزند باشد بادی بررحم مسلط شود وقوت حرکت درفرزند پیدا آید تا سرسوی مخرج گرداند وازتنگی مخرج آن رنج بیند که در هیچ شکنجه آن صورت نتوان کرد وچون بزمین آمد اگر دستی نرم بروی نهند یا نسیمی خنك بروی وزد درد آن با پوست باز کردن برابر باشد درحق بزرگان ». این عبارت مخصوصاً جالب توجه است زیرا آثاری از طب هندی درآن دیده می‌شود . (۱)

خسرو باروحانیان زردشتی‌متحد شد تامزدکیان‌را چاره کند لکن نه‌طبقهٔ روحانیان ونه‌طبقه‌اشراف درعهد او بقدرت سابق‌خود دست‌نمی‌یافتند. خسرواول بلاشك‌زردشتی بوده وازسایر پادشاهان ساسانی این‌امتیازرا دارد که درمسائل مذهبی جمود وتعصب نداشته ونسبت بعقاید مختلفه دینی و مذاهب فلسفی وسعت مشربی نشان میداده است عیسویان را درمؤسسات عام‌المنفعه استخدام می‌کرد و دراین کار تردیدی بخویش راه نمی‌داد . پس ازتأسیس شهر رومگان فرقه یعقوبی‌را اجازه داد که انجمنی تشکیل دهند و جاثلیقی انتخاب کنند عیسویان ایرانی مدتهای مدید این محبت خسرو را بخاطر داشتند (۲) وانگهی عیسویان ایران در آن موقع دچار بحران سختی شده بودند آنها نیز بتقلید زردشتیان بر خلاف قوانین مذهبی خود بمزاوجت با اقارب عادت کرده بودند . ماربها که درسال ٥٤٠ جاثلیق عیسویان شده بود (۳) برضد این‌امر که خلاف شرع نصاری بود کوششی فوق‌العاده کرد . درآغازجنگ ایران‌و روم مؤبذان مؤبد داذهرمزد بآزارعیسویان پرداخت مخصوصاً بعضی ازاشراف‌را که بدیانت عیسی گرویده بودند ، مورد تعقیب قرار داد . شدت جنگ ایران‌وروم هم بر آتش تعصبات دینی دامن میزد وشاه اگر چه این آزارهارا قبول نداشت لکن محض رعایت سیاست(٤) اغماض وتحمل‌می‌نمود. ماربها بحبس افتاد ونزدیك بود اعدام شود .

٭ ازترجمه کلیله بهرامشاهی گرفته شد (مترجم)

چندی بعد چون عیسویان پای از دائره احتیاط بیرون تر کشیدند مغان سعی نمودند که کار ماربها را یکسره کنند موقع این شخص بسیار خطرناك شده بود وشرکت عیسویان درشورش انوشگزاد بروخامت حال او افزود . لکن خسروماربها را آزاد کرد ومأمور نمودکه همکیشان خودرا ازیاری انوشگزاد منصرف گرداند و او در این مأموریت بیش ازآنچه انتظار میرفت توفیق حاصل نمود . (۱)

چنانکه دیدیم درمعاهدهٔ صلحی که بسال ۵۶۲ بامضاء رسید عیسویان آزادی مذهب یافتند(۲) ظاهراً ترجمه انجیل قدیم بزبان پهلوی که قطعاتی از آن درترکستان چین بدست آمده و اکنون در موزهٔ فولکرکنده Völker Kunde دربرلن محفوظاست متعلق بعهد خسرواول است . قطعات مزبورکه ازروی متن سریانی ترجمه شده برای مطالعهٔ زبان وخط پهلوی اهمیت بسیار دارد . (۳)

یك نفر عیسوی موسوم به پولوس‌پرسا Poulus Persa که ظاهراً همان شخصی است که درزمان جاثلیقی ژوزف جانشین ماربها (٤) مطران نصیبین بود ، مختصری از منطق ارسطو را برای شاه بزبان سریانی ترجمه کرده و عقاید مختلفی را که راجع بخدا و عالم هست بطریق ذیل بیان نموده است :

« بعضی بیك‌خدا قائلند و برخی‌بخدایان بسیارعقیده دارند جماعتی گویند خدا صفات متضاد دارد و برخی منکر آن صفات درخدا هستند جمعی معتقدندکه خدا برهمه چیز قادراست وگروهی انکارمیکنندکه برهمه چیز قادرباشد . جماعتی گویند دنیا و مافیها را او آفریده وبعضی انکارمیکنندکه او خالق تمام چیز ها باشد . برخی معتقد بحدوث و گروهی معتقد بقدم عالمند . . . . »

بعقیدهٔ کازار تلی نویسندهٔ شرح فوق عقاید جاریهٔ ایرانیان عهدخودرا ذکرکرده است . علی ای حال همینقدرکه درکتابی که مخصوص مطالعه خسرو بود پولوس این قبیل مسائل را آورده ومطالب دیگرراجع بآراء فلاسفه برآن افزوده وتا حدی مدعی تفوق فلسفه بردین‌شده ، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که انوشروان ببعضی ازافکار فلاسفه‌که چندان بمذاق مؤبدان خوش نمیآمده توجه داشته است . اگاثیاس صریحاً این‌مطلب را تصدیق‌کرده ولی‌چنانکه شیوه یونانیانی است‌که نسبت بپادشاهان خارجی سخن میرانند این‌مسئله را با تحقیرغرورآمیزی بیان نموده است این‌مورخ درانوشروان غیر ازصفات جنگجوئی و لشکر آرائی چیزی را نمی‌پسندیده وبر آن است که چنین

پادشاهی که همه اوقات‌را صرف مسائل سیاسی و نظامی میکرده هرگز نمیتوانسته است درظرایف ادبی و معانی رقیقه یونان وروم خوض واستفاده کند خاصه که وسیله استفاده او ترجمه کتب یونانی بوده بزبانی که بعقیده او « فوق‌العاده فقیر وخشك » بوده‌است(۱) اورانیوس Uranius طبیب وحکیم سریانی معلم فلسفه انوشیروان بوده و اگاثیاس این‌مرد را جاهلی سترك وشیادی بزرگ نامیده او را دروقاحت وسخافت شبیه ترسیتس Thersites که درایلیاد همیروس مذکور است میداند و گوید انوشیروان مؤبدان‌را جمع میکرد تا درتکوین جهان و نظایر آن معنی بحث کنند مثلا : آیا عالم نامتناهی وابدی است آیا جهان‌را علتی یگانه است ومانند اینها . (۲)

از قیودی که برای سایر مذاهب غیر نصاری در کشور روم قائل شده بودند میتوان قیاس کرد که دربار ایران نسبت بآزادی مذاهب دارای چه عقیده و مقام عالی بوده است . درنتیجه تعطیل مدرسه فلسفه آتن که در ۵۲۹ افتاد ، وتعدیاتی که بحکما کردند ، هفت تن از فیلسوفان یونان به تیسفون پناه آوردند ومورد عنایت تام وپذیرائی خاص شاهنشاه شدند نام آنان ازاینقرار است : داما سیوس صوری ـ سمپلی سیوس سیلیسی ـ اولامیوس فروگی ـ پری سیانوس لودی ـ هرمیاس ودیوجانوس فنیقی ـ ایزیدرغزی * این دانشمندان پس‌از چندی ازکار خود پشیمان شدند عادات ایرانیان بنظر آنان درشت و نا ملایم آمد و از و خشونتهائی که دیدند آزرده شدند و از تعدی اشراف بزیر دستان دلتنگ گشتند و ناخشنود از ایران رخت بربستند با وجود این خسرو نسبت باین حکما کمال علاقه نشان داد وبحمایت آنان برخاست ودرعهد نامه که با قیصر روم بست شرط کرد که این فضلا را ازبازگشت باوطان خویش منع نکنند . (۳)

اگر درزمان انوشروان فرهنگ یونانی درایران حیاتی جدید یافت ازطرف دیگر فرهنگ هندی نیز درمیان ایرانیان رواج گرفت ودرنفوس مؤثر شد . بنا برروایتی که درکتاب پهلوی ماذیگان چترنك (رساله شطرنج) که ازعهد ساسانیان مانده مندرج است درزمان پادشاهی خسرو اول (٤) بازی شطرنج ازهند بایران رسید . ازجمله کتب هندی که بزبان پهلوی ترجمه شده کتابی است بودائی که امروز دردست نیست ولی

---

* Damascios le Syrien - Simplicios natif de Cilicie - Eulamios le Phrygien - Priscianos le Lydien - Les Pheniciens Hermias et Diogène - Isidore de Gaza.

مفاد آن از پهلوی بعربی نقل شده و فعلا موسوم به «بلوهر و بوذاسف» Bilauhar et Bùdhàsaf است از این کتاب نسخه بزبان سریانی درآمد وچون بیونان رسید قصه از آن اقتباس کردند که موسوم به (برلام و یواسف) Barlaam et Yoasaph است وچند قصه از قصص قرون وسطی نیز مأخوذ از این کتاب است (۱) از آن مشهورتر کتاب کلیلگ و دمنگ است که مأخوذ از اصل سانسکریت بنام پنکاتنترا Pancatantra است. برزویه سابق الذکر اصل این نسخه‌را از سفر هند باخود آورده بپهلوی ترجمه نمود (۲) قصه‌ها و افسانه هائی که درمیان ایرانیان راجع بطریق کشف این نسخه رایج شد (۳) گواهی میدهد که چقدر مردم این کشور کتاب مزبور را اهمیت میداده‌اند تقریباً درهمان ایام بزبان سریانی نیز نقل شد وچندی بعد ابن المقفع آنرا بزبان عربی آورد (و ترجمه حال برزویه‌را بصورت دیباچه برآن افزود) سپس رودکی آنرا بفارسی نظم کرد وسایر شعرای ایران نیز آنرا با مختصر تحریفاتی بشعر درآوردند یا مأخذ حکایات خود قرار دادند.

حال که مختصری ازجریان امور دینی وفلسفی عهد خسرواول‌را بنگارش آوردیم لازم است بتحقیق شرح حال برزویه طبیب باز کردیم. در این شرح مطالبی راجع بحیات بشری وامور اجتماعی واخلاق حمیده مندرج است که حکایت ازتشویش واشتیاق یك روح حقیقت جوئی میکند که هرسو درپی مقصود خویش می‌رود ونمی‌یابد.

دراین مشروحه عبارتی است راجع باختلاف مذاهب ونولدکه برآن است که این عبارت را ابن المقفع افزوده است زیرا که تناسب آن بااحوال عهدابن المقفع بیش اززمان برزویه است. ولی اگر توجهی بآراء گوناگون عهد انوشروان بکنیم و توجه این شهریار را بعقاید فلسفی زمان درنظر آوریم ومخصوصاً عباراتی راکه از پولوس پرسا Paulus Persa ذکر نمودیم بخاطرداشته باشیم بهیچوجه بعید نمی‌بینیم که مطالب مذکور از قلم برزویه جاری شده باشد. (٤)

« خلاف میان اصحاب ملتها هرچه ظاهرتر بعضی بطریق ارث دست درشاخی ضعیف زده طائفهٔ ازجهت متابعت پادشاهان وبیم جان پای بررکنی لرزان نهاده و جماعتی ازبهر حطام دنیا ورفعت منزلت میان مردمان دل در پشتوان پوسیدهٔ بسته و تکیه بر استخوان تودهٔ کرده واختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و انتهاء کار بینهایت هرچه ظاهرتر بود ورأی هریك براین مقرر که من مصیبم و خصم من مبطل ومخطی بااین فکرت دربیابان تردد وحیرت یك‌چندی بگشتم ودرفراز ونشیب آن لختی

پوئیدم البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم برد و نه برسمت راه حق دلیلی نشان یافتم . بضرورت عزیمت مصمم گشت بر آنکه علماء هر صنف را بینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم و بکوشم تا یقینی صادق دلپذیر بدست آید . این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن برعایت رسانیدم و هر طایفهٔ که دیدم در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخنی می گفتند و گرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان می گشتند بهیچ تأویل برپی ایشان نتوانستم رفتن و درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان برهوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی » . برزویه پس از این گونه تفکرات گوید رأی من برعبادت قرار گرفت لکن « با خود گفتم اگر بر دین اسلاف بی ایقان و تیقن ثبات کنم همچون آن جادو باشم که بر آن نابکاری مواظبت می نماید و بتبع سلف رستگاری طمع میدارد و اگر دیگر بار در طلب ایستم عمر وفا نمیکند که اجل نزدیك است و اگر درحیرت روزگار گزارم فرصت فائت گردد و نا ساخته رحلت باید کرد . صواب آنست که برمواظبت و ملازمت اعمال خیر که زبدهٔ همه ادیان است اقتصار نمایم » (۱)

این نتیجه که برزویه از بحث خود حاصل کرده بسیار پرمعنی است . زیرا اعراض از این جهان مخالف اصول اساسی دیانت زردشتی است لکن عیسویان و گنستیکها و مانویان و مزدکیان بقدری در باب زهد و ترك دنیا بحث کرده بودند که رفته رفته اذهان زردشتیان هم انس گرفته بود (۲) نفوذ فکر هندی که بزرگترین و عالیترین نمایندهٔ آن برزویه است برآن عوامل افزوده شد .

استقبال پرشوری که از نتیجهٔ ممتاز فکر هندی یعنی کتاب « کلیلگ » بعمل آمد بآن سبب بود که درعرضه کردن مطالب اخلاقی شبیه آن نوع از ادبیات بود که ایرانیان عهد خسرو بسیاردوست داشتند یعنی اندرزها یا کتب پند و نصیحت (۳) این کتب عامیانه اهمیت مخصوصی دارد از این لحاظ که بوسیلهٔ آن میتوانیم سیر تکاملی حکمت عملی زردشتیان را در آخرین قرن تمدن ساسانی دریابیم و برای تکمیل آنها میتوان از رساله داذ ستان مینوگ خرذ و ارداگ ویراز نامه و کتب مذهبی دیگر که اصل آنها مربوط بزمان انوشروان است مطالبی اخذ کرد . « اینك ذیلا عبارتی چند از کتب مذکور نقل می کنیم : فضیلت درمعرفت است زیرا که خرد و دانش منشاء صفات حسنه بشرند (٤) در میان

فضایل ، احسان حائز نخستین مرتبه است(۱) محسن عادل‌است و میداندکه اجرای تنبیه وسیاست جایز نیست مگر آنگاه‌که حقیقة جرم ثابت شده باشد (۲) و میداندکه حتی با دشمنانی که با ما درحال مبارزه هستند باید بعدالت رفتار کرد (۳) باید مالی را که ازراه نیکو وکار شریف بچنگ آمده است بمستحقان انفاق‌کرد . حیاتی‌که بااین اعمال نیکو زینت یافته باشد با بهجت وآسایش بفرجام خواهد رسید (٤) نیکی بحیوانات سودمند یکی‌ازاصول باستانی مزدیسنان است (٥) ارداک ویراز در سفری که بجهنم کرد مردی دیدکه همه تن دچار شکنجه است مگرپای راست . پرسید ،گفتند این‌مرد درمدت عمر هیچ کار نیکی نکرد مگر روزی که با این پای راست دسته گیاه بنزد گاو ورزا افکند . (٦)

فعالیت ومراقبت دوفضیلت است‌که مخصوصاً مورد سفارش قرار میداده اند . مردی که درکارها کوشا ودقیق است غریق افتخارات میشود(۷) هرروز بامداد بسیار زود باید برخاست وبکار روزانه پرداخت(۸) چابکی وهوشیاری وسیله توانگری‌است وباید مالی‌راکه ازاین طریق بدست میآید برای سود ابنای نوع بکار برد خانه‌ها وتنورها وکاروانسراها ساخت(۹)اما هرچند توانگری مطلوب‌است فقر شرافتمندانه برثروتمندی غیرعادلانه ترجیح دارد (۱۰) آنکس که بدبختی ها ورنجهائی که از جانب اهریمن و سایر موجودات شریر براو وارد میشود با شکیبائی وبرد باری تحمل میکند . شایسته ثنا وستایش است(۱۱) مخصوصاً کسی‌که آرزوهای نفس‌را بقوه عزت نفس می کشد و خشم‌را با صبر وحسدرا با بیم وزشتنامی وشهوت را با خرسندی وخوی جنگجوئی را باانصاف وعدالت فرو می‌نشاند سزاوار تمجید است (۱۲) .

کف نفس تنها وسیله است‌که شخص‌را بکسب فضایلی میرساند که زیور حیات بشری محسوب میشود ، بایدپیوسته بمهربانی سخن‌گفت ودربرابر مخاطب چهره‌را دژم نکرد (۱۳) زیراکه‌ادب وملایمت عنوان خلق نیکو است (١٤) تهمت بدترازجادوگری است (۱٥) هرگز نباید بفکر انتقام بود وبکسی بدی روا داشت (١٦) هرکه دامی نهد نخست خود درآن افتد (۱۷)

باید درغذا حد اعتدال‌را نگاهداشت تا تن سلامت ماند (۱۸) وازگفتار درحین خوردن وآشامیدن خودداری‌کرد (۱۹) شراب اگر باندازه خورند تن‌را بسی‌سود دهد زیراکه حرارت تن‌را بیفزاید وگوارش‌را آسان کند فکر و حافظه را تیز وحواس

و زبان‌را روان و زندگانی را مطبوع نماید (۱). انکس که بدخصلت است چون شراب نوشد تند خو و شریر و ستیزه‌کار شود و بآزار زن و فرزندان و غلامان و ملازمان برخیزد (۲) افراط درشراب موجب سستی تن و جان است (۳)

اندرز آذر باد حاوی نصایح عملی است مثل : هرگز نباید راز خودرا بزنان گفت و با احمقان بحث کرد و نباید چیز های شنیده‌را چنان باز گوئیم که پنداری دیده ایم . و درموقع نامناسب نباید خندید . خواسته خویش‌را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد پیش از گفتار باید اندیشید زیرا که سخن نیندیشیده گفتن چون آتش است که ویران کند . نباید دشمن قدیم‌را چون دوست جدید پنداشت زیرا که دشمن چون مار است اگر صد سال بگذرد دشمنی از یاد نبرد . ولی باید دوست قدیم‌را دوست جدید نمود چه دوست کهن چون شراب است هرقدر سال براو بگذرد لطیف‌تر و گواراتر گردد .

غم و شادی جهان شایسته اعتنانیست . جهان را چون کاروانسرائی باید دانست که مردمان را بدان راهگذار افتد (۳) اینها عباراتی است که رباعیات عمر خیام را بیاد میآورد .

خطابه هائی که پادشاهان ساسانی در روز جلوس ایراد میکردند از حیث بیان شبیه اندرزهای سابق الذکر است و در تواریخ رسمی زمان متن این خطابه ها را با مختصر تغییری ثبت مینمودند . همچنین نامه منسوب به تنسر هم که از آثار عهد انوشیروان است بسبك اندرزها شباهت دارد .

فلسفه رایجه اندرز ها مبتنی بر اساس دیانتی است معذلك شیوع این رسالات بمنزلهٔ آغاز آزادی افکار است و چندان برای روحانیان قشری مفید واقع نشده است روحانیان زردشتی هرروز قدمی‌واپس رفتند دیگر قدرت سابق را نداشتند که بتوانند در برابر جریان های جدید سدی بکشند. تعصبات دیانتی تا حدی تخفیف یافت . در محافل دانشمندان حکمت‌عملی براحکام دینی پیشی گرفت . با توسعه افق و انبساط افکار جدید رفته رفته دامنه شك وسعت یافت . سادگی افسانه های باستانی‌که در اجزاء کیش مزدیسنی وارد بوده ، تدریجاً حتی‌علماء دین‌را هم نا راحت و مشوش نمود . ناچار تاویلات استدلالی برای حکایات مزبور پیش آوردند و ازراه های عقلی در اثبات آنها کوشیدند درمباحثه که یکی از مغان با گیورگیس Giwargis عیسوی کرده چنین گفته

است ، « مابهیچ وجه آتش را خدا نمی‌دانیم بلکه بوسیلهٔ آتش خدارا می‌ستائیم چنانکه شما بوسیله خاج اورا عبادت می کنید». گیورگیس که خوداز مرتدان ایرانی بود و چنانکه پیشتر گفتیم درسابق مهران گشنسپ نام داشت ، در پاسخ چند عبارت ازاوستا برخواند که درآن ها آتش را چون خدائی نیایش کرده‌اند. آن مغ پریشان شد و برای اینکه مغلوب بشمار نیاید گفت : « ما آتش را می پرستیم ازاین رو که با اوهرمزد ازیك طبیعت است» گیورگیس پرسید : « آیا هرچه دراوهرمزد هست درآتش هم موجوداست ؟ » مغ جواب داد : « بلی. » گیورگیس گفت : « آتش نجاسات و مدفوع اسب و هرچه را بیابد میسوزاند پس اوهرمزدهم که ازهمان طبیعت است این چیزهارا میسوزاند؟ » . چون سخن بدینجا رسید مغ بیچاره از جواب عاجز ماند (۱)

در تحت تأثیر افکار جدید ، آن خوش بینی نخستین که بنیان دین زردشتی و محرك مردمان بکار و کوشش بود پژمرده و گسیخته شد . میل بزهد و ترك که درفرقه های ایرانی مخالف آئین زردشت رواجی بسزا داشت ، رفته رفته وارد آئین زردشتیان نیز شد و بنیان این دیانت را بر انداخت . در اندرز اوشنر (اندرز ٤٦) عبارت ذیل که بکلی منافی با اصول دیانت زردشتی است دیده میشود وظاهراً ماخوذ از عقاید مانویه است « جان موجود است ولی این تنست که فریب میدهد »

در این وقت عقیده زروانیان که در عهد ساسانی شیوعی یافته بود موجب شد که مردمان اعتقاد بجبر پیدا کردند و این اعتقاد بمنزله زهری جانگزای بود که روح مزدیسنی قدیم را از پای در آورد (۲) زروان خدای قدیم پدر او هرمزد و اهریمن بود و اورا زمان نامتناهی می‌دانستند اسم دیگرش « قضا » بود در رسالهٔ که مکرر از آن نام برده‌ایم یعنی مینوگه خرد آمده است که « خردآسمانی یا روح حکمت چنین فرماید : مرد هرچند صاحب عقلی قوی و دانشی نیرومند باشد ، با قضا برنتواند آمد زیرا که چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کرد ، دانا از کار فرو ماند و نادان بد اندیشه در کار چست و چالاك گردد کم دلان دلیر و دلیران کم دل شوند مردم کوشا کاهلی گیرند وکاهلان بکوشش درآیند . اما دراین رساله بکلی منکر تاثیر کوشش انسان نشده‌اند کوشش وعمل هم درمقابل قضا وزنی دارد واین وزن درآخرت درکفهٔ میزان نهاده خواهد شد(۳) باین ترتیب عقیده جبری رواج گرفت وجبر موجب سستی اعتقاد شد و ین نکته را دررساله موسوم به‌شکند گوما نیك ویزار یعنی (توضیحی که شك و گمان

را براندازد) که بعد ازسانیان نوشته شده (۱)بطریق ذیل بیان کرده اند: «طایفهٔ موسوم بدهری(۲) که منکروجود خدای تعالی هستند برآنند که هیچ تکلیف دینی برآنان وارد نیست و مکلف بعمل خیر نیستند. اما راجع بسخنان بی اساسی که میگویند این یکی را برای نمونه درین جا میآوریم. گویند این عالم با حوادث گوناگونی که درآن رخ میدهد و ترکیب اجسام و ترتیب اعمال و تضاد اشیاء و اختلاط عناصر با یکدیگر همه ناشی از تحولات زمان نا متناهی است و مدعیند که نه برای عمل نیك پاداشی هست و نه برای گناه کیفری. نه بهشتی هست نه دوزخی نه چیزی که انسان را بعمل نیك یا کار زشت بکشاند و نیز گویند که جز مادیات چیزی در عالم نیست روح وجود ندارد»(۳)

در خاتمه گوئیم اسباب پیشرفت عرب در ایران متعدد است از آن میان سببی نفسانی است که فی‌الجمله در کتب اخلاقی عهد انوشروان آثار آن پدیدار و بهتر ازهمه ازخلال افکار برزویه طبیب آشکار است و برزویه یکی ازفاضلترین مردمان ویکی از بزرگترین متفکران آن قرنی است که پس از آن دولت ساسانی منهدم و منقرض گردید.

ما دین زردشتی را ازدوطریق مختلف میشناسیم یکی از راه اوستای فعلی وکتب دینی پهلوی که بعد ازساسانیان برشته تحریر آمده است دیگرازراه کتب اجانب که راجع باین شریعت مطالبی نوشته‌اند. این دوطریق کاملا باهم مخالفند ولی از مطالب مذکور سبب اختلاف آنان را در می یابیم(٤) شریعت زردشتی که درزمان ساسانیان دین رسمی کشورمحسوب میشد مبتنی براصولی بود که درپایان این عهد بکلی میان تهی و بی مغز شده بود. انحطاط قطعی و ناگزیر بود. هنگامی که غلبه اسلام دولت ساسانی را که پشتیبان‌روحانیان‌بود واژگون کرد روحانیون دریافتند که‌باید کوشش‌فوق‌العاده برای‌حفظ شریعت خود ازانحلال تام بنمایند. این کوشش صورت گرفت عقیده بزروان واساطیر کودکانه راکه بآن تعلق داشت دور انداختند وآئین مزدیسنی را بدون شایبه زروان پرستی مجدداً سنت قراردادند درنتیجه قصصی که راجع بتکوین جهان درمیان بود تبدیل یافت. پرستش خورشید را ملغی کردند تا توحید شریعت اوهرمزدی بهترنمایان باشد ومقام میترا (مهر) را طوری قراردادندکه موافق با مهریشت عتیق باشد. بسی ازروایات دینی را یا بکلی حذف کردند یا تغییر دادند(۵) وبخشهائی ازاوستای ساسانی‌راکه آلوده بافکارزروانیه شده‌بود درطاق نسیان نهادند یا ازمیان بردند. این نکته قابل توجه است

که یشت های مربوط بتکوین که خلاصه آن ها دردینکرد باقی مانده بقدری تحلیل رفته‌است که چند سطری بیش نیست وازآن هم چیزی مفهوم نمیشود . همه این تغییرات درقرون تاریك بعد از انقراض ساسانیان واقع شده است . درهیچیك ازکتب پارسی اشاره بدین اصلاحات نرفته است . این شریعت اصلاح شده زردشتی را چنان وا نمودکرده‌اند که همان شریعتی است که درهمهٔ ازمنه سابق برقراربوده است باین ترتیب روحانیان زردشتی با اسلحه استدلال توانستند با اهل سایر دیانات حتی با مسلمانان مجادله کنند و در آغاز بهیچوجه مغلوب نشوند . این روحانیان در رساله دفاعیه‌که نام بردیم یعنی در کتاب « شکندگمانیك ویزار » باکمال مهارت قدم بمیدان مباحثه و مجادله نهادند . ازاین تاریخ زروانیه یکی از فرق دینی زردشتی محسوب شد و شهرستانی هم‌که در قرن دوازدهم میلادی عقاید ملل و نحل عالم را ذکر نموده آن طایفه را باین عنوان شناخته است

* * *

سلطنت خسرواول یکی از درخشنده ترین دوره های عهد ساسانی است . ایران چنان عظمتی یافت‌که حتی از عهد شاهپوران بزرگ نیز درگذشت وتوسعهٔ دامنه ادبیات وتربیت معنوی ، این‌عهدرا کیفیت مخصوص بخشید . اما باید دید اوضاع مادی واحوال اجتماعی ومعنوی قوم ایرانی درآن زمان برچه منوال بوده است ؟ ازیك طرف روایاتی در دست است از مورخان رومی که‌کم و بیش از روی عداوت نوشته‌اند و از طرف دیگر توصیفاتی مبالغه آمیز در منابع عرب و ایرانی دیده می شودکه خسرو انوشروان را نمونهٔ عدالت جلوه میدهند . با مطابقه این منابع ودر نظرگرفتن تمایلات راویان آنها و قصص مختلفهٔ که نقل میکنند ، و با همراه کردن جزئیاتیکه از طریق غیر مستقیم میتوان بدست آورد ممکن است صورتی ازایران عهد انوشیروان ترتیب دهیم این صورت اگرچه ضعیف ومشوش است لکن کشورایران را که پس ازفتنه مزدکیان درحال نقاهت بوده ودرزیرسایه انوشروان بتقویت بنیه خویش می‌پرداخت، تاحدی نشان میدهد اصلاحات خسرو درامورمالیه بی‌شبهه بیشتر بنفع خزانه دولت بوده تابنفع رعیت . طبقه عامه مثل قرون گذشته بانادانی و تحمل مصائب میزیست فیلسوفان رومی که بایران پناه آوردند بزودی آزرده شدند مقام این اشخاص درحکمت بپایه نبود که بتوانند بیطرفانه بعادات و رسوم یك قوم بیگانه نظرکنند انتظار داشتند که درکشور پادشاهی فیلسوف

چون انوشروان چیزهای دیگر به‌بینند مسلماً چون این‌اشخاص ازحقایق‌علم‌نژاد شناسی و روان‌شناسی آگاه نبوده‌اند، طبعاً از بعض رسوم ایرانیان مثل قواعد ازدواج و معامله با اموات رنجیده خاطر شده‌اند. اما تنها این علت نبود که زندگی درایران را برای آنان ناگوار کرد بلکه بیشتر از اصول طبقاتی ایران و فاصله که میان طبقات موجود بود و تنگدستی عامه، منزجر شدند نجبا واشراف که ازبحرانی سخت بیرون آمده و گروهی ازآنان عرضهٔ هلاك شده بودند در پرتو حمایت شاهنشاه جانی تازه گرفته مطیع و آرام گشتند فقط تا حدی از فکرتند و خوی تجدد پرور خسرو نگرانی داشتند نجبای درجه دوم دراملاك خود روزگار میگزاشتند وجزتمشیت امورخویش بچیزی توجه نمی‌کردند و ظاهراً آسوده و متنعم تر از دیگران بودند.

میتوانیم بگوئیم که مصائب عمومی و بدبختی‌های اجتماعی درعهد انوشروان کمتر ازادوارسلف بوده ولی مردم بیشترآنرا حس میکرده‌اند زیرا که بیشترفکرمی‌نموده‌اند. اینك قسمتی از شرحی را که برزویه در مقدمه کلیله ودمنه راجع بترجمه احوال خود نگاشته دراین جا میآوریم این حکیم درپایان تأمل وتفکردرسرنوشت بشروتکلیف اودر این عالم باین جا رسیده است که بهترین راه ها زهد و ترك است گفتار برزویه بهترین آئینه افکارزمان او بشمارمیرود (۱) «.... دراین روزگارتیره که خیرات براطلاق روی بتراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملك عادل انوشیروان کسری بن قباد را ثبات رأی و علو همت و کمال مقدرت و صدق لهجت و شمول عدل و رأفت وافاضت جود و سخاوت واختیار حکمت واصطناع حکما ومالیدن جباران وتربیت خدمتکاران وقمع ظالمان وتقویت مظلومان حاصل است می بینم که کارهای زمانه میل بادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده واقوال پسندیده مدروس گشته وعدل نا پیدا وجورظاهرولوم ودنائت مستولی و کرم ومروت متواری و دوستیها ضعیف وعداوتها قوی و نیکمردان رنجور ومستذل و شریران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیداروفا وحریت درخواب ودروغ مؤثر ومثمرو راستی مهجور ومردود و حق منهزم و باطل مظفر و مظلوم محق، ذلیل و ظالم مبطل، عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار وزاهد مکار، بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب، تازه روی و خندان»

فصل نهم

آخرین سلطنت بزرك

هرمزد چهارم — خصال او — ادامه جنك با روم — شورش وهرام چوبین — جنك داخلی — استمداد خسرو از قیصر — شکست و فرار و قتل وهرام چوبین — شورش و عصیان ویستهم — سلطنت خسرو دوم — جنك دیگر با روم — اخلاق خسرودوم — کاخ های سلطنتی دستگرد « قصرشیرین » — نقوش طاق بستان — عجایب دستگاه‌خسرو — زنان‌او — تجملات وظرایف درباری — عطرها وخوراکها وجام‌های‌مزین — موسیقی — احوال مسیحیان — خلع و قتل خسرو و جلوس کواذ دوم‌شیرویه

هرمزد چهارم که در سال ۵۷۹ جانشین خسرو اول شد از بعضی جهات خلف‌الصدق پدرخویش‌بشمار می رفت . اگر درست ملاحظه‌شود او بیش ازانوشیروان مستحق لقب « عادل » بود بلعمی‌صراحةً گوید : « درعدالت ازانوشیروان برتر بود » (۱) همه تواریخ شرقی آن عهد در این معنی متفقندکه هرمزد نسبت بضعفا و مظلومین‌خیر خواه ونسبت به بزرگان سخت گیربود لکن درهمه این منابع بغض ومحبت ، دوستی و دشمنی بصورت عجیبی در هم آمیخته است از اینجا ثابت می شود که چون در آغاز دولت عرب خواسته اند خوذای نامك را صورت جدیدی بدهند اخبار را ازمنابع مختلف گرفته اند که بعضی حاکی از احساسات عامه رعایا وبرخی متمایل باشراف و وروحانیان بوده است مثلا طبری (۲) نخست روایت هشام بن محمد را نقل میکندکه گوید(۳) هرمزبن‌کسری هذا کثیر الادب ذانیة الاحسان الی‌الضعفا والمساکین والحمل علی‌الاشراف فعادوه وابغضوه وکان فی نفسه علیهم مثل ذلك .... وکان متحریاً للسیرة فی رعیته بالعدل » یعنی هرمزد پادشاهی با ادب و احسان و دوستدار ضعیفان و فقیران بود

و بر اشراف سخت میگرفت پس در کین او ثابت شدند و او نیز کین آنان در دل گرفت .....

حس دادگری او در حق رعیت فوق‌العاده بود . پس طبری دو حکایت نقل میکند راجع بعدالت سخت و تزلزل ناپذیر هرمزد که بیشتر مورخان عرب و ایران آنرا در کتب خود آورده‌اند انگاه از روی مأخذ دیگری طبری هرمزدرا چنین وصف میکند : « وقیل ان‌هرمزکان مظفراً منصوراًلایمدیده‌الاشي‌الاناله وکان مع‌ذلك‌ادیبا اریبا واهیا ردیء النیة قد نزعه اخواله الاتراك وکان مقصیا الاشراف وانه قتل من‌العلماء و اهل البیوتات والشرف ثلاثة عشر الف رجل وستائه رجل و انه‌لم یکن له رای الا فی تالف السفله واستصلا حهم » بلعمی در ترجمه این‌عبارت گوید : « اما عیب او آن بود که مردمان‌بزرگ را خرد داشتی وحق ایشان نشناختی و درویشان و حقیران را برگزیدی و هرکس که برضعیفی ستمی کردی او را بکشتی تا بشمار آمدی سیزده هزار کس از بزرگان ومهتران بدین‌سبب گشته بود و بدین سبب درویشان اورا زشت داشتندی و مهتران او را دشمن » *

اصل این دو روایت یکی‌است اما بیان آنها متفاوت است درروایت اخیرذکری از عدالت او نشده است

نویسندگان رومی که جز جنبه خصومت نسبت بقیصرچیزی در هرمزد نمیدیده‌اند اورا بچشم بدبینی نگریسته وپادشاهی ظالم و خودخواه و بد سگال و بیرحم نسبت به رعایا قلمداد کرده اند . بالعکس عیسویان ایران نام این پادشاه را بنیکی یاد نموده اند زیرا که درقبال سختگیری مؤبدان نسبت بنصاری هرمزد چنین فرموده‌است : همچنانکه تخت ما نمی‌تواند فقط بردوپایه پیشین بایستد وازدو پایه پسین بی‌نیازباشد دولت مانیز با رنجش و انزجار رعایای عیسوی وسایر ملل متنوعه کشور برپای نتواند ماند . پس باید که ازآزارعیسویان دست بدارید ودرکارهای نیکوکوشا باشید تا نصاری وپیروان سایر ادیان اعمال نیك شمارا به بینند و بستایش شما همزبان شوند و بدین شما روی آورند (۱) یشوع یبه Ishô'yabh که باجازه پادشاه حائز مقام جاثلیقی شد بسیار مورد توجه شاهانه بود وبوسیله دادن اخبار راجع بحرکات لشکر روم خدمات شایان بدولت ایران می‌نمود (۲)

---

* عین عبارات عربی ازطبری گرفته شد (چاپ مصر) مترجم

هرمزد درسیاست تاسی بپدرمیکرد ولی اعتدال واحتیاط پدررا نداشت وسعت مشربی که درامردین اظهارمیکرد کینه وعداوت روحانیان زردشتی‌را باومتوجه میساخت با وجود این معلوم نیست که طبقه روحانی در انقلابی که هرمزد را از تخت و زندگی محروم کرد بطورمؤثری شرکت جسته باشند . مؤبدان نتوانستند دراین انقلاب بقدرت سابق خود نائل آیند اما طبقه نجبا را باید محرك اصلی این شورش دانست انوشروان این طبقه را درقید اطاعت بسته بود و تا حدی هم حس غرور وکبر اشراف را راضی نگاهمیداشت ولی هرمزد از این تدبیر غفلت کرد و عداوت آن طایفه موجب بدبختی او شد . در منابع شرقی نام چند تن ازوزراء و اعیان مذکور است که بفرمان هرمزد شربت هلاك نوشیده‌اند ازجمله موبذان موبذ زردشت بود مردمان چنین پنداشته اند و تئوفیلاکت Théophylacte نیز شنیده است که علت عداوت هرمزد نسبت باشراف این بود که پیشگویان اورا ازوقوع شورشی‌خبرداده بودند که اورا ازتاج واززندگی بی‌بهره خواهد ساخت‌این‌حکایت‌را مورخان‌شرق با آب وتاب بسیار روایت نموده‌اند . هرمزدفاقد عظمت و تسلط انوشروانی بود و آن شخصیت فائقی که درهرموقع احترام واطاعت پادشاه‌را دردلها جای میدهد ، نداشت . باری شورشهائی که موجب برباد رفتن تاج وتخت هرمزد شد نتیجه تأسیسات نظامی انوشروان بود . این‌تأسیسات تأثیری وخیم کرد وفتنه‌های چند برانگیخت که شورش عهد هرمزد مقدمه آنها محسوب است .

هنگام جلوس هرمزد گفتگوی مصالحه بین ایران وروم جریان داشت هرمزد آن را بر هم زد دیگر بار در ۵۸۱ مذاکرات شروع شد لکن نتیجه حاصل نگردید . پس جنگ دوام یافت اما سرداران ایران بفتحی شایان نایل نیامدند . کار آمد ترین سرداران ایران وهرام ملقب به چوبین از مردم ری پسر وهرام گشنسپ از دودمان بزرگ مهران بود . فرماندهی قادر ومحبوب سربازان خویش وپرازکبر وادعا بود و ازاین‌حیث شبیه بزرگان‌عهد ملوك‌الطوایفی قدیم محسوب می‌شد . پس‌ازآنکه برطوایف مهاجم سرحدات شمال ومشرق (۱) فایق آمد وترکان‌را منهزم کرد بفرماندهی کل نیروی ایران دربرابر رومیان نصب شد لکن مغلوب گردید . هرمزد باطرزی موهن اورا از فرماندهی خلع کرد چون وهرام ازلشکریان خود اطمینان داشت رایت خلاف برافراشت . این واقعه آتش فتنه‌را ازهرسوی کشورمشتعل کرد . ویستهم Vistahm که ازدودمان بزرگ اسپاهبذان بود وخویشاوند خانواده سلطنتی بشمارمیرفت (زیراکه‌خال خسرو

دوم بود) موفق شد که برادر خود بندوی‌را اززندان پادشاه بیرون‌کشد. دو برادر بکاخ سلطنتی درآمدند وهرمزدرا خلع کرده بزندان افکندند و کور کردند و پسرش خسرودوم را که بعد ملقب به ابهرویزشد (یعنی‌مظفر) (۱) بسلطنت برداشتند . خسرو دراین‌وقت درآذربایجان بود شتابان به‌تیسفون رفت ودرسال ۵۹۰ تاج برسرنهاد . چندی بعد هرمزد را هلاك‌کردند بنا برروای تئوفیلاکت این کار بامر خسرو واقع شد وبعضی گویند خسرو رضایت ضمنی درقتل او داده بود .

اما وهرام چوبین حاضر نبود که بفرمان پادشاه جدید درآید زیرا که خود سودای پادشاهی داشت . دودمان مهران مدعی بودند که از نسل ملوك اشکانیند و وهرام تکیه باین ادعا کرده در دعوی خود ابرام نمود در تاریخ ساسانیان چنین ادعائی تازگی داشت . از انجا که سپاه وهرام نیرومند بود خسرو رو بهزیمت نهاد وهرام فاتحانه بپایتخت درآمد وعلی‌رغم جماعتی ازبزرگان ، بدست‌خود تاج برسر گذاشت . وبنام خود سکه زد دراین اثنا خسرو ازسرحدروم‌گذشته به پناه امپراتور موریس Maurice درآمد .

دولت مستعجل بهرام چوبین (وهرام ششم) عبارت از یك سلسله شورش و فتنه بود . طبقه روحانی وقسمتی ازاشراف با او مخالفت داشتند . و تحمل پادشاهی او را نمی‌کردند . ولی از عقیده توده ایرانیان یعنی طبقات عامه اطلاعی نداریم . یهود وهرام را حامی و نگاهبان خود شمرده او را بمال مدد میدادند . ویندوی که دستگیر وزندانی شده بود بیاری چند تن ازبزرگان رهائی یافت وپیشرو مخالفان وهرام شد . این‌توطئه بجائی نرسید رؤسای شورشیان را هلاك کردند ویندوی بآذربایجان گریخت ونزد برادر خود ویستهم شدکه بیاری خسرو پرویز علم برداشته بود .

قیصر موریس خسرورا باسپاهی مددکرد بشرط آنکه شهرهای دارا ومایفرقط (میافارقین Martyropolis) راکه رومیان در جنگ‌گرفته بودند بروم واگذارد . این پیش آمد به نتیجه مطلوب منتهی شد بسی ازبزرگان‌که هواخواه وهرام محسوب می‌شدند اورا ترك‌کردند . پس ازجنگهای خونین سپاه روم و ارامنه اتباع موشل و ایرانیانی که بخسرو پیوسته بودند وهرام را درحوالی گنزك آذربایجان منهزم کردند ، وهرام بترکان پناه برد ودربلخ بیاسود ودرآن شهر چندی بعد ظاهراً بتحریك خسرو بقتل رسید (۲) . سرگذشت پر حادثهٔ وهرام چوبین در اذهان ایرانیان تاثیری قوی

گرده است وموجد افسانه شیرینی بزبان پهلوی شده است که مطالب آن را مورخان عرب وایران خاصه فردوسی (۱) درکتب خویش آورده‌اند مؤلف گمنام این روایت توانسته است که سرگذشت آن سردار بزرگ ناکام‌را با بیانی کافی مجسم ومحسوس کند بنا برقول او وهرام نه تنها در لشکرستانی ازقهرمانان مشهور بشمار میآمده بلکه درخصال مردانه واطوار شایسته دارای مقامی عالی بوده است (۲) .

موبدان چندان ازبازگشت خسرو شادمان نشدند زیرا که این پادشاه ازروم این ارمغان‌را همراه داشت که نسبت باوهام وخرافات نصاری میلی حاصل کرده بود . ومؤید او دراین عقاید زنی عیسوی شرین نام بود که سوگلی حرم او گردید . باوجود این کامیابی ، خطری که ازجانب بزرگان خسرورا تهدید میکرد هنوز مرتفع نشده بود شاه آن دوشخص را که دراسترداد تاج وتخت بیش ازهمه باو یاری کرده بودند یعنی ویندوی و ویستهم ، موردخشم خویش قرارداددرآغاز پاداش این یاوری درجات عالیه با نان



شکل ۴۲ — سکه خسرو دوم

(از مسکوکات مولف)

وعده داده بود بنا برقول مورخان شرق خسرو ویستهم را بفرمانفرمائی خراسان و بلاد مجاورآن نصب کرد ولی ازخاطرنمی‌برد که ویستهم و برادرش برهرمزد شوریده‌اند وبیم داشت که عمل آنان درآتیه سرمشق دیگران شود . پس ببهانهٔ ویندوی را هلاك کرد لکن ویستهم که ازسرنوشت برادر عبرت گرفته بود سربطغیان برافراشت و بوهرام چوبین تاسی کرده تاج برسرنهاد وبیاری افواج دیلمی وجنگجویانی که در سپاه وهرام چوبین خدمت کرده بودند مدت ده سال پایداری کرد و در سلطنت خراسان باقی ماند چنانکه ازسکه های او اشکار است ودو تن ازپادشاهان کوشانی را که شاوگ Shàvagh وپاریوگ Paryôgh (۳) نام داشتند بفرمان خویش آورد . خسرو چون خبر طغیان ویستهم را شنید هراسان و بیمناك شد ولی یکی ازکشیشان عیسوی سبهریشوع

Sabhrishô نام اورا تسلی داد وتشجیع کرد عاقبت ویستهم پس از جنگها ودسیسه هائی که ما از جزئیات آن اطلاعی نداریم مغلوب شد (۱) خسرو این سبهریشوع را بجای یشوع یا به که بدرود جهان گفته بود بمقام جاثلیقی نصب کرد (۲) .



شکل ۴۳ — سکه ویستهم
(از مسکوکات مولف)

چند سال پس ازاین واقعه قتل موریس امپراتور روم که بدست فوکاس Phocas اتفاق افتاد بهانه بدست خسروداد تا جنگی جدید با روم شروع کند . فوکاس بدست هرقل (هراکلیوس) Héraclius خلع شدولی جنگ بپایان نرسید . سرداران ایران درآسیای صغیر فتوحاتی کرده ادس و انطاکیه ودمشق را تسخیر نمودند سپس اورشلیم را گرفته دار مقدس را ازآنجا به تیسفون فرستادند(۳) عاقبت اسکندریه و بعض نواحی مصررا فرو گرفتند این قسمت‌ها ازعهد هخامنشیان ببعد ازتصرف ایران خارج شده بود . دراین تاریخ یعنی ٦١٥ میلادی قدرت وشوکت خسرو باوج تعالی رسید . درسرحدات شرقی مهاجمات پادشاه کوشانیان که نسبش بهفتالیان می‌پیوست وتابع خاقان ترك بود بپایمردی یکی ازسرداران خسروموسوم به سمبات باگراتونیSombat Bagratuni ارمنی دفع شد وپادشاه کوشان بخاك هلاك افتاد (٤) . قسمتی ازشمال غربی هندوستان طوق اطاعت شاهنشاه ایران را بگردن نهاد و وجود سکه های خسرو در این نواحی شاهد این مدعاست (٥) .

بزرگترین سرداران لشکر ایران دو تن بودند یکی شاهین وهمن زاذگان Shahên Vahmanzàdhaghàn که سمت پادگوسپانی غرب داشت دیگر فرخان که اورا رومیزان Rômézàn هم میگفتند (٦) و او دارای لقب شهروراز Shahrvarâz بود یعنی (خوك کشور) (٧) . شهرین درآسیای صغیرفتوحات بسیار کرد وشهر کالسدون را دربرابر قسطنطنیه بتصرف آورد وپس ازآن از میان رفت ظاهراً بفرمان خسرو

او را بهلاکت رسانده اند (۱) اما شهروراز که بلاد عظیمه شامات و بیت‌المقدس را گرفته بود بمحاصره قسطنطنیه همت گماشت ولی وسیله عبورازبسفورو ورود بساحل اروپائی را نداشت.

عاقبت هراکلیوس موفق شد که از پیشرفت سپاه فاتح ایران جلوگیری کند افواج شاهنشاه‌را باز پس راند آسیای صغیر وارمنستان‌را فتح کرد وبآذربایجان درآمد ودر ٦٢٣ یا ٦٢٤ شهر کنزك‌را تسخیر وآتشکده بزرگ آذرگشنسپ‌را ویران کرد خسرو درموقع فرار از این شهر آتش مقدس‌را بهمراه برده بود . درسالهای بعد قوم خزر ازنژاد ترك که درظرف نیمه اخیر قرن ششم درقفقاز مسکن گزیده بودند دربند را بچنگ آورده با قیصر روم عقد مودت بستند (۲) . قیصر در این وقت لشکر ببین‌النهرین (ناحیه دجله) کشید ودر ٦٢٨ کاخ سلطنتی‌را در دستگرد بتصرف آورد ومهیای محاصره تیسفون شد . خسرو پایتخت‌را ترك کرده خودرا بمأمنی کشید وچیزی نگذشت که در اثنای شورشی بدرود حیات گفت تفصیل این واقعه را بعد ذکر خواهیم کرد .

این است بطور خلاصه کیفیت حوادثی که درعهد خسرو دوم اتفاق افتاد یعنی شهریاری که خودرا چنین میخواند : « انسانی جاویدان درمیان خدایان وخدائی بسیار توانا درمیان آدمیان صاحب شهرت عظیم . شهریاری که با خورشید طالع می‌شود ودیدگان شب عطا کرده اوست . » (۳) این شاهنشاه دولت ایران را چند سالی بشوکت و جلالتی رسانیدکه تا آن وقت در دوره ساسانی بخود ندیده بود . عبارتی که طبری درستایش خسرو آورده ناظر بهمین مطلب است :

« ازهمه پادشاهان در دلیری ونفاذ رای وفرط احتیاط بیش بود بنا برآنچه از وی روایت کرده‌اند درنیرو وشهامت وکامیابی و جهانگشائی و گرد آوردن خواسته و گنج ویاری بخت ومساعدت روزگار کار او بجائی‌رسیدکه هیچ پادشاهی نرسیده بود ازاین رواورا ابهرویزخوانندکه درعربی بمعنی مظفراست »

باوجود این جای تردید است که آیا خسرو دوم ازحیث شجاعت شایسته چنین ستایشی بوده است یانه . خسرو درمصافهائی که باوهرام چوبین داد این هنر خود را نتوانست باثبات رساند وچون برمرکب سلطنت سوارشد در جنگهای گوناگون کشور وجود خود را هیچگاه بخطر نیفکند و قدم درمیدان ننهاد اما درباب احتیاط

او هم باید گفت که بیشتر بصورت تدابیر مزورانه بروز کرده‌است که منجر بقتل بزرگانی میشد که وجود شان‌را مظنه خطری می‌شمرد. چه بخوبی میدانست که هرچند وسعت قدرت اووابسته بتأسیسات لشکری است که انوشروان دایر نموده ازخطر ایمن نباید بود. درسالف زمان امراء ملوك‌الطوایفی بعضی ازسلاطین ساسانی‌را عزل کرده بجای آنان شاهزادگان مساعد باخود را برسریرسلطنت نشانده بودند اما ازعهد هرمزد ببعد سرداران که افواج‌دائمی‌وقابل انتقال دراختیارخود داشتنددم‌ازپادشاهی زدندنخست وهرام چوبین دراین میدان پای نهاد پس آنگاه نوبت بویستهم رسید.

باری درتاریخ طبری چند روایت مختلف ایرانی می بینیم که ازروی کمال دقت ضبط شده و بعضی از صفات خسرو پرویز راذکر می کند که برای تکمیل اطلاع ما راجع بشخص این پادشاه بسیار سودمند است. گوید: بخت واقبال او را متکبر و مغرور کرد خود خواهی واستبداد وآزمندی او بنهایت رسید. یکی از مردان بیگانه را که پسر سمی بود و نام ایرانی‌گرفته فرخزادیا فرخان زاذ خوانده میشد بگردآوردن خراج پس افتاده بر گماشت و او ظلم بی پایان می کرد و اموال رعیت را می‌گرفت این قبیل کارهای خسرو که موجب صعوبت زندگی مردم شد خلق را بر او بد دل کرد و نیز طبری گوید؛ خسرو مردمان را حقیرمیشمرد وچیزهانی را خوارمیداشت که هیچ شهریار عاقلی خوار نمیدارد در جرم و عصیان بباری تعالی بجائی رسید که برئیس نگاهبانان خاصه خود زاذان فرخ فرمان داد تا همه زندانیان را که عددشان به ۳٦۰۰۰ تن میرسید (۱) هلاك کند. زاذان فرخ در اجرای امر تعلل کرد و امرار وقت نمود و در حضور خسرو عذر ها آورد. از این گذشته خسرو میخواست افواجی را که از هرقل شکست یافته بود بقتل آورد (۲)

اگرهرمزد چهارم ببزرگان سختگیری میکرد ورعیت رامی نواخت خسروپرویز بالعکس هم رعایا و پیشه وران را میآزرد هم بزرگان را رنجیده خاطر میکرد از فرط بد گمانی و کینه وری این شهریار همواره مترصد فرصت بود تا خدمتگزاران مظنون وخطیر را از دم تیغ بگذراند. نخست چنانکه گفتیم از ویندوی و ویستهم بدگمان شد و شخص اخیر زحمت بسیار برای او فراهم کرد. پس نوبت بمردان شاه پادگسپان نیمروز رسید که از خدام با وفای او بود. بنا برقصهٔ که در کتب آمده منجمان خسرو را گفته بودند که مرك او از جانب نیمروزاست و این

نکته خسرورا نسبت بمردانشاه که فرمانفرمائی مقتدر بود بدگمان کرد. پس بر آن شد که او را بهلاکت رساند ولی چون خدماتش را بخاطر آورد مصمم شدکه فقط به بریدن دست راست او اکتفا کند تا در نتیجه این سیاست از اشتغال بخدمات عالیه کشوری باز ماند چون سیاست اجراشد خسرو خواست با دادن مال بسیار اورا راضی و خوشدل کند ولی مردانشاه گفت بجای مال خواهشی دارم وآن این است که سرم رااز تن جدا کنید زیرا که درچنین وضع شرم آوری زندگی بر من حرام است باری برفرض که تفصیل این قصه صحیح نباشد قدر متیقن این است که پرویز مردانشاه را بهلاکت رساند و فرزند اومهر هرمزد یا نیوهرمزد را در دشمنی خویش ثابت قدم کرد (۱)

پس آنگاه نوبت بدیگری از بزرگان رسید یزدین نام که دین نصاری داشت. تاریخچه این مرد شرح مفیدی از احوال اجتماعی آن عهد بشمار است. خانواده اوکه اصلا شامی بود در کرخای بیث سلوخ (کرکوك فعلی) املاك پهناورداشت این یزدین ظاهراً درديوان خراج دارای مقامی عالی بوده‌است. (۲) اورامقام واستریوشان سالار دادند و وصول عشریه را باو محول کردند هنگام لشکرکشی همراه سپاه میرفت تا ازغنیمت جنگ و خراج رعیت پیوسته خزانه راسرشار بدارد گویند هربامداد هزار سبیکه زر بخزانه می فرستاد (۳) یزدین نظیر این جهدی را که در انباشتن جز این پادشاه بکارمی بست درحمایت همکیشان خود نیز مبذول می داشت ازاین جهت مورخان عیسوی ازاوجانبداری کرده ازاستفاده ها وحیف ومیلهائی که برای پرکردن کیسه خویش میکرد چشم پوشیده در ستایش احسان وقوت ایمان او داد سخن داده‌اند. یزدین صومعه را که شیرین محبوبه خسرو بنا نهاده بود از خواسته و اثاثه گرانبها بی نیاز کرد (٤) و «درهمه جهان کلیسا ها ودیرها ساخت مانند بیت المقدس آسمانی و چنانکه یوسف در چشم فرعون عزیز بود یزدین نیز در نظرخسرو عزت داشت بلکه بیش ازیوسف محبوب بود» (٥). در آنوقت که ایرانیان به بیت‌المقدس دست یافتند یزدین غنیمتی گزاف به تیسفون فرستاد من جمله‌ازچیزهائیکه درانظارعیسویان بسیارعزت داشت قطعه ازدارعیسی بودکه خسروآنرا با تشریفات عظیمه درگنج تازه که در پایتخت ساخته بود قرارداد. یهود بیت‌المقدس که موقع را برای کشیدن انتقام از عیسویان مغتنم شمرده و کلیسیا ها را آتش زده بودند بنا برپیشنهاد یزدین و فرمان

پادشاه بدار آویخته شدند و اموال آنان ضبط شد. پس یزدین بعضی از گایسیا هارا از نو بنا نهاد (۱) منزلت این و استریوشان سالار دوامی نیافت و علت سقوط او معلوم نیست اما هنگامیکه سپاه هرقل بنواحی مغرب ایران روی نهاد خسرو فرمان داد تایزدین را کشتند وزنش را درشکنجه نهادند شاید بگوید که شویش گنجهای گرد آورده را درکجا نهفته است (۲)

نعمان سوم پادشاه اعراب حیره که بدین عیسوی گرویده بود همچنین فدای کینه‌جوئی خسرو شد گویند هنگامیکه خسرو از پیش وهرام چوبین گریزان بود نعمان را نزدخود خواند و او فرمان نبرد و از دادن دختر خودبخسرو امتناع ورزید در فاصله سنوات ۵۹۵ و ۶۰۴ خسرو نعمان را بزندان انداخت و امارت را از دودمان لخمی گرفته با یاس طائی داد و یکنفر باز رس ایرانی بر او گماشت که در تاریخ او را نخویرگان مینویسند (۳)

قساوت قلب خسرو گاهی چاشنی مزاح دهشتناک هم داشت ثعالبی (٤) گوید خسرو را گفتند که فلان حکمران را بدرگاه‌خواندیم‌و تعلل ورزید پادشاه توقیع‌فرمود که: «اگر برای اودشواراست که بتمام بدن‌نزد ما آید ما بجزئی از تن اوا کتفا میکنیم تا کار سفر بر او آسانتر شود بگوئید فقط سر اورا بدرگاه ما بفرستند»

در کتب عربی روایات مختلفی درباب محرمیت شهر و راز سردار لشگردرحضور خسرو نقل شده است جاحظ (٥) گوید که شهر وراز فرمانده کل سپاه ایران درمقابل لشگر روم بود و خسرو باو نامه ها مینوشت با اوامر متضاد. این سردار چون ازکید خسرو اندیشناك شد بقیصر پیوست‌و راه را برای او باز کرد که تا نهروان پیش آمد پس پرویز یکی از نصاری را بخواند که انوشیروان جد او را در فتنه مزدك از قتل نجات بخشیده بود واورا نسبت بخود صدیق می‌دانست پس اورا نامه دادکه درعصائی نهفته بودند و گفت نزد شهر وراز بر در این‌نامه شهروراز را فرمان داده بود که‌قصر قیصر را بسوزد و لشگریان او را هلاك کند. چون نصرانی بنهروان‌رسید (٦) بانك ناقوسها شنید (۷) وازکرده پشیمان شد که‌چرا بقیصر نصرانی خیانت کرده‌است پس مستقیماً بدرگاه امپراتور رفت و راز را فاش کرده عصارا باو داد. قیصر هراسان و بدگمان شد و پنداشت که شهروراز اورا فریفته است پس لشکر را باز پس برد و خسرو که این واقعه را پیش بینی کرده بود باین ترتیب ازدشمنی صعب رهائی یافت.

برجسته ترین صفات خسرو میل بخواسته و تجمل بود در سی و هشت سال ایام سلطنت خود گنجها آکند و تجملات فراهم آورد درسال هجدهم سلطنت (سنه ٨-٦٠٧) مالی که خسرو بگنج جدیدخود در تیسفون نقل کرد قریب ٤٦٨ میلیون مثقال زربود که اگر هردرهم ساسانی را یکمثقال بگیریم تقریباً معادل ٣٧٥ میلیون فرانك طلا میشود. از این گذشته مقدار کثیری جواهر و جامه های گرانبها داشت که بیشتر از عجایب روزگار بود بنا بر تخمینی که خسرو بعد از سقوطش ازمال وگنج خودکرده است و تفصیل آن بعداً خواهد آمد دارائی اوخیلی بیش ازمیزانی بوده که فوقاً مذکورافتاد بعد از سیزده سال سلطنت در گنج او ٨٠٠ میلیون مثقال نقود جمع‌شده بود و چون پادشاهی اوبسی سال رسید با وجود جنگهای طولانی و پرخرجی که کرد میزان نقود او به ١٦٠٠ ملیون مثقال بالغ گردید که تقریباً معادل ١٣٠٠ میلیون فرانك طلااست و این علاوه بر غنایم جنگ بود. افزایش ثروت او در سالهای اخیر بسبب وصول بقایای مالیاتی‌بود که بدون اندك ترحم‌و رعایتی‌از مردم میگرفتند از این گذشته مبلغی کثیر بعنوان غرامت اموالی که ازخزانه اوسرقت شده یا بطرق مختلفه تلف گشته بود ازمردمان گرفت (١)

بالجمله روایاتی‌که در منابع مختلفه راجع باحوال و اطوار خسرو ابهرویزنقل شده هیچیك محرك محبت خواننده نسبت باونیست درخصال این پادشاه کینه‌توز ودرون پوش وعاری از دلیری وشهامت چیزی نمیتوان یافت که کاملا شخص را باو علاقمندکند. اما اگرچه آزمند بود امساك نداشت درموقع لزوم برای ابرازشوکت سلطنت واظهاربزرگی شخصی خود، ازبس تجمل فراهم میکرد وعجایب وغرایب نشان میدادکه دیده‌بیندگان خیره‌میشد. اگربخواهیم بدرستی سنگینی باررعیت را بدانیم کافی نیست‌که خرمن‌های زروسیم و جواهر را درکنجهای خسرو بنگریم بلکه باید مبالغ هنگفتی‌را که درراه‌عیش وعشرت خود ودرباریانش بمصرف میرسانید درنظربگیریم. تنها چیزی‌که عصرخسرو پرویز را ممتازکرده است همین شکوه وجلال دربار است که در نفوس معاصران او تأثیری عجیب نموده است. هرچه مورخان ایران و عرب راجع بعظمت وجلوهٔ دربارپادشاهان ساسانی ازمنابع قبل‌ازاسلام نقل‌کرده‌اند اکثر مربوط بدربارخسروپرویزاست بامطالعه این روایات و ملاحظه نقوشی که خسرو در

---

* طبری گوید این خزانه جدید را بهار خفرد خسرو میخواندهاند (مترجم)

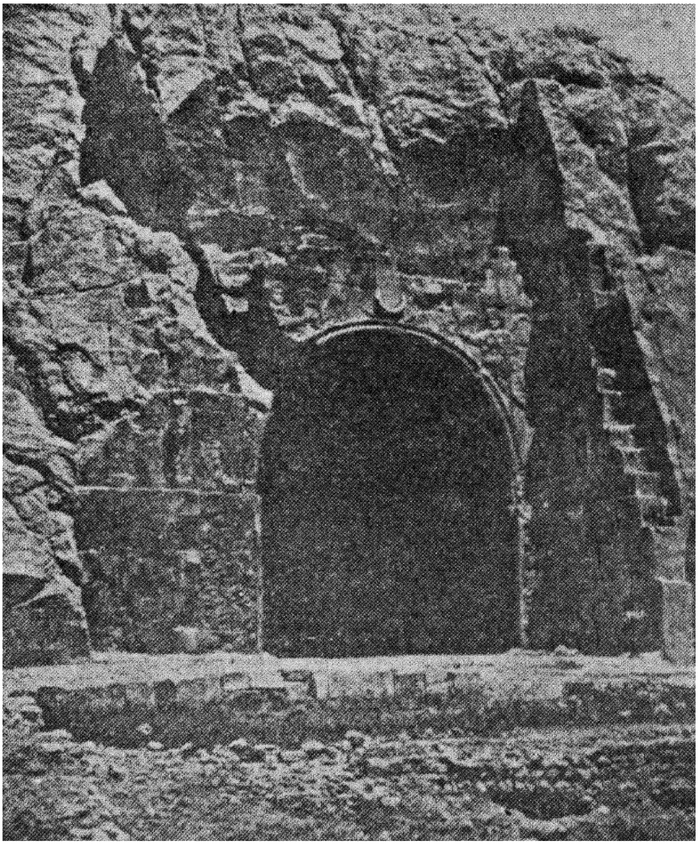
کوه طاق بستان کنده است میتوانیم تا اندازه باحوال این دوره که آخرین عصر با عظمت تمدن ساسانی است پی ببریم .

چون غیبگویان بخسرو گفته بودند که اقامت تیسفون بر او نامبارك خواهد بود ازسال ۶۰۴ تا زمانی که هراکلیوس براو تاخت (۶۲۸-۶۲۷) بتیسفون نرفت . اقامتگاه مطبوع او قلعه دستگرد (۱) یا دستگردخسرو بود که نویسندگان عرب اورا الدسکره یادسکرة الملك میخوانده‌اند این محل در کنار شاهراه نظامی بود که ازبغداد بهمدان میرفت درمسافت ۱۰۷ کیلومتر تقریباً ازپایتخت بطرف شمال شرقی نزدیك شهر قدیم ارتمیته Artamita (۲) قرارداشت . آقای هرتسفلد عقیده بعضی ازمورخان را (۲) که بنای این شهررا بهرمزد اول نسبت داده‌اند ردکرده است . بسیار ممکن است که شهروکاخ دستگرد قبل ازخسرو پرویز هم وجود داشته ولی مسلماً از زمان انوشروان ببعد پادشاهان ساسانی توقف درعراق را برسایرنقاط ترجیح داده ومخصوصاً درناحیه بین تیسفون وحلوان مقام کرده‌اند(۳) آقای هرتسفلد شرحی دروصف ویرانه دستگرد که امروز موسوم به زندان است می‌نویسد(٤) درزمان جغرافی نگارعرب موسوم به ابن‌رسته(حدود سال ۹۰۳ میلادی) حصارآجری دستگرد سالم بوده است . ولی امروز جز یك قطعه بطول ۵۰۰ متر تقریباً ازاین دیواربرجای نیست دوازده برج سالم وچهاربرج خراب درآن جا دیده میشود . بنا برای آقای هرتسفلد حصاردستگرد محکمترین حصار آجری است که ازعهود قدیمه در آسیای غربی باقی‌مانده‌است باستثنای دیواری که بانی آن نبوکدونصر Nabuchodonosar است حتی در زمان ابن رسته هم درداخل این حصار آثار ویرانه دیده نمیشده است و سبب آن ، خرابی همه ابنیه آنجا بدست هراکلیوس بوده است که میخواست ازاین راه انتقام بلادی را بکشدکه لشگر ایران درممالك روم ویران کرده بود .

قدری بالاتر در طریق نظامی بین خانقین و حلوان خرابه قصر دیگری نمایان است که درتاریخ خسروپرویزظاهراً دارای تأثیری بوده است . آنجا را قصرشیرین میگویند وبنابرقصص رایجه که ممکن‌است صحیح باشدشیرین محبوبه‌پرویزدرآنجا اقامت داشته‌است درآنجاقلعه مربعی‌است موسوم به‌قلعه‌خسروی که چندبرج دارد وخندقی آنرا احاطه کرده است وپلی طاق دار بر آن خندق زده‌اند . درزمین مسطحی که قلعه خسروی برآن مشرف است محوطه وسیعی که دیوارهایش بجای شترگلو محسوب می‌شده با کاخ مجللی که امروز حاجی قلعه سی میخوانند وعمارتی عظیم که چوار قاپو (چهار دروازه) می‌نامند وجود

داشته است . این بنای اخیر تا اندازهٔ شباهت بکاخ تیسفون دارد(۱)

همه ابنیه ساسانی که تا زمان‌ما برجای مانده طاق دارند ولی درایران خاصه در عراق بنا های سلطنتی و کوشك های سبکتری هم بوده که سقف آنها برستونهای چوبین قرارداشته است تقریباً مثل کاخ چهل ستون صفویه در اصفهان . اما چون مصالح این قسم ابنیه بی دوام بوده فعلا چیزی از آنها برجای نیست(۲) با وجود این اگربخواهیم



شکل ٤٤ — غار خسرو دوم در طاق بستان

(هرتسفلد — دروازه آسیا)

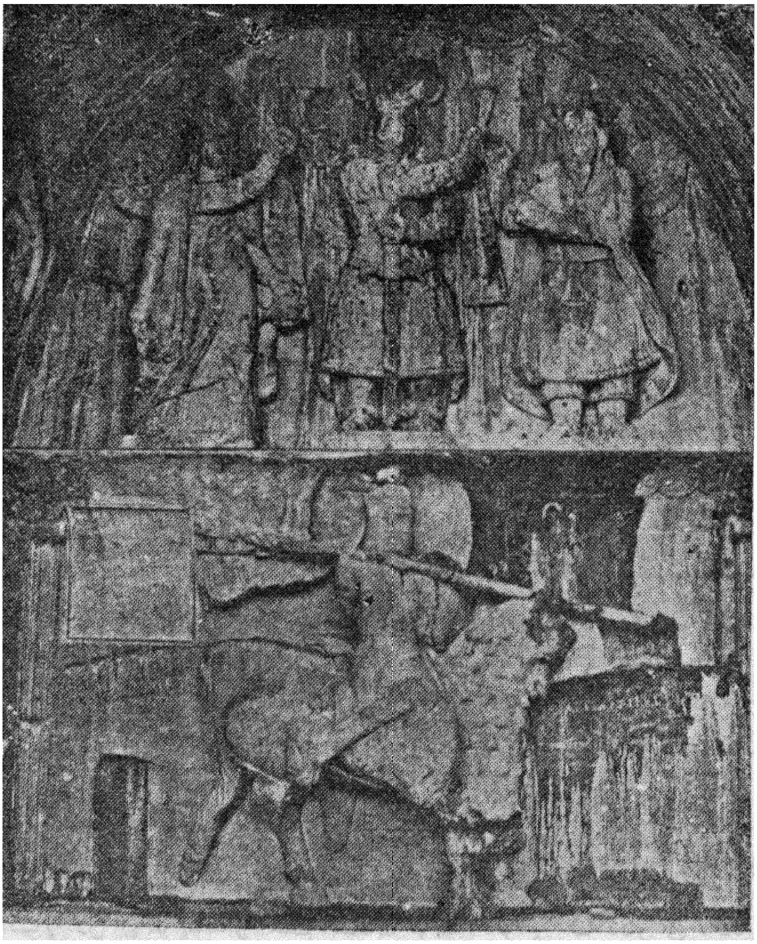
ازسبك ساختمان آنها آگاه شویم باید بدقت درجزئیات معماری طاق بستان بنگریم . در کنار غاری که شاهپور سوم درکوه معروف طاق بستان کنده بود(۳) غار دیگری است خیلی بزرگتر(٤) که بفرمان خسروپرویزساخته‌اند (شکل ٤٤) طاقی که بشکل نیم دایره درمدخل این غارزده‌اند بسبك درگاه قصورسلطنتی است . پایه های طاق بر

دوستون قرار داردکه نقوش بسیار ظریفی برآن ها رسم کرده‌اند این نقش درختی است که شاخسار منظم و مرتب آن بر ستون پیچیده است برگ آن مثل برگ کنگر است (شوك‌الیهود) و در بالای آن گلی شگفت انگیزی دیده میشود باعتقاد آقای هرتسفلد این درخت نمونه از درخت زندگانی است که در افسانه های عتیق ایران مذکور شده ودرروایات واساطیر مزدیسنی بصورتهای گوناگون درآمده و نامهای مختلف گرفته است ازقبیل درخت گوکران Gòkran ودرخت ون یوذ بیش Van i Yudhbêsh که شفابخش هر مرض بشمارمیرفته است . برفراز ستون آنجائی که پایه طاق شروع شده ازدوطرف سرنوارچین داری دیده میشودکه جزء لباس رسمی پادشاهان ساسانی است . دربالا یعنی دو زاویه‌که درکنارنیم دایره طاق واقع شده تصویر دو فرشته Nicée دیده میشودکه بسبك یونانی خالص حجاری شده وهریك ازطرفی تاج افتخاری با نوارهای مواج بجانب دیگری دراز کرده‌اند درست در وسط طاق شکل هلالی ساخته اند که شاخ های آن بجانب بالا است این هلال هم با نوارهای شاهانه زینت یافته است (۱) جدار عقب غار مربع و دارای دو نقش برجسته است که در دو طبقه قرار داده اند (شکل ٤٥)

دردوجانب نقش‌زیرین دوستون ازسنگ بیرون ،ورده‌اندکه گوئی طبقه دوم کتیبه بر آنها قرار دارد . دراین دوستون جدولهای مقعری رسم کرده‌اند سرستونها که بوسیله رشته از برگ تاك بیکدیگر متصل شده‌اند دارای همان نقشی هستندکه در درختهای مدخل غارتعبیه شده است(۲) تحقیقات عالمانه آقای هرتسفلد رابطه تاریخی این ستونها راکه نمونه منحصر ستون سازی عهد ساسانی محسوب میشوند با ستونهای چوبین نواحی کردستان که حافظ رسم معماری روستائی قدیم هستند واضح و روشن کرده است . (۳)

نقش بالا مجلس تاجگذاری را نشان میدهد پادشاه دروسط ایستاده وبا دست راست تاجی را میگیردکه اوهرمزد (خدا)که درطرف چپ اوایستاده باوعطا میکند ازطرف دیگرالاهه اناهیذ (اناهیتا) هم افسری باومیدهد . این سه صورت ازروبرو دیده میشوند پادشاه همان تاجی را برسردارد که درسکه های خسروپرویزمعمولا رسم میکرده‌اند یعنی‌تاجی بزرگ که دورشته مروارید درزیر وهلالی‌درپیش دارد . شاخه که

برفراز تاج نهاده‌اند درمیان دو بال عقاب واقع شده و برروی آن هلالی است که قرص خورشید را در آن رسم کرده‌اند . جامه پادشاه که بطرز معمول دارای نوارهای مواج است عبارت است از قبائی آستین دار که از زانو میگذرد وشلواری گشاد وچین خورده قبا و شلوار غرق جواهر است . حاشیه قبا و غلاف و کمر شمشیر حتی شلوار او مزین



شکل ٤٥ — دو تصویر خسرو پرویز در طاق بستان

(هرتسفلد — دروازه اسیا)

برشته های مروارید است علاوه بر اینها چند رشته مروارید غلطان از گردن پادشاه آویخته است و نقوش لباس نیزهمه شبیه مروارید ساخته شده یعنی بصورت قطره‌های نازلی که هر یك بحلقه آویخته است . خداوند او هرمزد نیز جامه بلند در بر دارد ولی

عبائی بدوش افکنده که حاشیه آن مروارید نشان است . سر موزه هائیکه در پای دارد درزیرشلوارپنهان است . ریش بلند نوك دار و تاج نوار بسته او نظیرنقوش ازمنه عتیقه است . زنی ده درجانب راست خسروایستاده بنا بر عقیده هرتسفلد ازروی سبوی دسته داری که در دست گرفته شناخته میشود که کیست . از عهد باستان نقش سبورا نماینده آبهای آسمانی که منبع فیوض نازله بر زمین و بارور کننده خاك است ، قرار داده‌اند بنا بر این آن زن اناهید است که الاهه آب محسوب میشده است قبای او بسبك یونانی است و در روی آن عبائی ستاره نشان پوشیده و تاجش شبیه تاج اوهرمزد است و اززیر آن چهاررشته گیسو بردوش وسینه اش افتاده است واین بنابرشیوهٔ عادی زنان عهد ساسانی است . (۱)

در همه این تصاویر آثار خشکی و فقدان حیات آشکار است . « گوئی شخص در برابر تصویر مجسمه هائی ایستاده » یا نقوشی را مینگرد که از روی پرده نقاشی تقلید و ترسیم کرده اند (۲) خلاصه توصیفی است که آقای هرتسفلد از صنعت حجاری طاق بستان کرده این‌است که این نقوش گوئی‌ازروی پرده قلمی درسنك حجاری شده است(۳)

متاسفانه ازنقاشی ساسانیان آثار بسیارقلیلی مانده است در محلی موسوم به‌دختر انوشروان حوالی خلم Kholm (مشرق بلخ) در طاقچه که در کوه کنده شده بقایای تصویری دیده میشود که ضایع ومحوشده‌است . این صورت یکی ازشاهزادگان ساسانی است که فرمانفرمای‌ایالات شرقی بوده تختی‌راکه براو نشسته‌درمیان ستونهائی قرارداده‌اند این نقاشی شبیه بتصاویر برجسته پادشاهان ساسانی است ولی از حیث جزئیات نقاشی شیوه آن بسبك تصاویر بودائی آسیای مرکزی است (٤) . باری درضمن آخرین حفریاتی که در تیسفون صورت گرفته چند قطعه گچ‌بری رنگین ازدوره ساسانی بدست آمده که فقط پاره های سر انسانی در آن ها پدیدار است اشمیت گوید « الوانی که بکار می برده اند زرد وسرخ وخرمائی بوده است که گاهی سرخی روناس تندی هم بآنها می افزوده اند آبی آسمانی و سیاه را نیز باکمال مهارت برای تزئین حواشی بکار می بسته اند . »

طبقه زیرین کتیبه جدار عقب غار مذکور خسرو پرویز را مسلح و سوار بر اسب نشان میدهد این مجسمه که از سنك بیرون آورده اند متاسفانه در اثر سوء رفتار مهاجمین شکسته است پادشاه کلاه خودی بر سر نهاده که تاج بالدار با هلال و قرص

خورشید بر آن قرار دارد (بال های تاج را شکسته اند و فعلا پیدا نیست) جوشنی با حلقه های آهنین پوشیده که تا کلاه خود میرسد و چهره پادشاه را می پوشاند و تن را تا ران فرو میگیرد از زیر این جوشن جامه پادشاه نمایان شده است که دارای تصاویری است شبیه ماهیانی که اصطلاحاً آنها را اسب آبی خوانند نیزه در دست راست گرفته و آن را بر دوش تکیه داده است ولی مسلمانان بت شکن آن دست را چنان قلم کرده اند که اثری از آن پدیدار نیست در دست چپ آن سوار سپری مدور دیده میشود کمر بندی مزین و ترکشی پر تیر سلاح این سوار را کامل کرده است اسب در کمال آرامی بر روی قوائم درشت خود ایستاده سر و سینه‌اش را برگستوانی منگوله دار پوشیده است دو طرف کفل اسب دارای علامتی است که گویا حلقه باشد که نواری نشکل (کراوات) ازآن گذرانده‌اند واین نشان دربعضی مسکوکات ساسانی هم دیده شده وظاهراً ازعلائم سلطنتی است ازدوجانب کفل دوگوی بزرگ که گویا ازپشم است درحریر پیچیده بشکل گلابی آویخته است واین قسم گوی دراکثر زین وبرگ های سلاطین ساسانی بنظر میرسد .

این مجسمه سوار که بنا روایات اسلامی (۱) خسرو پرویز و اسب او شبدیز (یعنی شب رنگ) را نشان میدهد ازحیث ظرافت وسلامت اندام وتناسب وحسن ترکیب شاهکارحجاری محسوب میشود موافق روایت ابن‌الفقیه‌الهمدانی این پیکررا ستادی بنام قطوس Qattus پسر سنمار Sinimmar ساخته است . البته سنمارمعمارقصر خورنق حیره (۲) وجودش درتاریخ ثابت نیست و انتساب این حجار بآن معمار هم از حیث زمان تناسبی ندارد ولی ظن قوی میرودکه در زیراین کلمه معرب (یعنی قطوس) اسمی ازاسامی رومی نهفته باشد چنانکه آقای هرتسفلد گفته است احتمال داردکه تعلق حجار مزبور باین شاهکار صنعتی مبنای تاریخی داشته باشد(۳)

نام شبدیز اسب معروف خسرورا اکثر مورخان وشاعران ایران وعرب ذکر کرده‌اند گویند خسرو ابهرویز چنان این اسب‌را دوست داشت که سوگند یادکرده بود هرکس خبرهلاکتش را بیاورداورا بقتل خواهد رسانید . روزی که شبدیز مرد میرآخور هراسان شد وبه‌باربد رامشگر پادشاه پناه برد باربد درضمن آوازی واقعه اسب‌را با ایهام وتلویح گوشزد خسروکرد . شاه فریاد برآوردکه : « ای بدبخت مگرشبدیز مرده است ! » خواننده درپاسخ گفت : « شاه خود چنین فرماید » خسروگفت : « بسیار خوب هم خودرا نجات دادی هم دیگری را . » . این قصه راکه الهمدانی و ثعالبی (٤) روایت

کرده‌اند پیش ازآنها خالدالفیاض شاعر عرب (متوفی درحدود ۷۱۸ میلادی) آنرا بنظم آورده است دراروپا هم باشکال مختلف روایت شده است مشهور ترین آنها قصه ملکه تیردانبود Tyre Danebode است که بهمین طریق شوهر خود گرم Gorm پادشاه دانمارك‌را ازمرگ فرزندش کنوددانیست Knud Daneast مستحضر میکند .

دربرابرغارنزدیك چشمه بزرگ مجسمه ازخسرو پرویزقرار داشته‌است درقرن‌دهم میلادی مسعربن المهلهل آنرا در همان مکان دیده‌است (۱) بعد آن مجسمه دردریاچه که نزدیك کوه است افتاده ودرقرن نوزدهم تنه آنرا بدون پا ازآب بیرون کشیده دربالای سد نصب کرده اند اگر چه این پیکر را آب صنایع کرده و وحشیگری روستائیان آسیب بسیار بآن وارد آورده ولی هنوز هیئت شاهنشاه‌را نشان میدهد که ایستاده ودست‌ها برقضبه شمشیر نهاده است (۲) درکنار این پیکر یك جفت سرستون دیده میشود که دریك سمت آن ها تصویر خسرو دوم را بواسطه شکل تاجش میتوان تشخیص داد ودر سمت دیگر تصویر الاهه نقر شده‌که دردست راست حلقه یا افسری گرفته ودر دست چپ شاخه سدری . یك جفت سرستون دیگرکه بهمین قسم حجاری شده درقریه بیستون موجود است ویك جفت دیگر سابقاً دراصفهان بوده وفلاندن Flandin نقش اورا برداشته است (۳) اشکال الاهه‌ها ازحیث جزئیات نقاشی وعلائم خدائی باهم اختلاف دارند اما تصویر پادشاه درهمه آن سرستونها یکی است وخسرو پرویز را نشان میدهد . بعقیده آقای هرتسفلد این سه جفت سرستون متعلق بجلوخان عمارتی بوده‌که سه طاق داشته است و این سرستونها‌را بقسمی قرار داده بودند که تصویر پادشاه درسمت چپ ونقش الاهه درجانب راست واقع میشده باین ترتیب از جفت شدن تصاویر دو بدو ، سه مجلس کامل تشکیل می‌یافته است (٤)

درنقش قسمت فوقانی دیوارعقب غاربزرگ طاق بستان ، خسرو پرویزرا با لباس‌روزبار می‌بینیم یعنی‌همان جامه که درمواقع مهمه می‌پوشیده وسراپا غرق جواهر الوان بوده است . اگر رنگ البسه و جواهرات را در سنك معین کرده بودندتصویر کامل شاهنشاه را در دست داشتیم حمزه بنا برمجموعه تصاویر شاهان ساسانی که دیده است الوان‌مخصوصه خسرورا چنین‌ذکر میکند (۵)«خسرو ابرویز پسرهرمزدجامه‌اش گلفام و شلوارش آسمانی‌و تاجش سرخ بود و نیزه در دست داشت » (٦)

امراء بزرگ وسفرای دول خارجه در قصردستگرد که معرض شکوه و جلال

سلطنتی بوده شاهنشاه را در همین لباس میدیده اند . موافق روایت بی پیرایه طبری خسرو در حرم خویش سه هزار زن داشته است غیر از دخترانی که خدمتکار یا مغنی و و مطرب او بوده اند . سه هزار خادم مرد و ۸۵۰۰ مرکب و ۷۶۰ فیل و ۱۲۰۰۰ قاطر برای حمل بنه داشته است (۱) طبری گوید این پادشاه بیش از هرکس بجواهرات و ظروف و اوانی گرانبها و امثال آن مایل بود .

باری عجایب بارگاه خسرو پرویز ورد زبان مورخان ایرانی وعرب است بلعمی (۲) و ثعالبی (۳) دوازده چیز شکفت ازخسرو حکایت کرده اند من جمله : قصر تیسفون ـ درفش کاویان(٤) ـ زن‌او شیرین ـ رامشگران ومغنیان دربار: سرکش و باربد (یاپهلبذ Pahlabadh)ـ ریدك‌خوش آرزو(٥) ـ شبدیزـفیل‌سفید . آقای‌هرتسفلد گوید(٦) این‌طرزشماره تقلیدی‌است ازهندیان چنانکه قصه هفت‌گوهر بودائیان شباهت‌تام بنفایس دوازده گانه خسرو پرویز دارد فردوسی جداگانه با توصیفات شاعرانه ازاین نفایس سخن میراند و هفت گنج خسرو را (۷) بتفصیل میشمارد که در آن ضمن فقط نام دو شگفتی‌ازشگفتی‌های ثعالبی مندرج‌است مسلما این‌شرح را ازخوذای نامك نقل نکرده‌اند زیرا که فقط درشاهنامه فردوسی و کتاب ثعالبی دیده میشود وبلعمی هم از آن استفاده کرده است ماخذ این روایت تحقیقا آن قسمت از منابع عهد ساسانی است که تأثیر ادبیات هند در آن آشکاراست ونفوذ ادبیات هند درقرن اخیرسلطنت ساسانیان پیدا شده است(۸) دراین روایت نام چند گنج را ذکرکرده‌اند از قبیل «گنزواذ ،ورد»و«گنز گاو» گویندهنگامیکه‌ایرانیان‌اسکندریه را درحصار گرفتند رومیان‌درصددنجات‌دادن ثروت شهر برآمدندوآنرا درچند کشتی نهادند اماباد مخالف وزید وسفاین را بجانب ایرانیان راند . این مال کثیررا به تیسفون فرستادند وبنام گنج باد ،ورد موسوم شد (۹) . ثعالبی قصه گنج گاورا چنین روایت میکند(۱۰) « کشاورزی مزرعه خود را بوسیله دوگاوشیار میکرد ناگاه‌گاو آهن که آنرا بفارسی غباز Gubaz خوانند در ظرفی پر از مسکوك زر فروشد کشاورز ببارگاه پادشاه رفت و واقعه را عرض‌کرد شاه فرمان داد تا آن کشت زار را کندند و مالیکه در آن نهفته بود بیرون کشیدند صد کوزه پرسیم و زر وگوهر بدر آمد که مهر اسکندر داشت و جزء گنجهای او بود چون خسرو آن مال بدید خدای تعالی را سپاس گزارده یکی از کوزه ها را بکشاورز داد و باقیرا در محلی نهاد که بگنج گاو موسوم شد . فردوسی گنجهای خسرو را چنین میشمارد :

نخستین که بنهاد گنج عروس، | زچین و ز برطاس و از هند وروس
دگر گنج باد آورش خواندند | شمارش بکردند و در ماندند
دگر آنکه نامش همی بشنوی | تو خوانی ورا دیبه خسروی
دگر نامور گنج افراسیاب | که کس را نبود آن بخشکی و آب
دگر گنج کش خواندی سوخته | کز آن گنج بد کشور افروخته
دگر گنج کز درخوشاب بود | که بالاش یك تیر پر تاب بود
که خضرا نهادند نامش ردان | همان نامور کاردان بخردان
دگر آنکه بدشاد ورد بزرگ | که گویند رامشگران سترگ

از عجایب و نفایس دستگاه پرویز یکی شطرنجی بود که مهره هایش‌را ازیاقوت وزمرد ساخته بودند دیگر نردی از بسد و فیروزه دیگر قطعه زری بوزن ۲۰۰ مثقال [مشت افشار] که چون موم نرم بود میتوانستند آنرا باشکال مختلف درآورند(۱) دیگر دستاری که شاه دست را با آن پاك میکرد « چون چرکین میشد آن را درآتش می افکندند آتش چرك را پاك میکرد ولی آنرا نمی سوخت » (۲) ظاهراً این دستار ازپنبه کوهی بوده است . خسرو تاجی داشت که ۶۰ من زر خالص در آن بکار برده بودند و مروارید های آن تاج هریك مقدار بیضه گنجشك بود یاقوت های رمانی آن « در شب چون چراغ روشنائی میداد و آنرا در شبان تار بجای چراغ بکار میبردند » زمرد هایش « دیده افعی‌را کورمیکرد» . زنجیری‌بطول ۷۰ ذراع ازسقف ایوان آویخته وتاج را بقسمی بآن بسته بودندکه برسرپادشاه قرارمیگرفت وازوزن خود آسیبی باو نمیرسانید (۲) بی شبهه این همان تاجی است که در بارگاه تیسفون میآویختند وطبری نیز از آن نام برده است(۳)

اما بزرگترین نفایس خسروپرویز تخت طاقدیس بود (یعنی‌تختی‌که بشکل طاق است) و ثعالبی آنرا چنین وصف کرده است(٤) : «این سریری بود از عاج وساج که صفائح و نرده های آن از سیم و زر بود ۱۸۰ ذراع طول و ۱۳۰ ذراع عرض داشت روی پله های آنرا باچوب سیاه و آبنوس زرکوب فرش کرده بودند . آسمانه این‌تخت از زر و لاجورد بود و صور فلکی و کواکب وبروج سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیئت های آنان را در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار بر آن نقش

کرده بودند درآن آلتی بود برای تعیین ساعات روز ، چهارقالی از دیبای بافته مرصع بمروارید ویاقوت درآن تخت گسترده بودند که هریك تناسب با یکی ازفصول سال داشت » . اما فردوسی وصف مشروح تری از طاقدیس بنظم آورده است و گوید این سریری کهن بود که در عهد خسرو پرویز آن را از نو ساختند و شرحی هم از کیفیات نجومی این تخت بیان کرده است :

« شمار ستاره ده و دو و هفت	همان ماه تابان ز برجی که رفت
چه زو ایستاده چه مانده بپای	بدیدی بچشم سر اختر گرای
زشب نیز دیدی که چندی گذشت	سپهر از برخاك برچند گشت .... »

آقای هرتسفلد (۱) که رساله بدیعی درباب تخت طاقدیس نگاشته اشاره بقول یکی از مورخان رومی کدرنوس Kédrénos نام کرده که او هم روایت ازیکی ازکتب تئوفان (نیمه دوم قرن هشتم میلادی) نموده است . کدرنوس گوید قیصر هرقل پس از انهزام پرویز درسال ٦٢٤ وارد کاخ گنزك شد « بت خسرورا دیدکه هیئتی هولناك داشت وتصویرپرویزرا نیزمشاهده کردکه دربالای کاخ برتختی قرارگرفته بود این تخت بکره بزرگی شباهت داشت مانند آسمان ودرپیرامون آن خورشید وماه وستارگان بودند که کفار آنهارا می‌پرستند وتصویر رسولان پادشاه نیز دراطراف آن بودکه هریك عصائی دردست داشتند دراین گنبد بفرمان دشمن خدا (یعنی خسرو) آلاتی تعبیه‌کرده بودندکه قطراتی چون باران فرو میریخت وآوائی رعد آسا بگوش میرسانید . » عجب این است که قصه تخت طاقدیس درکتابی بدست آمده است که هیچکس باور نمیکرد درآن باشد یعنی تاریخ عمومی ساکسون Sächsische Weltchronik ورای آقای هرتسفلد این است که طاقدیس تختی مثل سایر تختها نبوده بلکه ساعتی بزرگ بوده است شبیه ساعت غزه Gaza که آقای ه. دیلس H. Diels (۲) آنرا مورد تحقیق قرارداده است ومیان طاقدیس وساعت غزه ، ازحیث زمان ومکان چندان فاصله نبوده است . باری طاقدیس مثل تختهای سلاطین مشرق عبارت بوده است ازسکوئی درزیر وسقفی شبیه تخت برفراز آن ودراین سقف تصویر پادشاه وخورشید و ماه منقوش بوده است . آقای هرتسفلد نمونه این قسمت ازتخت طاقدیس‌را دریکی ازمصنوعات آن عهدیافته‌است وآن جام نقره کلیموا محفوظ درموزه ارمیتاژلنین گراداست (شکل ۸ این کتاب) . حجاران قندهارونقاشان غارهای ترکستان چین کاملا با سرمشق اراده وماه

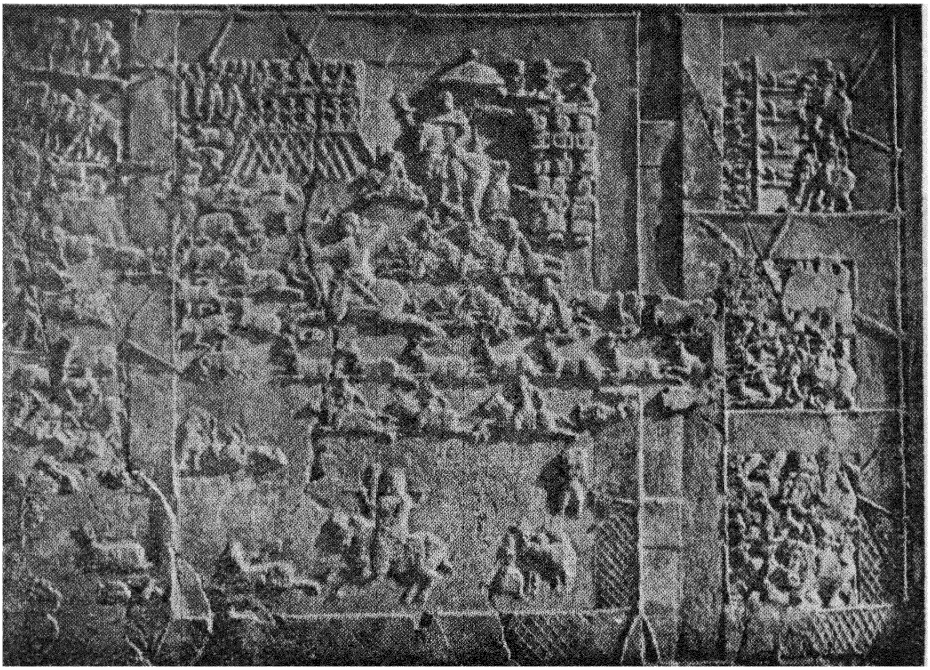
وخورشید آشنا بوده‌اند دریکی ازمهرهای عهد ساسانی وبعضی قطعات منسوجه که تقلید پارچه های ساسانی است نظایر این صورتها دیده می‌شود. باری صورت طاقدیس درجام مذکورنقش شده است با این تفاوت که سکووتخت را شبیه ارادهٔ ساخته‌اند که چهار گاو آنرا می کشد . بطوری که درصور نجومی معمول است مادرا درحال هلال نشان داده‌اند درزیر تخت کمانداری ایستاده که بی شبهه هیکلی مصنوع بوده ودر زدن زنگ ساعت دخالتی داشته است ، همانطور که درساعت غزه هیکل هرکول Hercule کارش این بوده که درسر وقت ناقوس بنوازد . اما درجام سابق‌الذکر (کلیموا) همه اجزاء ساعت دیده نمی شود . از روایات مورخان شرق و غرب که اسنادی مستقل از یکدیگر محسوب میشوند میتوان استنباط کرد که در[کاخ گنزك] صورتی ازمجلس تاجگذاری شاهنشاه هم بوده است ودر پیرامون آن نقش بزرگان و اشراف کشور در حال سلام دیده می شده است این کاخ گنبدی متحرك داشته که بر سقف آن سیارات هنقگانه و دوازده برج واشکال مختلفه قمررا نقش کرده وآلتی تعبیه نموده بودند که در اوقات معین باران می باریده وبانك رعد میکرده است . این‌ساعت عجیب درقصرشاهی گنزك نزدیك آتشکده شاهنشاهی آذر گشنسپ واقع بود هرقل آن کاخ و ساعت آتشکده را ویران کرد . (۱)

غنیمتی هنگفت درسال ٦٢٨ هنگام غارت دستگرد نصیب هرقل شد . بنا بر روایت تئوفان قیصر در آن جا سیصد لوای رومی که در جنگها بدست ایرانیان افتاده بود بامقداری کثیرسیم غیرمسکوك ومیزهای مخصوص عبادت وفرش های گلابتون دوز وپارچه های ابریشمی وجامه های حریروپیراهن سفید بیشماروقند وزنجبیل وخردل و غیره بدست آورد و مقدار بسیار عود ومواد معطره دیگریافت . درحیاط بزرگی که جزء قصرخسروبود وآنرا (پارادیس) میگفتند شترمرغ و غزال وگورخر وطاوس و تذرو و شیر و پلنگ بسیار دیدند(۲)

این محوطه ظاهراً شکارگاه خسرو بودکه نقش آنرا درجدارجنبین طاق بزرگ طاق بستان می بینیم بنا بر مقیاس آقای هرتسفلد این دو تصویر که مختصراً برآمدگی دارند ارتفاعشان ۳٫۸ متر و عرضشان ۵٫۷ متر است .

درديواررراست طاق شکارگوزن رانشان داده‌اند(شکل ٤٦)قسمت میانی این نقش

را در خطوطی محصور کرده‌اند که شبیه حصاری شده است . صیادان گوزنان را تعاقب کرده‌اند و آن جانوران هراسان وگریزان ازمخرجی که در جانب راست حصار



شکل ٤٦ — شکار گوزن خسرو دوم درطاق بستان
(زاره — صنایع ایران باستان)

تعبیه شده بیرون می‌جهند . پادشاه که سوار براسب است درسه جای این حصار ترسیم شده است درسمت بالا پادشاه سواره ایستاده واسبش مهیای جهیدن است زنی دربالای سراو چتری را افراشته است که علامت شوکت سلطنتی است . درپشت سر او صفی از زنان هستند بعضی درحال احترام ایستاده وبرخی مشغول رامشگری هستند . دوتن از آنان شیپوردردست دادند ویکی طنبورمی‌نوازد برروی چوب بستی که پلکانی بر آن قرار داده‌اند زنانی نشسته‌اند که بعضی چنگ می‌نوازند وبرخی کف میزنند . درزیر آن تصاویر صورت پادشاه دیده میشود که کمان را بزه کرده ودرپی جانوران گریزنده اسب می‌تازد . درقسمت زیرین آن نقش تصویردیگری از پادشاه هست که اسب را بحالت یورتمه

میراند و ترکش در دست از شکار باز میآید درسمت چپ حصار مذکور اشتران دیده میشوندکه گوزنان کشته را می برند .

نقش دیوار چپ که با دقت فوق‌العاده ساخته شده شکار گراز را نشان میدهد (شکل ٤۷) دراینجا تقریباً همه نقش را درخطوطی بشکل قاب محصور کرده‌اند وفقط حاشیه باریکی در سمت راست قرار داده‌اندکه جماعتی کثیر از مردمان و جانوران در آنجا ازدحام کرده‌اند . شکارگاه مکانی است نیزارو باتلاقی که ماهی ومرغابی در آن



شکل ٤۷ —— شکار گراز خسرودوم درطاق بستان

(زاره — صنایع ایران باستان)

بسیاراست درجانب راست پنج صف فیل دیده میشودکه برهریك دوفیلبان یکی پیش ویکی پس نشسته بصید گراز مشغولند وگرازان شتابان خود را بمیان نیزارها میکشند . درقسمت بالا قایقی می بینیم که بانوان بسیاردر آن نشسته بخواندن وکف زدن مشغولند در مقدم ومؤخر قایقها زنان پارو میزنند . در وسط نقش یك جفت کرجی که پاروزن آنها هم ازنسوانند دیده میشود واین یك جفت کرجی را دوبارنشان داده‌اندکه حکایت

ازدوموقع شکار بکند درست در وسط تصویر پادشاه با قدی فوق اندازه طبیعی حجاری شده که درقایق نخستین ایستاده و کمان را بزه کرده است زنی در یسار او ایستاده تیری باو تقدیم میکند زنی دیگر دریمین او بنواختن چنگ مشغول است . قایق دیگر که در پشت واقع شده پراز نوازندگان چنگ است . شاه دو کراز بزرگ را با تیرازپای درآورده است بازهمان دوقایق درسمت راست تصویر دیده میشود . دراین جا پادشاه که هالهٔ برگرد سردارد در دست خود کمانی سست شده نگهداشته است معلوم میشود که شکار بپایان آمده است . درقسمت زیرین این نقش، فیلان مشغول جمع آوری شکارهستند واجساد جانوران را با خرطوم گرفته برپشت خود می نهند .

این دو تصویرخاصه نقش دوم بقدری پرکار است که تقریباً هیچ جای بی نقشی درآنها دیده نمی‌شود نقوش پارچه لباسها را با دقتی فوق‌العاده رسم کرده‌اند . صورت جانوران مخصوصاً فیلان را چنان با ظرافت ودقت کشیده‌اند که شخص بحیرت می‌افتد و آنها را ازحیث حرکات و نمایش حیات ازجمله شاهکارهای حجاری میشمارد . در واقع طرح این منظره بدیع ومبتکراست دراین جا هم باید گفت که استاد بر روی سنگ تابلوی نقاشی حجاری کرده است . بنا برعقیده آقای هرتسفلد این حجاریها ما را ازطرزنقاشی وپرده سازی عهد ساسانی مطلع میکند(۱) این تصاویرسنگی را درآنزمان رنکارنگ میساخته‌اند و یاقوت گوید که آثار این رنگ ها را در طاق بستان دیده است ممکن است بیننده این الوان خود یاقوت نباشد ونقل قول از احمدبن‌الفقیه کرده باشد که روایتش از مأخذ های کتاب یاقوت است . آقای هرتسفلد میگوید اینکه درنقوش طاق بستان چند جا پادشاه را درحال شکارنشان داده‌اند ولی فقط در یکی از تصاویر برگرد سر او هاله دیده میشود سببش آن است که در سایر تصاویر هالهٔ دورسر پادشاه را با الوان نشان داده بودند وآن رنگها از میان رفته است . (۲)

مواظبتی که حجاران طاق بستان درنشان دادن بافت پارچه البسه بکار برده‌اند برای ما که طالب شناختن اقسام منسوجات قرن اخیر ساسانیان هستیم بسیار گرانبها است . آقای زاره و آقای هرتسفلد اول شخصی هستند که این شعبه ازصنایع ساسانی را توضیح و تشریح کرده‌اند .

اختلاف بسیاری در پارچه لباس شاهان و لباس خدایان و جامه فیلبانان که در حجاری های مختلف هستند بنظرمیرسد . گاهی زینت جامه ها عبارت است از لکه های

ابر که اصطلاحاً آنرا « ابر نیکبختی » گویند و مأخوذ از آثار چینی است و گاهی گل های چهار پر که باقسام مختلف آنها را ترتیب داده‌اند دریکجا بصورت صفحه شطرنج و درجائی بشکل جواهر و لولوء . گاهی در روی پارچه مروارید حقیقی را نشان داده‌اند . بعضی از جامه ها را با تصویر حیوانات نقش بسته‌اند مثل میش کوهی و خروس و مرغابی و حواصل و این جانوران را بطرزی ساخته‌اندکه گاه سررا بجانب یمین وگاه بسمت یسار برگردانده‌اند . همچنین بعضی ازنقوش مرکبه هم می بینیم مثلا مرغابی هائیکه رشته های برگ بشکل لوزی آنها را احاطه نموده‌اند ودرفاصله آنها جا بجا ستاره یا گل یا تاج مروارید دوزی ساخته‌اندکه محیط بر هلال هائی هستند و در فواصل آن ها شاخه سدر و مرغان بسیار دیده میشود گاهی هم صفحات مدوری رسم کرده‌اند که شاخه سدر یا صورت پرندگان در آن ها قراردارد . زنانی که درشکارگرازطاق بستان پارو زن قایقها هستند ، جامه در بر دارند منقش بدوایری که سرگراز درآنها ترسیم شده است . یك قطعه از منسوج عهد ساسانی با همین نقش در موزه کونست گوربه Gunstgewerbe برلن محفوظ است این پارچه را در یکی ازکلیسا های آلمان برای بستن اشیاء مقدسه بکار میبرده‌اند . باری در حجاری مزبور پادشاه که در قایق ایستاده لباسش دارای نقش اژدهاست که آن را هیپوکامپ میخوانند ـ این حیوانی خیالی است که مأخوذ از اژدهای صنایع چینی است ـ همین نقش در جامه خسرو پرویز که سوار بر اسب است دیده میشود و نیز در قطعه از منسوجات ساسانی که در موزه سوث کن سینگتون South Kensington مضبوط است بنظر میرسد . چند قطعه پارچه دیگر که ازدوره ساسانی باقی مانده صورت پادشاهی را درشکارگاه نشان میدهندکه سوار براسبی بال دار یا مرکب عجیبی است و در پیرامونش صورت جانوران گوناگون منظماً رسم گردیده است . (۱) از نقوش منسوجات ساسانی بعضی را در تصاویر غار های ترکستان چین ترسیم نموده‌اند . طرح این نقشهای منسوجات ابریشمی نخست از جانب شرق آمد تا برومیان رسید وصنعتگران رومی بتقلید آن پرداخته درصنعت نساجی قرون وسطی در اروپا تأثیری فوق‌العاده کردند .

توانگران ومردمان صاحب مقام برای هرفصلی جامه از پارچه خاصی داشتند ثعالبی گوید(۲) خسرو از ریدك غلام دانای خود پرسید (۳) بهترین جامه کدام است گفت « اما در بهارشاهجانی ودیبقی و در تابستان توزی (Tauwaz) و شطوی و در پائیز

منیّر رازی و ملحم مروزی و در زمستان خز و حواصل ودرسرمای سخت خز آستردار که میان آنرا از قز انباشته باشند »

هیونگ تسیانك (۱) گوید جامه ایرانیان ازپوست یا پشم یا نمد یا ابریشم منقش ساخته شده است موی سررا منظم می‌کنند و سر برهنه راه میروند . اگر بتوانیم این قول اخیررا بپذیریم باید بگوئیم که رسم روستائیان چنین بوده است صفحه حجاری شکار گراز نمونه هم ازسبك قالی بافی ساسانیان نشان میدهد آقای هرتسفلد گوشه یك قالی راکه ازقایق زنان چنك زن آویخته محل دقت قرار داده است . درمیان دو رشته مرواریدکه گاگاه قطع شده واشکال مستطیلی درآن جای‌گرفته است شاخهٔ لبلابی دیده می شود که پس از پیچ وخم بسیار منتهی بغنچه شده است مبداء این طرح در نقوش یونانیان باختری بنظر میرسد . بنا بررأی آقای هرتسفلد طرح وصنعتی‌که دراین‌گوشه قالی بکاررفته نشان میدهدکه اصل آن قالی‌گره داری بوده است(۲) این قسم قالی بافی را درادوار اسلامی ایران دنبال‌کرده به نتایج حیرت بخش ونمونه‌های بسیار زیبا رسیده‌اند .

معروف ترین قالی های عهد خسرو پرویزکه درکتب قدیمه شرقی شرح آن مذکور است ازجنس ابریشم زربفت بوده است ثعالبی‌گوید (۳) طاقدیس(سابق‌الذکر) ازچهار قالی زربفت مروارید دوز ویاقوت نشان پوشیده بود وهریك ازاین فرش ها فصلی ازسال‌را نشان میداد » . قالی بزرگی‌که درتالار بار یکی ازقصور سلطنتی تیسفون بوده ووهار خسرو (بهارکسری) نام داشته یا بقول بلعمی آنرا (فرش زمستانی) میگفته‌اند ازهمان جنس زربفت بوده است . این فرش‌که شصت ارش درازا وشصت ارش پهنا داشته درفصل زمستان منظره بهاری‌را دربرابر شاهنشاه میگسترده است در متن آن خیابانها وجدولهای آب ساخته بودند ونهرها ازمیان باغی خرم میگذشت که گشت زارها وباغچه های پرمیوه وسبزی آنرا فرو گرفته بودند شاخ وبرگ این اشجار اززر وسیم وگوهر های رنگا رنگ بود (٤)

درنقش شکار طاق بستان فقط چند تن ازسه هزار زنی که خسرو درحرم داشت می بینیم این شهریار هیچگاه ازاین میل سیر نمی شد دوشیزکان وبیوگان و زنان صاحب اولاد را درهرجا نشانی می دادند بحرم خود میآورد هرزمان که میل تجدید حرم میکرد نامهٔ چند بفرمانروایان اطراف می‌فرستاد ودرآن وصف زن کامل عیار را درج میکرد پس عمال اوهرجا زنی‌را با وصف نامه ، مناسب میدیدند بخدمت می بردند(۵)

گویا وصفی که اززن تمام عیار در نامه های عجیب خسرو پرویز درج بوده شباهتی با بیانات (ریدك) دارد آن غلامی که گفتگوی او را با پادشاه در یك رساله پهلوی درج کرده‌اند و امروز در دست است و سابقاً عبارتی چند ازآن نقل‌کرده ایم گوید : « بهترین زن آن است که پیوسته دراندیشه عشق و محبت مرد باشد اما ازحیث اندام و هیئت نیکوترین زنان‌کسی است که بالائی میانه و سینهٔ فراخ و سر و سرین و گردنی خوش ساخت وپاهائی خرد وقامتی باریك وکف پائی مقعر وانگشتانی کشیده وتنی نرم و استوار دارد . بایدکه پستانش چون به و ناخنش چون برف سفید و رنگش سرخ چون انار وچشمش بادامی ومژگانش بنازکی پشم بره و دندانش سفید و ظریف و ...... (؟) وگیسوانش دراز وسیاه مایل بسرخی باشد وهرگز گستاخ سخن نراند .... ؟ » (۱)

محبوبه خسرو شیرین نام داشت که بقول ثعالبی : « بوستان حسن و رشك ماه تمام بود » (۲) چون شیرین عیسوی بود بعضی ازمورخان غربی و شرقی (۳) اورا از رومیان دانسته‌اند اما اسم او ایرانی است بنا برقول سبئوس Sebéos (٤) شیرین ازمردم خوزستان بود در اوایل سلطنت خسرو بعقد اودر آمد و با اینکه منزلتی فروتر از مریم دختر قیصر داشت که پادشاه او را بعلل سیاسی گرفته بود (۵) از حیث منزلت دروجود خسرو نفوذی تمام داشت . مطابق افسانه وهرام چوبین خسرو پرویز خواهر بهرام را که گردیگ Gurdiyagh نام‌داشت وزنی مردانه بود بعقد خود در آورد و این پس ازآن بودکه گردیگ ویستهم را هلاك کرد (٦) اگر تفصیل این قصه را نتوانیم باورکنیم ظاهراً مزاوجت خسروو گردیگ را باید مبتنی برحقایق تاریخی بدانیم شیرین خسرورا خبر دادکه ازکید این زن دیو سار بر حذر باشد (۷)

اززمان بسیار قدیم افسانه هائی درباب معاشقه خسرو با شیرین نوشته‌اند وظاهراً

---

۱ عبارت ثعالبی چنین است : قال فاخبرنی عن احسن النساء واشهاهن . قال من یقبلها القلب ویحبها و تشتهیها النفس وخیرهن من کانت بین الصغر والکبر والطول والقصر والهزل والسمن ملیحة القد جمیلة الوجه حلوة الجملة مستویة الجبهة مقوسة الحاجبین ملوزة العینین معتدلة الانف دقیقة الشفتین و عقیقتهما ضیقة الفم لؤلؤیة الشعر حسنة الضحك مدورة الذقن ابریقیة العنق رمانیة اللون حریریة البشرة حالکة الشعر تفاحیة الثدیین زنبوریة الخصر لطیفة البطن مدهنیة السرة ضخمة العجیز صغیرة القدم طیبة الرائحة رخیمة الصوت قلیلة الکلام کثیرة الحیاء — فضحك الملك وقال زهازه . (مترجم)

قبل از سقوط دولت ساسانی هم یك یا چند رمان عامیانه راجع باین مطلب وجود داشته است وپاره های آن رمان‌را دربعضی ازمتون عربی وفارسی خوذای نامگ وارد کرده‌اند ، ثعالبی (۱) و فردوسی (۲) شرح تدابیر شیرین را که درجلب عاشق بیوفای خود بکار میبرده وتفصیل عروسی اورا با خسرونقل‌کرده‌اند وتدبیرماهرانه پادشاه را که در اسکات بزرگان بخرج داد تا توانست دختری ازطبقه فروتررا بعقد خود درآورد ذکر نموده‌اند . بلعمی (۳) قصه معاشقه فرهاذ Frahadh وشیرین را آورده است وچنین گوید : « فرهاد فریفته این زن شد وخسرو اورا بکندن‌کوه بیستون‌گماشت فرهاد در آن‌کوه ببریدن سنگ مشغول شد وهرپاره‌که از کوه می‌برید چنان عظیم بودکه امروز صد مرد آنرا نتواند برداشت » قصه فرهاد وشیرین وخسرو وشیرین موضوع بسی از منظومات عشقی وحماسی ایرانیان شده است(٤) فردوسی قصه‌کشته شدن ماریا (مریم) را بدست شیرین چنین بنظم آورده است :

زمریم همی بود شیرین بدرد	همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
بفرجام شیرین و را زهر داد	شد آن دختر خوب قیصر نژاد
از انکار آگه نبود هیچکس	که اوداشت آن راز تنهاو بس
چو سالی بر آمد که مریم بمرد	شبستان زرین بشیرین سپرد

پرویزهمه اقسام لذایذ را استقبال میکرد . ذوق اورا نسبت بعطریات درروایت بلاذری دریافتیم‌که چون بوی پوست های تحریررا دوست نداشت مقررفرمودکه نامه ها را برکاغذی که بگلاب و زعفران آغشته باشد بنویسند . مسلماً درقصور وکاخ های خسرو بوی عود و عنبر اشهب و مشك وکافور و صندل پیوسته هوا را معطر میداشته است چنانکه درعهد خلفا چنین بود . بنا برروایت ثعالبی . (۵) ریدك خوش آرزو غلام خسروکه از لطایف مشمومات وقوفی کامل داشت درجواب خسرو گفت « بهترین عطرها شاهپرم آمیخته باندااست(٦) که بر آن گلاب پاشیده باشند دیگربنفشه با بخور عنبر و نیلوفر با بخور مشك و باقلای معطر با بخورکافور . بوی نرگس چون رائحه جوانی است وبوی‌گل سرخ چون رائحه یاران است وعطرشاهسپرم چون نکهت اولاد است و بوی خیری چون رائحه دوستان صدیق است . » خسرو باز پرسیدکه بوی بهشت چگونه است ریدك جواب داد : « اگر بوی شراب خسروانی و سیب شامی و

گل فارسی وشاهسپرم سمرقندی وترنج طبری و نرگس مسکی و بنفشه‌اصفهانی وزعفران قمی وبونی [بوانی] و نیلوفر سیروانی و [ند] که مخلوطی از سه چیز معطر است (عود هندی و مشك تبتی وعنبر شحری) را فراهم آوری ازبوی بهشت بوئی توانی برد » (۱)

درقصر شاهنشاه غذاهای مطبوع وگوارا بسیارموردتوجه بود . ازجمله طعام هائی که برای پادشاه ولاش مهیا میکردند یکی « غذای شاه » نام داشت که مرکب بود از گوشت گرم و گوشت سرد و برنج و برگ معطر و مرغان مسمن وخبیص شکروطبرزد دیگر از طعام ها « غذای خراسانی » بودکه ازگوشت کباب شده بسیخ وگوشت پخته در دیگ وکره وعصارات ترکیب می‌یافت . دیگر « غذای رومی » که گاه با شیر وشکرو گاه با تخم و عسل و برنج و گاه با کره و شکر و شیر ساخته میشد دیگر « غذای دهقان » که عبارت بود ازگوشت گوسفند نمکسوذونارسوذ (گوشتی که دررب اناربخوابانند) وتخم پخته (۲)

خوش آرزو بهترین طعام ها را چنین می شمارد ازجمله گوشت بزغاله دو ماهه که شیر مادر وشیر ماده گاوی خورده باشد مخصوصاً اگر با عصاره زیتون بپزند دیگر سینه گاو فربهی که درسپیذ پاك Spédh-pàk پخته باشد (سپیذپاك آبگوشتی است که با اسفناج و آرد وسرکه میساخته‌اند) (۳) بعد آنرا با شکرمصفی وطبرزد تناول کنند . ازمیان انواع طیور . خوش آرزو تذرو وکبك واقسام‌کبوتر و ودرنا ومرغابی مخصوصاً ماکیانی را نام میبرد که خوراکش گندم و شاهدانه و روغن زیتون باشد این حیوان را پیش ازکشتن باید دنبال کنند وبترسانند(٤) بعد آنرا بسیخ بکشند قسمتی ازپشت مرغان که نزدیکتر بدم آنها باشد لذیذ تر است لذیذ ترین غذا های سرد ازگوشت گورخراهلی که ینجه وجوخورده باشد ساخته میشود این گوشت را درماست میخوابانند وانواع ادویه برآن می‌پاشند ازغذا های مطبوع یکی یخنی است که با گوشت خرگوش

---

(۲) درمتن پهلوی این رساله یا سمن پیش ازهمه مشمومات آمده وآنرا عطر پادشاهی شمرده‌اند پس ازآن عطرگل سرخ و نرگس وکافور وزنبق و بنفشه وشاهسپرم ومورد ونیلوفر و مرزنگوش وغیره را ذکر کرده‌اند وهمراه هریك وصفی شاعرانه آورده‌اند (رجوع شود برساله اونوالا موسوم به‌خسرو وغلامش (ص ٦٨ و ٩٤)

وسینه اسب وسمورو سرتذرو میسازند و بهترین نوع آن را ازگوشت غزال عقیم پیه دار که منجمد شده باشد میسازند . در تابستان لوزینه که با بادام وگردو و غیره تهیه کنند وانواع نان شیرینی بسیار مطلوب است خاصه آنها که با پیه غزال ماده آماده ودرروغن گردو پخته شود . اما درزمستان باید نان هائی که بادام و هلو دارد و دم در آن دمیده‌اند تناول کرد . نیکوترین مربا مربای لیمو و به وهلیله وگردو و زنجبیل چینی است و بهترین



شکل ٤٨ خسرو دوم در شکار (جام نقره)

(زاره ــ صنایع ایران باستان)

میوه ها نارگیل است که با قند خورند وپسته بوداده گرگانی وعدسی که با عصاره زیتون آمیزند وخرمای هراتی که با گردومخلوط نمایند و هلوی ارمنی و بلوط و شاهبلوط که شکر آلود کنند . شاهدانه . . . . . (؟) که در پیه بزکوهی سرخ شده باشد برای هضم سودمند ترین غذ است . بهترین شراب می کنگ و می رود ارنگ و می‌مروالرود وشراب بست وشراب کوه الوند مخصوصاً شراب آسوری است(۱)

شکی نیست که ظروف و اوانی این غذا ها کاملا شایسته چنین دستگاهی بوده است. خسرو جام های گرانبها را دوست داشت اکثر ظروف نقره عهد ساسانی که امروز در موزه ها دیده میشود تعلق باین دوره دارد. در روسیه مقدار کثیری از آن بدست ورده‌اند ولی در ایران چیز قابلی کشف نشده است ظاهراً علتش آن است که این کشور چندبار پایمال چپاول و غارت قبایل حریص شده است. باعتقاد آقای زاره Sarre (۱) این قبیل جام های منقوش را در کارخانه پادشاهی ساخته و بحاضران شکار یا میهمانی شاهنشاه یا امراء و سلاطین بیگانه هدیه میداده اند بشهادت فلاویوس و پیس کوس Flavius Vopiscus معاصر قیصر دیو کلسین درقرن چهارم میلادی نیز از این قسم هدایا از جانب ساسانیان بامپراتور روم فرستاده شده است. در قرون نخستین اسلامی سبك جامهای نقره ساسانی را تقلید کرده‌اند.

نمونه بسیار زیبائی از ظروف عهد خسرو پرویز جام نقرهٔ است که درکتابخانه ملی پاریس مضبوط است (شکل ٤٨) و خسرو را هنگام شکار تقریباً چنانکه در طاق بستان دیدیم نشان میدهد خسرو دیهیم بالدار بر سر و جامه بسیار گرانبها در بر و رشته های مروارید بگردن دارد کمان بزه کرده چهارنعل ازپی جانوران گریزان می‌تازد و نوار های سلطنتی او از اثر باد در اهتزاز است چند گراز و گوزن و یك گاو وحشی به تیر او از پای در آمده است. (۲)

جام نقره بسیار عجیب دیگر هم درکتابخانه ملی پاریس است (شکل ٤٩) دراین ظرف صورت دو هلال با تصویر چند تن دیده میشود که هریك چیزی ازقبیل: مرغی وجامی و بخورسوزی(۳) و امثال آن در دست دارند در وسط زنی برهنه می‌بینیم که گویا حیوانی اساطیری را که شبیه ببرهندی است نوازش میکند تا حال کسی نتوانسته است سر این اشکال را که البته جنبه دیانتی دارد کشف کند (٤)

از نقوش معمول ظروف ساسانی ترکیباتی است که از اشکال جانوران ونباتات میکرده‌اند: مثل دو دسته گل که هر یك درسمت درختی واقع شده باشد یا شیری درکنار درختی وامثال این‌ها (٥) غالباً دراطراف نقوش گل و برگ و لبلاب پیچان رسم می کرده‌اند. جامی باقی است که شکل ماهی وخرچنگ بر آن نقر نموده‌اند (٦) تنگ ها وصراحی های سیمین کشف شده است که نقوش بسیار دارند از قبیل شکل

شیری (شکل ٥٠) یا صورت زنی که زنبیلی پرمیوه پیش آورده است (١) تنگ های مفرغ دسته دار هم هست که شکل انسان و پرندگان یا شاخه های بهم پیچیده بر آنها رسم کرده‌اند. (٢) .

در این عهد همچنانکه ذائقه‌را با خوراك های لذیذ و شرابهای گوارا وشامه را



شکل ٤١ جام نقره

(زاره ــ صنایع ایران باستان)

با بوی‌های خوش می پرورده اند سامعه را نیز با الحان دلکش موسیقی که با مهارت واستادی ترکیب یافته بود پرورش میدادند مکرر اشاره بمقام عالی رامشگران وخنیا گران در بارگاه شاهان ساسانی کرده‌ایم. در بزم های خاص رئیس تشریفات خرم باش باستادان موسیقی دستور میداد که فلان لحن وفلان مقام را بنوازند (٣) مسعودی نام آلات موسیقی ایرانیان‌را چنین آورده است: عود و نای و طنبور و مزمار و چنك و گوید

مردم خراسان بیشتر آلتی‌را درموسیقی بکار میبردندکه هفت تار داشت وآنرا زنـك (زنج) Zang میخواندند اما مردم ری وطبرستان و دیلم طنبور را دوست تر داشتند



شکل ۵۰ — تنگ نقره

(زاره — صنایع ایران باستان)

و این آلت نزد همه فرس مقدم بر سایر آلات بوده است شکارگاه خسرو در طاق بستان ظاهراً حاکی ازاین است که درآن عصر چنگ آلت درجه اول موسیقی ساسانی

بوده است . اما آلت دیگر که مطابق آثار آن عصر مسلما درعهد پرویز وجود داشته عبارتند از شیپور و طنبوره و نای (رجوع شود بشکارگاه گوزنان طاق بستان) در روی بعضی از ظروف نقره تصویر نای زنانی بنظر میرسد (۱) (شکل ۵۱)



شکل ۵۱ — نای زن (جام نقره)
(زاره — صنایع ایران باستان)

نام عده کثیری ازآلات موسیقی دررساله خسرو وغلامش (۲) مسطور است از جمله عود هندی موسوم به ون (Vin) وعود متداول موسوم به دار و بربط (Barbûdh) وچنك وطنبور وسنطور موسوم بکنار (Kannàr) ونای وقره نی موسوم به مار و طبل کوچکی موسوم به دمبلگ (Dumbalagh) و آلتی بنام زنگ که دارای هفت تار بوده است .

معروفترین رامشگران وسازندگان الحان موسیقی در دربار خسرو پرویز سرگش (یاسرکش) و باربذ بوده‌اند(۳) آنچه ازاحوال این‌دواستاد بمارسیده مأخوذ ازخوذاینامك

نیست بلکه از بعضی کتب عامیانه اواخر عهد ساسانی نقل شده است تفصیلی که در کتاب فردوسی (۱) وثعالبی (۲) آمده تا اندازهٔ افسانه‌آمیز است . گویند سرکش در آغاز حائز مقام اول بود و برای حفظ پایگاه خود پیوسته باربدرا که رامشگری جوان وبنا برعقیده ثعالبی ازمردم مرو بود از حضور شاهنشاه دور میداشت اما باربد حیلهٔ کرد آواز خویش‌را بگوش خسرو رسانید وازآن پس مقرب شد .

روایات موجوده اختراع دستگاه های موسیقی ایران‌را بباربد نسبت میدهند(۳) درواقع این مقامات پیش ازباربد هم وجود داشته ولی‌ممکن است‌که این استاد درآنها اصلاحات وتغییراتی وارد کرده باشد درهر حال بصورتی که درآمده است آنرا منبع عمده موسیقی عرب وایران بعد ازاسلام باید شمرد ومیتوان‌گفت که درممالك اسلامی مشرق هنوز الحان باربد باقی است زیرا که شرقیان در این رشته از صنعت بسیار محافظه کار هستند .

ثعالبی گوید باربد در ملاقات اول دستان یزدان آفریذ را برای خسرو خواند بعد دستان پرتو فرخار را بسمع او رسانید (٤) که همان شادمانی را می بخشید که توانگری ازپس درویشی می‌بخشد پس ازآن دستان سبزاندرسبزرا خواند و نواخت چنانکه شنوندگان از آهنگ زار زار ابریشم رود و از زیرو بم سرود او مجذوب ومبهوت شدند . فردوسی گوید:

سرودی بآواز خوش بر کشید — که اکنون تو خوانیش‌داذ آفرید(٥)

زننده دگرگون بیاراست رود — بر آورد ناگاه دیگر سرود

که پیکار گردش همی خواندند — همی نام از آواز او راندند

بر آمد دگر باره آواز رود — دگرگونه تر ساخت بانگ سرود

همان سبز در سبز خوانی کنون — برین گونه سازند مکروفسون

دربرهان قاطع نام سی‌لحن باربدکه برای بزم خسروپرویزساخته مسطوراست وبا مختصر اختلافی نام آنها درخسرو و شیرین نظامی نیز ضبط است . ثعالبی اختراع خسروانیات را بباربد نسبت داده وگوید دراین زمان هم مطربان در بزم ملوك وسایر مردمان می نوازند درواقع کلمه خسروانی بریك دستان اطلاق نمی‌شده‌است عوفی(٦) ازنوای خسروانی نام برده است وظاهراً مرادش همان هفت‌دستگاه شاهانه است که مسعودی آنرا الطرق‌الملوکیه نامیده است (۷)

مطابق روایتی که برون Browne نقل کرده باربد برای بزم خسرو ۳٦۰ دستان ساخته بودچنانکه هرروزدستانی نومی نواخت وقول او « برای استادان فن قانون مطلق بشمار میرفت دیگران همه خوشه چین خرمن ذوق او بودند ».

بنا بر آنچه گذشت دستگاه های موسیقی منسوب بباربد مرکب از هفت خسروانی (۱) وسی لحن (۲) و۳٦۰ دستان بوده که با ایام هفته (۳) و سی روز ماه و سیصدو شصت روز سال ساسانیان تناسب داشته است (خمسه مسترقه را بشمار نیاورده اند .) دردیوان منوچهری وبسی ازنویسندگان ایرانی اسامی بسیار از آوازهای موسیقی می بینیم ولی ازهیچیك آنهامعلوم نمی توانیم کرد که آیا مقصود یکی ازسی لحن است یا یکی از ۳٦۰ دستان . یزدان آفرید ظاهراً سرود دینی بوده است بعضی ازدستان‌ها حوادث تاریخ قدیم ایران‌را بیان میکرده که ازقرن پنجم میلادی ببعد ساسانیان علاقه بسیار بذکر و یادآوری آنها نشان میداده‌اند یکی از این سرود های حماسی کین ایرج نام داشته (٤) دیگری کین سیاوش (٥) وامثال آن . دستانهای دیگر دروصف قدرت و ثروت خسرو پرویز بوده‌است مثل باغ شیرین وباغ شهریار واورنگیگ Avrangigh (یعنی سرود تخت) وتخت طاقدیس (٦) و هفت گنز (گنج) (۷) و گنز وادآورد (۸) و گنز گاو وشبدیز (۹) . دستان های دیگر دروصف جشن های فصول مختلف خاصه درتهنیت مقدم بهار ومناظر طبیعت و مسرات حیات بوده است از قبیل : نوروز وزرگ و سروستان وآرایشن خورشید وماه ابهرکوهان (ماه بالای کوهسار) ونوشین لبهنان (نوش لبان) وغیره دراصطلاح موسیقی آن زمان « راست » نام یکی از آواز ها بوده و امروز هم یکی از ۱۲ دستگاه موسیقی ایران وعرب بهمین اسم موسوم است (۱۰)

درسال های اخیر دانشمندان موفق شده‌اند که آثار منظومی درادبیات موجوده پهلوی بیابند (۱۱) ازمیان این نمونه ها بنظر من جز قطعه ذیل هیچیك تغزل خالص نیست این تشبیب در میان متن های مانوی بوده که نخست مولر F.W.K. Müller آن را طبع کرد و بعد زالمن Salman (۱۲) بطبع آن همت گماشت ولی هیچ علامتی مشهود نیست که آنرا بتوانیم بمانویه نسبت بدهیم زیرا که نشانه دینی ندارد آن ابیات چنین است : (۱۳)

خورشید روشن و پر ماه فروزان
میدرخشند و نور می افشانند از تنه این درخت
پرندگان تابناك بشادمانی برآن چتر میزنند
چتر میزنند کبوتران و طاوسان رنگا رنگ *

حدس میتوان زد که امثال این شعر مضمون آوازهای آرایشن خورشید و ماه بر کوهان بوده است .

درپایان این نظراجمالی که راجع بعشرت طبقه عالیه عهد ساسانی ذکر کردیم لازم است که کلمه چند درباب بازیهای آنزمان هم بگوئیم گذشته از شطرنج نام چند بازی مجلسی دیگرنیز ذکر شده است مثل هشت پاذ (هشت‌پا) وینواردشیر یا نردکه نوعی از تخته نرد فعلی بوده وآنرا با ۱۵ مهره سفید و ۱۵ مهره سیاه بازی میکرده‌اند دیگرزمب Zamb که بدو قسم مختلف بازی میشده است (۱) .

محققاً قول اوتیکیوس که گوید خسرو پرویز آئین نصاری گرفت اصلی ندارد(۲) ولی روابط این پادشاه با قیصر موریس که اورا در گرفتن تاج وتخت یاری کرد و مزاوجت او با شاهزاده خانم رومی موسوم بماریا و نفوذ محبوبه او شیرین که کیش عیسوی داشت ، اورا وادار میکردکه لااقل ظاهراً نسبت برعایای عیسوی خود نظر مرحمتی داشته باشد . اما شخص خسرو هم ممکن است بعضی ازخرافات عیسویان را بر موهومات سابقه خود افزوده باشد زیرا که بنا برروایات موجوده مبنای ایمان او بر خرافات بوده است ومؤید این قول وجودجماعت کثیری غیبگوو جادو گرومنجم است که پیوسته درپیرامون او جای داشته‌اند (۳) .

پس عیسویان با جلوس خسرو پرویز بآزادی دینی نایل شدند ولی حق نداشتند که زردشتیان‌را بکیش خود دعوت کنند زیرا که هرکس اززردشتیان دین رسمی ملی

---

* ترجمه این مضمون نظماً چنین میشود :

فروزنده ماه ودرخشنده مهر	زروشن درختی نمودند چهر
بیك شاخ طاوس گسترده پر	درخشان کبوتر بشاخ دگر

(مترجم)

خودرا ترك میگفت علی‌الاصول مستحق قتل می‌شد (۱) اگر چه درعمل غالباً اغماض میکردند (۲) خسرو بکلیسا بخشش بسیارمیکرد چندین عبادتگاه بنام سن سرجیوس که اورا درایام جنگ یاری‌کرده بود ساخت و خاجی از زر بکلیسای سرجیوپولیس شام عطا کرد . (۳)

کشیشان نصاری بنا برمیل شاهنشاه درسال ۵۹۶ سبهریشوع‌را که اصلا چوپان بود ودر زجر کردن کفار تعصبی فوق‌العاده داشت بمقام جاثلیقی برگزیدند . فرقه‌های قابل تعقیب بسیار بودند مثلا مصالیان Mesalliens که روحانیان جهانگرد در یوزه گر بودند و درویش عیسوی شمرده می‌شدند و « در زیر پرده زهد ظاهری اخلاقی بسیار فاسد مستور کرده بحکم سمت و شغلی که داشتند داخل خانه عیسویان شده مرتکب همه قسم فحشاء و منکر میکشتند » (٤) دیگر فرقه حنانیان Henaniens که آنانرا قائل بوحدت وجود و جبرمیدانستند . طایفه یعقوبی Monophysistes هم که دراین عهد نیرومند شده بود بشدت هرچه تمامتر طایفه نسطوری را متهم میکرد . نزاع یعقوبی و نسطوری شعله ورشد و یعقوبیان برتری یافتند . هواخواه وپشتیبان غیور این فرقه « درستبذ » گابریل رئیس پزشکان خسرو بود که ازکیش نسطوری بعقیده یعقوبی منتقل شد میان گابریل وسبهریشوع شکر آبی رخ داد زیرا که سبهریشوع اورا بسبب طرز زندگی خصوصی‌که داشت تکفیر کرده بود . خسروگابریل را بسیارگرامی داشت خاصه پس ازآنکه شیرین طالب فرزند بود ومعالجات این پزشك ودعاهای سن سرجیوس موجب شد که فرزندی یافت و او را مردانشاه نام نهاد مرتبه گابریل بالاتر رفت وقتی که شیرین تابع عقیده یعقوبیه شد این فرقه کاملا تسلط یافت . بعد از فوت سبهریشوع شیرین ازپادشاه درخواست کرد که گرگوار Grégoire معلم مدرسه سلوسی را مقام جاثلیقی بدهد انجمنی‌که علی‌الرسم دعوت شد با نهایت اطاعت امر شاه‌را شنیده گرگوار را انتخاب کردند . این مردی فقیه ودانا ولی حریص و پرخور بود پس از چهار سال ریاست در سنه ٦۰۸ یا ٦۰۹ وفات یافت و مالی بسیاربجا گذاشت که خسرو آن را ضبط کرد . بعد ازاومقام ریاست کل نصاری سالی چند بی شاغل ماند زیرا که خسرو بنا برنفوذ گابریل وشیرین اجازه نمیداد که ازنسطوریان‌کسی بمقام جاثلیقی انتخاب شود . این دو طایفه چندی بمنازعه پرداختند نزاع سابق راجع باینکه آیا درعیسی یك طبیعت است یا دو طبیعت مجدداً برروی کار آمد و محل بحث قرار گرفت . نسطوریان مهران

گشنسپ را که ازدودمانی بسیار عالی بود طرفدارخود کرده واورا بنام ژرژ (گیورگیس) Giwargis تعمید داده بودند واو حتی‌المقدور درحمایت آنان میکوشید (۱)

تاریخ زندگانی این شخص بنحوی که در اعمال شهدای نصرانی مسطور است مارا ازطرز زندگی طبقه عالیه ایرانیان درعهد خسرو پرویز آگاه میکند می نویسد: مهران گشنسپ نسب بپادشاهان میرسانید پدرش استاندار Ostândâr نصیبین و جدش حاکم انطاکیه جدید بود که انوشروان بنا نهاد ملك خانوادگی اوقریه پاقوریا Paqôrià دربلوك نانیشتار Nanêshtâr درولایت بابل بود وبنا بررسم امراء واشراف بزرگ قصری زیبا درپاتخت داشت درعنفوان شباب این جوان اصلزاده را که دارای صفات حمیده بود بدربار فرستادند تا چندی پیشخدمتی کند پس از آن بمقامات درباری یا مراتب عالیه کشوری نایل آید . هنگامیکه طاعون درما حوزآ افتاد مهران گشنسپ هم فرارکرد چه با وجود شکی که داشت هنوزازدین نیاکان خود دست نکشیده بود (مؤلف عیسوی دراینجا ازروی طنز گوید کفار دراین قبیل مواقع فرار میکنند) باری مهران گشنسپ بیکی ازاملاك خود رفت ویکی‌ازعیسویان‌را سرپرست املاك وبندگان خویش قرارداد (۲) چون بدین مسیح گرویدخودرا به بیابان کشید تا درآنجا حقایق دین جدید را ازرهبانان تعلیم بگیرد. روزی ازخواهر خود پرسید که بعد از انتقال من بکیش نصاری در دربار چه میگفتند خواهرش جواب داد : « بیا . برای تو هیچ خطری نیست . شاه وقتی که خبر تنصرترا شنید فقط فرمود « مهران گشنسپ بدوزخ شتافت ! » حال راه خودرا پیش گیر ممکن است پادشاه حتی مقررفرماید که املاکت را نیزپس بدهند » چندی بعد مهران گشنسپ خواهرخودرا ملاقات کرد دروقتی که بعقد یکی ازاشراف درآمده بود پس چند قدمی پیش رفته باکمال احترام باو نماز برد وتعظیم کرد خواهر از مسند خود برخاسته باکمال مهربانی دست‌را بجانب او درازکرد (و این طرزی است که مشرکین هنگام پذیرائی واحترام معمول میدارند) آنگاه خندان باوگفت : « شاد باش من نیز عیسوی هستم .... » (۳) ازروی این روایت معلوم میشود که در میان اشراف ظرافت و « نزاکتی » شبیه رسوم قرن هجدهم اروپا متداول بوده است .

امادرستبذ گابریل که یعقوبی مذهب بود برای پامال کردن این نسطوری متعصب تدبیری نمود واورا متهم بانکار دین زردشتی کرد وچندان کوشید که شاه اورا محکوم و مصلوب فرمود نسطوریان هم در میان خود اختلاف نظر بسیارداشتند بابهائی کبیر

Bàbhaï که از روحانیون بزرگ جبل ایزلا Izlà بود درشمال نصیبین و در مذهب نسطوری قدمی راسخ و تعصبی سرشار داشت، بابهائی صغیر را تکفیر کرد این بابهائی نیز از کشیشان محترم عیسوی بشمار میرفت در کتاب گمنام گویدی Guidi (۱) این عبارت درحق آنان آمده است: « ما سخن کوتاه میکنیم زیرا که اعمال آنان درخشان تر ازخورشید بود وبس ازمؤلفات آنان گواهی میدهد که دارای ایمان پاك بوده‌اند »

پس ازوفات گابریل یزدین واستریوشان سالارکه چند بار نام او را برده‌ایم از عیسویانی بودکه بعد ازشیرین درحضور پادشاه مقرب تر از همه محسوب می‌شد وی مذهب نسطوری داشت وسعی بلیغ میکردکه فرقه خودرا یاری کند و اجازه بگیردکه نسطوریان جاثلیقی انتخاب نمایند اما کوشش او درحضور پادشاه بجائی نرسید وظاهراً علت آن مخالفت محبوبه شاه یعنی شیرین بوده است (۲).

روحانیان زردشتی چندان قدرت نداشتندکه ازمخالفت این دو فرقه عیسوی با یکدیگر فایده ببرند درست است که این طبقه نماینده دیانت رسمی ایران محسوب می‌شدند و درتعصب شدید خود باقی بودند ولی چنان ضعفی در قدرت آنان راه یافته بود که در پیش چشم آنها خانواده یزدین نصرانی ببلند ترین مقامات مالیه رسیدند. در سابق هم عیسویان‌را وارد کارهای دیوانی کرده بودند ولی مشاغل آنها چندان اهمیتی نداشت مثل منصب کاروگ بذ Karrôgbadh یعنی رئیس کارگران سلطنتی وغیره (۳). همچنین اقدام خسروپرویز در تعیین یکنفر بیگانه موسوم به فرخ زاد برای وصول خراج، چندان موافقتی با سنت باستانی نداشت. انحطاط طبقه روحانی حتی دراخلاق وایمان وعبادات مجوسان و موبدان هم سرایت کرده بود. عبارتی که در فصل ٥۹ مینو گه خرذ راجع بعیوب روحانیان دیده می‌شود خیلی جالب توجه است آن عیوب از این قرار است: ارتداد، حرص، غفلت، مشاغل تجارتی، دلبستگی بسیار بحطام دینوی (٤)، وسستی ایمان درمسائل دینی.

دراین عهد علماء دین زردشت سعی جمیل کردند تا مجدداً اصول ایمانی‌را نیروئی ببخشند دردینکرد (٥) اشارت رفته است که خسروپرویزهوشیارترین موبدان را فرمود تا تفسیری نوبر کتاب اوستا بنگارند. مار کوارت (٦) در تفسیر فصل اول و ندیداد اشاراتی راجع باحوال سیاسی ایران بعد از سال ٥۹۱ یافته است یعنی پس ازآنکه حدود ایران و روم را خسرو و قیصر معین و ثابت کردند

ابداً نمیتوان گفت که خسرو پرویز شخصاً علاقه تامی راجع بمباحث الهی و مسائل دینی داشته است ولی ممکن است برای مقاصد سیاسی لازم دیده باشد که اهتمامی در باب دین زردشتی نشان بدهد و بدگمانی روحانیان را نسبت باعتقادات خود برطرف کند. طبری گوید (۱) خسرو آتشکده ها ساخت و در آنها ۱۲۰۰۰ تن هیربذ برای تلاوت ادعیه جای داد ولی این قبیل اعداد کامل که مورخان آورده‌اند مبنای تاریخی ندارد.

هجوم رومیان در زمان هرقل بخاك ایران در احوال عیسویان اثر بخشید موافق روایت کتاب گمنام گویدی (۲) خسرو سوگند خورد که اگر در این جنگ فیروزشود در سرتا سر کشور کلیسائی یا « ناقوس کلیسائی » را برپای نخواهد گذاشت. در هر حال هم نسطوریان و هم یعقوبیان قتل عام شدند در این وقت بود که بفرمان خسرو یزدین را بدار آویختند و زنش را شکنجه کردند و اموالش را بتصرف آوردند. یکی ازفرزندان یزدین شمطا نام Shamta (۳) درشورشی که منتهی بخلع وقتل پرویزشد ازپیشقدمان بود.

حوادث طبیعی که در این ایام رخ داد بر مصائب جنگ افزود. سابقاً در زمان کواذ اول در سد دجله که در کسکرسفلی نزدیك ناحیه مسن بود شکافی عظیم افتاد و آب شط بسی از مزارع را فرو گرفت. چند سال بعد بفرمان انوشروان این سد را مرمت کردند ولی در اواخر عهد خسرو پرویز در فرات و دجله طغیانی عظیم رخ داد (سال ۶۲۸-۶۲۷) و چندین سد را درهم شکست. گویند خسرو پرویز خرمنی از زر و سیم بر روی فرشی نهاد و کارگران را تشویق کرد تا یك روزه چهل سد ساختند. اما این کوشش بیفایده بود دنباله خسارات قطع نمیشد چندی بعد هجوم اعراب کار مرمت سد ها را معطل گذاشت ومزارع پهناور مبدل بمرداب و نیزار شد(٤) شکستن سد بزرگ دجلةالعوراء یعنی شعبه از شط که از مکان فعلی شهر بصره میگذشت و کوشش های بیفایده و مخارج هنگفت خسرو برای اصلاح سدها در اذهان خلایق تأثیری عمیق کرد مقارن این احوال قسمتی از ایوان کسری ویران شد مورخان این این حوادث را علائم سقوط سلسله ساسانی و فیروزی اسلام شمرده‌اند(۵)

بعد ازسی وهفت سال پادشاهی خسرو همان عاقبتی را یافت که برای پدرخود فراهم کرده بود. چون ازدستگرد بیرون رفت و پیشنهاد صلح هرقل را رد نمود بقصر تیسفون درآمد و بیدرنگ ازآنجا خارج شده از شط دجله گذشت و با شیرین در وه اردشیر (سلوسی) مقام گزید. سرداران ایرانی که ازلجاج خسرودرادامه جنگ بجان

آمده بودند سرکشی آغاز نهادند . شهرورازشنید که خسرو از او بدگمان شده و یکی ازافسران زیردست اورا وادار بکشتنش کرده است پس شرایط احتیاط را بجا آورد وگردن از زیر پیمان خسرو کشید(۱) خسرو در این وقت مبتلای اسهال شد و امر داد که اورا بتیسفون بازگردانند تا ترتیبی برای جانشینی خود بدهد شیرین ودوفرزندش مردانشاه و شهریار هم با او بودند . چون کواذ ملقب بشیرویه که پسر خسرو از مریم دخترقیصر بود وظاهراً مقام ارشدیت داشت ازواقعه استحضاریافت مصمم شدکه ازحق خود دفاع کند فرمانده کل نیروی کشور گشنسپ اسپاذ Gushnasp-Aspàdh (۲) که بنا برروایت تئوفان برادر رضاعی اوبود بیاری اوکمر بمیان بست و با هرقل واردگفتگو شد واونیزحاضرگردیدکه با ایرانیان مصالحه نماید . بعضی دیگرازبزرگان نیزبشیرویه پیوستند از جمله شمطا پسر یزدین و نیوهرمزد (۳) فرزند پاذگسپان مردانشاه که خسرو اورا بقتل آورده بود (٤) پس بفرمان شیرویه قلعه فراموشی راگشودند جماعتی بسیار از زندانیان سیاسی نجات یافته از هواخواهان شیرویه شدند .

پس شیرویه خودرا پادشاه خواند همان شب نگاهبانان سلطنتی از قصری که خسرو با شیرین درآنجا خفته بودند بیرون رفتند وپراکنده شدند وسپیده دم از هر سواین بانگ برخاست : « کواذ شاهنشاه ! » خسرو هراسان و بیمناك پای بگریز نهاد وخودرا در باغ قصر پنهان کرد ولی او را یافته دستگیر کردند و در خانهٔ که موسوم به کذگ هندوگ (خانه هندو) بود و انبار گنج محسوب میشد جای دادند ساکن این خانه مردی مهرسپند نام بود گویند یکی از پیشه وران (کفشگری) در راه با آن جماعت که خسرورا می بردند مصادف شد وشاه را درزیرروپوشی که براوافکنده بودند شناخت وبا قالب کفشی که در دست داشت ضربتی بر او نواخت اما سربازی که همراه شاه مخلوع بود از این کاربخشم آمد و شمشیرکشیده سرازتن کفشگر برداشت چنانکه سابقاً گفته‌ایم در روایات ساسانی کفشگر نمونه پست ترین افراد طبقات عامه محسوب میشده است . (۵)

بنا بر قول سبئوس ارمنی Sébéos (٦) خسرو در بامداد همین روز کشته شد شیروی فرمودکه دست وپای برادرانش را ببرند و میخواست بهمین اکتفا کرده آنان را زنده بگذارد ولی پس از اندك زمانی مجبور شد آنان را هلاك کند تئوفان گوید شیرویه نخست مردانشاه را کشت بعد بسایر برادران پرداخت و خسرو را در انبار

گنج خانه نگاهداشت که از گرسنگی بمیرد ولی چون دیدند بعد از پنج روز هنوز زنده است اورا بضرب تیر از پای در آوردند بنا بر کتاب گمنام گویدی(۱) شمطا و نیوهرمزد با اجازه شیرویه خسرو را کشتند و برادران شیرویه بدست گروهی از بزرگان که بریاست شمطا طغیان کرده بودند بهلاکت رسیدند .

درکتب ایرانی وعرب تفصیل بیشتراست گویند شیرویه درقتل پدر تردید داشت ولی بزرگان اورا دراین دو کارمخیر کردندکه یا پدر را بکشد یا ازتاج وتخت بگذرد . شیرویه در صدد دفع‌الوقت برآمد و پرسشنامه ترتیب داد حاوی مطالب ذیل(۲) : علت قتل هرمزد شاه ، سختگیری خسرو نسبت بفرزندانش ، بدرفتاری با زندانیان سیاسی ، رفتار مستبدانه خسرو نسبت بزنانی که آنها را جبراً از محل خود آورده در حرمخانه نگاهمیداشت . ظلم وتعدی برعایا با وضع خراجهای گزاف ، جمع خزاین ازمال رعیت ، جنگهای بی پایان و بیوفائی نسبت بقیصر روم . صورت استنطاق را گشنسپ اسپاذ بخسرو داد و پاسخ مفصلی از جانب او بشیرویه آورد . این جواب شاه مخلوع اگرچه غرورآمیز بود ولی با مهارت ازخود دفاع کرده پسر را مورد ملامت قرار داده بود که خیانت کرده و از معنی سئوالهای خود نیز آگاه نیست باعتقاد نولدکه(۳) تفصیل این استنطاق (اگر بتوان آنرا باین نام خواند) بنحوی که مورخان شرقی آورده‌اند چندان قابل قبول نیست بلکه می‌توان گفت که این گفتگورا چندی بعد ازقتل خسرو و شیرویه یکی از رجالی نوشته است که کاملا در قضایا وارد بوده و میخواسته است از خسرودفاع کند . ولی باعتقاد من این روایت کاملا صحیح‌است ونمی‌توان باورنمود که در چنین موضوع بی سابقه یعنی استنطاق پادشاه مخلوع یکی از نویسندگان بصرف خیال قلمفرسائی کرده باشد .

باری بنا برتواریخ عربی خسرو با رخصت شیرویه بدست مهرهرمزد مقتول شد (و این همان است که در کتاب گمنام گویدی بنام نیوهرمزد موسوم است) وشیرویه برادران خود را که ۱۷ تن بودند بتحریك شمطا وسایربزرگان هلاك کرد اما با وجود این مؤلفان شرقی که مأخذ شان کتب پهلوی بود با کتاب گمنام گویدی دراین خصوص موافقت دارند که شیرویه ازکشتن پدر پشیمان شد و اظهار ندامت کرد . این حوادث درسال ۶۲۸ اتفاق افتاد .

روایتی جالب توجه دردومنبع مستقل می‌بینیم یکی درتاریخ طبری(۱) ودیگری درکتاب گمنام گویدی(۲) از اینقرار که : شیرویه جسد پدر را بمقبره سلطنتی فرستاد (درکتاب اخیر آمده که خسرو را در آنجا دفن کردند) بنا براین یا باید گفت که جسد خسرورا بنا بررسم زردشتیان در دخمه مخصوص خانواده سلطنتی نهادند یا باید گفت که او را در مقبره خاصی قرار دادند(۳) [این دو تعبیر از لحاظ مراسم دفن ساسانیان فرق میکند]

شمطای جاه طلب چندی بعد از این واقعه متهم بدعوی سلطنت شد وبفرمان شیرویه دست راستش را بریده بزندانش افکندند(٤)

فصل دهم

انقراض دولت ساسانی

سلطنت کواذ دوم شیرویه — پادشاهی اردشیر سوم — شهر وراز — خسرو سوم — بوران — آزرمیدخت — هرمزد پنجم — خسرو چهارم — پیروز دوم — فرخ زاد خسرو — یزدگرد سوم که آخرین شهریار ساسانی است — انحلال دولت — شاهان خرد — سپاهبد رستهم — هجوم اعراب — جنگ قادسیه — درفش کاوگ — تسخیر تیسفون — فتوحات دیگر عرب — فرار یزدگرد سوم و وفات او در مرو — اعقاب او — ایران در عهد حکمرانی عرب .

خسرو پرویز با وجود معایب و اشتباهاتش شاهنشاهی با اراده ونیرومند بود و در مدت سلطنت دراز خود توانست از حرص و جاه طلبی بزرگان جلوگیری کند اما تعدیات و جنگهای او کشور را فقیر کرد و شکست های سنوات اخیر جنگ ایران و روم ضربتی هولناك بر این کشور وارد آورد مرگ خسرو موجب غلیان هوی و هوس و طغیان حرص و آز شد و قدرت دودمان پادشاهی بعلت سلطنت بی دوام و مستعجل جانشینان خسرو ، ضعیف و بی مایه گشت .

کواذ دوم شیرویه پس از ششماه پادشاهی وفات یافت بعضی گویند اورا زهر دادند و بعضی مرگ اورا بطاعونی نسبت میدهند که بایران سرایت کرد و گروهی عظیم از مردمان را بهلاکت رسانید (۱)

آنگاه پسر شیروی را که طفلی خرد سال بود بنام اردشیر سوم بر تخت نشاندند و خوانسالار یا رئیس کل ماه آذرگشنسپ بقیمومت او بر قرار شد و در واقع مقام نیابت سلطنت یافت . فرخان شهر وراز سردار معروف خسرو پرویز نمیخواست که زیر بار اطاعت یکی‌از همگنان خود برود با قیصر هرقل یار شد وسپاه خودرا بجانب

تیسفون راند . در این شهر دو تن از بزرگان یکی نیوخسرو رئیس نگاهبانان سلطنتی دیگر نامدارگشنسپ سپاهبذ نیمروز با او یار شدند پس شهر وراز سپاه خودرا وارد تیسفون کرد پادشاه خرد سال را که بیش‌از یکسال و نیم سلطنت نرانده بود هلاك‌کرد و بتقلید و هرام چوبین و ویستهم بپادشاهی نشست . چون شمطای عیسوی در سابق یکی‌از دختران شهر وراز اهانت‌کرده بود (۱) در اینوقت که شهر وراز بسلطنت رسید فرمان داد تا شمطارا از زندان بر آورده در برابر کلیسائی که مجاور املاك خانواده او بود مصلوب کردند اما مخالفان شهر وراز بریاست ماهیار اندرز بد آسواران و زاذان فرخ که دیگری از بزرگان بود و پوس فرخ Pus - Farrukh که از نجبای جوان استخری بود و دو برادر پوس فرخ که در دسته نگاهبانان پادشاهی (گارد سلطنتی) خدمت میکردند ، قیام نمودند (۲)

خسرو سوم پسر کواذ برادر زاده خسرو پرویز بود در قسمت شرقی کشور اورا بسلطنت سلام دادند ولی فرمانفرمای خراسان (۳) اورا بقتل آورد . در تیسفون دیهیم شاهی را بر سر بوران دختر خسرو پرویز نهادند و او در مقابل خدمت شایانی که پوس فرخ بخانواده سلطنتی کرده بود مقام وزارت را باو سپرد و پس از عقد مصالحه قطعی با دولت روم جهان‌را وداع گفت مدت پادشاهی‌او تقریباً یکسال و چهار ماه بود (٤) . ایرانیان پیش از آنکه گفتگوی مصالحه اخیر با دولت روم بجائی برسد خاج مقدسی را که درعهد خسرو پرویز از بیت‌المقدس آورده بودند مسترد کردند (۵) . جشن بزرگی که باین مناسبت در بیت‌المقدس گرفته شد (٦) تاریخش سال ٦۲۹ است . گویا دراین جاست که باید عهد سلطنت کوتاه شخصی را ذکر کنیم که بنام پیروز (دوم) بشاهی نصب شد بعد از او آذرمیدخت خواهر بوران در تیسفون تاج بر سر نهاد و چند ماهی بیش سلطنت نراند بنا بر قول طبری (۷) یکی از سپهبذان موسوم به فرخ هرمزد (۸) مدعی سلطنت شد و ملکه را بزنی خواست چون آذرمیدخت نمیتوانست علناً مخالفت کند در نهان وسایل قتل اورا فراهم آورد . آنگاه پسر فرخ هرمزد که رستهم (۹) نام داشت با سپاه خود پیش راند و پاتخت را گرفته آذرمیدخت را خلع و کور کرد کسی از کیفیت وفات او آگاه نیست .

مقارن این احوال در حدود سال ٦۳۰ و ٦۳۲ دو تن سلطنت کرده اند هرمزد پنجم و خسرو چهارم‌که جز نامی ازآنها معروف نیست ظاهراً این دوتن فقط دربعضی

قسمتهای کشور بپادشاهی پذیرفته شده اند . فرخ زاد خسرو (۱) که از اعقاب خسرو پرویز بود بر پایتخت ایران دست یافت .

در فاصله چهار سال تقریباً کشور ایران ده شاهنشاه دید عاقبت یکی از اخلاف خسرو پرویز که پسر شاهزاده شهریار بود و یزدگرد نام داشت یافتند . یزدگرد در در استخر فارس متواری میزیست بزرگان استخر او را پادشاه خواندند و در آتشکده آنجا که معروف بآتشکده اردشیر بود تاج بر سرش نهادند (۲) هواخواهانش بجانب تیسفون روی آوردند و بیاری رستهم سپاهبذ سابق‌الذکر آن شهر را گرفتند و فرخ زاد خسرو را هلاك کردند . باین ترتیب همه کشور ایران برای آخرین بار در زیر فرمان یزدگرد سوم در آمد و صورت واحد گرفت . در این زمان رجال مقتدر عبارت بودند از رستهم و برادرش فرخ زاذ (۳) که منصب در یگ بذ Darighbadh (ریاست امور دربار داشت)(٤) وزاذویه Zadhôé رئیس خدمه . همین شخص بود که سابقاً فرخ زاد خسرو را بتخت نشانید . (۵)



شکل ۵۲ — سکه یزدگرد سوم
(موزه ملی کپنهاك)

اوضاع دولت ساسانی براین منوال بود که ازبیابان عربستان لشکرها از عرب بادیه نشین متعصب و بفرمان عمربن الخطاب که از رجال سیاسی درجه اولی بشمار است بایران روی نهادند . علت اینکه قومی چون عرب بیابانی در ظرف مدت قلیلی توانست که دولتی صاحب تاسیسات نظامی مانند دولت ساسانی را از میان بردارد . اغتشاش وفسادی بود که بعد ازخسروپرویز درهمه امورایران رخ داد . این احوال نتیجه سیاست انوشروان بود . سیر تکاملی کشور بطرف تسلط سرداران لشکر متوجه بود هرسپاهبذ یا حکمرانی ایالت خودرا بمنزله اقطاع وتیول تصور میکرد . و خودرا ازملوك‌الطوایف قدیم میشمرد وپس‌از آنکه خاندان سلطنتی بانحطاط کامل

افتاد این تصور قوت گرفت . بسی ازسرداران در صدد گرفتن تاج و تخت بر آمدند . سپاهبد فرخ هرمزد میخواست با عقد کردن ملکه آزرمیدخت بپادشاهی نایل آید اگر چه این آرزو زندگانی اورا بر باد داد ولی پسرش رستهم انتقام او را کشید مورخان ارمنی این پدر و پسر را ایشخان Ishkhan آذربایجان خوانده اند(۱) که در زبان ارمنی بمعنی « پرنس » است .

تسلط سرداران آخرین دوره تحولات سیاسی عهد ساسانیان است اما این ملوك الطوایفی جدید وقت پیدا نکرد که کاملا ریشه فرو برد وثابت شود : حمله عرب اساس آنرا برانداخت با وجود این مرزبانان مروو مرو الرود و سرخس و کهستان دراین موقع تقریباً مستقل بودند (۲) .

حتی اززمان فیرور (اول) هم ممالکی که درمشرق مروالرود واقع است از تسلط دولت ایران خارج بود هرات هم دیگر جزء قلمرو ساسانی محسوب نمی‌شد . مقارن حمله عرب ولایات ساحلی بحرخزر درتصرف یکی ازسرداران دیلمی‌بود که اورا موتا Mùta یا مورتا میخوانند (۳) سلاطین ممالکی که مجاور سرحدات شرقی و شمالی ایران بودند اغلب بالقاب مخصوصه معروفند . دراین جا نام چند ولایت‌را با لقب امراء آنها ذکر میکنیم (٤) نسا (وراز) ـ ابیورد (وهمنه) ـ خوارزم (خسرو خوارزم) ـ بخارا (بخار خوذاو) ـ وردانه (وردانشاه) ـ سمرقند (طرخان) ـ اسروشنه (افشین) ـ سغد (اخشیذ) ـ فرغانه (اخشیذ) ـ ختل (خطلان شاه یا شیر خطلان Khottalàn) ـ ترمذ (ترمذ شاه) ـ جوزجان (گوزگان خوذای) ـ روب (روب خان) ـ طالقان (شهرگ) ـ هرات (ورازان) ـ غرچستان (وراز بندگ) ـ سیستان (رتبیل Rotbil) ـ کابل (کاولشاه) (۵)

درطخارستان مشرق بلخ یبغو Yabghu (٦) سلطنت میکرد وامیری بنام شاذ تابع او محسوب می شد (۷) ونیزك طرخان Nèzak - Tarkhàn که در باد غیس بود مطیع این شاذ بشمار میآمد (۸) .

رستهم که دراین وقت نایب‌السلطنه حقیقی ایران محسوب میگشت مردی صاحب نیروی فوق‌العاده ومدیری با تدبیر و سرداری دلیر بود . کاملا از خطر عظیمی که در نتیجه حمله عرب بکشور ایران روی آورده بود اطلاع داشت پس فرماندهی کل نیروی لشکری‌را بعهده گرفت ودر دفع دشمن جدید کوششی دلیرانه کرد سپاهی بزرگ در

پیرامون پایتخت حاضر شد. اما خلیفه عمر دست پیش انداخت. در سال ۶۳۶ سپاه ایران درقادسیه نزدیك حیره با سعدبن ابی وقاص سردار عرب روبرو شد. جنگ سه روز طول کشید و بشکست ایرانیان خاتمه یافت. رستهم که شخصاً حرکات افواج ایران‌را اداره میکرد ودر زیر خیمه نشسته ودرفش کاویان‌را دربرابر خود نصب نموده بود کشته شد و درفش کاویان که نمودار شوکت و قدرت ایران بود بدست عرب افتاد.

ایرانیان این درفش‌را متعلق بادوار باستانی تاریخ خویش میدانستند: چون هزار سال ازدوره ظلم دهاگ Dahàgh غاصب سپری شد آهنگری کاوگ نام (۱) پیشدامن چرمین خودرا برنیزه کرد وقدم درمیدان شورش نهاد شورشیان دهاك‌را از تخت بزیر آوردند وفریدون را که شاهزاده جوان ازنسل پادشاهان سلف بود بر سریر پادشاهی نشاندند ازآن زمان پیشداهن کاوگ آهنگر درفش سلاطین ایران شد (۲) چند تن از مورخان ایران وعرب این درفش را بصورتی که در جنگ قادسیه بچنك عرب افتاد وصف کرده‌اند بنا بر قول طبری (۳) این درفش که از پوست پلنگ بود هشت ارش عرض ودوازده ارش طول داشت. بلعمی گوید(٤) ایرانیان درهرجنگ که این درفش‌را درپیش روی داشتند مظفر می‌شدند و گوهری برجواهر آن درفش میافزودند چندانکه این‌درفش غرق زر وسیم و گوهر ومروارید شده بود(۵) توصیف مسعودی‌نیز(٦) ازاین درفش‌شبیه طبری‌است جزاینکه ویدآنرا برچوبهائی نصب‌کرده بودندکه یکی بدیگری می‌پیوست درعبارت دیگر گوید (۷) این علم پوشیده از یاقوت و مروارید و گوهر های گوناگون بود. بنا برقول خوارزمی (۸) این درفش ازپوست خرس یا بقولی ازپوست شیرساخته شده بود و پادشاهان درجنگها بآن تیمن وتبرك می جستند و آنرا از زر و گوهرهای گرانبها پوشیده بودند ثعالبی (۹) نیز حکایت میکند که پادشاهان درفش کاویان‌را موجب کامیابی خویش میشمردند ودر تزئین آن بجواهر قیمتی با یکدیگر همچشمی میکردند وکمال جهدرا درزیور بستن آن می‌نمودند چنانکه پس‌ازمدتی دریکتای جهان وشاهکار قرون واعجب عجایب روزگار شد. این درفش‌را پیشاپیش سپاه می‌بردند وجز فرمانده کل سپاه کسی‌را شایسته نگهداری آن نمی‌دانستند. پس از آنکه جنگ بفیروزی خاتمه می گرفت پادشاه درفش‌را بگنجوری که مأمور نگاهداری آن بود می‌سپرد. بنابرروایت مطهربن طاهرالمقدسی(۱۰) این‌درفش در آغاز از پوست بزغاله یا

ازچرم شیربود بعد ایرانیان آنرا از زر وپارچه زربفت ساختند . فردوسی درجلد اول شاهنامه داستان ضحاك چنین گوید :

ازآن چرم کاهنگران پشت پای	بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن برسر نیزه کرد	همانگه ببازار برخاست گرد
چوآن پوست بر نیزه بردید کی	بنیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آنرا بدیبای روم	ز گوهر برو پیکر وزرش بوم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه	یکی فال فرخ پی افکند شاه
فرو هشت زو سرخ وزرد وبنفش	همی خواندش کاویانی درفش
ازآن پس هرآنکس که بگرفت گاه	بشاهی بسر بر نهادی کلاه
بر آن بی بها چرم آهنگران	بر آویختی نو بنو گوهران
ز دیبای پر مایه و گوهران	بدانگونه گشت اختر کاویان
که اندر شب تیره خورشید بود	جهان را ازو دل پر امید بود

ابن‌خلدون گوید (١) که صورت طلسمی با اعداد وعلائم نجومی بر درفش کاویان دوخته شده بود .

درجنگ قادسیه بنا برقول مسعودی این درفش گرانبها بدست عربی موسوم به ضرار بن‌الخطاب افتاد (٢) که آنرا بسی هزار دینار فروخت ولی قیمت واقعی آن (١٢٠٠٠٠٠) دینار بود (درالتنبیه همین مؤلف گوید بهاء آن درفش ٢٠٠٠٠٠٠ دینار بود (٣)) ازطرف دیگر ثعالبی گوید (٤) که سعدبن‌ابی‌وقاص سردار عرب این درفش را (بسایر خزائن وجواهر یزدگرد که خداوند نصیب مسلمانان کرده بود افزود و آنرا با تاج ها وکمرها وطوق های گوهر نشان وچیزهای دیگر برداشته بخدمت امیرالمومنین عمربن الخطاب برد. عمر گفت آنرا گشوده پاره پاره نمایند و میان مسلمانان قسمت کنند . »

پس ازاین فتح بزرگ مسلمانان حیره را گرفتند بعد بجانب تیسفون روی نهادند درسال ٦٣٧ وه اردشیر بعد ازدو ماه محاصره مسخر شد ساکنین آن که از گرسنگی جز رمقی نداشتند خودرا به تیسفون انداختند که درجانب یسار دجله بود . یزدگرد با دربار وحرمسرای خود ازپاتخت گریخت ثعالبی گوید هزار نفر طباخ وهزار تن رامشگر وهزار تن یوزبان وهزار تن باز بان و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند و

شاهنشاه این گروه را هنوز کم میدانست (۱) نخست یزدگرد بحلوان رفت ودرآنجا هم چون ازحمله عرب فارغ نبود بداخل کشور ماد شتافت. جماعتی بسیارازساکنان تیسفون همه دارائی را رها کردند تا شاید جان بسلامت ببرند.

بهار بود و دجله طغیانی داشت ایرانیان جسرها را بریده و قایقها را از ساحل غربی شط دور کرده بودند. اما لشکر عرب گداری یافت و بدون آسیبی خود را بساحل شرقی رساند. افواج نگهبان ایرانی عرضه تیغ شدند و باقی سپاهیان شاهنشاهی رو بهزیمت نهادند وسعدبن‌ابی‌وقاص با فتح و فیروزی وارد پایتخت خالی‌شد دربرابرایوان کسری اردوزد وخود داخل کاخ‌ها شد. درآنجا همه‌خزاینی را که شاهنشاه نتوانسته بود ببرد یافتند مثل سبد های مهر شده پراز اشیاء زرینه و سیمینه، جامه ها، گوهرها. اسلحه. ادویه وعطریات لطیف. فوجی‌ازعرب دردنبال هزیمتیان تاپل‌نهروان پیش رفت وچند رأس دواب غنیمت گرفت که گنج ها وعلائم بسیارگرانبهای سلطنتی را می بردند. در صندوقی که برشتری بسته بود چیزهای بسیار نفیس دیدند منجمله تاج خسرو پرویز وقبای او که از پارچه زربفت مرصع بجواهر و مزین بمروارید بود جامه های زربفت دیگر نیز درآن صندوق یافتند در صندوقهای دیگر زره و خود و ران بند و بازو بند و شمشیر خسرو پرویز که همه از طلا بود بدست آمد پس آنگاه زره و جوشن و شمشیر هائی که از هرقل قیصر روم و خاقان ترك و داهر Dahir پادشاه هند (۲) و وهرام چوبین غنیمت گرفته بودند با اسلحه پیروز و کواذ اول و هرمزد چهارم و سیاوش و نعمان، بدست عرب افتاد شمشیرهای خسرو و نعمان را با تاج خسرو نزد خلیفه‌عمر فرستادند عمرتاج را درکعبه آویخت (۳) قالی معروف بهار کسری(٤) هم درجزو غنائمی بود که نزد عمرفرستادند عمرگفت تاآنرا قطعه قطعه‌کرده میان اصحاب رسول تقسیم نمودند علی (علیه‌السلام) سهم خودرا به بیست هزار درهم فروخت. پس خمس غنایم را که بخلیفه تعلق داشت جدا کرده باقی را در بین شصت هزار تن سپاهیان سعد قسمت نمودند گویند بهر تن ۱۲۰۰۰ درهم رسید (۵).

شاهنشاه آخرین کوشش خودرا کرد و از همه اقطار کشور لشکر خواست سرداری سالخورده بنام پیروزان را فرماندهی کل سپاه داد که در سال ٦٤۲ با عرب در نهاوند مقابل شد. جنگی سخت رخ داد ولی شکست بایرانیان افتاد پیروزان

بدست خصم اسیر و مقتول شد انگاه کشور ماد در برابر حمله مسلمانان بی مانع گشت و اثری از لشکر شاهنشاهی نماند . دفاع ایالات ایران بعهده مرزبانان و سایر امراء محلی قرار گرفت و بعضی از این سرداران مثل هرمزدان (۱) در خوزستان مقاومتی سخت ولی بیفایده نشان دادند . همدان و ری مسخر لشکر عرب شد بعد نوبت بآذربایجان و ارمنستان رسید . یزدگرد خود را باصفهان کشیده بود ودرآنجا با گروهی کثیر از واسپوهران میزیست . چنین پیداست که این‌شهردرپایان دوره ساسانی مرکز واسپوهران ایران محسوب میشده است و واسپوهران آمارکار (یا مستوفی خراج واسپوهران) دراصفهان‌مقام داشته‌است . یزدگرد سیصدتن که ۷۰ نفرآنها ازاشراف بزرگ وواسپوهران بودند باستخر فرستاد و بعد از آنکه اصفهان بدست عرب افتاد خود نیز باستخر پناه برد . آنگاه واسپوهران را بشوش فرستادند در این شهر واسپوهران بموسی سردار عرب تسلیم شده اسلام‌اختیار کردند(۲) استخر هم مسخر شد و همه ایالت فارس که گاهواره خاندان ساسانی بود بدست مسلمانان افتاد .

یزدگرد که جزعنوان شاهنشاهی‌نداشت بازهم روبهزیمت نهاد. سپاهبد طبرستان‌اورا به‌پناه‌خودخواند واگراین‌دعوت‌را می‌پذیرفت شایدمیتوانست‌درپناه جبال عظیمه‌طبرستان قدرت خود را نگاهدارد چنانکه سپاهبدان بیش ازیك قرن استقلال خو را دربرابر حملات مسلمانان حفظ کردند ولی یزدگرد سیستان و خراسان را ترجیح داد و سعی بیفایده کرد شاید امراء محلی راکه دراین وقت کاملا مستقل بودند ببرداشتن سلاح و مقابله خصم بکشاند اما میسرنشد یزدگرد پیش ازاین درسال ۶۳۸ از خاقان چین استمداد کرده بود پس ازنیشابور بطوس رفت ولی کنارنگ انجا که مایل نبود اورا پناه بدهد هدیه های گرانبها پیش برد و گفت قلعه طوس گنجایش موکب شاهی را ندارد(۳) پس ناچاریزدگرد بمرو رونهاد بنا بر روایت بلعمی « چون بمرو آمد با او چهارهزارسوار بود چنانکه حرب‌را نشایست همه دبیران وطباخان وفراشان [وبانوان حرم و دیگر زنان و پیر مردان و کودکان خاندان شاهی] با او خاسته نبود واز جائی چیزی برای او اندر نمیآمد »

آنگاه ماهوی مرزبان مرو که میخواست از این‌مهمان ناخوانده خلاص شود با نیزك طرخان متحد شد وی از اتباع (یا فرمانبر یکی از اتباع) یبغوی طخارستان بود(٤) نیزك فوجی‌را بگرفتن یزدگرد فرستاد . پادشاه برگشته بخت شتابان رو بفرار

نهاد و تنها درتاریکی شب با جامه زربفت و زیور شاهوار گریزان شد . چون زمانی سرگردان وحیران بهرسوی رفت ، خسته و درمانده شد و بآسیائی درآمده ازآسیابان درخواست که مکانی برای گذراندن شب باو بدهد . آسیابان او را نمیشناخت اما از دیدن جامه های زیبا و گرانبهای آنمرد غریب بطمع افتاد (۱) و چون شاه بخواب رفت اورا بقتل رسانید یا بنا بر روایت دیگرسواران ماهوی که درجستجوی یزدگرد بودند اورا خفته درآسیا یافتند وهلاکش کردند(۲) ثعالبی گوید(۳) جسد این شهریار وارونه بخت را در رود مرو انداختند آب اورا همی برد تا بجدولی که رزیگ Kazigh نام دارد آنجا بشاخه درختی پیچید و اسقف نصاری جسد شاه را شناخت او را در طیلسانی مشك آلود بسته دفن کرد این در سال ٦٥١ یا ٦٥٢ اتفاق افتاد .

از سرگذشت خاندان یزدگرد اطلاع قلیلی داریم . مسعودی فرزندان او را چنین میشمارد : دو پسر وهرام و پیروز و سه دختر ادرگ Adragh (؟) وشهربانو(٤) و مردآوند (؟) پیروز بچین رفت و کوشش کرد که بیاری لشکر چین تاج و تخت نیاکان را بدست آورد و شاهنشاهی خاقان را بر خود پذیرفت ولی کاری از پیش او نرفت در سال ٦٧٢ بدرود حیات گفت(٥) اما شهربانو بنا بر روایت شیعیان که گویا قطعی نیست بعقد امام حسین (علیه‌السلام) درآمد . شیعیان باین ترتیب اولاد حسین (ع) را وارث خورنه یا فره ایزدی شاهنشاهان ایران باستان محسوب داشتند و کریم‌الطرفین شناختند .

مسعودی گوید اکثراعقاب یزدگرد درمروساکن‌شدند ولی بیشتراخلاف سلاطین و اعقاب طبقات چهارگانه (٦) ایرانیان هنوز در سواد (عراق) منزل دارند و نسب وحسب خودرا نوشته حفظ میکنند با همان اهتمامی که عرب قحطانی و نزاری در صیانت نسب خویش دارند(۷) درسال ۷۲۹ - ۷۲۸ خسرونامی ازاخلاف یزدگرد سوم با ترکان همدست شد تا سلطنت را بدست آورد ولی بمقصود نرسید(۸)

ایرانیان را عادت این بود که تاریخ را از سال جلوس هر پادشاهی بحساب میآوردند چون بعد از یزدگرد ایران پادشاهی نیافت ، زردشتیان همان سال جلوس یزدگرد سوم‌را مبداء تاریخ خود قرار داده و تا این زمان دنبال کرده‌اند وآنرا تاریخ یزدگردی میخوانند .

....

خاتمه

جهان ایرانی بصورتی که مورخان غرب مثل آمین مارسلن و پروکوپ آنرا وصف کرده‌اند باهمه‌محاسن ومعایبی که برشمرده‌اند بنظر ما جامعه اشرافی محض‌میآید. فقط طبقات عالیه معرف این‌جامعه محسوب میشده اند وهرصفتی که از کشور ایران مذکور است بآن طبقات تعلق دارد.

ما در این کتاب مکرر قسمتهائی ازتالیف آمین مارسلن‌را ذکر کرده‌ایم که با وجود اشتباهات ونواقصی که دارد ازتعاریف دقیق وزنده بشمار میرود (۱) او نیز در توصیفی که از ایرانیان کرده است فی‌الحقیقه مبین احوال طبقه اعلی است وگوید: همه ایرانیان تقریباً قامتی رسا ورشیق ورنگی تیره یا پریده ونگاهی تند وابروانی مقوس و وریشی زیبا وموئی بلند وژولیده دارند. بی اندازه بدگمان ومحتاطند چنانکه درمملکت دشمن ازباغها وتاکستانها میگذرند واز بیم زهر یا جادو بهیچ میوه دست نمی‌زنند اهتمام دارند که برخلاف ادب کاری نکنند خیلی کم ایرانیان‌را میتوان دید که ایستاده ادرار کنند یا برای قضای حاجت بجانبی بروند واگر چه قبای زبرین آنها ازجنبین و پیش رو چاك دارد بقسمی که ازوزش باد باهتزاز می‌آید ذرهٔ ازبدن آنان‌را برهنه نمی توان دید. بازوبند وطوق زرین مرصع بمروارید وجواهر می‌بندند وپیوسته شمشیری حمایل دارند حتی برخوان ودرمجالس بزم نیز این سلاح‌را دور نمی‌کنند کلمات بیهوده بیمعنی بسیار دارند خودستای وخشن وهول انگیزند چه در نیکبختی وچه در شور بختی بیم خودرا دردل خصم جای میدهند حیله‌گرومغرور وکم‌رحمند. رفتاری آزاد دارند با ناز قدم برمیدارند و میخرامند چنانکه شخص از ظاهر حکم میکند که این قوم چون زنان سست وضعیفند درصورتیکه حقاً دلیرترین اقوام روی زمینند اگرچه خدعه آنان برتهور وشجاعتشان می چربد ودر روز جنگ خاصه درمصافهای با فاصله بسیار هولناك هستند با وجود این روی هم رفته مردمی شجاع و چالاکند وهمه سختی های روز جنگ را تحمل میکنند. خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایای زیر دست خویش میدانند وهیچیك ازملازمانی که بخدمت مشغولند یا درکنار میز غذا ایستاده‌اند جرأت

لب گشودن ندارند نه برای ادای سخن نه برای انداختن آب دهان. آمین شرحی ازمیل ایرانیان بمعاشقه زنان ذکر کرده و گوید بزوجات وسرایای حرم خود اکتفا نمی‌کنند و در جای دیگر گوید ایرانیان ازلواط بی اطلاعند (۱) قناعت و صبر آنان در مقابل لذات طعام قابل ستایش است. جزپادشاه هیچیك از ایرانیان وقت معینی برای صرف غذا ندارند هر وقت گرسنه شوند برخوان می نشینند و هرچه قابل خوردن باشد میخورند هرگز معده را انباشته نمیکنند و بسیر شدن خورسندند. اگر چه بنظر اغراق میآید ولی نسبت بشکم خوارگی رومیان عهد قیصران، مردم ایران را میتوان قانع و مرتاض شمرد. اما این‌قسمت از قول آمین مارسلن را نباید عیناً پذیرفت که گوید ایرانیان از بزم های با شکوه و افراط در شراب چنان گریزانند که گوئی از طاعون میگریزند. محققاً تا حدی این مورخ فریفته گفتار ایرانیانی شده که قولشان مأخذ روایت اوست. دلیل ما اقوال مورخان شرقی وغربی است که در این کتاب مکرر آورده‌ایم و در این جا هم قصه ذیل را که بر حسب اتفاق اختیار شده میآوریم: یکی از مرزبانان میخواست عیسویان را تبرك دین وا دارد وآنان‌را بعیش وعشرت بفریبد «پس بر زینت بزم های هرروزه خود افزود و مدت عیش‌را طویل کرد و شبهای دراز را با سرود های مستانه ورقص های فسق آمیز بسر آورد و کوشید که موسیقی کفاررا درگوش عیسویان مطبوع قرار دهد» (۲)

سیاح بودائی هیون تسیانك رسوم ایران‌را موافق ذوق خویش نیافته و گفته است: «بالطبع تندخو وپرخشمند ودر رفتار خود رعایت ادب وانصاف نمی‌کنند» (۳)

رویهمرفته بزرگان ایران زندگی پرمشغله وپرهیجانی داشته‌اند وقت‌خودرامیان تمرینات جنگی وبکار بردن سلاح وشکار وعیش وعشرت لطیف تقسیم کرده بودند. دین زردشتی که با زهد وترك مخالف است هیچ مانعی در برابر آنان قرار نمیداد ولی زندگانی پرمشغلهٔ که ایرانیان درهوای آزاد داشتند تا اندازه اثرات ضعیف کنندهٔ عیش وتنعم‌را بر طرف میکرد. البته این قوم از عیب منزه نبودند اما خصلتی بسیار شریف داشتندکه سایر ملل قدیمه جهان کمتر بآن متصف بوده‌اند وآن مهمان نوازی وبزرگ منشی است. آثار این صفت‌را ازآغاز ادوار تاریخی ایران می بینیم کورس سر مشق بزرگ منشی وبلند همتی است وچه بسیار ازیونانیان مطرود وامراء مغلوب خارجی از مهمان نوازی وحسن پذیرائی ایرانیان استفاده کرده‌اند! در تاریخ ساسانیان هم نمونه

های بسیار ازاین خصلت دیده میشود . روزی وهرام پنجم درخاك روم یکی ازاعضاء پارلمان روم را دید که پیاده راه میسپارد پرسید گفتند اناطول Anatole سردار سپاه خصم است . وهرام عنان برتافت وبا سپاه خود شتابان بخاك ایران باز گشت و چون اناطول را نزدیك دید ازاسب بزیر آمد وپیاده اورا پذیره شد وهمه شرایط رومیان‌را برای عقد صلح قبول کرد (۱) خسرو اول با محبت فوق‌العاده حکماء روم را پذیرفت و بااینکه رنجیده ازدرگاه او رفته بودند درحفظ حقوق آنان پافشاری کرد یکی ازشرایط صلح با دولت بیزانس را این قرار داد که مزاحم حکماء مذکور نشوند و رخصت دهند که آزادانه بولایت خود باز گردند (۲) سیاوش بنا برتوصیف پروکوپ (۳) نمونه نجبای ایران‌است اگرچه متکبرومغرور وجبار وکامکار بود ولی انصاف وعفاف وعدالتی بکمال داشت . در افسانه وهرام چوبین نکته ذیل مندرج است که خصال این مرد فوق‌العاده‌را بنحوی‌که دراذهان هموطنانش مرتسم بوده روشن میکند. وهرام پس‌از آنکه دولت مستعجلش بسرآمد ورو بگریزنهاد درراه بدیهی دوردست واردشد وبا همراهان بخانه پیرزنی فقیر درآمد عجوز درغربالی کهنه نان کشکین پیش او نهاد و چون جام نداشت شراب را درپوست کدوئی ریخت . پیرزن مهمانان را نمی شناخت ولی شنیده بود که وهرام منهزم شده است چون وهرام ازاو پرسید که آیا بنظر تو وهرام دررفتار خود محق بوده است یا نه پیرزن جواب منفی داد . وهرام گفت پس جزای او این است که درغربال چوبین نان کشکین بخورد ودرکدوئی شکسته دردی بیاشامد . پیرزن دریافت که مهمان او وهرام است هراسان ولرزان شد ولی آن سردار اورا دلداری داد وگفت مترس آنچه گفتی حق است پس چند دینار از کمر بر کشید وباو داده راه خود پیش گرفت .

دولت ساسانی باوجود معایبی‌که داشت بنائی عظیم وکاخی باشکوه بود انهدام آن نشانه ختم دوره قدیم تاریخ ایران و شروع قرون وسطای آسیای غربی است . نویسندگان عرب دولت ساسانی‌را که سرمشق سیاست دول مشرقی بوده با تمجید و تحسین میستانید و ملت ایران را ببزرگی نام می برند . ابوالفدا گوید (٤) « همه اقوام متفقند که پادشاهان ایران بزرگترین سلاطین جهان بودند عقل و فکر و تدبیری بکمال داشتند و ازحیث جهانداری هیچیك ازشاهان جهان را با آنان برابر

نتوان کرد و در خلاصهٔ عجایب (؟) این عبارت ستایش آمیز مندرج است: «همه اقوام جهان برتری ایرانیان را اذعان داشتند خاصه در کمال دولت و تدابیر عالیه جنگی و هنر رنگ آمیزی و تهیه طعام و ترکیب دوا و طرز پوشیدن جامه و تأسیسات ایالات ومراقبت درنهادن هرچیز بمکان خود وشعروترسل ونطق وخطابه وقوت عقل وکمال پاکیزگی و درستکاری و ستایشی که از پادشاهان خود میکردند. در همه این مسائل برتری ایرانیان بر اقوام جهان مسلم بود تاریخ این قوم سر مشق کسانی است که پس از آنان بنظم ممالك می پردازند» ایرانیان درطی قرون متمادی مقام پیشوائی خودرا درمیان ملل اسلامی نگاهداشتند اما نیروی خلقی وسیاسی آنان بعد از سقوط دولت ساسانی خیلی ضعیف شد. سبب این ضعف چنانکه بعضی پنداشته اند این نیست که اسلام از حیث استواری مبانی اخلاقی کمتر از دین پارسی بوده است بلکه یکی از علل انحطاط ایران آن است که اسلام طبقات عالیه ایرانیان را از میان برداشت (۱) و نجبا رفته رفته در سایر طبقات توده فرو رفته محو گردیدند و صفاتی که موجب امتیاز آنان بود ضعیف شد. تسلط ایرانیان بر آسیای غربی مبتنی بر سابقه سیاسی بود که قرن های متمادی طبقه اشراف و روحانیان زردشتی داشتند وهمین سابقه سیاسی وروح بزرگ منشی ایرانیان قدیم بود که بنیان دولت بنی عباس شد. پاکترین نمونه این اوصاف در دودمان برامکه جلوه کرد. دولتهای نخستینی که پس ازضعف عباسیان در کشور ایران بر پای خاستند همه بنای قدرت خویش را بر پاره های سوابق قدیم نهادند ودوره درخشان سامانیان که نخستین جلوه روح ایرانی بشمار است درواقع انعکاسی ازعظمت ساسانی است دراین وقت اگرچه طبقه عالیه نجبای ایران ازمیان رفته بود دهقانان که بمنزله تنهٔ درخت اجتماعی محسوب میشدند هنوز برجای بودند این صنف ازمردم ایران یادگار های باستان و سابقه های پرافتخار قدیم را در قلوب خود مشتعل و تازه نگاهمیداشتند.

---

(۱) البته بطوری که بارتولد M. W. Barthold در Zeitschrift für Assyriologie (t. 26. P. 252. sqq.) گوید عظمت تدریجی شهرهای بزرگ حتی درعهد ساسانیان هم موجب انحطاط طبقه نجبا شده بود. متأسفانه اطلاعات ما راجع بحوادث وتغییرات اقتصادی واجتماعی درقرون اخیر دولت ساسانی بسیار قلیل است از این روکوششی که برای بیان کیفیت سقوط ناگهانی آن دولت کرده‌ایم بسیار ناقص است. یقین داریم که بعضی از اسباب مهمه و عناصر عمده این تحولات از چشم ما نهان مانده است.

ضمیمه

فهرست صاحبان مناصب عالی کشور ٭

آقای اشتاین در سالنامه (Byzantisch - neugriechische) ۱۹۲۰ صفحه ۵۰ وما بعد مقاله تحت عنوان (فصلی از احوال دولت ایران ودولت بیزانس) منتشر کرده وفهرست‌های صاحبان القاب ومناصب عالیه دولت ساسانی‌را که در تاریخ یعقوبی (چاپ Hautsma جلد I ص۲۰۲) و کتاب التنبیه مسعودی (.BGA,VIII ص۱۰۳) ومروج الذهب (جلد دوم ص ۱۵۶) مندرج است مورد مطابقه و مطالعه قرارداده و ثابت کرده است که این سه فهرست متعلق بسه دوره مختلف است از اینقرار:

I - یعقوبی: وزرك فرماذار (وزیر بزرگ) - موبذان موبذ (روحانی اعظم) - هیربذان هیربذ (حافظ آتشکده) - دیبهربذ (رئیس دبیران) - سپاهبذ (فرمانده لشگر) که در زیر حکم خود یکنفر پاذگسپان داشت - فرمانفرمای ایالت را مرزبان میگفته‌اند.

II - التنبیه مسعودی: موبذان موبذ (هیربذ در زیر فرمان موبذ بوده است) - وزرگ فرماذار - سپاهبذ - دیبهربذ - هوتخش بذ که اورا واستریوش [بذ] هم میگفته‌اند (این شخص رئیس همه مردمانی بوده که اعمال یدی میکنند چون غلامان و کشاورزان و سوداگران و غیره) - یکی از جمله صاحبان مناصب مرزبانان بوده‌اند که فرمانده سرحدات محسوب میشده اند وعده آنان چهار بوده است برحسب جهات اصلیه (۱)

III - مروج الذهب مسعودی: وزراء - [موبذان] موبذ (که قاضی اعظم و رئیس شریعت و مافوق هیربذان بوده است) - چهار سپاهبذ (که عمال درجه اول کشور بوده وهریك بر ربعی از مملکت فرمانروائی میکرده‌اند و هر یك را نایبی بوده است بنام مرزبان) (۲)

٭ این مبحث ضمیمه دوم کتاب بود چون بنا برنامه آقای مؤلف ضمیمه اول که راجع بزمان نگارش اوستا بود حذف گردید این قسمت بعد از خاتمه قرار گرفت (مترجم)

بنا برعقیده آقای اشتاین(۱) فهرست یعقوبی ازهمه قدیم تر است زیرا که اولا ترتیب طبقات آن شبیه ترتیبی است که درنامه منسوب به تنسردرج شده است آنجائی که بمناسبت انتخاب پادشاه از آنها نام میبرد واین واقعه دردوره مقدم به کواذ اول رخ داده‌است . ثانیاً ـ درمیان سه‌فهرست فقط فهرست یعقوبی هیربذان هیربذرا ازجمله صاحبان مناصب عالیه می‌شمارد پس بعداً مقام و شغل او ضمیمه مقامات موبذان موبذ شده است . پس‌از آن آقای اشتاین باین نکته اشاره میکند که فقط درفهرست یعقوبی‌راجع بپادگسپانی که‌زیردست سپاهبذ بوده سخن رفته‌است وچنین نتیجه میگیرد که قبل ازخسرو اول فقط یك‌نفر پادگسپان درکشوربوده‌که نایب سپاهبذ محسوب میشده است وسپاهبذ هم فقط یکتن بوده است انوشروان چهار تن‌را رتبه سپاهبذ داد آقای اشتاین برای تائید این نکته عبارتی ازدینوری نقل میکند . (Guirgass, P. 57) (رجوع شود بصفحه ۲٦٤-۲٦۳ این‌ترجمه) (Noeldeke Tabari P. 96 note 3) دراین عبارت اسامی مشاهیر اشراف ذکر شده است که بعد از وفات یزدگرد اول برای محروم کردن اخلاف او از سلطنت با هم اتفاق کردند از این قرار : ویستهم سپاهبذ سواد (عراق و بابل) که لقبش هزارفت بود ـ دیگر یزدگشنسپ پادگسپان الزوابی Ez-Zawàbi (۲) ـ دیگر پیرگ که مقامش همان مقام مهران بود (۳) ـ دیگر گوذرز ناظر سپاه (٤) ـ دیگرگشنسپ آذر ویش دبیر خراج ـ دیگر پناه خسرو مدیر صدقات کشور ـ سپاهبذ ویستهم (بنا بر روایت طبری ص ۸٦۱ و نولدکه ص ۹٦) در ردیف موبذان موبذ ذکر شده است و او را بلقب هزارفت خوانده‌اند که بعدها شخص‌بسیارمقتدری چون زرمهر سوخرا بدان خوانده میشده‌است آقای اشتاین ازاین‌مطلب چنین‌نتیجه میگیرد که‌فقط ویستهم مذکور سپاهبذ بوده ودراین عنوان شریکی نداشته است اما ازاینکه دینوری اورا سپاهبذ سواد میخواند نباید حکم بتعدد سپاهبذان کرد بلکه این‌مضاف‌الیه حاکی ازصلاحیت قریب‌او بوده که پیش ازهر سمتی حکمرانی برسوادرا داشته است . ازاین گذشته عنوان پادگسپان الزوابی که به یزدگشنسپ داده‌اند دلالت میکند براینکه درقرن پنجم میلادی منصب پادگسپانی غیراز آن بوده است که درعهدکواذ اول شد . این شاهنشاه چهار پادگسپان برچهار ربع کشور نصب کرد در صورتیکه الزوابی یکی از دوازده استان (ولایت) سواد است .

آقای اشتاین فهرست کتاب التنبیه را از حیث قدمت تاریخی در درجه دوم میشمارد(۱) و عبارتی از الیزه نقل میکند که در آن موبذان موبذ و در اندرزبذ و اران سپاهبذ بعنوان بزرگترین صاحب‌منصبان بشمار آمده‌اند. بعقیده او دراندرزبذ (که معنای تحت‌اللفظ آن معلم یا مستشار دربار است) عنوان دیگر وزرگ فرماذار بوده است. بنا بر این تحقیق صورتی که الیزه نقل کرده با فهرست التنبیه کاملا یکی میشود ودرنتیجه باید فهرست التنبیه‌را متعلق بعهد یزدگرد دوم دانست. پس چهارتن مرزبانی که (بطورغیر موروث) لقب شاهی داشته‌اند درعهد یزدگرد دوم کاملا برقرار بوده اند. مرزبانان دیگرهم بوده‌اند که حکمران نظامی محسوب میشده‌اند وقلمرو هریك از آنها یکی از ولایاتی بوده که قسمتهای چهارگانه کشور از آنها ترکیب می‌یافته‌است.

باعتقاد آقای اشتاین فهرست سوم که در مروج الذهب مسعودی است از همه تازه تر است زیرا که فقط دراین فهرست ازچهارسپاهبذ نام برده شده است ومیدانیم که نصب چهار سپاهبذ کار انوشروان است (رجوع شود بص ۲۶۰ این ترجمه). دراین فهرست موبذان موبذ را بعد از همه وزراء اسم برده‌اند واین حاکی ازاحوال طبقه روحانی است که کواذ اول و خسرو اول قدرت آنان را در هم شکستند دراین فهرست وزراء بطور جمعی ذکرشده‌اند و آقای اشتاین بر آن است که استبذ را هم(۲) باید در زمرهٔ آنان بشمار اورد. درمنابع رومی عنوان استبذ ذکر شده است یکی در مورد ماهبذ Màhbòdh که ازصاحبان مناصب دربار کواذ اول بوده است رجوع شود به Procope, B.P,I, ۱۱. 25 (Mèandre Fragm hist gr. ۱۷, P 257) دیگر فرخان که در عهد هرمزد چهارم بوده است (Théophy. IV. 2. 2.) مقام استبذ در زمانی که دو فهرست سابق‌الذکر حاکی ازآنند وجود نداشته است.

بنا برحدس آقای اشتاین کواذ اول‌وخسرواول برای اینکه‌ازقدرت وزرگ‌فرماذار بکاهند مشاغل وعناوین‌جدیدی وضع کرده‌اند ومقداری ازصلاحیت وزرگ فرماذاررا بصاحبان مشاغل جدید واگذاشته‌اند. نخست کواذ شغل استبذ یا رئیس تشریفات را ایجاد کرد وتصدی امورایالات را ازوزرگ فرماذارسلب نموده کشوررا بدست چهار تن پاذگسپان سپرد که تحت‌اختیار اران سپاهبذ بوده‌اند. بعد خسرو اول بجای آنان چهار تن سپاهبذ در چهار ربع کشور بفرمانفرمائی برگزید.

ازتحقیقات آقای اشتاین کیفیت تحول سیاست و کشوربانی ساسانیان ومراحلی که

پیموده‌است روشن میگردد باعتقاد من اساس نظر ایشان کاملا صحیح است(۱) ولی نمیتوانم در باب تقدم و تاخر مقام مرزبانان و سپاهبذان و پاذگسبانان با او همرای شوم مثلا عبارت دینوری‌را متکلفانه تأویل کرده وعنوان « سپاهبذسواد » و « پاذگسپان‌الزوابی » را خیلی کوچك جلوه داده است . در واقع اگر کلمه الزوابی صحیح باشد رابطه دو عنوان مذکور با یکدیگر روشن میشود و میتوان گفت که‌ویستهم فرمانفرمای نظامی (سواد) بوده و یزدگشنسپ معاون اداری او و حکمران ولایت الزوابی محسوب میشده ولقب پاذگسپان داشته است (۲) بنا براین فرض برخلاف استنباط های اشتاین میتوانیم عبارت دینوری راچنین معنی کنیم که درعهد یزدگرد اول چندین سپاهبذ وپاذگسپان وجود داشته‌اند یا ممکن بوده است وجود پیدا کنند زیراکه در آن عصر عنوان سپاهبذ وپاذگسپان حاکی ازتقسیمات کشوری نبوده است و بعداز زمان یزدگرد اول کشوررا بچهار بخش به نسبت جهات اصلیه قسمت نموده‌اند .

اما باعتقاد ما بهتر است که این مطالب‌را بطریق ذیل بیان کنیم : تقسیم کشور بچهار بخش درعهد اشکانیان صورت گرفته است بعداز آغاز قرن پنجم چهارفرمانفرمای این بخش هارا مرزبان خوانده‌اند (واین چهار مرزبان بزرگ لقب شاه داشته‌اند) (۳) و مرزبانان دیگررا بحکمرانی ایالات الحاقی کشور یا ولایات داخلی ایران نصب میکرده‌اند درکشور هخامنشی هرساتراپی فرمانده سپاه قلمرو خود بود وهنگام ظهور عصیانهای داخلی یالزوم سرکوبی یاغیان . لشکرخودرا حرکت میدادند اما درجنگ ممالك خارجه عادةً سپاه ساتراپی هارا بسرداران شاهنشاهی میسپردند و از این لحاظ خاك ایران را بچندین حوزه نظامی تقسیم‌کرده بودند وظاهراً فرماندهی هرحوزه با کسی بوده که اورا کارنه Kàrana میگفته‌اند وکارنه ازحیث نظامی فرمانده ورئیس ساتراپ محسوب میگشت . میتوان گفت که دراواسط عهد ساسانیان مقام سپاهبذ نسبت بمرزبان نظیر کارنه بوده است نسبت بساتراپ . ولی ممکن نیست که بتفصیل معلوم کنیم که چه نسبتی بین صلاحیت چهار مرزبان بزرگ وصلاحیت سپاهبذان بوده است . بی شبهه در فهرست‌های یعقوبی والتنبیه مراد ازسپاهبذ همان ایران سپاهبذ است ظاهراً پاذگسپانان دراین عصر نایب‌الحکومه نواحی کوچك بوده‌اند و برحسب مقتضیات وقت تابع مرزبانان یا سپاهبذان میشده‌اند اما راجع بتغییراتی که کواذ اول وخسرو اول دراین تاسیسات دادند خوانندگان را بصفحات ۲۴۷ و ۲۶۰ (این ترجمه) حوالت میدهیم .

اما راجع باین نکته که آقای اشتاین گوید کواذ اول و خسرو اول درصدد تخفیف قدرت وزرگ فرماذار برآمده‌اند، گوئیم ممکن‌است که تنزل‌رتبه وزرگ فرماذار پیش از عهد خسرو اول شروع شده باشد. مزدك درموقع تشبیه قوای اربعه ملکوتی بچهارشخص عالی مرتبه کشور، نام وزرگ فرماذار را ذکرنکرده است(۱) نمیدانم آیا می‌توان این حذف را دلیل نبودن وزرگ فرماذار در ردیف چهار شخص اول کشور گرفت یانه؟ زیرا که مزدك اشخاص‌را اختیارکرده است که وجه شبه و نسبت بین آنها باقوای معنوی سابق‌الذکر بیشتر بوده است. در هرحال جای تردید نیست که خسرو اول در فرود آوردن مقام وزرگ فرماذار و توزیع اختیارات او درمیان سایر عمال عالیه دولت دخالت تام داشته است. دلیل این قول را در عبارتی از فارسنامه [ابن‌البلخی] می‌یابیم که بسیارجالب توجه، ولی متأسفانه مبهم و تاریك است(۲) عین عبارت فارسنامه که تحقیقاً از یك متن پهلوی گرفته شده از این‌قراراست:

« وبا همه بزرگی وحکمت بزرجمهرکی وزیراوبود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بزرجمهر و نایب نزدیك کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را وکیل درخوانیم وبه پهلوی ایرانمازغر گفتندی و نیابت وزیردارد وهرسه گماشته کسری انوشروان بودندی درخدمت وزیر او بزرجمهر. وزیربذات خود ازاین سه کس یکی را نتوانستی گماشت وغرض انوشروان آن بود تادبیرهرنامه کی بجوانب بزرگ واطراف نبشتی وخواندندی نکت آن درسرمعلوم انوشروان میکرد و وکیل ازآنچه رفتی ازنیك و بد براستی مشافهة میگفتی و راه وجوه مصالح بازمی‌نمودی ونایب مال و معاملات نگاهداشتی واین هرسه مردمان اصیل عاقل فاضل زبان دان سدید بودندی »

در باب این عبارت فارسنامه نخست گوئیم که لفظ وکیل در را طبع کنندگان کتاب افزوده‌اند درنسخه‌های خطی درمورد اول « وکلیدر » و « وکلید » نوشته شده است ودرمورد ثانی « وکلیدار » آمده است. بنا براین دوعنوان مختلف بوده اند. اما در باب لفظ ایرانمازغر هم گوئیم که قابل بحث و تردید است در نسخه‌های خطی فارسنامه ارانمازعر و ایرانمازعر نوشته شده است

بدیهی است که میان آغاز وانجام این عبارت فارسنامه تناقضی هست دراول سخن از دبیر ونایب بزرجمهراست و درآخر سخن از سه تن گماشته نوشروان میراند و صلاحیت هریك را بنا بر اصلاحات نوشروان بیان میکند آن سه رتبه عالی منصب

دبیر ومنصب .... ذار (کلیدار یا وکلیدار) ونایب بوده است . (۱)

بعقیده ما اغتشاش وفساد این عبارت ازاین راه پیدا شده که درموقع ذکرعنوان سه تن مزبور یعنی دبیر و وزرگ مهر ونایب، نویسنده کتاب لفظ وزرگمهر را که در فارسی کنونی بزرجمهر نویسند یکبار دیگر داخل جمله کرده است پس بجای « دبیر بزرجمهر » باید « دبیروزرگ » گذاشت این دبیروزرگ همان است که اورا دیبهران‌مهشت واران دیبهربذهم میگفته‌اند بنا بر این، جمله مذکور بعد از اصلاح چنین میشود : دبیر بزرگ [نگیریذار Nighiridhâr] ونایب . اما راجع بنایب که جانشین وزیر بوده در عبارت فارسنامه گوید ما این نایب را وکیل درخوانیم (؟) و بپهلوی ارانمازعر (ایرانمازعر) گفتندی . مقصود از « ما » معاصران مؤلف فارسنامه یا معاصران کتابی باستانی است که مؤلف فارسنامه این عبارت را از آنجا نقل کرده است . در کتاب یعقوبی(۲) لفظی است باین صورت « المرد مارعد » و درتجارب الامم ابن مسکویه (۳) نایب وزرگ فرماذار « ارا بمارعر » نوشته شده است . بنا بر شرح وظایف نایب که در عبارت فارسنامه ذکر شد « نایب مال و معاملات نگاه داشتی » میتوانم بگویم که همه اشکال سابق‌الذکر غلط است وصورت صحیح این کلمه « اران آمارکار » بوده است (٤)

باری بعد از اصلاحاتی که بتفصیل ذکر کردیم می‌توانیم عبارت سابق‌الذکر فارسنامه را بصورت ذیل بنگاریم : « و با همه بزرگی [معنوی] و حکمت بزرجمهر کی وزیر او بود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر وزرگ و [نگریذار] « نایب نزدیك کسری آمد شد توانستی کرد وما این نایب را [در این زمان] وکیل درخوانیم (؟) و بپهلوی اران آمارکار گفتندی و نیابت وزیر [بزرگ] دارد و هر سه گماشته کسری انوشروان بودندی در خدمت وزیر [بزرگ] او بزرجمهر . و وزیر [بزرگ] بذات خود ازاین سه کس هیچ یکی را نتوانستی گماشت وغرض انوشروان

---

(٤) آقای تاوادیا M.J.C. Tavadia درنامه که بما نوشته این‌لفظ را نگیریذار دانسته است بنظر ما کاملا حدس ایشان قابل قبول است . آقای تاوادیا گوید در ازاء حرف یاء که دراصل کلیدار آمده درخط پازند علامت کسره مینویسند چنانکه در فارسی هم چنین است هرکسی از اشکال الفبائی پهلوی آگاه باشد میداند که برفرض که دراین‌خط حرف یاء را در کلمه مذکورنوشته باشند عادة ممکن بوده است که آن‌را « وکلیدار » بخوانند .

آن بود تا دبیر [بزرگ] هر نامه کی بجوانب بزرگ و اطراف نبشتی و خواندندی نکت آن درسر معلوم انوشروان میکرد(۱) و نگریذار از آنچه رفتی از نیك و بد براستی مشافهة میگفتی و راه وجوه مصالح باز می‌نمودی و نایب [یعنی اران آمارکار] مال و معاملات نگاه داشتی واین هر سه مردمان اصیل عاقل فاضل زبان دان سدید بودندی ،

با وجود کوششی که دراصلاح این عبارت فارسنامه کردیم نمی‌توانیم بگوئیم که کاملا عین اصل پهلوی یعنی کتابی که مأخذ فارسنامه بوده بدست آمده است . من‌تردید ندارم که در اصل پهلوی بجای بزرگمهر وزرگ فرماذار نوشته بوده است (۲) و در واقع انوشروان اختیارات وزرگ فرماذار را تخفیف داده و سه تن از عمال بزرگ دولت را شخصاً معین کرده که در کار های وزرگ فرماذار سهیم باشند و از این جا مراد مسعودی درمروج الذهب از لفظ « وزراء » معلوم میشود که چیست . با همه اینها باید دانست که انوشروان مقام وزرگ فرماذار را بکلی ازمیان برنداشت ورأی آقای بارتولد M. W. Barthold نیز براین است (۳)

یاد داشت ها

(قبلا بصورت اختصارات و رموز که در اول کتاب است رجوع فرمائید)

ص ۱ — ۱ — درگاتاها این چهار واحدرا باین صورت نوشته‌اند

demäna- vis - shôithra - dahyu

رع (میه — کنفرانس در باب گاتاهای وستا پاریس ۱۹۲۵) و اعضاء هریك از تقسیمات درگاتاها چنین خوانده شده است

Xaëtu-Verezenä-ayriaman-(dahy)

این دو دسته اسامی ظاهراً مربوط بیك سنخ تقسیمات اجتماعی وارضی بوده است (بنونیست مقاله طبقات اجتماعی بنابر روایات ارستائی J.A ۱۹۳۲) ۲ رع گزارشی که آندرآس به سیزدهمین کنگره بین‌المللی مستشرقین داده است

ص ۲ — ۱ رع کتاب میرس تاریخ فرهنگ شرق باستانی و کتاب آتور کریستنسن موسوم به ایرانیان (رساله باستان شناسی)

ص ۳ — ۱ قطعات خطی ۴۷۲ و ۴۷۳

۲ بنابر روایت اونا پیوس (چ . دین درف) ارساس را هفت مرد به تخت نشاندند ۳ موزنی که کراسوس را مغلوب کرد معروف است تاسیت یکی دیگر از رجال را که در ۳۲ بعد از مسیح میزیسته و همین نام را داشته اسم میبرد (آنال ج ٦) رع کتاب باستان شناسی هرتسفلد قسمت چهارم شخصی بنام قارن در ۵۰ بعد از میلاد در جنگ گوتارز Gotarze ومهرداد وارد بوده واهمیت داشته است (تاسیت آنال ۱۲) هرتسفلد باستان شناسی ٤ پلو تارك احوال کراسوس قسمت ۲۱ و ژوستن کتاب ٤۱

ص ٤ — ۱ پارتها لشگری قریب ۱۵ هزار نفر بمقاتله آنتوان بردند که چهار صدتن از آنها مردمان آزاد بودند (ژوستن کتاب ٤۱) ۲ — از قضا ایالت پارت که مرکز اشکانیان بشمار میآمد (ومطابق ساتراپی پا تریا درزمان هخامنشیان بود) در این زمان بیش از سایر قطعات کشور پاره پاره شده بود بنا بر قول ایزیدورکاراسنی این ایالت به شش بخش تقسیم شده و شش حکومت داشت یکی از آنها هیرکانی بوده که ظاهراً تیول موروث خانواده گیو بشمار میآمد یکی از فرزندان یا نوادگان گیو بنام گوترز بسلطنت رسیداین گیو ظاهراً منسوب بیکی از دودمانهای درجه اول مملکت بود رع هرتسفلد باستان شناسی قسمت چهارم ۳ — تاریخ طبیعی پلین کتاب ٦ ٤ — این عبارت در بوندهشن ایرانی چاپ انگلساریا دیده میشود ودر کارنامه

هم هست رع کتاب بارتولومه که راجع
بلهجه ایرانی متوسط (پهلوی) نوشته است
۵ — کتاب ۴۲ .

ص ۵ - ۱ — استرابون گوید انتخاب
شاهنشاه همواره در یکی ازاین دو انجمن
صورت میگرفت بعقیده من ترتیب چنین
بود که اول انجمن سنا پادشاه را معین
میکرده بعد در انجمن ریش سفیدان و مغان
بتصویب میرسیده است ۲ — والارشاك
صورت ارمنی لفظ ولاگاز Volagase
است که لفظ آك را بآن ملحق کرده‌اند
درحقیقت مؤسس دودمان اشکانیان ارمنستان
تیریدات نام داشته است که برادر ولاگاز
پادشاه پارت بوده است تیریدات را درسال
۶۶ امپراتور نرن بپادشاهی شناخت
(رع مارکوارت ZDMG) تاریخ
موسی بزبان فرانسه ترجمه و در ضمن
سلسله تواریخ ارمنستان بوسیله لانگلوا
طبع شده است ۳ — این منصب را در
دولت پارت مخصوص خاندان سورن
کرده بودند .

ص ٦ - ۱ — لفظ نخرار ارمنی است و
فارسی آن در زمان ساسانیان نخوذار
Nakhvadhär بوده است رع کتاب
آمین مارسلن قسمت چهاردهم که آنرا
نهودارس می نویسد ولی باید دانست که
آمین این عنوان را که از القاب بوده از
اعلام شخصی تصور کرده است لقب دیگر
که ازهمین ریشه است نخوارگ است
(که درناحیه شمال غربی کشور این
صورت را داشته است) در ناحیه جنوب
غربی آنرا نخویر یا نخویرگ میگفته اند
(رع کتب مآندر آگاثیاس و تئوفیلاکت)
مجله مطالعات ارمنی ج ۹ مقاله بنونیست
دیده شود ۲ رع لانگلوا
۳ — ایضاً در ص ۸٤ گوید نهاپت و
نخرر حاکی از دو لقب مختلف است رع
مقاله بنونیست ٤ — درباب بدشخ های
ارمنستان کتاب ایرانشهر مارکوارت ج ۱
باعتقاد آن مؤلف تیگران بزرگ بود که
چهار بدشخ را بکارها گماشت .

ص ۷ - ۱ — کتیبه پایکولی هرتسفلد
۲ — رع فصل ۲ این کتاب ۳ — رع
نهایة الارب (برون مجله انجمن آسیائی
۱۹۰۰) که گوید خسرو اول وزراء خود
را فرمود که اگر حکمی برخلاف انصاف
صادر کنم دخالت کنید و مگذارید
٤ — لانگلوا ج ۱ ۵ — در این
باب ازجمله منابع فهرست اشخاصی است
که برخوان پادشاه می نشسته اند و در
(ترجمه حال سن نرسه) آمده است
لانگلوا ج ۲ ص ۲۵ همچنین سند مسکو
نیز حاکی ازاین مطلب است (لانگلوا)

ص ۸ - ۱ — مانوئل سردار بزرگ
(فوستوس بیزانسی — لانگلوا ج ۱)
۲ — ساناتروك که از اشکانیان بود
بسلطنت نشست ولی بدشخ بزرگ موسوم
به باکور چون از دودمان سلطنتی نبود

نتوانست باو تاسی کند (موسی خورنی — لانگلوا ج ۲) ۳ — موسی لانگلوا ج ۲
۴ — فوستوس بیزانسی لانگلوا ج ۱
۵ — ایضاً ص ۲۵۰-۶ — لانگلوا ج ۱

ص ۹ - ۱ — پلوتارك احوال کراسوس کتاب ۲۱ و ۲۴ مرادش از سایر پارتیان همه لشگرسورن است زیرا که ظرافت های مادی در طبقه اشراف رواج داشته است پادشاهان پارت از عهد میتریدات اول ببعد درنقوش مسکوکات ریش‌وموی سرخود را مجعد قرارداده اند رع ژوستن کتاب ۴۱ راجع بطرززندگانی پارتها میتوان از واین استفاده کرد (کتاب ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴) ۲ — تاسیت آنال کتاب دوم عبارتی که چندان قابل اعتماد نیست در کتاب فلاویوس فیلوستراتوس (ج ۱) دیده میشود گوید بهرغریبی که وارد یکی از بلاد بزرگ میشد مجسمهٔ زرین پادشاه را میدادند و او را مکلف بپرستش آن می نمودند در اینجا مراد شهر بابل است — سطر آخر — طرزموی سر هخامنشیان هم چنین بوده است در مواقع رسمی‌مهم پادشاه پارت بجای تاج بزرگ کنگره دار هخامنشیان افسری مروارید نشان بر سر میگذاشت و آنرا هردیان Herodian افسر مضاعف نامیده است کتاب ۶ .

ص ۱۰ - ۱ — فلاویوس فیلوستراتوس (کتاب ۱) ۲ — مثلا رع آنال تاسیت (کتاب -) ۳ — فلاویوس فیلوستراتوس (کتاب ۱) ۴ — ایضاً ج ۱ وکتاب سنك Sénéque (گفتار ۱۷)
۵ — فلایوس فیلوستراتوس کتاب ۱ .

ص ۲۱ - ۱ — رع تحقیقات جدید هرتسفلد درگزارش باستان شناسی ایران

ص ۱۲ - ۱ — فون گوتشمید تاریخ ایران و همسایگانش (۱۸۸۸ توبین گن Tübingen) فون سالت جانشینان اسکندر بزرگ درباختر وهند(برلن ۱۸۷۹) — پرسی گاردنر سکه‌های سلاطین‌یونانی و ساکائی در باختروهند درموزه بریتانیا (لندن ۱۸۸۵) وارویك روث wroth فهرست مسکوکات پارت (لندن ۱۹۰۳) و روئن سکه های کوشانیان کبیر (مجله مسکوکات ۱۸۹۵) ف هیرث چین ومشرق زمین وروم ـ فرانکه مطالعه منابع چینی برای شناختن ترك ها وساکاهای آسیای مرکزی (۱۹۰۴) هرمان راه قدیم ابریشم بین چین وشام (برلن ۱۹۱۰) راپ سون تاریخ کمبریج راجع بهندوستان ج ۱ (۱۹۲۲) شتن کونو مطالعه راجع بهندوسیت ها (۱۹۱۶) . مولر طخاری وکوشان (۱۹۱۸) شتن کونو وان ویگك عهدکتیبه های خارستی Kharosti هندوستان (AO) شتن‌کونو یادداشت راجع بسال شماری هندوسیت ها (مجله تاریخ هند ج ۱۲) تاریخ پادشاهان کوشان که خیلی اسباب بحث و جدال شده است ظاهر آبعداز تحقیقات علماء ذیل روشن و ثابت گردیده است شتن کونو — وان

ویك ــ هرتسفلد (باستان شناسی) ج ٤ برلن ۱۹۳۲ پلیوتخاریان و کوچیان (مجله آسیائی ۱۹۳٤)

ص ١٥ ـ سطر ۱ ــ در نقل این الفاظ تابع رسم الخط قدیم هستیم بنا بریشت ۱۰ و ۱۳ میترا قبل ازخورشید برکوهسار نمایان میشود بعقیده آقای هرتل میترا اوستا آسمان است درهنگام شب (منابع ومأخذ تحقیق راجع بایران و هند ج ۹)

۲ برای آگاهی از تفصیل دیانت قدیم ایرانیان واصلاحات زردشت که دراینجا باختصار ذکرشده است خوانندگان را برسالات مستقلی که نوشته‌ایم مراجعه میدهیم از اینقرار : تحقیق راجع بقدیم ترین‌ادوار دین زردشتی ـ مطالعه درباب بدین زردشتی ایران باستان ـ و رساله کیانیان ـ تازه ترین تحقیقات راجع به اصلاحات زردشت کتاب‌اوملاست‌موسوم بدین زردشت رع کتاب گایگر در باب امشاسپندان (۱۹۱٦) وسه کنفرانس میه درخصوص گاتاهای‌اوستا (پاریس۱۹۲٥) برای یشت های‌اوستا رع ترجمه وشرح لومل و دو رساله هــرتل (منابع و مآخذ تاریخ ایران و هند ج هفتم) و (مجله آکادمی ساکس ج ٤۱ شماره ٦) در اینجا هرتل رای مخصوص خودرا در باب آتش بمناسبت یشت ها بیان میکند وگوید درهمه اصطلاحات دینی زردشتیان اثری از آتش پرستی هست رع کتاب بنونیست ورنو راجع به ورترا وورثراغنا پاریس ۱۹۳٤ ۲ (مکرر) ــ کومون آخر الزمان بنابر قول مجوسان غربــی BHR ۱۹۱۳ ۳ ــ کومون متون و ابنیه منقش‌راجع باسرار دین‌میترا ج۱ـ۲ و اسرار دین میترا.

ص ١٦ ـ ۱ اشتاین خــدایان زرتشتی در روی مسکوکات هندوسیت (مجموعه آثار بابل وشرق) وست مطالعه درباب نقوش مسکوکات هندوسیت ـ کریستن سن تحقیق دربارهٔ دین زردشتی ص ۳٦ ۲ ــ رع کتاب اونوالا موسوم به ملاحظاتی در باب‌دین پارتیان ۳ ــ آگاثیاس‌صریحاً گوید (ج ۲) که این از عادات ایرانیان عهد ساسانی بوده‌است سیاح چینی بودائی مذهب موسوم به هیون تسیانگ اجمالا گوید غالباً ایرانیان اجساد مردگــان را ترك ورها میکنند .

ص ١٧ ـ گرتز‌تاریخ‌یهود ج۳ــ ج٤نوباور جغرافیای تلمود لابور(دین‌مسیح‌درکشور ایران) ۲ ــ لابور ــ زاخائو تاریخ اربیل ۳ ــ زاخائو تاریخ اربیل .

ص ١٨ ـ ۱ ــ هوفمان

ص ١٩ ـ ۱ ــ رع الفریك نوشته هــای مانویان ج۲ ۲ ــ رایتزن اشتاین ادیان مرموز یونانی ۳ ــ فرید لندر مذهب گنوستیگی یهود قبل از مسیح بوسه‌مسائل عمده مذهب گنوستیگی ــ شولتس اسناد گنوستیگی ــ ف. اگه پیشروان و رقبای

عیسویت ج کمبریج ــ دروز ظهور
عیسویت از گنوستیکی ــ لایزه کانگ
مذهب گنوستیکی و سندنك انسان اول
و روح بنابر عقیده ایرانیان ــ فای مذهب
گنوستیکها ــ شیدر در مجله باستانی
Die antike ج چهارم ــ رع مقالات
هارناك راجع بمذهب مرقیون ٤ ــ در
باب ابن دیصان که درمشرق زمین شهرتی
بزرگ داشت رع کتاب و سن دنك
(ابن دیصان و مانی) و کتاب شیدر
موسوم به ابن دیصان ادسی در روایات
یونانیان و سریانیان (۱۹۳۲) .

ص ۲۰ - ۱ ــ در باب گیومرد انسان
نخستین رع فصل ۳ این کتاب ۲ ـ صورت
قدیم تعلیمات مانویه .

ص ۲۱ - ۱ ــ براندمذهب ماندائی (لایپزیك
۱۸۸۹) پالیس مطالعه در باب مانویه
کپنهاك ۱۹۱۹ ترجمه بانگلیسی ۱۹۲۶
پترسون عیسویت قدیم و کیش ماندائی
(تحقیق راجع باناجیل ج ۲۷ سال ۱۹۲۸)
چند متن ماندائی را براندو پونیون و
لیدسبارسکی رایتزن شتاین مورد تحقیق
قرارداده منتشر کرده اند رع کتاب پالیس
موسوم به (فهرست کتب ماندائی)
۲ ــ تصوف رع شیدر تعالیم اسلامی
راجع بانسان کامل ۳ ــ پدرسن صابئه
در یکی از مجلدات مطالعات شرقی که
تقدیم پرفسور ادوار برون شده است
کمبریج ۱۹۲۲ ٤ ــ فوشه صنعت یونانی

و بودائی در گاندارا ج ۱ ــ ۲ ٥ ــ اشتاین
ویرانه های زیرریگ در ختن ختن قدیم
ویرانه های ختای خراب گرون ودل
آثار عتیق بودائی در ترکستان چین
فون لکوك خچو

٦ ــ آقای گدار وخانم گدار و هاکن
آثار عتیقه بودائیان دربامیان پاریس و
بروکسل ۱۹۲۸ تحقیقات باستان شناسی
جدید در بامیان تالیف هاکن بامساعدت
کارل (پاریس ۱۹۳۳) کار های هیئت
حفاران فرانسوی در افغانستان تألیف
هاکن ۳۲ ــ ۱۹۲۲ ج ۱ توکیو ۱۹۳۳ .

ص ۲۲ - ۱ ــ بیل ج ۲ ۲ ــ هیئت اعزامی
انگلیس بریاست اشتاین در ۱۹۰۱ ــ ۱۹۰۰
و ۱۹۰۸ ــ ۱۹۰٦ هیئت آلمانی بریاست
گرون ودل وهوت در ۱۹۰۳ ــ ۱۹۰۲
و لکك و بارتوس در ١٤ ــ ۱۹۱۳ هیئت
فرانسوی بریاست پلیودر ۹ ــ ۱۹۰٦ و
چندین هیئت روسی که دو هیئت از آنها
بریاست دولان بورگ رفته اند (آخرین
آنها در سنه ۱۵ ــ ۱۹۱٤ بوده است)
هیئت های ژاپونی هم از سال ۱۹۱۰ ببعد
مسافرتها بآنجا نموده اند .

ص ۲۳ - ۱ ــ اوراق خطی تورفان ج ۱
sitz ۱۹۰٤ و ج ۲ دوصفحه ازیك کتاب
سرود مانوی ، مهر نامگ ، ۲ ــ مطالعه
درباب مانویه ج ۱ رسالات آکادمی سن
پطرزبورغ ۱۹۰۸ رع کتاب دیگر همین مؤلف
مانیکایکا ۳ ــ در کتاب

وسکارمان موسوم به تحقیقات راجعه بکردی ایرانی طبقه یك مقدمه ٤ — لنتز عناصر زبان شمالی ایران کلام فردوسی ZII ج ٤ ٥ — شیدر (گنو من نهم) لهجه شمالی متون تورفان را همان لغت مانویان خراسانی میدادند. مانویه بعد از قتل پیشوای خود در نواحی شمال شرقی کشور ساسانی ساکن شدند تا از قتل عام درامان‌باشند (رع فصل ٤ این کتاب) در این ناحیه است که لهجه اشکانی باقیمانده و پیش از نواحی غربی ایران دوام یافته است

ص ۲٤ — ۱ — مولرآثارخطی‌مانویان متون سغدی ج ۱ مجله آکادمی پروس ۱۹۱۲ (قطعات انجیل) گوتیو نسخه و سانتره یا تاکا بلغت سغدی (مجله آسیائی ۱۹۱۲) سوترا تألیف روحانی اونگل لونـگ تحقیق درصرف ونحوسغدی ج ۱و۲ تألیف بنونیست گوبتوو پلیو وبنونیست سوترای علل ومعلولات ج ۲ — ۱ (پاریس ۲۸ — ۱۹۲۰) سفرنامه رزنبرگ Rosenberg در کتاب زاپیسکی Zapiski ج ۲٤ و در مجله آکادمی علوم شوروی (۱۹۱۸ و۱۹۲۰ و۱۹۳۱). رای شلت اوراق خطی سغدی در موزه بریتانیا (ج ۲ — ۱) هایدل برگ (۱۹۳۱—۱۹۲۸) مقالهٔ هان‌سن در مجله انجمن Finno-ougrienne (۱۹۳۰) راجع بخط سغدی مولر متون ج ۲ (۱۹۳٤) تدسکو ZII ۱۹۲٥

۲ — لویمان لغت وادبیات آریائی‌شمالی انتشارات شرکت علمی استراسبورگ ۱۵۱۲ ادبیات بودائی — زبان آریائی شمالی و آلمانی آریائی شمالی (ساکائی) تعالیم منظومه بودائی — رع رایشلت در سالنامه هند و ژرمانی ۱۹۱۳ — شتن کونو قطعات آثار بودائی در زبان قدیم آریائی آثار خطی ختن در کتاب هورنلی موسوم به آثار ادبیات بودائی — مطالعات هندوسیت — ترجمه ساکائی از کتاب بهادرا کاسپی کاسوترا — مطالعات ساکائی — متون جدید ساکائی چاپ مرحوم پروفسور لویمان.

۳ — مولر زبان طخاری — زیگ و زیگلین زبان طخاری — میه لغت طخاری در سالنامه هند و ژرمانی — سیاون لوی آثار کوشانی (طخاری) زیگ و زیگلین بقایای زبان طخاری — هولگر پدرسن دسته های لهجه های هند و اروپائی

٤ — شیدر مطالعات ایرانی — مسینا زبان آرامی قدیم رم ۱۹۳٤.

ص ۲٥ — ۱ — آثار و کتیبه های پایکولی مربوط باوایل عهد ساسانی برلن ۱۹۱٤

ص ۲۷ — ۱ — مقاله‌هورن‌در ZDMG

ص ۲۸ — ۱ — اسامی کتب جدید راجع بمسکوکات ساسانی بقرار ذیل است:

فردنجی مسکوکات ساسانی ۱۹۲٤ و اسم سکه های ساسانی درموزه ارمتیاژ و ندزتل کار های دانشکده شرقی دانشگاه ۲ سیای مرکزی تاشکند ۱۹۲۷ هرتسفلد سکه های کوشان و ساسانی — راجع باصطلاحات پهلوی رع فرهنگ پهلویک و شایست نشایست ۲ — در باب زند رع شیدر گزارش در باب ایران و رساله کیانیان کریستنس . (ص۳۷) ۳ – رع فصل ۳ این کتاب ٤ – آنچه از کتاب دهشتم و نهم دینکرد آورده‌ایم بنا برترجمه انگلیسی وست است ولی‌هرجا که ترجمه را ناقص بدانیم رجوع میکنیم باصل پهلوی که پشوتن سنجانا چاپ کرده است ودو کتاب مزبور را در مجلدات ۱۰ — ۱۵ جمع آورده است .

ص ۲۹ — ۱ — آندراس متن پهلوی آنرا چاپ عکسی کرده است : کتاب مینوی خرد (کیل ۱۸۸۲) بعد در جلد پنجم «مجموعه» متون اوستائی و پهلوی کتابخانهٔ دانشگاه کپنهاك ۱۹۳۵ طبع شده است چند چاپ هم در بمبئی کرده اند وست آنرا بانگلیسی نقل نموده است ۲ لفظ ویراز را سابقاً ویراف میخواندند . هوشنگ و هوگ ارداویرافنامه لندن و بمبئی ۱۸۷۲ متن و ترجمه آنرا انتشار داده اندبارتلمی آنرا بفرانسه ترجمه کرده است (پاریس ۱۸۸۷) دو نسخهٔ قدیم از متن ارداویراز نامه در کتابخانه دانشگاه کپنهاك موجود است چاپ عکسی آنها منتشرگردیده‌است مجموعه متون اوستائی و پهلوی ج۱ و ۲ (کپنهاك ۴۲—۱۹۳۱) ۳ — دینکرد. طبع پشوتن سنجانا جلد یك تا ۱۹ بمبئی ۱۹۲۸ —۱۸۷٤ (متن و ترجمه انگلیسی) ایضاً طبع مادان ج ۱و۲ بمبئی۱۹۱۱ (متن تنها) در ضمن قطعات اوستائی و پهلوی کتابخانه دانشگاه Hafniensis بعضی قسمت‌های دینکرد بطبع‌عکسی رسیده است ج۵و۶ ٤ — از بند هشن‌دو نسخه‌موجود است‌که‌برحسب‌مکان اکتشاف آنها یکی‌را بندهشن هندی ودیگری را بندهشن‌ایرانی خوانند نسخه هندی که ملخص‌است‌بوسیله وسترگارد چاپ عکس شده است‌واخیراً در مجموعهٔ متون اوستائی وپهلوی سابق الذکر نشر شده است (ج۱) این نسخه با ترجمه آلمانی بتوسط یوستی منتشر گردیده و وست آنرا بانگلیسی نقل نموده است(متون پهلوی ج۱ کتب مقدسه‌شرق ج ۵) اما نسخه ایرانی را انگلساریا در بمبئی درساله۱۹۰۸ چاپ عکس‌کرده‌است مؤلف اصلی بند هشن از کتب عربی التقاطاتی نموده است رع رسالهٔ کیانیان کریستن‌سن ص٤٤ ۵ — مادیگان هزار دادستان چاپ عکسی بمبئی ۱۹۰۱ .

۶ مطالعه درباب یك کتاب حقوقی عهدساسانی — راجع بحقوق ساسانیان. زن درحقوق ساسانی (ازهمان مؤلف)

۷ — مغان اندرز بذ رع فصل۲ این‌کتاب

ص ۳۰ - ۱ — زاخائو این کتاب را با ترجمه آلمانی طبع کرده است تحت عنوان کتاب قوانین سریانی (برلن ۱۹۱٤) رع کتاب بارتلمه موسوم به زن درفقه ساسانی ص ٥

۲ - . مادیگان چترنگ این حکایت را فردوسی و ثعالبی هم آورده‌اند

۳ — رع رسالهٔ بزرجمهر حکیم تألیف کریستنسن ٤ — متن پهلوی اندرزها را جاماسب اسانا بطبع رسانده است پند نامه و زرگمهر و اندرز آذر باذ مهر سپندان و اندرز خسرو کواذان را پشوتن سنجانا در گنج شایگان طبع کرده است (بمبئی ۱۸۸٥) پند نامه زردشت رافرای من منتشر نموده است اندرز اوشنر دانا را ذبهر در بمبئی ۱۹۰٦ چاپ کرد در باب ارتباط متن هائیکه سنجانا منتشر نموده با متن های جاماسب آسانا رع کتاب فرای من (مقدمه) ومقاله کریستنسن در (AO ج ۸ ص۸۱) ٥ - متون پهلوی خسرو و غلامش ترجمه و طبع اونوالا پاریس ۱۹۲۱ ٦ — چند نسخه از کارنامه در بمبئی چاپ شده است ترجمه آلمانی آنرا نلدکه درمطالعات راجعه بزبان هند و ژرمانی ج ٤ جای داده است مادیگان چترنگ درمتون پهلوی جاماسب اسانا است وهمین متن با ترجمه انگلیسی آن در گنج شایگان پشوتن سنجانا درج شده است

ص ۳۱ - ۱ — مارکوارت فهرست کرسیهای ولایات ایرانشهر (طبع مسینا) رع مقاله تاوادیا در مجله ادبیات شرق ۱۹۲٦

۲ — آگاثیاس ج ۲ و ج ٤ تئوفیلاکت کتاب سوم ۳ — مطالب آینده را از رساله خود موسوم به سلطنت کواذ با مختصر اضافاتی نقل کرده‌ام ص ۲۲

٤ — ن . ط . مقدمه

ص ۳۲ - ۱ — بنا بر عبارتی که در تاریخ خمره (طبع گوتوالد ص ۲۱) دست الکسروی دو نسخه از سیرالملوك در دست داشته است یکی بزرگ ویکی کوچك وتاریخ این دو نسخه باهم متفاوت بوده است

۲ — در باب خوذای نامك رع مقدمه محمد نظام‌الدین برجوامع الحکایات عوفی (لندن ۱۹۲۹ سلسله اوقاف گیب) وهم چنین کتاب گابریلی در باب ابن‌المقفع

ص ۳۳ - ۱ — آیینك تلفظ قدیمتر آن آذوینگ بوده رع ینبرگ (رساله پهلوی)

۲ — التنبیه BCA ج۸ ترجمه کارادووو

۳ — ج زوتنبرگ اینوسترانزو S. A (رساله راجع بجنگ)

٤ — مارکوارت ایرانشهر و هرپا

٥ — دیباچه محمد نظام‌الدین بر جوامع الحکایات عوفی ٦ — ویکتور روزن Mélanges asiatiques الفهرست ص - ۳۱٥ اینوسترانزو کتاب مذکور ترجمه انگلیسی نریمان گابریلی مجله سابق‌الذکر جلد هشتم ۷ — مسعودی التنبیه ترجمه کارادووو ص ۱٤۸ ۸ — ج هوتسما ج ۱ ۹ — مروج ج ۲ التنبیه ترجمه

کارادووو ص ۱٤۸ ۱۰ — چ قاهره ص ۲۲ راجع باین کتاب جاحظ رع مقاله گابریلی در مجله سابق‌الذکر ج ۹

ص ۳٤ - ۱— چ فلوگل ۲— اینوسترانزو کتاب مذکور نریمان کتاب مذکور ص ٦۸—٦۷ و گابریلی در مجله مذکور ۳ — رع فصل ۳ این کتاب .

ص ۳٥ - التنبیه ص ۹۷ ترجمه کارادوو ص ۱٤۲ ۲—کتاب‌الهند ۳—کریستن‌سن ابرسام وتنسر .

ص ۳٦ - ۱ — ثعالبی در ص ٦۰٦ گوید خسرو اول مخصوصاً شرح کار های اردشیر اول را مطالعه میکرد و آن را سرمشق و پیشوای اعمال خود قرارمیداد همین مطلب را در طبری می بینیم و در فارسنامه ابن البلخی ص۸۸ .

ص ۳۷ - ۱ — ایرانشهر یاد داشت ۱ ۲ ایضاً ۳. یادداشت ۲ راجع بنامه تنسررع مقاله گابریلی در مجله مطالعات شرقیه ج ۱۳ ۳ — سیاستنامه چ شفر .

ص ۳۸ - رع BGA ۲ — اینوسترانزو نریمان نفوذ ایران ۳ — رع ص ۳۰ این کتاب ٤ — رع رسالهٔ این جانب درباب ادبیات و رمانهای تاریخی پهلوی ٥— رع فصل ٤٥ چ شفر و فصل ٤٤ ترجمه آن ٦ — روایات داراب هرمز ۷— ط.ن سلطنت قباد آرتورکریستنسن

ص ۳۹ - ۱ — تاریخ یعقوبی ۲— تاریخ ابن قتیبه چ وستنفلد ۳ — رع چ برکلمن و چ قاهره ٤ — چ گیرگاس و مقدمه این کتاب‌که اختلاف‌نسخ وفهرست آنرا کراچکوسکی تهیه کرده است ٥ — رع دخویه وترجمه آن بزبان آلمانی توسط نلدکه چ لیپزیك ٦— چاپهای پوکك و شیخو ۷— چ وترجمهٔ باربیه دمینارد مخصوصاً رع ج ۲ ۸ — چ دخویه BGA ۹— چ گتوالد ۱۰— بطبع نرسیده ترجمه زتنبرگ ۱۱ — ترجمه و چ کلمان هوار ۱۲—چ مهل باترجمه فرانسه ۱۳ — ترجمه زتنبرگ ۱٤— تلخیص وانتخاب برون JRAS ۱٥— چ لستر انج ونیکلسن ۱٦ — ترجمه و وچاپ مهل‌در JA سلسله سوم - ۱۷ — کیانیان تالیف کریستن سن .

ص ٤۰ - رساله کواذ کریستن سن ۲ — AO ج ۸ و ۱۰

ص ٤۱ - ۱— چ قاهره ۲ — مطالعات در باب جاحظ (۱۹۳۱) ۳ — چ وان ولتن ترجمه آلمانی رشر مقایسه شود با کتاب المحاسن و المثاوی بیقهی (نیمهٔ اول قرن دهم) چ شوالی ٤ — چ وان ولتن ٥ — چ زاخائو اونوالا خلاصه مفاتیح ٦ — متن فارسی چ‌شفرو ترجمه فرانسه او ۷ — ترجمه رشر گالاتا ۸—چ قزوینی ۹— BGA چ‌دخویه ۱۰ — چ وستنفلد ترجمه تلخیصی باربیه دمینار (فرهنگ جغرافیائی) .

۱۱ — ترجمهٔ تلخیصی ادوارد برون
۱۲ — تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی
چ درن ۱۳— چ کورتن - ترجمه آلمانی
هاربروکر ۱٤ — چ ۱ منتخبات متون
فارسی شفر بچاپ رسیده و فصل ۲ آنرا
پیزی بایطالیائی ترجمه کرده و تمام کتاب
را کریستنسن بزبان دانمارکی ترجمه
نموده - ترجمه ایطالیائی آن توسط گابریلی
- مقایسه شود با انتقادات کریستنسن در
MO ۱۹۱۱ ص ۲۰۵ ۱۵ — چ دخویه

ص ٤۲ - ۱ — چ لیفرونـگ

ص ٤۳ - ۱ — رع فصل سوم این کتاب

ص ٤٤ - ۱ — ن . ط . ۲ — زردشت
پیغمبر ایران باستان ۳ — تاریخ دیانت
ایران بونای

ص ٤۵ - ۱ — رع کتاب پاتکانیان
موسوم به تاریخ ساسانیان بنابر اطلاعات
مورخان ارمنی ۲ — رع گوتشمید
مگردیچیان وکانانیاس کتاب آگاسانـگ
ارمنی را باانتقادات علمی بچاپ رسانیده‌اند
۳ — لاگارد متن یونانی آنرا چاپ کرده
و متن ارمنی آن در ونیز نشر یافته ترجمه
فرانسه آن در مجموعهٔ مورخین ارمنی
لانگلوا چاپ شده است ٤ — چ ونیز
ترجمه فرانسه لانگلوا ۵ — ایضاً
٦ — ایضاً ۷ — چ ونیزوسن‌پطرزبورغ
ترجمه فرانسه لانگلوا ترجمه آلمانی لاور
۸ — چ ونیز ترجمه فرانسه وایان
دفلریوال و تلخیص لانگلوا

ص ٤٦ - ۱ — چ ونیز ومیخائیل پربوگال
لانگلوا آکی نیان تاریخ الیترائوس
واردایت ۲ — چ ونیز ۳ — چ ونیز
راجع بمسئله تاریخ زمان موسی رع کتاب
مارکوارت موسوم به
Untersuchungen von Iran
٤ — در مجموعه مورخان ارمنی توسط
بروسه ترجمه شده است

ص ٤۷ - ۱ — تاریخ یوشع استی لیت
با ترجمه رایت کمبریج رع تاریخ سلطنت
کواذ اول تألیف کریستنسن ۲ — هالیه
تاریخ ادس در متون سریانی ۳ — مینگانا
منابع سریانی زاخائو تاریخ اربل
٤ — این تاریخ راگویدی در مجموعهٔ
هشتمین انجمن بین‌المللی مستشرقین در
استکهلم چاپ کرده است نلدکه آنرا با
ترجمه وتفسیر و انتقاد تاریخی طبـع
نموده است
۵ — الیاس نصیبینی وتاریخ او ٦ —
ایضاً ۷ — چ وترجمه شابو ۸ — این
کتاب را بجان چاپ نموده تاریخ دینی
تألیف آبلوس ولامی ۹ — تاریخ ملخص
سلسله های سلاطین چاپ سالهانی ۱۰ —
لاگارد آثار فقهی سریانیان ۱۱ — کتاب
حکام متن سریانی وترجمهٔ انگلیسی والیس
بوج .

ص ٤۸ - تاریخ ماربیلاها وسه نفر بطاریق
دیگر تألیف بجان ۲ — تاریخ ربان
هرمز ایرانی متن وترجمه انگلیسی والیس

بوج (لوزاك متون سامی) ۳ — اعمال شهدای مقدس چاپ آسمانی ٤ — چ پاریست ترجمه آلمانی برت ٥ — ن ، مناقشات سریانیان راجع بدین ایران
۹ — پوتیون کتیبه های ماندائی . چام خواییر ـ کومن تفحصات در باب مذهب مانی بونیست در MO ۱۹۳۳ ۷ — کومن تفحصات درباب مانویت ۸ — گزارش راجع بمغرب زمین درآثار بودائی تالیف بیل ترجمه از کتاب چینی هیون تسیانگ رع شیدر ایرانیکا
۹ — هرتسفلد پایکولی.

ص ٤۹ - ۱ — لوی ZDMG مرتمان درکتاب مسکوکات ـ گوتشمید تاریخ ایران ـ یوستی تاریخ فقه اللغه ـ آلوت دوفویه مطالعه راجع بمسکوکات پارس محله آسیائی مرگان گزارش راجع بمذاکرات آکادمی کتیبه ها و ادبیات هیل فهرست مسکوکات یونانی درعربستان و عراق و ایران ـ هرتسفلد پایکولی
۲ — آندراس این کلمه را چنین میخواند فرترکا frataraka میه بنرنیست صرف ونحو فرس قدیم ـ هر تسفلد فرتداره fratadara خوانده است ۳ — راجع بدرفش کاویانی رع فصل ۱۰ .

ص ۵۰ - ۱ — گوتشمید تاریخ ایران هرتسفلد پایکولی

ص ۵۰ ـ سطر ٤ — مردم پارس پادشاهانی داشتند اما دارای قدرتی نبودند زیرا تابع شاهان پارت محسوب میشدند (استرابون)
۲ — تقریباً در حدود سال ۱۹۹ ولاگاس چهارم گرفتار شورش بسیار خطرناکی در فارس گردید رع تاریخ دینی آدیابن (تاریخ اربل) ترجمه مارکوارت فهرست کرسیهای ایالات ایرانشهر ۳ — رع یوستی کتاب الاسماء کلمهٔ گائو چیثرا
٤ — چ دخویه . ن .
٥ — بعقیدهٔ طبری رام وهشت و بنا بر روایت بلعمی مینه شب

ص ٥١ - ۱ — راجع به نسب اردشیر مندرجات افسانه اردشیر (کارنامك وکتاب آگاثیاس) باخداینامه و کتیبه های اردشیر و فرزندش شاپور اختلاف دارند
۲ — شورنسا در شمال شیراز

ص ٥۲ - ۱ — بنابر ط . ن . ۲ — ط . ن . گوتشمید تاریخ ایران ۳ — ط . ن . فارسنامه ابن البلخی ص ٥۹ ٤ — نهایه الارب ٥ — دین کرد ، ص ٤٤
٦ — پایکولی

ص ٥۳ - ۱ — رع AO ۲ — بعقیده هرتسفلد اینکه در کارنامک آمده است که اردشیر در درگاه اردوان تربیت یافت خالی از حقیقت تاریخی نیست و باعتقاد او در اینموقع اردشیر دختر اردوان را گرفت وپس ازقلیل مدتی شاپور از این وصلت بوجود آمد اما نص کارنامك و سایر اسناد دلالت براین دارد که ازدواج اردشیر بعدازقتل اردوان صورت گرفته است

۳ — پایکولی ٤ — زاره هرتسفلد نقوش برجسته ایران . -

ص ٥٥ - ۱ — زاره هرتسفلد نقوش برجستهٔ ایران ش۱۲ دیولافوا ش ۱۷ در بالای ورقه

ص ٥٦ - ۱ — دیولافوا . زاره هرتسفلد نقوش برجسته ایران کتیبه هارا هرتسفلد در کتاب پایکولی نقل‌کرده است نقشی که در کوه نزدیك سلماس آذربایجان دیده میشود بعقیدهٔ بعضی محققین مربوط بعصر اردشیر است در آنجا دو نفر سوار مشاهده میشود که هر دو لباس شاهان ساسانی پوشیده اند نوار لباسشان آویخته است و گوی منسوج ازبالای سرشان نمایان است و دست بر شمشیر دارند سوار دست چپ دارای ریش است و ظاهراً از سوار دست راست که مونداردپیرتر است در جلو هریك از سواران یکنفر پیاده دیده میشود که متوجه او است لمان هویت گمان میکند آثار محو شده یك کتیبه پهلوی در روی جامه‌یکی از آندو پیاده میتوان دید عقیده زاره برانیست که محتمل است آن کتیبه مربوط به اردشیر وپسرش شاه پور باشد که موردستایش ارمنیان شده اند - رع‌کتاب ایران درگذشته و حال تألیف جکسن - تاریخ‌ارامنه تألیف‌لمان هویت . هرتسفلد پایکولی ۲ — از اینکه در روایات ساسانی حتی روایات اول عهد آنان مطالب بسیار کمی راجع بزمان هخامنشی باقی مانده‌معلوم میشودکه جزئیات تاریخی هخامنشیان حتی در آغاز عهد ساسانی‌هم فراموش بوده است رع رسالهٔ کیانیان کریستن‌سن ۳ — در باب استخر رع‌کتاب شوارتز راجع بایرانـ بموجب کتاب پهلوی شهر ستانهای ایرانشهر این شهر را یکی از سلاطین اشکانی موسوم باردوان بنا کرده است مصنفین ایرانی و عرب بنای آنرا بشاهان تاریخ داستانی نسبت میدهند رع کتاب مارکوارت موسوم بـه فهرست کرسیهای ایالات ایرانشهر

ص ٥۷ - ۱ — رع‌زاره هرتسفلدنقوش برجسته ایران — عقیده دیولافوا (صنایع ایران قدیم) که قصر فیروز آباد را از آثار هخامنشی دانسته صحیح نیست ۲ — رع ص ۲۳ این کتاب ۳ — رتشناین ملوك لخمی در حیره اولیندر سلاطین کنده ٤ — ن. تاریخ غسانیان

ص ٥۸ - ۱ — ط . ن . شیدر حسن‌البصری مجله‌اسلام جلد ١٤ ۲ — رع ص ۳۰ ازاین کتاب ۳ — رع کتاب گوتشمید ZDMG ج ۳٤

ص ٥۹ - ۱ — جزئیات این تغییرات را در بمناسبت‌آن باحوادث تاریخی ذکرخواهیم‌نمود

ص ٦۰ - ۱ — مقایسه شود بامقالهٔ بنونیست موسوم بطبقات اجتماعی در روایات اوستائی درمجلهٔ آسیائی ۲ - رع نامهٔ تنسر دامسترگوید شاید محسوب داشتن دبیران بعنوان طبقهٔ سوم ناشی از اشتباه مترجمان ایرانی و عرب‌بوده است ولی این عقیده دار مستتر صحیح نیست زیرا که طبقهٔ سوم بودن دبیران در عبارت دیگر همین نامهٔ تنسر تأیید شده است که گوید «و هریك را از سران اعضاء اربعه فرمود که اگر در یکی از ابناء مهنه اثر رشد و خیر یابند

و مامون باشند بردین یاصاحب بطش و قوت وشجاعت یابا فضل وحفظ وفطنت وشایستگی برما عرض دارند تا حکم آن فرمائیم ، صفت حفظ و فطنت خاص دبیران بوده است این نکته کاملا موافق است باعملی که قبل ازکواذ اول وخسرو اول مجری بوده است یعنی سه شخص درانتخاب پادشاه صاحب اختیار بوده اند موبد بزرگ و سپهبد و رئیس دبیران و این سه تن رؤسای سه طبقه نخستین بوده اند

در کتاب مسعودی و کتاب التاج جاحظ که در اواخر این کتاب عبارت آنها نقل شده است فهرستی از طبقات و عمال دولت مذکوراست که این نکته را تأیید مینماید و دبیران را یکی از طبقات قرار میدهد

ص ۶۰ - ۳ نامهٔ تنسر ٤ در چاپ مینوی لفظ دغل بجای دخل آمده است ٥ نامهٔ تنسر

ص ۶۱ - ۱ شهرداران (املاء تاریخی آن شترداران است دراواخر عصر ساسانیان شاید تلفظ آن شهریاران بوده) و واسپوهران ازترکیبات پهلوی اشکانیمیباشد واسپوهر (هزوارش آرامی آن باربیتا) است و تحریفی است از لفظ ویسپوهر (فرزند طایفه) مقایسه شود بالفظ ویس‌پتی > ویس بذ درزبان‌ارمنی هم‌کلمهٔ ویس پوهرهست‌هم واس پوهر وهردو در آن لغت دخیل هستند و این در صورتیست کـه لفظ سپوه ارمنی واقعاً ویسپوهر ایرانی باشد اما کلمهٔ واسپوهر درترکیب‌کلمه واسپورکان که نام یکی از ایالات است دیده میشود ن.ط بنونیست در مجله مطالعات ارمنی هرتسفلد لغات

پایکولی ۲ — رع چ دار مستتروچ مینوی ۳ — بحرین‌از زمان شاپور دوم جرو ایران بوده و ملوك حیره یکنفر امیر از جانب خود درآنجا می‌گماشته اند درقرون‌اخیر عهد ساسانی یکی از عمال عالی مقام ایران ناظر امیرمزبور بوده است رتشناین ٤ - مارسلن کتاب ۵۱۸ - رع هوفمان ٦ - هرتسفلد پایکولی‌فهرست‌لغات

ص ۶۲ - ۱ — رع ص ۲۰ این کتاب مقایسه شود بـا الفاظ گرجی پی‌تیخشی و پاتیاشخی و پاتیاشخ و سریانی آتپاخشا هرتسفلد لغات پایکولی ۲ — راجع بمرزبانان رع فصل ادارهٔ ایالات ایران ۳ — فیروز رع لغات پایکولی هرتسفلد — دریکی از قطعات مانویه نام برادر سوم شاهپور مهرشاه‌که پادشاه مسن بوده ذکر شده است ٤ — رع پایکولی هرتسفلد وسکه های کوشانی وساسانی و دفاتر باستان شناسی هند ٥ — هرتسفلد در لغات پایکولی عناوین دیگری‌راکه با کلمهٔ شاه ترکیب شده ذکر نموده است ٦ - ط . ن ۷ - نامهٔ تنسر ۸ — نامهٔ تنسر باید بخاطر داشت که شهرداران درموقع تشریفات رسمی تیراندازی شاپور اول‌حضورداشته‌اندص۶۳ - ۱ - رع.ن ط اعضای این‌هفت خاندان درایران حق داشتند که تاج برسرنهند زیرا که منشأ آنها باخاندان سلطنتی برابربوده اما تاج آنها از دیهیم سلاطین ساسانی‌کوچکتر بوده است (بامی) ۲ — بنابر روایت موسی خورنی ارشویر پادشاه پارت‌که همان فرهاد چهارم است سه پسر داشته است آرادشس (اردشیر) قارن و سورن و دختری

داشته است بنام کشم Kochm (بنابر عیدهٔ مارکوارت این لفظ تحریفی است ازکلمهٔ کومش یعنی ایالت کمیسن) فرزند اول او بعد از او بسلطنت رسید (پس بافرهادپنجم مطابق میشود) دوفرزند دیگرش مبدا دوخاندان قارن وسورن شدند دخترش بیکی از سرداران که سردارهمهٔ ایرانیان لقب داشت شوهر کرد و از آن پس اعقاب او لقب Aspahapet Pahlav یافتند این لفظ اسپهپت مأخوذ از کلمهٔ باستانی ایرانی سپاذپتی است که در پهلوی سپاه بذشده و آنرا اسپاه بذ میخواندند وهمین کلمه درلهجهٔ ارمنی بصورت سپارپت در آمده است این کلمه که مرادف عنوان سردار محسوب میشود در قرن پنجم بایك همزهٔ اضافی نوشته میشده (اسپارپت) رع کتاب لازارفاربی (آندرآس) درکتاب پروکپ اسپهبدس ودر کتاب فوتیوس اسپودس و در کتاب تئوفان اسپویوس آمده است تئوفیلاکت نام اسپبدس خویشاوند خسرو دوم پدر ویندوی و ویستهم را ذکر کرده بیش از این در کتب مورخان بیزانس دیده نمیشود یکی از روحانیان عیسوی کوریل نام اسپبوس گفته کلمهٔ اسپبر سریانی مسلماً تحریفی است که کاتب ها از کلمهٔ اسپبد کرده‌اند این کلمهٔ اسپبر جزدرافسانهٔ ژولین که هوفمان آنرا چاپ کرده دیده نمیشود ـ طبری صریحاً سپاه بذ را ازهفت خاندان بزرگ شمرده (مارکوارت) باید دانست که روایت موسی خورنی مبنای تاریخی ندارد زیرا که درزمان پدرفرهاد چهارم که کراسوس رومی بایران لشگر کشید سورن

سردار لشگرایران بود اماوجود این سه خانواده بطورتحقیق قبل‌از طلوع ساسانیان ثابت است که صاحبان اقطاعات بزرگ بوده اند انتساب خانوادهٔ سپندیاذ بدودمان اشکانی مسلماً بعداً جعل شده یعنی اوقاتیکه تاریخ حقیقی اشکانیان از خاطرها محو شده بود در سلسلهٔ نسب یکی از افراد این خاندان مهرنرسی بنام دارا (داریوش سوم) وپسرش کی اشك برمیخوریم (اشك بمعنی آرساس است و عنوان پادشاهان باستانی یعنی کاوی وکی را بآن افزوده اند)و در همان سلسلهٔ نسب چند نام دیگر هست که تعلق بخاندان اشکانی نداشته اند (کلمهٔ سی سبنروه تحریفی است از لفظ سنتروك و بمشابهت‌کلمهٔ ماقبل‌آن‌که‌سیس بذ بوده باینصورت درآمده است ط . ن .) بعلاوه شجره نسب سوخرا از خانوادهٔ قارن‌که‌در ط , ن هست‌هم چنین علائمی دارد که میتوانگفت در ازمنهٔ بعد تنظیم یافته‌است و بالنسبة جدید است و بااین قیاس‌احتمالا میتوانیم بگوئیم‌که انتساب خاندان مهران نیز باشکانیان مجعول است ظاهراً قول مارکوارت را که‌گوید میلاذ (پهلوان داستانی) متسب بیکی از شاهزادگان یا سلاطین اشکانی موسوم به میتریدات است باید پذیرفت اما نباید پنداشت‌که انتساب خانواده مهران بگرگین میلاد دلالت برتعلق‌آن‌خانواده بیکی‌ازمتیریدات های‌تاریخی دارد . ۳ شاهزاده‌پیروزبرادر شاپور اول راواسپوهر ساسانگان میخوانده اند هرتسفلد پایکولی ٤ ــــ در کتاب فوستوس بیزانسی‌نام دوسورن دیده میشودکه لقب پارسیك

(پارسی) داشتند و ظاهراً متعلق بشعبهٔ صغرای
خاندان سورن پهلو بوده اند ۵ ــ بنابرروایت
مناندر زیخ Zikh یکی از مقامات بسیار عالی
ایرانیان بوده است ولی باید دانست که عادة
مورخان بیزانسی نام خانوادگی ایرانیان را با
القاب‌آنها اشتباه میکرده اند هوبشمان درصرف
و نحو ارمنی گوید : فوستوس و آگاسانگ
لفظ زیك را نام خانوادگی پنداشته اند ولقب
مخصوص زیك راالضافه کرده اند زیك و قارن
دو تن‌از سرداران شاپور دوم بوده‌اند وغیر از
لاکوس و آرتابان‌هستند که‌آمین‌مارسلن‌ذکر نموده
است (مارکوارت فیلاگوس) برای شناختن
افراد معلوم خاندان زیك رع کتاب الاسماء
یوستی و باستان شناسی هرتسفلد ۶ ــ راجع
باعضاء خانواده های قارن و سورن و مهران
رع ن.ط ـ راجع بسورن فهرست‌لغات پایکولی
ـ یوستی این اسامی‌را تکمیل کرده‌است راجع
با سپاه بذ رع کتاب یوستی کلمهٔ اسپادپتی و
هرتسفلد فهرست لغات پایکولی راجع باسپندیاذ
(که در فارسی جدید بغلط اسفندیار خوانده
اند)رع ن و مارکوارت و ایرانشهر وباستان
شناسی‌درتسفلد ـ هرمزدان‌سردارمعروف یزدگرد
سوم بیکی از این هفت خاندان تعلق داشت
ولی نمیدانیم بکدام مادرش از مردم خوزستان
بوده و فرمانروائی این‌ایالات که‌مشتمل برهفتاد
شهر بود ازشا بخاندان او تعلق داشت طبری بلعمی

ص ۶۴ - ۱ ــ لانگلوا

ص ۶۵ - ۱ ــ رع ن ط هرتسفلد پایکولی
فهرست لغات ـ یوستی گوید که‌عنوان‌فوق از
کلمهٔ ارك مشتق شده این عقیده را بارتلمه
پذیرفته اما هرتسفلد در صحت آن تردید دارد
۲ ــ ابرسام در زمان اردشیر ارگ بذ بوده
است (ط.ن. بتصحیح مارکوارت ـ رع هرتسفلد
لغات پایکولی و کریستنسن AO) مهر شاپور
در زمان یزدگرد اول همین عنوان را داشته
است (لابور) ۳ ــ ناظرامور لشگری ایران
سپاهبذ بوده ـ درتاریخ‌ساسانیان سابق‌خودم این
شخص را با ایران اسپهبذ یکی دانسته ام ولی
اینجا میگویم‌که خیلی بعید بنظرمیآید‌که ریاست
کل نیروی ایران یا وزارت جنگ بطور ارثی
باشخاص تعلق‌یافته باشد بنظرمن دراینجا مقصود
یك مقام نظامی کوچکتری است مثل کنارنگ
(پروکپ) در سریانی کنارگ نوشته شده
(میشل سریانی) بروایت پروکپ این مقام در
بعضی‌از خانواده ها موروث بوده است کنارگ
عنوان مخصوص مرزبان ناحیهٔ ابهر شهر بوده
است که نیشابور کرسی آن محسوب میشده و
پیوسته در معرض هجوم قبایل وحشی بوده
است (مارکوارت ایرانشهر هرتسفلد باستان
شناسی) درزمان‌یزدگرد سوم وجنگ بااعراب
مرزبان طوس‌را بلقب کنارنگ میخوانده اند
(ثعالبی و بلادری) دراین‌کتاب‌اخیرکلمهٔ مزبور
مغلوط چاپ شده است صاحبان فرهنگ فارسی
جدید کنارنگ را بمعنی حاکم و لایات
نوشته اند ــ اینکه در تاریخ ساسانیان
سابق خود صاحب این شغل را اسپبذ نوشته
ام مسلم نیست بیشتر احتمال دارد که عنوانی
شبیه باسپ واربذ یا اسواربذ باشد

۵ ــ ن ط هرتسفلد پایکولی فهرست لغات
۶ - گمان ندارم که شغل اخیر همان مدیرکل خراج (واستریوشان سالار) باشد - طبری در مورد مشاغل بزرگی که مهر نرسی وزیر بسه فرزند خود داد در حق ماه گشنسب فرزند دوم او گوید در تمام دورهٔ سلطنت وهرام پنجم صاحب شغل واستریوشان سالاری بود اگر این شغل ارثی میبود لازم میآمد که ماه گشنسب مذکور فرزند ارشد باشد بنا بر این ظاهراً طبری در اینجا اشتباهی کرده است در جای دیگر (ن) اسامی فرزندان مذکور را بترتیب دیگر ذکر کرده وماه گشنسب آخر آنان است اما اگر بگوئیم که ماه گشنسب در حقیقت ارشداولاد بوده وارثاً بمقام واستریوشان سالاری رسیده است لازم میآید که مهرنرسی وپدرش ورازك نیزقبلا همین مقام را داشته باشند لکن دینوری اسم شخصی موسوم به گشنسب آذار را ذکر کرده که او را وزیر بزرگ خراج نامیده است که بلاشك همان واستریوشان سالار است چون گشنسب آذار بعد از وقات یزدگرد اول یعنی زمان حیات مهر نرسی این شغل را داشته پس مهر نرسی دارای آن مقام نبوده است حال اگر فرضاً قول دینوی را بکلی ترك کنیم باز اشکال باقیست زیرا که در اینصورت ماه گشنسب در زمان حیات پدر خود صاحب مقام موروث خانوادگی گردیده است ومسلماً چنین فرضی خالی از صحت است شاید بتوانیم بگوئیم که مقصود شغل دیگریست که آنرا ـاسپوهرگان آمارکار (مستوفی خراج واسپوهران) میخواندهاند در منابع ارمنی ذکری ازاین عامل عالیمقام رفته ودر بعضی موارد گفتهاند که خراج اصفهان در خانهٔ این شخص جمع میشدهاست (هوبشمان صرف ونحو ارمنی)
۷ ــ در کشور حیره مقام وزیر (ردف) در خانواده یربوع موروث بودهاست واین مقام بپاداش صرف نظر کردن این خانواده از سلطنت حیره بآنان تعلق گرفته است (بنا برروایت جوهری رع انگر ZDMG ورتشتین) این ترتیب اساوب اداری ایرانیان است که بحد افراط رسیده است و جز در کشور کوچکی مثل حیره که در تحت نظارت و حمایت دولتی عظیم واقع بوداجرای آن ممکن نمیشدهاست ۸ ــ احتمال دارد رسمی را که پادشاهان هخامنشی داشتهاند درعهد ساسانیان هم باقی بوده باشد یعنی این رسم که شاهنشاه مرجحاً از خانوادهٔ سلطنتی یا شش دودمان ممتاز دیگر زن اختیار میکرده است مادر خسرو دوم ازخانواده اسپاهبذ وخواهرویستهم ویندوی بود(ن) اما این قاعده استثناءداشتهاست یزدگرداول دختر راس الجالوت یهود را گرفت خسرو اول دختر خاقان ترك و خسرو دوم شاهزاده خانم رومی را بحبالهٔ نکاح درآورد از طرف دیگر شاهزاده خانمهای ساسانی بافراد شش دودمان دیگر میتوانستند شوهر کنند دلیل آن اسم یکی از خواهرهای خسرو دوم است که او را مهران میگفتهاند (ن) یوحنای مامیکونی نام سرداری را ذکر کرده وختنگ نام (Vakhtang). با برادرش سورن که هر دو خالوی خسرو دوم

بوده‌اند (لانگلوا ج ۱)

ص ٦٦ - ۱ — رع BGA ۲ — رع ط و ن ۳ — رع ط و ن ٤ — ایضاً ط. ن ٥ — رع ط و ن ٦ — رع ط. راجع باهل‌البیوتات مقایسه شود با ترکیب باربیتان که هزوارش و اسپوهران است طبری این عنوان را الوجوه والعظماء ترجمه کرده‌است ۷ — ط و ن ۸ — رع بفصل تشکیلات مرکزی در این کتاب

ص ٦۷ - ۱ — رع فصل ششم و ضمیمهٔ این کتاب ۲ — فصل هشتم این کتاب ۳ — رع فهرست لغات هرتسفلد و کتاب بارتلمه ... Zur Kenntenis این کلمه که نام طبقه اجتماعی و سیاسی است با اصطلاح عتیق مان بذ که در کتب مذهبی ذکر شده یکی است رع ص ۲ این کتاب - درباب کدگ خوذای که عنوان شاهزادگان عصر اشکانی بوده رع ص٤ این کتاب - سطر آخر ص٦۷ لفظ دهقان بنظر میآید که در اواخر دورهٔ ساسانیان کلیت یافته و تا ازمنه اسلامی مصطلح بوده است طبقهٔ دهقانان را به ویگرد Végh̲ard برادر هوشنگ پادشاه افسانهٔ نسبت داده اند (کریستنسن نخستین انسان و نخستین پادشاه در تاریخ افسانهٔ ایرانیان)

ص ٦۸ - ۱ — رع مروج ۲ — رع شاهنامه ۳ — رع ن. ط. ۳ — رع وان ولتن... Verh̲ande ٥ - (پنوس کنون فصل ۳) در زمان اسکندر هفائیستیون این عنوان را داشته و بعد پردیکاس آنتی پاترکاساندر را در زمان نیابت سلطنت پلیپرکن به مقام شیلیارک رسانید بنابر روایت دیودور در درگاه پادشاهان ایران شیلیارک حائز رتبهٔ اول بوده است (رع مارکوارت فیلاکس) عنوان هزار بذ در کتیبهٔ پایکولی نیز دیده میشود ٦ — به مشابهت عنوان شاهنشاه (شاهنشاه ایران و انیران) هزار پت را چنین خوانده‌اند ۷ — درارمنی وزرک هرامنتار است(هوبشمان صرف ونحو ارمنی) معنی آن فرمانده بزرگ است (پایکولی) کلمهٔ فرماذار اگوتنها ذکرشود بمعنی فرمانده و ناظر میآید در اصطلاح روحانیان زردشتی یکی از عمال بزرگ اطلاق میشده ولی مراد از آن معلوم نیست (وست متون پهلوی) ۸ — رع الیزه ج لانگلوا

ص٦۹- ۱ - رع ضمیمه این کتاب مقایسه شود با پایکولی هرتسفلد در اندرزبذ = اندرزبذ تیسفون ۲ — ط و ن کریستنسن AOX ابرسام ارگبذنیز بوده است بنا براین بخانواده ساسانیان تعلق داشته است ۳ — لابورص۹۷ ٤ — ط. ن. ٥ — رع لازار فاربی ج لانگلوا ٦ — طن ۷ — طن ۸ در طول قرن ششم قدرت وزرگ فرماذار کاسته شده رع فصل هفتم و ضمیمه کتاب ۹— رع ط ن ۱۰ — نمونهٔ آن بزرگمهر مـی باشد رع AO کریستنسن ۱۱ — ط.ن ۱۲ — ZOMG Enger ج۱۳ ص۲٤۰

ص ۷۰ - ۱ — ایضاً ص ۲٤۲ ۲ — ایضاً ص ۲٤۰ ۳ — رع کتاب کریستنسن موسوم به ایرانیان ص ۲۸۹ ٤— مذکور است کـه زروانداذ پسر مهرنرسه (از خانواده اسپندیاذ)

بمقام هیربذان هیربذ رسید ٥ــ نظیرسلسله
بزرگ سادات نزد شیعیان .

ص ۷۱ - ۱ ــ رع بندهشن ایرانی ترجمه‌وست
فصل ۳۳ برطبق سلسله النسبی که طبری ترتیب
داده خانواده قارن همین منوچیثرا را نیـای
بزرگ خود شمرده اند ۲ــ آگاثیاس کتاب۲
۳ ــ بزرگان کلیسا بعنوان روحانیت مورد
حمایت واقع میشدند ٤ آمین مارسلن
کتاب ۲۳ ٥ ــ مهرهای بافرگ و کواذ .
با فرگ در معبد آذرگشنسپ مقام مغان مغ
داشته راجع باین آتش رع فصل سوم این
کتاب‌وهرتسفلد پایکولی ٦ ــ مورخان یونانی
ولاتینی مجوسان و موبدان را بدون تشخیص
ماگوس خوانده اند برعکس مورخان ایران و
عرب کلمهٔ موبد را مسامحة بجای همهٔ مقامات
دیانتی روحانیون پارس استعمال کرده اند

ص ۷۲ - ۱ ــ رع هرتسفلد پایکولی
۲ــ ط و ن (پهر ؟) رع کریستنسن AO
۳ ــ بندهشن چ وست ف ۳۳ ٤ ــ نامهٔ
شهدای ایران Braun ٥ ــ رع فصل ششم
٦ ــ ط و ن ۷ ــ راجع بکارهای موبذان
موبذ و موبذها بطور کلی رع شاهنامه فردوسی
مقایسه‌شود با (نهایه) که طبق‌آن موبذان موبذ
وصیت نامه شاه متوفی را باز نموده در مقابل
پسر و جانشین او میخواند راجع بمقامی که
موبذان موبد در موقع انتخاب پادشاه در بعضی
از ادوار داشته رع فصل ششم در ط و ن
موبد بزرگ اعتراف شنو پادشاه محسوب شده
است ۹ ــ رع مفاتیح‌العلوم - اونوالا روزنامهٔ
مؤسسه شرقی ۱۹۲۸

ص ۷۳ - ۱ ــ ط و ن محققاً در این عدد
اغراق گوئی شــده یعقوبی کلــمهٔ هیربذ را
« حافظ آتش » معنی میکند در نهایه آمده
است که هیربذان هیربذ بشـاه اطلاع داد که
آتش مقدس خاموش شد ۲ ــ در فصل سوم
این کتاب جزئیات راجع بآتشکده و عبادات
ذکر شده است ۳ ــ رع ضمیمه این‌کتاب
٤ ــ دینکرد چاپ پشوتن سنجانا وکریستنسن
AO مقـایسه شود با فصل ۳ این کتاب
٥ــ ط و ن ٦ ــ مروج ج ۲ ۷ ــ بنونیست
مجله مطالعات ارمنی
۸ ــ اردشیر اول برای تدوین متن اوستـا
تمام دستورها و موبذان مملکت را جمع نمود
گاهی‌کلمهٔ دستور Dastvar بمعنای اعم برای
تمام افراد روحانیان زردشتی بکار رفته است
۹ ــ الیزه وگرامر ارمنی هویشمان . هفمان
وه پناه مگوگان‌اندرز بذفقیه رع مقدمه ـ مس
مغان (بزرگ مغان) که در هنگام حملهٔ عرب
در دماوند بوده و مقام اوهم چنان تایکقرن و
نیم‌بعدازهجرت باقیماند مقامیست که دراواخر
عهد ساسا نیا ن وضع شده است مار کوارت
ایرانشهر ۱۰ ــ راجع بنهادن اموات در
دخمه ها رع ص ۱٦ و ۱۷ این کتاب - ۱۱ ـ
دینکرد کتاب ۸ .

ص ۷٤ - ۱ ــ خلاصهٔ آن در کتاب دینکرد
آورده شده و یکقسمتی از آندو هنوز موجود
است نیرنگستان چـاپ داراب دستور پشوتن
سنجانا ۲ ــ برای آگاهی ازجزئیات راجع

بعبادات رع فصل ۳ ۳ — دینکرد کتاب ۸
٤ — دینکرد کتاب ۹ بنابرمندرجات‌وارشتمان
سرنسک که کتاب دیگریست از اوستای ساسانی
٥ — لانگلوا ج ۲
٦ — در زیر اینصورت ارمنی ظاهراً کلمهٔ
پهلوی امبرد کیش مخفی است که تقریباً معنی
آن مجموعهٔ کامل عقاید دیانتی است. ۷ — در
پهلوی بزپتیت است Bazpatit که معنی آن اعتراف
گناهان است - دعای قبل از اعتراف که در عهد
ساسانی معمول شد بدعتی بود که ظاهراً
بتقلید ادیان خارجی (عیسوی ومانوی) شیوع
یافت رع تپازنی در تذکره مدی

ص ۷۵ - ط و ن هرتسفلد پایکولی ۲ — دینوری
ص ۵۷ ۳ ط و ن ٤ ط و ن ٥ — رع
اواخر ضمیمه این کتاب ٦ رع پایکولی
هرتسفلد ۷ ایضاً ۸ — ایضاً ۹ — پچمو
Pachomov و نیبرگ در مجله علمی آذربایجان

ص ۷٦ - هوبشمان صرف و نحو ارمنی ۲ — پایکولی
۳ — در دورهٔ استیلای عرب لفظ جزیه و
خراج معمول بود است کلمهٔ نخستین گویا
در زبان پهلوی خراگ تلفظ میشده و لفظ
دوم گزیت آرامی است که درلغت پهلوی عاریت
کرده بودند (رع ن . ط .) در قرن اول
اسلام ایند و لفظ را بدون تشخیص برای
مالیات ارضی و عوارض سرشماری بکار
میبرده اند نلد که در نامهٔ خصوصی خودنوشته
است که در قانون مدنی آنزمان سهمی که هر
یك از غلامان از عواید خود بخواجه خویش
میداد خراج خوانده میشد در تلمود کلمهٔ خرگا

بمعنی مالیات شخصی مذکور است بنابر این
درست نمیدانیم که در زمان ساسانیان هریك
از ایندو لفظ بجای کدام یك از دو مفهوم
مذکور مستعمل بوده است عرب هاهم تا نیمهٔ
اول قرن هشتم میلادی ایندو لفظ را بدقت
تعریف نکرده بودند در اینوقت خراج را
مالیات ارضی و جزیه را مالیات شخصی گفته‌اند
رع دولت عرب تألیف ول هوسن ص ۱۷۳
و ۲۹۹ و کتاب بکر مطالعه در تاریخ مصر ص ۸۷ و ۱۱۰
٤ — یا بنا برروایت دینوری از یکعشر تا
نصف محصول اخذ میشده دوری و نزدیکی
بشهر را هم بحساب میآوردند ٥ — ط و ن
٦ ط و ن ۷ رع وان ولتن تحقیق در
باب تسلط عرب رسم پیشکش تا زمانهای اخیر
هم متداول بود کرزن (ایران) گرنیفلد
تشکیلات دولت ایران ۷ پروکپ

ص ۷۷ — لوئی بگری در تذکره مدی رع
استقلال گمرکی ایران تألیف رضا صفی نیا
۲ — رع ط و ن ۳ — مقالهٔ پاتکانیان درمجله
آسیائی ۱۸٦٦

ص ۷۸ - ۱ — بیل Beal اسناد بودائی راجع
بعالم غربی ۲ — رع هرودوت کتاب ٦ فلاویوس
فیلوستراتوس ۳ — ط ن ٤ — مروج ج ۲
٥ـ اشپیگل Eranische Alterthumskunde
آمین مارسلن ك ١٤

ص ۷۹ - ۱ — رینو Reinaud روابط
سیاسی وتجاری امپراطوری رم با آسیای شرقی
۲ — آمین مارسلن ك ۲٥ ۳ — رینو کتاب
مذکور ایضاً کتاب رینو راجع بولایت مسن

و خاراسن رع شیدر مقالهٔ حسن البصری در مجلهٔ اسلام ٤ — رینو روابط سیاسی روم با آسیا ٥ — یوستی GIPH ٦ — هرتسفلد دروازهٔ آسیا شیدر ایرانیکا ۷ هیرس Hirth مطالعات چینی ۸ هیرس چین و روم شرقی.

ص ۸۰ – ۱ باگدیسپانیک (اسبی که متعلق بچاپار سوارهٔ پادشاهی بود) کتاب خسرو و غلامش چاپ او نوالا ۲ — کرمر تاریخ تمدن شرق. نمیتوان بطور تحقیق معین کرد که آیا مدیران پست مانند زمان خلفا مکلف بوده‌اند در امور ولایات مراقبت نموده بدربار گزارش بدهند یا خیر مراقبتی نظیر این که تا اندازهٔ مخفی بوده در بعضی ازادوار از وظایف رؤسای محاکم صلح محسوب میشده است ولی بعید نیست که بصورتهای دیگرهم مراقبت های سری در امور معمول بوده باشد کشور ایران از زمانهای بسیار قدیم دایرهٔ جاسوسی بسیار منظمی داشته است بنابر نامهٔ تنسر بزرگان در عهد خسرو اول سنگینی بارمراقبت های خفیه دولت رااحساس میکردند عبارتش چنین است « اما دیگری که نبشتی شهنشاه منهیان و جواسیس برگماشت بر اهل ممالک مردم جمله از این هراسانند و متحیرشدند ازاین معنی . اهل برائت وسلامت را هیچ خوف نیست که عیون و منهی پادشاه را نامصلح و مطیع و نقی وامین و عالم و دین و زاهد در دنیا نبود نشاید گماشت تا آنچه عرض دارد از تثبت و یقین باشد » ازاین عبارت معلوم میشود که دولت خواسته است تأسیس این دایره را بنحو خوبی جلوه دهد اما اصطلاح عیون بمعنی چشم ها که برجاسوسان اطلاق میشده خیلی قدیم است و در زمان هخامنشیان هم جاسوس را « چشم » میگفتند ۳ گایگر WZKM ٤ تمام این عنوان در کارنامك موجود است

ص ۸۱ – ۱ — در بعضی از کتب تاریخی چندین بارصحبت از اسپهبد سواد (بین النهرین) بمیان میآید چنانکه دینوری در ص ۵۷ کتاب خودمینویسد ویستهم پس از مرگ یزدگرد اول این عنوان را داشته وهمچنین درص ۲۲٦ نهایة آمده است که شاهپور پسر بهرام در زمان قباد اول دارای این مقام بوده است رع ضمیمه ۲ — چاپ لانگلوا ۳ — آمین مارسان ٤ — پروکپ ٥ — آگاثیاس ٦ — ترجمه رآیت Wright ۷ راجع به تغییراتی که بدست خسرواول درمنسوخ نمودن مقام اران اسپهبذ و تعیین چهار اسپهبذ شده است رع فصل هشتم این کتاب ۸ — مقالهٔ پاتکانیان درمجلهٔ آسیائی ۹ ط.ن

ص ۸۲ – ۱ — کارنامك . ن ۲ ن ط ۳ — دوفمان ص ٦۱ ٤ — ط.ن دراوائل دوره عباسیان رئیس قراولان خلیفه سمت دژخیم را نیز داشته (کرمر تاریخ تمدن شرقی) راجع بشهربانی اطلاع زیادی نداریم دریکی ازکتب گم شده اوستای ساسانی موسوم به ساکادوم نسك بنظر میآید که صحبت از کلانتر های شهربانی شده که مأمور رسیدگی بنظافات مربوط بخرید وفروش دربازاربوده‌اند ویکنوع نیزهٔ دردست میگرفته اند (دینکرد چاپ پشوتن) پهرگ بذ

Pahragh badh (کماندار کمین گاه) و گزیرایه Geziräye (کلمهٔ ایرانیست که بخط سریانی ضبط شده است بمعنی ژاندارم رع ن ٥ — نامه تنسر ٦ — هرتسفلد پایکولی فهرست لغات ایضاً کتاب شیدر Esra derSchreiber ۷ — طبری و فردوسی و ثعالبی ۸ — چاپ برون ص ۲۳ و ترجمه آن

ص ۸۳ - ۱ — ایضاً — مقایسه شود باعیون الاخبار ابن قتیبه چاپ قاهره ج ۱ ص ٤۲

۲ — رع شاهنامه فردوسی ۳ — رع ط . ن خسرو اول یکنفر دبیری را که صاحب نسب و لیاقت و قابلیت بوده است مأمور نگاهداری فهرست سپاهیان و مأمور عرض سپاه کرده بود

ص ۸٤ - ۱ — ط ۸۱۹و ن ۱٤ ۲ — کارنامه . ن. ط ۳ — کارنامك ر.ع. نهایة ص ۲۳۲ که در آن مینویسد : یزدگرد رئیس دبیران در ص ۲۳۱ نهایة صحبت از شخصی میشود که مقام دیبهربذ و فرمانداری پایتخت را تواماً داشته است نمیشود تشخیص داد که آیا یوواتوئه رئیس دیوان رسائل یزدگرد اول بوده (ط.ن) یعنی مقام اران دیبهربذ داشته است و یافقط رئیس یکی از شعب دبیرخانه بوده است ٤ — هرتسفلد پا یکو لی اونوالا ترجمه عباراتی از مفاتیح العلوم خوارزمی ٥ — شیدر ... Esra ٦ — مدیر امور خیریه همچنین رع دینوری مقایسه شودبا کتاب بنونیست موسوم به تحقیقات شرق شناسی که از طرف موزه گیمه بیادریموند لینسیه چاپ و منتشر شده ۷ — رتشتاین ص۱۳۰ ۸ — ن بطریق ذیل میخواند : اندرز بداسپوارگان اما کلمهٔ واسپورگان بنظر مرجح میآید مقایسه شود با لغات پا یکولی هرتسفلد ۹ - ضمیمه کتاب ۱۰ — هرتسفلد فهرست لغات پایکولی ۱۱ — مقدمهٔ ابن خلدون ۱۲ — کتاب نهایة ص۲۳٥ ۱۳ - نلدکه نخست تصور کرده بود که وزراء عموماً لقب وزیربذ داشته اند دانشمند مرحوم در نامهٔ که باینجانب نوشته گوید از این عقیده عدول کرده ام کلمهٔ گزیرپت که در تلمود آمده عنوان یکی از رؤسای پلیس بوده

ص ۸٥ - ۱ — نام یکنفراستبذ در سال ٥۰۲ و ٥۰۳ ذکر شده است (کتاب منسوب به استیلیت ایرانشهر مارکوارت (۲ — ضمیمه این کتاب ۲ — کلمهٔ شهربهان Shahrabhan (شتربان) یعنی ساتراپ که در یکی از عبارات کتیبه پا یکو لی دیده میشود ظاهراً نام قدیم مرزبانان بوده مقایسه شود بالقب سابق الذکر شهرپوآمارکار (که آنرا شترپومنیوشتند در زبان اشکانی خشترپو Khshatrpav آمده است ممکنست در دورهٔ اول ساسانیان حکام ایالات را ساتراپ یا بدخش گفته باشند و عنوان مرزبان در دوره های بعد تعمیم یافته باشد (هرتسفلد در فهرست لغات پایکولی بیتخش مینویسد) در هرحال کلمهٔ مرزبان در کتیبه های پادشاهان نخستین ساسانی دیده نمی شود حتی در قطعات کتیبه پایکولی هم که جای ذکر آن بوده بنظر نرسیده است آنچه بخاطردارم نخستین بار این عنوان را در اسناد مربوطهٔ بزمان بهرام پنجم (٤۳۸ — ٤۲۰) دیده ام در آنعهد بود که یکنفر مرزبان

بحکومت ارمنستان گماشته شد و نرسه برادر
پادشاه لقب مرزبان کوشان گرفت یعنی مرزبان
ولایات سرحدی کوشان (ایرانشهر مارکوارت)
۴ — ر ع ص ۶۱ — ۶۲ این کتاب ۵ —
هرتسفلد در کتاب پایکولی ص ۳۷ و ص ۴۳
حدود خراسان را در عهد ساسانیان معلوم
کرده است از اینقرار دروازه های کاسپین
نزدیک ری جبال البرز گوشهٔ جنوب شرقی بحر
خزر درهٔ اترك خطی که بموازات راه آهن ماوراء
خزر تا لطف آباد میرسیده و خط دیگر که صحراء
را قطع نموده از تجند و مرو گذشته در زیر
کرکی بجیحون میرسیده است و موافق مسکوکات
سیت و ساسانی که بدست آمده این خط سرحدی
از قلل جبال سلسلهٔ حصار گذشته به پامیر میرسیده
و از آنجا بسمت جنوب مایل گشته و بامتداد
قطعهٔ از شط جیحون که بدخشان را در میان
گرفته سیر کرده بقلهٔ هندوکش میرسیده است
ازان نقطه خط سرحدی بسمت مغرب امتداد
یافته و بطول سلسلهٔ هندوکش و ملحقات آن
بجنوب هرات رسیده و در ناحیه جنوب ترشیز و
خاف قهستان را قطع کرده باز بدروازه های
کاسپین می پیوسته است ۶ — هرتسفلد پایکولی

ص ۸۶ - ۱ کتاب منسوب به ۲ ط ۲
استیلیت رآیت ص ۶۱ ۳ — یکنفر سورن نام
در عهد خسرو اول مرزبان ارمنستان شد
(پاتکانیان مجله آسیائی ۱۸۶۶) شاهپور وراز
که در عهد نرسه مرزبان آذربایجان بود یکی
از اشراف درجهٔ اول محسوب میشده (فوستوس
بیزانسی) شهرین از دودمان مهران مرزبان
بیث درائی و ولایت کاسیها بود (هوفمان)
پیران گشنسب که از همان دودمان بود مرزبانی
گرزان gurzan و اران داشته و چندین
هزار سوار در اختیار او بوده و هریز که
ظاهراً ازخانواده ساسانی بوده (ن ط) بعد از
آنکه یمن بتصرف نوشیروان در آمد مرزبان
آنجا شد ۴ — نهایه ص ۲۵۲ ۵ — ط ن
۶ — نهایه ۲۲۷ ۷ ص ۶۵ این کتاب
۸ — ن ط بعدها تغییرات اساسی درمقام و
صلاحیت پادگسبانان پیدا شد سبب آن ظاهراً
کواذ اول بود ۹ — مقایسه شود باهنیگ
ZII ۱۹۳۳ راجع بکلمهٔ (رذ) ر ع ن . ط .
۱۰ — هوفمان ص ۹۳ ۱۱ — ن ط ۱۲
در زبان ارمنی لفظ استان در آغاز اطلاق
میشده است بر ولایت یا شهری که تعلق
بپادشاه داشت (هوبشمان صرف و نحو ارمنی)
و افواج ساخلوی استان را استانیك میگفتند

ص ۸۷ - ۱ — ن ط هوفمان معذلك باید در
نظر داشت که در متون پهلوی کلمهٔ شهر ظاهراً
همیشه بمعنی مملکت بود و القابیکه جزء نخستین
آن کلمهٔ شهر است همواره حاکی از عمال بلند
مقامی بوده که برهمهٔ کشور حکم آنان نفاذ
داشته است ۲ — شهریك در عربی رئیس
الکوره است (یعقوبی و نلدکه) در
عراق شهریگ ها یکی از طبقات آزادان
بوده اند که فوق طبقه دهقانان محسوب میگشته
اند (مروج مقایسه شود با ن ط) بنابر روایت
نهایه خسرو دوم تقسیمات جدیدی معمول
داشت و کشور را به سی و پنج ایالت تقسیم

نمود (برون) ۳ — هوفمان — ظاهراً دهیگ مساوی دهسالار است (بلادری ر ع ن ط)

ص ۸۸ – ۱ دو روایت که در کتاب سوم و چهارم دینکرد مسطور است اهمیت خاصی دارد اما نکات راجعه باوستای هخامنشی محققاً مجعول است(ر ع مقاله ینبرگ در مجلهٔ آسیائی ۱۹۳۱) خبر راجع بتدوین متن اوستا در عهد اشکانیان محققاً صحیح است اما راجع بتاریخ کتب مقدسه زردشتی در زمان ساسانیان فقط باید اصول روایاتی‌را که دردست هست قابل قبول دانست ۲ — دینکرد وست متون پهلوی ارداگ ویراز نامگ ۳ گنزشیزگان یــا گنزشیزیگان یعنی گنزگ کــه در ولایت شیز آذربایجان واقع بوده است ر ع مارکوارت مسنیا فهرست راجع بمعبد آذرگشنب گنزاك ر ع اواخر این کتاب

ص ۸۹ – ۱ ر ع ص ۲۸ و ۲۹ این کتاب ۲ نیبرگ مجلهٔ آسیائی ۱۹۳۱

ص ۹۰ – ۱ ر ع الیزه چ لانگلوا ۲ ایضا ۳ — ر ع لابور مقایسه شود باسزومن Sozomène ٤ ر ع الیزه چ لانگلوا ۵ ایضا

ص ۹۱ – ۱ الیزه چ لانگلوا ۲ یعنی آمشا اسپنتا (در زبان پهلوی امهر اسپندان) ر ع الیزه چ لانگلوا ۳ ر ع اواخر فصل پنجم این کتاب ٤ ر ع هرتسفلد سالنامهٔ پروس . . . . ۵ مقایسه شود با مقالهٔ نیبرگ در مجلهٔ آسیائی ۱۹۳۱ ٦ ر ع هرتسفلد سالنامهٔ مذکور ۷ — هرتل Hertel در رسالاتیکه راجع بمطالعات هندو ایرانــی نوشته آتش پرستی ایرانیان وهندیان قدیم را اثبات میکند کوشش او براینست که ثابت کند که تقریباً همهٔ اصطلاحات دیانتی زردشتیان و حتی اصطلاحات حکمت عملی معمولهٔ آنان که درزبان فرس قدیم هست درست فهمیده نشده است در واقع همهٔ آنها مربوط بپرستش آتش است وایرانیان عنصرآتش را در ذرات عوالم صغیر و کبیر نافذ میدانستند بعقیدهٔ مــا آنچه هرتل گوید خالی از حقیقتی نیست اما تأویلی که ایشان از متون اوستائی کرده اند بنظر مــا خیلی محدودمیآید وقسمتی ازآن بی‌مطالعه است اگرچه تاوادیا در تأیید قول هرتل دلایل و حجتهائی از کتب پهلوی استخراج کرده و در اثبات آن کوشیده است عقاید دیانتی ایرانیان کــه قبل از زردشت شروع شده و بعد از اصطلاحات این پیشوا قوت جدیدی گرفت و پس از او با اعتقادرت غیر ایرانی مردمــان آسیا تماس پیدا کرد وتدریجاً اصطلاحات دینی عتیق را دارای مفاهیم جدید نمود

ص ۹۲ – ۱ — ر ع زند اوستا تألیف دارمستتر وهرتل آتش پرستی آریائیها ۲ رع هوفمان ص ۳۵ ۳ کتاب آبگیان ٤ دینکرد کتاب ۹ ۵ وست منابع عمده از قبیل بندهشن ورسالهٔ زادا سپرم وزند وهمن یشت (بهمن یشت) را درمتون پهلوی I تألیف خود ترجمه کرده است راجع به بندهشن به ص۲۹ — ۳۰ این کتاب و ص ٤٤ کیانیــان تألیف

کریستن‌سن مراجعه شود

ص ۹۳ - ۱ — برای اشتقاق این کلمهٔ ر ع مقاله نیبرگ درمطالعات شرقی ج ا کسفرد۱۹۳٤

ص ۹٤ - ۱ — معنی این اصطلاح مذهبی ظاهراً تبدیل است رع شیدر عقاید مانویه ۲ ـ مؤلف در نخستین مقاله از این مقالات متن فصل سوم بندهشن را بخط لاتینی نقل و ترجمه کرده است همچنین بعضی از عبارات مینوگه خرد و عبارتی سریانی که ظاهراً در عهد ساسانیان نگارش یافته بآن افزوده است ینبرگ ۳ راجع بدو نسخهٔ بندهشن رع ص ۲۹ و ۳۰ این کتاب ٤ در متنی که نیبرگ رونویسی کرده است عباراتی یافت میشود که من طور دیگر میفهمم اما این اختلاف بنکات عمده تفسیر او خللی وارد نمیسازد ٥ ر ع بنونیست مذهب ایرانیان ومجلهٔ آسیائی و تفحصات نیبرك که در بالا ذکر کردیم و مقالهٔ شایدر در مجله ادبی آلمانی ٦ ـ ینبرك گمان میکند که در اینجا مقصود ازپدر خود ارمزد است و دراینصورت غیر از روح نیکوکار است ر ع ص ١٤ وص ۱۳ این کتاب ۷ داماسیوس مبادی اولیه

ص ۹٥ - ۱ و سندنك تعالیم زردشت Das wesen . . . . ص ۱۹ ۲ — ر ع کریستنسن تحقیقات دربارهٔ مذهب زردشت در ایران قدیم ص ٨ ٤ ۳ کتاب ٨١ ٤ لانگلوا ١ ج ٢ ٥ ایضاً ج ۲ راجع بـه بحثی که الیزه از فرمان مهر نرسه نموده است ر ع فصل ششم این کتاب ٦ — زاخائو قوانین سریانی ۷ ـ نمجادلات قلمی سریانیان درباب مذهب ایرانیان ۸ — پونیون کتیبه‌های ماندائی جامهای خوابیر و بنویست MO ۹ — ج ۱ ص ۲۳۸ ۱۰ و یا در بطن زنش خواشیزك (بنابر عقیده آناهید) ۱۱ — و یا بطن مادرش بنابر عقیدهٔ اناهید

ص ۹٦ - ۱ — بنابر تعبیر ینبرگ ارمزدمعذلك براو تفوق داشته است ۲ — دین ایران بنابر کتب معتبر یونانی ۳ ج ۲ ص ۲۳۲ ٤ — عقاید زروانیه راجع بآفرینش درکتابی پهلوی بود که فعلا ترجمهٔ فارسی آن فقط در دست است این همان کتابیست که آنرا علمای اسلام میگویند ر ع وست GIPH بلوشه آن را در RHR چاپ کرده است ر ع کتاب متون زند تألیف بارتلمه

ص ۹۷ - ۱ — چاپ‌کورتن ترجمه‌هاربروکر ۲ — ر ع پونیون کتاب سابق الذکر .ن. مجادلات قلمی سریانی ینبرگ ج ۱ ص ۱ ٤ ۲ ۳ — تئودربارکنائی ر ع ینبرك ج ۲ ص ۸٥ ٤ — تحقیقات شیدر راجع بعقاید مانویه Ur form . . . ٥ ینبرك رع بنونیست مقالهٔ راجع به ورترا ورثراغنا ٦ ایضاً ۷ — یکی از متون مانویه بزبان سغدی مادر زندگان را که زن پادشاه نور (زروان) و مادر انسان نخستین (اوهرمزد) است رامرا توخ لقب میدهد که بمعنی بخشندهٔ مسرت است ر ع بنونیست

ص ۹۸ - ۱ — نزاع برادران توام (ینبرگ) مقایسه شود بامقالهٔ کـه کریستنسن بزبان دانمارکی راجع بافسانه های سه برادر و دو

برادر و ارتباط آنها بامنشا طوایف و ملل در
مجلهٔ مطالعات دانمارکی نوشته است ۲ —
معذلک تفسیر ینبرگ راجع بمتن ازنیک در
این نکته بنظر من کاملا قابل قبول نمیآید
۳ — این مسئله مورد بحث است که آیا
مطالبی که راجع بدین ایرانیان مورخان سابق
مانند تئوپمپ که روایتش را پلوتارک نقل
کرده ذکر نموده اند حقیقة مربوط بدین مزدیسنی
است یا مربوط بفرقهٔ زروانیه است (رع
بنونیست دین ایرانیان در مجلهٔ آسیائی ۱۹۲۹ و
ینبرگ) باعتقاد من دین مزدیسنی و زروانی قسیم
یکدیگر نیستند مسلک زروانی عبارتست از اعتقاد
خاصی راجع بآفرینش جهان که مخلوط با مسائلی
راجع بزندگانیست و این مسلک هم ممکنست
در دین مزدیسنی وارد شده باشد هم در مهر
پرستی هم درمانویت و امثال آنها بعبارة اخری
با هیچیک از این ادیان مانعة الجمع نیست در
زمان سابق فرقهٔ ازمزدیسنی زروانی بوده اندو
فرقهٔ دیگر غیر زروانی رع مقالهٔ این جانب
در MO ۱۹۳۱ و رای بنونیست در این باب
در MO ۱۹۳۲ ٤ — نیبرگ راجع بخدای
وی در افسانه زردشتی مقایسه شود با کتاب
کیانیان تألیف کریستنسن ص ۹۲ — ۹۱
۵ — اواخر فصل هشتم .

ص ۹۹ - ۱ — ماریها (زاخائو) متون قانونی
سریانی بتفصیل قائل شده است راجع بمقدس
بودن ازدواج بین اقوام نزدیک رع فصل
هفتم این کتاب ۲ — الیزه چاپ لانگلوا
بنا بر عبارت دیگری میشرا ، از زنی در میان
مردان ، تولد یافته است ۳ — پنیون
کتیبه های ماندائی وغیره ٤ — راجع است
به نیریوسنگ که در اوستائی آنرا نیریوسنها
میخوانند رسول خدایان بوده است (کسی است
که موجب پیشرفت عالم میشود) نیریوسنگ
از خدایانیست که قبول عامه داشته و در کتب
پهلوی نام او بسیار ذکر شده است رع رساله
کیانیان کریستنسن ص ۵۹ و ۹۸ و ۱۰۲ کومن
تحقیقات در بارهٔ مانویت ۵ — همین مطلب
را در روایت مبدا آفرینش بعقیدهٔ مانویان
میتوان یافت رع فصل چهارم ٦ — پس از
نوشتن سطور فوق از وجودرسالهٔ بنونیست
آگاه شدم در این رساله که موسومست بروایت
تئودو بارکنای راجع بدین زردشت
(MO ۱۹۳۲) راجع بطبیعت شیطانی زنان
باعتقاد زروانیه بحثی عمیق شده است
۷ — بنونیست هم به همین عقیده است :
پوینون آنرا « می بلعد » ترجمه نموده است
۸ — بنونیست در رسالهٔ مذکور درفوق این
متن مشکل را تفسیر کرده است ظاهراً مطالبی
را که تئودر روایت کرده مربوط بچهرداذنسک
است ودر آنجا اشاره میکند بقصص و روایاتی
که در افسانه های قدیم ایرانی که فعلا موجود
است پرینگ فراسیاک است (در اوستائی
فرانراسیان ودرشاهنامه افراسیاب آمده است)
کوم خدای هوما است (هوما در پهلوی و
فارسی هوم شده) کیکو آاوز همان
کیکاوس است گون راپ صورتی است ازکلمهٔ
گرشاسپ (در اوستا کرساسپه) اما راجع

به گوگی بعقیدهٔ بنونیست شیطانیست که میانویان او را کونی میخوانند (در اوستائی کوندی) راجع بتفصیل این مطلب ر ع بیانات مؤلف مذکور که ظاهراً کلید رمز را یافته است . ۹ هوفمان ص ۷۲ .

ص ۱۰۰ - ۱ — هوفمان ص ۱۳۰ — ۲ — تحقیقات راجع بمذهب مانی ینبرگ ۳ هوفمان مقایسه شود با وسندنگ نظر ایرانیان راجع بتکوین عالم . ۳ مکرر عقاید راجع بمانویه‌مقایسه‌شود با نیبرگ

ص ۱۰۱ - ۱ - ج ۲ ۲ و هومنه اشاوهیشتا خشترا ویریا سپنتا آرمایتی هروانات آمرتات ۳ ج ۲

ص ۱۰۲ - ۱ — یعنی غیر زروانی ۲ — ج ۲ ۳ — ر ع ما بعد مقایسه شود با رسالهٔ بنونیست ورتراو ورثراغنا

ص ۱۰۳ - ۱ ر ع مقالهٔ اونوالا در مجله آسور شناسی ۲ مروج ج ٤ ۳ — زاره بر همین عقیده است (صنایع ایران باستان) عدهٔ دیگر آنرا مقبرهٔ میدانند

ص ۱۰٤ - ۱ - ر ع صفحه ۵۰ - ۵۱ این کتاب ۲ — ر ع زاره هرتسفلد کتیبه های ایران ۳- ر ع کتاب اشپیگل ...Iranische Alter بنونیست ورتراو ورثراغنا ٤ — دینکرد

ص ۱۰٦ - ۱ - هائوما را با شیر و شیره گیاهی موسوم به هذنه‌ئی پتا آمیخته بعنوان مشروب بموجودات مقدسه نیاز میکرده‌اند و این نیاز که میزده myazda نیز نامیده میشده احتمال دارد که از گوشت و چربی یا کره ترکیب شده باشد ۳ — نیایشن پنجم اوستای موجود ۳ — پند نامگ زردشت ٤ — در خط پهلوی آتور فرنبغ نوشته میشود اما فرنبغ یا صورت تحریف شدهٔ کلمهٔ فروغ بغ است یا صورت قدیمی این کلمه که آنرا حفظ کرده‌اند در سریانی آذر فروا آمده است (هوفمان) و این شکل ظاهراً مأخوذ از آذر فربغ ایرانیست ۵ متون پهلوی تألیف وست

ص ۱۰۷ - سطر ۱ — بنا بر بیان آفرینش که درافسانه ها آمده است عالم بهفت کشور تقسیم میشود و فقط در کشور مرکزی آن موسوم به خونیرس مردم سکونت دارند ۱ — هوفمان کتاب خلاصه ... Auszüge ۲ ایزیدر خاراسنی ۳ . محل آتشکده فرنبغ JAOS ۱۹۲۱ ٤ مقایسه شود با کتاب ستاك شش ماه درایران ۵ — ر ع مروج ج٤ ٦ چاپ زاخائو و ترجمه همین مصنف شاید آذرخورا بجای آذرخوروا استعمال کرده است خور و فر دو صورت از یك کلمه هستند در اوستائی خورنه است ۷ — تذکره مودی ۸ — مقایسه شود ص ٦۵ یادداشت ۳ و ص ۸٦ این کتاب ۹ — مقدیسی (مقدسی)

ص ۱۰۸ - ۱ — بنا بر روایات افسانه ای (بندهشن) ویشتا سپا حامی زردشت آتش فربغ را از خوارزم بجائی انتقال داد که در زمان تألیف بندهشن در آنجا قرارداشته است منابع عربی راجع بنقل آتش مقدس به کاریان دو روایت مختلف ذکر میکنند بعضی آنرا

بویشتاسب نسبت میدهند و برخی بخسرو انوشیروان در هر حال باید چنین فرض نمود که آتش فربغ در اوایل دوره ساسانیان در محل قطعی خود استقرار یافته است

٢ ـ ایران در گذشته و حال و JAOS

٣ ـ ط . ن سابقاً اردشیر اول دشمنانی را که در جنگ کشته میشدند بمعبد آناهیتا واقع در استخر میفرستاد وسر عیسویانی را که محکوم بمرگ شده بودند در سال ٢٤٠ درهمان معبد امر داد آویزان نمایند ٤ ـ نام دیگر آذرگشنسب است

١ ـ ابن خرداذبه گوید شاهان ساسانی پس از جلوس بتخت پیاده از تیسفون بمعبد آذر گشنسب بزیارت میرفتند ٦ ـ رع چاپ دارمستتر و مینوی ٨ ـ در کتابخانه ملی پاریس مهری هست که روی آن تصویر با فرغ نام مغان مغ آتشکدهٔ آذرگشنسب حك شده است ٨ ـ لانگلوا هوفمان ص ٢٩٠

ص ١٠٩ ـ ١ ـ شهرستانی چاپ کورتن ترجمه هاربروکر ٢ ـ برای فهرست تمامی این شهرها رع ص ٨٣٧ کتاب شوارز راجع بایران آتش کومیشن (کمیسن قومس) در بندهشن ایرانی ذکرشده است رع مارکوارت مسینا فهرست ٣ ـ شرح این آثار قدیم را جکسن در کتاب ایران درگذشته و حال بیان نموده است ٤ ـ کتاب ٤

ص ١١٠ ـ ١ ـ رع ص ١٠١ این کتاب بنا بر عقیده اکثر دانشمندان تقسیم ماه بهفته درایران قدیم مرسوم نبوده است (رع ص ٣١٦ گیگر مرسوم به فرهنگ ایرانیان) با وجود این اماراتی راجع بوجود هفته در سال شماری ساسانیان دیده میشود ٢ ـ دینکرد ك ٨ .

ص ١١٠ ـ سطر آخر ـ بیرونی اسامی گاهنبارها را در لهجهٔ خوارزمی ذکر مینماید (آثارالباقیه) اما ترتیب آن با متون اوستا اختلاف دارد

ص ١١١ ـ ١ ـ آثارالباقیه ص ٢٢٤

٢ ـ راجع بدخمه‌ها رع ص ١٦ این کتاب

٣ ـ رع آثارالباقیه ص ٣٣ و ٤٥

٤ ـ مقایسه شود با آندراس هنینگ کتاب موسوم به Mittel Iranische Manichaica

ص ١١٢ ـ ١ ـ ج ٣ چ پشوتن سنجانا ـ ٢ ـ متون پهلوی چاپ جاماسب آسانا و چاپ و ترجمه مارکوارت ٣ ـ آثار الباقیه ص ٢١٥ ٤ ـ دو عبارت از کتاب المحاسن‌را ارلیخ نقل نموده‌است عبارت نخستین‌را اینوستراَنزو بروسی ترجمه‌کرده و در تحقیقات خود راجع به نوروز وارد نموده است و همانرا مازندی به فارسی ترجمه کرده و ترجمهٔ انگلیسی نیز بآن الحاق نموده و تاریخچهٔ عید نوروز را نیز بقلم‌نو یمان بآن منضم ساخته و در رسالهٔ ارمغان نوروز طبع نموده است (ضمیمه مجله ایران لیگ بمبئی) درکتاب اینجانب موسوم به انسان نخستین ضمیمه هست راجع به نوروز - ٥ - جاحظ تاج ص ١٤٦ - ٦ - اکنون روز اول و سیزدهم نوروزرا جشن میگیرند و روزاخیر بعنوان ختم ایام عید محسوب میشود

ص ۱۱۳ - ۱ — آثار الباقیه ص ۲۲۰ ۲— ایضاً ۲۲۱ ۳ — اصطلاح پهلوی آنُ یزدان (یزت) یا شاید امهر اسپندان (آمشا اسپنتا) بود ٤ — آثار الباقیه ص۲۲۲ ٥ — بیرونی مقایسه شود بامروج مسعودی که درآن مصنف جشن را توصیف وتفریحات عامه‌را آنطوری که درزمان خودش مرسوم بوده شرح‌داده‌است ٦ — بیرونی ص ۲۲٥

ص ۱۱٤ - ۱ — آثار الباقیه ص ۲۲٥ ۲ — ایضاً ص ۲۲٦

ص ۱۱٥ - ۱ — دراینجا درمتن آثار الباقیه نقصی هست ص ۲۲٦ در این عبارت که ذکر شد اشارهٔ راجع برسم سال شماری قدیم که ماه دذو را اول سال حساب میکردند دیده می شود ۲— هرتسفلد رسالهٔ تخت خسروسالنامهٔ پروس ۰ ۰ ۰ ۰ ۳ — کریستنسن نخستین انسان الخ... ٤ — آثار الباقیه ص۲۲۷ — ۲۲٦ ٤ — بیرونی ـ بنابر روایت دمشقی (ترجمه مهرن) در عهد پیروز در نوروز پس از خشکسال بارندگی شد اما باید دانست که در این‌عبارت پیروز رابجای‌یم (جم) که ازسلاطین افسانهٔ قدیم است گذاشته اند (روایت‌قدیمتر در کتاب بیرونی مسطور است)

ص ۱۱٦ - ۱ — بیرونی ص ۲۲۹ ۲ — ایضاً ص ۲۳۰ ۳ — رع مثلا وندیداد ٤— رع آگاثیاس ك ۲ ٥ — بیرونی ۲۳۱ ٦— ترجمه زتنبرگ ۷ — در کتابی که بزبان روسی نوشته شده مصنف آن موسوم به اینوسترانتز و از روی منابع عربی راجع به تفال و خرافات دورهٔ ساسانی بحث کرده‌است

ص ۱۱۷ - ۱ — این تاریخ را عموماً قبول نموده‌اند هاینریش شمیت در مجله سوریه ۱۹۲٤ مدت سلطنت اردشیر اول را از ۲۲٦ تا ۲٤۰ ذکر میکند ۲ — کتاب زاره هرتسفلد ش۱۳ ۳ — بنا بر عادت دیرینه تاجگذاری دراولین نوروزیکه پس از جلوس پیش میآمده صورت میگرفته است (رع شیدر) گنومن نهم

٤ — از جملـه منابع قدیمه راجـع بمانویهٔ مهمترین همه رساله های جدلی‌است که مؤلفین عیسوی نوشته‌اند مخصوصـاً رسالات تیتوس دبسترا و سنت اگوستن و رساله Acta Archelai و دعا های استغفار که بزبان یونانی و لاتینی نوشته شده و مانویانی را که ازدین خود برمیگشتند مجبور بتلاوت و تکـرار آنها میـکردند ـ رسالهٔ در فلسفه افلاطونی جدید تألیف اسکندر لوکوپولیسی دیگر صدو سی‌و سومین رساله تبینیهٔ سریانیان تألیف سور اظاکی و کتاب کشیش سریانی موسوم به تئودر بارکنائی (Livre des Scolies) مطالب این کتاب وشرح مبسوطی که در فهرست ابن‌الندیم مندرج است قرنها منبع عمدهٔ تحقیقات راجع بعقاید مانویه در خصوص مبدء آفرینش بوده است کتب‌عربی دیگر هم مخصوصاً آثار الباقیه بیرونی حاوی مطالب مهمه است ـ درقرون جدیده عقاید مانویه‌را نخست علمائی موردتحقیق قراردادند که موضوع بحث آنها تاریخ دیانت مسیح بود از اینقرار : بسبور تـاریخ انتقادی مانی و

مانویت . بوئر دیانت مانوی فلوگل خلاصه فهرست با شرح مبسوط و ترجمهٔ آلمانی در ۱۸۸۹ کسلر رساله جدیدی راجع بمانویه نوشت ولی نا تمام ماند بعد در ۱۹۰۸ کومن تحقیقی در باب مبدا آفرینش جهان باعتقاد مانویــه نگاشت و آنرا تحقیق در باب مانویت نام نهاد مبنای تحقیق او خلاصهٔ کتاب تئودربارکنائی بود که ده سال قبل از آن توسط پنیون بچاپ رسیده بود در قرن بیستم هیئتهای بزرگ علمی از طرف دول آلمـان و انگلیس و فرانسه و غیره بترکستان چین فرستاده شد که عدهٔ کثیری از قطعات کتب مـانویه بخط پهلوی و بلهجهٔ شمال و شمال غربی وبزبان سغدی و ایغوری و چینی بدست آوردند و قسمت اعظم آنهـا طبع و نشر شده است مهمترین این انتشارات توسط مولر انجام شده است بنام آثار خطی تورفان دیگر توسط زالمن در مطالعات مانویه دیگر توسط آندرآس و هنینگ (یك سرود مانوی در باب آفرینش وغیره) دیگر فون لوکك آثار مانویه ترکستان درخوچودیگر مقاله دکتراشتاین راجع بآثار مکتشفه در تونگ‌هوانگ در مجلهٔ JRAS ۱۹۱۱ دیگر مقاله شاوان‌وپلیو در JA ۱۹۱۱ تحت عنوان رسالهٔ مانوی مکتشفه درچین قطعات کوچکتری از ایـن آثارتوسط مولر ولوکـك وبانگ وپلیو منتشر شده است والد شمید و لنت در سالنامه آکادمی پروس ۱۹۲٦ یك تومار چینی را که مشتمل برسرود های مانوی و قطعات پهلوی و سغدی بود و تفسیر هائی راجع بمقام عیسی در دین مانی در برداشته منتشر ساخته اند و در ۱۹۳۳ رسالهٔ بعنوان عقاید مانویه درمتون چینی و ایرانی نشریافته است رایتزن اشتاین در چند کتاب خودمسائل مانویه را مورد بحث قرار داده است آندرآس چند قطعه ازاین آثاررا که بزبان پهلوی شمال بود وتا آنوقت طبع نشده بود چاپ کرده‌است از جملهٔ تحقیقات سالهای اخیر کتب ذیل را بـاید نام برد : الفریك خطوط مانویه دیگر مقالات متعدده ویلیام جکسن در JRAS و JAoS در باب نکات تاریك عقاید مانویه و تحقیقات همین مؤلف در باب مانویت (چاپ ینویورك ۱۹۳۲)که متون مهمه را مورد تحقیق وتشریح قرار داده است‌را یتزن اشتاین‌وشیدر نیز در ۱۹۲٦ تحقیقات خود را منتشرکرده اند بعلاوه شیدر راجع باصول مانویه کتابی در ۱۹۲۷ انتشار داده است فون و سن دونك در مجله AO چلد هفتم‌تحقیقاتی نشرکرده است در سالهای اخیر مقدار زیادی پاپیروس در مصر بدست آمد حاوی قطعاتی ازآثار مانویه مخصوصاً قسمت اعظم کتاب موسوم به کفلایه که بزبان قبطی ترجمه شده بودبعضی از قطعات ایـن کتاب بزبان آلمانی توسط کارل شمیت و پولوتسکی در ۱۹۳۳ ترجمه و نشر شد و نکات مجهولی را راجع بزندگانی و شریعت مانی روشن نمود قسمتی از این قطعات که کارل شمیت در قاهره کشف کرد فعلا در برلن است قطعهٔ دیگر که چستربیتی درفیوم خریداری کرد در لندن است ایبشر بامهارت فوق العاده موفق شده است که ازمیان قطعات آثار مانویه بزبان قبطی که بسیار آشفته بود وجزء مجموعهٔ چستر بیتی محسوب میشد نود و نش صفحه را استخراج کند این

صفحات که تا اندازهٔ ضایع شده مشتمل بریك سلسله رسالات تبیینه است که شاگردان مانی نگاشته اند و بیشتر آنها از قرن سوم میلادی است این متون با ترجمه آلمانی منتشر شده است و واجد اهمیت تاریخی فوق العاده است از جمله تفصیل گرانبهائی در باب محکومیت و اعدام مانی در بردارد (از اینجا معلوم میشود که مانی در تمام عهد سلطنت شاپور اول در تحت حمایت این شاهنشاه بوده و جانشین او هرمزد اول هم از مانی حمایت میکرده است) دیگر از مطالب مهمه قتل عام مانویان است در عهد و هرام دوم وسیاست و اعدام سیسینیوس (سیس) خلیفه مانی و خلیفه شدن اینایوس اما کتابهای تازهٔ که در باب مانویه نوشته شده من نتوانستم کاملا از آنها استفاده کنم مگر در هنگامیکه طبع این کتاب شروع شده بود

۵ — اشمید پولوتسکی ص ٤٧

ص ۱۱۸ - ۱ — مقایسه شود باشیدر گنومن نهم بعقیده شیدر مقصود از هندوستان اراضی سند و قندهار است که بشاهنشاهی ساسانیان تعلق داشته ۲ — رع شیدر urfom ۳ — رع شیدر حسن بصری مجله اسلام ٤ — ترجمهٔ سریانی انجیل در حدود سال ۲۰۰ موجود بود ۵ — راجع بنفوذ ابن دیصان در عقیده مانی رع بتفحصات وسندونك (Ao) وشیدر ٦ — الفهرست چ فلوگل مانی درکفلایه (اشمیت پولوتسکی) اینفرشته‌را پراکلت زنده نامیده است (فارقلیط) مقایسه شود با شیدر گنومن نهم ۷ — عبارت مقدمه کتاب مانی موسوم بشاهپوهرگان را بیرونی ذکرکرده است (آثارالباقیه ص۲۰۷) مقایسه شود بااشمیت پولوتسکی هنینگ شیدر گنومن نهم ۸ — قطعه M ۹ — رع کومن مخصوصاً تحقیقات فلوگل مانی آندراس هنینگ شیدر جکسن تحقیقات در مانویت هنینگ یك‌سرود آفرینش از مانویه اشمیت پولوتسکی یکی ازآثار مانی ۱۰ — مقایسه شود به ص ۹٤ و۹۵ این‌کتاب

ص - ۱۱۹ ۱ — راجع بانسان نخستین در مذهب گنوستیك ها رع ص ۲۰ این کتاب‌از اینکه پدر عظمت زروان نام داشته وانسان نخستین اوهرمزد معلوم میشود که مانی با آن جنبه از شریعت زرتشت آشنائی داشته که آلودهٔ باعتقادات زروانیه بوده است رع شیدر وهنینگ ۲ — آندرآس هنینگ ۳ — امهر سپندان آندر آس هنینگ ٤ — تئودر بارکنائی کومن این اعتقادیادگاریست از افسانه مردوك وتیامت رع ص ۵۸ از کتاب هنینگ‌بورت ۵- درلهجهٔ شمال سغدیها اورا ناریشانخ‌گویند در اوستا نیریو شانها مذکور است مقایسه شود با ص ۹۹ یاد داشت ٤ این‌کتاب ٦ — رع جکسن مقالهٔ مبدا آفرینش باعتقاد مانویه در ضمیمه JRAS ۱۹۲٤ و تحقیقات این مؤلف درباب‌مانویت ۷ — فریادروح زنده وجواب نخستین انسان‌را تشخص داده ودوتن از خدایان شمرده اند یکی نام خروشتگ دیگر پذواختگ شیدر واشمید پولوتسکی ۸ — رع کریستنسن نخستین انسان ص ۳٤ ۹ — در عبارتی از قطعهٔ بلهجهٔ شمال غربی

چهار زمین آمده است آندراس هنینگ ۱۰ —— مانویان مغرب زمین‌آنرا Splenditenens نام نهاده اند ۱۱ —— مقایسه شود باقصهٔ مزدائی ص ۹۹ — ۱۰۰ این کتاب

ص ۱۲۰ - ۱ — نام اوستائی نیریوسنها را در جنوب غربی ایران نریسه گویند مقایسه شود با ص ۱۱۹ یاد داشت ۵ این‌کتاب ۲ — چنانکه پیش دیده ایم میترا در لهجهٔ جنوب روح زنده میباشد ۳ — کومن ص ۳۴ ٤ —— مقایسه شود با بروج دوازده‌گانه کومن ۵ —— دربعضی از قطعات کــه بلهجه شمالی و زبان سغدی است می بینیم‌که درزمانهای بعد آفریدهٔ سوم نیزمثل دو آفریدهٔ مقدم براو انبساط یافته و وجد تثلیثی شده است از اینقرار عیسی بتول‌نورانی‌ومنوه‌میذ بزرگ Manu*h*mëd*h* و این شخص اخیر همان نفس است در لهجهٔ جنوب غربی شخص سوم از این تثلیث وهمن نام دارد (آندراس هنینگ) این همان وهومنه گاتاهای اوستا است ٦ —— میترا خدای آفتاب ر ع والداشمیت لنتس دگماتیك ۷ —— ر ع کومن

ص ۱۲۱ - ۱ — مقایسه شود با دایوامازانی اوستا ودیوان مازندران در افسانه های تازه تر (فردوسی‌ودیگران) ۲ —— مازان وآسریشتار ر ع آندراس هنینگ ۳ —— در شرح قطعه T مانویه که بوسیله آندرآس هنینگ چاپ شده آمده است که آفرینش نباتات و حیوانات قبل ازخلقت عالم جدید بوده است ٤ —— آندراس هنینگ ۵ —— گیومرد همان گیومرد است که در قصه تکوین مزدائی آمده است ر ع ص ۹۳ این کتاب ٦ —— شکل دیگر نام مشیانگ نزد زردشتیان ر ع ص ۹۳ این کتاب ۷ —— کومن ص ٤٦ ۸ —— در یك قطعه مانویــه اهرمزد که انسان اول است بجای عیسی که در اینقسمت ذکر شد گذاشته شده است (هنینك) ۹ —— کومن ص ٤۸ ۱۰ —— ایضاً ۱۱ —— تئودور ۱۲- هنینگ ۱۳- اشمید پولوتسکی ۱٤- ایضاً ۱۵ —— منوه میذ شیدرگنومن نهم

ص ۱۲۲ - ۱ —— پس ازمرگ گزیدگان داخل بهشت میشوند اما مؤمنین پست تر ازآنها کــه هنوز از علائق مادی منزه نشده اند بار دیگر برحسب‌اختلاف احوالیکه دارند باین عالم باز میگردند ولی گناهکاران بجهنم میروند ۲ —— راجع بتعداد این سالها سعی کرده اند که از راههای مختلف وجه حلی برای آن بیابند واین کار بدون تردید نتیجه تحقیقات نجومی وهیوی است ر ع شارل اگدن‌درکتاب تذکره مدی ۳- قطعه لهجه شمالی ترجمه آندراس ٤ —— فهرست فلوگــل مانی شهرستانی چاپ کورتن ترجمه هاربروکر بنابر عبارات کتاب شاهپورگان که قطعاتی از آن کشف شده است (مولر) ۵ —— شیدر اورفرم ٦ —— مقاله شیدر

ص ۱۲۳ - ۱ —— شیدر اورفرم ۲ —— ایضاً اشمید پولوتسکی شیدرگنومن نهم ۳ —— اشمید پولوتسکی ٤ —— چنین پیدا است‌که مانی خود نیز درعقایدیکه نسبت بدین زردشتی اظهارکرده تابع‌روایات‌غربی بوده‌است ر ع‌شیدرگنومن نهم هنینگ هنغ بوخ سطر آخر سرود زردشت در

لهجهٔ شمال ترجمهٔ آندرآس

ص ۱۲٤ - ۱ — ر ع پترسن در مجله علوم دینیه ۱۹۲۸ ۲ — مقایسه شود با کریستنسن کیانیان ص ۹۹ و ۱۲۹ ۳ — ر ع هنینگ OLZ ۱۹۳٤ ٤ — راجع بمبحث ارتباطیکه بین تثلیث عیسویان باعقیده سامی نسبت بخدای پدر و خدای مادر و خدای پسر وجود دارد وموردبحث‌دتیلف‌نیلسن‌واقع‌شده دراینجا چیزی اظهار نمیدارم ٥ — والد اشمیت لنتس مقام عیسی ٦ — ایضاً ۷ — و الد اشمیت لنتس مقام عیسی در دین مانی ر ع شیدر اورفرم و آندراس هنینگ ۸ — ایضاً

ص ۱۲٥ - ۱ — شاوان وپلیو مجله آسیائی ۱۹۱۱ ۲ — این طبقه بندی پنجگانه مانویان خیالی است در باب شرح این طبقه بندی اختلافاتی موجود است ر ع شیدر ایرانیکا در باب بعضی‌از القاب بزرگان شریعت مانوی‌رع مقاله‌گوتیو مجله‌آسیائی ۱۹۱۱ و بنونیست مطالعه در باب کار مستشرقین که بوسیله موزهٔ گیمه بیادگار ریموند لینسیه در ۱۹۳۲ بطبع رسیده است ۳ — راجع بمهرهای هفتگانه ر ع مقالهٔ جکسن در ج ٤۱ JAOS و تحقیقات مانویه همین مؤلف فضیلتهای پنجگانه مانویه را والد اشمیت لنتس در کتاب دگماتیك شرح داده و پنج قانون اخلاقی مانویه را نیز بیان کرده در نامه‌که‌ظاهراً بقلم سیسینیوس خلیفه مانی نوشته شده (بنا بر عقیده هنینگ) در باب دو فرزند مانی سخن رفته است یکی را فرزند راجح مینامد و دیگری را فرزند مقصود میخواند و گویا مراد از فرزند اخیر یکی از برگزیدگان باشد نمیدانیم در این عبارت کلمه فرزندمجازا استعمال شده است یانه ٤ — مقایسه شود با آندراس هنینگ

ص ۱۲٦ - ۱ — بقیه افتاده است ۲ — در منابع مذهب مانی و ضد مذهب مانی گاهی صحبت از مهارت مانی‌در علم طب بمیان میآید (ر ع الفریك) علم طب نزد پیروان مانی بنایستی فرقی با معلومات طبی زردشتیان آنعصر داشته باشد و اینها سه‌راه برای معالجه داشتند: کارد گیاههای طبی و دعا های مقدس (ر ع فصل هشتم این کتاب) در نظر مانی و زردشتیان کلام یعنی دعا های مذهبی یا اوراد مؤثرترین وسیلهٔ دفع ارواح موذیه بوده است که سبب ناخوشی میشده‌اند ۳ — کسلر کتاب مانی ٤ — مولر آثار خطی ج ۲ ص ۸۰ (لهجه جنوب غربی)

ص ۱۲۷ - ۱ — ر ع اشمیت پولوتسکی آندرآس هنینگ در باب هیئت میلغینی که مانی میفرستاد مخصوصاًراجع بدعاة ذیل (پاتیگ ادا آمو اردوان) مطالبی ذکر نموده‌اند ر ع شیدر ایرانیکا ۲ — ر ع ص ۸٥ — ۸٦ این‌کتاب ۳ — هرپا ٤ — آندراس هنینگ شیدرایرانیکا ٥ — اشمید پولوتسکی

ص ۱۲۸ - ۱ — ج هوتسما . رع فارسنامه ص ٦٤ ۲ — صحت این مطلب مورد تردید است ۳ — ر ع پلتسکی رسالات مانویه آندراس هنینگ ج ۳ قطعات نثر و سرود های راجع‌بمرگ‌مانی‌آندراس‌هنینگ ٤ - شیدرگومن

نهم ص ۳۵۱ ایرانیکا ص ۷۹ ه — والد اشمیت لنتس مقــام عیسیٰ مقایسه شود بـا پولوتسکی رسالات مانویه ٦ — رع الفریك خطوط مانویان ۷ — الفریك ج ۲ ۸ — کومن ج ۱ بنونیست و هنینگ هریك ازجانب خود چنین حدس زده اند که کلمهٔ ایرانی که غول ترجمه شده است اصلا کو بود در اوستا کاوی وکی در زبان پهلوی کتب زردشتی کی لقب سلاطین افسانه ایست اخیرا در یکی از متون مانویه لفظ کوان بمعنی غولان پیدا شده است که عنوان یك کتابی است اندراس هنینگ۹ — الفریك ج ۲

ص ۱۲۹ – ۱ — اشمید پولوتسکی ۲ — اشمید پولوتسکی والدا شمیت لنتس شیا ر گنومن نهم و ایرانکا ۳ — اشمید پولوتسکی ٤ — ر ع اشمید پولوتسکی یکی از پیروان مانی موسوم به پاپس برای اشاعهٔ مذهب از طرف مانی بمصر فرستاده شده بود

ص ۱۳۰ – ۱ — هوفمان ص ٤٦ ۲ — پنیون آثار خطیمانداثی ۳ — لوکوكJRAS ۱۹۱۱ ٤ — پولوتسکی رسالات مانویه٥ — رع شیدر گنومن نهم ٦ — رع مخصوصاً اندرآس هنینگ (سرودها درهر دو لهجهٔ)۷— رسالهٔ سرود های مانویه (مهرنامگ)

ص ۱۳۱ – ۱ — مولــر ایغوریکا و کتاب سابق الذکر ۲ — راجع بتجزیهٔ که در اواخر قرن ششم در مذهب مانی رخ داد و مانویان مشرق خود رادین آوران نام نهاده وازمانویان مغرب که خود را دین داران میگفتند جداشدند رع شیدر ایرانیکا درباب متنیکه برای تعلیمات مذهبی و اخلاقی دین آوران ترتیب داده شده رع اندراس هنینگ ۳ — رع الفــریك ج ۲ افظ اردنگ وکوان درنامهٔ که بلهجهٔشمال نوشته شده و در کتاب آندراس هنینگ ضبط است دیده میشود رعشیدر گنومن نهم پلتسکی رسالات مانویه

ص ۱۳۲ – ۱ — اوکوك خوچو ش ۱

ص ۱۳۳ – ۱ — ایضاً ش ۳

ص ۱۳۵ – ۱ — لوکوك خوچو ش ۲ ٥ — مجله باستان شناسی ۱۹۱۳ ۳ — ایضاً ص ۸٦ همان مجله ٤ — الفریك ج ۲

ص ۱۳٦ – ۱ — رع هردین کتاب ٦ بند ۲

ص ۱۳۷ – ۱ — ط ن ۲ — ایرانیان بسواره نظام بیش ازسایر قسمتها اعتماد داشتند زیرا در آن صنف همهٔ نجبا و اشراف خدمات بسیار دشواری انجام میدادند وجه امتیاز آن از سایر صنوف سپاه در نظم و انضباط و تمرینات دائم و اسلحهٔ مکمل آنها بود آمین مارسلن کتاب ۲۳ ۳ — آمین مارسلن کتاب ۲٤ ٤ — آمین مارسلن کتاب ۲٥ ٥ — آمین مارسلن کتاب ۲٥ ٦ — الیزه چ لانگلوا رع پروکپ مقایسه شود با هوبشمان صرف ونحو ارمنی ۷ — رع گیگر WZKM

ص ۱۳۸ – ۱ — آمین مارسلن کتاب ۲٥ ۲ — ایضاً کتاب ۳۲٤ — ایضاً کتاب ۲٤ ٤ — ایضاً کتاب ۱۹ ٥ — الیزه چ لانگلوا آمین کتاب ۱۷ ٦ — آگاثیاس رع ن ط

آ گاثیاس چنین گوید دیلمیان در جنك مغلوبه بهتر مهارت بخرج میدادند زیرا که کار باشمشیر و نیزه و خنجر بود نه تیراندازی و کمان‌کشی بنابر عبارتی از تاریخ اربل که مارکوارت نقل میکند گیل ها و دیلمیان و گرگانیان را شاپور مطیع خود نمود ٥ — مارکوارت در ایرانشهر بجای لفظ اونس کوزنس نوشته است آمین مارسلن کتاب ١٦

ص ١٣٩ - ١ — الیزه چ لانگلوا ٢ — آمین کتاب ١٩ ٣ — مقالهٔ پاتکانیان در مجلهٔ آسیائی ١٨٦٦ ٤ — هوبشمان صرف و نحو ارمنی ج ١ ٥ — درفش بمعنی بیرق ولوااست ٦ — فلاندن و کست مسافرت در ایران ش ٥٠ ٧ — احتمال دارد بهرام دوم باشد

ص ١٤٠ - ١ — زاره هرتسفلد ش ٦ وص ٧٤ زاره صنایع ش ٨٣ مقایسه شود با زاره در کتاب کلیو Klio ج ٣ کــه در آن صورت پرچم نقش شده و شرحی راجع بآن داده شده است ٢ — شرح زندگان ارلیانی تصنیف فلاویوس وپیسکوس ٣— آمین مارسلن کتاب ٢٠ ٤ — چ وولرس ج ١ بیت ٧٣٤ ٥ — مقایسه شود باشکل شیر (شمشیر بدست) و خورشید در نشانها و علائم رسمی ایران جدید ٦ — چ وولرس ج ٢ بیت ٣١٠ ٧ — رع ایضاً ج ٢ بیت ٥٢٧ ٨ — رع فصل ١٠ این کتاب ٩ـ ابن خلدون ـ آمین مارسلن مینویسد تا آنوقت شنیده نشده بود شاهنشاهی (مانند شاپور دوم) خود را در بحبوحهٔ جنگ بیندازد ١٠ — رع سبئوس پاتکانیان JA ١٨٦٦

ص ١٤١ - ١ — برای شرح این قضایا رع آمین مارسلن کتاب ١٩و٢٠

ص ١٤٢ - ١ — زاره صنایع ش ١٠٥ ٢— آمین کتاب ٢٤ ٣ — ایضاً کتاب ٢٤ ٤ — ایضاً کتاب ١٩ ٥ — رع ص ٧٨ این کتاب ٢٠ لابور ص ١٢٢ ٦ — فلاندن وکست ٧ — رع پروکوپ ج ١ ٨ — صفحه ٢٨ و ٢٩ این کتاب ٩+١٠+ ١١ — کتاب هشتم دینکرد

ص ١٤٣ - رع صفحه ٦٥ این کتاب ٢+٣+٤+٥+٦+٧ — کتاب هشتم دینکرد ٨ — آمین کتاب ١٩ و الیزه چ لانگلوا ٩— دینکرد کتاب ٨ ١٠ ایضاً -کتاب ٨ ١١- نهایه چ برون رع پروکپ بلعمی زاره هرتسفلد نقوش برجسته و مقالهٔ بنونیست در مجلهٔ آسیائی سال ١٩٣٢

ص ١٤٤ - ١ — دینکرد کتاب ٨ ٢ — دینکرد کتاب ٨ ٣ — عیون الاخبار چ قاهره ٤ —رع ص ٣٣ این کتاب ٥ — اینوسترانتزو ترجمه انگلیسی بوگدانو

ص ١٤٥ - ١ — سقوط هتره بنا بر افسانه بسبب خیانت بوده است : گویند دختر پادشاه هتره عاشق شاه ایرانیان گردید و دروازه شهررا بروی شاهپور باز نموده شاه هم درازای این کار راضی شد که با او ازدواج نماید شب عــروس مینالید و بخواب نمی رفت صبح روز بعد در زیر بالش هابرگ موردی یافتند معلوم شد همین سبب رنج و درد او

بود شاه ازاین احساس لطیف متعجب شده از
او پرسید پدرت بتوچه غذائی میداد دختر جواب
داد مغز و زرده تخم مرغ و سر شیر و عسل
و بهترین شراب شاهپور گفت نسبت بکسیکه
در تربیت تو اینقدر رنج برده و تو را با این
ناز و نعمت پرورش دادو رهین محبت خویش
ساخته عجب پاداشی دادی از آن میترسم که
از تو بمن نیز همان رسد که باو رسید لذا امر
کرد گیسوان دختر را بدم اسب سر کشی ببندند
و اسب را در صحرائی پر از خار بدوانند تا
هلاك شود (ثعالبی و مروج ج ٤) سایر
مصنفین ایرانی و عرب بجای شاهپور اول
قهرمان حکایت را اردشیر اول یا شاهپور دوم
دانسته‌اند ر ع گابریلی مطالعات شرقی اندرسن
در قصه مسرت بخش خیال آمیزیکه بنام شاهزاده
خانم روی نخود نگاشته واقعه آخرین این
قصه فوقرا ذکر کرده ولی مجازات وحشتناك
آخر آنرا نیاورده است ٣ — ج مینگانا
(منابع سریانی) ر ع مارکوارت فهـرست
کرسیهای ایالات ایرانشهر ٣ — در آذربایجان
(قول مارکوارت) سطر آخر — مارکوارت
مسینا فهرست کرسیهای ایالات ایرانشهر

ص ١٤٦ - ١ — حمزه نیز بنای نیشابور را
بشاپور نسبت داده است بگفته طبری و ثعالبی
نیشابور را شاپور دوم بنا کرده است
٢ — هرپاش ٤١ ٣ — زاره هرتسفلد ایران
نقوش برجسته ٤ — ن ط ٥ — دیولافوا
صنایع ایران قدیم راجع بروایات عامیانه که
در باب ساختمـان سد شوشتر نقل شد ر ع
کلمان هولر در انتشارات سیزدهمین کنـگره
مستشرقین (هامبورك ١٩٠٢)

ص ١٤٨ - ١ — دیولافوا زاره هرتسفلد
ش ٧ زاره صنایع ش ٧٤ ٢ — دیولافوا
ش ١٨ زاره هرتسفلد ش ٤٤ ٣ — دیولافوا
ش ٢٠ و آندراس واستلزی تخت جمشیدشکل
١٤٣ و زاره هرتسفلد شکل٤٥

ص ١٥٠ - ١ — رع فلاندن وکست ج ١
ش ١٣ زاره هرتسفلد ش ٤٣ و دیولافوا
در کتاب خود نیمهٔ راست حجاری را نقل
کرده است

ص ١٥١ - رع کتاب انیگلت **Ingholt**
موسوم بحجاریهای پالمیر کپنهاك ١٩٢٨
٢ — زاره صنایع هرپا ٣ — درروی حجاری
کتیبهٔ ازنرسی یافت میشود و زاره هم اورا بدوا
(ص ٢١٥) بهمین شاه نسبت داده است اما این
نویسنده درکتاب جدید خود موسوم به صنایع
ایران باستان آنرا از بهرام پنجـم میداند
هرتسفلد (پایکولی) از روی سبك بنا و
القاب پادشاه ثابت کرده است که نرسی
اسم خودرا در روی نقوشی که متعلق ببرادر
ارشدش بوده بطور جعلی جای داده است در
این امر شك و شبههٔ نیست زیرا تاج پادشاه
مانند تاجیست که در روی سکه های بهرام پنجم
دیده میشود و با تاج نرسی اختلاف دارد

ص ١٥٢ - ١ — زاره هرتسفلد نقوش برجسته
ش ٤١ صنایع ش ٧٨ ٢ — ر ع ص
٨٦ وص ٨٥ این کتاب ٣ — مقایسه شود
باص ١٢٦ — ١٢٧ این کتاب

ص ١٥٣ - ١ — هرپا روشنائی جدید در

تاریخ ایران از کتیبه های پهلوی ژی کاما بنگاه شرقی نمرهٔ ۷ و سکه های کوشانی و ساسانی رساله باستان شناسی هند شماره ۳۸
۲ — رع ش ۱ این کتاب

ص ۱۵٤ - ۱ — دیولافوا ج ٥ وزاره هرتسفلد نقوش برجسته ص ٥ و ۷۱

ص ۱۵۵ - ۱ — دیولافوا ج ٥ ش ۲۱
زاره هرتسفلد نقوش برجسته ش ٤۲ و ۲۱۷
زاره صنایع در برم دیلك در نزدیکی پازارگاد قدیم در روی سنگی دو حجاری دیده میشود که بمرور ایام محو شده است زاره در کتاب خود (نقوش برجسته) گمان میکند که مراسم تاجگذاری بهرام اول و یا بهرام دوم و ملکه میباشد ۲ — ص ۱۳۹ این کتاب ۳ — دروازه آسیا ٤ — زاره هرتسفلد نقوش برجسته — زاره صنایع ٥ — بابلن فهرست اشیاء کنده کاری کتابخانه ملی پاریس زاره صنایع ش۱٤٥

ص ۱٥٦ - ۱ — رع ص۲۵ و ۲٦ این کتاب
۲ — رع ط . ن

ص ۱۵۷ - ۱ — دیولافوا و زاره هرتسفلد نقوش برجسته زاره صنایع ش ۸۱ ۲ — رع یوستی GIPH

ص ۱۵۸ - ۱ — ن ط هرتسفلد از روی کتیبه در تخت جمشید که خواندن آن خالی ازاشکال نیست چنین فرض کرده است که شاپور دیگری برادر بزرگ شاپور دوم معروف بسگانشاه وجود داشته (پرس ج ۱ هرپا و گذارش باستان شناسی ایران) ۲ — بعقیده هانریش اسمیت از ۳۸۰ — ۳۰۹ سلطنت کرده (مجله سیریا سال ۱۹۳٤) ۳ — ط و ن

ص ۱۵۹ - ۱ — رتشیتن ملوك لخمی
۲ — مصنفین عرب که نوشته های آنها از منابع ساسانی اخذ شده بطور کلی لقب شاپور را بلفظ عربی ذوالاکتاف (صاحب شانه ها) ترجمه کرده‌اند نولدکه براین عقیده‌است که اصل این لفظ یك لقبی است بمعنی چهار شانه یعنی کسیکه بارهای فوق‌العاده دولت را میکشد معذلك حمزه اصفهانی و مصنفین دیگر که پیرو او هستند لفظ فارسی این‌لقب را هوبه سنبا نوشته‌اند که بمعنی سوراخ کنندهٔ شانه ها است ن (ط ص ۵۲ یادداشت ۱) گوید که این لفظ مجعول است و از روی کلمه عربی ذوالاکتاف ساخته شده است اما اینکه بجای کلمه کتف لفظ عتیق فارسی یعنی هوبه را که بمعنی شانه بود آورده‌اند بنظر من قول حمزه صحیح است وهوبه عیناً نقل از کلمهٔ پهلوی شدهٔ و معنائی هم که از آن کرده‌اند مطابق روایات قدیمه است وانگهی در تاریخ ساسانیان این تنها نوبتی نیست که صحبت از این مجازات شده‌باشد خسرو دوم که نسبت بمنجمان خشمگین گردید آنها را تهدید نمود که استخوان شانه آنها را بیرون خواهد کشید

ص ۱٦۰ - ۱ — رع پیترس مداخله سیاسی کنستانس دوم در ارمنستان بزرگ در ۳۳۸
۲ — مارکوارت ایرانشهر اینکه در عبارت مذکور از آمین مارسلن بجای لفظ گیلانی سگستانی نقل شده تصرفی است که مارکوارت کرده‌است آمین مارسلن کتاب ۱۷ چنین بنظر

میرسد که در موقع خرد سالی شاپور ایالت سگستان استقلال یافته بود ۳ — تمستیاس رع آمین مارسلن چ والزیوس

ص ۱۶۱ - ۱ — مقالهٔ پاتکانیان در مجله آسیائی سال ۱۸٦٦

ص ۱٦۲ - ۱ — مارکوارت ایرانشهر دریال درآلان (دروازه جلوگیری از آلانیان) است ۲ — احتمال داده میشود نام کوشانی را که فستوس بیزانسی میبرد مراد کیونیت های باختر باشند (مارکوارت ایرانشهر)

۳ — در دیوار شهر فارقین (میانارقین ماریترو پلیس اسم جدید تر آن تیگرانکر تا حاکم نشین ارزنان رع کتاب ارمنی تألیف لمان هپت) قطعات مربع شکل سنگ یافت میشود که بر روی آن کتیبه یونانی حك کرده‌اند و فعلا سنگها را کنده و چند تائی بیش از آنها باقی نمانده است آقای لمان هپت سعی کرده است کتیبه را که بفرمان یکی از پادشاهان ارمنی نوشته شده اصلاح و تکمیل کند و میگوید مفاد این کتیبه تسخیر ثانوی تیگرانکر تا پس ازشورش آنجا میباشد وثابت میکند که موضوع آن همین واقعه ما نحن فیه است و بانی این کتیبه پپ نام دارد در فاصله دو ساعت و نیم راه از فارقین لمان هپت در روی تخته سنگی که قلعه بشات کردی روی آن بنا شده نقشی یافته است که یکی از پادشاهان ساسانی سوار اسب ایستاده و صورت او متوجه راست است و مردی پیاده دردنبال اسب اوبرپای است بنا بر فرض مصنف مذکور که یکی از روایات محلی نیز آنرا تأیید مینماید ، سخص سوار شاپور ثانی است و آن نقش از غلبه شاپور بر اشك پدر پپ مذکور حکایت میکند که چند سال پیش از آن واقع شده است

٤ — در ضمن ذکر خلاصهٔ از تاریخ آشفته و تاریك روابط ارمنستان با ایران و رم از حیث کلیات تابع روایت یوستی هستم (Glph ج۲) زیرا که یوستی همهٔ منابع ارمنی و رومی و بیزانسی را بکار برده است رع کتاب مارکوارت تاریخ ایران ٥ — حجاری بشات که در یکی از یادداشتهای قبلی ذکر آنرا نمودیم در قلمرو ارمنستان قدیم واقعست

ص ۱٦۳ - ۱ — رع ص ٦ یادداشت های همان صفحه

ص ۱٦٥ - ۱ — کتاب ۱۸ آمین ۲ — آنتونیوس از پناهندگان رومیست

ص ۱٦۷ - ۱ — رع ص ۱٦ این کتاب ۲ — سکاها اهالی سکستان

ص ۱۷۰ - ۱ — کتاب ۱۹ ۲ — کتاب ۲۲

ص ۱۷۱ - ۱ — لابور ۲ — رع فصل ششم ۳ — آمین کتاب ۱۹ و کتاب ٤۲۷ — لابور ص ٦٨

ص ۱۷۲ - ۱ — آمین کتاب ۱۸ - ۲ — ایضاً کتاب ۲۰ - ۳ — ایضاً کتاب ۲۷ - ٤ — آمین پارا نوشته ولی صحیح آن پاپا است ٥ — آمین کتاب ۲۷ - ٦ — لابور ص ۷۰

ص ۱۷۳ - ۱ — ن ط مارکوارت ایرانشهر

ص ١٤٥ هرتسفلد در نقوش برجسته ص ١٣٠
٢ — هانری اشمیت در مجله سیریا ١٩٣٤
این سنه را چنین میداند (٩٧—٣٨٦) بهرام
چهارم از اینجهت کرمانشاه نامیده میشده که
در دوران سلطنت پدرش حاکم کرمان بوده
بنابر فرض ن (ط) شهر کرمانشاه ما را بیاد
لقب این پادشاه میاندازد

ص ١٧٤ - ١ — در زبان ارمنی و هرام شاه
پوهر را باینصورت نوشته اند ٢ — دیولافوا
دمرگان مأموریت علمی در ایران وهرتسفلد در
دروازه آسیا ٣ — هرتسفلد کتاب مذکور

ص ١٧٥ - ١ — هرتسفلد دروازه آسیاش٢٩

ص ١٧٦ - ١ — ایضاً ش ٣١و٣٢

ص ١٧٧ - ١ — هرتسفلد دروازه آسیا ص
٦٨

ص ١٧٩ - ١ — رع ط ص ٨٢٥و ٨٣١ و
ن ص ٣٠و٤٢ بنابر روایت ط اردشیر اول و
شاپور اول و شاپور دوم و کواذ وخسرواول
فقط شخصاً جانشین خود را معین کرده اند و
بسیار دشوار است که گمان کنیم که انحصار
تعیین جانشین باین پادشاهان برحسب اتفاق بوده
است

ص ١٨٠ - ١ — بغ نامیست که در فرس
قدیم بموجودات ربانی (بغا) اطلاق میشده
است اما لفظ یزدان اصطلاح مخصوص
زردشتیان است در القاب شاهنشاه این دولقب
را متمایز از یکدیگر ذکر کرده اند و این نکته
باقل توجه است ٢ — رع ١٦٠ — ١٦٢
این کتاب ٣ — نامه خسرو بزوستی نین
بنقل مناندر تاریخ بیزانس قسمت اول ٤ —
تئوفیلاکت ٥ — رع ص ١٠٦ این کتاب

ص ١٨١ - ١ — چاپ پشوتن سنجانا ٢ —
چ پشوتن سنجانا (ج ٦)

ص ١٨٢ - ١ — چ دارمستتر و مینوی ٢—
یادداشت عبارت مذکور از نامه تنسر

ص ١٨٣ - ١ — البته در اصل پهلوی کلمهٔ
یزدان یا امهر اسپندان بوده است ٢ — طن
٣ — رع ضمیمه این کتاب ٤ — چ هوتسما
٥ — رع فصل دوم در باب ادارهٔ مملکت
٦ — اساویرات معادل لفظ اسواران یا
اسوارگان درزبان پهلویست ٧— رع اواخر
ضمیمه این کتاب ٨ — رع ص ٣٣ — ٣٤
این کتاب ٩ — رع ضمیمه این کتاب ١٠
BGA کارادوو (التبنیه) ١١ — یعنی اران
اسپاه بذ

ص ١٨٤ - ١ — مقایسه شود باص ٦٢و٨٥
و ضمیمه این کتاب ٢ — ن ط لابور ٣ —

ص ١٨٥ - ١ — لابور ٢ — ایضاً ٣ —
سیمون برصباعی Barsabba'ë جانشین پاپا
٤+٥ لابور

ص ١٨٦ - ١ — لابور ٢ — بنابر عقیده
هانریش شمیداز٤١٧—٣٩٧ (مجله سوریه١٩٣٤)
٣ — لند قصص سریانی رع ن ط

ص ١٨٧ - ١ — رع مارکوارت مسینا کاتالوگ
٢ — یعنی اشراف بزرگ ٣ — ط ون
٤ — ط ون ٥ — رع پرکوپ

ص ۱۸۸ - ۱ — رع ص ٦٥+٦٤ این کتاب ۲ — لابور ۳ — ایضاً

ص ۱۸۹ - ۱ — ن ط ۲ — رع ص ۱۷ این کتاب مارکوارت ایرانشهر لوئی گری یهودان در ادبیات پهلوی انتشارات انجمن بین المللی مستشرقین ج ۱ (پاریس۱۹۰٦) ۳ هوفمان لابور ٤ — در سریانی آذرفروا Adhurfarrwä ٥ شاید موبذان موبذ باشد در صفحات بعد کتاب مقتل اورا رئیس مغان خوانده اند

ص ۱۹۰ - ۱ — در سریانی نرسائی ۲ هوفمان لابور ۳ ن (ط ص ٧٦) بادلایل تاریخی عدم صحت قول طبری را که میگوید یزدگرد بلافاصله پس ازجلوس بتخت مهر نرسه را وزیر خود نمود آشکار کرده است ٤+٥+٦+٧ طبری نند که ۸ رتشتین

ص ۱۹۱ - ۱ ط ن رتشتین ۲ رع ص ۱۸۹ این کتاب ۳ ط ن ٤ ناحیه بود واقع درقسمت سفلای بابل که جداول معروف به زاب از آن عبور مینود ن ط مارکوارت ایرانشهر قرائت دیگریست که هرتسفلد پشنهاد کرده رع ضمیمه این کتاب ٥ درنظر دینوری مهران عنوان مقامی بوده است رع ضمیمه این کتاب ٦ رووانگان دیبهر vRuvänaghän dibhër موسی خورنی ن ط ۸ در فارسی دارای دو کله ۹ رتشتین ۱۰ مصنفین عرب هر دو دسته را باهم ذکر میکنند و فرض رتشتین (ص ۱۳٦) برانیست که در ابتدای کار هر دو نام اطلاق بریك سپاه میشده است

ص ۱۹۲ - ۱ — رع عیون الاخبار ابن قتیبه (ج ۱ ص ۱۷۸ چ قاهره) بروایت از سیرالعجم و شاهنامه فردوسی ۲ — در باب بقعهٔ غزال (که حکایت دیگری راجع بشکار است) ونیز راجع بقصر بهرام گور درنزدیکی همدان که ابن فقیه آنرا توصیف کرده است رع شوارز Iran im Mittelalter ص ٥٤٧ برای اطلاع از مهارت بهرام درتیراندازی رع حکایتی که جاحظ درکتاب التاج ص ۱۷۷ آورده است ۳ — مروج و ثعالبی

ص ۱۹۳ - ۱ — جاحظ کتاب التاج ۲ — شاهنامه فردوسی ثعالبی ۳ — جاحظ کتاب التاج ط ن مروج وثعالبی ٤— اطلاعات ذیل راجع بمهر نرسه و پسرانش را طبری آورده است ٥ — طبری در ترجمه این لفظ ضمیر مؤنث بکار برده است بنابقول نلد که سببش اینستکه لفظ نار درعربی مؤنث است باوجود این قول رجوع نمائید به ص ۹۲ این کتاب اما راجع بفعل امرآور رجوع کنید بکتاب ینبرگ موسوم به Symbolis Philologicis

ص ۱۹٤ - ۱— زاره هرتسفلد نقوش وزاره هرتسفلد سفر باستان شناسی در حوزه دجله و فرات ۲ - نقوش برجسته - عبارت مذکور - دیولافوا قصر سروستان را جزوابنیه هخامنشی محسوب داشته است

ص ۱۹٥ - ۱ — مارکوارت ایرانشهر ۲ — ط ون مقایسه شود با مارکوارت مسینا کا تالوگ

۳ — بنابر مندرجات Analectagraeca اما از روی اسم این شخص حدس زده میشود که یا یکی از ایرانیان خاندان اسپهبذ بود یا فقط منصب اسپاه بذی داشته در اینصورت اخیر هم چنین منصبی را بیکنفر عرب نمیداده‌اند

ص ۱۹۶ - ۱ — لابور ۲ — ن ط همین مطلب را ثعالبی ذکر میکند

ص ۱۹۷ - ۱ — ر ع آرتور کریستنسن تحقیقات انتقادی راجع برباعیات خیام ص ۷۵ و هرام در فارسی جدید بهرام شده است گور تلفظ فارسی جدید است که در پهلوی آنرا گر Gor میگفتند ۲ — ط ن ۳ — هوفمان ٤ — ن ط ٥ — هوفمان لابور ٦ — ط ن ۷ — ن ط ۸ — الیزه

ص ۱۹۸ - ۱ — الیزه ص ۱۸۷ ۲ — راجع باشاعهٔ مذهب مسیح در بین مردم قفقاز ر ع پیترس مبادی عیسویت در گرجستان

ص ۱۹۹ - ۱ — دیگری از مورخان ارمنی موسوم به الیزه بتفصیل فرمان مهرنرسی رانقل کرده که با صورت مذکور مباینت دارد در این فرمان شمهٔ از اصول زردشتی و انتقاداتی درباب عقاید مسیحی مسطور است و در پایان آن چنین حکم شده است که یا از عقاید مذکور تبری جویند یا خود را بمحکمهٔ عالی تسلیم نمایند همچنین مورخ مذکور صورت بتری نامهٔ مفصلی را که کشیشان ارمنی نگاشته اند نقل نموده آقای میه دریك مقاله دقیق و روشنی در J A ۱۹۰۹ وارد این مبحث شده و خواسته است ثابت کند که مندرجات کتاب الیزه و همچنین کتاب ازنیك Eznik که او نیز اصول عقاید مجوسان را تقریباً مثل الیزه نقل نموده هردومأخوذ ازروایت قدیمی‌است که درباب‌دیانت زردشتی (بنابرمذهب زروانیه) موجود بوده است و مطالب این روایت قدیم در ترجمهٔ حال شهدای سریانی و در عبارت مشهوری ازتئودرموپسوستی بنقل فوتیوس دیده میشود واین نقل از منبع‌معتبری شده است (ر ع ص ۹٥ این کتاب) آقای ماریس نظریهٔ آقای میه را در کتابیکه راجع بازنیك نوشته تأیید کرده است و موضوع را از ریشه مورد تحقیق قرارداده است این‌جانب باتصدیق قول دو دانشمند مذکور تصور میکنم روایتی را که لازار فاربی آورده اصولاصحیح است و روحانیون عیسوی ارمنستان آن نامه را که حاوی شرح عقاید زردشتیان بوده ندیده انگاشته وحتی‌آنرا بازهم نکرده اند اگراینطور باشد باید گفت چون درزمان الیزه متن فرمان مهر نرسی موجود نبود مورخ مذکور برای رفع نقیصه پیش خود هم شرح اصول عقاید زردشتیان و هم رد برآن را سراپا جعل کرده است و این رد ظاهراً وجود خارجی نداشته است و برای ساختن شرح عقاید زردشتیان مطالبی از یك رسالهٔ پهلوی که بیونانی یا ارمنی ترجمه شده بود اقتباس نموده و همین رسالهٔ پهلوی مأخذ تئودر موپسوستی وازنیك وسایرین بوده‌است اماراجع بصورت ردیکه نوشته ظاهراً از بعضی رسالات عیسویان استفاده کرده است با وجود اینها نامهٔ مجعول مهر نرسی که الیزه نقل کرده دارای اهمیت است نه تنها ازجهت اطلاعاتیکه مربوط بدین‌زردشت در عهد ساسانیان میدهد بلکه چون نشان‌میدهد که در نظرزردشتیان کدام یك از عقایدنصاری بیشتر منفور بوده است این موارد اختلاف بین

زردشتیان و عیسویان همانست که در مجادلات قلمی در کتب اعمال شهدا مذکور شده است مثلا مطالب ذیل : این عقیده نصاری خطااست که گویند خیرات و شرور عالم از یك فاعل است و خدا غیور و حسود است و برای یك دانه انجیرکه ازدرختی کنده شده مرگ راآفرید و نوع بشر را گرفتار موت نمود ، این قسم حسد وغیرت حتی در میان بشرهم وجود ندارد تا چه رسد بروابط خدا و خلق ، یکی دیگر از خطا های عیسویان اینستکه گویند که خدایعنی خالق‌آسمان وزمین باین عالم آمده واز دوشیزهٔ مریم نام که شوهرش یوسف بود متولد شده در صورتیکه مسیح در حقیقت پسر فانتور Phantour بوده است (بنابر یك روایت قدیمهٔ یهود نامش پانتروس بود لانگلوا ج ۲ ص ۱۹۱) بنابر این از طریق نامشروع عیسی بوجودآمده است ازجمله تناقض‌گوئی مسیحیان اینکه رؤسای روحانی آنان گویند خوردن گوشت‌گناه نیست ولی خودشان از خوردن‌آن امتناع میکنند وگویند زن‌گرفتن مباح است اما خود از نظر کردن بنسوان احتراز میکنندگویند جمع آورنده اموال گناه کار است و در مدح فقر راه مبالغه می پیمایند مصائب روزگار را دوست دارند و از رخاء و نعمت گریزانند از توانگری متنفرند ونام و افتخار را هیچ وناچیز میدانند جامهٔ فقرامیپوشند و اشیاء عادی راپیش از اشیاء گرانبها محل توجه قرار میدهند مرگ را میستایند وحیات را تحقیر مینمایند پیداشدن اطفال راعیب میشمارند وعقیم بودن راموجب تأسف میدانند (لانگلوا ج ۲ ص ۱۹۱)

ص ۲۰۰ - ۱ — هوفمان مارکوارت ایرانشهر از نیمهٔ دوم قرن پنجم خاقان چول در بلخان واقع در مشرق خلیج کراسنودسك اقامت داشته ۲ — هوفمان ۳ — بمناسبت نام پادشاهشان کیداره چنین نام یافته اند

ص ۲۰۱ - ۱ — رع ص ۷۳ این کتاب ۲ — هوفمان لابور ۳ — اینکه در بعضی از روایات عربی (ط ن) آمده است که پیروز از پادشاه هفتالیان سپاهی بیاری خود گرفت افسانه است و منشأ آن ظاهراً تقلید از سرگذشت کواذ پسر فیروز بود که با پادشاه هفتالیان عقد مودت بست هنگام مرگ یزدگرد دوم هیاطله هنوز حدود ایران تجاوز نکرده بودند (مارکوارت ایرانشهر)

ص ۲۰۲ - ۱ — چنانکه هرتسفلد گوید این عنوان ملکه ایران بتقلید لفظ شاهان شاه ساخته شده است و میرساند که در این فاصله دینگ زمامدار قدرت سلطنتی بوده است ۲ — مردتمن ZDMG هرپا ۳ — ط ن ٤ — الیزه ٥ — بنابرگفته مورخین عرب هفت سال طول‌کشید ٦ — رع صفحات بعد ۷ — لابور

ص ۲۰۳ - ۱ — ن ط حمزه

ص ۲۰٤ - ۱ — لابور ۲ — راجع بروابط ایران با اقوام شرقی در زمان سلطنت فیروز رع تفحصات مارکوارت ایرانشهر ۳— احتمال میتوان داد که این مطلب افسانه باشد پیروز بجای خواهرش زن دیگری را برای کیداره فرستاد و باین ترتیب او راگول زد این یکی

از قصص رایجه ایران است (مثلا مقایسه شود با حیلهٔ کـه آمازیس فرعون مصر در حق کمبوجیه بکاربرد هردت) همین حکایت راجع بخسرو اول‌در روابطش باخاقان ترك نقل‌شده است مارکوارت ایرانشهر ٤ — هفتالان در بندهشن ایرانی بارمنی هپتال بفارسی هتال بعربی هیتل ر ع بیلی BSOS چند سکهٔ از هفتالیان را میشناسیم که روی آن خطوطی با حروف کوشانی و هفتالی منقوش است (که ازالفبای یونانی مشتق شده) و بعضی هم بخط هندی معروف به براهمی است ر ع کتاب یونکر در باب هفتالیان ٥ — بنابر قول مارکوارت (ایرانشهر) کیونیت ها در ابتدا باسم هون سفید نامیده میشدند و این عنوان بعد برهفتالیان اطلاق شده است ٦ — بنابر کتاب منسوب به استیلیت پیروز پس از جنگهائی که بشکست او منتهی گردید دوباراسیر هفتالیان شده است اما ظاهراً این مطلب غلط است

ص ٢٠٥ - ١ — در منابع عرب و ایرانی که منتهی بخوذ ایناملئ میگردند اسم این پادشاه اخشونوار Akhshunvär اخشووان یا خوشنواز آمده است و پیداست که نام اصلی او درخط‌عربی تحریف‌گردیده است دربندهشن ایرانی‌این‌اسم بخط پهلوی دیده میشود وظاهراً شبیه خشونواز است اما چون آن عبارت در فصلی از بندهشن واقع شده که اکثر مطالبش مأخوذ از خوذاینامگ های فارسی یا عربیست بنابراین‌کلمهٔ مذکور را هم نمیتوان معتبرشناخت (کریستنسن رسالهٔ کیانیان ص٦٥—٦١) چنین بنظر میآید که در زیر همهٔ این تحریفات کلمهٔ خشیون Khshëvan کـه در زبان سغدی عنوان پادشاه است پنهان میباشد این حدس‌را مولر درکتاب متون سغدی زده است

٢— درباب جنگ پیروز باهفتالیان‌افسانهٔ عامیانهٔ چندی مذکور است مثلا گویند پیروز سوگند خورده بودکه‌ازسرحد دولتین نگذرد برای‌اینکه قسم‌خودرا نشکند سنگی‌راکه علامت مرز بود پیشاپیش لشکر بحرکت آورد (یا بروایت دیگر بوسیلهٔ پنجاه فیل و سیصد مرد جنگی برجی‌را که بهرام پنجم برای نشانهٔ سرحد ساخته بود در جلو سپاه بحرکت در آورد) در قصه جنگ پیروز و هفتالیان حکایت قدیم ز پیروس Zopyros هم وارد شده است ر ع عیون الاخبار ابن قتیبه چ قاهره ج ١ ص ١١٧ (بنابر روایت سیرالعجم) و ط و ن .

٣ — لانگلوا ج٢ـ٤ — مارکوارت ایرانشهر

٥ — چنین بنظر میآیدکه سوخرا نام‌خانوادگی دودمان قارن بوده است که زرمهر نیز از آن شعبه بود ر ع ن ط نامی راکه مصنفین عرب و ایرانی ذکرکرده اند باشکال مختلف آمده‌است (سوخرا سوخران‌سوواخرسوفرای‌وغیره)شکل پهلوی‌آن‌سوخرگ یاسوخرای(یا Sokhräë است ٦ + ٧ + ٨ — ط ن لازارچ لانگلوا ٩ — لازار چ لانگلوا پرکوپ‌ولاش را باجاماسب پسر فیروزاشتباه نمود و کواذرا جانشین بلافصل پیروز دانسته است ١٠ — ر ع ص ٥ و ص ٦ این کتاب

ص ٢٠٦ - ١ — لازار چ لانگلوا ٢ — ن ط منابع آنعصر ازاین جنگ انتقام هیچ ذکری

ننموده‌اند ۳ ــ ط و ن ٤ ــ رع بمیشل سریانی ترجمه شابو ٥ ــ در کتاب منسوب به استیلیت آمده است که ولاش مال برای آماده کردن لشگر نداشت و چون در نقض قوانین زردشتی میکوشید و درشهرها میخواست حمام هائی بسازد روحانیون را نسبت بخود خشمگین کرده بود این جانب درکتابیکه راجع بسلطنت کواذ اول نوشته‌ام (ص ۹۳) نسبت بصحت این روایت راجع بساختن حمام ها اظهار تردید نموده‌ام معذلك باید گفت که در آنعصر این مسئله شهرت داشته است در کتاب منسوب به استیلیت آمده است که کواذ پس از فتح آمیدا چون در آنشهر حمام های رومی دید فرمود درهمهٔ شهرهای ایران هم نظیرآنرا بسازند درنظر زردشتیان استحمام در آب گرم گناه محسوب میشد (ارداگ ویراز نامگ ٤١) با وجود این چنین پیدا است که اوستای ساسانی استحمام آب گرم را مجاز کرده باشد بشرط آنکه در حفظ پاکی آتش احتیاطات مخصوصی مرعی شود (دینکرد کتاب ۸ بند ۲۷ بنا بر روایت دزد سرینزذ) ٦ ــ بنا بر چند سطری از روایت خوذ اینامگ کواذ در موقع جلوس طفل بوده است ولی این مطلب خالی از صحت است بنا بر روایت ملالاس و فردوسی کواذ در سن ۸۲ یا ۸۰ سالگی پس از ٤۳ یا ٤٠ سال سلطنت وفات یافته است (ن ط)

۷ ــ دینوری و (نهایه) و شاهنامه فردوسی

۸ ــ پروکوپ مدت تسلط هفتالیان را بر ایران دو سال میداند و بعقیدهٔ او کواذ آنقدر توانائی یافت که توانست از ادای خراج امتناع ورزد چنانکه دیده‌ایم پروکوپ از چهار سال پادشاهی بلاش ذکری نکرده است در واقع چنین بنظر میرسد که ایران تا زمان خسرواول خراجگزار هفتالیان بود زیرا سکه های نقره از بلاش و کواذ و خسرو اول یافته اند که روی آنها الفبائی بخط کوشانی و هفتالی نوشته شده است وبنا بر رای مارکوارت (ایرانشهر) این سکه ها برای تأدیه خراج هفتالیان ضرب میشده است رع کتاب یونکر راجع بمسکوکات هفتالیان

ص ۲۰۷ - ۱ ــ لابور ۲ ــ راجع بآکاس رع لابور

ص ۲۰۸ - ۱ ــ زاخائو ص ۸۰ - ۲ ــ آمین مارسلن و در کتاب دینکرد (بنا بر روایت نیکاذوم نسك) نیز کسی شایان قضاوت شناخته شده‌است که از قانون آگاه باشد در هوسپارم نسك شرح مفصل تری راجع بوظیفه عدالت قاضی و واجبات دینی این منصب مسطور بوده است ۳ ــ رع ص ٦٥ ــ ٦٤ این کتاب ٤ ــ یك گفتار سر میز که از عهد ساسانی مانده است تقدیم بشرکت کنندگان شعبهٔ چهارم کنگره مستشرقین رم از طرف ناشراگوستن ٥ ــ برون Braun منتخبات از اعمال شهدای ایران ص ۲۱۳

ص ۲۰۹ - ۱ ــ هوفمان گوید دستور همداذ کسی است که قدرت قضائی او نظیردستور بوده (یعنی معاون دستور محسوب میشده) اگر این قول هوفمان را بپذیریم باید گفت

که دستور کارهای قضائی را عهده دار بوده است نلدکه در کتاب طبری این لفظ را دست بر هم خوانده است یعنی کسی که دستها را بهم متصل میکرده است بعقیده من قول هوفمان را باید ترجیح داد ۲ — یعقوبی ۳ — دینکرد کتاب هشتم ٤ — هوبشمان صرف و نحو ارمنی ٥ — مروج ٦ — فوستوس بیزانسی چ لانگلوا ج ۱ پروکوپ پاتکانیان مجله آسیائی ۱۸٦٦ ۷ — نظام الملك سیاست نامه (مقایسه شود با مقاله برون در JRAS ۱۹۰۰)

ص ۲۱۰ - ۱ — عبارت کفن دزد متعلق به عقاید اسلامیست ۲ — جاحظ کتاب التاج این مطلب را نظام الملك باختصار ذکر نموده سیاست نامه ۳ — هوفمان ٤ — رع ص ۱۹۷ این کتاب

ص ۲۱۱ - ۱ — زند رع ص ۲۸ این کتاب ۲ — دینکرد ۳ — بارتلمه احوال نسوان درحقوق ساسانیان ٤ — رع ص ۲۹ این کتاب ٥ — بارتلمه حقوق ساسانیان ٦ + ۷ + ۸ + ۹ + ۱۰ + ۱۱ + ۱۲ + ۱۳ دینکرد ۱٤ — شاهنامه

ص ۲۱۲ - ۱ — ویس ورامین ۲ — دینکرد ۳ — منتخبات پهلوی که وست بچاپ رسانیده مثلاً فصل پانزدهم شایست نشایست شکندگومانیك ویزار رع ص ۸۹ این کتاب ٤ — دینکرد ٥ — بارتلمه حقوق ساسانیان ٦ — درخصوص احترام قول و پیمان بدون خوردن سوگند و راجع بـه مجازات پیمان شکنان رع بارتلمه ۷ — دارمستتر JA ۸ — آمین کتاب ۲۳ ۹ — دینکرد

ص ۲۱۳ - ۱ + ۲ + ۳ دینکرد ٤ — مثلا هوفمان ص ٦۱ - ٥ + ٦ + ۷ + ۸ + ۹ + ۱۰ دینکرد کتاب هشتم

ص ۲۱٤ - ۱ — هوبشمان شباهت این نام را که فقط بتوسط متون ارمنی بما رسیده است با اندمشك نام باستانی شهر دزفول خاطر نشان کرده است (صرف و نحو ارمنی) ۲ — هوبشمان کتاب مذکور ن ط چندین نفر از اعضاء خانواده سلطنتی در این زندان افتاده بودند که از آن جمله ارشك (سوم) پادشاه ارمنستان میباشد پرکوپ بر این عقیده است که کواذ پس از محرومیت از تاج و تخت از همین محل فرار اختیار نمود بعدها شیرویه عدهٔ از زندانیان را آزاد ساخت وایشان باو کومك نمودند تا توانست پدر خویش خسرو دوم را از تخت بزیر آورد (پاتکانیان مجلهٔ آسیائی ۱۸٦٦) ۳ — چ لانگلوا ٤ — رع ص ۱٦۱ این کتاب ٥ — راجع بنام درست مت رع هوبشمان صرف و نحو ارمنی

ص ۲۱٥ - ۱ — رع پروکوب فوستوس بیزانسی ۲ — کتاب ۲۳ ۳ — رع پرکوب ٤ + ٥ + ٦ لابور ۷ — هوفمان ط و ن ۸ — دینکرد کتاب هشتم - ۹ + ۱۰ + ۱۱ هوفمان ۱۲ + ۱۳ لابور — ۱٤ + ۱٥ — هوفمان

ص ۲۱٦ - ۱ — رع داندن Dandin Daçakumâraca ritam باشرح فونمایر ۲ — هوفمان و لابور ۳ — لابوت

٤ — ایضاً ٥ — بنا بر روایت لابور مقصر مزبور که از اشراف بوده محکوم شد که از پست ترین غلامان خود اطاعت کند و بعلاوه محکوم گردید که زن خود را هم به آن واگذار نماید ٦ — لابور

ص ٢١٧ - ١ — لابور ٢ — رع هوفمان ٣ — ص ٥٩ لابور ٤ — ایضاً ٦٠ ٥ — هوفمان ٦ — لازار و الیزه

ص ٢١٨ - ١ — هوفمان کلمه شهر دیهر را شهر داذور خوانده است رع ن ٢ — لابور ص ١١٤ — ٣ — مقایسه شود با لابور ص ٥٧ - ٤ — رع ص ٧٥ این کتاب ٥ — لانگلوا چ ٢

ص - ٢١٩ ١+٢+٣+٤ هوفمان

ص ٢٢٠ - ٢ — رع ص ٩٩ این کتاب ٣ — هوفمان

ص ٢٢١ - ١ — راجع بطبقات هیئت اجتماعیه مقایسه شود با ص ١ و ص ٦٠ این کتاب ٢ — نامهٔ تنسر ٣ — از شرح شکار های وهرام پنجم مداخله نسوان درشکار استنباط میشود ٤ — مرزبان نامه چ محمد قزوینی

ص ٢٢٢ - ١ — معذلك رع یادداشت ٦٦ و یادداشت ١ ص ٢٠٤ این کتاب ٢ — نامه تنسر

ص ٢٢٣ - ١ — باید توجه نمود که نامهٔ تنسر وقتی تألیف شد که اوضاع اجتماعی در نتیجه ظهور مذهب مزدك دگرگون شده بود ٢ — هوفمان ٣ — نامهٔ تنسر ٤ — فصل ٣٢ مینوگه خزر ٥ — تاریخ ما قبل اسلام چ فلیشر

ص ٢٢٥ - ١ — فقط نجبا و بزرگان و سربازان و روحانیون و دبیران و سایر اشخاصی که در خدمت شاه بودند از پرداخت مالیات سرشماری معاف‌بودند (طبری‌ص٩٦٢ نلدکه ص ٢٤٦) این مطلب راجع است به احکام خسرو اول درباب وضع مالیات ولیکن گمان میرود که در این خصوص قبل از اصلاحات خسرو نیز تقریباً حال بر اینمنوال بوده باشد ٢ — رع ط ٣ — آمین‌کتاب٢٣

ص ٢٢٦ - ١ — ط ٢ — آمین ٣ — دینکردکتاب ٨ - ٤ — ایضاً (سکاذوم‌نسك) ٥+٦+٧+٨ — دینکرد کتاب ٨

ص ٢٢٧ - ١ — رع ص ٢٩ و ص ٢١١ این کتاب ٢ — رع ص ٣٠ - ٣ — بارتلمه کتاب حقوق ساسانی ٤ — کتاب حقوق ساسانی ٥ — بارتلمه زن‌درحقوق‌ساسانیان+ آمین ٦ — آمین کتاب ٢٣ — ٧ — کدبانو ٨+٩ — کتاب حقوق ساسانی ١٠ — وست متون پهلوی بنا بر روایات رع کریستن سن شاهنشاهی ساسانیان ص ٤٩ ١١ — حقوق ساسانی ١٢ — هوفمان - دراین مورد این امر کاملا خارق‌العاده بنظر میرسد : مهران گشنسب مذهب عیسی را پذیرفت واین او را وادار نمود که از زنش که خواهر خودش بودجدا شود

ص ٢٢٨ - ١ — کامبوزیا دو خواهر خودرا

در عقد ازدواج داشت که یکی از آنها آتسا Atossa نام داشت دارای دوم باخواهرش پریزاد ازدواج کرد و اردشیر دوم با دو دختر خود آتسا و آمستریس و داریوش سوم با دخترش استایترا stateyra ازدواج نمود ۲ — دینکرد ۳ — ایضاً ٤ — شایست نشایست ٥ — آگاثیاس ص ۲٤ کتاب ۲ ٦ — لانگلوا رع یادداشت هـای مترجم فرانسوی آن کتاب ۷ — ارداگ ویرازنامه ۸ — هوفمان ۹ — زاخائوحقوق سریانی ۱۰ — راجع بموضوع خویذوك دس رع وست PT و اینوسترانزو SE ترجمـه از روسی توسط بوگدانو ۱۱ — آئرپتستان و نیرنگستان

ص ۲۲۹ - ۱ — بیل آثار بودائی در عالم غربی ۲ — دینکردکتاب ۸ (هوسپارم نسك) ۳ — ایضاً

ص ۲۳۰ - ۱ — تلفظ عامیانه آن: مهرام گشنسب است (اعمـال شهدا) — ۲ — رع ص ۳۱ این کتاب مقایسه شود با ص ٤٠ کیانیان کریستن سن ۳+٤ دینکرد کتاب ۸

ص ۲۳۱ - ۱+۲+۳+٤+٥+٦+۷+۸+۹ دینکرد کتاب هشتم ۱۰ — بارتلمه لهجه‌های پهلوی ۱۱ — دینکرد کتاب ۸ (نیکاذوم) ۱۲ — حقوق ساسانی — زن در حقوق ساسانی ۱۳ - بارتلمه ۱٤ - حقوق ساسانی؛ زن در حقوق ساسانی ۱٥ — حقوق ساسانی

ص ۲۳۲ - ۱ — حقوق ساسانی ۲ — ایضاً ۳ — دینکرد کتاب ۸ (هوسپارم) ٤+٥+٦+۷ حقوق ساسانیان وزن درحقوق ساسانی

ص ۲۳۳ - ۱ — صفحه ۲۱ چ مینوی ۲ — چ زاخائو ۳+٤+٥ داذستان دینیگ ٦ — در متن چنین است ولی قاعدة بایستی پسر برادر مقدم بر دختر برادر باشد ۷ — ایضاً

ص ۲۳٤ - ۱ — داذستان دینیگ ۲ — ملخص ماذیگان هزار داذستان یونکر فرهنگ پهلوی ۳ — داذستان دینیك ٤ — ایضاً قواعد مربوط بقبول فرزند در نسك هـای هوسپارم و سکاذوم وجود داشته رع دینکرد کتاب ۸ - ٥ — حقوق ساسانیان

ص ۲۳٥ - ۱ — ایضاً زن درحقوق ساسانی ۲ — نامهٔ تنسر ۳ — در اینجا مقصود زن غیر ممتاز است زیرا که زن ممتاز از جملـهٔ اقربای نزدیك محسوب میشده است ٤ — داذستان دینیگ

٥+٦+۷+۸+۹+۱۰+۱۱+۱۲+۱۳+۱٤ حقوق ساسانی

ص ۲۳٦ - ۱ — دینکرد کتاب هشتم ۲ — ایضاً ۳ — تاریخ کواذ و مزدك کـه در اینجا آورده ایم اصولا مبتنی بر رسالهٔ ایست که مستقلا بنام سلطنت کواذ اول و فتـنهٔ مزدکی تألیف کرده ایم راجع بتفصیل منابع مذکور خوانندگان را ارجاع میکنیم بقسمت نخستین آن کتاب که همه مأخذ ها درآن جمع است. نسبت منابع با یکدیگر واعتبار تاریخی هر یك از اسناد درآنجـا مورد بحث قرار گـرفته است منابع اصلی از اینقرار است :

اولا ــ یوشع اسیتلیت نام که از مؤلفان سریانی آن عصر بوده و در باب سال های (٦٠٦ — ٤٩٤) بحث میکند ثانیاً ــ مورخان رومی‌مانند پروکوپ و آگاثیاس ثالثاً - مطالب متفرقهٔ که در کتب پهلوی ذیل دیده می شود از قبیل تفسیر و ندیداد وهمن یشت دینکرد ـ درکتاب بندهشن بزرگ عبارتی است که اینجانب سابقاً از آن بی اطلاع بودم ظاهراً مأخذ آن روایت یکی از ترجمه های عربی‌خوذ ایناٰمگ بوده‌است رابعاً روایات عربی و ایرانی که منبع عمدهٔ آن خوذ ایناٰمك میباشد و از میان آنها اینجانب چهار رشته اسناد تشخیص میدهم وهر رشته سلسلهٔ مستقلی است که بخوذ ایناٰمگ میرسد . ازاین قرار : اولا یعقوبی وطبری ثانیاً اوتیکیوس و ابن قتیبه و طبری و مطهربن‌الطاهرالمقدسی و مسعودی (مروج) و حمزه ثالثاً دینوری و نهایهٔ رابعاً کتاب الاغانی و حمزه و ثعالبی و فردوسی و بیرونی (آثار الباقیه) و مجمل التواریخ وابن‌الاثیر و ابوالفداء - مؤلفانی که جزء سلسلهٔ چهارم هستند از افسانهٔ مزدك موسوم به مزدکناٰمگ استفاده‌کرده‌اند مندرجات این افسانه را ما میتوانیم از روی منقولات سیاست نامه نظام‌الملك و یك روایت ایرانی (داراب هرمزد یار روایات ج ۲) از نو تألیف کنیم ر ع مقاله این جانب در تذکرهٔ مدی بعنوان دو روایت از تاریخ مزدك بلعمی و فارسنامه ابن‌البلخی از عبارات مختلفی که همه مأخوذ ازخوذایناٰمگ بوده استفاده‌کرده اند قصه های محلی طبرستان راجع بمزدك در ابن اسفندیار و تاریخ ظهیرالدین المرعشی مسطور است راجع بشریعت مزدك ملل ونحل شهرستانی و الفهرست از منابع مفصل محسوب است ٤ ــ ر ع ص ۲۰۵ این کتاب

۵ ــ در منابع عرب و ایرانی که اصل آن از خوذایناٰمگ است قتل زرمهر ویکی دیگر از اعیان موسوم بسیاوش‌که ۳۰ سال داشت وبعد اتفاق افتاد باهم مشتبه شده است ر ع سلطنت کواذ اول ص ٩٤ یادداشت ۱ ـ ٦ ــ ط و ن ۷ ــ نهایه صفحه ۲۲٦ - ۸ ــ بنا بر قول مارکوارت این اسپهبد شاهپور همان اسپیدس Aspebedes (اسپاه بذ)ایستکه با سلر رومی عهدنامه متارکه جنگ را در سال ۵۰۵ یا ۵۰٦ منعقد ساخت و بنا بر قول پروکپ برادر زن کواذ بود اما بنا بر روایت کتاب منسوب به استیلیت‌این اسپهبد بویه Böë نام‌داشته بلاشك این همان بویه ایستکه ملقب به وهریز بوده (ر ع هوبشمان صرف و نحو ارمنی) وبنابر قول پروکپ سپاه ایران را بر ضد گرگین پادشاه ایبری (گرجستان) رهبری نمود پس باید چنین فرض کرد که بویه جانشین یا یکی از جانشینان شاپور در مقام اران اسپهبذ یا اسپهبذ سواد بوده است

ص ۲۳۷ - ۲ دینوری استخر می نویسد ر ع سلطنت کواذ اول ص ٤۱ و یاد داشت ۱

۳ ــ مینیه Patrologia

ص ۲۳۸ - ۲ ــ مینیه کتاب مذکور

۳ در قطعات تورفان بجای درست Dorost درست Derest دیده می‌شود ر ع

مقاله تدسکو در مجله عالم شرقی نلدکــه در قرائت این کلمه تردید دارد درست دین derust - dên و گــاهی در زددین darazd-dên خوانده است امــا صورت نخستین را ترجیح میدهد ولی باید دانست که لفظ درزد که در زبان پهلوی و فارسی بجای لفظ زرزدا zarazdâ باید گــذارده شده باشد در هیچیك از متون پهلوی بنظر نرسیده است بعکس کشف شدن کــلمهٔ درست derist حدس ما را راجع بدرست دین بیشتر تقویت میکند صورت این‌کلمه درتواریخ عرب و ایرانی نیز حاکی است که این لفظ در واقع دارای کسرهٔ بوده است و حرف راء در این لفظ مکسور بوده است از این گذشته درست دین معادل لفظ وه دین است که زردشتیان کیش خودرا به آن میخواندند ٤ — رع سلطنت کواذ که در آن این جانب تمام اشکال و تحریفات این لفظ را یاداشت کرده ام که همه مأخوذ از درزد دین میباشد که صورت عامیانهٔ کلمــهٔ درست دین است ٥ — مقایسه شود با لغت پهلوی بوندگ Bavandagh (بارمنی بوندك Bovandak بمعنی کامل) رع زالمن GIPh نیبرگ رسالهٔ پهلوی ٦ — ظاهراً این همان زردشتی است که در یك کتیــبه یونانی در سیرن ذکر شده است و در آن کتیبه سخن از اشتراك در مال وزن رفته است بنا بر امر زردس Zaradès و فیثاغورث (رع شروودفکس) ٧ — ملالاس وتئوفان و بگفته آنها سدرن Cedrène و زناراس Zoranas نیز همین عقیده را داشته‌اند میشل سریانی ترجمه شابو ٨ — بنا برگفته طبری و ابوالفداء خیرو اول بسیاری از پیروان مزدك و چند نفــر از پیروان مانی را کشت در حقیقت ظاهراً مقصود آنها از پیروان مانی مزدکیان بوده اند

ص ٢٣٩ - ١ — لسترانج قلمرو خــلافت شرقی ٢ — شفر متون فارسی ٣ — منبع اصلی عقیدهٔ مزدك کتاب شهرستانی است

ص ٢٤٠ - ١ — مراد ازاین «قوی» زوران است که در متون مانوی آمده مقایسه کنید با چهار قوه خدای نور (مولــر متون خطی) ٢ — مقایسه کنید با فهرست رجال ایران که یعقوبی و مسعودی در کتب خود ذکر نموده اند (ص ١٨٣ این کتاب دیده شود) مزدك برای مقــایسه طبقات موجودات آسمانی با طبقات دربار ایران‌چهارتن از بلند مرتبه ترین عمال را اختیار کرده است ولی جای شگفت است که در ردیف این بزرگان رامشگر نیز ذکر شده است (در این باب بفصل بعد رجوع شود) ٣ — مقایسه کنید با دوازده شهرداویفت Shahrdäreft (سلطنت ها) که معادل با ائون Eones مانویان است این هفت تن در میان دوازده تن مذکــور دور میزنند چنان که هفت سیاره در دایــره بروج دوازده گانه در حرکتند در عبــارت شهرستانی سیزده نام ذکر شده است لفظ کنندگ راهم بضم کاف هم بفتح کاف میتوان

خواند (کسی که حفر میکند و یا خراب می‌نماید) کتاب سلطنت کواذ نیز دیده شود (ص ۸۱ یادداشت ۲)

ص ۲٤۱ — ۱ — بیرونی ابن اثیر درشریعت مانی خوردن گوشت برای گزیدگان ممنوع بود ر ع ص ۱۲۵ این کتاب ۲ — در عبارتی از متن اوستائی و ندیداد صحبت از کسانی است که با استوویذوتو نبرد میکنند در پهلوی استویذات است که عفریت مرگ باشد ازجمله این اشخاص کسی است که با آن کفار ناپاکی جنگ میکند که از خوردن گوشت خودداری مینمایند درتفسیر پهلوی عبارت ذیل اضافه شده است ، مراد آن کافر ناپا کیست که قهراً مردمان را از خوردن منع مینماید مثل مزدك پسر بامداذ که . . . . مردمان را دچار جوع و مرگ نمود چنین شخصی استویذات را دفع مینماید ، بنابر روایت ابن اثیرخوردن تخم مرغ و شیر و کره و پنیر برای مزدکیان مباح بوده است ۳ — روایات عرب بگفته طبری رع سلطنت کواذ ص ۷۹ — ۳ مکرر — الفهرست ٤ — طبری روایت عربی

ص ۲٤۲ — ۱ بنابر عقیده اوتیکیوس چون ده سال از سلطنت کواذ گذشت قحطی بروز نمود اما کواذ موقعیکه از تخت بزیرآمد بیش از هشت سال شاهی نکرده بود ۲ — طبری

ص ۲۳٤ — ۱ — راجع بکلمهٔ زندیك ر ع شدر مطالعات ایرانی نوشته های مجع علمای گونیگسبرگ ۲ — پروکوپ ۳ — رع پروکوپ این نمونهٔ دیگری از جوانمردی کواذ میباشد

ص ۲٤٤ — ۱ — رع ص۲٤٦و۲٤۷ این کتاب ۲ ـ رع ص ۲۰۵ این کتاب ۳ ـ کتاب منسوب به استیلیت

ص ۲٤۵ — ۱ — ر ع صفحه ٦ این کتاب ۲ — ر ع ص ٦۵ یادداشت ۳ این کتاب۳— ض ۲۰۵ این کتاب ٤ — اینواقعه را آ گاثیاس در سال یازدهم سلطنت کواذ ذکر کرده ولی صحیح نیست این حادثه در ٤۹٦ رخ داده‌است اتفاقیکه در سال یازدهم سلطنت کواذ واقع شده جلوس مجدد این پادشاه است ر ع ن و ط ۵ — پروکوپ او را با سلطنت کواذ اشتباه نموده بلازس (ولاش) نام‌میبرد ازحیث اخلاق وسرنوشت شباهتی‌که بین ایندوشاهزاده بوده موجب این‌اشتباه شده است ٦—پروکوپ ۷ — ر ع ص ۲۱۳ و ۲۱٤ این کتاب ۸ — پروکوپ خلاصی پادشاه را در نتیجهٔ کوشش‌دوستی وفادارش (سیاوش) روایت‌کرده است اکثر مورخان عرب و ایران که مأخذ آنها خوذانیامگ است این قصه‌را دارند ولی بجای‌سیاوش زرمهر نوشته اند نیز روایت شده است‌که کواذ بحیلهٔ زنی که زیبائی اوکوتوال قلعه را فریب داد خلاصی یافت پروکپ در کتاب خود این زن را زوجهٔ کواذ میداند و طریق رهائی را بوسیلهٔ تبدیل لباس شرح داده است از اینقرار که کواذ لباس زن خود را پوشیده از زندان بیرون میرود اما در یك روایتیکه طبری و صاحب فارسنامه آورده اند آن زن خواهر کواذ معرفی شده است‌که برادر را در فرشی پیچیده از قلعه بیرون برده است

به بهانهٔ اینکه آن فرش هنگام حیض او نجس شده و محتاج تطهیر است میتوان حدس زدکه در اصل روایت این زن هم عیال و هم خواهر کواذ بوده است دینوری وصاحب نهایه مانند پروکپ این دو روایت‌را باهم آمیخته و پس از آنکه زن موفق بخلاصی کواذ از زندان شد آندوست راهم داخل حکایت کرده‌اند آگاثیاس فقط گوید که کواذ از زندان فرار کرد ولی مثل پروکپ تصریح ندارد که بوسیله زنی رهائی یافته است یا بطور دیگر از اینجا استنباط میتوانیم بکنیم که قصهٔ حیلهٔ زن در اسناد ایرانی‌که مورد استفادهٔ آگاثیاس بوده وجود نداشته است ۹ — پروکوپ خوذای نامك

ص ۲٤٦ - ۱ - کتاب‌منسوب‌باستیلیت‌پروکوپ آگاثیاس‌این‌افسانه‌ایستکه‌درهمهٔ‌کتبیکه‌مأخذشان خوذ ایناملٓ بوده مذکور است - آورده‌اندکه کواذهنگام فراربطور ناشناخت بروستائی رسید (موقع جغرافیائی این قریه در اسناد مذکور بطور مختلف ذکرشده است) در آنجا دختری را بزنی گرفت و او را در همان قریه گذاشته راه خود پیش‌گرفت کواذ چون بایران باز گشت‌آن زنرا دید که پسری ازاو متولد شده بود و آن پسر در آتیه خسرو انوشیروان شد چون کواذ آگاه گردید که زنش از یکی از خاندان های سلطنتی قدیم است او راباطفلش نزد خود برد بعضی‌ازمورخان عرب وایرانی‌که جزء سلسلهٔ دوم وچهارم مأخذهای‌خوذاینامك ذکر کردم گریختن کواذ را بکشور هفتالیان یا ترکان در زمان سلطنت ولاش ذکر کرده اند

چنانکه دیدیم اشتباه سلطنت ولاش بجای زاماسپ موجب خلط و ابهام روایات پروکپ شده است وهمین اشتباه نیز درروایات مشرقی موجب شده است که در اینمورد نیز حقیقت تاریخی را دگرگون سازند باری نویسندگانیکه جزء سلسله دوم روات‌قرار دادیم تاریخ عشق بازی کواذ را زمان ولاش قرار داده اند اما مؤلفانیکه جزء سلسلهٔ چهارم شمردیم چون دو نوبت فرار برای کواذ قائل شده اند (یکی فرار بخاك ترکان در عهد ولاش دیگر گریختن بکشور هفتالیان در زمان زاماسپ)، قصهٔ معاشقه را در مکان اصلی خود آورده اند راجع باین افسانه رع مزیك Mzik (راجع بسلسلهٔ راویان که در این یاد داشت اشاره شده رجوع نمائید بیاد داشت ماقبل) ۲ — کتاب منسوب به استیلیت پروکوپ آگاثیاس‌خوذانیامك راجع بتاریخ واقعه رعن

ص ۲٤۷ - ۱ - جزئیاتیکه پروکپ ذکرنموده نبایستی صحت تاریخی برای آن قائل شد مثلا اینکه گوید: کواذ اعلام نمود که نخستین شخصی که پس از عبور از سرحد ایران احترامات لازمه را نسبت باو بجای بیاورد اورا بمرتبهٔ کنارنگ خواهد رسانید. زیرا که در اینصورت باید کواذ فراموش کرده باشد که هر یك از مقامات کشوری متعلق بیکی از خاندانهای قدیم بوده و امکان نداشته است آنرا بشخصی واگذارند که از آن دودمانها نباشد اما از حسن اتفاق آذرگنداذ که از خانواده قدیم گشنسپداذ بود اول کسی بود که

احترامات را بجای آورد در واقع مقام کنارنگ ظاهراً یکی از مراتب عالیه هفتگانه بوده است که باعضاء هفت خانواده ممتاز اختصاص داشته است (رع ص ۹۵ نمره ۳) بعدها خسرواول پس از کشتن آذرگنداذ مقام کنارنگ را به پسر او وهرام داد (پروکپ)
۲ ــ روایت پروکپ که سیاوس اولین وآخرین کسی بود که این مقام را داشت صحت ندارد
۳ ــ رتشیتن ۴ ــ کتاب منسوب باستیلیت
۵ ــ رع ضمیمه این کتاب ۶ ــ رع ص ۸۵ این کتاب ۷ ــ مقایسه شود با ص ۸۶ این کتــاب ۸ ــ رع ص ۶۲ این کتاب
چهار پاذکس یا پایگس (این شکل درقطعات مکشوفه در تورفان وجود دارد) عبارت بوده‌اند از ابهاختر (شمــال) خوراسان (خراسان=مشرق) نیمروز (جنوب) خوروران (مغرب) رع ط ن ۹ ــ مارکوارت ایرانشهر ۱۰ ــ مارکوارت ایرانشهر در جنگ دوم کواذ با روم شرقی جزو آرتش ایران سابیرها نیز بوده‌اند (پروکوپ)

ص ۲۴۸ - ۱ ــ طبری ۲ ــ ثعالبی
۳ ــ رع ص ۱۸۲ این کتاب ۴ ــ رع پروکوپ ابن اسفندیار ظهیرالدین سلطنت قباد ص ۷۵
۵ ــ رع ن کارنامگ و مارکوارت ایرانشهر
۶ ــ تئوفان اشتباهاً او را فرزند سوم قباد میداند ۷ ــ این مطالب افسانه را نبایستی خیلی مورد قبول قرار داد ۸ ــ مارکوارت ایرانشهر - اگرهم قصه مکراین زن افسانه باشد دلیلی نداریم که راجع بوجود این خواهر و زوجه کواذ تردید نمائیم

ص ۲۴۹ - ۱ـ پروکوپ ۲ـ دینوزی نهایه ۳ـ رع ص ۲۳۶ یاد داشت ۸ این کتاب ۴ ــ رع ص ۱۸۷ این کتاب ۵ ــ پروکوپ

ص ۲۵۰ - ۱ ــ راجع بمانویان بنظر میآید که قرار دادن جسد درهوای آزاد در چند ناحیه ویا دربین‌بعضی ازفرق مانوی مرسوم بوده اما در کتاب‌الاصلین حکم بر این جاری بود که اجساد را برهنه بخاك بسپارند رع شاوان و پلیو مجله آسیائی سال ۱۹۱۳

ص ۲۵۱ - ۱ ــ یعنی رئیس نخویرها
۲ ــ پروکوپ

ص ۲۵۲ - ۱ ــ بقول تئوفان ، مشاوران ایرانی که تابع عقیده آنان بوده‌اند ،
۲ ــ تئوفان این کلمه را اندازاروس نوشته و البته صحیح نیست ۳ ــ ن ط ۴ ــ راجع بعنوان اسقف در مذهب مانوی رع ص ۱۲۵ این کتــاب ۵ ــ رتشیتن مقــایسه شود با الیندر ملوك کنده ۶ ــ ن ط ۷ ــ جز در این مورد از بستگر اطلاعی نداریم

ص ۲۵۳ - ۱ ــ بنا برقول تئوفان کواذ انجمن عامی تشکیل داد وچنین وانمود کرد که میخواهد بر وفق میل مزدکیان کاوس پذشخوار شاه را ولیعهد نماید این روایت قابل قبول نیست زیرا مستلزم آنستکه در این تاریخ نیز کواذ تمایلی بمزدکیان داشته باشد بنا برمنابعی که اصل آنها از خوذاینامــگ است ومنابعی که مأخوذ از افسانهٔ مزدك میباشد در آن مجمع مباحثات

مذهبی بسیار شده ومؤید این مطلب مندرجات بهمن یشت پهلوی است متن پهلوی این عبارت در یادداشتی از کتاب دینکرد چ پشوتن ج ۱۲ ص ۳٤ مذکور است و ظاهراً عبارت پهلوی مذکور قسمتی از تفاسیر اوستا باشد که درزمان ساسانیان نگاشته‌اند ظاهراً این قسم مباحثات در هر موقع که قلع فساد یکی از فرق ضاله لازم میشده متداول میگردیده است بدیهی است نتیجه قبلا معلوم بوده است شرح یك مجادله علنی که بین مانی وموبذان موبذ که در ص ۱۲۸ این کتاب اشاره کردیم مورد تردید است اما راست است که در اعمال شهداء سریانی بسیاری از مجادلات بین عیسویان و زردشتیان مسطور است بعدها در زمان اسلام این عادت قدیم ایرانیان راجع بمباحثات مذهبی از طرف مأمون خلیفه مجدداً معمول گردید (رع ابوالمعالی شفر متون فارسی ترجمه هانری ماسه و کتاب پهلوی گجستك آبالیش چ بارتلمی)

۲ — رع ملالاس و تئوفان دراینجا شهادت تیموته ایرانی که علی رغم خوذاینامك آورده قاطع است خوذاینامك تاریخ قتل عام مزدکیها را درزمان سلطنت خسرو اول میداند این افسانه در واقع در اینمورد نزدیکتر بحقیقت تاریخی است تا مندرجات تواریخ نیمه رسمی آن زمان ۳ — تئوفان و ملالاس از فعالیت خسرو ذکری نکرده‌اند ولی در بهمن یشت این مطلب هست ٤ — بهمن یشت مقایسه شود با شاهنامه فردوسی رع سلطنت کواذ ص ٥۲

٥ — شکل ایرانی اسامی گلناز س و بازانس را نمیتوان بتحقیق معلوم کرد ٦ — ملالاس تئوفان خوذاینامك و افسانه مزدك که نظام‌الملك در سیاست نامه آورده است ۸ — ملالاس تئوفان ابوالفداء ۸ — شهادت تیموته ایرانی که تنصر اختیار کرده بود ودر کتب ملالاس و تئوفان مذکور است از اینقرار که شاه معابد مزدکیان را بعیسویان تفویض کرد تا کلیسا بسازند باید با قید احتیاط قبول شود

۹ و ۱۰ — رتشتین

ص ۲٥٤ — ۱ — یعقوبی طبری مسعودی دینوری نهایه ثعالبی فردوسی بلعمی

۲ — پروکوپ طبری ۳ — پروکوپ نهایه

٤ ـ نهایه مقایسه شود با عبارت تجارب الامم ابن مسکویه که مینوی در مقدمه نامهٔ تنسر ذکر مینماید و بنظر میآید مربوط بدورهٔ باشد که در زمان کواذ آغاز شده است اگر چه واقعه را نسبت باردشیر اول داده‌اند از اینقرار : شاه نام جانشین خود را در چهار نامه نوشته آنرا بچهار نفر از عمال دولت میسپارد پس از مرگ شاه این چهار نامه ممهور و یك نامهٔ پنجمی که درمیان جامهٔ پادشاه متوفی است بازمینمایند سپس آنکسی را که نامش در روی هر پنج سند ذکر شده بپادشاهی برمیدارند اختلاف ما بین طرز عمل و آنچه در نامه تنسر ذکر شده ودر دورهٔ قبل اجراء میشده است (رع ص ۳ — ۱۸۲ این کتاب) قابل ملاحظه است

٥ — ابن اسفندیار ظهیرالدین بنا بر قول این دو مصنف پس از مرگ کاووس زمام امور بدست پسری اززرمهر سوخرا افتاد اما احتمال میتوان داد که برای تجلیل دودمان قارن این

افسانه را جعل کرده باشد رع مارکوارت ایرانشهر

ص ۲۵۵ - ۱ — فردوسی در شـاهنـامه نوشیروان آورده‌است ۲ — ط ن ۳ — این سند ظاهراً معتبر است رع ن ط

ص ۲۵٦ - ۱ — ص ۲۰ چ مینوی

۲ — رع اواخر ضمیمه این کتاب ۳ — اوتیکیوس و طبـری رع سلطنت کواذ اول ص ۳۳ — ۳۲ و ۳۷ — ۳٦ ٤ — اوتیکیوس

۵ — طبری

ص ۲۵۷ - ۱ نلدکه طبری ۲ معادل با ۲٤۰۰ متر مربع ۳ برای علوفه اسبها شایسته بوده است (رع ن عبارت مذکور)

٤ طبری نلدکه

ص ۲۵۸ - ۱ ظاهراً خراج ارضی و مالیات سرشماری ۲ + ۳ + ٤ ن ط . ۵ رع پرکوپ

ص ۲۵۹ - ۱ — طبری نلدکه ۲ — کلیبانازی Clibanarii رع ن ۳ — رع پرکوپ

۵ — از این عبارت نه تنها شاهزادگان خانواده ساسانی مفهوم میشود بلکه شهردارانی کـه دارای عنوان شاهی بودند ٦ — طبری نلدکه ۷ ـ ط ن مارکوارت (Philologos) بجای وین زین خوانده است تبدیل حرف و او به زاء درخط عربی بسیار اتفاق میافتد ۸ — سالنامه بیزانسی و یونانی ۹ — رع ص ۲۰۰ این کتاب ۱۰ — ط ن

ص ۲٦۰ - ۱ — بلاذری چ دخویه ترجمه رشر ۲ — ایضاً مقایسه شود بـا مارکوارت ایرانشهر ۳ — هردت کتاب ٤ ٤ — ط ن راجع بدیلمیان مقایسه شود با رسالهٔ مینورسکی موسوم به تسلط دیلمیان اینوسترانزو SE

۵ — طبری نلدکه دینوری ثعالبی

٦ — مروج رع ضمیمه این کتاب

ص ۲٦۱ - ۱ - سپس مسعودی گوید وهرام پنجم تغییراتی در طبقه رامشگران داد وخسرو اول تشکیلات اردشیر را تجدید نمود بنابراین تشکیلاتی را که مسعودی ذکر میکند همانست که در زمان خسرو اول دایر بوده است ۳ — راجع بدو طبقهٔ اخیر مسعودی ذکری نمیکند

٤ رع ص ۲۳۳ این کتاب ۵ — نولدکه

٦ شاهین طبری ۷ مگر شاهان تابع

۸ چ مینوی در متنی که دارمستتر چاپ نموده فقط سه ناحیه نخستین ذکر شده اما در چاپ مینوی چهار ناحیه ذکر شده است

ص ۲٦۲ - ۱ نهایه (ص ۲۲۷) در ضمن صحبت از فرمانده مرز آلان و خزر عنوان قدیمی مرزبان راحفظ کرده است ۲ — ط ن شاهنامه فردوسی ۳ — مقایسه شود بایادداشت ۸ ص ۲۰٦ این کتاب ٤ — ط ن رتشتین

۵ — مارکوارت ایرانشهر

ص ۲٦۳ - ۱ — بعضی از مصنفین شرقی نوشته اندکه خسرو اول بهندوستان لشگرکشی نموده و پادشاه آن سرزمین بدون جنگ نواحی مجاور عمان ! را که درزمان بهرامگور بایران داده شده بود دو باره مسترد داشت (بامعی) بعقیدهٔ مسعودی (مروج) سلاطین هندوسند

تمام ممالك شمالی و جنوبی با پادشاه ایران عقد صلح نمودند ۲ ــ پس از مرگ وهریز خسروحکومت یمن رابیکی‌از اسواران موسوم به زین یا وین داد هرمزچهارم اورا معزول و بجایش مروزان نامی راتعیین‌نموده پسر مروزان موسوم به خوره خسرو با اجازهٔ خسرو دوم جانشین پدر گردید و سلسله حکمرانان یمن باوختم شد ۳ ــ سیاست نامه نظام الملك

ص ۲٦٤ - ۱ ــ ر ع مثلا به بیهقی و نهایه ۲ ج شفر ۳ ــ تاریخ ماقبل اسلام ٤ ــ ر ع مجله روایات عامیانه مقاله باسه ٥ ــ ص ۲۱۲ این کتاب ٦ بنابرعقیده‌ناو Nau (RHR) دراینجا نامه تنسرخلاصه مضمون فرمان شاهپور دوم را که درسال ۳٤۰ صادر شده و دراعمال شهدا مذکور است میرساند

ص ۲٦٥ - ۱ نامهٔ تنسرکه آخرین‌عبارت آن باین جمله ختم میشود و ، دیگر عضو را تعرض‌نرسانند، ج‌مینوی ص ۲۱۸ - ر ع پرکوپ ۳ ــ آگاثیاس ٤ ــ ثعالبی ٥ ــ ر ع مثلا به بیهقی وشیروانی ترجمه رشر(شتوتگارت ۱۹۲۰) ٦ ــ پرکوپ

ص ۲۲٦ - ۱ ــ پروکوپ ۲ ــ ج دخویه ۳ ــ اینکه خسرو یك شاهزاده ترکی را بزنی اختیار کرده باشد مطابق تاریخ است این زن دختر ایستامی‌خاقان برادرکوچك سنجیبو میباشد و از او هرمز چهارم بدنیا آمد (ر ع شیدر ایرانیکا) ٤ ــ این قصه نظایر بسیار دارد ر ع ص ۲۰٤ این کتاب در تاریخ پیروزه ــ ابن خردادبه (BGA) همین مطلب را ذکــر کرده است ولی بجای خاقان ترك پادشاه خزر مینویسد ٦ و ۷ ــ جاحظ

ص ۲٦۷ - ۱ـ ط ن ۲ ـ ص ۲٥٤ این کتاب ۳ ــ ر ع ص ۲٤٦ــ۲٤۷ این کتاب ٤ــ ر ع پرکوپ

ص ۲٦۸ - ۲ ــ پرکوپ ۳ ــ زروان یا زوران ویابقول‌فردوسی زبرگان روایت ثعالبی دو نفر از اشراف عصر خسرو اول را با هم اشتباه نمود و دشمن مه بد را آذر و بنداذمی نامید (آذروبنداذ و این کلمه شکل قدیمی آذرگنداذ بوده) ٤ ــ ثعالبی شاهنامه فردوسی ٥ ــ ر ع ن ط ٦ ــ خرابه های پایتخت ساسانی راهرتسفلد درکتاب‌آثار باستانی حوزه فرات و دجله وصف کرده است راجع بتاریخ طیسفون وسلوسی‌رع استرك سلوسی و طیسفون کاوشهائی‌که ازطرف دولت آلمان بعمل آمده از سال ۱۹۲۸ در زیر ریاست رتر شروع شده وگزارشهای میرورتر،واچ سموت دراین باب قابل مطالعه است آلمانها باشتراك موزه‌صنایع متروپولیتن نیویورك کاوش هارا تعقیب نموده‌اند ر ع مقاله اپتس وکوهنل وواچ سموت وسمیث ۷ ــ این‌لفظ جمع است راجع بمفرد ماحوزا (شهر شهر بزرگ) ر ع بمابعد ۸ ــ ر ع زاره هرتسفلد

ص ۲٦۹ - ۱ هوز و ارش این کلمه بابا است Streck ۲ ــ آمین ۳ ــ ط ن ٤ــ ر ع ص ۱٥۸ این کتاب

ص ۲۷۰ - ۱ ــ مصنفین چینی طیسفون را

سوپین S su-pin خوانده‌اند (هیوث چین و روم شرقی) نام دیگر چینی پایتخت ساسانیان سولی بود Su-li (ایضاً ص ۱۹۸) احتمال داده میشود از لغت پهلوی سوریگ (سریانی) گرفته شده باشد هیوئن تسیانگ او را سولا تانگ نا (سورستان «سوریه») مینامد بیل گزارش‌های بودائی ج۲ ۲ — در عربی مدینه العتیقه زاره هرتسفلد اسمیث در نقشه خود (ش ۳۷) مجموعهٔ شهرهای تیسفون وسلوسی را کتیسفون و مدینة العتیقه نام میبرد Asfanabr ذکر شده‌است) ۳—زاره هرتسفلد کتاب باستان شناسی فرات و دجله ۴ — در عربی الرومیه‌است ۵— تئوفیلاکت بارهبرائوس رع زاره هرتسفلد باستان شناسی فرات ودجله ۶ — مروج

ص ۲۷۱ - ۱ — ط ن ۲ — پروکوپ ۳— وه اردشیر در پهلوی «به اردشیر» اما بعقیده نلدکه معنای حقیقی آن خانه اردشیر است وه همان به آرامی است ۴— زاره هرتسفلد باستان شناسی فرات و دجله ۵ — ماخوذ از مفرداست مقایسه شود با ص ۲۷۸ این کتاب بنابر متن کتاب آمین کش یا کخه سریانی نام دیگر سلوسی بود اما میرگوید که کلمهٔ کشه بغلط داخل کتاب آمین شده زسیموس عبارتی داردکه تقریباً عین مطالب آمین است در آنجا نیز این کلمه را به صورتی آورده که فساد در آن راه یافته است مطابق عبارت دیگری که آمین در کتاب ۲۴ بند ۶ میآورد کش قدری دورتر از سلوسی واقع بود یعنی در مصب نهر ملکا که بدجله میریزد

۶ — برلینر مقالات راجع بجغرافیا و مردم شناسی بابل

ص ۲۷۲ - ۱ — سترك سلوسی و تیسفون ۲ — مقالات راجع بجغرافیا و مردم شناسی بابل سترك همچنین رع دائرة المعارف اسلام مقالهٔ مداین ۳ — سترك ۴ — ط ن لسترانج قلمرو خلافت شرق ۵ — شمید (سیریا ۱۹۳۴)

ص ۲۷۳ - ۱ — آمین مارسلن ۲ — زاره هرتسفلد باستان شناسی

ص ۲۷۴ - ۱ — خرابی قسمتی از بنا مربوط بیکی از خلفاء نخستین عباسیان میباشد اغلب مصنفین عرب این عمل را بمنصور نسبت میدهند (۷۵۵—۷۵۴) چون هزینه خراب کردن بیش از استفادهٔ بوه که از آن انتظار داشتند لذا باین کار ادامه ندادند در یکی از روایات پارسی (روایات داراب هرمزد ج ۲ چ بمبئی ۱۹۲۲) افسانهٔ راجع باین امر ذکر شده است رع سترك عبارت مذکور رزنبرگ (سن پطرزبورغ ۱۹۱۲)

۲ — مجلهٔ آثارقدیم ج ۳ دسامبر ۱۹۲۹ ص۴۴۷

ص ۲۷۵ - ۱ — زاره هرتسفلد مقایسه شود با دیولافوا ۲ — BGA

ص ۲۷۶ - ۱ — هوبشمان صرف و نحو ارمنی این‌کلمه رابعدها برای تشکیلات اسلامی انتخاب نمودند بعقیده ابن خلدون کلمهٔ دیوان در بدو امر اطلاق بر دفاتر درآمد و هزینه می شده و بعدها معنی آن توسعه یافته و اطلاق شده است بر محل کار عمال مالیه و مأمورین وصول مالیات و بالاخره بتمام ادارات دیگر شمول یافته است ۲ — بلادری از قول ابن مقفع رع ن ۳ — مقایسه شود با ص ۱۱۸ و

۳۰—۱۲۹ این کتاب بنی‌امیه دفتری برای خراج ودفتری مربوط بدر آمد دولتی برای نگاهداری حساب اجاره اراضی بیت‌المال داشتند درزمان متوکل خلیفه عباسی دیوانی برای خراج ودیوان دیگری برای ثبت هزینه موجود بوده است۴— نقل از ابن مقفع ر ع ن

ص ۲۷۷ - ۱ — فوستوس بیزانسی چ لانگلوا پاتکانوان مجله آسیائی ۱۸۶۶ مسعودی (مروج) راجع بمهرهای چهارگانه خسرو اول و نه‌گانه خسرو دوم تفصیلی ذکر میکند ۲ هرپا ۳ بارتلمه Zum altiran- wörterbuch هرپا ۴ در این عنوان شك است ر ع هوبشمان صرف و نحو ارمنی ۵ هوفمان ۶ اردشیر سوم را که در هفت سالگی بتخت نشست ماه آذرگشنسب خوانسالار تربیت کرد ط ن ۷ پاتکانیان عبارت مذکور۸— ایضاً ۹ هوبشمان عبارت مذکور کارنامك ۱۰ اونوالاخسرو و غلامش متن کارنامك که نوشیروان چاپ نموده (بمبئی ۱۸۹۶) یکنفر داران دربذ را نام میبرد که رئیس دربانان بود در متن پشوتن سنجانا از این عنوان فقط دو حرف اول ضبط شده است ۱۱ هوبشمان۱۲— در کارنامك پشتیگ بان سالار و موبذان موبذ و ایران اسپهبذ و دبیران مهشت را از خواص پادشاه و مربی اسواران نامیده اند ۱۳ — رع ص ۱۰۸ تا وادیا نطق سرمیز که از زمان ساسانیان مانده است ۱۴ در هر حال همه هرزhamaharz مقامی بس مهم بوده ارمنیان آنتیگون را همه هرزاسکندرکبیر نامیده اند

(هوبشمان صرف و نحو ارمنی) ۱۵ — حتی سربازان پاسبان نیز از نجبا بوده اند (ر ع ن ط) ۱۶ ط ن ۱۷ — نامهٔ تنسر

ص ۲۷۸ - ۱ — آمین مارسلن کتاب ۱۸ مقایسه شود با فوستوس بیزانسی چ لانگلوا ۲ ط ن ۳ ط ن ۴ آگاثیاس ج۲ ۵ لابور راجع بطب ر ع بفصل هشتم ۶ هوبشمان صرف و نحو ارمنی ۷ — تئوفیلاکت کتاب ۵ ۸ — زاره هرتسفلد سفر باستان شناسی ۹ — ر ع به بعد

ص ۲۷۹ - ۱ — ط ن ثعالبی بلعمی ۲ — یوستی تاریخ ایرانیان قدیم ۳ — ر ع ن ط ۴ تئوفیلاکت ج ۴- ۵ رع ص۳۸-۲۷ این کتاب ۶ گتوالد ص ۵۷

ص ۲۸۰ - ۱ — دیولافوا بابلن فهرست مهر های کتابخانهٔ ملی زاره صنایع ایران باستان ۲ فلاندن و کست آندره آس ستاز تخت جمشید

ص ۲۸۱ - ۱ زاره تصویر پادشاه را در کتیبه ونقش او را در جام شبیه دانسته و نتیجه گرفته است که در هردو مورد تصویر خسرو دوم را کشیده‌اند(نقوش برجسته) اما هرتسفلد (رسالهٔ تخت خسرو) شکل روی جام را از خسرو اول میداند تاجیکه شاه برسر دارد بدون تردید تاج خسرو اول است ولی در روی کتیبه شکل تاج خوب تشخیص داده نمیشود ۲ — ن ط ۳ مقایسه شود با هرپا

ص ۲۸۱ - ۱ — توادیا یك نطق سر میز از

عهد ساسانیان ۲ + ۳ ج قاهره ٤ — ج قاهره ص ۹۰ — ۸۹ بعد مصنف میگوید که خسرو اول معمولا روز های شنبه حجامت میکرده و روز شنبه صبح منادی رعایا را خبر میکرده است که در آن روز حجامت نکنند این شرح عجیب بنظر میرسد زیرا که مستلزم آنست که در زمان ساسانیان حساب هفته شماری متداول بوده باشد (مقایسه شود با ص ۱۱۰ یادداشت ۱ این کتاب) ۵ — اینکه در کتاب التاج چ قاهره عبارتی از کتاب الاغانی ذکر شده بنظر من مرادش کتاب الآئین است یعنی آئین نامک ٦ — در ص ۲۵ مصنف صحبت از اسواران از نژاد شاهان مینماید مقایسه شود با ص ۲۵۹ این کتاب ۷ — مسعودی در مروج (ج ۲ ص ۱۵۳) همین روایت را آورده با این اختلاف که گوید در طبقه اول محارم و خوانندگان قرار داشته‌اند و مرزبانان و شاهان خراجگذار که دو دربار شاهنشاه بوده‌اند واسپاه بذان جزء طبقهٔ دوم بوده‌اند و البته این مورد اختلاف صحیح نیست ثعالبی حکایت میکند که ولاش جمعی از مسخرگان را بخدمت خود آورده بود تا بوسیلهٔ مزاح آنان کار ها را پیش ببرد و پادشاه را بوسیلهٔ شوخی های خود خرم و شاد نمایند ولی آنان را منع فرمود که در سه محل باو نزدیك شوند پرستشگاه و بارگاه عام و میدان جنگ ۸ — تاج ص ۲۸ — ۲۵

ص ۲۸۳ - ۱ - بیانات جاحظ خوب روشن نیست بنا بر مسعودی (مروج ج ۲ ص ۱۵۳) که در اینجا نیز تابع همان منبع کتاب جاحظ است وهرام در طبقه بندی رامشگران تغییراتی داد آنانرا که در طبقهٔ متوسط بودند بطبقهٔ اولی برد و آنانرا که در طبقهٔ پسین جای داشتند داخل طبقهٔ متوسط کرد هفت درجه رجال دولت (رع ص ۲٦۱ این کتاب) و سه طبقهٔ درباریان دو دستهٔ مختلف میباشند و مسعودی آنها را جدا ذکر میکند ۲ — جاحظ تاج ص ۲۹—۲۸ ۳ — مروج ج ۲ ٤ — مقایسه شود با ص ۲۵۹ و ۲۸۲ این کتاب ۵ — در فصل بعد صحبت از موسیقی خواهیم نمود

ص ۲۸٤ - ۱ — تاج ص ۳۰ — ۲۹

۲ — یکی از شاهان اشکانی بنام اردوان (؟)

۳ — کلمهٔ تنقل در نسخه بدل صحیح تر از شغل است ٤ — جاحظ ص ۷۷ حکایت مربوطست باسب موبدیکه در حضور قواد سرگین انداخت ۵ — ایضاً ص ۸۰ ٦ — ایضاً ص ۷۰ ۷ — ایضاً ص ۱۲٤

ص ۲۸۵ - ۱ — ص ۱۲۵ ۲ — که بعد بهرام پنجم شد ۳ — بنا بر طبری (نلدکه) بهرام از کوچکی نزد منذر بزرگ شد بعد بدربار پدرش آمده مدتی آنجا بماند

٤ — سیاست نامه چ شفر حکایاتیکه برای شهرت این رسم ذکر شده منحصراً از تاریخ ساسانیان نقل گردیده و بنا بر این واضح است که تخمه ساسانیان که در سطر ۱۳ متن فارسی ذکر شده غلط است و بایستی آنرا تخمهٔ ساسانیان خواند مقایسه شود با تاریخ ما قبل اسلام یعقوبی چ هوتسما ص ۱۹۲ راجع بحرف صوت «زه» که ظاهراً محرف «زی»

بوذو « زی » مخفف زیواست که بمعنی زنده بمان میباشد کلمهٔ زه در فارسی جدید هم هست ٥ — کارنامك بند ١٠ ٦ — رع بحکایتی که نظامی عروضی در چهار مقاله آورده است مضمون آن حکایت اینست که سلطان محمود غزنوی فرمود سه مرتبه دهان عنصری را از جواهر پر کنند ٨ — جاحظ تاج ص ١٤٥ ٨ — ایضاً ص ١٥٨ اردشیر اول و خسرو انوشیروان

ص ٢٨٦ - ١ — رع ص ١١٢ و ١١٣ این کتاب

ص ٢٧٨ - ١ — جاحظ تاج ص ٥٠ — ١٤٦ راجع بسلام عام هنگام نوروز و مهرگان رع ص ٢٠٩ این کتاب ٢ — ابن خلدون
٣ — فوستوس بیزانسی چ لانگلوا
٤ — پروکپ ٥ — هردت کتاب ٨
٦ — این عنوانیست که یزدگرد اول به منذر از ملوك عرب داد (ط ن مقایسه شود با هرپا) در نهایه (ص ٢٢٢) بجای آن مسترامستران (مسترمستران) نام میبرد که بمعنی اعظم عظما است ٧ — عنوان سرداریکه یمن را بنام خسرو اول فتح کرد این بوده است (ط ن مقایسه شود با مارکوارت ایرانشهر) ٨ — در زبان ارمنی هزاروخت Hazarawukht است لقب زرمهر و سپهبد ویستهم چنین است (ن ط هوبشمان صرف ونحو ارمنی) ٩ — ط ن. ١٠ — یعنی هزار مرد دارای قوه هزار مرد فاتح یمن وهریز باین نام ملقب بود همین عنوان را بعد ها خسرودوم بیك سردار رومیکه

موریس امپراطور روم بکمك او فرستاد اعطاء نمود (ن ط) ١١ — رع ن ط ١٢ — مرزبانی از گنزك آذربایجان ١٣ — نام افتخاری سمبات باگراتونی (پاتکانیان مجله آسیائی ١٨٦٦ هوبشمان صرف و نحو ارمنی) درجنگ قادسیه افسری ایرانی ملقب به خسرو شنوم بوده است (ط)

ص ٢٨٨ - ١ — لقب ورزیترتس Varaztirots ارمنی (پاتکانیان مجله آسیائی ١٨٦٦ هوبشمان صرف و نحو ارمنی ٢ — فوستوس بیزانسی چ لانگلوا و یمند (گومند) سرحد ٣ — الیزه لازارفارپی این لقب را وه تن شاپور ذکر کرده است ٤ — نام لقبی است که به منذر از ملوك عرب داده شده در کتاب نهایه (ص ٢٢٢) بجای آن لفظ اوزود خرهی Avzüdh-khurrahë آورده است که ظاهراً تحریف کلمهٔ اوزوذخرمی (یزدگرد) باشد که مرادف رام اوزوذ یزدگرد است ٥ — نخو Nakhv که صورت تفصیلی آن نخوست است. (یعنی اولین رع) به نخویر و غیره ص ٦ یادداشت ١ این کتاب رع هرپا ٦ — وراز (گراز) هرپا شاهپور وراز مرزبان آذربایجان در زمان شاهی نرسه (فوستوس بیزانسی چ لانگلوا) احتمال قوی داده میشود این نام لقب را در جوانی در زمان شاهپور اول گرفته باشد ٧ — پایکولی ٨ — رع ضمیمه این کتاب ٩ — در زمان سلطنت فعلی القاب منسوخ شده است ١٠ — هوفمان ١١ —

این مطلب را آمین مارسلن در کتاب ۱۸ در مورد یکی از رومیان نقل کرده است که بپاداش خدمتی که بایران و خیانتی که بروم نمود پادشاه باو تاج افتخار عطا کرد پس خارجیها میتوانستند در زمان شاهپور دوم در طبقات عالیه وارد شوند ۱۲ — پرکپ کتاب ۱ ۱۳ — ط ن ۱۴ ص ۱۲۸ رتشتین ۱۵ — فارسنامه ص ۹۷

ص ۲۸۹ - ۱ — گوشت پخته و تره و خاگینه که در نان تنگ پیچند و مانند نواله سازند برهان قاطع ۳ — جاحظ تاج ص ۱۷۳ ۳ ایضا ص ۱۸ ۴ — ایضاً ص ۱۷۳ ۵ — در دوره اسلامی اگر شخصی از طرف دولت تعقیب میشد درصورتیکه در مسجدی بست می نشست در امان میبود بنظر میرسد که در ازمنه قدیم آتشکده ها هم پناهگاه محسوب میشده است ۶ — پرکپ ۷ — ط ن

ص ۲۹۰ - ۱ پدرش استاندار نصیبین بوده ۲ — هوفمان ۳ — ط ن ۴ — سفیر بایستی علت مأموریت خود را قبل از رسیدن بحضور شاه بگوید تا بتوانند جواب تهیه کنند قراولان خاصه را که همراه اومینمودند بایستی مواظب باشند که راجع باوضاع مملکت موفق بجاسوسی نشود سفرائیکه ازجانب دولت ایران بدربار های خارجه فرستاده میشدند بایستی سعی نمایند حتی الامکان راجع بوضع راه ها و تنگه ها و معابر آگاه شوند و بفهمند درکجا رودخانه و چاه آب یافت میشود کجا ممکنست علوفه تهیه نموده و امور آن کشور را کی اداره میکند سپس راجع باخلاق پادشاه آن کشور و اطرافیانش و قوای نظامی و غیره اطلاع حاصل نمایند خواجه نظام الملک در سیاست نامه راجع بطرز پذیرائی سفرا در زمان خود مینویسد که مسلماً تقلید از رسوم قدیمهٔ ایران است و موافقست با آنچه فردوسی در این باب گوید و ما سابقاً خلاصهٔ آنرا ذکر کرده‌ایم ۵ شاهنامه

ص ۱۹۱ - ۱ ابن خردادبه BGA ۲ — جاحظ تاج ص ۱۲۲ ۳ — بیلی آثار بودائی ۴ — مقایسه شود بانغ نسک دینکرد کتاب ۹

ص ۲۹۲ - ۱ — ن ط ۲ راجع بچوگان بازی ر ع به اینوسترانتزو بنابر روایت عیون الاخبار ابن قتیبه که از آئین نامک اقتباس کرده است ۳ — راجع ببازی شطرنج ر ع به بند ۴ کارنامك دور از مرکز شهر میدانهای اسب دوانی یافت میشد که در آن رائض ها اسبها را تمرین میدادند و در آنجا اسب دوانی نموده و مشق تیراندازی میکردند دینکرد کتاب ۸ (پشوتن) بنابر سکاذوم نسك راجع بتربیت پرندگان برای شکار کتبی موجود بود (فهرست ص ۳۱۵ اینوسترانتزو نریمان نفوذ ایران) یادداشت هائی راجع به تیراندازی که درعیون الاخبارابن قتیبه از روی آئین نامك آورده شده توسط اینوسترانتزو تفسیر و چاپ شده است ۵ — ر ع ص ۱۹۰ این کتاب ۶ — ط ن ۷ — فرایمن پندنامك زردشت ۸ یك نطق سرمیز عهد ساسانیان ۹ — متن پهلوی خسرو و غلامش چ اونوالا آن غلام خسرو

نامداشته (رع ص ٦١ یادداشت ١ این کتاب) ثعالبی در شرحیکه ازسلطنت خسرو دوم نوشته عباراتی از مکالمهٔ خسرو با غلام خوش آرزو نقل نموده است این عبارات مأخوذ از یك نسخه قدیمی است که بانسخهٔ چاپ آقای اونوالا اختلاف دارد در این دو نسخه چنانکه مشهود است نخستین اختلاف راجع به پادشاه است که یکی خسرو اول و دیگری خسرودوم ذکر نموده است همچنین راجع بنام غلام اما باعتقاد آقای بیلی کلمهٔ و اسپوهر که در متن پهلوی آمده حاکی از رتبهٔ اجتماعی آن غلام است و درآن نسخه اسم خود اوکه خوش آرزو است ساقط شده بعلاوه هریك از آن دو نسخه حاوی عباراتیست که در نسخهٔ دیگر مفقود است مثلا تفصیل راجع بتربیت در نسخهٔ ثعالبی دیده نمیشود ١٠ زن در حقوق ساسانیان ١١ — دینکرد کتاب ٩ - ١٢ - بارتلمه حقوق ساسانی و زن در حقوق ساسانی

ص ٢٩٣ - ١ ج وستنفلد ج ٢ باربیه دمنارد

ص ٢٩٤ - ١ + ٢ + ٣ + ٤ + ٥ + ٥ مکرر از دینکردکتاب‌هشتم - ٦ — این متن در ج ٤ ج پشوتن یافت میشود ٧ ـ وندیداد فقرهٔ ٧ ٨ ایضاً ٩ — میتوان اینگونه هم ترجمه نمود : بتواند بسیار بخواند (مراد خواندن دعا است برای شفای مریض) ١٠ — وندیداد

ص ٢٩٥ - ١ — بنا بر دستور وندیداد وقتی امتحان کامل خواهد بود که سه تن از کفار را مورد عمل قرار داده باشند ٢ + ٣ + ٤ + ٥ وندیداد ٦ — وندیداد رع دارمستتر 2A

ص ٢٩٦ - ١ و ٢ ـ وندیداد ـ بیرونی درکتاب الهند عبارتی آورده است که عباس اقبال در رسالهٔ ابن‌المقفع ونیز گابریلی توجه مارا بآن جلب کرده‌اند گوید ابن‌المقفع در ترجمه کلیله و دمنه فصل برزویه را افزوده است تا در اذهان اشخاصی که ایمان آنها ضعیف است تولید شك کند پس آنگاه آنان را بمذهب مانی دعوت نماید (کتاب الهند چ زاخائو) باید دانست در مقدمه سخنی از مذهب مانی نمیراند اما از طرف دیگر همچنانکه بعد خواهیم دید دور از تمایل بآن مذهب نیست چیزیکه حائز اهمیت است اینستکه بیرونی میگوید ابن المقفع مقدمه را افزوده و بعبارت دیگر میخواهد بگوید که مقدمه در اصل پهلوی موجود نبوده ولی بیرونی نمیگویدکه مقدمه‌را ابن‌المقفع جعل کرده است در واقع آثار عهد خسرو بطوری در این قسمت دیده میشود و بقدری اشارات راجع بآنزمان در بر دارد که یکنفر مصنف قرن هشتم ممکن نیست آنرا ساخته باشد و در نظر من صحت آن قابل تردید نیست ابن‌المقفع شرح حال برزویه را که بعنوان کتاب مستقلی وجود داشته ترجمه کرده و در ترجمه کلیله و دمنه خود داخل نموده است و هماطور که نلدکه (ترجمه مقدمه برزویه از روی متن ابن‌المقفع) وگابریلی فرض نموده‌اند کاملا ممکنست ابن‌المقفع آزادانه در شرح حال برزویه تصرفاتی کرده باشد اما مفاد فصلی را که ابن المقفع درابتدای کلیله

قرار داده حتماً بقلم برزویه نوشته شده است
۳ — یعنی اسواران ٤ — ارمزد یا یزدان
ص ۲۹۷ - ۱ — ن برزویه مقدمه کلیله و دمنه
۲ — یعنی شاهنشاه و شاهزادگانی که بعنوان شاه حکومت میکردند ۳ — ن ٤ — ایضاً
٥ — ایرانیها از کلمهٔ باد عنصر هوا را نیز اراده میکردند

ص ۲۹۸ - ۱ — نامهٔ هرتل به نلدکه ۲ — ن ط
۳ — لابور ص ۱۷٥ مقایسه شود با ص ۲۲۸ این کتاب چند سال قبل از آن تاریخ مارنها از قسطنطنیه فرار کرده بود از ترس اینکه مبادا کشته شود زیرا که از انکار عقاید نسطوریه خودداری کرده بود ٤ — لابور

ص ۲۹۹ - ۱ — لابور ۲ — رع ص ۲٦۲ این کتاب ۳ — رع مقاله آندراس در انتشارات آکادمی پروس ۱۹۱۰ پس از مرگ آندراس قطعات مزامیر را بار بچاپ رسانیده است ٤ — رع لابور

ص ۳۰۰ - ۱ — آگاثیاس ج ۲ گوید جمعی بر این عقیده‌اند که خسرو تصنیفات ارسطو و افلاطون را بسیار دوست میداشته ۲ — ایضاً
۳ — ایضاً ج ۲ ٤ — رع ص ۳۰ این کتاب وهرتسفلد (باستان شناسی) بر این عقیده است که این بازی سابقاً در ایران معمول بوده

ص ۳۰۱ - ۱ — ن برزویه رزنبرگ یادداشت های ادبیات پارسی ۲ — اواخر مقدمه برزویه ۳ — شاهنامه وغرر ثعالبی

٤ — در باب صحت و سقم این قسمت از مقدمه برزویه من عقاید خودرا درخطابهٔ که در پاریس درسال ۱۹۳۲ ایراد نمودم اظهار داشته‌ام پل کروس (مجله تحقیقات شرقی ۱۹۳۳) همین ملاحظات را نموده است و شباهت هائیرا که بین تفکرات برزویه وپولوس پرسا موجود بوده ذکر کرده است

ص ۳۰۲ - ۱ — ن برزویه ۲ — رع ص ۹۸ — ۹۷ این کتاب ۳ — رع ص ۳۰ این کتاب ٤ — پند نامه بزرگمهر

ص ۳۰۳ - ۱ — مینوگه خرد ۲ — پند نامه آذرباذ ۳ — مینوگه خرد ٤ — پند نامه بزرگمهر ٥ — پند نامه زردشت ٦ — ارداگ ویرازنامگ. در اسپند نسک نسخه‌دیگر ازاین عبارت موجود بوده ۷ — پندنامه بزرگمهر
۸ — پندنامه آذرباذ ۹ — ارداگ‌ویرازنامگ
۱۰ — مینوگه خرد ۱۱ — ایضاً ۱۲ — پند نامه بزرگمهر ۱۳ — پند نامه آذرباذ
۱٤ — پند نامه بزرگمهر ۱٥ — مینوگه خرد ۱٦ — پند نامه آذر باذ ۱۷ — ایضاً
۱۸ — مینوگه خرد ۱۹ — دینکرد (سکاذوم نسك) (سوذگرنسك)

ص ۳۰٤ - ۱ — مینوگه خرد ۲ — ایضاً
۳ — ایضاً پند نامه آذر باذ دینکرد ۳ مکرر — پند نامه بزرگمهر فقرات ۱٦۹ و ۱٦۰ ج پشوتن سنجانا به پند نامه وبزرگمهر تعلق ندارند بلکه در واقع یکی ازهفت اندرزی را که وست ذکر نموده نشان میدهند GIPh رع فریمان PZ

ص ۳۰۵ - ۱ — هوفمان ۲ — عقیده اختیار در مذهب زردشت را ویلیامس جکسن در رسالهٔ خود موسوم به تتبعات در باب دین زردشتی مورد بحث قرار داده است ۳ — رع تاوادیا در ۱۱ Z ۱۹۳۱

ص ۳۰۶ - ۱ — بند ٦ - ۲ — یعنی پیروان عقیده قدم زمان ۳ — در این عبارت کلمهٔ دهری را برمردمان آزاد فکر اطلاق کرده‌اند و آقای تاوادیا از روی همین جمله معتقد شده است که مراد یکی از فرقه های عهد ساسانی نیست زیرا که لفظ دهری مشتق از کلمهٔ دهْر عربی است بمعنی زمان ومال و بخت وَ مصنفین اسلامی هم یکی از فرقه ها را بنام دهریه خوانده‌اند مسلماً نکته که آقای تاوادیا ذکر کرده صحیح است اما باعتقاد من لفظ دهری در عبارت مذکور ترجمهٔ کلمهٔ زروانیك بوده که در اصل وجود داشته است و مصنف کتاب مذکور مقصودش رد یکی از فرقه های مادی عصر خود بوده که درجنبه مادی عقاید زروانیه افراط روا میداشته‌اند اما ما حقیقة نمیدانیم آیا زروانیه در عهد ساسانیان نیز افکار مادی را تا باین پایه رسانده بودند یا نه

٤ — رع ص ۸۹ این کتاب ٥ — شاهد ما فصل اول بندهشن ایرانی است رع ص ۹۷ این کتاب

ص ۳۰۸ - ۱ — رع تحقیقات نلدکه در باب برزویه احتمال‌قوی میرودکه ابن المقفع درنقل شکایتهای برزویه طبیب مخصوص خسرو قدری جنبهٔ بد بینی آنرا مؤکد ساخته باشد و از مصائب زمان خود چیزی برقول برزویه افزوده باشد ولی هیچ دلیلی در دست نداریم بر اینکه اساس این شکایات نومیدانه از قلم برزویه تراوش نکرده باشد

ص ۳۰۹ - ۱ — ترجمه زتنبرگ ۲ — ن

ص ۳۱۰ - ۱ — ط ن ۲ — لابور

ص ۳۱۱ - ۱ — رع مارکوارت ایرانشهر

ص ۳۱۲ - ۱ـ بفارسی پرویزگویند ۲ـ راجع باین حوادث منع عمده تاریخی است که تئوفیلاکت نوشته است

ص ۳۱۳ - ۱ — نلدکه اول کسی است که توجه را نسبت باین افسانه جلب کرده است (ن ط) در رسالهٔ که بزبان دانمارکی نوشته‌ام نکات عمده این افسانه را تنظیم نموده‌ام

۲ — رع خاتمه این کتاب ۳ — رع مارکوارت ایرانشهر

ص ۳۱٤ - ۱ — بنا برافسانه بهرام چوبینه ویستهم بدست زنش‌گردیگ خواهر بهرام کشته شد این زن بعدها زن خسرو دوم گردید راجع بتاریخ عصیان ویستهم رع ن ط

۲ — ن ط لابور ۳ — پل پیترس در انتشارات دانشگاه سن ژزف بیروت متن عربی تاریخ یکنفر عیسوی را راجع بتسخیر بیت‌المقدس بدست ایرانیان در ٦١٤ منتشر کرده است ٤ و ٥ — مارکوارت ایرانشهر

٦ — تاریخ بی نام گویدی Guidi ترجمه ن ۷ — ظاهراً افسانه عربی عمرالنعمان و پسرانش که درکتاب الف لیله مندرج است

مبتنی بر قصصی است که در باب فتوحات این سرداران در افواه متداول بوده است رع گرگوار پهلوانان گم نام سالنامه بنگاه لغت و تاریخ شرقی ج ۲ (۳٤ — ۱۹۳۳) چ بروکسل ۱۹۳٤

ص ۳۱۵ - ۱ — یوستی GIPh ۲ مارکوارت ایرانشهر ۳ — تئوفیلاکت ج ٤

ص ۳۱٦ - ۱ — حاجت بذکر نیست که این عدد مثل عدد بزرگانی که بنا بر گفته طبری (رع ص ۳۱۰ این کتاب) بدست هرمز چهارم کشته شده‌اند مبالغه آمیز است زاذان فرخ را میتوان احتمال داد که همان فرخ زاد باشد ۲ — ط ن

ص ۳۱۷ - ۱ — طن تاریخ بی نام گویدی ترجمه ن ۲ - ن ط ۳ - تاریخ بی نام گویدی ترجمه ن ٤ — ن ط ٥ — تاریخ بی نام گویدی ن

ص ۳۱۸ - ۱ و ۲ — تاریخ بی نام گویدی ۳ — تاریخ بی نام گویدی ط ن رتشیتن ٤ — ص ٦۸۹ ٥ — تاج ص ۱۸۰ و ۰ روج ٦ — بنا برقول مسعودی اسقفی از خراجگزاران ایران بوده است ۷ — عیسویان مشرق زمین برای دعوت بنماز بجای زنگ ناقوس چوبی بکار میبردند افسانه‌های دیگری نیز راجع بخسرو و شهر وراز در طبری نقل که و بیهقی مذکور است بین پادشاه و سردار بزرگش اختلافاتی موجود بود که جزئیات آن بر ما مجهول است و منتهی بعصیان شهر وراز که بعد ها از آن صحبت خواهیم کرد گردیده است خسرو بوسیله جاسوسان یکی از روحانیان را که در پا تخت مردم را بردولت ساسانی میشورانید شناخت و او را نزد حاکم شهر دیگری فرستاد تا پس از تسکین شورش پاتخت او ر بهلاکت رساند (کتاب التاج جاحظ ص ۵۸) در کتب عربی که نوع آنرا ادب گویند قصصی راجع بخسرو دوم دیده میشود که صحت آن مشکوك است مثلا رع بیهقی ص ۱۵۵ و ٤۹۰ و محاسن منسوب بجاحظ

ص ۳۱۹ - ۱ — ط ن

ص ۳۲۰ - ۱ — راجع بمعنی دستکرت دستگرد ، زمین ، رع کیسگر WZKM ۲ — زاره هرتسفلد ۲ مکرر — حمزه و ابن قتیبه ۳ — سفر باستان شناسی ٤ — نقوش ایران سفر باستان شناسی

ص ۳۲۱ - ۱ — رع دمرگان هیئت علمی در ایران و هرتسفلد نقوش ایران زاره هرتسفلد ۲ — هرتسفلد دروازه آسیا ۳ — رع ص ۱۷٤ این کتاب ٤ — هرتسفلد دروازه آسیا

ص ۳۲۲ - ۱ — هرتسفلد دروازه آسیا ۲ — هرتسفلد دروازه آسیا رع مرگان ۳ — دروازه آسیا

ص ۳۲٤ - ۱ و ۲ — دروازه آسیا ۳ — مقایسه شود با هرتسفلد خراسان (مجله اسلام) ٤ — آقای گدار و خانمش وهاکن آثار باستانی بودائیان با میان

ص ۳۲۵ - ۱ — ابن حوقل (قرن دهم میلادی)

از روی کتاب عمروبن بحرالجاحظ رع هرتسفلد دروازه آسیا ۲ ـــ رع ط و ن مقایسه شود با ص ۱۹۰ این کتاب ۳ ـــ دروازه آسیا مقایسه شود با زاره در (زاره هرتسفلد) نقوش ایران

ص ۳۲۶ - عبارت یاقوت که هرتسفلد در ص ۸۲ دروازه آسیا ذکر نموده است

۲ ـــ دروازه آسیا ۳ ـــ فلاندن و کست

٤ ـــ دروازه آسیا مقایسه شود با مرگان

٥ ـــ ص ۳۸ ـــ ۳۷ این کتاب ٦ ـــ ج گتوالد

ص ۳۲۷ - ۱ ـــ ط ن در نهایه تقریباً همین اعداد ذکر شده و هردو از یك منبع گرفته شده مقایسه شودبابلعمی ج زتنبرگ ۲ـــج زتنبرگ ۳ ـــ ثعالبی ٤ ـــ رع فصل دهم این کتاب

٥ ـــ بعد از این شخص صحبت خواهد شد مقایسه شود با ص ۲۹۲ یادداشت ۸ این کتاب

٦ - رساله تخت خسرو سالنامه پروس ۷ ج مهل ج هفتم - ۸ رع ص ۳۰۰ این کتاب در رسالهٔ روز خورداذ ماه فروردین که از رسالات پهلوی است به هیجده چیز عجیب که درمدت هیجده سال سلطنت بدست خسرو افتاد اشاره شده است (مقصود از روز خورداذ ماه فروردین روز نوروز است) رع تذکره مدی نامه های آسیائی ۹ ـــ تاریخ بی نام گویدی ن مقایسه شود با ط و ن و ثعالبی ۲۰ ـــ ص ۷۰۲

ص ۳۲۸ - ۱ ـــ ثعالبی ۲ بلعمی ج زتنبرگ ۲ مکرر ـــ ثعالبی ۳ ـــ ص ۲۷۸ این کتاب ٤ ـــ ص ٦۹۸ نام این تخت را در خط عربی طاقدیس نوشته اند

ص ۳۲۹ - ۱ ـــ رسالهٔ تخت خسرو در سالنامه پروس ـــ متمم این مطالب درباستان شناسی هرتسفلد مذکور است ۲ ـــ مقالهٔ راجع به پروکوپ درتحقیقات آکادمی پروس

ص ۳۳۰ - ۱ ـــ راجع باشیاء قیمتی که بگنجهای خسرو دوم تعلق داشته توصیفاتی که کم و بیش صحیح است در دست هست رع مثلا کتاب المحاسن منسوب بجاحظ و بگدانو ۲ـــ زاره هرتسفلد سفرنامه باستان شناسی

ص ۳۳۳ - ۱ - مقایسه شود با ص ۲٤-۳۲۳ این کتاب ۲ ـــ رع زاره هرتسفلد نقوش ایران ومخصوصاً هرتسفلد دروازه آسیا

ص ۳۳٤ - ۱ ـــ مرگان هرتسفلد دروازه آسیا زاره صنایع ایران باستان ۲ ـــ ثعالبی ۳ ـــ رع ص ۲۹۲ یادداشت ۸ این کتاب این قسمت از سخنان غلام در متن پهلوی موجود نیست

ص ۳۳٥ - ۱ بیل اسناد بودائی راجع بعالم غربی ۲ ـــ دروازه آسیا ۳ ـــ ثعالبی ٤ ط بلعمی مقایسه شودبا بلوشه یادداشت راجع بیك قالی در قرن هشتم متعلق بعرب JRAS ۱۹۲۳ - ٥ ـــ ط ن مقایسه با چهارمین گناهی که بخسرو دوم نسبت داده اند ط ن

ص ۳۳٦ - ۱ ـــ خسرو و غلامش ج اونوالا مقایسه شود باعبارت ثعالبی ۲ - ثعالبی ۳ - نئوفیلاکت وبلعمی ٤ـــ مجلهٔ آسیائی سال ۱۸٦٦ بعضی براین عقیده اند که در مزن بدنیا آمده

(لابور) ٥ — بعقیدهٔ طبری ،اریا دخترمریس امپراطور روم بود منابع روم شرقی در بارهٔ این عروسی ذکری نکرده اند ر ع ن ط ٦ — ن ط کتاب محاسن منسوب به جاحظ

ص ٣٣٧ - ١ — ثعالبی ٢ ج مهل ٣— ج زتنبرگ ٤ —هرب دودا Herb w. Duda فرهاد و شیرین ٥ — ثعالبی ٦ — مخلوطی از مشك و عود و عنبر اشهب است

ص ٣٣٨ - ٢ ثعالبی ٣ — مقایسه شود باستا گلبرگ Stackelberg (WZKM)

ص ٣٣٩ - ١ - خسرو و غلامش چ اونوالا مقایسه شود باعبارت ثعالبی که در جزئیات کمی باعبارت رساله پهلوی اختلاف دارد

ص ٣٤٠ - ١ — صنایع ایران باستان ٢ بابلن رهنمای شعبهٔ مسکوکات هرتسفلد دروازه آسیا زاره صنایع ایران باستان ٤ — بابلن کتاب رهنمای شعبهٔ مسکوکات زاره صنایع ایران باستان ٥ و ٦ زاره صنایع ایران باستان

ص ٣٤١ - ١ و ٢ زاره صنایع ایران باستان ٣ ر ع ص ٢٨٣ این کتاب

ص ٣٤٣ - ١ — زاره صنایع ایران باستان ٢- خسرو وغلامش چ اونوالا ٣ - باربدکه مؤلفین عرب وایرانی آنرا معرب نموده فهلبد نوشته اند اصل پهلوی آنرا پهلبد دانسته اند باربذ را در خط پهلوی میتوان پهل بذ خواند و چون در نسخ خطی فارسی غالباً بین حرف ب و پ امتیازی نمیگذارند این کلمه پهلبذ نیز خوانده شده است و بغلط آنرا از ریشهٔ پهلو که بمعنی پهلوان است شمرده اند از طرف دیگر اگر دراصل پهلبذ میبود هرگز آنرا باربذ نمیتواستند بخوانند پس صحیحترین صورت این اسم باربذ است

ص ٣٤٤ - ١ - چ مهل چ هفتم —٢ — ثعالبی ٣ — رضا زاده شفق در ص ٦١ سال سوم مجله ایرانشهر مقالهٔ در خصوص باربذ نوشته است ٤ — فرخار از جهت حسن صورت سکنه و وجود معبد بت پرستان در قصص و افسانه ها شهرت دارد ٥ — نام واقعی آن دادار آفرید و این آواز همانست که ثعالبی آنرا یزدان آفرید نوشته است ٦ — ر ع برون JRAS ١٨٩٩ — ٧ — مروج

ص ٣٤٥ - ١ — اختراع خسروانی را به نکیسا که دیگری از رامشگران عهد خسرو دوم است نسبت داده اند چنانکه نظامی و خواجه سلمان نیز از اونام برده اند ر ع برهان قاطع ٢ — لغت پهلوی که اعراب آنرا به لحن ترجمه کرده اند برما مجهول است ٣ — این نیز دلیل است براینکه در تقویم زردشتیان عهد ساسانی حساب هفته مجهول نبوده است مقایسه شود باص١٦٤یادداشت١وص٢٩٧یادداشت(١) این کتاب ٣ - ایرج پسر فریدون‌را برادرانش کشتندویکی‌از اعقاب‌اومنوچهر انتقام‌خون‌اورا کشید ٥ - سیاوش پسرکیکاوس بامر افراسیاب پادشاه توران کشته شد و انتقام او را پس

از جنگهای طولانی پسرش کیخسرو کشید ۶ـــ ص۳۲۸ این کتاب ـ ۷و۸ـــ ص۳۲۷ این کتاب ۹ ـــ ص ۳۲۵ این کتاب ۱۰ ـــ ر ع رسالهٔ من راجع به بعضی از نامهای آوازهای ایرانی در عهد ساسانیان که در تذکره دستور هوشنگ مندرج است ـ در JRAS ۱۹۲۶ آقای فارمر همین مطلب را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار داده واز رسالهٔ این جانب بی اطلاع بوده است ر ع دو مقاله در مجله کاوه و ایرانشهر ۱۱ ـــ ر ع مخصوصاً بنونیست JA ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ و RHR ۱۹۳۲ مقایسه شود با مقالات من در مجله کاوه (نمره ٥ـــ٤ ص ۲۶ ـــ۲٤) ودر مجله BSOS ۱۹۳٤ـــ ۱۳ ـــ قطعه M ۱۳ ـــ JA ۱۹۳۰

ص ۳٤۶ - ۱ ـــ ماذیگان چترنگ . اونوالا خسرو وغلامش . بارتلمه. هرتسفلد باستانشناسی اختراع نیواردشیر را درافسانه ها به بزرگمهر نسبت میدهند ولی همانطورکه آقای هرتسفلد اظهار نظر کرده است نام این بازی میرساند که در زمان خسرو اول اختراع نشده بلکه در زمان شاهی بنام اردشیر که احتمال میتوان داد اردشیر اول بوده باشد ساخته شده است ۲ - ن ط ۳ - بموجب روایت موجود شمارهٔ آن بعدد ایام سال ۳۶۰ بوده است (ط ن)

ص ۳٤۷ - ۱ ـــ دینکرد کتاب ۹ (بغ نسک) ۲ ـــ ایضاً ـــ ۳و٤ ـــ لابور

ص ۳٤۸ - ۱ ـــ لابور ۲ ـــ نسخه بدل سایراملاک خود ـ ر ع گایگیر WZKM ۳ـــ هوفمان

ص ۳٤۹ - ۱ ـــ ترجمه ن ۲ ـــ لابور ۳ ـــ ط ن لابور راجع به کلمهٔ کروگ بذ ر ع بیلی BSOS ۱۹۳٤ ٤ ـــ هوگ تحقیقات در زبان پهلوی ر ع GIPh ج ۲ ـــ ٥ ـــ ایرانشهر ص ۱۶۳

ص ۳٥۰ - ۱ ـــ ن ۲ ـــ ترجمه ن ۳ ـــ مقایسه شود با طوماس مرگانی کتاب حکام ٤ ـــ ابن خرداذبه BGA ج ششم ـــ ٥ ـــ ط ن ... رجوع شود بطبری راجع بعلائمی که در شب تولد حضرت رسول ظاهر شد .

ص ۳٥۱ - ۱ ـــ ر ع ص ۳۱۹ این کتاب ۲ ـــ طبری اسپاذگشنسب نوشته است ۳ـــ تاریخ بی نام گویدی ط نام اورا مهر هرمزد نوشته است ٤ ـــ ص ۳۱۷ این کتاب ٥ ـــ ط ن ۶ ـــ پاتکانیان JA ۱۸۶۶

ص ۳٥۲ - ۱ ـــ ترجمه ن ۲ ـــ رع ط . ن. فردوسی و ثعالبی و دینوری وصاحب نهایه و غیره هم با اختلافاتی این مطلب را آورده اند مطالب مذکور باغلب احتمالات از کتاب تاجنامك گرفته شده که تفاصیل بسیاری راجع بمدت حبس خسرو پرویز و روابطی که با پسرش شیرویه داشته حاوی بوده است ۳ـــ ط ر ع کابریلی رساله ابن المقفع

ص ۳٥۳ - ۱ ـــ ن ۲ ـــ ترجمه ن ۳ـــ ر ع متن اندرز خسروکواذان(جاماسب اسانا) که گویند خسرو اول در بستر مرگ چنین گفت: « چون روح من از قالب جدا شد این بستر

را باصفهان بفرستید و مرا در اصفهان بنهید ، فعل نهادن در پهلوی و در فارسی کنونی بمعنی دفن کردن هم آمده است و فردوسی آن را مکرر باین معنی بکار برده است . رع روزنبرگ و بوگدانو - در شاهنامه آمده است که خسرو اول هنگام نزع روان فرمان داد تا مقبره‌ای برای آخرین آرامگاه او ترتیب دادند در باب طرز تدفین اجساد در عهد ساسانیان هنوز مجهولات بسیار است که روزی کشف شده و موجب حیرت خواهد گشت ٤ — تاریخ بی نام گویدی نولدکه ص ۳۰

ص ۳۵٤ - ۱ — نوشتهٔ تئوفان شیرین شیرویه را مسموم ساخت ولی بگفتهٔ او تیکیوس و ابن قتیبه شیرویه از طاعون مرد فردوسی و ثعالبی راجع بخودکشی شیرین ومسموم نمودن شیرویه روایتی افسانه آمیز ذکر کرده‌اند .

ص ۳۵۵ - ۱ — تاریخ بی نام گویدی — ۲ — در طبری نیز چنین است و روایت او بنظر صحیح ترین روایات می‌آید نام قاتل شهر وراز در منابع موجود باختلاف قید شده‌است ۳ — رع ن ط ٤ — در تاریخ بی نام گویدی مذکور است که اورا خفه کردند ٥ — رع ص ۳۱٤ این کتاب ٦ — ن ط ۳۹۲ — ۷ — ن ۳۹٤ — ۸ — بنا بر قول سبئوس سپاهبد آذربایجان بوده است (مارکوارت ایران شهر) اما طبری او را سپاهبد خراسان دانسته ۹ — درمنابع سریانی هم اورا رستم نامیده‌اند (کتاب بی‌نام گویدی)

ص ۳۵٦ - ۱ — یا خوره زاد خسرو لفظ فرخو farrukhv یا فرخ صفتی‌است‌از ریشه فر که آن نیز صورتی‌است ازکلمه خور بمعنی عظمت و شوکت ۲ — ط ن ۳ — یاخره زاذ ٤ — مارکوارت ایرانشهر ٥ — ط ن

ص ۳۵۷ - ۱ - راجع باین عنوان رع مقاله بنونیست در مجله مطالعات ارمنی ۲ — وان و لوتن تفحصات در بارهٔ سلطهٔ عرب ۳ — رع مینورسکی تسلط دیلمیان ٤ — منبع معتبر آن کتاب ابن خرداذ به است BGA ٥ — بسیاری از این عنوانها با کلمه پهلوی شاه ترکیب یافته است . اخشید کلمه سغدی است که از لفظ اوستائی فارسی خشایتا گرفته شده است ومعمولا معنی آنرا نورانی دانسته‌اند. ظاهراً آندراس ریشه این کلمه‌را خشای دانسته بمعنی قاهر و مسلط و سلطان . بعضی‌ازعنوان های دیگر با کلمه خوذای پهلوی ساخته شده‌که در سغدی آنرا خوذاو گویند بمعنی خواجه و بزرگ لفظ شهرگ و شیر مشتق از کلمه خشای هستند در اوستائی خشترا بمعنی‌مملکت و دولت و خشتریا بمعنی‌سلطان وامیر است . وراز که لقب ورازان و ورازبندگ از آن می‌آید بمعنی گراز است مثلا شهر وراز از جمله‌القاب بوده بعضی ازعنوان های مذکور اصلشان‌ترکی‌است مثلا آنها که با لفظ خان ترکیب یافته است . ٦ — لقب باستانی امرائی که بر کوشانی ها حکمفرمائی کرده اند ۷ — مشتق‌از خشایثیه (پادشاه) است شاید بتوان‌گفت کـه لفظ شاذ صورتی دیگر از کلمه اخشیذ است ۸ — مارکوارت ایرانشهر .

ص ۳۵۸ - ۱ — بفارسی کاوه گویند ۲ —
در رساله که بزبان دانمارکی راجع بقصه کاوه نوشته‌ام سعی کرده ام ثابت کنم که این افسانه چون درکتاب اوستا وسایر کتب دینی موجود نیست در عهد ساسانیان ساخته شده وبعضی از اجزاء افسانه های قدیم را در آن داخل کرده اند تا باین طریق وجه تسمیه برای درفش کاویان بسازند در حقیقت معنی درفش کاویان درفش پادشاهی است زیرا که کاویان مأخوذ از لفظ کاوی است که در اوستا بمعنی شاه و پرنس آمده است (رجوع نمائید بصفحه ۱۲۸ این کتاب یادداشت ۸) لوی ویوستی و زاره معتقدند که بیرقی که در روی تابلوی موزائیك معروف جنگ اسکندر و در روی بعضی ازسکه های قدیم پارسی دیده میشود همان درفش کاویان است ولی من با این رای آن‌ها همراه نیستم . ۳ — ط ص ۲۱۷۵ — ٤و۵ — بلعمی ٦و۷ — مروج ۸ — مفاتیح العلوم چ وان ولتن ص ۱۱۵ — ۹ — ثعالبی ۱۰ — چ کلمان هوار

ص ۳۵۹ - ۱ — چ کاترمر ۲ — مروج ۳ — BGA ترجمه کرادوو ٤ — ثعالبی

ص ۳٦۰ - ۱ — ثعالبی مقایسه‌شود باحمزه ص ٦۳ — ۲ — درباب اسلحه داهرگوئیم ظاهراً خسرو پرویز آنرا در یکی از فتوحات خود درهند بدست‌آورده‌است (رع مارکوارت ایرانشهر ص ۳۳) ولـی مارکوارت در باب صحت اسم داهر تردید اظهار کرده است .
۳ — راجع بتاج خسرو در مکه صاحب‌نهایه (چاپ برون ص ۲۵۷) گوید « امروز هم در همانجاست» ٤ — رع ص ۳۳۵ این کتاب ۵ — ط بلعمی مقایسه شود با سترك سلوسی و طیسفون .

ص ۳٦۱ - ۱ — نویسندگان عرب‌وایرانی اورا هرمزان نوشته اند درکتاب بی‌نام‌گویدی هرمزدان آمده است بلعمی او را پادشاه اهواز میخواند ۲ — بلاذری ط . رع مارکوارت ایرانشهر ص ۲۹ — ۳ — ثعالبی ٤ — رع ص ۲۵۷ این کتاب .

ص ۳٦۲ - ۱ — در کتابی که مشتمل بر تصاویر رنگین پادشاهان ساسانی بوده یزدگرد سوم‌را چنین نقش‌کرده بودند « رنگ‌مخصوص او انواع مختلف رنگ سبز بود شاوارش آبی آسمانی باقسام مختلف وتاجش سرخ‌بود بدستی نیزه ای گرفته و بدستی بر شمشیری تکیه کرده بود » مسعودی‌تنبیه BGA جلد هشتم‌ص۱۰٦ رجوع شود بحمزه ص ٦۲ — ۲ — بلاذری و طبری بچند قسم این مطلب را آورده اند.
۳ — ثعالبی ٤ — در نسخهٔ خطی این اسم فاسد شده و خوانده نمیشود ۵ — مارکوارت ایرانشهر ٦ — چهار طبقه بزرگ ملت ایران ۷ — مروج ۸ — مارکوارت‌ایرانشهر

مقایسه شود با شاوان اسناد راجع به توکیو (ترک) های غربی .

ص ۳٦۳ - ۱ — آمین .

ص ۳٦٤ - ۱ — مطالب صفحه ۱۰۸ کتاب شاهنشاهی ساسانیان غلط است و باید از روی این مطلب اصلاح شود ۲ — الیزه لانگلوا ۳ — بیل اسناد بودائیان .

ص ۳٦٥ - ۱ — رع پروکوپ ۲ — ص ۳۰۱ — ۳۰۰ این کتاب ۳ — ص ۲٤٥ این کتاب ٤ — تاریخ قبل از اسلام چ فلیشر

ص ۳٦۷ - ۱ — مقصود مرزبانان شهر دار است ۲ — تفاصیلی که در دنباله این مطلب راجع بمرتبه خوانندگان و رامشگران آورده است برای روشن شدن مسئله ما نحن فیه سودی ندارند .

ص ۳٦۸ - ۱ — اشتاین ص ٥٤ — ۲ | کلمه که ما الزوابی خوانده ایم معلوم نیست صحیح باشد ۳ — این اشاره خطاست زیرا که مهران نام خانوادگی است نه عنوان مرتبه ٤ — چون درمیان صاحبان مناصب مذکور تنها کسی که شغلش معلوم نشده پیرگ است آقای اشتاین میخواهد او را با گودرز یکی بداند و حدس میزند که پیرگ اسم خانواده گودرز بوده و مهران اسم بزرگ دودمانی او بوده است اما باعتقاد ما مورخان چون چون نتوانسته‌اند کلمه را که حاکی از شغل پیرگ بوده بخوانند لفظ مهران را داخل عبارت کرده اند و بنابر این پیرگ غیر از گودرز است ،

ص ۳٦۹ - ۱ — اشتاین ص ٥۳ — ۲ — ص ۸٥ این کتاب

ص ۳۷۰ - ۱ — اگر چه در فهرست یعقوبی نامی از واستریوشبذ یا واستریوشان سالار برده نشده معذلك او همیشه جزء طبقه عالی عمال دولت بشمار میرفته است . ۲ — هرتسفلد کلمه‌الزوابی را غلط دانسته و آنرا آذرپاتی äδarpati یا آذرپاتی میخواند که بمعنی آذربایجانی باشد ۳ — رع ص۸٥ یادداشت ٤

ص ۳۷۱ - ۱ — ص ۲٤۰ این کتاب ۲ — فارسنامه ص۹۱ و ص۹۲

ص ۳۷۲ - ۲ — یعقوبی ۳ — تجارب‌الامم چ لسترانج‌مجتبی‌مینوی‌مرا باین‌مطلب راهنمائی کرده است ٤ — مینوی در مراسله که نوشته این لفظ را همین‌طور خوانده است .

ص ۳۷۳ - ۱ — رع ص ۸۲ این کتاب ۲ — این فرض بواسطه دو عبارت از فارسنامه تأیید میشود نخست آنکه در ص ۹۷ در ضمن شرح مراتب بزرگان در حضور پادشاه (که‌گویا قبل از اصلاح مذکور بوده) گوید « در جملهٔ آئین بارگاه انوشروان آن بودی کی . . . . . . در پیش تخت کرسی

زر بودی کی بزرجمهر برآن نشستی وفروتر
از آن کرسی موبد موبدان بودی و زیر تر
از آن چند کرسی از بهر مرزبانان وبزرگان»
چون در اینجا سخن از صاحبان عناوین
درجه اول است و نام شخصی آنها را نظر
به عدم اهمیت ذکر نکرده‌اند پس بایدگفت
که نام بزرجمهر صدر اعظم نیز درنسخه‌اصل
وجود نداشته وبجای آن عنوان بزرجفرمادار
یا بزرگ فرمای (وزرگ فرماذار)
بوده است و از طرف دیگر میدانیم که
بزرگمهر شخص تاریخی نبوده است اما
عبارت دوم فارسنامه در ص ٤٨ و ٤٩ صریح
تر است در ضمن بیان سلطنت ویشتاسپ شاه
حامی زردشت اصل و مبدا تقسیمات‌اجتماعی
آخر عهد ساسانیان را باین دوره پر افتخار
قدیم نسبت داده وگوید: «و وزیر را بزرگ
فرمای خواندندی و وزیر را نایبی معتمد
بودی کی بهر سخنی و مهمی اورا نزدیك ملك
فرستادی و این نایب را ایرا نمارغر
(خ . ل . ایرا نمازغر خواندندی)

ملحقات مؤلف (۱)

ص ٦ - بنا بر عقیده آقای پاگلیارو Pagliaro عنوان بیدخش یا بدأخش هیچ ارتباطی با چهارتن مرزبان بزرگ ندارد ایشان ریشه کلمه بیدخش‌را پاتی اخش Patiakhsh دانسته اند که بمعنی چشم پادشاه است ودر دولت هخامنشی عنوان متداولی بوده است اما باعتقاد آقای شیدر (درکتاب ایرانیکا) کلمه فرس قدیم که معنی چشم پادشاه میداده اسپکا Spasaka بوده در شریعت مانوی هم عامل بزرگ روحانی را اسپسك Ispasagh میخوانده اند رع ص ۱۲۵ و ۸۵ این کتاب.

ص ۱۰ - یادداشت ۵ ـ جلدسوم ایران‌باستان مرحوم حسن‌پیرنیا (تهران ۱۳۱۳) شرح مبسوطی‌از تاریخ اشکانیان بنابر منابع غربی وشرقی در بر دارد و درباب تمدن این عهد هم فصلی اختصاص داده‌است تا آنجا که من اطلاع دارم جلد چهارم این کتاب که در تاریخ ساسانیان است هنوز بطبع نرسیده است اما مؤلف مرحوم در کتاب دیگری که بسال ۱۳۰٦ در تهران انتشار داده بنام ایران باستانی تاریخ مختصری از ایران قدیم تا پایان عهد ساسانیان درج نموده است

ص ۱۵ - مقایسه کنید با نظر Ch Autran در کتاب « میترا و زردشت و مسیحیت در دوره ماقبل تاریخ آریائی » پاریس ۱۹۳۵.

ص ۲٦ - کتیبه بدو زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی در بنائی از ابنیه شاپور فارس که بنام شاهپور اول است باهتمام آقــای گریشمن Grishman نماینده شعبه صنایع آسیائی موزه لوور درضمن کاوشهای ۳٦ ـــ ۱۹۳۵ بدست آمده است این کتیبه از آثار تاریخی مهم است زیرا که سال جلوس اردشیر

---

(۱) در پایان کتاب سه صفحه ملحقات بود بنام Notes additionnelles کــه عیناً ترجمه گردید و یادداشتهای جدیدی هم که مؤلف محترم بضمیمه نامه خود نزد مترجم فرستاده بودند افزوده شد چون نامه مؤلف وقتی رسید که بیشتر متن طبع شده بود ناچار اصلاحات ایشان قسمتی در متن وقسمتی در این ملحقات قید شد. (مترجم)

را بر تخت پارس و سال تاجگذاری اورا بعنوان شاهنشاه ایران وسال برتخت نشستن شاهپور اول را معین میکنند شرح این کتیبه بقلم آقای گریشمن با یادداشت هائی بقلم کریستن سن درمجله صنایع آسیائی ج ۱۰ شماره ۳ ص ۲۹ — ۱۲۳ بطبع رسیده است کتیبه که ۳٤ سطر است بخط پهلوی ساسانی درپایه بنای معروف بکعبه زردشت در برابر کوه نقش رستم فارس نقش شده است این خطوط که در زیر خاك پوشیده بود درسال۱۹۳٦ توسط هیئت‌حفاران بنگاه شرقی‌شیکاگو بریاست‌آقایان اریچ Erich و اشمیت Schmidt مکشوف گردید قسمت اول این نقش که متأسفانه خیلی ضایع شده فهرستی از شهرها و بخشهای کشور خاصه ناحیه غربی ایران در بر دارد باقی کتیبه حاکی از پرستش آتش ها و نذر ونیاز هائی است که برای آسایش روان گروهی عظیم از پادشاهان وشاهزادگان وغیره از زن و مرد کرده و القاب هر یك را ذکر نموده‌اند نخست شاهزاده ساسان و پادشاهان پارس پابهك (بابك) و شاهپوهر وشاهنشاه اردشیر اول‌را نام برده‌اند آقای اسپرنگلینگ Sprengling استاد دانشگاه شیکاگو گزارش مقدماتی راجع باین کتیبه داده وسعی کرده است خطوط آنرا نقل نماید .

(مجله امریکائی زبان و ادبیات سامی ج ۵۳ شماره ۲ ژانویه ۱۹۳۷)

باعتقاد او نگارش کتیبه در زمان سلطنت نرسه صورت گرفته است بنظر من مناسب تر آنست که این کتیبه را بعهد شاهپور اول منتسب بدانیم .

ص ۲۹ ـ دادستان مینوگه خرذ ـ نظر بتشابه حروف‌آن عنوان این‌رساله پهلوی‌را میتوان باقسام مختلف خواند آقای شیدر آراء مولر و مارکوارت را بهم آمیخته ونام این‌کتاب‌را داناك اومینوئیگ خرذ خوانده است یعنی « دانا وعقل آسمانی » و موضوع رساله هم عبارت‌است ازمکالمه دانائی با روح سماوی یا عقل آسمانی‌که دانا میپرسد و او جواب میگوید .

ص ۲۹ ـ فصلی از بندهشن ایرانی که راجع بتاریخ باستانی و تاریخ آینده ایران است اخیراً باهتمام آقای مسینا در رم طبع شده است (۱۹۳۵) .

ص ۲۹ ـ یادداشت ٦ نام این کتاب پاگلیارو را هم باید افزود :

L'anticresi nel diritto Sasanidico Rivista degli studi orientali X V-P 275 s qq

۱۹ ورقی که از کتاب ماذیکان هزار دادستان چاپ نشده مانده بود در ۱۹۱۳ باهتمام انکلساریا منتشر شده است متن ماتیکان هزار داتستان‌را آقای بولسارا در بمبئی بسال ۱۹۳۷ با ترجمه طبع کرده است .

ص ۳۰ ـ یادداشت ٦ اولاف‌هانسن Olaf hansen رساله‌دوباب ویچارشن چترنگ (گزارش شطرنج) منتشر کرده است در انتشارات کنگره خاور شناسان رم .

ص ۳۸ - بجای یادداشت ٤ این عبارت را باید گذاشت : رع فصل دوم و سوم کتاب قصص پادشاهان در روایات ایران باستان تألیف کریستن سن (پاریس ۱۹۳٦) .

ص ٤١ - تبصرةالعوام را عباس اقبال در تهران چاپ کرده است .

ص ٥٢ - عبارت « والگاش پنجم برادر اردوان . . . . . غنیمت شمرده بر تخت نشست » حذف شود .

ص ٦١ و ص ٦٣ - درباب کلمه ویسپوهروواسپوهر مباحثه بسیار شده است از آخرین بحثها یکی در کتاب باستان شناسی هرتسفلد است دیگر در مقاله آقای شیدر بعنوان یکی‌از القاب سغدی درمجموعه مطالعات هندی وایرانی که به سیرجورج گریرسون تقدیم شده است BSOS سنه ۱۹۳٦ آقای شیدر ثابت میکند که این دو لفظ که هر دو لغت اشکانی هستند هم در دوره پارت ها و هم در عهد ساسانیان متداول بوده اند و ویسپوهر که معنی تحت‌اللفظ آن « پسر قبیله » است فقط به پسر ویسپتی Vispati ویسپذ اطلاق نمیشده بلکه رفته رفته مفهوم اجتماعی‌آن توسعه یافته برشاهزادگان خانواده سلطنتی اطلاق‌گردیده است الکن لفظ واسپوهر مخصوص اعضاء خانواده نجبای درجه‌اول بوده‌است با وجود این تحقیق‌میگوئیم که در رساله سورسخون Sür Saxvan یعنی‌گفتار در روز مهمانی بنا بعقیده آقای تا وادیا کلمه پس‌واسپوهر Pus-i- Vâspuhr مسلماً معنی ولیعهد میدهد .

(رع A Dinner Speech in Middle persian تألیف تاوادیا)

این عبارت را آقای شیدر تأویل کرده وگفته است‌که‌کلمه واسپوهر در اینجا لقب نیست بلکه یکی‌از اوصاف و عناوین شاهنشاه است که در عبارت مقدم بر این جمله نام او ذکر شده است لـکن این دقت هم اشکال را مرتفع نمیکند زیرا که باز میتوان پرسیدکه چرا ولیعهد را پس واسپوهر گفته وپس‌ویسپوهر Pus-i- Vispuhr نخوانده است ؟

باید دانست که‌کلمهٔ ویسپوهر بهمین صورت ایرانی نه بصورت هزوارش آرامی فقط درمتون مانوی تورفان دیده میشود و آقای شیدر بر آنست که این کلمه را در آثار سغدی هم پیدا کرده است و در زیر همه آن اشکال محرف ، ماده اصلی کلمه که ویسپوش Vispus باشد نهفته است واین لفظا قتباس است از کلمهٔ ویسپوهر اشکانی ـــ آقای هنینگ این قول را مورد انتقاد قرار داده است از طرف دیگردرمتون مانوی که حاکی از دوره اول سلطنت ساسانیان است بخوبی معلوم میشود که هنوز در آن زمان‌کلمهٔ ویسپوهر و واسپوهر مثل عهد اشکانیان دو مفهوم جداگـــا نه داشته اند و این اختلاف مفهوم در زمان مانی آشکار و زنده بوده‌است ولی ما ظاهراً هیچ نمونه در دست نداریم‌که طرز استعمال‌کلمه ویسپوهر را در ادبیات پهلوی دوره اخیر عهد ساسانیان نشان بدهد پس اعتقاد من چنین است که قبل از ختم دوره ساسانی لفظ ویسپوهر

بکلی از استعمال افتاده و بجای او لفظ واسپوهر بکار رفته است .

ص ٦٨ - در باب هزاربذ گوئیم که ممکن نیست لفظ هزارفت Hazaraft (درارمنی هزاره وخت Hazarawukht) همان هزاربذ باشد رع رساله (سورسخون) چاپ تاوادیا ص ٢٩ و ٦٧ و ٧٨ — ٨٨

ص ٧٣ - مغان اندرزبذ لقب دیگری است برای موبذان موبذ (رع سورسخون ص ٢٩ و ٦٦)

ص ٧٦ - یادداشت ١ رع هنینگ (Arabisch harâg) اوریانتالیا IV رم ١٩٣٥ ص ٢٩١

ص ٨٠ - سطرهای ١٠ — ١١ — ١٢ با یادداشت سوم حذف شود .

ص ٨٨ تا ١٠٢ - تازه ترین تحقیقات در باب دین زردشتی در عهد ساسانیان تألیف، نیبرگ است بنام ادیان ایران باستان فصل هفتم و هشتم

ص ٩٩ - سطر ١٢ پانصد ساله غلط و هزار و پانصد ساله صحیح است .

ص ١٠٣ - ویرانه معابد ساسانیان رع هرتسفلد تاریخ باستان شناسی ایران ١٩٣٥ ص ٨٨ یاد داشت سوم بعقیده آقای اسپنگلمینك کعبه زردشت معبد آناهیتای استخر بوده است .

ص ١٠٩ - سطر ١٢ افزوده شود : حفریات ١٩٣٥ — ١٩٣٦ در شاپور فارس منجر بکشف آتشکده شده است که ظاهراً بعهد شاپور اول تعلق دارد این حفاری در سال بعد هم دنبال شده است ودر سطر ٦ لفظ کرکرا غلط و کرکوی Karkôy صحیح است .

ص١١١ - ١١٢ - آقای نیبرگ درباب موضوع دشوار تقویم ساسانیان تحقیقاتی کرده است (متون تقویم مزدائی) ١٩٣٤ ص ٨٠

ص ١١٣ - سطر ١٦ کلمهٔ چشن غلط و جشن صحیح است .

ص ١١٧ - ١١٨ - یادداشت ١ پولوتسکی کتابی در باب شریعت مانی نوشته است در اشتوتگار در سنه ١٩٣٤ چاپ شده است رع هنینگ ZDMG ١٩٣٦ ص ١ — ١٨

ص ١٤٥ - یادداشت ١ ارتورکریستن سن «شاهزاده خانم‌روی برگ مورد و شاهزاده خانم روی نخود» Ao-xiv ص ٢٤١ — ٢٥٧

ص ١٤٦ - یدداشت سوم غلبه شاهپور بروالرین باختصار درکتیبه کعبه زردشت ذکر شده است این نقش درلوحه نقاشی در دو راهست (رع کتاب‌کاروانی‌تألیف رستوتوزف Rostovtzeff) اکسفورد ١٩٣٢ ص ٢١٠ — ٢١٢ .

ص ١٥٠ - پالمیر رع روستوف زف Rostovtzeff شهرهای‌کاروانی ترجمه تالبوت رایس اکسفورد ١٩٣٢ ص ٩١ .

ص ۱۷۳ - سطور ۱—۲—۳—٤ حذف شود .

ص ۱۹۷ - حوادث ارمنستان ر ع کتاب نرسس آکینیان الیزائوس وارداپت (وین ۳٦—۱۹۳۲) ص ۳۸٤ و ص ۷۸۲

ص ۲۰٥ - درباب حوادث تاریخ ارمنستان از سال ٤٨٤ تا ٤٨٥ و راجع بشخص وهان ر ع پیترس کتاب « سنت سوسانیك » .

ص ۲۰۸ - یادداشت ٤ متن پهلوی رساله سورسخون تحت عنوان یك مکالمه سرمیز درعهد ساسانیان باهتمام آقای تاوادیا طبع شده است لقب شهرداذ وردادوران بعقیده من مخلوطی است ازدولقب یکی شهر داذور دیگر داذور داذوران

ص ۲۳٥ - ۲۳٦ ر ع بیادداشت الحاقی همین قسمت مربوط به ص ۲۹ یادداشت ٦ .

ص ۲۳۸ - یاد داشت ۳ راجع به وهدین باعتقاد آقای تاوادیا که نظر آقای هرتل را پذیرفته است (ر ع ص ١٥ یادداشت ۲ این کتاب) معنی حقیقی وهدین دین نور است در هرحال معنی متداول این لفظ در زمان ساسانیان دین نیك بوده است .

ص ۲٤٦ - یاد داشت ۱ رجوع شود بکتاب جدیدی که آقای مزیك Mzik نوشته اند و آغاز عنوانش چنین است « Sagenmotive in historischen Brichten » وین ۱۹۳٤ ص ۱۹۹

ص ۲٥۳ - سطر ۹ کلمه نیوشاپور وه شاهپورهرهم خوانده میشود .

ص ۲٥۹ - السیاسجین — همین نکته را مؤلفان دیگر عرب قید کرده‌اند ر ع مجموعه کرامر Kramers که بعنوان مطالعات هندی و ایرانی تقدیم سرجورج گریرسون شده است ۱۹۳٦ (BSOS) این مؤلف بامقابله نسخه بدلهای این لفظ گوید صورت صحیح آن النشاستجین (النشاستگین) است که درپهلوی ظاهرا نشاستگان گفته میشده است یعنی جنگجویانی که در محلی قرار داده شده اند (مثل ساخلو)

ص ۲۷۷ - سطر ٥ تگر بذ غلط دربذ صحیح است (ر ع کتیبه کعبه زردشت) بجای یادداشت ۳ آن صفحه باید نوشت ر ع کتیبه کعبه زردشت (سطر ۱۰ بجای باز داران (شاهبان ؟) شکاربان (نخجیربذ) صحیح است سطر ۱۱ افزوده شود پرستگ بذ (رئیس خدمتگاران)

ص ۳۲۱ - (سطرآخر) چوار قاپو — ر ع تاریخ باستان شناسی ایران تألیف هرتسفلد ص ۸۸ این چوار قاپو آتشکده بوده است .

کاوش هائی که درسالهای اخیردرقلمرودولت ساسانی شده آثارچندین بنا از عهد ساسانیان راآشکار ساخته است . در دامغان هیئت اعزامی موزه اونیورسته وموزه پنسیلوانیا یك قصرساسانی را کشف کرده اند

در ولایت بابل هیئت حفاران اکسفورد فیلد در نتیجه کاوشهای مهم چنین دریافته اند که سرزمین بین فرات و دجله درآن زمان بوسیله جدولهای منظم آبیاری میشده و سر تاسر آن خاك حاصلخیز از کوشك ها وقصر های ساسانی پوشیده بوده است این هیئت چند کاخ و کوشك ساسانی را درمکان شهر عتیق کیش پیدا کرده است (شرح‌مقدماتی این کشفیات را آقای‌لانگدون Langdon بصورت چندمقاله درجریده دیلی‌تلگراف منتشر نموده است) قصر بزرگتری هم در صحرا یافته اند که تا شهرکیش ۲۰ میل انگلیس فاصله دارد (رع مقاله ارتور اوفام پوپ در جریده تیمس ۳ ژون ۱۹۳۳) .

یك مقاله از مستر پوپ در مجله صنعتی شکاگو بسال ۱۹۳۳ تحت عنوان یك باغ و قصر ساسانی نشرشده است شرحی که راجع بآن نوشته شخص را بیاد تصویریك قصر تابستانی میاندازدکه درپشقاب مفرغی ساخته‌اند و فعلا در موزه برلن موجود است تاریخ آن ظرف قرن ششم میلادی یا اوایل قرن هفتم است این کاخ تابستانی کوچکی است که ساختمانش بسیار سبك و ظریف است پنج گنبد داردکه سه تای آنها در تصویر پیداست و ستونهای باریك آن ها را تـگاهمیدارند از این حیث خیلی شبیه قصرهای صفویه در اصفهان است قسمت پائین جاوخان را با تصویر خمره ها و ظرفها و صفوف مرتب درختان خرما زینت داده‌اند و در بالای آن ها طاقهای کوچك برجسته بسبك طاقچه های طاق کسری ساخته‌اند و در وسط طاقچه ها یك محراب قبل از اسلام دیده میشود و در میان آن آتشدانی بشکل ستون قرار داده اند که نظیرش در سکه های ساسانی بسیار است .

آقای اردمان در مقالات جدید خود (مجله اسلامیکا و سالنامه صنایع پروس ۱۹۳٦) دلایل خوبی راجع باین‌مسئله آورده استکه طاق بزرگ طاق‌بستان بفرمان خسرو پرویز ساخته نشده‌بلکه ازآثار پیروز ساسانی است و هم این نویسنده گوید جامی که در شکل ٤٨ این کتاب نموده شده تصویر پیروز است در روز شکار .

ص ۳۳٦ - سطر ۸ و ۹ حذف شود بجای آن گذاشته شوذ ابروان مانند طاقی ۳۰۰۰۰

یاد داشت (۱) افزوده شود (رع مقاله ایران در عهد ساسانیان بقلم بیلی Bsos ۱۹۳۷ ص ۳۳ — ۲۳۱) سطر ۱۹ حذف شود بجای آن باید گذاشت (این ماکیان را قبل از کشتن باید از غذا باز دارند و چون بکشند باید روز اول آنرا بیك پای و روز دوم بگردن بیاویزند وسپس درشورابه بپزند قسمتی از پشت ...)

ص ۳۳۹ - سطر ۸ بجای (عدسی که با عصاره زیتون) عدسی که با آب کامه خورند باید گذاشت سطر ۹ بجای خرمای هراتی خرمای هرت (حیره) صحیح است — سطر ۱۱ بجای رود ارنـگ هرات صحیح است سطر ۱۲ بجای کوه الوند حلوان صحیح است — یادداست ۱ رع مقاله بیلی‌در Bsos ایران در عهد ساسانیان که مندرجات نسخه پهلوی ریدك خوش آرزو و کتاب ثعالبی را اصلاح کرده است .

ص ۳٤۳ - سطر ۹ آلتی بنام زنـگ الخ . . . حذف شود .

ص ۳٤۳ تا ۳٤٥ - این موضوع را مفصل تر در مقاله خود بنام زندگانی موسیقی در تمدن ساسانیان آورده‌ام رع مجله انجمن فرانسوی دوستان شرق آوریل اکتبر ۱۹۳٦ ص ۲٤ — ٤٥

ص ۳٤٦ - سطر ۹ بجای هشت پاذ (هشت پا) اشت پذ بمعنی هشت خانه صحیح است بنا بر رای آقای بیلی در مقاله ایران در زمان ساسانیان BSos ۱۹۳۷ .

ص۳٦۱ و ۳٦۲ - راجع بسالهای اخیر یزدگرد و مرگ و بازماندگانش رع مقاله سعید نفیسی در مجله مهر در باب روابط یزدگرد سوم و پسرش پیروز با کشور چین رع تاریخ عمومی چین و مناسبات او با ممالك بیگانه تألیف کوردیه Cordier ج ۱ ص ٤۳۸ — ٤۳٦

ص ۳۷۳ - در رساله نطق سر میز ساسانی سور سخون طبع تاوادیا فهرستی از بزرگان کشور مذکور است که از شاهنشاه شروع میشود از اینقرار : شاهنشاه — پس واسپوهر (ولیعهد) — وزرگ فرماذر — چهار اسپاهبذ (ظاهراً نام اسپاهبذ شمال را استنساخ کننده کتاب از قلم انداخته است) داذور داذوران (قاضی بزرگ) — مغان اندرزبذ (یعنی موبدان موبد) این فهرست خیلی جالب توجه است زیرا که بوسیله آن میتوانیم تاریخ نگارش رساله را تا حدی بیابیم این رساله بعد از اصلاحات انوشروان که چهار سپاهبذ نصب کرد نگارش یافته است ولی قبل از اصلاح دیگری است که انوشروان نمود و اختیارات وزرگ فرماذار را کوچك و ضعیف کرد عبارت این رساله راجع بوزرگ فرماذار چنین است :

. . . . وزرگ فرماذر که در عظمت عظیم و در قدرت قوی است نسبت برعایا (؟) هم بزرگ است هم نیکوکار این نکته که نام موبد بزرگ در آخر فهرست ذکر شده جالب دقت است .

چند توضیح در ترجمه

ص ۳۲ - سطر ۹ مؤلف محترم محمدبن مطیار آورده ولی حمزه اصفهانی (درسنی) محمد بن بهرام‌بن مطیار الاصبهانی ضبط کرده است .

ص ۳۲ - سطر ۱۲ بهرام بن مردانشاه موبد ـــ حمزه اورا موبد کوره شاپور گفته است که کازرون و ممسنی و مضافات آن باشد .

ص ۵۰ - سطر ۱۹ گوپانان Gôpânân ـــ در طبری (ج ۲ چ مصر ص ۵٦) جوبا ان ضبط کرده است قدامة بن جعفر نیز چنین نوشته و مسافت آنجا را تا شیراز ۲٤ فرسنگ شمرده است (کتاب الخراج چاپ اروپا ص ۱۹۵) ظاهراً چوپانان صحیح است زیرا که در دارابگرد واقع بوده و دارابگرد یکی از محال شبانکارگان است و تناسب جوبانان با شبانکارگان پوشیده نیست .

کونوس یا (بنا بر ضبط طبری کونس) ـــ در حدود العالم شهری بنام کیس (که غیر از جزیره قیس و یکی از نواحی سردسیر کوهستانی است) یاد شده ممکن است همان کونس باشد .

لورویر (یا لرویر) ظاهراً در کهگیلویه بوده و همان لورجان (لرگان) است که شهر ناحیه سردن محسوب میشده است

(اصطخری ص ۱۱۳) بنا بر روایت التنبیه مسعودی ص ۸۹ لریه یا لوریه نام یکی از طوایف کرد است .

ص ۵۱ - سطر ٤ کاخ سفید Château blanc ـــ مؤلف در حاشیه مینویسد این همان شهر نساست در شمال شیراز .

کاخ سفید ترجمه بیضاست که عرب هنگام تصرف نسا آنرا چنین خوانده است اصطخری گوید قلعه بیضا از دور در نظر سپاه مسلمین سفید آمد و آنرا بدین نام موسوم کرده اند و « اسمها بالفارسیه فهو نشانك ۱۲٦ » خرابه شهر قدیم بیضا نزدیك قریه ملیان که قصبه دهستان کنونی است میباشد .

ص ۵۱ - سطر ما قبل اخر مسن Mésène مراد ولایت میسان است (بصفحه ۵۸ این کتاب

رجوع فرمائید) در کتب تاریخ و جغرافیا مثل طبری ص ۸۱۸ ج اروپا و ابن خرداذ به ص ۱۷ و یاقوت ص ۲۲۵ ج مصر و قدامه (الخراج ص ۲۳۵ طبع اروپا) و غیره مکرر ذکر ولایت میسان رفته است و آنرا در بین واسط و بصره دانسته‌اند مردم آنجا عموماً ایرانی بوده اند . مؤلف در بعض نامهای جغرافیائی پیروی از ضبط جغرافیون باستانی چون استرابون و غیره کرده است مثل ساکاستن (برای سیستان) و خوراسمی (برای خوارزم) و مثل ادیابن و باکتریان و مارژیان وغیره . که در موارد لازمه درترجمه توضیح داده شده است .

ص ۵۳ – ابهر شهر مراد ابر شهر است که نیشابور باشد (نه ابهر زنجان) و اینکه ابر شهر را با قلمرو خراسان فعلی یکی دانسته سبب آن است که نیشابور یکی از چهار شهر عظیم خراسان قدیم بوده و خاك آن تقریباً با ایالت فعلی خراسان مطابقه داشته است .

ص ۵٦ – قصر فیروز آباد را طبری (ص ۴۷ ج ۲ چاپ مصر) و ابن اثیر (ج ۱ ص ۱۳۳) جوسق طربال (کوشك) ضبط کرده اند یاقوت در جلد سوم معجم ص ١٦٤ و ص ١٦٥ بنقل از استخری گوید : « و فی وسط المدینه (ای‌جور) بناء مثل الدکة تسمیه العرب الطربال و تسمیه الفرس بایوان و کیاخره . . . . » اصطخری ص ١٢٤

ص ٦٣ – وهرام چوبین را مؤلف رازی دانسته است (مسعودی التنبیه ص ۱۰۲) ولی اصطخری که خود فارسی و باحوال خاندانهای فارس بصیر تر است بهرام چوبین را از مردم اردشیر خره دانسته و گوید « کان بهرام من اهل خبر من اردشیر خره فسکن الری » ص ۱۴۳ مسالك الممالك . (رجوع شود بصفحه ۳۱۱ این کتاب) .

ص ۷۲ – سطر ۷ ماهداذ – طبری (طبع مصر ص ۵۷ ج ۲) نام این شخص‌را فاهر ضبط‌کرده است « صیر رجلا یقال له فاهر موبذان موبذ » .

ص ۱۰۷ – آتشکده کاریان بنا بر قول استخری (ص ۱۱۸) معروف به بارنوا بوده است

ص ۱۹۳ – در باب طبقات اجتماعی و مراتب درباری عهد ساسانیان مورخان قدیم ما اختلاف بسیاردارند ومؤلف درمکان های مختلف متن باستناد بعض ازاین اسناد ذکری از آن طبقات و مراتب کرده است ودرضمیمه کتاب همه اقوال راجمع آورده‌است ولی تاقبلی گوید حق این است که مسئله طبقات و مراتب هنوز تاریکتراز آن است که بتوان بیانی روشن و یقینی در باب آنها نمود .

ص ۱۹۳ – فرازه مرا آور خوذایا – در طبری نیز فرازآور [illegible] یاد شده است و در حاشیه [illegible] خذایا ضبط گردیده است . طبری گوید : « تفسیر ذلك اقبلی الی سیدی علی وجه [illegible] »
مراد از شاپور فارس کوره شاپور است [illegible] شهر شاپور و دهستانهای آن [illegible] از [illegible]
[illegible] ۱۵ [illegible]

ص ۲۰٤ - راجع بطالقان ابن اثیر (در ج ۱ کامل ص ۱٤۳) می نویسد مملـکت هیاطله عبارت از طخارستان است چون در جنگ فیروز با برادرش ، پادشاه هیاطله فیروز را مدد داد فیروز طالقان را باو بخشید .

ص ۲۰۵ - راجع بسوخرا وزرمهر — مؤلف آنها را در متن یك نفر شمرده ودر یاد داشت پنجم از صفحه ۲۰۵ گوید « ظاهراً سوخرا نام خانوادگی یکی از شعب دودمان بزرگ قارن بوده و زرمهر از این شعبه است . »

طبری راجع بسوخرا گوید : « یقـال له سوخرا ولمرتبته قارن » در صفحه ۸۰ طبوی چاپ مصر هم این مطلب هست .

ص ۲۰۵ - راجع بفیروز ساسانی طبری گوید خشنواز جسد اورا از خندق بر آورده در ناوس گذارد — درباره فیروز دخت (دخترفیروز) هم می‌نویسد که وی تمنای خشنواز را نپذیرفت وسوخرای شیرازی سردار ایران تمام اموال و اسرائی را که بدست هیاطله افتاده بود از جمله فیروز دخت پس گرفته بایران آورد و ذکری از دادن چند ایالت با باج بهیاطله ندارد .

ص ۲۱۵ - مؤلف در باب شکنجه ها وآزار هائی که ایرانیان نسبت بعیسویان روا میداشته‌اند از روی کتب نصاری شرحی نوشته است وچون نسبت دادن این گونه رفتار بایرانیان خلاف حقیقت‌تاریخی است و با خصال ایرانیان سازش ندارد در صفحه ۲۱٦ توضیح میدهد که این مجازاتها در عدالت خـانه ایران رایج نبوده بلکه درباره عیسویان از روی تعصب دینی بعضی از آنها را بکار می برده اند تعصب دینی از این عواقب بسیار دارد چنانکه اروپائیان در قرون اخیر بسی از این اعمال را در حق فرقه های مخـالف روا میداشته‌اند‌و نیز مؤلف در صفحه ۲۱۹ و صفحه ۲٤۳ بسیاری از اظهارات تعصب آمیز مورخان‌عیسوی را مورد بحث قرار داده تا ثابت شود که آنچه از کتب آنها راجع بایران نقل شده خالی از تعصب نیست و باید بقید تردید ملاحظه شود .

ص ۲٤۹ - نام آن زن که قباد تزویج کـرد وانوشروان از او پدید آمد بنا بر ضبط طبری نیوندخت بوده است (ج ۲ ص ۸۷ مصر) .

ص ۲٦۲ - سطر آخر طبری (ج ۲ چ مصر) سن جبوا وابن خرداذ به (ص ٤۰) سنجبوا و ابن اثیر (ج ۱ ص ۱٥٤) سی جیور آورده اند .

ص ۲۷۹ - قول حمزه درباب شعارولباس هرمزد چنین است (سنی ص ۳۹) : شعاره ابیض و وشیه الوان مختلفه و سراویله علی لون السماء قاعداً علی‌السریر معتمداً علی سیفه) ترجمه کـه بمتابعت مؤلف شده مختصری با اصل تفاوت دارد .

ص ٣١٥ - درباب شجاعت خسرو پرویز مؤلف گوید این پادشاه در مصافهائی که با وهرام چوبین داد نتوانست این صفت خود را اثبات کند در صورتیکه بنا بر روایت طبری در ص ١٣٨ ج ٢ چاپ مصر در جنگ اول چند ترك خسرو را دیده بقصد او حمله کردند و خسرو آنان را بدست خود هلاك کرد و مردم را بجنگ تحریض نمود در جنگ آخر هم طبری گوید پرویز با ١٤ تن از سپاه خود جدا شده شخصاً با بهرام جنگید و اورا به تنگی کشید و نیزه را از دست بهرام گرفته بر سر او زد که شکست و عاقبت اورا شکست داد تا بخراسان رفت و از آنجا بترکان پناه برد ص ١٣٩

ص ٣٢٨ - زر مشت افشار — زردست افشار معروف است .

ص ٣٥٣ - درباب دفن خسرو پرویز ابن اثیر گوید فلما دفن امر شیرویه بقتل مهر هرمز (ج ١ ص ٧٧) طبری گوید ، و امر جثته الی الناؤوس فحملت و شیعها العظماء و افناء الناس (ج ٢ ص ٦٦) الناؤوس مقبرة النصاری ، دخیل ، و یطلق علی حجر منقور تجعل فیه جثة المیت (المنجد ص٩٢٦)

ص ٣٥٦ - راجع بجانشینان خسرو پرویز ونام آنان گفتار مؤلف محترم باتاریخ طبری اختلافی دارد هم چنین از حیث اجمال و تفصیل تفاوتی در بین است چون مسلماً مؤلف در این قسمت و سایر قسمت های کتاب کاملا بمندرجات تاریخ طبری نظر داشته است افزودن آنچه را ایشان عمداً ترك کرده‌اند جایز ندانستیم .

ص ٣٦٢ - راجع بشهربانو سنیان نیز انکاری ندارند که بعقد امام حسین (علیه السلام) در آمده است گروهی قلیل شهربانو و جهانبانو را دو دختر هرمزان دانسته‌اند .

اصطلاحات

آئین بذ (۲۰۸) محافظ رسوم
آپادانه (۲۷۸) بارگاه
آثروان (۶۰) روحانیان
آتش اماردیبهر (۸۴) دبیر عواید آتشکده ها
آخورآماردبیر (۸۴) دبیر اصطبل شاهی
آخوربذ (۲۷۷) رئیس اصطبل
آخور سالار (۲۷۷) ,,
آسواران (۱۳۷) سوار نظام
آندیمان کاران سردار (۲۷۷) رئیس تشریفات
اخترماران (۲۷۷) ستاره شناسان
ارانآمارکار (۱۸۳) رئیس شورای اداری
اران دیبهربذ (۶۰) رئیس دبیران
اران سپاهبذ (۲۶۱) رئیس طبقه جنگیان
ارتشتاران (۸۱) جنگیان
ارگبذ (۶۵) عالی ترین مقام لشکری
استان (۸۶) جزئی از ایالت
استانیك : ماخلواستان
استبذ (۸۵) رئیس تشرفیات
استوربان ۲۷۷ رئیس اصطبل

انبارك (۱۴۳) مخزن
انبارکبذ (۲۰۱) رئیس مخازن ومهمات
اندرزبذ (۶۰) آموزکار
اندرزگر (۲۵۲) مشاور
اوبول (دانك) (۲۸) $\frac{1}{6}$ درهم
بداشخ (بیدخش) (۶۲) والی
پدام (۲۸۱) دستمال پیش دهان
پاذگسپان (۲۵۵) حاکم
پایگان (۸۲) پیاده نظام
پذشخور (۲۷۷) چشنده (پیش خور)
پرستك بذ (ملحقات مؤلف) رئیس خدمه
پشتیگان (۲۷۷) قراولان خاص
پشیز (۲۸) خردترین سکه
تنوریگ (۲۵۹) آسواران زره دار
تیربذ (۸۲) رئیس تیراندازان
جان اوسپار (۱۳۷) فوج خاصی ازسپاه
چینوت (۹۳) پل صراط
خراگ (۷۶) خراج
خرم باش (۲۷۷) پرده دار
داذ دیبهر (۸۴) دبیر عدلیه

---

* در این هنگام که مصطلحات باستانی رفته رفته در ایران احیاء میشود بعضی از اصطلاحات این کتابرا استخراج کرده دراین جا بترتیب حروف تهجی آورده‌ایم لکن در متن بیش‌از اینها میتوان یافت.

(مترجم)

برای فهرست مراتب وطبقات رع ص ۱۸۳ وضمیمه کتاب . برای اصطلاحات درباری رع ص ۲۷۷.
برای مصطلحات موسیقی رع ص ۳۴۳ . برای نام آوازها رع ص ۳۴۵.

دادوَر (٦٠) قاضی
دادور دادوران (٢٠٨) قاضی القضات
درآمارکار (٧٥) رئیس محاسبات دربار
داندرزبد (٦٩) مستشار دربار
درستبذ (٢٧٨) طبیب دربار
دریک بذ (٣٥٦) رئیس امور دربار
درفش (١٣٩) واحد کوچکی ازسپاه
دهقان (٦٧) رئیس ده
دهیو (١) کشور
دیبهران (٢٧٧) مستخدمین دوایر
دیوبول (٢٨) نیم درهم
دیهیک (٨٧) رئیس دیه
روانگان‌دیبهر (٨٤) دبیرامور خیریه
زائوتر (٧٤) رئیس مراسم آتشکده
زروان (٤،٩) دهر
زن پادشائیها (٢٢٧) شاه زن
زنتو (١) کشور
زن چگاریها (٢٢٧) چاکرزن
سپاه دادور (٢٠٩) قاضی ارتش
ستور پزشك (١٤٣) بیطار
سنکاپان (٢٧٧) عمله خلوت
شاهریشت (؟) (٢١٧) قاضی صلح
شهر آمار دیبهر (٨٤) دبیر کشور
شهر (٨٦) ولایت کوچك
شهر دادور (٢١٨) قاضی اعظم
شهرستان (١٧٩) کرسی ولایت
شهریك (١٧٣) حاکم شهر
فرگرد (٩٤) تصفیه و تجدید
فروردگان (١١٣) عیدی در فروردین

کذك آماردیبهر (٨٤) دبیر عایدات دربار
کذك خوذای (٤) صاحبخانه یا والی
گزریپت (٨٥ یادداشت سوم) رئیس پاسبانان
گنز آمار دیبهر (٨٤) دبیر خزانه
گند (١٢٩) واحد بزرگ سپاه
گنز (١٤٤) قورخانه
گهبذ (٧٦) نگهبان مسکوکات
مان بذ (٣) رئیس خانه
مرزبان (١٨٣) فرمانده ولایت
می بذ (٢٧٧) ساقی
نشاستگان (ملحقات مؤلف) ساخلو
واسپوهران (ویسپوهران) (٦٦) اهل‌البیوتات
واستریوشان سالار (٦٠) رئیس طبقه کشاورز و صنعتگر
واستریوفشویانت (٦٠) کشاورزان
وزرگ فرما ذار (٦٧) رئیس‌الوزراء
وشت (١٣٩) از اجزاء درفش (سپاه)
ویس (١) قریه
ویس بذ (٣) رئیس قریه
ورد بذ (٧٣) استاد عمل
ورهرنیکان خوذای (١٣٧) رئیس افواج جاودان
هرکبذ (٦٥) فرمانده قلعه (رع ارگبذ)
هزارپت (هزاربذ) (٦٨) صدراعظم
هزاربندگ (١٩٣) صاحب هزار غلام
همستکان (٩٣) برزخ
همیوبول (٢٨) $\frac{1}{12}$ درهم
هوتخش بذ (٧٥) رئیس صنعتگران
هوتخشان (٦٠) صنعتگران
هویتی (٦٠) صنعتگران و پیشه وران
هیربذ (٦٠) نگهبان آتش

*

فهرست نامهای متن کتاب

الف

ب

پ

ت

د

غ

ف

فهرست تصویرها

صفحه

صفحه

فهرست اختصارات

بطور کلی رجوع شود بمقدمه مؤلف از ص ۲۵ تا ص ۴۹ که مشتمل بر ذکر منابع عمده است — راجع بکتب مربوط بکیش مانی رجوع شود به ص ۴۰۱ — ۴۰۳ .

اختصارات مترجم

ج جلد — چ چاپ — رع رجوع فرمائید — ش شکل — ص صفحه — ط طبری ف فصل — ن نلدکه (رجوع فرمائید به Noeldeke در فهرست ذیل) — هر پا هرتسفلد پایکولی — (رجوع فرمائید به Herzfeld Paikuly در فهرست ذیل)

اختصارات مؤلف

Abh. K. M. = Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes.

Abh. Pr. Ak. = Abhandlungen der preussischen Akademie der Wissenschaften

Am Tor, voir Herzfeld.

AO = Acta Orientalia.

Arch. Mitt., voir Herzfeld.

Assem. = Assemani, Bibliotheca Orientalis Clementino-Vaticana, 1—4, Rome 1719—1728.

Bartholomae, Air Wb. = Altiranisches Wörterbuch, Strassb, 1904.

» Die Frau = Die Frau im sasanidischen Recht, Heidelberg 1924.

» Rechtsbush = Über ein sasanidisches Rechtsbuch, Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie, 1910.

» Z.sas.Recht = Zum sasanidischen Recht, I—V, Sitzungsbericht der Heidelberger Akademie, 1918, 1920, 1922, 1923.

BB = Bezzenbergers Beiträge zur Kunde der Indogermanischen Sprachen.

Beal = S. Beal, Buddhist Records of the Western World, I—II. Londres 1906.

BGA = Bibliotheca Geographorum Arabicorum, éd. de Goeje.
BP, voir Procope.
BSL = Bulletin de la Société de Linguistique de Paris.
BSOS = Bulletin of the School of Oriental Studies.
Christensen, Empire = L'empire des Sasanides, Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs Skrifter, 7.Række, historisk og filosofisk Afdeling, I. 1. (Copenhague 1907).
» ,Kawädh = Le règne du roi Kawädh I et le comm. mazdakite, Det Kongelige Danke Videnskabernes Selskabs historisk- filologiske Meddelelser, IX. 6 (1925).
» ,Et s. le zor. = Études sur le zoroastrisme de la Perse antique, ibide. XV. 2 (1928).
» ,Les kayanides, ibid. XIX. 2 (1931).
» ,Quelques notices = Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme. Acta Orientalia. IV. p. 81 sqq.
» Buzurjmihr = La légende du sage Buzurjmihr ibid. VIII, p. 81 sqq.
» Abarsäm = Abarsäm et Tansar, ibid. X. p. 43 sqq.
Darmesteter, ZA = Le Zend Avesta, Annales du Musée Guimet, t. 21.22 et 24.
Dieulafoy = Dieulafoy, L'art antique de la Perse. Paris 1884.
Djähiz, Tädj = Kitäbu'tädj. do Djähiz, édition du Caire 1914.
D. Vid, Selsk. fil.-hist. Medd. = Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs filologisk-historiske Medelelser (Communications philologiques et historiques de l.Académie royale des sciences et des lettres du Danemark).
Felsreliefs, voir Sarre-Herzfeld.
Fihrist = Kitäb al-Fihrist, herausgegeben von G. Flügel, I—II. Leipzig 1871—72,
Flandin (et Coste) = E. Flandin et P. Coste, Voyage en Perse, Planches I—II. Paris 1843.
GIPh = Grundriss der Iranischen Philologie, herausgegeben von W. Geiger & E. Kuhn. Strassb, 1895—1901.
Herzfeld, Am Tor = von Asien, Berlin 1920.
» Arch. Mitt. = Archäelogische Mitteilungen aus Iran, I—VI. Berlin 1929—33.
» Paikuli = Paikuli, Monument and Inscriptions of the Early History of the Sasanian Empire I—II. Berlin 1924 (tome II contenant les planches).

*

Hiueu Tsiang, voir Beal.

Hoffmann = G. Hoffmann. Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer, Leipz. 1880 (Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes, VII.3).

IF = Indogermanische Forschungen.

Inostrantzev, S. E. = Сасанидскіе этюды (Études sassanides), St. Petersbourg

JA = Journal asiatique.

JAOS = Journal of the American Oriental Society.

J. Cama Or. Inst. = Journal of the K. R. Cama Oriental Institute.

JRAS = Journal of the Royal Asiatic Society.

Justi, Namenbuch = Iranisches Namenbuch, Marburg 1895.

Kärnämagh = The Kârnâmê î Artakhshîr î pâpakân, ed. by Darab Dastur Peshotan Sanjana, Bombay 1895—96. — Geschichte des Artachšîr i Pâpakân, überstz tvon Th. Nöldeke; Beiträge zur Kunde de rIndoger manischen Sprachen, IV.

Labourt = J. Labourt, Le christianisme dans l'empire Perse sous la dynastie sassanide. Paris 1904.

Langlois = Collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie. publiée par V. Langlois, I—II. Paris 1867—69.

Markwart - Messina, Catalogue = J. Markwart (Marquart), A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr, ed. by G. Messina, Analecta Orientalia, 3, Roma 1931,

Marquart, Eränšahr = J. Marquart, Eranšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, Berlin 1901 (Abhandlungen der Kön. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, phil.-hist.Klasse, Neue Folge, III. no. 2).

Mas'üdï, Murüdj = Maçoudi, Les prairies d'or (Murüdju'd-dahab), texte et traduction par C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille, I–IX. Paris 1861—77.

Mas'üdï, Tanbïh = Bibliotheca Geographorum Arabicorum, VIII (Kitäbu't-tanbïh). Lugd. Bat. 1894.— Maçoudi, Le livre de l'avertissement et de la revision, trad. par Carra de Vaux Paris 1896.

Mem. As. Soc. Beng. = Memoirs of the Asiatic Society of Bengal.

Mënöghëkhradh = Dadhastän ë mënöghëkhradh, traité pehlvi, voir Introduction, II.

MO = Le Monde Oriental.

Modi Mem. Vol. = Dr. Modi Mermorial Volume, Bombay 1930.

Morgan = J. de Morgan, Mission scientifique en Perse, Recherches archéologiques, Paris 1900—1911.

MSL = Mémoires de la Société de Linguistique de Paris.

Murüdj, voir Mas'üdï.

Nariman, Ir. Infl. = G. K. Nariman. Iranian Influence on Moslem Literature, Bombay 1918.

Nihäyat. — Nihäyatu'l-irab fī akhbäril-furs wa'l-arab (E. G. Browne. JRAS, 1900, p. 195 sqq).

Nœldeke, Burzöës Einleitung — Burzöës Einleitung zu dem Buche Kalīla wa Dimna, übersetzt und erläutert von Th. Noeldeke. Strassb. 1912 (Schriften der Wissenschaftlichen Gesellschaft in Strassburg, 12. Heft).

Nœldeke, Tabarī — Th. Nœldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabarī, Leyden 1879. (Notes et excursus; la traduction elle-même est désignée: Tabarî, Nœldeke).

Paikuli. voir Herzfeld.

Procope, BP. — De bello Persico.

PT, voir West.

RHR — Revue de l'histoire des religions.

Rothstein — G. Rothstein. Die Dynastie der Lakhmiden in al-Hīra. Berlin 1899.

Sarre, Kunst — Fr. Sarre, Die Kunst des alten Persien, Berlin 1922.

Sarre-Herzfeld, Felsreliefs — Fr. Sarre und E. Herzfeld, Iranische Felsreliefs. Berlin 1910.

Arch. Reise — Fr. Sarre und E. Herzfeld, Archäologische Reise im Euphrat- und Tigrisgebiet, II, Berlin 1920.

S.E., voir Inostrantzev.

Sitz. Pr. Ak. — Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften.

Tabarī — Tabarî Annales, éd. de Goeje, Séries I.

Tabarī-Nœldeke — Th. Nœldeke, Geschehe der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabarī. Leyden 1879.

Tädj, voir Djāhiz.

Tanbih, voir Mas'ūdi,

Vend, — Vendīdād.

West, PT — Pahlavi Texts translated by E. W. West, I—V, Sacred Books of the East, 5, 18, 24, 37, 47.

WZKM — Wiener Zeitschrift für die Kund des Morgenlandes.

Y — Yasna.

Yt — Yasht.

ZA, voir Darmesteter.

ZDMG — Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft,

ZII — Zeitschrift für Indologie und Iranistik.

فهرست مندرجات *

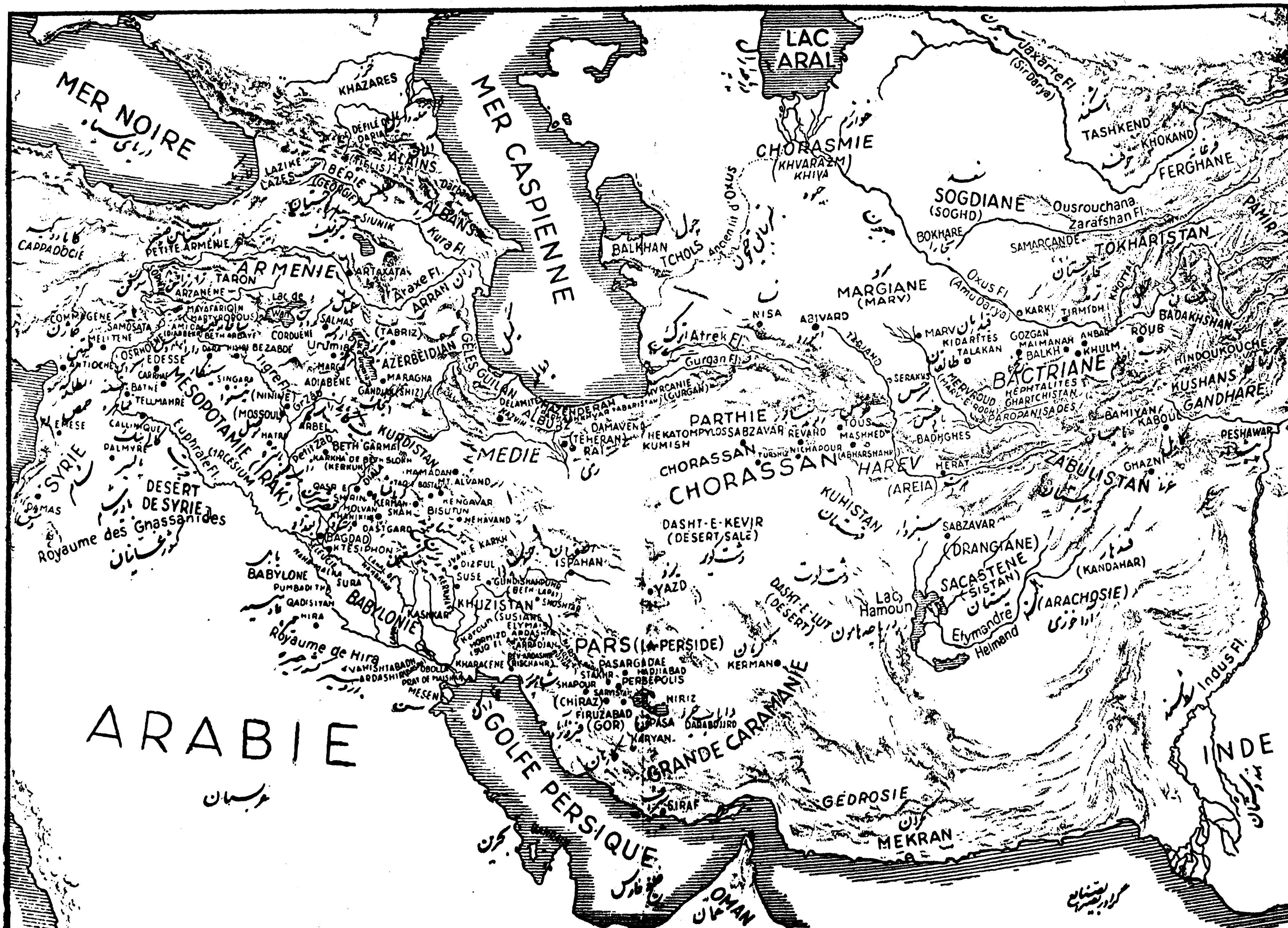
صفحه

* در آغاز هر فصل خلاصه‌ای از مندرجات فصل درج شده است .

صفحه

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	آخر	میگذاشتند	میگذاشت	۱۴۷	۱۸	باشد	شد
۹	۰	می خفتند	می خفت	۱۴۸	۱	و شخصی	او شخصی
۱۱	۱۳	روم	دوم	۱۷۳	۷	۳۸۹	۳۷۹
۱۲	آخر	قبلی	قبل	۱۹۱	۲	مهیشت	مهشت
۱۶	۲۴	دفع	دفن	۲۰۱	۲۴	۴۴۷	۴۵۷
۱۷	۱۱	دردرنهروا	درنهردا	۲۰۹	۲۵	متشکی عنه	مشتکی عنه
۱۸	۳	نرفته	رفته	۲۴۳	۱۲	قتل	قتل عام
۱۸	۸	نیست	است	۲۴۵	۱	مخالف	مخالفت
۱۹	۲۵	ازدات	که از ذات	۲۴۶	۹	گویا	گوید
۲۱	۱۶	دیهاره ها	ویهاره ها	۲۴۸	۱۶	زوجه	دختر
۲۱	۲۳	بسبك	سبك	۲۵۹	آخر	بلا دوری	بلا ذری
۲۳	۱۶	زمان	زبان	۲۶۵	۳	بر خلاط	برخلاف
۲۹	۲۲	ماهانداز	ماهانداذ	۲۶۶	آخر	المثاوی	المساوی
۳۸	آخر	مجمع التواریخ	مجمل التواریخ	۲۶۹	۱۳	زهاب	ذهاب
۴۱	۸	المثاوی	المساوی	۲۷۶	۱۳	بلا دوری	بلا ذری
۵۲	۱	حیره راد	حیره را در	۲۸۵	۱۳	زیه	زی
۶۳	۱۹	دشت بارن	دشت بارین	۲۸۸	۱۲	من رفت	میرفت
۶۳	۲۰	ژیره	گره	۲۸۸	۲۳	سد دیگر	سدیگر
۷۰	۱۷	دینی است	وبنی بود	۲۸۹	۱۶	سپایه	سه پایه
۷۲	۲۲	حاوی	هادی	۳۱۰	۶	الا شیئی	الی شیء
۷۵	۲۰	سالدر	سالار	۳۱۰	۷	واهیا	داهیا
۷۹	۴	خارسن	خاراسن	۳۱۰	۸	ستائه	ستمائه
۸۳	۸	وضعی	وصفی	۳۱۳	۸	شرین	شیرین
۸۶	۱۸	اوستان	استان	۳۱۴	۲۱	شهرین	شاهین
۹۱	۳	خان	خوان	۳۱۷	۱۷	جزاین	خزاین
۹۲	۱۲	یونان	یونان از	۳۵۵	۲۴-۲۲-۲۰	آذرمیدخت	آزر میدخت
۹۴	۷	۱۹۳۹	۱۹۲۹	۳۶۱	۲۳	خاسته	خواسته
۱۲۷	۱۵	پرسنده	پرستنده	۳۷۶	۴	۲۱	۱۱



MER NOIRE
MER CASPIENNE
LAC ARAL
KHAZARES
DÉFILÉ DE DARIAL
ALAINS
(TIFLIS)
LAZIKE
LAZES
IBÉRIE
(GÉORGIE)
Darband
ALBANS
SIUNIK
Kura Fl.
CAPPADOCE
PETITE ARMÉNIE
ARMÉNIE
TARON
ARZANÈNE
ARTAXATA
Araxe Fl.
ARRAN
Lac de Van
MAYAFARIQIN
MARTYROPOLIS
COMMAGÈNE
SAMOSATA
MÉLITÈNE
CORDUÈNE
BETH ARBAYÉ
BEZABDE
SALMAS
(TABRIZ)
Urumie
AZERBEIDJAN
GÈLES
GUILAN
OSRHOÈNE
EDESSE
ANTIOCHE
CARRHAE
BATNÉ
TELLMAHRÉ
MESOPOTAMIE
SINGARA
Tigre Fl.
(NINIVE)
(MOSSOUL)
ADIABÈNE
MARAGHA
(SHIZ)
GANDJAK
ARBEL
Gr. Zâb
Petit Zâb
EMESE
CALLINIQUE
PALMYRE
CIRCESIUM
SYRIE
DAMAS
Euphrate Fl.
IRAK
DESERT DE SYRIE
Royaume des Ghassanides
BETH GARMAI
KARKHA DE BETH SLOKH
(KERKUK)
KURDISTAN
HAMADAN
MT. ALVAND
KENGAVAR
BISUTUN
NEHAVAND
QASR E SHIRIN
HOLVAN
KERMAN SHAH
DASTGARD
(BAGDAD)
KTESIPHON
MEDIE
DELAMITES
MAZENDERAN
ALBURZ
KAZVIN
DAMAVEND
(TEHERAN)
RAI
HYRCANIE
(GURGAN)
Gurgan Fl.
Atrek Fl.
BALKHAN
TCHOLS
Ancien lit d'Oxus
CHORASMIE
(KHVARAZM)
KHIVA
NISA
ABIVARD
PARTHIE
HEKATOMPYLOS
KUMISH
SABZAVAR
REVAND
TOUS
MASHHED
NICHAPOUR
(ABHARSHAHR)
CHORASSAN
DASHT-E-KEVIR
(DESERT SALE)
KUHISTAN
ISPAHAN
YAZD
DASHT-E-LUT
(DESERT)
BABYLONE
PUMBADITHA
SURA
QADISIYAH
HIRA
BABYLONIE
Royaume de Hira
DIZFUL
SUSE
GUNDISHAPOUR
(BETH LAPAT)
SHOSHTAR
KHUZISTAN
(SUSIANE)
ELYMAIS
KASHKAR
ARDASHIR
OBOLLA
MESENE
KHARACENE
PARS (LA PERSIDE)
PASARGADAE
STAKHR
PERSEPOLIS
NADJIABAD
SHAPOUR
(CHIRAZ)
NIRIZ
FIRUZABAD
(GOR)
FASA
DARABDJIRD
KARYAN
KERMAN
GRANDE CARAMANIE
SIRAF
GOLFE PERSIQUE
ARABIE
OMAN
GEDROSIE
MEKRAN
MARGIANE
(MARV)
MARV
KIDARITES
TALAKAN
SERAKHS
MERVROUD
HARV E ROOD
BADHGHES
HAREV
HERAT
(AREIA)
SOGDIANE
(SOGHD)
BOKHARE
SAMARCANDE
Ousrouchana
Zarafshan Fl.
Oxus Fl.
(Amu Darya)
KARKI
TIRMIDH
GOZGAN
MAIMANAH
ANBAR
BALKH
KHULM
ROUB
TOKHARISTAN
BACTRIANE
HEPHTALITES
GHARTCHISTAN
PAROPANISADES
BAMIYAN
KABOUL
HINDOUKOUCHE
KUSHANS
GANDHARE
BADAKHSHAN
PAMIR
Jaxarte Fl.
(Sir Darya)
TASHKEND
KHOKAND
FERGHANE
PESHAWAR
GHAZNI
ZABULISTAN
SABZAVAR
(DRANGIANE)
SACASTENE
(SISTAN)
Lac Hamoun
Etymandre
Helmand
(KANDAHAR)
(ARACHOSIE)
Indus Fl.
INDE